

HUMAÏOUM-  
NAME

MANUSCRIT TURC

Ms  
TURC

112

ÉCOLE ROYALE

DES JEUNES

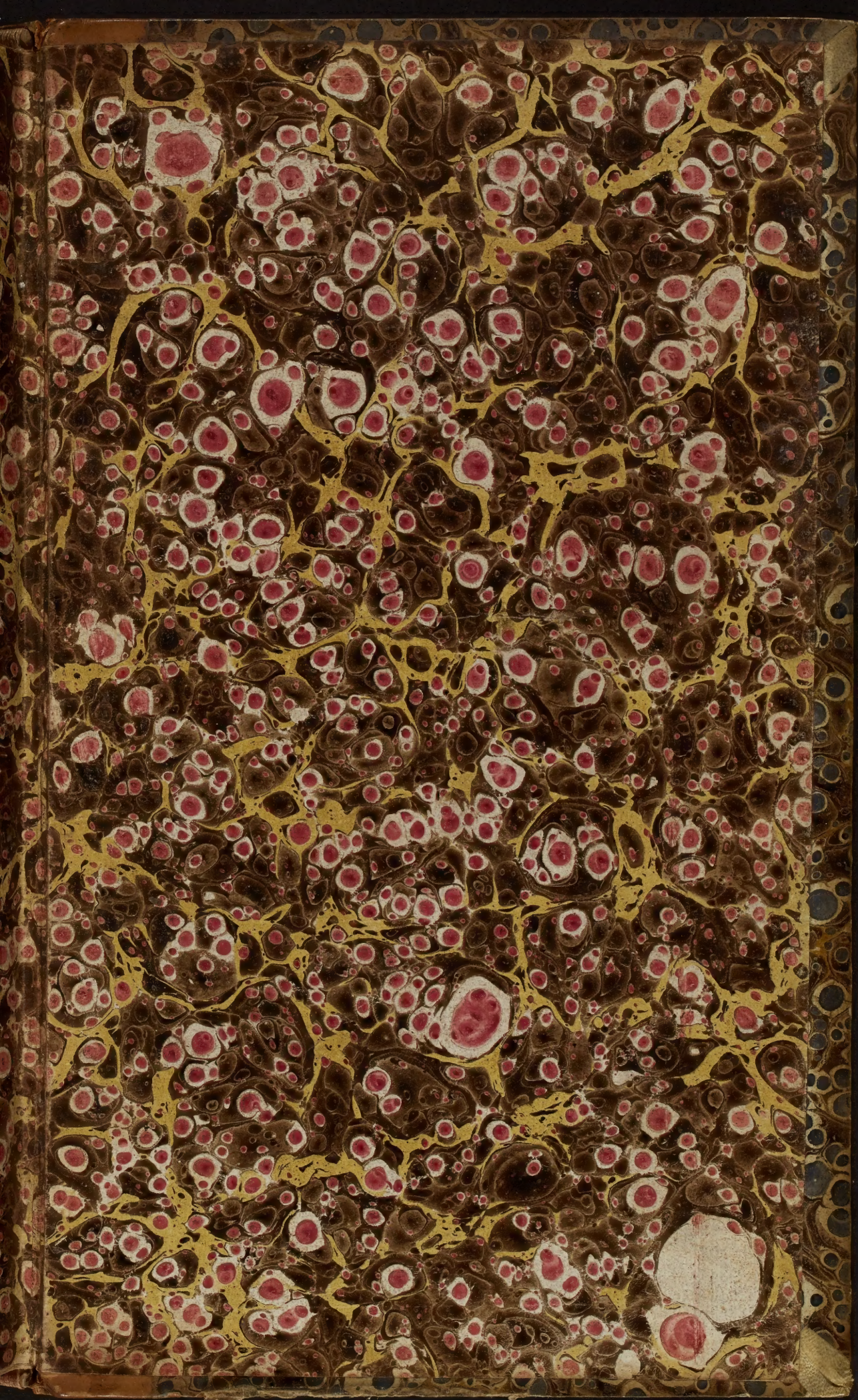
DE LANGUES

DE PARIS





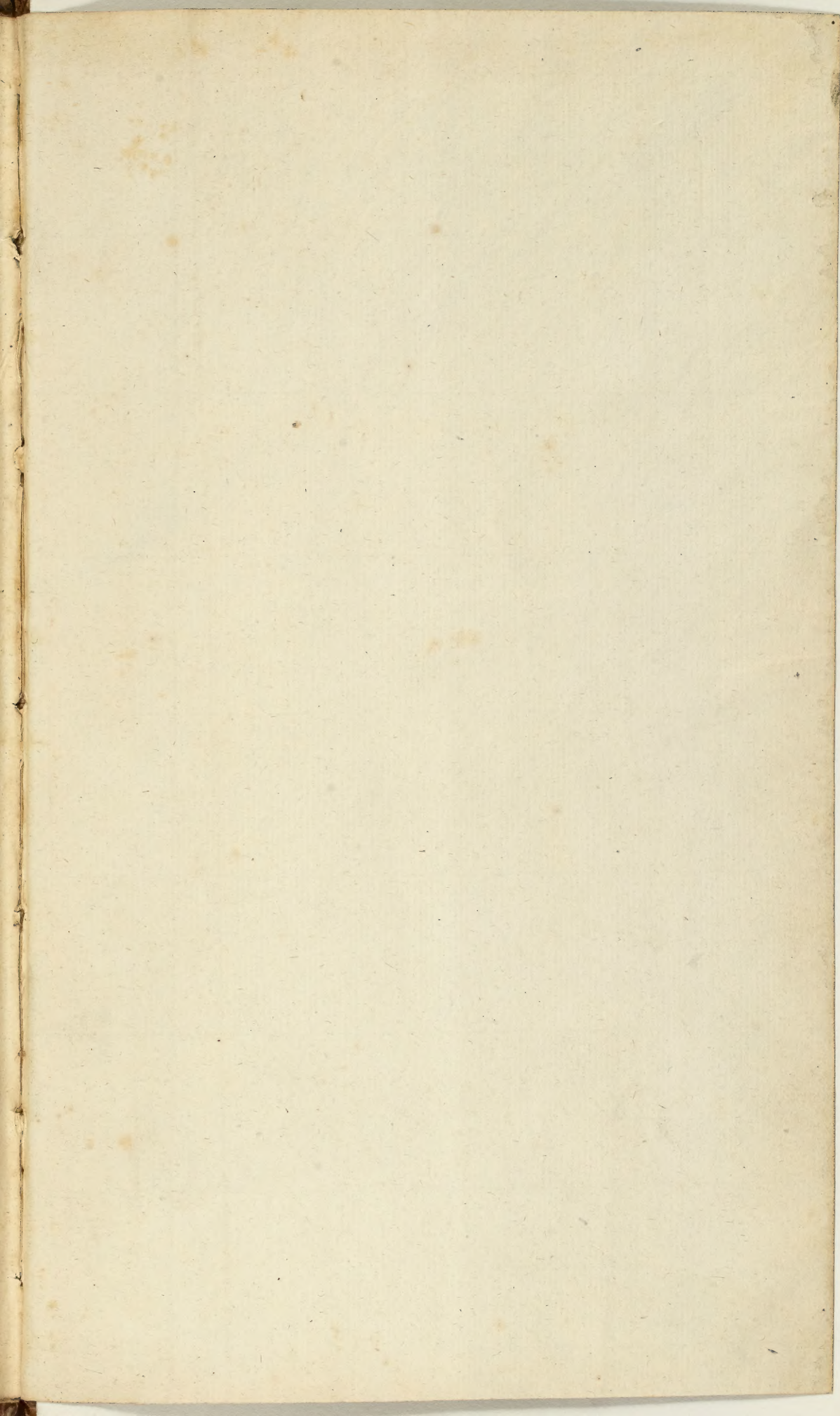














Възвѣщеніе - мѣсяцъ

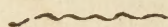
395

142



of 1/1

Humairoun - Namè.





صاحب فلوریات و فائجه دل اوغلان

Bibliothèque de l'École N<sup>o</sup> des Langues de Langues

Pharyx Paris

antiquaire

Desal

Inserit au Catalogue, S. 2. Langue Turque,  
sous le N<sup>o</sup> 31, 40

ubiculo Orientalium

Cubiculo Orientalium

صاحب فلوریات و فائجه دل اوغلان

ubiculo Orientalium

1761

Desal

C. Rouet. 1864-65.

Androm

Androm

Androm

Androm





حضرت حلیم خلاق و حکیم علی الاطلاق جلّت حکمتک و ظایف لطایف حمد و ثنائیکم  
**از منیر شاه** **الشیخ محمد** و جمیع موجودات علوی سفلینیک زیانتد جاری و دایم  
 و فواید و اید و آیدانی و انتهای بر مقتضای **و اعطی کل شیء خلقکم هک** نام مبدع  
 سماری و اراضینک ابراسند ساری سایر در **نظم** رموز آموز عقل نکتہ پیوند  
 شناسایی ده جان خردمند جواهر بخش حکمتای باریک بروز آرنک شبهای تاریک  
 کلام ندیم کریم و کتاب لازم التکریم و التقدیمند حضرت رسالت پناه سلطان سر  
 لوح آه نکتہ دان **و علیک مالک تعلم و روشن بیان انا افصح العربی و الحکم طوطی نوای و ما**  
**ینطق بالحوی معجز نمای ان هوالاوحی یوحی** نیت نبوی رسول مرتضی محمد مصطفایه

• <b>شوق محمد</b> کاذل نا ابد هر چه هست	• با آرایش نام او نقش بست
• چرخیک که اربع بینش باوست	• فروغ همه آفرینش باوست

صلوات الله سلامه علیه و آله و صحبه المقربین لدری و علی مرتابع و انتی البیضاء  
 طایفه مقاصد ارادت و عنایت قاصدان مطالب استفادت ایچون انواع  
 خطابه مستطاب قیلدی و اول دانش آموز **علیه شدید القوی** آیه طریق تعلیم  
 مستمندان مکتب ادبی و قانون و تفهیم قانون مستعدان مدرسه جهد و تلمی



و منال و منوال و زره میان بودی که **ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة**  
و کلام سعادت فرجامک مضمون میمون انجای بود که ای عالیه مواید عواید مصالح  
و سدا ده صلا و برچی و ای آد میانه مناجح مصالح معاش و معاده بول کو سترحه  
بند بودی مضیق سقامتدن طریق استقامته دلیل حکمته دعوت قیل و بکا اعتقا  
ایدن عباد ده ها و بیروادن روضه رضایه موعظه حسنه ایله هدایت قیل که  
موسس کش تازیانه حکمتدن غیر برله رام اولمز و طباع خود بسند بند و قید  
نصیرتدن غیر برله صلاح بولمز **و لکن فضل علیظ القلب لا انقضوا من حولک**

هرآن رایش که کور تو نشن ام | کند هستکی باکره خام

نه که توسان نوعانی نه لغام ملائمت و شکمه ملاطفت رام قلمی متعذر در  
نفوس آد میانی دخی قوای همی و سبعی نلک نهادن غالب و لوب درهم **یا کملو اتمتعوا**  
مرع سندن پیچون و چراچر ایدر لر و زمام نهی منکر و حرام امر معروف دن با ایدر لر  
و اعمال مهمات حکمت و استعمال تازیانه حکمت و موعظه منقاد ایلک متعذر در بیت

او لور حکمتله حل هر امر مشکل | او لور حکمتله حاصل کام هر دل

**و من یوئے الحکمة فقد وئی خیرا کثیرا** موعظه حسنه ید که ماموریه در بر کلام  
جامعده که سامع اولنلر قابلیت و استعداد لر حسیخه اندن فایده مند و لالتر  
مواعظ قرانی و ضایح فوقانی کی که جامع اطوار صوری و معنوی و حاوی اسرار دینی  
و دنیویدر و سامع و قار استعداد لر مقدار بخیر نظم در ربار و معانی کوهرت  
حقه دار لوردر و الیه مال من قال شعر بهار عالم حسنش دل و جان تازه میدارد  
رانک اصحاب صورت رایوار باب معنی را. بومقوله کلام سایرانبیای عظامه  
علی نبیا و علیهم السلام هیچ برینسه فایض و منزل و لما مشدر بلکه خاصه حضرت  
ختمیت در کجا اسرار الیه صلوات الله و سلامه علیه **او تیت جوامع الکلم** و چون  
صدق متابعت مورث کمال خصوصیت در و متمم تمام مناسبت لاجرم امت  
بزرگوارندن که **کنتم خیرا مة اخرجت للناس** سمیله موسوملر در بعضی خواصک





طبیعی مطرح اشعار نوار جامعیت واقع و منشدر که اولدخی اول حضرتک شکاست  
نبوت کبری سندن اقتباس و منشدر بوسیله کلام جامع او کادیر لکه دیدار ارباب  
ظاهر مشاهد جمال ظواهر معاینی برله متور و مشام اهل باطن رواج حقایق  
و فوایح دقایق برله که ماورای ظاهر دن لایح اولور معطر اوله تا هر احد حوصله  
مقداری خوان احسان بیکر استند بجهز مند و لوب **مصراع** هیچ جویند ازین در برود  
نه مقصود بس معلوم اولدی که چهره هر کلام زیور حکمتله نقد آراسته و عذار هم  
کلا کونه جامعیت ایله ندکلوایر بسته اولور سه دیده عاشقان کامل مشاهد  
جولانه زیاده مایل اولور **نظم** هر که زیبا ترست از خوبان سوی او میل پیشه  
جمله تصانیفدن که قواعد تالیفی حکمت عملیه اوزره مبتنی اوله و مجموع رسایلدن که  
معانی تصنیفی مسایل موعظه حسنه ینه مشتمل و محتوی اوله کتاب کیله و رمنه در  
که حکمای هندانی طرز خاص اوزره تالیف ایدوب برائمه حکمت شعار اوضاع جامعیه  
نظم مخصوص اوزره تصنیف ایشلردر لطایف حکمت و فضیله طرایف لهو و هزل  
میاینه کمال اختلاف واریکن بر طرفه امتزاج و بر حرفه ایلاف و یروب طرز  
کلامی اکثر طبع اکامیل افسون دیو امثال و افسانه اوزره وضع ایشلردر و زیبات  
و حیث و لسان بهایم و ظهوردن اصناف حکایات و روایات تقریر ایدوب انک  
ضمننده انواع فواید حکمت و میاسن بصیحت مندرج قلمشدر تا عاقل شمع اچون  
مطالع رسنه بهمانه و عاقل متنزه اچون داستاز و افسانه قله و درسی معلم و حفظی  
آسان اوله و نه الحقیقه اول کتاب حکمت نصیب بر حد یقیندر که اسرار سری **ولکم**  
**فیهام ما تشتهی الانفس و تلذات الاعین** از هار یله منوردر و اطراف کلزاری **مالا غیر**  
**رأت ولا اذ سمعت** نسایم عین شرایله مطیبت و معطر **نظم** هر کینه سید  
کل معانی هر خرده شکوفه آمایی لفظی چو طراوت جوانی معنوسنید آرب زند  
اول کان جواهر فضایل و آسمان درازی فواضلك افاضه سی مرتبه ده نام و کامل و عام  
و شامل در که ابتدای ظهورندن الی هذا الان هر زمان مستعدان مجلس اراده و مستقیم



محصل سعادت تبتا شیرانواری و برکات آثاری حاصل و متواصل در صحاف صنع زرنگار  
آفتابه رشته خطوط اشعه برله شیرازه اورلدی انك عدیلی بر کتاب کورمشد  
و دپرتقدیر اجزای دفترشور و عوام و اوراق مجموعه لیالی و ایامه سلك  
اربتا طلع انشطار و پرلدن انك تطیرن بر جریده دخی مشاهده او لمش در بیت

لطافتند عدتله یوقدر الحق	تطیرن چشم احول کورمش انجق
--------------------------	---------------------------

اول کتاب شریفی حکیم روشن رای بید پای بر من رای جهان اراد ابشلیم هندیک  
نامه که بعضی محالک هندک مالکیدی زبان هندی وزره تصنیف امتشدر  
واکرمبادی شرو عنده سبب تالیفندن بر شمره رقم زده کلاک تعریف اولتسه  
مناسبتدن دور و تقرنیدن بعید و مجبور اولمیه حکیم مذکور بنای کتاب  
مزبوری بوقاعد او زره مبتنی قلمشد که مسالک ضبط فلما که سلوک ایدن  
حکام و ملوک احکام سیاستده و بسط بساط رعایت رعیتدن دستور العمل او  
و ترتیب و تقویت اولیای دولتده و دفع و دفع اعدای مملکتده قانون مجمل کار  
نامه مجمل اولاد ابشلیم اول کتاب فضیلت انشائی قبله مقاصد و عمدت مطاب  
ایدوب مفتاح مطالعه سی برله متصل افتتاح ابواب حل مشکلات و کشف مفصلات  
مجد و مستغل ایدی اول جوهره قیمت انك زمان دولتده دیدن عوام الناسدن  
بلکه عامه خواصدن لها تخانه صدقه کوهرشوارکی محقق و مستور و صمیم  
کاندن لعل بدخشان کی هزار خون جگرله یوز کو سرب هرناسک کوش استماعندن  
دور ایدی اندیشه اولاد اخفادنندن که سهر سلطنته جلوس ایدر لردی انك  
اخفاسندن همان اول قاعده رعایت ایدوب اول طریقه کیدر لردی و بوجله ایلدیه  
اول عروس مشکین نقابك فواج مناقبی رواج گلستان کی اطراف جهانی طومشده

قطعه هنر چومشك بود مشک کره نان آرد

ز فیض رایحه او مشام را تراست

زمان زمان اثر نور و مزایه تراست

غمیشود بگل اندوده چهر خورشید

اکاسر عظامدن نوشیه وان عادل زمانده خواص و عوام میا تندن بوخبر اشتها رو

انتشار



بولشیدی که خزائن ملوک هند ده بر کتاب وارد در که زبان بهایم و طهور و لسان حسرت  
و خوش شدن جمع امتش در و باب حرم و سنا سندن اول شرایط که سلاطین تاجداران  
موافق و مناسب و لازعایت رعیت و حمایت مملکتند شول ضوابط که جهانداران  
نامداران لازم و واجب و اول اول درج جوهر حکمتک مطاری و رافند درج <sup>این</sup> ایشدر  
و آخیرهایه مواعظ و مضایح و وسیله منافع و مصالح عدایدوب نقد جد و مجد  
اول قواعد تحقیق لایقینه خرج ایشدر در طبع سناها نه انوشیر و اند که استیجار  
جوپار معدلت نک باران جوهر و احسانیل طراوت بولشدر و ازهار کلزار نظام  
مملکت اقطار امطار رافت و عاطفیه سیراب و لمشدر **پیت** جهان کشته از عدلش  
آراسته • و زار نسیم بیداد برخاسته • اول کتابک مطالعه سنه میل تمام و  
مالاکلام ظاهر و لوب برز اوید نشین طبیب که زیور فضل حسبله آراسته و جمال  
کمال دبله پراسته مقتدای طبای فارس ایدی فرمان نوشیر و اند دارالملک هندوستان  
متوجه اولدی و مدت تمام دای اند اولوب انواع حیل و تدبیر لایق تمسک ایدوب  
هزار جهل اول کتابی اله کتوردی و الفاظ هندی لغت پهلوی بریز که اول زمانه  
سلاطین ایران اول زبانله تکلم ایدر کردی ترجمه ایدوب نوشیر و اند کتوردی و موقع قبول  
و شرف استخوان بولوب حضرت شاهد رتبه سی اقصای کمال ایدری تسخیر و بیداد  
و تسکین قیلوب عباد و اظهار عدل و احسان و اصلاح امور جهان بنانین کار نوشیر و ان  
اول کتابک مقتضای فحواسی از ره ایدی نوشیر و اند ضمیر که اکاسر عجم دخی خفایه  
جهتند و تقطیمی بنانین شرایط سالقه تقدیم ایدر کردی تا اول زمان که خلفاء عباسیه  
خلیفه ثانی ابو جعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم اول کتابک  
مناقبن ایشیدی و انک مطالعه سنه رغبت تمام کوشش و تبصیر و تحصیل جد و اهتمام  
اندی و لطف حیل ایل اول نسخه پهلوی اله کتوردی و امام ابو الحسن عبدالله بن مقفع  
که سر دفتر بلغای عصر و سر مد فحای دهر ایدی بیورب تا زبان پهلوی دن بلسان نادیر  
ترجمه ایدر کردی و هم خلیفه فریور کتاب مذکور کمال حرمندن سلاک مطالعه در نظم



۴  
 یدوب اساس احکام خلافتی و بنای شرایط عدل و رافقی اول مضایح و وصایا  
 اوزره وضع ایلردی بعد ملوک سامانیه دن ابو الحسن امیر نصر بن احمد سامانی  
 افاضل زماندن بریسته امرایدوب اول منجیه زبان تاریدن لسان فارسیه  
 نقل اندردی و رود که شاعر که صنعت شعرده ماهر ایدی اول اول جواهر  
 و اهرن مثال سلطان منوچهر رشته نظم دن انتظام و یردی بر دفعه داخی  
 سلطان محمود غازی غزنوی اولادندن ابوالمظفر بهرامشاه بن سلطان مسعود  
 که مدوح حکیم سنایی در پیوردی تا ابلغ الفضلاء و ارفع البلغاء ابوالمعالی نصر  
 بن محمد بن عبد الحمیدانی طرز جدید اوزره منجیه متفکر دن ترجمه اندی سؤا  
 منجیه که حالیا کلیده و دمنه دیکله مشهور در ترجمه فاضل پیوردی در الحق عبارت  
 بان شیرین کیسه لذت و استعاراتی در تمثیل و یاقوت رنگین کیسه غریز در  
 مجتهدان احکام بلاغت تعریف فصاحت و خصص کلماتند مجتهدان و مسند  
 نشینان بارگاه انشا توصیف جزالت ترکیب بواعث عبارتند متفکر در  
 اما ابراد لغات عربیه و الفاظ و حشید دن تحاشی ایتیوب طرز کلامی  
 محاسن عربیات اوزره طرح ایدوب الفاظ و عبارات منطوقه سرحد طنایه  
 و استعارات و تشبیهات متفکر انکار و اثبات بریتشدر که اجلدن خاطر  
 مستمع عرض کتاب خلاصه مایه الباب کا بنیاد را اید میوب استماعند  
 ابا قیلوردی طبع و قادی داخی مبادی قصه مقاطعه ربطدن قاصد و اویل  
 کلامی و آخری ایلد ضبطدن عاجز قلوردی لاجرم بومعنی سبب شامت خاطر  
 سامع و قادی اولوب استماعندن امتناع جمیع قلوب و طباع سار اوکو  
 قریب و لمشدی که کتاب مذکور بونفاستله راویه نشیناند کسیف الخطیب  
 متروک و منجیه قالیدی اهل عالم انک فراید فواید بدن محروم و بی نصیب  
 اولیدی کا بنایه والی ولایت هراة سلطان حسین میرزا بیقر امراسنک سخریلی  
 امیر سهیلی التماسه برله خطیب منبر فصاحت و واعظ کرکی بلاغت و فضل انشاء



حقایق کشف رموز دقایق المبتدی الی رحمة ربہ الحافظ مولانا حسین بن علی الواعظ  
 الموصوف بالکاشفی عاملہ اللہ بلطفہ الخفی کتاب فرہودہ یہ طرز خاص و لباس  
 جدید کیددی و زیبا رویان معاینہ کہ تنق الفاط مغلقہ و محب لغات <sup>ایہ</sup> غریبہ  
 محبوب و مستور لراپدی مناظر عبارات ظاہرہ و غریفات استعارات زاہرہ و دلجوہ  
 و پردی شول کتاب کہ حالیا بین الانام انوار سیلی نامی برلہ شہار پویشیدہ مولانا  
 مشتار ایہک کہ سخن زانک میدانتک شمسوار چالا کیدہ **مصراع** کوہر  
 دریای دارک لطیف پاکیدہ **حقا** کہ اول کتاب فضیلت نشان برسیلدر  
 کہ سعادتدن درخشانند و بر سحاب درک قله کوہ فصاحت و بلاغندن <sup>فشانند</sup>  
 الفاظ دلفریب شکر لیلر کہ شمسوی کبی شود انکیز در و معانی و تراکیب غریبی ترجیح  
 غنبلر طریبی کبی دلاویر **نظم** حروفش چوزلف بتان چکل **ہم** جای <sup>نشست</sup> جا  
 و ماوای دل **معانی**ش در زیر حرف سیاہ **در** خشنند خون مر و روشن  
 چوماہ **سواد**ی کہ کحل الجواہر معنا اند ز عبارت در پیاض دیدہ حورادہ  
 پرویرسہ روادرو پیاض عنق صبح شادمانی اندن کھایت در سواد چشم  
 جہان بینا وزرہ وضع اولنسہ سزادر **شعر** سزدر کہ کاتب دیوان سزای خلد کشد  
 سواد نسخہ او بر پیاض دیدہ حور **بوا** بیات رایت او کتاب فایقک کہ مطلع  
 انوار حقایق در قامت والا سنہ خلعت اولعہ لایق در **قطر** صورت  
 مجد و معارف جامہ سینہ در طراز **معنی** اقبال دولت خاتمینہ در نیکین **عارض**  
 رنگین شعاری قوغنج و فریب **طرہ** مشکین الفاظی سرسبز تاب چین **نور** حکملہ  
 ظلودر ہر کلام کاملی **نیتہ** کم انوار علیلہ دل اہل یقین **چون** مخدرہ ہایون  
 تنق کوندن وجہ مشروح او زرہ الوان بو قلمون و شاب کونا کونلہ یونز کوستر  
 کاہ جامہ ہندیلہ غنچ و دلال یلردی و کاہ لباس فارسی و قبا پہلوی برلہ جلوز  
 قلوب کاہ حلہ قازی و شقہ حجازی برلہ عرض جمال یلردی اما بالای ولہ ہی ہونر  
 دیای زیبای رومی برلہ ارادیش بولما مشدی و فرق فرقد سزای اکیل فلک فرسای



لغت مریور ایلہ مزین و لما مشدی اگرچه جمال باکمالی حله انواع السنه ایلہ خالی ایدی اما  
پیرایه خال و خط الفاظ ترکیدن خالی ایدی اول سبیدن مدت مدید و عهد بعید ایدیکه  
که خاطر مه بو خاطر و سودایه بوسوداد و شمشیدی که اگر سپهری بی مهر دن فرصت  
و آیام بی آر آمدن رخصت میسر و لورسه و کردون دون تلفیق اسباب تعویق  
مساحه قلوبسه کتاب مریورہ شیخ مذکورہ نک برسندن خامه عربی عامه ایلہ  
رومی جامه کیدرم نا اکثر باس لباس استیناسدن عاری و لمیه و عوافی معاینه  
توقال و محجر کبرک مثال ترکیده جلوه و یرم تا عام و خلص فراید قوایدنی قیاسندن  
بی بهر قالمیه **بیت** لطافته اوله مقبول آدم • خلوت تو بچرخ منظور و مکرم •  
هر چند دهقان خیال بوستان آماله بوا مل نهان دکودی اما سحره فواد شمر ثمره  
مراد اولدن تند باد قضا بک و بارن دو کردی و نواب زمان بر آن امان و یرمزد  
که خاطر بو غمی مضایه متوجه اولیدی و تبر باران اخر از خطه کوز آجد رمزدی  
که ضمیر بودنی قضایه رخصت بولید ناچار نطق وقت اعتناق فرستدن قاصر  
اولوب چهره مقصود جمال مطلوب نقاب تفویق و حجاب تعلیق له مستور و محجب  
**مصراع** که شعر ترا نکیز خاطر که حزن باشد • تا اول زمان که بوبند نک ریاض حال رخساره  
عنایت یزدانی ایلہ ریان و حیاص آمالی باران عواطف صمدانی ایلہ ملیان اولوب  
بلده محبیه ادرنه ده که خال چهره ممالک و سواد شیخ سبع آرا یکدن حضرت سلطان  
عظیم الشان و خاقان حضرت نشان افشا و آل عثمان الملبی الی دجه ربه الرحمن و اللب  
الشدید و القلب الحدید السلطان السعید السلطان مراد بن السلطان محمد بن السلطان  
بایزید طیب الله به ضایم الروح و روحهم و الی مرغنا بحر الرحمة فوقهم خیرات مبروره  
و حسنات مشکوره سندن جامع جدید جواهرند اولان مدرسه عتیقه که محط از  
افضال و مہبط و فور عز و اقبال درواختر عبید تفویض و تقلید پور لدی و مشام  
جان و دماغ جنان اول شهر فرقه و س نشانک هوای عبید افشا ایلہ که غیرت نسیم  
جناندر منجر و معطر اولدی **شعر** اسدی جان باغیشه باد عطر سای ادرنه • فیض روح ایتد



فضای جان فرای در نه • رفع ایدوب دلدن غموم کهنه عیسی کی • تازه جان دیو  
دم معجزهای در نه • غنچه کبی نک لکدن درهم اولمشکن کوکل • کل کی آجد  
سیمی دلکشای در نه • اول بقعه مبارکه ده که محل اقتباس فضایل و مقام اقتباس  
فواضل دیام معتاده معهوده مدارس فروع اصول و مذاکره معقول و منقول  
مصروف و مبذول قلوب زمان تعطیل که عقلک ساعتاً راحاتی و طبعک اوقات  
استراحتیدر فائده شوخ چشمتی که خواب دهلون بولوب حجره ضمیری آمد شد خفته  
متوالیه دن خالی کورچک سویدی دل متکین اولان سودای پرسودی و بوی  
قلبه خلاص بولان نفوذ معهودی حال دن قاله و قوت دن فعله کورمیکه نوا مض  
هت حرکت کلوب ذهن سقیم و طبع عیله بوشغل عظیم شروع قلندی و مولای  
مشا رالیه نسخ مقدمه کتب ادیان قدیمه کی نسخ ایدوب تراجم سابقه نک  
بازار و اجنی عقود مینوع فاسد کی نسخ اندو که اجلدن باعث اختیار اولوب  
الحکیمه ممانیه نکته سی مطلع انوار سهیلدن اشکاره اولدی شع

چون بماند مرد بمشدر حکمت اول فرجه ها طک دکدر اولسه انوار سهیلدن عیان

چون الان شان لطافت نشان انبای زمان بر مرتبه ده لطیف و بر مشایه ده  
ظرفیدر که عرایس غوانی معانی منضبه الفاظ هنوز جلوه کرا و لمیدن حصول  
تمام مراده و صول تصداید در رفیق که بعض لغاتی تصحیح تصنیف کتاب و ادراک  
معانی سندک جمله تامل و تائیه ارتکاب ایدر لاجرم تالیف کتاب عیان  
بیان شاعر اشیاء مترسلان و منهای تکلف متیشاندن معطوف قلوب  
اشاء حکایات احسن کلمات عربیه بعضی آیات ضروری الذکر واحادیث مشهوره  
و آثار ائمه مشهوره و از ره اقتضای اولندی بحکم خیر الکلام مالم یکن عامیاً  
شرقیاً و لا وحشیاً عربیاً اثبات بیات عربیه و ایراد لغات عربیه و الفاظ و حشونه  
محاشی قلندی تا دید هر بنیای تعمق و تعمق نظر وصال غوانی معانی سندک  
همه مند اولق میسر اولاد دل هر دانی تکلف تخیل و تحیل تکلف اول باز پروردگار



حجر خیال دن بر خور دارا و ملق مهورا و لا مدح پادشاه اسلام مالک رقاب  
 الانام سلطان سلیمان تحت آصف غلام مد الله ظلال خلافة على مفارق  
 الانام و شد اطناب سلطنة با و ناد الدوام بوسلك جواهر كان كوتدن دگا  
 عیانة كلدی و بود در زوا هر حقہ ضمیر دن سلك بیانہ چكلى عقل بری خیال  
 دہر نہ ایتدی ای ناظم هر كلم سبحانى و ای ثاقب در حکم لقمانی مقرر در هر دفتر خلیفہ  
 زمانك نام واجب الاحترامی بولہ معنون اولیہ ابتر در و هر سیم و زر کہ سکہ جهانك  
 مهر سکہ مہر دن جبینہ و رمیہ فلس احمد در علی الخصوص کہ مالک بحر و بر منظر  
 بیکر بدر و تمام هفت کشور معسکر عسکر حضرت رہبر در بگرفت مملکت  
 بحسام سداب زنگ از روم تابمند و ز بلغار تا فزنگ بر خطہ یوقدر کہ  
 پادشاه جہانپناہ نام شریفیہ خطبہ او قہمیدہ و بر سکہ یوقدر کہ شاہنشاہ اسماء  
 در کاہ داغ عبود بیتی جبینہ قومیدہ شعر بشیر قی ذکر منیعش کتشد در منبر  
 بعزت مهر قبولش ہند بردینار بس بوزر نابی کہ بو تہ قلبد ہزار رخ و تعب  
 بولہ تاب و بردك نیچون کہ محك اعتبارا فاضلہ او رز سن تابلہ سن کہ قابل سکہ  
 قبول پادشاه عالمقدار میدر و بو کوہر یابی کہ کان ضمیرہ خونائہ جگر پر تاب بولہ  
 آب و بردك نیچون بازار انتظار باب فضایلہ عرض الہر سن نامعلوم قلاس کہ لایق  
 نثار خاک پای شاہنشاہ کردون اقتدار میدر بیت در کہ اولیایہ شہ عادل  
 اباعینہ نثار دور در باشند انك تاج قدر و اعتبار چون قوت خیالی فرمان  
 فرمای عقلدن بوامر واجب الاستثالی استماع اندی حکمہ اتباع فرض عین بلکہ عین  
 فرض بلوب ایتدی قطع عقل نیگو مذکر نیست ترا ہر چه گوید بکوش دل نبیوش  
 اکثر خواجکے ہی باید بندہ عقل باش حلقہ بکوش نیاء علی هذا الخط اول کتاب  
 حکمت نصائی بر سیل امتحان افاضل عالیشان میانند اوراق کل کہیہ پریشان  
 قلوب ہر فاضل کہ اول کتاب کلستان نشانند برج داستان خاطر نشان آتد  
 شہد مدجلہ رطب اللسان اولوب زبان استحسانہ احسان تدی و ایتدی



حقا بود رجد مسطور اولان حکم معارفدن مروی و ماثور جری بان یکت  
بسواد المسك علی پراض الکافور و بود رجد مندرج اولان در در لطافت  
منظوم و منشور حقیق بان یعلق بخبوط النور علی بخود الحور **نظم**

حریر کک تود در حل مشکلات سور	چنانکه نغمه داود در ادای زبور
جواهر که بیفتد تر ساعد قلت	برند دست بدستش برای کردن حور

بومثال او زره بنجر زمان زبان میدان امتحانند دایر و بلاغت بیان  
و براءت معانی بدیع الشافی سخن و ران دوران میاسته مثل کسے سایر  
اولوب اداء صرافان جواهر معارف و اجماع نقادان سر لطافت بونک  
او زرنه منجر و مقرا ولدیکه بود رجد که درج جواهر حکمت در و بوجردیکه برج  
درادی فضیلت تمیلات سخنکاری سراسر معارف و دقائق در و حکایات لطافت  
سعاری صنایع مجازده دقائق حقایق در چون چناندار لک اطوارند و شهر باریک  
احوالند و رعیت پرور لک موردند و معدلت کسرت لک رسومند مصنف  
اولان سایر یکت و در ساییدن و جوهله فایق در بود رجهوار شارخا کپای پادشاه  
کردون اقتدار اولغه سزاوار و لایق در **مصراع** سخن درست و تعلق بکون  
شده دارد • چون قاضی فضا یلما بدن بو خطاب مستطانه کوش اندم کلام  
دور بارترین اوین کوش هوش ایدوب خطبه کتای بر پادشاه عالمپناه نام **خند**  
موشخ قلوب بوزمانی بر شاهنشاه فلك دستگاه سکه رخسند سیله مشرف  
قللم که اقدام نطق و مقالله معارج مناقب عظمت و جلالت ارتقا ممتنع در و زرد با  
قوت خیال مدارج مراتب صفات کماله اعتلا محال **قطعه** یاشند بحر  
شوکت قطره در بحار • جنبند مهر غریب ذره در جبال • روین تن آتش  
غضب کور سر آب اولور • خشمیله خون اولور دل سنگین سام و زال • پادشاه  
غازی شاهنشاه حبیب مغازی مخرب ممالک انکروس مسخر حریر و در دوس قانع قلعه  
بلغار و فاع مدینه بغداد قاهر قهرمان بغداد قاطع طناب افراج المان **بیت**



در که عالم بناهی کعبه امن و امان . سده دیوان سرای قبل خلق جهان . پناه اهل  
ایمان شاه شاهان دوران سلطان حسن قرآن **پیت** لطف و قهری خانه پیمان  
ذرق و اجل . عفو و خشمی مایه سزهایه سود و زیان . السلطان ابن السلطان  
ابن السلطان فخر آل عثمان سلطان سلیمان شاه خان ابن سلطان سلیم خان  
ابن سلطان بایزید خان **قطعه فی الدعاء** سر و اقبال و نهال و دولتی سر سبز  
گلشن عمری کلینه پر میر باد خزان . دولتیله دایم اوله کامین و کامیاب .  
نصرتیله اوله هر دم کامکار و کامران . بر شاهنشاه دیندار و دین پرور در که  
دامن نفس مقدسی دوش جای بردن بد که صغایردن مظهر در و مشرب عقیدت  
پاکی خاشاک آراء باطله دن معارف شرع دهن تابناکی شوایب ظنون واهی دن  
مبارد زنگار عقاید فاسد آئینه ضمیر منیر نه یول بولمشدر و زلال خاطر خیر  
آراء فراق ضالایله مقدار و لما مشدر اعظم شاهان جهان اید و کنه بوبرها  
معظم در که سالک شاه راه مذهب حضرت امام اعظم در رعایت شریعت  
مظهر ده بر حده در که شاخ چنار رسم و ذرا زهار ده دست در از لغ اندو که  
سبیدن مقطوع الید در و باد بهار بکار کزازه عشق بار لغ اندو که اجلدن زندان  
حباید محبوب و مقید در بنفشه تمام اولد غیچون . جگر دیر قفا سندن زبان  
لا له ذمام اولد غیچون . قوه فانه بویادیلر دهان . کل غنچه به طباخه اورد غیچون  
باشنه یورق اوردیکر و مدام سر مست و می پرست اولد و غیچون یا غنه طومر ق  
اوردیلر آئینه ماه و لوله یوز یوزه اورد غیچون بردار اندر مسک سمن بولرله سینه  
بر سینه اولد و غیچون شهر بازار اندر عیبه نامحرمله نظر اید و کچون کوزنه میل  
چکدیلر سوسن زبان دراز اولد غیچون یوزنه نیل چکدر معدلت باهر سی بر مرتبه در  
جنگ پلنک دامن پوست آهودن ل چکشد . کرک کلوی کوسفندیلر قان بلا  
یوز بلا پشمینه ایله اهو چشم غم لره عشقند در ویش پوست پوش اولمش در  
کعبه عقابله هم آشیانه در میشنیر و دیابله همچانه و همکاشانه روزا و شبان



کوسفند صحرا ده بی شبانند لیل و نهار بازیه ویر هوا دار و شیر آهوی پاسبانند در  
 و بالجملة ایام معدلتند زهر افغانی ظلم و اعتساف تریاق دوا عی عدل و انصافند  
 منع دم در و بنیاد جور و سیداد قواعد نصف و داد پله منهدم نجات شمال  
 عدل شاملیلله دماغ اطراف عالم معطر در لمعات آفتاب بذل کاملیلله دید  
 اصناف بنی آدم منور و معمار عدلیله مقصوره ربع مشکون معمور و شمسه قهر بله جور  
 چار سوی هفت کشور دن دور در **بیت** کسه ایامند اتمز نایدن غیری فغان  
 کسه دور اندن کوچ چکنانک لاکان **پادشاه چاره ساز یتیم نواز در که شربق**  
 زمانند یتیم آنک مکر در عدن **یوقدر** ایامند خونین دل مکر مشکین ختن  
 ایام هایونند سر و دن غیری یا غی باش قالد رمی ولد اخی زنجیر آید مقید در  
 و روزگار میمونند شمع دن غیری یا غی یاغ اوز ره کلدی ولد اخی عذاب نار و نار  
 عذابند مغلد و شجاعند اکا رستم دمک ستمد که رستم آنک کمر بسته کمر بستند  
 و طهماست و سام و القاص و بهرام کمر بند سنک افکنند سید عظیمه جم دمک  
 غلط دیر که سنک قهر بله نجر خلک جام وجودن شکست امشد رنخا و تنده حاتم دمک  
 خطا در که دست بذلیلله نجر حاتمک دفترن طی ایدوب صیت و صدای وجودن  
 بیست امشد رنخا و تنده حاتمک دفترن طی ایدوب صیت و صدای وجودن  
 ظفر بیکرید و دایره قلعه آسمان مکر ما بجز علم نصرت رهبری مملکت قیوان خاوند  
 مجموعه محالک محروسه سندن اکی ورق در و معدلت فریدون نوشیروان دیبا  
 مآثر مانوره سندن بر سبق کرم زمین کوی چوکان پای پهنند کردن کزید و سینه  
 زار آسمان میدان جولان خنک هامون نوردی سطوت سلطنتی بر غایتند در که  
 بشتر کهر با نهیب صولت پادشاهانند دن یوقاندر و آینه آفتاب با سوسه سطوت  
 خسروانند خفقان در کاه عالمناهی مغفرت بر جهانند رسد فلک اشتباهی محرم  
 شفاء اکاسم دوران در حضرة قباب سراسر میمونند حجاب سپهر آینه کوه همسر در  
 سفره کاکرم خیام ها بون ایوان کد و نر بر بیکر آندن برتر در دیدن کردون کدوان



سُعْشَعَه چتر آسمان ساینده خیره و چیر اندر و جرم آفتاب رشك سايه سايان فلك  
فرهنايدن سايه وش خاکه يكساندر ماه مستنير قبه مستدير ده خرگاه فلك تدوير  
و تدويرندن آفتاب نور ايدرو خيمه کردون سايه چترها يونيله لاف ارتقايع اورسه  
دعوى زور ايدر زمر تمام عيار تا نام مبارک چيننه يارمدي تب تاب بوته  
کذاردن خلاص اولمدي و درهم دينار تا لقب شريفن سکه قبولنده قارمدي شکر بخير  
کارذن نجات بولمدي قنديل زر کار مهر و ماه کاسه مشعل چراغيد که ليل و نهار  
آند يانن کهار بخار ک يور که ياغيد رليت نصرت آيتي بر نهال سرودر که ميان بستان  
غزاده خون اعدايله پرورش بولمشد هسان نيزه جان ستاندن روان اولان  
قان غازه چهره نوعوس غزادر و غبار رسم سمندها نکرده عالم نوزدي کحل الجواهر  
حور و عين اولسه سرادر بيم يتع سداب رنگندن افرنج بر رنجان در که سر تب خنجر  
مرات شمشير آب تصوير و آتش تاثيردن غير يله دواميشد کله و وهم کر الزهر سکر  
سرخ سر برد در سده در که شراب زهر آب تيغ نيوفردن غير يله شفا متصوره کله  
و نار شمشير آبداري ديار جان دشمن خاکساره آتش اورمشد راتش سنان تابدار  
خرمزا عداي بد کرداري ياده ويرمشد رالف تيرو ياي کمال اقبال دولت روزا قون  
اچون الى القادر و باء کو بال و دال کندي دشمن خاکسار ک بد حال کنده قوی دلبر و کار  
کنر شکار و شکاری کيسر سر اعداي خاکسار در رسفال سکان خوشخواری کاسه کله کفا  
بخادر و اسيب يتغ دشمنان بوق نشاندن جان کردن کسان ايران و خراسان حيران  
دهرساند آسوب طوب کردون کوب صاعقه نشاندن ديار در يابار و قلعه و حساب  
افرنج خاکسار ويران و خاکه يكساندر يتغ يلمايند ويراندر الامان ايللري رحى اچند  
خراب ايران و توران ايللري جوانخت آسمان تحت شهزاده لری که هر بری سعادت بخند  
مهر رخسانيدر و سلطنت در در رخساندر هر برينک حنصر سعادتى شايسته خاتم  
سليمانى و فرق فرق سايى سزاوار تاج سلطاني و افسر جهانبايند ر مجله سى چون  
مصطفى خلق بحر خلقت سليم نفس بايزيد همند ر بى خصلت عاقبت هر بری جهان کير و کشو



کتبای و لغت دلیل علامت بلکه برهان مجتهد **شعر** الهی چشم بددن دورایله •  
 قبولک عمر فی معمر الیه • آصف رای صف آرا و راسی که کواکب آسمان ایوان کیوان  
 رفعت آراء عالم آرازی شمع سیستان مملکت و فکر کشور کشاوری حلالیهات امور  
 سلطنت در آصف آرا امرای که روپین تن هیبت و تهمت نهایت در هر برسی پیشه و عاده  
 بر شیر پرصوت و پلنگ غضنفر صلابت در خدام در کاهی صاحب احتشام در  
 و مقر بان بار کاهی واجب الاحترام خلد الله ملکه و سلطانه و فاضل علی العالمین بره  
 و احسانه و لازال رایات اقباله بر ماح الطعن منشوره و آیات جلالت کالسیع المثنان  
 ماثوره و مشهوره و اطباب خیام خلافت مشدوده با و تاد الدوام و ظلالت علی  
 ورافه ممدوده الی یوم القیام بونامه فرزند آغاز و نجسته انجام بعون الله  
 الملك العلام **پیت در نام کتاب** پادشاهک چون همایون نامنه اولدی تمام  
 اک و یردی هاتق غیبی همایون نامنه نام و الصلوة والسلام علی خیر الانام محمد و آلہ اکرم  
 و صحبه العظام مانابع اللہالی و الایام و تواتر الشهور و الاعوام **مقدمه** اولیک کورک  
 که مقاصد کتاب کلید و دمنه قواعد حکمت عملیه اوزره متبنی در حکمت عملیه  
 نفس انسانیک مصالح حرکات ارادی و افعال طبیعی سنه عددن عبارتدر بوجیثیتله  
 که انتظام احوال معاشنه مقضی و متوجر اولدوغی کمالک حصولی مقضی و لا بقسیم  
 اولی که ایکه قسمه منقسم بر بری ولد که هر فردہ علی السبیل الانفراد راجع اوله اکانه  
 اخلاق دیر لرا کجی اولدر که افرادہ بر سبیل مشارکت متعلق اوله بقسم دخی ایکه قسمه  
 منقسم بر بری ولد که مشارکت منزل و خانه ده اوله اکانه بر منزل دیر لرا کجی اولدر  
 مشارکت شهر و ولایت یا اقلیم و مملکت اوله اکانه بر سیاست دیر لرا کتاب مزبور  
 اقسام ثلاثه مذکوره دن نوعین آخیرین دن بعضی فوایدی مشتملند بر اندک تمهید  
 اخلاق متعلق احوال مذکور دکلدر لک علی سبیل الاستعداد اکوچر بولور اقدن مکارم  
 اخلاق دن بعضی پراده مجال میسر ایدی ما کتاب مزبورک اوضاع و اوصافه تغییر کل  
 کلسون دیو ابواب کتابی زیاده ایتمک مناسب کور میسوب همان اول منوال وزره که حکیم



هندیدن روایت و لمبندی ایراد و لندی و کتاب مذکور در این باب و لا که ایرادند  
 فایده کلی و ملبوس اصل کاید مدخلی یوغیدی اسقاط اتمه مولانای مزبوره اقتداء و لندی  
 ابواب کتابی باقی قلان اون دورت باب وزره اقتصار و لندی و حکایات اصل و فرعون  
 مذکور و لان دستور و وزره رای و برهمندن سوال و جواب طریقیله قید کتابه  
 کتورلدی و ایراد ابوابدن سابق و حکایاتیلکه که اصل الباب و منشأ مانی الکتاب  
 ایدی افتتاح اولتمق لایق کورلدی و محل اثبات ابوابه هر مقام که بر حکایت ایراد ایدق  
 بر مثل انشا اتمکه مناسب کورله اقدام جسامتیه مسلوک سبیل تصرف اقدام و لندی  
 هر چند که بوباید فقیر حقیر الشان بلکه مطلقا تالیف کتابه ارتکاب ایدن فضائی نه  
 قلت بضاعت و قصور استطاعتلرینه اضااف و اقرار و ذلالت و غمات و هفوات  
 سقط لمرینه اعتراف و اعتذار ایدق لر عاقبت هدف سهام ملامت و سپر مصام غمات  
 اولوب البته حق و ناحق معطر هر جا هل و احمق و ملق مقرر و محققه اما اندر که زیور کال  
 و هنر ایله آداسته و کوه طبع فضل پر استه اولوب قلب قادیله نفوذ فضایلک نقا  
 و دیک اضاافله جواهر مآثرک صرافی اوله لرو فور فضل و هنر لرندن دور و مزید لطف  
 و کم لرندن بعیدد کلدیر که من صنف فقداستهدف تهدید و مقابله سند  
**من انصف فقد استطرف** نکته سن تمهید ایدوب مواضع ذلالتد عین رضای  
 مسوخ و دیک بقضای مفتوح طوئیه لر و مواقع عثارتد قلم اصلاح **و حمل المؤمن**  
**على الصلاح** در بیع اتمیه لر **نظم** دیک اضااف چونینا بود در شرح کرچه  
 بینا بود من خجل از عمل خام خویش تو بملامت مکتم سینه ریش در روش  
 جمله آلا ده کان نیست ر و اطعن بر فتاده کان چشم هنرین بود از غیب  
 بی هنر از غیب کند زو جباک **عربی** و عین الرضا عن کل عیب کلیله  
 و لکن عین السخط یبیدی المساویا و فقنا لما یحب و یرضا و ختم آمالنا  
 بالخیر و المحسنی و مه المستعان و علیه التکلان و الیه الرجی **اولکی باب**  
 ساعی و نما مک کلام نفاق انجاء مک استماعندن اجشاب و امتناع واجب



اید و کن بیان اید **ابجدی باب** بد کرد ادرك کرد اید بد لری مقتضا سخنه ستره خبر کرد  
 بولوب شامت عاقبت و وخامت خاتمتلری بیان اید **و چینی باب** احباب  
 و اصحابك فواید مولف و منافع معاضدتن بیان اید **درد بخشی باب**  
 عدلنك احوالن ملاخطه اید و ب کمین و مکین لرنیدن امین و ملق جایز دکل  
 اید و کن بیان اید **بشینی باب** چهره مطلوب اهل و غفلت سپیده و راه  
 پرده تعویقند مستور و مجوق لاد و غنی بیان اید **التبخی باب** آفت تعجیل  
 و مضرت شتابی بیان اید **ید بخشی باب** حرم و تدبیر و حیل و تزییر و یل  
 بلای اعدادن خلاص و ملغی بیان اید **سکینی باب** ارباب حقد و حسد  
 اجتناب اید و بانك قولنه اعتقاد و تملقنه اعتماد جایز دکل اید و کن بیان اید  
**طقون بخشی باب** طریق عفو یله صفی سلوک افضل و صاف ملوک اولد و غن  
 بیان اید **اون بخشی باب** طریق مکافله خرای اعمال و سترای فعالی بیان اید  
**اون بخشی باب** برکسنه زیاده طلب اتمکله کند و محلدن و منزل  
 اولندن کرد و قالد و غن بیان اید **اون ابجدی باب** صفت حکم و وقار  
 تمکین خاصه ملوک و سلاطین زیبا خلعت اید و کن بیان اید **اون و چینی باب**  
 ملوک عالیشان قول اهل عذر و خیانتی استماعندن اجتناب واجب  
 اید و کن بیان اید **ودرد بخشی باب** انقلابات زمانیه عدم التقات  
 و جمیع اموره قضای ربنا لعباده رضا و انقیاد لازم اید و کن بیان اید  
**بعد از فهرست کتاب** اول حکایت که منشاء کلمات و اصل الباب ایدی شروع  
 قلندی و التوفیق بمن بیده از مة التحقيق **حکایت** نفس شنیدن کارخانه  
 معانی و تخریر کسان کارنامه سخندان جوهریان بازاری عجایب حکایات خفیه  
 دارالعیار غریب روایات فریاد نثار و جراید اخباره حجره خیالده بوزیور یله  
 آرایش و عرائس نفایس اثماره منصه مقالده بوزیب و قرله نمایش و یرر لور که  
 سوابق قرون و سواف سنین ده افاصلی ممالک چین و ماچینده بر شهر یار کامکار



و بر جهاندار نامدار و اریدی که اسراء لوا مع سبحانی آثار جبهه سندان ظاهر و انوار  
 سواطع یزدانی مطالع چهره سندان با هر ایدی و دید بیک کوس سطوتی طاس اسمانه صلا  
 بیم و باس طنطنه شکوه شوکتی مسامع جهانیا نه طنین رعین هراس ویر مشدی و <sup>سلاطین</sup>  
 نامدار آستانه آسمان مدارند غلام حلقه بکوش و خواقین رفیع المقدار عتیه کرده  
 اقتدارند خدام غاشیه بردوش و لمشدی **پیت** فرید و خشمیت بخشیدیت  
 سکندر شوکت دارا مهابت **حاشمه** سهاط دولت روز افزون همیشه ورزای  
 صلب رای و امرای لشکر آرایله آراسته و پای تخت آسمان پایه هایون همواره  
 فضیلت پرور و حکمای هنرور و نصیحت کستر ایله پر استه خزانه سی انواع  
 جواهر اجناس نفود وافر ایله مشحون و لشکر جرار نامداری حد و حساب و فذلک  
 شماردن بیرون ایدی نهال باغ شجاعت چشمه تیغ جوسا ایله سیراب و چمن ریاض  
 سخاوت رسته کف سخاوت درار ایله بشاداب و لمشدی **نظم** شجاعده نریمان زاهد  
 سخاوت برده دستان جهانندی و جو دایله عالم خمیدی سخاوت عدلی ایله خوش  
 اول سر و چمن جاه و جلال و کلین کلشن مجدد اقباله هایون فال دیر لردی که عدلی  
 کاملی ایله رعایا هایون و بذل شاملی ایله فقر اعزیت ثروت قارون و لمشدی در  
 معدلت پناه دهنده بر ملک نهاد اصف نژاد رعیت پرور و رحمت کستر وزیر جهانگیر  
 و مشیه حجب تدبیر و ارزایدی که رای عالم اراسی شمع شبستان مملکت و فکر کشور  
 کسای حلال مشکلات سلطنت ایدی **پیت** چورای خرده داند در کار بسته  
 بیک تدبیر صد لشکر شکستی چو کار مملکت را نظم دادی بیک مکتوب  
 اقلیمی کشادی لنگر فرهنگ کران سنکی کشتی دریای شویی کرداب اضطراب  
 ساکن قلمشدی و تند باد صحره سیاستی پنج و بنیاد ظلم و پیدادی بر باد آتش  
 و تدبیر امور و ضبط نفور و قیام و اتمام مصالح جمهورده صحایف آرای آصف بن  
 بر حنایه خط خطا چکشیدی **پیت** آصف آران ملک مراضبط آخنان کودی که او  
 کم کجا کردی سلیمان مدتی نکشیدی چو زانک برای مجسته سید نظام کار ممالک



رونق تمام و بازار مهاب خلاق رواج مالا کلام بولمشدی بر حسب الاسماء تتنزل  
 من السماء نجسته رای کا نام اولمشدی هایون فال هر از دی بال بلکه کلی و جزوی هر ای  
 عالم آرای نجسته رای من اجعت بیورب نه اندن اجازت سزمیل دیوان و بزم و نه  
 انکه مشورت سزمیم میدان و رزم ایلردی و زرای صلب رای حاکم آرای حق  
 فتح الباب مواهب الهی و امارات دوام دولت شاهنشاهی و دلا احکام اساس  
 جهان داری و علایم ثبات شمت و کامکارین هر لاجرم سلاطین جهان که فی الحقیقه  
 اساطین بنیان زمین و زمان در لر و واجبه که حل معاد مہمات مملکه و فتح مقابلید  
 مہمات سلطنت و هنگام نظام امور و قیام مہام جمهوری و زرای ثواب ضمیر لک  
 تدبیر اصابت پذیر لر نه من اجعت بیورب بحکم **و شاورهم فی الامر** قدم مباشرت  
 جادہ مشاورتد مخفف قلیس لر تا که بر موجب **ما تشاورهم لایهداهم الله لا رشاد**  
**امورهم** نتایج افکار اصابت شعاره و فاسخ امری مملکت آرای مقتدر .. صلاح  
 اهل عالم و متضمن نظام احوال بنی آدم **اولا عریضه** عليك المشورته فی المفضلات  
 فعاملات خیر من الواحد . ولولا التعاون لم یستقیم امور المعیشتة للعادۃ . مگر هر کو  
 که شبها از اشیائے طارم چارم مرغان شب طیل از انجی مرغزار آسمان دن تار و مار  
 دیوز و زنجب شیر و ن غراب مشکین بال شب کی صحرای وجود دن وادی عدم  
 قلمشدهی هایون فال علی سعده حال و ایمن الفال نجسته رای و سایر امرای کشور  
 کشایله **مصرع** کالید رحف با صحاب الانجم . عزیمت شکار و قصد حید مرغزار  
 ایدوب فضای شکار کاه مقدم میموز باد شاهیدن غیرت سپهر برین و کحل الجوا  
 غبار سنابل سناکب مواکب شاهنشاهیدن رشک دیدن حور عین اولدی و کوش  
 وحوش صدای دار و کیر وادی نای و تیر و نغمه تجمان و زخمه سناتله طولدی هر طرفدن  
 جوارح جان شکار کسبته مہار کاه چاشنی کیر خوان کور و کفندار کاه نافه شکار  
 آهوی تیز رفتار اولوب یوز بلبل کینه پوش مشاهد جمال شاهد وحوش و سماع ترانه  
 شغال و خرگوش همچون سراسر دیدن و کوش اولمشدی و سک شیر مجلب شراب خوارت



و غذای کرم ثعلب ایلد دفع مرض جوع الکلب ایدوب باز بلند پرواز و شاهین کردن فراز  
 کاه تیر بر تاب دعای مستجاب کی عروج ایدوب منیر طایر آسمانه قصد و کاه نقصا  
 ربانی و شهاب آسمانی کی نزل ایدوب نشتر چنک خون نقشاند و زمان مرغان دین  
 فصل ایلدی **بیت** برو جستند مرغان سبک خیز بخون صید کرده جنگ رات تیر  
 در آمد چنک شاهین بتاراج نه طوطی ماند بر بالانه دراج کین بکشان یوزان زهر  
 فرو بسته ره چستن ز آهو ز شیرازیان تیر آهنگ فضای دشت برنجی شد تنک  
 چون شیراز تنک و هز بران هتاک صحرای چرند دن پاک اندیلو همایون فال بساط  
 انبساط شکاری و دفتر تفریح سخن مرغاری طی ایدوب خیل خدم و حواسی و حشم  
 اجازت انصاف بیورب شاه عالم و وزیر محترم دخی آهسته آهسته حرم باحر  
 دار السلطنه خرام اندل و اتفاقا اول زمان طغیان حرارت هوا و لهیان نایره کوما  
 بر مثال برده ایدی که تف تاب آفتاب بدن حمل وجدی تور آسمانند بریان و غایت <sup>بدن</sup> آنها  
 حوت و سرطان نابه اضطرار پنهان و پنهان ایدی حرارت آیم با حور دن و حوس و طیور  
 و محرور و نکات سموم و حورور دن و روز روشن شب دخی مر او ملشدی **بیت**  
 آتش زده کشته بحر کان هم نفسید زمین و آسمان هم مرغان چرخید در شاخ  
 در رفت چرند کان بسورخ همایون فال نخته رای ایتدی بو هوای کرم دن که کوره  
 خاک کوره آهنگران و روی زمین معدن آتش کی آشیانه سمند مر او ملشد نقل  
 و حرکت خلاف مقتضای عقل و حکمت و ظلل خیم همایونه التجادخی دافع حرار  
 د کلای وزیر ثاقب ضمیر نه چاره و بخت تدبیر رسن که بر زمان آسوده اولوب حضور  
 اید بوز نجسته رای نادر جفی اچوب و طوقدها نلد دعا بجواهرن خاکبای شاه  
 صاحب ایتدی **شعر** ای آفتاب کشور وای سایه خدا اوست که سایه کو سوره شهر <sup>ها</sup>  
 نبد لک سایه لو آسای های سلطانیه التجا اتمسرد در شعله مشعله آفتاب جهان نابدن  
 نه باکری وارد **بیت** چون سایبان لطف تو باشد پناه ما از آفتاب حوادث خجسته  
 اما ذات سامی صفات پادشاه که حکم السطان ظل الله خلق عالم سایه عدالت پناهند



خوشحال و خرم در حرارت هواد که سورت انواع ریج و صداع در اجتناب صوابند که  
 سلامت همه آفاق در سلامت است بن بند بومقام قریب بر غریب بلورم که جوانمرد  
 همتی که بلند و هنرمند در رتبی که عالی و اچند در سرتا پا حله خضر ایلد غیرت حسن ط  
 کویا در و رواج کل و فواج سنبله رشک طر حورادر با حین کلاری انجم فلک که  
 تاباندر وجد اول چشمه سارنهار جناب یکی رواندر مرغان اشجاری طوطی شیرین  
 کلامدرو تذر روان مرغاری طاووسان نازک خرامد **ریت** طوطیلر و لوراند شک  
 خند و کویا قمریلر و لوراند قمرچهره و رپا صواب بود که عنان غریمت  
 او صوبه منعطف و لالتا بر خطه سینه یکی سایه پدید آسید تاب خورشید  
 آزاده و پر زمان لاله یکی لب جوی و کمار چندن خرم و آسوده اول **لا و زیبت**  
 بر لب جوی نشین و کدر عمر پرین کاین اشارت زجهان گذران مارا بس  
 هیاون فال قول نخستند لایله اول طرفه متوجه اولوب طرفه العیند همدارسم  
 رخس شکویدد دامن کوی آستین اهل اقبال یکی بوسه کاه سعادت مندان قلدری  
 بر کوه بلند کوردی که قمر همتی ذوق آسمانن کچورمش و سرتیغ سبز فای سبز زنگار  
 آفتابه پورمش یو جلش دزوه سی جوقه ابرمش و رب چشمه و خورشید کوش  
 کویا بر شیخ پروقار و بر زاهد تقوی شعار در که بر موجب **و الجبال اوتاد**  
 پای بشاق دامن نمکیند چکوب چشم کویاندن سیل سرشکی دامن دیاره  
 روان آتش شاه کامکار مرکب براق رفتاری برق و اربلای کساره سوردی  
 و ابر بهار یکی طواف کومی طوف ایدوب هر جانبین کوردی با کاهان بر قضا پیدا ولد  
 و سعادت میدان امل یکی نه پایان و بر عرصه پدیدار ولد یکم فتحده زمان ازل  
 یکی پحد و پیکران لطافت آب و هواده مثابه مرغزار جنان و نزهت اشجار و بخت  
 ارها رده نمود ادم و ضنه رضوان دایه غازیه نبات بنائنه شیر حیات آب و پر  
 و مشاطه نامیه زلف و عذار با کازهارنر شانه اعتدال الله تاب و پریش مرغان  
 داودی الحان پنجم اغصان اشجارند کان کوهه آفات حد و ناندن فارغ البال



وکله اهوئی تازی مراتع سبز زارند کساد و خد نک روزگار دن امن الحال سخن کلزارند  
 سلطان کل خیمه قورمش و سرو و عر و چنار و صنوبر و قاش و ب قارشو طور مش و بد  
 نرکس چشم دلدار یکی پر خواب طره سبلی زلف بکار یکی پر تاب پید طبری سپاهیلو کی  
 کلکونی جامه کیمش سر و سبی علوی کی سبز عامه صا رنمش زبان نسیم مسکبا داسه  
 لواج کلزاری چهار سوی عالمه فاش آتش و کفت و کوی بلبلدن حکایت رنگ و بو  
 کل شمع سکان سراج جهان فیمش **شعر** لطیف و دلکشایدی هوایی روان  
 بخشیدی آب و جان فزایی قضا نقاشی و راق کل حل اید و بیا دل رقیع جکشدی  
 مرئی دی ریا چینله دودرز اتردی چشم لاری کچه کوندز کارنده بنفشه لاله ایل  
 یوزین یورد سحر که زاله ایل سحر و قند طو تر دی جهانی چکا و غنه سی بلبل قش  
 اول مرغزارک مسانتک بر غدر نه نظیر ایدنی که چشم حیوان کی روان بخش و دو  
 پرور و سلسبیل کوثر آنک مصفا سی رشکندن مغیره مکدر **بیت**  
 روان اندر و ماییم سیما چوماه تواند سپهر منور وزیر پروردی تا کار غدیری  
 سر پر شا هیله ترین ایدوب هایون فال مسندل ستر اخته آرام اندی و ملاز  
 رکاب سعادت انتسابی دخی هریری بر کارده ظلال اسجارده قرار اندل اول  
 هوای ها ویر مثالی نصیحه بر منزل بهشت اینی غنیمت شکر بلوب زبان حال  
 هریری بر پیتی انشا ایدوب **شعر** نایب منم از یادیه رخ و الم وارسته نیست در  
 شاه و وزیر بساط انبساط مرکب سودای سب و فیله دن پیاده اولوب رخ  
 همتی فرزین بند خیالانه و پردی و شهمات عرصه تعلقات دن ساده قلوب عجایب  
 مصنوعات الهی و غرایب مبدعات نامتناهیة مامل اندل و حمد و ثنای ملک متعال  
 و صانع یزوال که نقاش قدرتی لوح سنگین کعباره کلک صنعله انواع نقش و نگار  
 و نیزه حکمتی دل سنگدن بود کلونیات رنگارنگ اشکارا متشددی بودی قلدرگاه  
 اوز و کستاندن بو پیتی کمر ایدروردی که **بیت** نه بلبل بر گلشن سپنج خوانیست  
 که هر خاری بتسبیحش نمایانست و گاه صفحات بهارستاند بوغتشه نظر



اعتبار ایدر لودی **پست** کاه سازد برك كل را مریک از باد صبا  
 که نند بر پای سروز آب صاف سلسله صفحه کتاب یک که **فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِي**  
**الْبَصَارِ** خطیله محشی در و **فَجَزَا فِيهَا مِنَ الْعِوْنِ** معناسن مشاهده قلوب لودی  
 ولوح زمره سبزه که **انظروا الى انار ربحه الله آیتله** محلی **وَجَعَلْنَا فِيهَا**  
**جَنَاتٍ** تفسیر مطالعه پور لودی مکر اول حوالید بر درخت عالی واریدی  
 که قدمک ارم ذات العباد دن دم اورب ستون سفینه نوح ایله توأم بد که اند  
 دخی مقدم کچدی مدت متمادی یدی که برك وباری دوکلوب سر ضلع و بنا  
 قریلوب ید قطع و دوشدی غایت کمه لکن پیر لکچه حرکت پیمال و تن  
 صهر حوادث روزگار دن بی پروبال اولشدی دهر دهنقان دهر فضل و کسر  
 اصلنه اوش پروردی زه بخار روزگار قطع بود و تارنده دوش لودی **پست**  
 شاهد باغست درخت جوان پیر چوشد بشکند باغبان اکوچه اول درخت  
 اجوف مثال مقل خلل و صحیح اعتقاد لریکی فارغ البال یدی ما خیل زنبور عسله  
 مالا مال یدی نفاقا بوحاله نظرها یون فال اول درخت غریب حواله مصارف  
 اولدی و زنبور لرك هیات غریب و حرکات عجیب مشاهده ایدوب شور و شغین  
 کوردی وزیر جهان دیده دن صورتی که بومرغان سبک پروازك بود درخت حواله  
 اجتماع دن سودی و بوهوام خرین آوازك دشتیب و فراز مرغی رده آمد شدند  
 مقصودی ندر و بونلر کمیک لشکر فراوانی در و یکم کر بسته فرمایند **پست**  
 ملک خدایده سالاری مکدر بوچد لشکرک سردار مکدر اذنی آمدشند مقصود  
 درین محرابکه معبود شان کیست نجسته رای دعا ایدوب یدی ای شهر بارکما  
 بونلر برکوه شریفه با منفعت و بر طایفه لطیفه نه مضرت بر مقتضای  
 لطافت و نطافت ذاتی که بو طایفه نك لازمه ذاتی در شرف و حی الهام ایله  
 مشرف در که و اوحی ربك الى الخ لاندن عبادت در و کر بسته امر آهی در که فرمان  
**ان اتخذني من الجبال پوتا** آندن کنا یتد و بونلرک یعصونکم بر باد شاه بنای



وارد که خلقت سایرین جسیم و خلقتن مصدوقانک اعلی خلق عظیم درجه  
انک شوکت شوکتند برك بیدگی لرزان و صرصرسیاستدن اوراق خزان که  
رینان در اول بارگاه مربع و کاخ مشتمل قصر سریری خورنوک که مکلف و مضاعف  
قرار ایدوب محافظه شکو شکوفی و ملاحظه جانب حشمتی ایچون و رب و حاجب  
و جاووش و نایب و دربان و پاسپان نصب اتمشدر ملازمان دولتی و مقر بان حضرت  
کیاست و فراستند و علم هندسه و مساحت بر مثابه ده در که هر بری بی مسطر  
و پرکار و نه اژه و منشار متساویة الاضلاع متناسبه را و ضاع بر قصر مسد  
طرح ایدوب و ستنه برستف مؤسس وضع ایدر لر که اگر شمار معمار وار شمس  
کوره لودی نکشت حیرتی دندان رشک و غیره اصر و ب دفتر عوای معرفت  
صناعت هندسه و ساحتی دوره لودی چون رفع قواعد قصر دن متعاهد  
اوله لر امیر بخل زبان حالله اندردن عهد و اقرار آور که زینهار نورانیت لطافت  
کافه مبدل قلیوب ذیل طهارت و نظافت لون لوت نجاسته آوده اتمیه لر  
آندرخ اول عهد بنای شاخ کل و کلین سنبل و ازهار تازه و ریاحین پاکیزه دن  
غیریه قونمزلر و اول ازهار نظیفدن و غذای لطیف تناول ایدوب و درونه معدن  
هیولای بنایتدن خلعت صورت مستعاره متخلف اولور و غسل مصفی خلعتن  
کیوب بر لعاب تازه و شراب خوش من مجتمع اولور که دار الشفا حکمت طروف  
شرابی سرپوشیده دفعا لا لباس فیه شفاء للناس حروانی یا زلمشدر چون خانه  
معاودت و کاشالوند مراجعت قله لرد دریا نلره تلقی ایدوب قوت شانه  
جیب و دامانلرن تجسس و تفحص ایدر لر اگر عقد عهد مع بوده منسلک اولوب  
دامن طهارت لرین آرایش نجاستدن پاک طومش اولور ارجازتدر که حجم مسدس  
و خانه موسسلر نه کره لر و اگر عیاذ ایا الله بویست مضمونندن که **پد**  
دست وفادر که عهد کن تاشوی عهد شکن جهم کن تجاوازش اولور  
وانلردن موجب نفرت و مورث کراهت اولور راجحه احساس ایدر لر الحال



بیش زهر آلود له تار بود وجود لرین نابود اید لرا کور با نلر تغافل اید و ب  
 بر آلوده آهنگه یول ویره لرمشام پادشاه رایحه کرهید فی استشام اید و ب  
 کذوبی بالذات بو حالی تخص ایلر و اول زنبور بخت بر کشته سیاستگاه  
 کور با ول قتل دربان بعد سیاست زنبور بی دیر فرمان ایدر با یو نوع دن  
 بر فردخی بوجنس حرکت تمیذ اخبار ده کلشد که جمشید جهاندار آیین در با  
 و با سبان و تعین حجاب و بواب و ترتیب تخت و مسندی انلردن آلمشدد  
 و مرور زمان و کور منوالله مرتبه کاله ایرمشدد همایون فال حوز خجسته رایک  
 بو کلامن ایشندی طبع لطیفی انلرک اساسی مشاهد سنه رغبت پیوردی  
 اول درخت جانبینه توجه اید و ب کندی بر زمان انلرک درگاه بارگاه و شوکت  
 و حشمت و قانون ساز و متا و ضاع و اطوار حرککلرین قماش ایتدی بر جمع غریب  
 کورد بکه امر الهی بر فرمان بردار و سلیمان وارسمند هوا ییر سوار جلهسی بر چراغه  
 پروانه هریری خدمتند مردانه منازل منیع و مواضع رفیعده قرار ایشلر  
 هیچ بر دیسی ایناء جنسه ایذا و آزاره قصد نمی و هریری کند و مرکبند قرار اید و  
 پرکار و اردایره سندن دایره سندن طشره چشمه خوشاقران کوتاه دست  
 بزرگان خرد و بلند ان پست خجسته رای ایتدی عجبدر که بو هو انک نهادن  
 سبقت مرکوز ایکن بری برینه ضرر ایر کور ضرر با وجود که نیشلری وار نوشدن  
 غیری نسته کوسه ضرر با وجود هیبت که بونلرک میاننک تعیب اولمشدد بر لطف  
 و ملا یمندن غیری نسته کوسه ضرر با آد می زاده ده بو او صافک خلا فی  
 سشاهد در که اکثر با بعضی بعضنه ضد و آزار و اضرار ده بل جمیع آیامد بری  
 برینه مقام ایذا و انتقام در بیت جمل نکر کر نسر نامردی •  
 بر حذر است آدمی از آدمی وزیر ایتدی ای پادشاه خرده بین وای شاهنشاه  
 روی زمین بو جانور لکه نظر غیر تله منظور در طبیعت واحد اوزره مقطوع در  
 و نوع انسان طبایع مختلفه اوزره مخلوق و مطبوع در بونلرک ترکیبند روح و جسم



لطیف و کیف و نور و ظلمت اینجند در نقد ملک و ملکوت و حاصل علوی و سفلی  
قالب قلبی در ریخته در اول جلدند که هر برای چون مستقل بر مشرب و علیحد  
بر مذهب و پریش در که **قد علم کل اناس مشربهم** بولره هم عقول ملائکه دن بهم  
و پریش در هم نفوس شیاطین دن حصه روزی قلمشند تا هر کس که دست همت  
جل متین عقله متشبت **ولا تقد کر من ابی آدم** در جاسته ترقی قله و اول شخص  
که فرمان نفس بد فرمانه مطیع و الاغایت ردالتدن در کات بل هم اضدن مجوس قله  
**شعر** هم از ملک هست و بضیی از دیو ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک  
و اگر ناس متابعت نفس خسیله شقی و خبیث و لوب حرص و حسد و حقد و غضب  
و ظلم و ستم و غیبت و نیمه و سایر اوصاف حبشه و اخلاق ذمیمه منظر  
اولمشدر **شعر** پخر دی چند از خود پیخبر عیب پسندیدن بر غم هنر  
دود شوند از بد باغی رسند باد شوند از پخر غمی رسند هایون فال بو مقل  
حکمت مالدن متنبه و لوب بیتی چون فطرت انسان و احوال نفس پرستان  
بیان اندک منوال و زره بجای آدمه صلاح اولدر که پای غرلی دامن فراغته  
چکوب علائق خلا یقین متنبل و متصل ترکئه نفس که ذیپ خلاقه مشتمل  
اوله لو باشد که اول واسطه ایلد و رطه خواخوار ضلالدن که منشاء اخلاق  
نا پسندیدن در خلاص بولره **مصرع** زین میان کو بتوان به که کاری گیرند  
سابقا کوش هوشم تیشمشدی که حضور و حدتد و فراغت غزلتد در حالیا  
عین الیقین یلدم که اکثر استخاص انسانیه مباحبت و مجاورت ما را فیدت  
زیانکار و انلره مخالطت و معاشرت مخاطر حالت ترع و وحدن دشوار ایمش بعضی  
حکای تجرد شعار که کج غار اختیار اید و با ما کن قعاده روزگار کچور مشرد  
مکر بو معینه نظر اعتبار اتمشدر که **بیت** فخر چه بگرنید انکو عاقل است  
را که در خلوت صفاهای دل است ظلمت چه به که ظلمتهای خلق میکیزد عاقل از غوغای خلق  
پس مبلند همت لایق بود که قطع تعلق اید ماسودن و سراج قلبین کزودن دخی



خلوت اید فکیف ماعدن خلوقی خواهم که در چرخ اگر چون کرباد خاکدان  
 دهر زیند نیاید کرد من نجسته رای چون هایون فالک بوجالن وقصد فراغت  
 واعترانی مشاهده اندی ییدی اگر چه زمان الهام نشان جناب پادشاه کامیاب<sup>بدن</sup>  
 صادر اولن عین صدق و محض صواب در واقع صحبت سبب انتشار خاطر  
 واستیلا ی خاطر و عزت موجب جمعیت باطن و ظاهر درسته که پور مشل در  
**رباعی** خواهی که شب و روز مجموع بود آن کوشه نشینی که مجمع نرود در غنچه  
 دل نازک او باشد جمع چون رفت در انجن پراکنده شود اما بعضی اکابر دین  
 و ارباب یقین بشرط صلاح حال مصاحب قرین صحبتی خلوت دن ترجیح و کثرت  
 و حدندن تفصیل آتش در **شعر** خلوت را غیار باید نه زیار  
 بوستین نهر وی آمدنی بهار و نه نفس لام صحبت سبب کسب فضایل و فو<sup>اضل</sup>  
 و وسیله اقتباس آداب مائل و فاضله **بیت** دست طلب ز دانش صحبت <sup>مکمل</sup>  
 تنها منشین که پیم دیوانک است **و لا در بیانیه** **الاسلام** حدیثی مضمون مندن  
 دخی معلوم اولان بود که فواید صحبت عواید عزت دن زیاده اولابی نوع <sup>الانسانه</sup>  
 اختیار کج خلوت و مصاحبت انبای جنس دن فراغت نه کیفیت مستیر و متصور  
 قهرمان قدریت ربانی جماعت افراد انسانی اما جتیر احتیاج اید و ب هر بریین  
 بر جهندن آخر محتاج آتش در اول جلد ندر که بو نوع مدتی بالطبع واقع اولمشد  
 یعنی طالب اجتماع در و تدبیر معیشت لری نه معاونت و مطا همت محال و بقای  
 شخص نوع لری نه مخالط و مشارکت مستعد **عریض** و سمیت انسانا لانک <sup>الانسان</sup>  
 فرضا که افراد انسانیه دن بر فرد تدبیر غدا و ترتیب لباس و مسکنند استیلا  
 و انفراد قصد ایلسمه اولان تکمیل آلات حداد و ادوات بخاره که تحصیل اعمال ذرع و <sup>حصاد</sup>  
 اکامتر عدد اشغال نمک کوه مقرر در کم اول زمانه اکابی غذا بقا میسر دکل در جمیع  
 اوقاتنی تمام مهمات صرف آتش جلد سن دکل بعضی دخی خفتدن کلمک متصور دکل  
 کتب حکما دکلشد که هزار شخص پر کار در کار کرد ربا بر شخص بر لغه زبان افکارایی سن



بومقدمانند معلوم اولدی که تدبیر بقای افراد انسانی معاونت متوقف در معا  
بی اجتماع و مطاهرت بی مخالفت مستغیر پس غلبت زمین انسانه منافی حیات  
و زندگانی در بد که منقول محالات و قبیلہ متغایندند که کویا سر الحجامه رحمة یومعنه  
اشارت در شعر بیکر دامن جمعیت و کار بسیار که هیچ کار میسر نشد به تنهایی  
هایون فال پندای وزیر و روشن ضمیر بیان اندک معانی اگر چه خلاصه علم  
وحکمت و نقاوه دانش و معرفت ولیکن خاطر بخاطر یاد مر که بوطایفه محتاج  
اختلاط و اجتماع و بحی البینه اختلاف مشارب مقتضی نزاع و تباین مذاهب بعض  
انقطاع اولسه کرک زیرا که بعضی بعضه زور و قوت سبیله پامال و مکتب حسبله  
غالب در هر آنه غالب مغلوبی رفیع اطاعتی چکه که طالب و اکثر حاصلات غیری خوف  
نصرتی کور مکر را عبد و تغالب مورث نزاع و عناد در و نزاع آخری انقطاع  
و عناد ک عاقبت فساد در بد نزاع انچنان آتش بر فروزد  
که از تاب آن هر چه باشد نسوزد وزیر پندای شاهنشاه حکمت پناه اندفاع  
و جدال میسر و انچون بو تدبیر و قانون معین و مقررد که هر فردی کذب و حقنه  
راضی و قانع قل و نصف ماعداد دست تعدی سنه مانع و الا اول تدبیر  
سیاست دیل و انک مداری رعایت قانون عدالت در که محافظه حاق و سطر  
عبادتد یعنی مرکب دایره اخلاق و شمایل در و حکم خیر الامور و سطها اطراف  
مشمول انواع ذو ایدر رتبه که در میشلرد در نظم میانہ طرفین از صفات جدا  
تفاوتست که از آفتاب بسما پس اختیار و وسط راست در جمیع امور بدان  
دلیل خیر الامور و سطها پادشاه پندای اول قانون سیاست که آنی ضبط  
و رعایتله افراد بی آدمی نظم و تعدی ذایل و احوال عالم و صلاح عند  
مایل اوله یکدن مفهوم ونه و جمله معلوم اولور وزیر پندای اول قانونک معین  
اول تدبیر نک بینی بر فرد کامل و مکمل و مؤید که فرستاده حضرت غرند  
حکماء کرنی اکا ناموس اکبر و علماء دین رسول و پیغمبر در و قانون او امر و نواهی



که فی الحقیقه صابون دهند در مصالح احوال عالم و معدل اموال بنی آدم هر چون  
 اول پیغمبر که واضع قوانین شرع مظهر ردار الملک آخرت عزیمت پیوردی  
 اجرای قواعد دین و اصلاح مصالح مسلمان چون بر سائیس ضابطدن لابد در  
 زیرا که اکثر خلائق کند و جاننده لایق امور دن غافل و متابعت هوا و مطاوعت  
 نفس و غایه مایلند لاجرم بونلک میاستند بر حاکم قاهر مهم و لازمند که <sup>عد</sup> قوا  
 او امر و نهی پیغمبری که شرع مظهر دن عبارتند در محافظت ایدوب قانون سیاست  
 کما بنفی رعایت قدر نامم فرق ملت افسرد و نشه سرفراز و هم لباس سلطنت  
 طراز اغراض شریعت مظهر اولاکه **الملک و الدین توانان شرع**  
 نزو خرو شاہی و پیغمبری چون دونکیانند و یک انگشتی بومعیند پیور <sup>مشهور</sup>  
**شرع** هم شرع و ملک از چندی دارد هم ملک از شرع سر بلندی دارد  
 هایون فال یتدی اول حاکم که واضع شریعتند بضمکمر انک وجودی لابد در  
 وضبط ملک و ملتند نه خصلت وزره اولی لازمند بختند ای یتدی حاکم  
 مزبور لازمند که قواعد سیاست واقف و دقایق عدالت عارف و لا اولاد و  
 صد دزد والد و شرف انتقال در **دینیت** سلطنت عدلیله اولور پایدار  
 کار عالم عدلر بولور قرار و واجبد که ترتیب مراتب انسانه غیر کاملی و تقدیر  
 مقادیر اشرف و اعیانه و قوف شاملی و ثوب بلکه نجر طایفه تقویت و ترتیب  
 ایدوب بونلر کله محافظت و معاشرت انک مناسبت در بجزر و بحر و قری و غری و معقول  
 قلوب مصاحبتلر دن مجانبت کو ستر مک فرض واجبد زیرا که ملازمان عبید  
 سلطنتن از کمسه وار که کمربودیت سلطانی میان جانہ چکوب سعادت  
 دنیا و نجات عقبای بادشاه سعی یلیه بلکه اکثر نیک رعایت قاعد ملازمتند  
 غایت عرضی جلب ملاز و منافع یا سلب مضار و مکاره در و ولی نعمت بیک مضرت  
 مرتب اولور پرده کند و نفسنه بر منفعت تصور اتسه هزار بار کند و جانی <sup>احد</sup>  
**پیت** لاف زنان کو تو عزیزی شوند جهد کان کو تو بجزی شوند چون انلک



مدار حالی حرص و طمع اوزره در می کن که بعضینک سینه سندن بعض آخر کینه اوله اوله  
 طایفه که استانه سلطانندن انلرک فوایدی برکوه موایدندن زیاده اوله لاشک  
 ایدر چون ما بنلرنده حقه و حسد بید اوله انواع آزار و ایزا و اصناف عداوت  
 و بغضا ظهوره کلوب انواع حیل ایلد قضا یا ی کاذبه صورت صدقه کو شتم لر  
 و امور باطله و غیره واقع معرض واقع و حقه عرض ایدر چون پادشاه حیل احتیاج  
 عاطل اوله و کلام ارباب غرضی سمع قبولله اصفا ایدوب تقریر احوال و تفحص اوضاع  
 و افعاله متکا سل اوله شکر سعه اختلاف بر مرتبه ده ارتفاع و اشتغال بولکه که **مصرع**  
 یاران دو صد ساله فرو نشاند **مثنوی** منه کوش بر قول صاحب غرض  
 که از کینه در سینه دارد مرض ۲۰ هم برزند علمی دردی پریشان گذرد می عالمی  
 اما پادشاه چون بیدار دل و هو شمند و آگاه ضمیر خرمند اولوب غور متهاته  
 مسمار فکرم وصول و کلیاته و جزو یانه قوت ذهن و وفور در کله احاطه  
 و شمول قصد ایلید و فروغ راستی طلوم در و عدن امتیاز و یروب استماع کتب  
 صیرج اصفا فک صراخدن احتراز قله هم دنیاده نیای سلطنت رخنه خلالت  
 امین و هم عقیده فایز دولت نجات و درجات علیین اوله **مثنوی**  
 هر که درین خانه شبی داد کورد خانه فردای خود آباد کرد داد کوی شرط جهاندار است  
 دولت باقی ز کم آزار هست هر پادشاه آگاه که آسایش سلطنت قواعد حکمت  
 و قانون عدالت اوزره طرح ایدوب مواعظ علماء و مضایح حکما فی بنیاد امور  
 پیش نهاد قله هم مملکتی معور و آبادان و هم رعیتی خوشدل و شادان اولوب  
 خلوانک مدح و ثنا سنده رطب اللسان و آخرتد جرای رضای رحمن اوله انتر کم رای  
 اعظم و ابشلم هندی که نیای سلطنت حکیم پیدای برهنک قواعد نصیحتی اوزره  
 مبتنی قلوب اندن سلاطینه لایق آیین و اطوار تحقیق امتشدی لاجرم مده مدید  
 کامکار و کامران نقدن روزگار کچور می جوز فضای غروردن سرای سرور  
 اشغال یتدی نام نیک و ذکر جمیل یاد کار قودی کندی **مثنوی** جهان غوغا لری بر آدچی



سنک اولدوقلا فی یاد اچوندن هر چند فکر میکنم از هر چه در جهان  
 نام نکوست حاصل ایام آدمی هاتون فال چون رای و اسلیم و پید پای حکیم  
 اشندی غنچه تازه یکی هنگام سحرده بسم نسیم اندی و چمن فرح و بساط نشاط  
 شکفته و حیران اولوب ایندی غنچه ای مد مدید و عهد بعید درک سودای  
 قصه برهن و رای سویدای دلمه متمکن و انلک خیالات مقالات و ملاقاتی خلوت  
 ضمیرم جایگیر اولمشدر مصرع عمریت که سود آسزلف توداریم چندا نک رسم تحفید  
 سعی بلیغ و هر چند که کیفیت احوال زندان استفسارده محمد پید ریغ ایتدم اول قصه  
 بر حصه بولیمادم و اول خبر دن بر اثر بلیامدم شعر با هیچ کس نشانه زان دلستان ندی  
 یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد و اول زماندن که هذا الان منتظر و حیران ایدم  
 که انلک نام و نشان یکنم دهانتدن گوش و هو شمیره و پیوسته دید بوجد  
 شاهرا انتظاره قویپ نگران ایدم که بو حالک جمالی نه جانبدن یوز کوشه بیت  
 کوش بر آوازدارم مرده زان کجاست دید بر راهست یارب پر تودیدار کو  
 حالا بحمد الله تعالی معلوم اولدیکه وزیر بزرگوار بو احوال دن خبردار و بود موزدن  
 واقف اسرار میش عریه فحشا تم حلا تم حلا بیت آخر دم باز وی خوشی تن رسید  
 و انچه از خدای خواسته بودم بمن رسید امید وارم که بی توقف بی مقالات رای  
 و بر هندن بھر مندا ید سن و منت دارم که اول قاید بصیحت و فراید بندی  
 کردن جائز بند و کوش او غافه پیوند اید سن با سکا بو واسطه ایلرادی حقوق  
 نعمت حاصل اولاو اول مواعظ و نصایح استماعیلر دن دخی رعیتنه انواع فواید  
 و منافع اصل اوله برکلام که انلک مجرد تکلی سبب رای شکر و نعمت و استماعی خاص عالم  
 فایده تمام و منفعت بی نهایت اولا ظاهر در که بغایت مبین و متبرک اولسه کرک  
 زبان خرمند و شن روان یکلید در کیج حکمت بود در کیج بکشاد و نقدی بار  
 که اود اعیار نصیحت بود نصیحت بد اوجر کو با ملوک که در وی صلاح رعیت بود  
 وزیر و شن ضمیر راست تدبیر زبان فصاحت و دهان



بلاغت اجوب و احوال رای و بر منی تقریر شروع اید و بایستی  
 روزگار <sup>شهنشاه</sup> اوست که سایه کوسن اوله لطف کرد کار اجرام رام و بخت بکام و فلك غلام  
 دولت طبع حکم و لا روزگار یار طوطیان شکرستان حکایات و داستان  
 سرایان بوستان دوا یا دن کوش هوشم بنشیند یکم معظم بلاد سواد هند که خال  
 بجم عالم کد بر پادشاه بیدار بخت و فیروز و زور و زورای جهان آرای هرقت نواز  
 مظالم سوز و آریدی که کوردون عروس سلطنت خلیه بذل و معد لیلله اراسته  
 و چهره مخدیره مملکت کلکونه حکم و سیاستیله پراسته صفحه جهان مصقله عدل و داد  
 رنکار ظلم و بیداد زده قلمش دی و کافه جهانیان ظل طلیل رحمت و معد  
 آسوده اولمشد بنور عدل اطراف جهانرا کرده نورانی بلی از عدل روشن کورد  
 جهانیا اول بادشاهه رای دانشلیم دیرلودی آنلرک لغتند معناسی بادشاه  
 عظیم دمسکد بر بزرگواریدی که قلعه سپهر زرینکار بوسمودرجه و رفعت و مدارله  
 قلعه کو شکوه عظمت و وقار نه تمیزی و غایت علوهت و نهایت علوهت هانمند  
 معالی امور و عظام مماندن غیریه التفات اتمردی هزار قلاده پیل مالی و آریدی  
 که قبل برهه آنلرک سطوت و صولت نه نسبت بر پیشه ناتوان آیدی و عدد مردان  
 کارزار و دلبران کارگذاری پجد و بیکران آیدی و حشمت موفوری و مملکت مهور  
 و رعیت مسهوری و آریدی <sup>این</sup> آنچه شاهان هر دارند تو تنها داری  
 بواسطه و عظمتله رعایتینده کند و بنفسه فصل خصومت ایلردی و غور کاره  
 و احوال دیاره بالذات مطلع اولم دلدردی دست رعایت رزعت مدار  
 کار رعیت بر رعایت سپار چون بجم مملکت خلیه عدل و سیاستله حالی و ساجه  
 ایالتی اعدای دولت و مدعیان ولایتدن خالی قلدی فراغت خاطرله هر دم  
 عیش و عشرتد خرم اولوب کامکار و کامیاب روزگار بکوردردی و هواره  
 مجلس معارف بار و عوارف نثارند نذمای حکمت شعار و حکمای قضایت  
 حاضر اولور لوردی و محفل منیفه لطایف کلمات و زیور مناقب و مکارم صفات





ز بیت و پروردی بر کون مستعد شده او تور و جشاد شاهانه اراسته قلدی و غایت  
پیلانی و نصاب شادمانی حاصل قلوب سواقی جاریات و جوارى ساقیاندن کلام  
و داد و قتن آلدی مهتیا اولدی بزم خضر و انه چلندی هر طرف جنک و جعاً  
کس ساغردن و زرین قدحدن سماط بزم دوندی که کستانه شاه کردن فرا چون  
نغمه ساز مطربان خوش و از دناستیفای لئذا ذاندی استماع داستان حکمت اهل  
ایلدی وجودن تماشای رخسار رنگین مرویان زهر جبیندن فراغت مشاهده  
جلوات کلام نصیحت انجامة رغبت پیوردی غذای روح حیوانی نیلدی  
سماط بزم روحانی چکلدی و حکمای بزرگوار و ندمای فضایل داردن تفصیل  
محاسن اوصاف و احسن اخلاق استفسار و استنطاق ایدوب گوشه شیشه  
جواهر بدار و کلمات حکمت نثارله که نمودار در رشا هوار در مرقط و مستق قلدی  
سخن درست و تعلق کوشش شده دارد پس نلردن هر پری صفات حمید دن بر صفت  
و خصال ستوده دن بر خصلت تعریف و توصیف قلدی تا بحکم

دن بر حسب تقضای حال و مقام جواد کلام میدان جود و کرم خرام ایدوب  
فنون سخن بویا بدزد و شجون اولدی شبنم خیمه ابد عیان کن فیکون  
حدیث زلف تومیرفت الحدیث شجون آخر خلاصه اویل حکما و نتیجہ رای ندمای  
حکمت انما بونک او زرنه میخ اولدی که اشرف اخلاق و اجمل اوصاف جود در و لهذا  
معلم اولدن منقولد که جود اجود صفات واجب الوجود در زیر اکر جود پی پنهانیت  
جمله موجوداته و اصل و کرم پجد و غایت مجموع مخلوقات شامل و حاصله و حسب  
بنوت کبری پیور مشد که جود بر نهال طوبی مثال که چمن جند بتمش و کنار  
جویبار کورده نشو و نما بولمشدر

دیش اول کس که خبر البشر در سخاوت جنت پجره بر شجر در حدیث نبوی در که الجنة  
دارا لاسخیاء مایه توفیق و کرم در کرم کج یقین ترک در مده درم  
کج رواندن صور ریسک فشان کج روان بدل رواند رهان رای چور مسئله



واقف اولدی عرق جود جلی گیت اصلسی حکمت کلوب پوردی تاد رکنج کما نمایه پیلای چو  
 خاص وعامه صلائی انعام اندیلر و شهری و غریبی ضییب تمامله غنی و فقیه عطا  
 عیمله اینای جشدن مستغنی قلدی **شعر** زار کفش شد روان قطره باران جود  
 شست خطی احتیاج از و روزگار اول کون تمام آفتاب تابان کجی زرافشا نلق  
 و بخت تازه و دولت جوان بکی کامرانلق اندی تا اول زمانکه سیمرخ زرین جناح  
 خاوران عزم آشیانه فیروان ایدوب غراب شب سیاه چهره بال طلعتی اطراف  
 جهان سایبان اندی **بیت** کونک پیمانہ سی طولهی شب اولدی افق ترله  
 شفق لب بر لب اولدی پادشاه سرفراغتی بالین استراحت قودی و خیل خواب  
 سپاه حواس و قوای دماغنه شبنخون قلدی **شعر** صنوب ساغرالینه ساق  
 خواب ایدوب ترکسلون اول بادہ سیراب گلستان مثالی قلدی سیران  
 ریاحین خیالہ قالدی حیران **نقش** بند خیال عالم مثاله بوصورته تصویر  
 اندی که بر پیر نورانی که سمت صلاح سیما سند پیدا و علامت  
 کرامت ناصیه سند هویدا ایدی کلدی و رایه ثنا ایدوب ایدی بر کون **حسبه**



مبالغه مبلغ نفقه و پردك و طلب المراضات الله بوخرانه كرامايد صدقه قللك  
 امدى على الصياح كه شهسوار ميدان آسمان توسن جنگ كردونه سوار اولاسن  
 دخى قدم غريمى ركاب سهند دولته قويوب جانب شرف دار السلطنة توجه ايله  
 كه خراين را يكانه و كنجينه شا يكانه اله كنورسك كرك و اول كنجينه اقتدار ليله پايه  
 مياهايه فرق فودانه و سرمفاخرته ذروه آسمانه بيورسك كرك مای چون تر جان  
 عالم غيب دن بويشار تي اشتدي حجاب خواب و پرده عقلت بصيرت بندن كند  
 و خيال كنج و مرده پير سخن سنج ايله شادمان اولوب زبان خالى بو پيتي انشا و انشا  
 اندى **سعر** خيال كنج مي بند چراغم شميم دوست مي بايد دماغم و شرط طهارته  
 رعایت ايدوب قاعده شريفيلري و زره مراسم عبادت و لوازم شكر و نغی اقامت  
 اندى تا اول وقت كه كچور قدرت مفتاح مشيتله قفل خزانة افق اجدى و دست  
 زرافشان آفتاب مخزن فلكن نفوذ انجی زيور دامن شعاع صاجدى **بيت**  
 بامدادان كه صبح سيم اندود از در كنج قفل زربكشود شاه امر تدي كه بر سمندهوار  
 دارقاري زين ذر و لكلام پر كوه ايله احضار اندر و طالع ميمون و طایر هايونله سوار  
 اولوب مشرق صوبه متوجه اولدى **سعر** دولت اقبال انكله ركاب اندر ركاب  
 حضرت تا ييدا انكله عنان اندر عنان چون دور عمر اندن عرصه صحرا و بيابانه يتد  
 هر جانب نظر صالوب مقصود معهودن خبر طلب تدي بواشاده ناکاه بر كوه پرشكوه  
 كوردی كم نظر عقد كمر كا هندن تجاوز اتم و زرد بان هوا كوشه بام رفعتنه تميز **سعر**  
 اولمشیدی سمایه همسایه منزل اوچه ذروه سی پایه دامن كوه دن بر غار نار يك  
 كوردی كه پیر و شن ضمير غارده اولور مش و يار غار كجی رحمت غبارد قور تلش **بيت**  
 يا خير و خبر از هر چه هست سوخته و ساخته با هر كه هست چون نظر پادشاه اول عا  
 آگاه راست كلدی قلبه مصاحبته راغب و خاطري مجالستنه طالب اولدی پير هفا  
 ضمير چو شاه جهانيك كوردی صخره خيمه ميندن نقش ما في الضميرن اوقيوب زبان نيار له  
 ايتدی **نظم** ای ترا سلطنت عالم جان داده خدای متر تست دل و دیدن فرود آید درگاه



شاهان کجایه کلبه اخوان در دندان قصر ز نکار مقابله سندن محقر و کج ز او بی محنت زدگان  
 ایوان کردن شهر یار کامکاره نظار منحصراً در آما مصرع قدیم رسم در معهود عادت  
 پادشاهل حال تقابله نظر منحت ایدوب گوشه نشینلری دم و قدمله نواخت ایده  
 کلمش لرد وانی تمام خلاق حمید و اوصاف پسندید دن عدایلش لرد **شعر**  
 نظر کردن بدرویشان منافع برزک نیست سلیمان باهر حشمت نظر هابود بامورش  
 و ابش لیم کلام دویشی سمع رضایله اصفا ایدوب مرکبدن پیاده اولدی و درویش  
 خیر اندیشک نفاس مبارکله استیناس ایدوب استماد همت قلدی **پت** شهنش کراخت  
 اولسه در تاجی دعا در نیه وارد احتیاجی استیفاء مصاحبندن صکره غریمت  
 مراجعت اید بچک مجاور غار زبان اعتذارله آیتدی از دست چومن کدانیاید  
 مهمانی چون توبادشاهی اما حاضر بریاد کارم وارد رک طریقی ارثله پدرومدت  
 انتقال مشدر خاکپای شاهه نثار ایلرم اول بر کج نامدر و مضمونه بودر که  
 بوغار کارنده برد فینه کران وارد رک نقود و جواهری بکر اندر و بر کجینه شایگان  
 وارد رک عجایب و غرایبی نه پایان چون بحسب قناعت کج آماده است آوردن  
 از و تا میتوانی رونگردانی کج فراغند که کجینه به فارغ اولد  
 سود و زیان روز کارم ایچون کج قناعتدن بازار توکلدن اندن رایج الوقت بر نقد  
 یوقدر سه مایه قلدن انک تحصیلنه طالب و طلبنده راغب اولدم چوبلدم بهر جان  
 آسایشندن الم بودم جهان آلاشندن اگر خسر و کثور پر توالتفا ندر لیه کج دینه  
 کجی روشن قلد لو تا ملازمان رکاب سعادت انتساب جست و جوی ایدوب عرابس  
 نفایس جواهره که هنوز مهر بکار تدر لیه در منصبه خزانة عامر ده جلوم ویر لرد و  
 دکلدر و ابش لیم بوکلام جواهر انشای استماع اید بچک واقعه شبانه یاد ایدوب  
 معنوی ضمیر منبر آتیه فی نظیر منعکس اولدی و قصه پرنورانی  
 و بشارت کج شایکی فی نظیر و قطیر پر روشن ضمیر تقریر ایدی درویش ایدی اگر چه  
 بو مختصر یاد شاهک علوه همت و شهادت منه نظر محقر در اما بونواله چون عالم غیبدن **حاله**



شرف حسن قبول ارزانی پور تو کرک  
 کاجه آید نه غیب بی عیب است  
 رای امر آید کی اطراف غاری حفره مستغول ولد یلر و هزاره رنج راه کجه ظرف بولوب  
 تمام مخزون و مدفون نظر هاینه کوردیلر <sup>و باره</sup> نجه قاج پر کوهر شاهوار نجه خام  
 و کوشوار نجه درج سمین و صندوق زر ایچی طولویاقوت و لعل و مکر اوای  
 زرین سیمینه ظرف بونوع تحفه ایله پراول عار زر شاه پوردی تا صندوق  
 و درجک قفلن کدر در لراچند کدر در غر و جواهر زواهری و ظرف و تحف عجایب  
 و غریبی تماشا قلدی و انلرک مناسکه بر صندوق مرفوع کوردی اطراف و جوارنه  
 محکم بناد و بلش و پولاد زر نکاردن بر قفل روی کدارا کاپوندا و ملش اول قفلک  
 استحکامی بر مشایده که زبان هر متفاح بیان معانی فتح البانید لال و ذهن  
 هر حال اشکال تعقید علاقه بر کلال اولقد که تفحص اندرانک کلید نک دین  
 بلیدیلر و کشادندن خبر ایما دیلر اول عقد حل و اول مشکلی منحل قلغه رغبت تمام  
 و صندوق و درج مندیج اولان تحفه نک مشاهد سنه شعف مالا کلام  
 کوستروب پوردی تا اهنه کران چابک دست تدپرد رست ایله اول قفل شکست  
 اندر صندوق آچلوب اچند بر درج ظاهر اولدی که برج آسمان کی جواهره مرصع  
 و اول درج اچند بر حقه درج اتمش لرد که حقه ماه کی بغایت مکلف و مضع  
 شاه پوردی تا حقه نظره کوردلرد سنه سار کله اچوب اچند بر باره سفید  
 کوردی ظاهر نک برج سطر قلم سریانی ایله مسطور و ایشلیم متحیر اولدی که آیا یوندر  
 بعضی ایتدو که حبس کچک اسمیدر و بعضی دخا ایتدیلر که بو کچک طلسمیدر  
 چوز مقالات ارباب الباب بو باید سرحد اطایه یتشدری شاه ایتدی بو خطی  
 او قنم تو کرک که حجاب ارباب مرتفع و لباس و التباس منحل و لاحضار مجلسدن  
 قاعده خط مزبوره واقف بر مکسه بولیمنجی بالضروره بو شخصک طلبیده که  
 بحر و فک مضمونه و قوف کا موقوف ایدی شتاب اندر تا بر حکیم ماهردن  
 که بر قرائت و کتابت خط عبرتین خط و افری و ارایدی خبر ایلر و حکم عالی



شرف صدور بولوب پایتیه سرایه حاضریلر وایشلیم تقدیم مراسم تکریم  
 و تعظیم نضاکه ایدی ای حکیم قصد یقیندن همان غرض بودر که بوسکتوبک مضمون  
 عبارت ظاهره بیان و مستطرد مکشون **کاشمشکاف و سطر المهار عیان ایدر**  
 باشد که ازین خط ششوم حرف مرادی حکیم اول صفحه بر صفا فی نظر استیفاء  
 کورتب تامل مستوفی اندک نضاکه ایدی بر مکتوب در که انواع فواید ایله سخون و بر  
 کج نام در که اصناف فواید بودند مخزون در محصول مضمونی اولد که بن که هوشنک  
 جهاند ارم بونفود بسیار و حواهر بشمارای رای عظم و یاد شاه معظم وایشلیم صدک  
 اچون و دیعت قومشدر و الهام آله ایله بود فینه خزینه سی و لاجع بلشیم در وید  
 زر کوه ده و بو وصیت نامه تعبیه قلشدر تا چون بویک بی ریخه ظفر بولر و بو وصیت  
 نامه ید نظر قلر متنبه اولد که زر و کوه ده فریقته اولق خلاف عقل صحیح در و دولت نیایه  
 سینته اولق مقای بمل صریح زیراکر بو بر متاع مستعارد در که هر کون فرسوده دست آخردر  
 و بر پیر زال غدار در که هر کجی هنجی بر شوهر دیکر در **مثنوی** دولت دنیا نمنا کند  
 با که وفا کرد که با ما کند مغر و فانیست درین استخوان بوی مان نیست درین خاکدان  
 اما بر وصیت نامه در که فی الحقیقه کارنامه بنای سلطنت و دستور العمل اساس نظام  
 مملکتله اگر اول پادشاه عاقل سواخ امور و مصالح جهورده بو و صا ایلر عامل اولر تا  
 انقراض اعصار و انقضای دوار صلا ییدر اقبال روز افزونی باقی و باید ارقله  
**سفر** و صایای هوشکی طوت یاد کار دلوسک کا ولاد دولتک پایدار **اسعد**  
**الملوک من بقی بالعدل ذکر واستند الیه من یلے بعد** و هر چه اندازی که بو و صا  
 که اون درت قاعده یده مشتمل در منظوم نظر اعتبار قلیه و امور سلطنت انکله عامل  
 اولمیه بی شبهه بنای دولتی عواصف نبکسله متزلزل و لا محال روی عروس اقبالی  
 جانب دباره محمول و لوب روز بر و زمراتب جاه و جلای مدنی و متزلزل و لا **وصیت**  
**اول** بودر که ملازمان آستانه سعادتدن هر کی که افسر تقریر سفر اولر اولر انک حقدن  
 غیرک کلام نقای انجامن استماعدن امتناع و احتراز ایلید که هر کس که مقرب



سلطان اولور البته محسود اقران اولور وحسود لر چون اساس عنایت سلطان فانك  
حقند محکم کوره لاجرم لطایف الحیل ایله نقص بنای حرمته هدم و بنیان قربتیه  
قصایدیه لو و اخلاص و اختصاص صورند کلمات رنگین و قریبید ایله نمایانه  
حسد از من عند نفسهم جواهر حسانتن من عند نفسهم جواهر حسانتن رشتیه سیاه  
نظم ایدوب یاد ساه هی انك حقند متغیر قله لو انك ضمنده انك <sup>صدق</sup> مفاد  
حاصل اولوب من اد فاسد لونه و اصل اوله **بیت** مسنوسخی هر کس و بشنوسخی من  
کاد باب عرض راست هر باب سخنها **البحی وصیت** اولدر که محاسنه تمام و عمار  
احتراز اوزره اولاکه بونلر فتنه انکیز و لیدر لر و عاقبت لوی بغایت و خیم چون <sup>شخص</sup>  
بر صفتله متصف کوره لر لار نه که فی الحال آتش سعایتن اب شمشیر سیاه سینه <sup>سند</sup>  
و خاشاک وجودن آتش اهلاکله کونیدره تا دود وجود یله عرصه جهانی تیرد بدیه  
جهانیان تیره اولمیه **بیت** آتشی که سوخت خلقی ازان جزیکشتن علاج  
نئون کورده **اوچنجی وصیت** اولدر که ارکان دولت و اعیان مملکتله شرط  
موافقتی مرعی طوبه که معظات امور و امتهامات دوستان یکدل معاونتیه  
محصل اولور و مصاحبان یکجمت مظاهریله ممشی بولور **مصرع** آری با بقا و جهان  
میتوان کفت **عربه** الفتح مع الوفاق توام **دردنجی وصیت** اولدر که تلطف  
و تملق دشمنه مغرور اولمیه و هر چند که عدودن محبت و مسکنیت مساهده ایلیه  
شرط خرم و احتیاطی مرعی طوبه انك دعوی و داد و ادای اتحاد نه که عتقا کیه  
نه امکاند رزنیهار اعتقاد و اعتماد ایتیمیه که دشمن هیچ وجهله دوست اولمز و عدودن  
بر حمتله صداقت کلز **بیت** از دشمن خشک روبه پرهیز چون هیزم خشک از آشتی  
کارش بجدل خود ریناید خوش خوش در حیلهر کشاید **دشنجی وصیت** اولدر که  
چون نقد مرادی الف جملهر کفته کفته کتور و محافظه سنده و تهاون و نکاسل <sup>شمس</sup>  
و غفلت سببیه ضایع قلوبا لدن کدرمیه که صدمه نداد که لهر کمز و ندامت  
و ملامت فایده ویرمز **بیت** نیاید بکف تیرد فتنه زشتست و کوجه ازان بس



۹۱  
 کزی پشت دست **التجی وصیت** اولد که جمیع اموره خفت و شتابدن تحریر  
 و اجتناب ایدوب جانب تأمل و تأنیه میل ایلیر که تحلیک مضرتی غایت چوت  
 و صبر و تحلیک منفعتنه نهایت یوق **بیت** مکن درمهی کم داری شتاب ز راه  
 تانی عنان بر مناب که ناکرده را میتوان کرد وود چو شد کرده انکه ملا مت <sup>سود</sup>  
**یدخی خاصیت** اولد که هر حال که عنان تدبیری الدن قومیه اگر اعدا کا اتفاقه  
 قصدا ید لوانلردن بر یله مدار و اطهار اخلاصه اول ورطه دن خلاص منظور  
 ایسه فی الحال کا اقدام اید و بحکم **الحرب خدعه** انلرک بنای مکر فی تیر تدبیر احوالیه  
 زیرو زبر ایلیر که عقلا دیشلرد **مصراع** از نام و مکر خصم بجلت توان کر بخت  
**قد یصلح الحدید کا قیل سکمنی وصیت** اولد که کمین رباب کیندن امین اولیوب  
 خوش آمد و تظفلرنه باورقلیه زیر انها لکینه دن که رمیز سینه ده نشو و نما یوش  
 اولابرا آزار و ضرردن غیری ثم میسر اولمن **شعر** مکر دشمن دن صفن اولمه امین  
 صیدا چون ناکه سکا ایلر کمین کینه مهر سینه چو نهاء درخت دل سودش ز پی  
 آزار سخت بنیت و چرب زیانی کند بر کرد قصد نهایی کند **طوقی صیت**  
 او که در عفو و صفی کند ویر شعار و دنا ایدوب ملازمان عینه دولتی اونی جو میله  
 هدف تیر عتاب و عقاب میله که همواره اکا بر عفو و مسخه جراید احوال اصاعری  
 دشر کایردن پاک ایدوب چهره جرات بیاد بانه حرکتلرن دامن اغاضه ستراید کلش  
**بیت** زابتدای محمد دم باد و ریا د شاه از بزرگان عفو بود است و از فردستان  
 چو بعضی مقربدن بعضی خیانت ظاهرا و لور مظهر عواطف و عفو سلطانی اوله لولا  
 بودر که بر دفعه دخی انلری مشرب لطف و احسانله زیان ایلیر تا سامان حرمانده <sup>کشته</sup>  
 و حیران قالمیه **لشعر** انرا که بدست لطف برداشته بنوار و بیچار میفکر بر خاک  
**اونجی وصیت** اولد که کسیه اضرار و آزار قصد ایلیر نه که بحکم **جل عسینه سینه**  
**مثلا** ضرری کا مترتب اولیوب **بیت** چو بد کردی مشوایمن ز آفات که واجب شد  
 طبیعت را مکافات بلکه لازمدر که دشایم انعام و احسانی کلزار احوال عالمیانه



متشم اولاً تا ان **احسنتم احسنتم لا نفسكم** روضه سنده غنچه مراد و شکی فر  
 مقصودی متبسم اولاً **ساینکه** کنی بجای تو از بدتر کنند. امروز نیست از بد و از  
 نیکتر خبر. روزی بود که از بد و نیکت خبر کنند. **او برنجی وصیت** اولد که طوزه  
 لایق و حاله موافق اولین اموره میل اتمیه که بخر کسسه کند و به مناسب کاری قبول  
 مهم ناملا پیر اقدام اندو که اجلدن عاقبت اتمامه بیتشد ریسوب کند و کاردن دخی  
 محروم قالمشدر **شعر** زاغی روش بیک در می موخت. آن دست نداد و ره او  
 رفت زدست **اون الکنی وصیت** اولد که چهره جالنی حلیه حمله اراسته قلعه که قلب  
 حلیم فیحدر و نکته **یکاد الحلیم ان یکر نیتا** حدیث صحیح **بیت** تبغ حلم از تبغ آهن  
 تیزتر بلز صد لشکر ظفر انکیز تر **اون اوچنی وصیت** اولد که ملازمان آستانه  
 دولتی امین و معتمد مکنه لرا و لوبار باب حذر و خیانتدن اجتناب اتمک کرک که  
 مجاوران عتبه سلطنت صفته ماسله موصوف و سمت دیانتله موسوم اولار هم  
 اسرار دلک شر و اسرار لرندن مصون و هم جمهور خلق شر ضر لرندن مامون اولور  
 و اگر عیاذ بالله چهره حالری خال خیانتله سیاه اولاد پادشاه حضور دن کلامری شرف  
 استماع شاید که بر پیکاهی معرض تلفه کوره لرونناچ بد عاجلاً و اجلاً اکا مرتب اولار  
**نظم** خادم یادشاه امین باید. نادرا نملک رونق افراید. ورکند جانب خیانت  
 ملک ویران شود ز شومی او. **اون در دنجی وصیت** اولد که محنت روزگار و تغلب  
 ادبار دن کرکدر کم چهره حالی عباد انفعاله مغیر و مشرب همتی ملا الله مکدر اولمیه که بر  
 عاقل دایما بسته بند بار و شخص جاهل همیشه مستغرق ذوق و صفادر **قطعه**  
 شیر اسلسله در کردن رویه هر شب. فارغ البال در اطلال و دمن میگردد. عاقل  
 از کلبه اخران تنه پای پرون. غافل از روی طرب کور چمن میگردد. و یقیناً بیدل  
 که نه مظاهر لطفازل و فیض لریزل هم سعادت هدف مراده واصل اولور و نه  
 آب یاری قضا و قدر نهال فضل و هنر دن هیچ ثمر حاصل اولور **بیت** دولت نه با کشتا  
 فضل هنر است. وابسته احکام قضا و قدر است. بوآدن درت وصیت کم ذکر



اولندی هر بریسی چون برد استان غریب و برافسانه عجیب ایواد اولمشد اگر ای  
 اعظم اول حکایات و روایاتک تفصیلندن اطلاع قصد ایدرسه جانب کوه  
 سرنه پیر که مبسط ابوالبشر در توجیه یلسون که بو عقد منحل اولوب کل مطلب کلی اول  
 دونه اما ایند شکفته اولسه کون چون حکیم بو کلام جواهر انظامی کوش هوش مرایه  
 کوشوار و بو کنج کوهی که آتی معایله مالی در فرق همت پادشاهه شارایتدی و ابشلیم  
 انی نواخت ایدوب صحیفه شریفیه فی تعظیم و تبجیل ایلد یقتیل ایدوب تمیمه بازوی همت  
 و تعوید کردن اقبال و دولت ایدندی وایتدی لآن معلوم اولدیکه اول کنج شایگان  
 که اندن بکا نشان ویرد لردرم و دینارد کل بلد که حکم اسرار امیش و کجینه رخارف دکل  
 بلد که خزینه معارف امیش بهم بحمد الله تعالی متاع دنیاد اول مقدار اقتدارم وار که  
 زیاده یه افتقارم یوق لازم اولدیکه شکرانه پند نامه که کنج حقیقی اولور بود فینه دن  
 حاصل اولان ارباب استحقاقه بوجه صدقه انقاس ایدم تا هدیه ثوابی روان  
 هوشنک جهاندارک روحنه واصل اولوب بکادخی حکم **الدال علی الخیر کماله تحفه**  
 جزا سندن بهره حاصل اولایس بواب حضرت فرمان عالیه اول نقود و دلان  
 راه رضای لایزالیدن مستحقنه ایصال ایلدیلر **پیت** خاصه زیهر کرم آمد درم  
 بر کذر قافیه اینک کرم چون بو حال دن فارغ البال اولدی دارالملک متوجه اولوب  
 مسند سلطنتی شکوه شاهیلد فرین **قلدی** شام تا پامداد بواندیشده ایدی  
 که جانب سرنه پیر غریمت پیوره شاید که انده بو مقصود اتمام و بو مطلوب سرانجام  
 بوله و تفصیل و صایایه و توف تمام میسر اولوب انی رکن بنای سلطنت و قاعد  
 نظام و انظام مملکت قلده علی السحر کرم آفتاب نورانی خون یا قوت رمانی کوشه کوه  
 سرنه پیدن اشکار اولدی و جرح الماس خرده لعل بیکا فی اطراف جهان تشارقیلدی  
**پیت** فلک تحینه چون سلطان خورشید جلوس اندی نینه مانند جمشید مهربان  
 حضرت دن ایکی وزیر آصف نظیری که صدق مشاورتد مشارالیه و حسن تدبیر و موادرتد  
 مدد علیه ایدیلر سر بر علیه حاضر قلدر عواطف خسروانه ایلد محض قلدر قد نصکر



حال خیال شبانه میماند که قربانیت سودای سرانند پضمیرند جایگیر اولشد و اول  
 دیاره غریمت داعیه سی عنان اختیار می قبضه افتادند بیرون قلمشدر بو خصوصیت  
 سرنه صلاح کور رسرو بویاید نه فکر و نه تدبیر قلو رسر مدت مدید در کم عقد مشکلا  
 انا مل تدبیر کز ایله حل آید رم واحوال مهمات ملک و مالی رای صواب نمایکوز حواله  
 قلو رم حالا دخا و مرم کم بویاید شوکم مقتضای رای صواب و مصلحت فکر با فیکر  
 عز حضور قابض السور و مه عرض آید ستر تا بنیاد خا طرف وجوانین ملا حظه آیدم و بهر  
 تدبیر که اتفاق پذیرا و لا اصل الباب عمل قلم **بیت** بنای کار بر تدبیر باید کبری تدبیر  
 کاری بر نیاید و زرا تید یلر ضمیر منیر خورشید نظیر شاه جهانگیر مخفی دکلدر کم بوسوال  
 وجواید شتاب ناصوابد که عظیم مهمات سلاطیند تامل تمام و تانی اهتمام لارند  
 کلاما ایشدند زنا سنجید در **مصراع** سخن را بپندیش و انکم بکوی صواب بود که بوکو  
 و بوکچه بویاید آیدیش آید و زو نقد افکاری محک اختیار و ادب معیاره تمام عنیار  
 واقع اولانی علی السحر عرضیه عرضه پیشدره و زو ابسلیم بو اتفاق رضا کو ستردی و زرای  
 دیوان آرای اول کون و اول کچه عرایس افکاری برای نظر و اعتبار له ارایش و پروب علی  
 الصباح منقنه مبارکاه سر حضرت شاهن جلوه و پردیلر و هر بر بیسی مقام مقرر لرنند  
 قرار آید و بکوش هوشی استماع فرمان سلطانیه متوجه قلدلر بعد از جاریت کلام وزیر  
 اعظم زانو ادب و زره کلوب ادای وظایف دعا و مراسم ثنایه قیاس آندی و آیتند  
 ایاشاه فرمانند داد که فرید جهان خسرو مجربو ای جهانگیر و جهان بخش که در حکم  
 سلطنت تائید بر تو مقرر شده است بوبند نک خاطر فائز نه خطور آیدن بود کم اگر چه بر تو  
 اکتساب فایده یسیر میسر داما ارتکاب شداید کثیره یه لارنم و مقرر در ولدت را خندن  
 دور و وحدت فراغندن بالکلیه مجبور اولوب انواع مجاهد و ریاضتله آزرده و بچ حضور  
 اولق محمدر ضمیر منیر پادشاه عالمینا هه مخفی دکلدر کم شرر  
 سوز درو بتدریل شکار برنا و کجک دوز در مردم دیدن اول سیدن  
 قوه العیون در کم زاویه خانه سندن طشه کمر و قطرات شک بواجلدن با مال و سن نکون

اند

بر سعه سینه



۵۵  
که گوشه کاشانه سندن قرار آید اندر سفر مستقت و ذل ملامتست کو مست  
خوشدلی فرح و اقامتست عاقل و لد که راحتی محنته مبدل قلمیه و سود نقدی سودای نشین<sup>ایله</sup>  
الدن چقرمیه و اختیار ایله ذل غربی عز اقامت و زره ترجیح یلمیه تا اول بلایه مبتلا نه اولمیه  
که اول اکه کبوتر او لمشد رملک ایتدی بنجه او لمشد راول وزیر ایتدی

روایت ایدر لکه اکه کبوتر واریدی برایشیانه ده دسار و بر کاشانه ده همرازه  
عبارا غیار ایله خاطر لوی مغیره نه محنت روز کار ایله مشرب خمیر لری مکدر مستدل<sup>ت</sup>  
دنیا دن آب و دانه ایله قناعت اتمشله و درویشان گوشه نشین بچی نشین عزت  
اختیار ایشله بر نه بازند دیر لودی و برینه نوازند هر شام و سحر ابقا قله نعمات  
موزون تر نما یدر لودی و کاه بیکاه الحان روح اقرار ایله اشجاع کونا کون تکلم ایدرودی  
بیاد روی بنی کج عزالتی داریم بعشقتش از همه عالمه فراتقی داریم عاقبت روزگار

غدار بحکم اول یکی یار غمگساره حسد ایدوب چشم زخم زمانه  
اول یکی هدم فرزانه کار ایتدی فلک را غیر این خود نیست کاری که آواره کند  
یازی زیاری سویدی دل بازنده سودای سفر عارض اولوب نوازند یه ایتدی ای یار  
غمگسار بزنجیر دک قفس کاشانه ده قرار ایدوب محبس شیانه ده روزگار کچره روز کله  
بر هواد و ما غر بوسوداد و شدیکه شهر سیاحتله بر زمان اطراف جهانی طیران ایدم و فرما  
عظیم الشان موجب خیر جوانب عالمی سیران ایدم که وسیله سفر ایله عجا

بسیاره ظفر و مجاهد ایله مجاهد ایله حصول تجارت بشماره وصول میسر اولور که **السفر**  
**وسيلة الظفر** تمشیر تا بیغوله غلافدن طشر چغیر معر که مرده اند ده یوزا غر تمز و قلم نا طریقی  
سیریه فرقدن قلمیه نقش عبارات زیبای صحن عدم دن صفحه وجوده کور مر آسمان که دایما  
متحرکد کجایم عالم دن متفرق در و زمین که هواره قرین سکوندر باهمال کد کوب هر دنی و دوند  
بجم خاک و بگردن نگاه باید کرد که این کجاست زارام وان کجا رسفر سفر بی برد<sup>ست</sup>  
و آشیانه بجاه سفر خزانة ماست و اسناد هنر درخت کو متحرک شدی نه جای بجای  
نه ریخ ازه کشیدی نه زلفها دیر نوازند ایتدی ای یار هدم وای غمگسار هم سن هنوز مستقت



سفر جشمش سن و محنت غربت مشاهده آتش سن و نکته  
 کوشش و شکسته  
 و تند باد **الفرقة حرقه** خرم حضور صا و رمشد در سفر بر درخت فراق بر در و غربت  
 بر خار مذلت می نماز شام غریبان غریب پیچاره نشسته بر سر راهی دلی بصد<sup>باره</sup>  
 بازنده آید ی بله ریخ غریب

فراوان و زحمت سیاحت نه پایان در اما تفریح بلدان و تماشای غریب جهان متوح  
 روح و راحت رواند و طبیعت کلفت سفر اعتیاد له زیاده متالمه اولمز و نفسیه  
 مشاهده عجایب استغاد ایله شداید را همدن چندان کلان کلز در غربت  
 اگر خوار جفا هست جرم زین خار کل مراد روید هر دم نوازنده آید ی ای رفیق  
 شفق تفریح اطراف عالمه و تماشای ریاض ارم باران همد و خلان محله خوشد بر یکسکه  
 نعمت دیدار احببان دور و غنیمت مصاحبت بخوان و قربان بعید و مجبور و لای پیدا<sup>که</sup>  
 اول تفریح انک در دنده نقد رد و اول تماشای انک ریخته ند کلوشفا اولور بواجلد میملرد



94

درد فراق یاران درخ هجران غمگساران دوزخدن بر نشان بلکه دوزخ اندز نشاندند  
 فراق دوستان دیدن نسائی باشد از دوزخ • معاذ الله غلط کردم که دوزخ زان  
 حال چون بحمد الله تعالی نوشته گوشه و خانه و دانه مهنا و مهیا در پای قناعتی زیور امن قناعت  
 چک و کپان هوایی دست هوا به ویرمه و تخم غریبی زمین را قناعت **شعر** بیکر دامن جمعیت  
 و این باش که سنک تقیر دوران در استین دارد بازند آیتدی ای انیس روز کارالم  
 و هجران و فراق غم میم که یاد غمگسار عالم کم دکلد و برهد مک فرقی جراحتی محرم  
 آخرک و صلیتله مرهم میسر محض غم دکلد بر معنی تن خود ایشید بدر رسن کم دشلد در  
 بهیج یار من خاطر و بهیج دیار که بروی فرخست و آدمی بسیار بونک برله  
 می تلخ کام فراق و جرم غم جام استیاق در نوع من و بر مقوله مذاق دخی وارد رک  
 چاشنی شربت موصلت و لذت شراب محض اکا نسبت نه حلا و تدر  
 جوی کچه تلخست طعم فراق ازوشگر نیست جان را مذاق بخسرو لب لعل شیرین رسید  
 ولی لذت عشق فرهاد دید ز معشوق خسرو همی وصل جست و کو کوهن کوهر و **سنت**  
 هر روزه خسرو بی وصل باخت خنک جانا کس که با هجر جست نوازند آیتدی ای نامهربان  
 هدم بولور یار و فاداله کیرن بک کوارسک عالمی بریاداله کیرن سن هوزر هر هجر  
 فراق طمتمش و درد در استیاق نوش آیتمش اول اول جلد ندر که اند بر لذت و اول  
 چاشنیک بر حلاوت ملاحظه آید سن هیات هیات مذاق جان شیرین چاشنی هجر  
 نادیده چه داند لذت عیش که دارد کو کهن بی او • سولیله سلک ترک یار و دیار و دشوار  
 شد این اسفار بسیار و خطر مشقت راه پیشمار در **مصراع** مکن مکن که پشیمان شو  
 و سود ندارد • بازند آیتدی توقع آید رن که کذ و مصلحت کوره سن و من بعد دفتر  
 شرح محنت سفری و ره سن که شول کسه که شعله محنت مسافرتله سوخته اولیه بخت  
 اولمز و بهیج خام طمع سایه پرورد سمند امید که متر لمراده سور من **مصراع** بسیار سفر  
 باید تا بخت شود حامی نوازند آیتدی ای یار غمناک حالیا که سن تیغ مفاد قتله رشتنه  
 مراققت دیر نیز بی قطع آید و ب صحبت یار قدیم دن فراغت اتمک دلسن و مضمون



کلام حکیمت که یار کن را بهیچ رومد از دست هر حریفان تو کنیک  
 بناسند بخا و زان دو ب حکم حریفان مجدد و یاران تازه ایله  
 پیونداتک قصدن ایلمسن بنم پند کرم دل سر دکنه پخر اثر قلده نصیحتم قلب  
 صلبک نقد رکاد کو اولم اذالم یقین قول النبیخ قول فان معارض الکلام  
 فقول ما غافل اوله که بو غریبتک عاقبتی بنامتد روز نامت مورث و شهادت  
 مورث ملا متدر بشو بکام دل دشمنان بودا کنس که ششوند سخن و سنا  
 نیک اندیش کلام من مقام اتمام ایدوب اولایک عکسار بر بر کار اندر و قطر  
 عبرت و محاجات حسرت بر لچم زعفرانی لون ارغوانی ایدوب دل غمگین و دیده  
 نمکین ایله بر برون و داع اتذر یار قصد قتل من کرده بتیغ انقطاع هر کسی  
 از روز اجل ترسد من از روز و داع بس بازند صحبت رفیقان قلبی تفریق ایدوب  
 پروانه کلدی چنانکه مرغ مقید برون بروز نفس رغبت نام و شرف تمامه هو  
 طیران و عالمی سیران ایدوب بلند طاق و فردوس مانند با غلر فرج ایدکن ناکاه  
 بر کوه اوردی که علو مرتبه شرف کنکمر افلاک همسر و غایت عظمتدن کوی زمین  
 زیر امنندن بر توده محقر دامن کوهه بر مرغزار کوردی که سواد مینار نیکی روضه مسیون  
 دلکشای ترو شیم شمال غلیبه نبری نافه اهوئی تا ناریدن مشکسای تر غبار تری  
 چشم اهو کیاهی نشتر رنگ و سمن بو فضا سنده هزاران گل شکفته اولوب بهار  
 سبز اب خفته شکوفه هر طرفه رنگ در رنگ کدردی بوی گل فرسنگ فرسنگ  
 بازنده اولساحه دلکش و عرصه فرح بخش بغایت خوش کلدی و چون وقت غروب  
 قریب اولوب حمامه مشرقه اشیا نه مغربه نزول مشدی سیلاب خط و پر حال اول مقام  
 جنت مثاله اترا ایدوب بر نهال طوبی مثال اوزره قرار دتی هنوز زاهدان اسوده  
 اولما مشدی و شداید مسافرندن راحت و آسایش بولما مشدی که ناکاه فراش سبک  
 سیر باد ساسایان سمای فضای هوا به قالدردی و جهان آرمیده بی خوش رعده لاشق  
 و نهیب برق سینه سوز لر نموداری غوغای قیامت قلدی بوجا بدن کش صاعقه

جکولاله و عذاری بریان ایلردی و بر طرفدن پیکان داله دیدن بزرگس پیداری نشان  
 ایلردی چاک اولوردی سنه کیمسار تیغ برقدن رعد و ش افغان ایلردی خاک  
 پیم غرقدن بازنده اول وقتد تیر باراندن خلاص و بجق بر پناه و صدمت  
 طوفاندن التجا اید چک برارامگاه میسر و بجق ناچار زیر اعضاندن کندوی پنهان  
 و کاه برک درختانی تیر باران سحابا بجز قلقان ایلردی اما آسیب تکرک و باران  
 و نهیب صهر طوفان متصل استداد و از دیاد بولوردی و عراقه رعد و تقاطه  
 برق همواره مترادف و متضاعف طوفان روان و رعد خروشان برق تیر  
 وزدود ایلردی انجیم سرشک ریز بحر محیط کف زده بر سر زیم غرق از بس که کشت  
 روی زمین حمله موج خیز القصه اول کچه هزار درنج و غصه ایله صبا حیددی و ناکا  
 اول بلای بیهنگامه تحمل ایتدی متصل کوشه آشیایه و مضاحبت هدم فرزانه تنه  
 یاد ایلردی و هزار حسرت و درد له دل کهمندن آه سر ایدوب دردی  
 کریدار استی که فرقت تو انجیز صعب باشد و دلسوز از تودوری نجستی بکدم  
 و ز تو غایب نکشتی یک روز چون طلیعه مهر منیر طالع و بتا شیر صبح سینه لایع اولد  
 هاندم رقم ظلمت سحاب منفرد روز کاردن محو و تاب آفتاب عالم تا بله عرصه هوا  
 صحو اولدی مصحح آچدی بالن نینه حمامه صبح بازنده نینه پروازه اغاز ایتدی اما  
 متردد که عنان عزیمی نینه خانه صوبه منعطف قلوب آشیایه جابینه می کید و باخود  
 بال همت و شهر غریبه بر زمان اطراف جهانی طیرن و کلوار عالمی سیران می اید بو  
 بر شا هین تیر بال آهین چنگال که سر صید شعاع آفتابدن سریع النزول و اوج هلاک  
 نور بصردن دفع الوصول ایدی که جمله چون برق آتش فشان که سیر چون باد آتش  
 فشان بازنده بی صید قصد ایتدی کبوتر مسکین شاه پر کینه کور چک کرداب طباط  
 واضطرابه و شوب غایت خوفدن خفقان و پیم جانندن پروان اولدی و عالم رو  
 چشمه تاریک و لوب کلشن جهان اکا زندن وقت اعضا و اجزایه ساقط اولوب  
 بزرگ پید کیمه زان اولدی پو شاهین حمله قیلد بر شکاره ندر پچاره لکدن خیزی



بادىك كذ وى چوزىستى بند بلا وحشته تير عاكوردى يار و فادارك بند و نصيحتن  
 ياد ايدوب كذ و نك فكر نايام و خيال خامنه اعتراف تام اندى وعهد اريدوب  
 نذر ايلدى كه اكر ورطه دن ساحه سلامت و وصول بولا و بومهدن سمولته  
 خلاص اوله صحت يار همديله كه اكسير اعظم كى دواى عدم دن نشان و پر رنغم  
 بلوب بردخى سفر انديشه سن انميه بلكر بقيه العمن سفر نامن پراهن زبانه كورميه  
 كور بار و كردامن وصلت بكف آرم تازنك ام از جنك نرهاند بونيت  
 برليكه كه مزيد جمعتى مقتضى و متضمن ايدى اول ورطه دن عذاب و خلاص عاقبت  
 فتح الباب ميسر اولدى اسبابه سرخچه شاهين كبوتر ميگن  
 شبك هلا كه چكه جك محله بر عقاب جايع كه ضرطايرو دافع آشيانه فلكن اسب  
 منقار و نكال چنگال دن امين اولمزدى و حمل وجدى پيم جان و حمله لى ماستن بهرام  
 خون آشام شبان اولسه مرغزار آسمانه جملمزدى حمل خشنودن لك اولسه  
 اكاه **مصحح** فلك صحران ترمزدى چراگاه بوى طمرايله بر آجوب فضاي هوايه پرواز  
 ايدركن صورت حال شاهين و كبوترى مشاهده اندى كذ و كند ويرايتدى  
 زين نادره تركر او دهر كرحال مزشتنه و پيش من روان آب زلال اكر چه كه كبوتر  
 نواله مختصر و لغز مخمرد رامانه الجمله لك سبيله غاييله جوعك دفعي ميسر و نفس  
 ناسكيبه بر مقدار تسكين و تسلي متصور در قصد ايتدى كه برق خاف كى كبوترى  
 شاهين او كذن قهر قوت سبعى كه نهاد شاهينه ممكن ايدى پيمان اندى با وجود  
 كف عقايد دكلدى انى و زوز حسابه الميوب مقام معارضه و مجادليه كلدى  
 مرغله مرغ اولدى جنك بجنك اندلر بر بيله محكم چنك چون انلر جنك بجنك ساز  
 جنكه اهنك اندلر بازند فرصت بلوب و فرصت غنيمت بلوب كذ و سن برزير سنكه  
 اندى و بر سوراخ تنك و تاريكه فحش ساحه آشيانه كچشك با نسبت بر فرسك  
 ايدى كيردى و ياندى اول كون و اول كچه دل زار و ديدك اشكاره اول سوراخ تنك  
 و تارده قرار ايدوب تا بقدر وارسان حاله بويى تكرار اندى **عربه** و بت كائى

ساورتنی مسئلہ من الرقش فی اینیاجها السم نافع علی السحر کہ کیو تر سفید بال صبح  
 آشیانہ بروج آسمان دن قضای جہانہ طیلان ایتدی وزاغ سیاہ فام شب عنقا  
 صفت کوه قاف عدمہ کندی **شعر** بقال ہمایون چوطا ووس مہر خوامان سندانہ  
 ریاض سپہر بازند باوجود کہ غلبہ چو عدن بی بحال ایدی بہ حال تحریک پروبال ایدو  
 پروازہ آغاز ایدی و ترسان و ہراسان دیدن احتیاط طلب و راستہ التفات ایدوب  
 کندی ناکاہ و مرغزار دکارندہ برکو تو کوردی کہ اوکنہ برچ دانہ دوکشلرو اول رنگہ  
 ہزار تخم شعبہ و نیز نک کشلر بازند نک چون کسوراندانہ لشکر جوع تمام مستول  
 اولمشدی باوجودی کہ ہم جنس دخی کوردی نے تامل قصد صید دانہ و میل صحبت  
 مرغ فزانہ ایدوب ہنوز برایک حبه النقاط آتمشدی کہ گردن بستہ دام بدو وسینہ  
 خستہ سهام عنا کوردی **شعر** دام شیطانست دنیا دانہ لدتہای نفس **نہ**  
 مرغ دلواحرص دانہ زود در دام آورد پس نالہ این و اوار خرنالہ اول کیو تر  
 عذابا آغاز ایدوب ایتدی برادر بن خود ہم جنسک ایدم و بحکم **الجنس الی الجنس**  
**میل** مواست و مصاحبہ کہ میل ایدوب فی الحقیقہ بواقیہ سنک بحالستک سبیلہ  
 مبتلا اولدم سن بچون بی بو جال دن آکاہ امتدک و حق کذاری و طایفن و مہانداری  
 شرایط یرنہ کتورمدک تابن دخی حذر ایدیدم و بودام بلایہ مبتلا اولیبوب  
 مقصد مہود مہ کیدیدم کیو ترا ایدی ای مہمان کرامی قدر دن حذر میسری و تیر  
 قضای سپہر تہیہ رد متصور میدرم کہ کوشن ہوشکہ بستمیدی کہ دیمشدر **شعر**  
 قضا را آسمان چون فرو کرد سر ہمزیرکان کو دگشتند و کو چون قدر تیرن آتہ قوس  
 سپہر اولزا و کامکر کہ رضا سوبلہ بلکہ چون دیوانخانہ ازلہ فرمان قضای جہان بولش  
 اولاد و فتر قدر دہ رقم جفا القلم مثبت و مقرر اولش و لاسن دکل مرغاب  
 شاخسار ملوک آشیانہ عصمتدن نزول ایدوب بستہ دام ابتلا اولور آدم  
 صغی کہ روح پاک و قلب صافیلہ عالم شہادتہ نقوش الواح غیبہ حکایت ایدرد  
 و بحکم و علم آدم **الاسماء کلہا** و فور علمہ ملا اعلادن دعوای تقاضل ایلردی و جو



که دانه کنده می کورمش و دام تلبیس بلبسی لبش ایدی **و لا تقرانی هذه الشجرة**  
**فکونوا من الطالین** نص صحیح و نهی صریح استماع امتدی عاقبت ینه پای بست  
 اتحاد و غرور و گرفتار دام فریب و مکر غرور اولدی **اذ جاء القضاء علی البصر**  
**واذا نزل القمر بطل الحذر** چون بحال ازل آذالده متقد دایمش دوسی صبر جمیلله تخلص  
**مصع** مرغ زیرک چون بنام افتد تحمل بایش **بارند** ایتدی چرب زیانلق زمانی دکلدر  
 و تطویل کلام مقامی دکلهمان بونه دی که قادر سن بکا بو مضیق بلادن طریق  
 خلاصه دلیل اولاسن و طوق سنک قیامتہ دک کردمه بنیاید و ب طریق مکافالہ  
 جزا و سزا سن نوله سن کیو ترایدی ای سلیم دل اکبرن حیلہ یه قادر اولیدم و طریق خلاصه  
 ب الجمله بولیدم بونید یلاده بالسته قلا میدم و بوجمله که کور رسن دهرن کاروان  
 مرغان اولامیدم عجب منابه در سنک خالک اول شتر پجریه که مشاق سیر سفر دن  
 طاقی طاق اولوب کوبه و زاریله مادر نه ایتدی ای نامهربان بر زمان توقف الله پجریه <sup>دک</sup>  
 کید رسن و شفقت مادرانه قی بوضعیف و نا توانی پنجه بطاقت ایدرسن مادری  
 ایتدی ای نه بصیرت کور مر سن که کار دست اختیار ده و مهارت قصه اقتدار ده دکلدر  
**مصع** دویغا که در دست من نیست کار **اگر بنم** ب الجمله اقتدارم اولیدی کنده تحمل بار دن  
 وقع العینمی خار خار رفتار دن خلاص اتم میدم **قطعه** شتر پجریه بامادر خویش <sup>خار</sup>  
 بس آخر زمانی مرو باز خفت بگفت ایدر دستم بدی این مهان **ندیک** کسم بارکش <sup>دور</sup>  
 بارند چون نوید چاره خلاص دن نوید اولدی **حرکه المذبح** دست و پای پروانی  
 تحریک ایدوب اضطرار به آغاز قلدی وجد تمام و سعی اهما مله قصد پرواز قلدی چون  
 رشته امید ند ابرام و استحکام واردی رسن دام که مرو را یام ایله فرسوده اولمشک  
 انقسام بولدی بارند **چون خلقه** حلقه دامدن خالی کوردی فراغ بالله پرواز کلب  
 وطن جانینه متوجه اولدی و بوسر ورله که مرغ جانی نفس بند کردن آزاد اولدی  
 غم جوع و دغدغه اشتیهای فراموش قلدی طرا زانسانند اتفاقا بر دیهره  
 بیتی بر مقدار سایش همچون برکشت زاره متصل بر دیوار کنارند قرار ایتدی

مورد هقان که اول کشت زارک نکمباتی ایدی اطراف کشته کشت ایدرکن چشم  
 برکینی بازند مسکینه راست کلدی سورسودای کباب کیوتر کانون دماغه  
 بردود ایدی ونه الحال لند الان مهر کمان کووهیه قویب اول جانب ایدی  
 بازند اول بازیدن قل جانب کشت زار و طرف صحر او مرغله مایل ناگاه شعبه  
 فلك حق باذن اثر ضرب مهر اول شکسته بالك بالنه بيشدی غایت  
 هولدن سرنکون اولوب اول دیوارک کارند برچاهه دوشدی اول برچاه  
 سیاه و مغارد و رپایان جیم استباه ایدی اول چرخ فلك آسیانی انک دولانه  
 کی کور نوردی ورسن سیاه و سفید شب وروز بربرنه موصول ولسه قعر وپایانه  
 وصول میسر کلدی **شعر** جهم کپی تاریک ایدی اول چاه • مخچه کیم عدم  
 اقلیمه راه دهان ارذر ترکیب اچمش • یدی قت یردن التی اوته کچمش •  
 دلی شب کیی خالی مهر حقندن • یرک قعرنبه کچمش قعر حقندن • دهقان بچه چون  
 کوردی که صید حلال مجاور چاهه ورسن تدر قعر چاهه کوتاهه مابوس اولوب  
 واول نیم کشته فی زندان عقوبت مجوس قودی کندی القصه یازند برکون هر کچه  
 دخی خسته حال و شکسته بال اول مطلقه مقیم وزبان حاله صفت عجز واره کن  
 و صورت ضعیف و بخاره لکن خیال نوازند یده عرض ایدردی وایام وصال و هنگام  
 انصالی ذکر ایدوب لسان تاسف و تحسیر دردی **مثنوی** نه خوش و قیندی  
 اولکم گاه و بیگاه • نکارم یورن ایلردم نظرگاه • اولوب دولت مساعد بخت یارم  
 سعادتله کچدی روزگارم • چون کیوتر زرین بال صبح یوسف وارجاه زندان خانه  
 ظلمدن اشکارا ولدی بازند هزار روز و زار که کذوی کنار چاهه اندی و نالان و عریان  
 طیران ایدوب حاشگاه حولی اشیانه فی پناه نوازند چون تضعیف جناح رفیق شتی  
 استقبال چون طشره چتوب ایدی **مصرع** منم که دیدم بدیدار دوست کردم باز •  
 بازند بی چوز در کنایه ایدی بغایت ضعیف و نزار بولوب ایدی یار غمگسار وای  
 مونس روزگار **نبت** ندر بوضعف بال و عجز حالک • ندر چمکن کرد انفعالک •



چگون سبیلک اولمش پریشان چگون نرکس لک اولمش در افشان **شعر** سر پر خارش  
 بکنار که بوده • لبها فکار موش و یار که بوده • سبیل رتاب رفته و نرکس نجوای و ناز •  
 سب تا بر وزیاده کنار که بوده • مار از رشک صد جگر پاره در کنار • تو پاره جگر  
 بکنار که بوده • باز نداد ایتدی **شعر** دو ستم بانه حال ناتوانم صورمه هیچ •  
 هجرالندن ناله واه فغانم صورمه هیچ کل یوز کدن ایرونه چکدم بوباغ دهرده •  
 شمع سی شرح اولنای سرور و انم صورمه هیچ **اول** محنت و بلا و مشقت و عنایه  
 که پامال حوادث مبتلا اولمشدم **بیت** سب یلدا کرک کا محصل • که تقریر لایم ساک <sup>نقص</sup>  
 خلاصه قصه بود راستمشدم که اهل سفر چو قحار پیه ظفر بولور بکا باری بو تخر به  
 میسر و لدیکه مادام که قید حیانت اوله مسافرت نیت ایم و ناصورت اقتدا امتیه  
 کوشید اشیانه دن طش کتیم و اختیار مله محنت مجاهد هجرانی دولت مشاهد  
 یارانه بدل ایم **شعر** ایلم ریخ سفر اختیار • مشکل ایمن حسرت دیدار یار • بومشکی  
 اول اجلدن ایراد اندم که پادشاه عالمیناه غرضوری ذل سفره بدل قلیه و فراق  
 یار و جلای دیاری که تمس سیاله زار و دیدن اشکبار در اختیار یله قبول بیورمیه **شعر**  
 هوای یار و دیارم چوبکدر بخمال • شود منازم از آب دیده مالامال • و آبشدم  
 ایتدای وزیر کو ارا کوچه شداید سفره بسیار در فواید دخی پشمارد **بیت**  
 عیب حله بگفتی هنرش نیز بگوی هر کسه که کوب غریبه و ورطه محنت مبتلا اوله  
 متادب و متهذب اولور و پنجه تخر به لر حاصل قلو رک مدد العمر کا انواع فواید  
 متفرع و مترتب اولورنه شیه ریاضت سفره تریه کلیه دست رس بولور خواه  
 راه صورتدن و خواه راه معیندن کور و منس که نیاده شش منزل سفره فرزانه لکن  
 فر نیک مرتبه سنه ایریشور **عربی** اله تریه رفقه پدقا • اذا جد فی سیر فرزنا •  
 و ما سبک روان دوت کچه سیرله منزل هلا لید زد رجح کاله یتشور **بیت**  
 بسفر شاه اولور می عالم کیر • بی سفر ماه اولور می بدر میتر • هر کسه که کوشه مسکن  
 و احب آباد وطندن قدم بیرون قلیه مشاهد عجایب بلاده ملا زمت کا برو عباد <sup>دن</sup>

دو و اول و اجوابات اسرار و ظار و جنایای احوال روزگار در محرم و محرم قالو  
 باز اول سبیدن ساعد سلاطین مقام قلدی که کاشانه آشیانه سندن قوا ران  
 و جعد اول جلدن و رای دیوار مد لند قالدی که کوشه ویرانه سندن طشره کمتر  
 اخبارده کلشدر که مشایخ کباردن بر سیل تقیض مرید لوندن بور باغی ایل سفر <sup>بص</sup>  
 ایندردیکه هر کس که سفر کند پسندید شود و زمین کمال نور هر دیر شود  
 پاکیزه تر از آب بنیاشد چیزی هر جا که کند مقام کندید شود اگر اول باز شکار  
 که زغن بچایله نشو و نما بولسیدی آشیانه زاعده قالب هوای سفرده پرواز  
 کلمسیکه هر آینه دستبوس سلطانله مشرف و لوق منیر اولسیدی وزیر کیمبارک  
 مبارک شهریارده عاجوا هنر شاراندد که نصیر تفصیل تمثیل و صورت واقع استفسار ایندی <sup>حوال</sup>

رای و ایشلیم ایتدی روایت ایدر که ایکه بازیتر پرواز شب و روز بریریه  
 دمساز اولمشلرمی یقتدی بازیتره کیفیتله اولمشدر زغن ایندی  
 روایت ایدر که زمان ماضیه بریره زال ضعیف حال و ایددی که غایت ضعف دهر  
 افندن خلل کبی باریک ایدی بر کلبه سی و ایددی که بخیلد کفندن  
 تنک و جاهلر قلبدن تاریک اول کلبه ده بر کوبه پی و ایددی که هرگز



مرآت خیال و عالم مثال شکل نان کور ممشدی و پیکانه و آشنادان اندن نام

و نشان است ممشدی مبلغ ترقه و حضوری بود مقصود ایدری که گاه بر سور اخذ بوی  
موش است شام اشکله مشام موشی معطر و تخنه خاکه نقش پین کور مکه  
مانند کدایی که پابددری چند چشم چهار <sup>دیده</sup> منور و لوردی و اکو اخیانا بخت  
موافقت و سعادت مساعدت ایدوب بر موش پیاچه پی سر پخته شکاده کوردی  
چون کدایی که کج در باید نشاط موفور و انبساط نا محصور یله پچه ایام و شهور شاد  
و مسرور و لوب ساحه سیندر سندن اندون دیرینه صد مرحله دور و لوردی و پچه مدت  
اول قوت لایموله قناعت ایدردی و اول نواله که عالم غیبیدن اکا حواله اول ممشدی غنیمت  
عظمی بوب دردی این که میسینم به پند و نیست یارب با خواب خوش <sup>چنین</sup> راز  
راحت بر از چندین عذاب اول سبیدن که کوبه پر زال اول که به نك قط سال ایدری  
دیر <sup>دیر</sup> و تر ایدری و غایت مرالد <sup>شکل</sup> خیال و اندامی خلال و قاشی هلال کبی کو نور

بر کون صنف نام و نهایت محافت اندام ندرت تمامه بالای ماه چنوب اطرافه نگاه  
 اید رکن ناکاه کوردی که بالای دیوار بهم جواره بر کوبه شیر صورت پلنگ صولت کم چشم  
 سعله فشانی عین الهی کبی رخساز و پیشم حریر نظری موی سمور کبی برقی و درخشان  
 عز و ناز و تجتر و اعتزله سیران ایدوب شیر دین کبی عز و وفقان اید و کثرت محم  
 و قوت شجده سرعت حرکتی نه محال خرامان خرامان کر کر پیر زال چون کند  
 جنسندن بوزیب و فرله اول کر پیر و جرب پروری کوردی متحیر و لوب فریاد آید  
 یار خرامان میروی آخر نکوی کر کجا سن بولطافله قدن سن و بکر کر ابو  
 هریم نک پرور لردن سن یا ضیافت خانه خوان خطا دن کلور سن بوطر و تک حکمت  
 ندر و بولطافت و قوت که علت نه لعل شیر نیکه جانا سن که عالم جانی سن  
 مورد غم عیب و لمسون بالله کیلک جانی سن کر پیر همسایه جواب و پردی که پیر پیر خون  
 خوان سلطانم هر صباح در بارگاه پادشاهن در بان صفت نکرا نم چون ایوان دیوات  
 ایوان سماع نعم فرا و الله نمودار ماید اهل چنان اولاجرات ایدوب اول سمرات لردن و سمید  
 اتمک لردن بر قی لقمه شکار ایدرم و اول کون و اول کچه انکله تنعم ایدوب بومنونال  
 اوزره روزگار کچورم کوربه پیر زانیدی سمرات دیدک ندر و ندر عیارند  
 و سمید انکه نه سننه دن کما یتدر بن مدت العسر شورابه شورای پیر زن و کوشش  
 موشدن غیری سننه کوردمم و استمدم کر پیر همسایه چون اندن بولکل و استدی  
 تعجب ایتدی و طغرله ایتدی انکچون شویله ریا صورت اولمش سن قدک چنکه  
 و اندامک نار عوده و دوش بدنک قور و مش عنکبوت نمکسوده و دوش  
 مسکین عجب عبرت اولمش سن الحوتسک بوهیا تکدن انبای جنس نم عار تمام و بوشکل  
 و صورتدن بنی بو عمر نک بود و اردر از کوبه هین کوش و دوش هست ستر  
 با ۲ هم عنکبوت را حافی و اگر سن بارگاه سلطان حاضر اولیدک و رواج اطعمه و قوت  
 اعذیه ایله دماغ جابکه معطر قلیدک میکی که ستر پرده غیبیدن عرصه  
 شهوده کلوب حیات تازه بولیدک بوی محبوب چو برخا لعلجا کند



چه عجب باشد اگر زنده کند عظم دریم کرب پیر زن چون بوقیسی بی تمغیب آمیزی  
 اشتدای درونه دلدن شران حرص و از حرکت آغاز ایدوب تصرع و نیازم ایتدی ای  
 برادر ما پهنزده حق چوار و رابطہ جنسیت واردر <sup>حدی</sup>  
 ضمیر منیر که اشکار در دونه دارد که شرط مروت و حق اخوی پونه کوتوب بوبوتب که اول  
 جانب واره سن بوبچاره بی خدمت مرا فتنه قبول پوره سن شاید که سرتک دولتکزدن  
 بوتن آزرده به سدر حق و برکت صحبتکزدن بوقالب فرسوده به فاجله رونق حاصل  
 اولاً هزاران کس نفاقت بواسود و مرفرش مرشایستکی پیش است اگر  
 من هم شوم شاید کرب مسکین کرب همسایه آنک کرب و زاری سن ترحم ایدوب  
 تمهید ایتدی که بوبوتب سماء نمته آسوز حاضر اولیه کرب پیر زال بونوید فوج قزای  
 و بوا مید روح افزای حیات تازه بولوب بالای بامدن ایتدی و صورت قصیه  
 بغیر و قطیر پیر زده تقریر ایتدی خون پیر ز <sup>منته</sup> خنجه یا قدیمی ایتدی حق شناسان  
 اوزره نصیحت آغاز ایدوب ایتدی ای رفیق مهربان اغوای اهل دنیا بلیله فرقیه و الهیه  
 و کوشه فراغت و توشه قناعتی عالم و برمه که ظرف حرص و از خاک کوردن غیر بلیله پر  
 اولمز و دید طول امل سوزن فنا ورشته اجلدن غیر بلیله دیگر <sup>نهایت</sup> یوقلدر  
 چون حرص و آزار قناعت ایلک در چاره آره قناعت قلین اولمز توانم و فورمالله قادر  
 اما دماغ کرب بپنوا سودای نواله خوان سلطانله شویله استلا بولمشدی که داروی نصیحتله  
 دو او شربت موعظله شفا ممکن و متصور اولیدی نصیحت هر عالم چو باد در <sup>است</sup> فتن  
 بکوش مردم عاشق چو آب در غزال القه وقت ممود و ساحت موعوده کرب همسایه  
 افغان و خیران جانب استانه سلطانله روان اولدی مکر اول پچاره هنوز بارگاه پاد <sup>شاهی</sup>  
 وارمدین لطیفه نص صریح عرصه ظهوره کلمش و خواست طالع آتش  
 سودا سن آب حرمانله منطقی قلش امش سیمی داخی بوکیم اندن سابق مکر کرب لر  
 هجوم ایدوب شور و شغی حددن کچور مشلر و فریاد و فعالله پادشاهی بچخورا <sup>دی</sup> مشلر  
 و فرمان سلطانله بوموال اوزره جریان بولمشدی که تیز انداز لردن برجاعت تیر و کمانله

برکوشده کین ایدوب مترصد اوله لونا هر کبر که وقاحت سپهرن یوزنه چکوب  
 میدان جراته کله اول طعمه بلکه آخر لقمه سی پکان جگره وراولا کبره پیره زال بو حالدت  
 غافل و شراب حرص و ازله مست و لای عقل مشام جانی چون بوی طعمای سستام آتد  
 و کوش موئی چون طاس و کاس و سببی عینی اواره سن استندی نه اختیار شاهین  
 شکارگاه خوان سلطان کدوسن پرانی تندی جاشنی کیر قضا اکا ایتدی  
 ای سوخته این دیک تمای تو خامست **هنوز کفر میزان اشتها لقمه کران سنک**  
 ممتلی و لمبندی که تیردل شکار سیل ترازو کی کاف نافذ اویندی **اقوب قلے**  
 درون استخواندن دیدی وهم فخر دی هم جاندن **کرا و لمرسم بوزخم تیر زنده**  
 کچیم و موس و نان پیر زنده **عسل نوشی چوزخم نیشه دکن عسلدن یکدر سیک**  
 کوه بکر **بو ممتلی انچون کوردم که سند کوشه آشیانه فری غنیت بلوب قدر**  
 طعمه و نعمتی که نه زحمت و مشقت حاصل و واصل اولور فهمیدن  
 خمیر بدن فطیر ایدوب فرون و زیاده طلب تمیه سن بجای که وقت خوش است  
 ای سپهر **نمی بایدت کورد زاجا سفر مکن دولت و عافیت رازها** مینداز  
 خود را برنج و عنا **مکن دست آرزو موس را دراز** بجیزی که بجشید اندت بساز  
 اگر مور را آرومتریدی **چرا پایمال همه دریدی** باز چید ایتدی پورد غک کرچه  
 محض نصیحت و فرط شفقت و مرحمت در اما جزئیات اموره التفات بلند همه **ناتلا**  
 و مجرد اگر و شر بله قناعت مقتضای طباع بهایم هر کسه که سهر سعادتند مسرور و ملق  
 دلیه طلب معالیه چمدانک کرک و هر کسه که کسور سیارند تاجور و ملق قضا دلیه  
 مکر اجتهادی میان خانه بندامک کرک **حدا همت عالی اعمال حسیسه ایلر راضی اولر**  
 و طالب معالی منازلا دانی و ارا ذل ایلر قناعت قلر **هر که کیم رتبت بالا کرک**  
 اکا قدم همت والا کرک **زعن ایتدی بو خیال اهور مجرند بنا دایله وجود بولر و بولر**  
 سودا تمای بی حاصله جوشه کلز هیچ بر عمل تمینه ادواتوز میسر کدر و هیچ بر نتیجه  
 ترتیب مقدمه متصور کدر **تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بکراف**



مکر اسباب بزرگے ہم آمادہ کنی باز بچہ ایتدی حصول مناصب دولہ قوت چنکا<sup>سن</sup>  
 کبی مقدمہ میسر میسر و وصول مراتب رفعتہ سطوت منقارم کبی وسیلہ متصور  
 مکر اول شمشیر زن حکایتیں استماع آئین سن کہ ساعد بختی علو ہستی واسطہ سید سوار  
 سعاد تلم دینت بولشدی زغن سوال ایتدی کہ نہ منوال اور ردا و لمش راول  
 باز بچہ ایتدی روایت ایدر لکہ قدیم الزمانہ برد ویش کاسب و ایدیکم عجز  
 حال و موت عیال دن در ماند و کثرت قلت و قلت کثرت دن عاجز و فرماند ایدی غل  
 هر و زسی خرج روزمرہ یہ وفا اتمزدی و فایدہ صناعتی ترتیب نان و نمکہ تیزدی  
 عنایت یزدانی عزتسانہ اکابر فرزندان زانی پور دی کہ دلایل حشمت چہمہ سندن  
 پیدا و علایم دولت ناصیہ سندن ہویدا ایدی مبارک طلعتی فرزند کا  
 جیستند نجات نور لامع میان وجودیلہ حال پدمیمون و برکت قد و میدہ کبی  
 خرچیدن روز بروز افزون ایدی بدر اول پسر فرح اثرک قدم مبارک مقدور  
 اولدوغی مقدار تربستہ مسغول ولد یاول فرزندان چندہ هنوز قرین ہدایک  
 کان و تیرالہ او یزدی و دخی شیر خوارہ ایکن سپہ و شمشیر ابدارلہ کر نور سوزدی هر صباح  
 کہ مکتبہ اللہ لرد و نرمیدانہ کیدردی و هر گاہ کہ تعلیم خط اتسہ لک الواح خطی قوی  
 از ناح خطی میل ایدردی ہوارہ لوح شمشیر دن جہانگیر لک حرفن او قوردی ہر دم  
 نقش سپردن سرور لک درس از بر قلوردی جواہر و میمی یارندی و سیری  
 سپہ لخر دہ کیدردی ہمیری الہ یی ایدردی شویله تقریر کہ باور شکی یا شکی<sup>الف</sup>  
 کیر چون صبا و تدن سن بلوغہ یتدی بر کون پدرے ایتدی ای فرزند دل بندم

دایم خاطر منک حال و خیا لکه ناظر در عنفوان شباب و ان طفولیت کی دکلدر  
 خصوصاً انا و پیش و خفت و تهتک جرات صفحات حوالکک ظاهر در نفس بدانند پس  
 کرداب تسویشنه آمدن و اغوی شیطان هوام لکه شهوت القا آمدن دلیم که من بعد  
**من تروج فقد احصن نصف دینه** حصن حصنه سکا مقر و النکاح سنتی من غریب  
 عن سنتی فلیس منی منصفه منیفندنی جلوه کر قلم و شامره لا یودست پیمان ترتیب اید  
 اکفا و افزائیدن بر قبیلہ اصلیتہ و بر جرثومہ قد یمدن بر کریمہ عقد عقدک و سدلک و دج  
 چکم سن بو بایده نه صواب کور رسن و بو امرده نه تدبیر پور رسن پسر ایتدی ای پدر  
 اول دختر اچون که بز عقد انشم کرک و این کا بینی اچون دست پیمان نقد انشم کرک ستر  
 شنه تکلیف اتمزن و سندن غایت و معاونت توقع پدری ایتدی ای نور دیدن سنک کیفیت  
 حالک و کمیت مالک بکا پوشیدہ دکلدر سنک نقد استظهارک اولاکه شانکه ملا  
 دست پیمانہ اقتدارک اولاً نقد ایدہ چک دست پیمان ندر و عقد ایدرم دیدک  
 عروس نه سننه در پسر نه الحال پرندن طوردی و اچر و کیروب بر شمیش بران کتور دیکه  
 صد بار عنق خوبانندن خوشخوار و هزار مرتبه عقیق ایلرد ندانندن کوهربار دایت  
 ای پدر بلش اولکه بن عروس مملکتی خطبه انشم کرک و مخدره سلطنتی عقد عقد  
 کتور سم کرک که اکا تیغ برانندن غیر کی کوانمایه دست پیمان و خنجر خوب نشانندن  
 نشان میسر میدہ **مطلع** با بخت ینک هیچکس ایتیز نیست • مهر عروس ملک به از  
 تیغ تیز نیست • چون اول جوانک همتی حصول سلطنته مقصود ایدی آزماندن عروس عمر  
 ملک منصفه فیضه نصر فدن جلوه قلوب ضرب تیغ عالمه کیر و رخم خنجر آب شکل آشن آیتزه  
 اکثر آفاتی تسخیر ایلدی بومعیند پور مشلدر رک **شعر** عروس ملک سازد مکر دایم  
 که اول از کهر تیغ داد کا بینش بومثلی کتوردم نابله سن که جمیع اسباب دولت بکا امداد  
 و ابواب توفیق حضرت عزت روی حامله کشاده در بندخی امید وارم که کند و مظلوم  
 و اصل اوله و دست امید له میاز شاهد مقصود می در اغوش قلم حاله فنون و فسانه ایلہ  
 بو حال ترک اید مزین و مجرّد قیل و قالله بو خیا لدن کج مزین **مصرع** همار از بر این کو مبدل



رغن عین الیقین بلد یکم اول مرغ هایون فال دام احتیال الله صیدا و لوق ممتنع و خیال  
 محال در بال ضروره سفره اجازت و بردی و دود آتش هجرانی توده آسمان و دیدن یکوان  
 پاسپانه ابر کوردی باز بچه رغن و بچه لرین و دواع قلدی و حصیض اشیا نه دن پرواز  
 ایدوب اوج هوا به متوجه اولدی بچه زمان فضای هواده طیران اندنضکر برقله کو<sup>هده</sup>  
 آرام ایدوب دیدن تما شایله اطراف نگاه ایلرکن کوردیکه بریک دری عین جلوه حسن  
 شیوه ایله خرامه کلش و غلغله فتنه سی اطراف کوهر و لوله صامش باز کند و طبیعتند  
 شکار کله رغبت کوردیکه برجله ایله حوصله سن کوشت سینیه کیکله پراتدے  
 برلحم طری کوردی که لذت و لطافت آب حیات و شربت بنا کردن افزون و طراوت  
 و حلاوتند نمونه طعم نعمت و **حکم طیرنمائشتهون** چون مده العمل اولتو<sup>ست</sup>  
 لذت نواله مشاهده اتمشده ابتدی **بیت** ستاپای توهده مطبوع طبع ما<sup>ست</sup>  
 کویا برای خاطر ماست فریدند بس کذویه خطاب ایدوب فواید سفر همین بویتیزی  
 که اول ناملا یم اعزیزدن خلاص اولوب بحالت الوقت نقایس اطمیه ظفر بولدک و<sup>اشیا نه دن</sup>  
 پرظلت و مصاحبان دون دنی همدن منازل رفیع و مواضع سنیعیر و اصل اولدک  
**مصرع** ای هنوز اول نارجهان افزوست کم بلورکم مزبوع دخی قناع امتناع  
 و غرتدن بچه شاهد دولت و عروس سعادت یوز کوستم صحن عدمدن صحرای  
 وجوده و زاویه غیبدن عرصه شهوده نه لطیفه کله **مصرع** تا خود از پرده چهر  
 آرد پیرون **بیت** باز تیر پرواز بچه زمان فراغت خاطر اله طیران و صحن عالمی سیران ایدوب  
 نشاط باله کیک ویتو شکار نه اشتغال اندی اتفاق برکون برکوه کردند او نور خیال  
 شکار و تما شای مرغ را ایلرکن کوردیکه دامن کوهد برکوه برشکوه صفت شکار  
 ار استنه قلش و مرغان شکاری صید طیور همچون هزاره کملش **مثنوی** دران دشت  
 از صدای طبلت باز همه مرغان صیدا فکن به پروازه **زیکسو** حوره بازان سبک خیز  
 بخوز صید کرده جنگ را تیر **ربوده** نقد جان از کیک و دراج **وزان** جانب دکو شاهین  
 مکر اول جماعت سپاه اول ولایتک پادشاهی یدی که ملازمان آستان دولتی ایلر قصد

شکار و صید مرغزاره چشمدی بوشاده ساعد شاهد اولان باز پرواز ایدوب  
 بوسید قصد اندی بو باز بلند همت دخی شهر غر قیله انک شکار نه قصد ایدوب  
 برق حاطف بکی و کندن قیدی شاه چوز انک بوسه عت و جرتن و بورفت همتن  
 کوردی اول مرغ هایونه کوکلی مفتون اولوب مثال عالی شرف صد و ربولد یکم صیادان  
 جایک دست جهدا اید لرتا سست صید حیلله ایلله اول باز بلند پروازی صید ایلله  
**پیت** ددی شه حیلله ایلله اول و شورک بومرغ وحشی دامه دوشورک صیاد لر نه  
 الحال مثال شاه امثال ایدوب بر بازی اول جانبه پرواز اند و ردیلر باز وحشی  
 جنسن کوردی تحاشی اتمیوب بال استقبال اندی ولوازم سلام و اکوام قیام اندک  
 تلطف تمامله متفحص احوال اولدی بز یاد شاه چون ندن بومله میقی کوردی شای  
 مصاحبت مله زمت آستانه سلطان تحریص اندی چون اول باز بلند همت  
 رهبر و لنگه شرف خدمت حضرت شاه اید ی نظر عاطفت سلطانی انک قابلیت  
 شای و استعداد هیولای سنه معین اولوب آزمندن مساعد بخت سعادت یار یله  
 ساعد شهر یاری جای قرار اندی و همت بلند و وسیله سیله حنیض ذلت و دنا اندن  
 دوه دولت پناه اید **پیت** نا قابلیست انکه بدولت نمیرسد ورنه زمانه  
 در طلب مرد قابلیست **شعر** بلند همت عالی نظر کرک آدم که همتینه کوره کیسده او  
 مقدار اول باز بلند همت اکوهان متر اولن اقامت ایدوب مصاحبت غایغ  
 و رغبت فراعته نمسه و سفر واسطه سیله دریای هواده سیاحت و ساحت  
 اطراف و اکثاف مساحت نمسه اکا بومدارج دولنگ حصوه جمله محلات و آنک  
 بومرابت رفعتنه وصول مقوله متنعاندن اولیدی بس معلوم اولدی که سفر سیله  
 ادی اسفل سافلین ذل خولدن اعلاء علیین غرقوله وصول بولور مش از تکاب  
 شداید مسافرت اکتساب مراتب دولت و سعاده مغنی اولور مش **قطع**  
 بهار دل سفر باشد که دردی خلایق کل مقصود بشکفت سفر کن نامرار خوشی  
 یابی که فامسولنه مناکها خدا گفت چون داسلم کل من بومقامد تمام ایتد

اقباله



وزیر اخروخی پلر و کلوب مراسم خدمت و زارت قیام ایدوب ایتدی جواهر وواهر  
 کلمات حکمت بنیات که حضرت شاهنشاهی ظل آلهی کلک زیانله سلک پیا نه چکسده  
 اندن مترهدر که شمر مسایده سبهمه پراهنده کرد عیب ورپ کرد دامنه تیشنه  
 فاما بنده لک خاطر فارتد خلیان ایدن بود که ذات ملکی صفات سلطانی که صلاح  
 جهان و راحت جهانیان انک صحت فراج شریفه و سلامت عنصر لطیفه و ابسته در  
 مذاق حضرتن مشاق سفری ترجیح اتمک و روضه جانقرا ی عشرته قوب بادی نه هاویر  
 هوای الم و مختد کتمک روش حکمتن دور و مقتضای سلامت فطنت و فطر بدت  
 بعید و مجبور در ابدلیم ایتدی رنگاب محنت و درد کار مردان مرد و پیشه شیران  
 پیشه نه در دولی سبهمه تادامن عشرت سلاطین گرفتار خارا دیت اولیه صفای عیت  
 اچوز کلستان فراعند کل راهیت اجلر و تاپای ملوک همت آیین بادی نه بهمای بلیت  
 اولیه درویش در لیلک سر پرشوشی باین راحت و آسایشه تیشتم **بیت**  
 نیاساید اندر دیار تو کس چو آسایشی خویش خواهی ویش ضمیر منیر وزیر هویدر که  
 عباد خدا که قسم در بری ملوک که انلره ایالت مالک و فرمانلک مقرر اولمشده  
 برد خمر عید که انلره خلعت امن و فراغت و کسوت حضوره استراحت مقدر اولمشده  
 بواکه حال بر محله اجتماع پذیرا و لوق محالدر یا راحت اختیار ایدوب عنان دولته  
 الدن قومو کرک و یا خان عزت و دولته قناعت ایدوب لذت فراغندن الیومق  
 کرک **قطعه** انکه اوپا بر سر ناز و شغم میهند روز کارش در جهان سردا سردا میگرد  
 بادشاهی در چین دادند کل رازانکه کر با وجود ناز که از خار پسته میکند **الحمد**  
**وسيلة الحمد** یعنی خاده جد و جهد طالی سر مثل بخت پیور و پیا بان جفای  
 قدم و فایله قطع اتمک جمال شاهد مفصودی نظر مشاهده یکور حصول مافی و آمال  
 رکوب احواله منوط درویش مطالب و مقاصد تحمل متاع و شداید مربوط  
**شعر** که سلطنت نشاید بستم هر که رغبت ن آسایشست هر کس که میدان  
 همتد که چندی در میان ایدوب سمنده جمدی زیر پرتله الوار تکاب مختد ن آسایش

و زاحدن الچکوب خواب نوشین و شرب شیرین و حضور و فراغدن اجتناب  
 قناع عزت و امتناعدن شاهد مرادی عنقریب یوزکوستاره و منصفه عرصه جهانده  
 عروس مقصود را از ماند جلوه کرده نه کم اول پلنگ بجهتک میا من چده و جهده  
 و مقاسه شداید صبر و تحلی برکاشد آرزمانده نقاب نفویق چهره مراندن مرتفع  
 اولوب پیشه فراخ افزایه که ملک موروثی یدی ظفر میسر اولدی وزیر درخواست  
 ایدی که نه کیفیتله او کشیده اول **حکایت** رآی د بشلیم ایتدی حوالی بصره در جزیره  
 و ایدی بغایت خوش هوا اول جزیره ده بر پیشه و ایدی بر لطافت و صفایطیف بر چشمه  
 سادری هر طرفدن روان و نیایم جان بخش هر جهتدن وزان الوان از هادیله هر جایه  
 ملون و انواع انجاردله هر کداری مزین **مثنوی** اولوب در لوشکوفیله مزین ریاچیلش  
 اطراف ملون درخت سایه کستره ارشمش بد قلر بر برینه ال ویرشش طوئلرا  
 ال سر و یله شمشاد سکر د ب قاله او ستندن کچر باد لطافت هوا و ترخت فضا سندن  
 اکا پیشه فرح اقرا ویر لردی اکا بر پلنگ نمنک آهنگ مستوی اولمشدی که هول خشم  
 و هیبتدن شیر ترزه اول کداعه کام قوی میزی و زخم شک و شوکتدن سیاه و وحوش  
 اول پیشه اندیشه سن پیرا من خاطر لرنه کتوره مزیدی **شعر** چو بر خار از دی ترخشم دنیا  
 فکندی شیر چرخ از سهم چنگال بران راهی که او یکدم نشستی گذار خلق نایک سال بسته  
 پیچه رساند فکر اول پیشه ده کامران و کامکار روزگار کچور ردی نامرادک صورتی  
 هر کو آینه دور اند کور مشد و دیر تقدیر طومار دور کار کار و خنایه و تقیض و تنقیص اوزه دور  
 بر پیچه سی وادی که عالم روشن آینه جانده مشاهده ایله و نور دین اول قرة العینک شاکال و با اکلا رضمیر



چون بجه نشو و نما بولا و چنگال و دندان لوده خون هر بران اول اول پیشه نك يا لئن  
 ذمت همنه بقویض قله و کند و بغیة العمر کویسه قاعدن حضور فراغتله متقا  
 اوله شعر من فکر هی کم قضا میگوید بیرون زکھایت توکاری دکرست اتفاقا  
 قضا بوغری مضایه فرصت ویر میوب نهال آرزوده شکوفه امل هنوز شکفته اولد  
 بادخران اجل برك بار حیاتن تاراج قلدی مصراع ای بسا آرزو که خاک شده فکر کن  
 حجاب الارض من صرحت چون پلنک نخچیر وار شیر اجله گرفتار اولدی سباع که قدیم لایمان  
 اول پیشه به تغلب اندیشه سن ایدر لردی هر طرفدن هجوم ایدوب استخلاصه قصد  
 اندر پلنک بچه کوردیکه طاقت مقاومت میسر دکل ناچار جلای وطن اختیار ایدی  
 و سباع پشند عظیم نزاع واقع اولوب عاقبت بر شیر خونریز سوراکنیز جمله سنه غالب  
 اولوب اول منزل فوج قزای و نزح زدای نخلب تغلبه قبضه تصرفه الدی پلنک بچه  
 پنجه زمان کوه و پیا باند سرگردان اولوب اخرا لامر بر پیشه به دخی پیشدی و اول  
 بقاعک سباعنه ماجرای کاجری عرض ایدوب اندردن بورخنه سده و بوخلک نذر  
 مدد طلب اندی زهره سباع او شیر مهیب و اول هزبر باهمنیک استیلا سنی استماع  
 اید چک امداد و اعانتدن امتناع ایدوب علی الانفاق ایدلر که ای فقیر بسنک  
 منزلک بر شیر جنکه دشمنش که غایت نخوتدن شیر آسمانی کرپکنه اهنوز شکوه کشید  
 بسلر دمان پیرامن بیا بانه قدم بعضی بهم افتراسندن دام سوام اول آجام و آکامدن  
 کچه فرو صرافاسندن سیمع کوه قاف اول اطراف و اکثافدن بال و پر آچه مزیت  
 کچم دین طيور اول بوم و بردن کسر بردن امیدن بلکه سرون بزوانک جنکه  
 قدرت و قوت و دندان و جنکه طاقت مقاومت میسر دکلر بدیت  
 قابلینر مقابل اولاشیلر غزال ممکندر که پنجه اوره بیرله شغال سکا داخی  
 انکله مقام مقابل و مجادله معقول و متصور دکلر هزار کهر که با مهتر ستیزد  
 چنان افتد که هرگز بر نخیزد اما بوباید بزوم را یمزده تدبیر صواب بودر که پنه  
 انک در کاهنه پناه ایدوب زبان عجز و انکسار له بسط اعتذار و دهان صدق

۴۲  
واخلاصه عرض اختصاص یابد سن **شعر** وارب عذر ایلک تدبیر اید سن • مدارا  
دارنی تعمیر اید سن • پلنک بچر نیه بوفکر معقول بغایت مقبول کلوب مقرر قلدریکه  
ملا زمت آستانه شیر وارب حالتی اغلیه وحسب المقدور اداء وظایف خدمت  
بل بغلیه بس دقایق استظهاری روابط **فاضحه الصغیر الجلیل** ایله مبرم و مستحکم کلوب  
شمیر و کفن بردوش متوجه آستانه قهرمان وحوش اولدی لسان حالی بویات ایله  
کویا **عریب** اسادت و لکم احسن وجیتک هاربا • و این بعد عن حواله مهر •  
یومل غفر ما وان خاب ظنه • فما احسنه علی الارض اخیب • چون سرت خدمت شیر  
یتشدی منظر و عواطف شاهانه و ملحوظ عوارف خسروانه اولوب حاله لایق و شایسته  
موافق منصبه نامزد اولدی پلنک بچر دخی زبان ثنا و مدحتی پرکار کمر خلاص عبودیت  
حاصره خانه استوار ایدوب خدمت کارلق وظایفندن و هوادارلق شرطیندن  
برد قیقه مهمل و نامرعی قوم یوب برد رجه انا رکھایت اظهار قلدری که ساعت بعت  
اختصاص استنداد و تقریباً زیاد بولدی و ببت قریت و شرف کرامتد بر مرتبه  
واردیکه محسور ارکان دولت و مغبوط خواص حضرت اولدی بوجله ایلهر دم ملا<sup>زمت</sup>  
جد و جهدن ارتور و هر لحظه تمام مصالح ممالکده اهتمام زیاد قلور د **بیت**  
جد و جهدی کیسه که پیشتر است • کارش از جمله خلق پیشتر است • اتفاقاً بروقت  
سیرت بر پیشتر دوره سینه هم ضرورتی واقع اولدی بوزماند که تاثیر حرارت  
آفتابدن تود فلک تاثیر پرف و تابایدی و عرصه دشت و کوه کوره اهنکر و آشیانه  
سمندر کی پرا له تاب غایت حرارت هوادن مغر و جوش استخی نلندن جوشه گلشد  
وسرطان میان آید ماهی کیسه تابه ده بریان اولمشدی **مثنوی** سبحان ولسه  
ناگاه اگر قطره بار • حرارتدن اولوردی قطره شهر • هواده کراچس پر ذرکش •  
نیزدی پروپالی پروانه وش • شیر فکر اتیدیکه بوزماند که صدف قعر دیاده مرغ  
کی بریان و سمندر تاب آفتابدن میان آتشد بنه اندر نرم اعوانمزدن کم اوله که از تنگا  
مختدن اجتاب و سوز و کداز و قطع نشیب و فرازدن احتراز امتیوب بومهم ضرورتیک



اما مندر اهتمام ایلیم بوقدر که انناسند پلنک بچر خدمت ملازمه کلوب ملکه اندیشک  
 کوردی و فوردرایتی و کمال کفایتی موجب سریشیر قریب کلوب بوقامدک موجب صور  
 و صورت واقعه واقف اقدردک کفایت مہنی دمت تمینہ الوب شرف اجازت  
 بولدی و انواع سباعدن بر جمع معدودہ موضع معبودہ متوجہ اولدی و نصف  
 نہارہ دک اول مقامہ تیشوب تمام مہم قیام اندی چون مرام احسن وجہ اوزرہ  
 سرانجام بولدی علی النور عنان مراجعتی جانب آستانہ شیر منطف قلدی خواص صحاب  
 کہ رکاب دولت نشستایند منتظم لرایدی متفقہ الکلمہ عرضہ عرضہ اھا اند لکہ بوجہ  
 هولوبونکات کومادہ اقدام و اہتمام ملہ بوقدر مسافر قطع اولندی و الحمد للہ کہ کفایت  
 مہم دخی میسر اولوب هیچ دغدغہ قالمدی و حضرت شیردہ دخی ربت قریب وقت  
 و مرتبت امر نہ منابہ در معلوم ضمیر منیر و کبیر را کر بر مدت بر سایہ درختدن  
 ارام و استراحت اولنہ و شربت آب سرد لہ آتش عطش تسکین پور لہ حکمتدن خالی  
 و مصلحتدن دور دکلدر **پیت** اسودہ باش و بار مشقت فرون مکش بکشا  
 میان کہ ریخ جھانرا کارہ نیست پلنک چون بوکلام لنک و بند سیک سنگی  
 لب تشیع لہ تبسم اید و بایندی حضور حضرت شیردہ بنم تقریبی اختصاص بر لوار  
 کہ ہزار ریخ و بلا یلہ بود رجہ اعتلا بولمشدر معلومید کہ نکاسل بطالت لہ سر نکوت  
 قلم و بر بنادر کہ ہزار مشقت و عنایلہ بومرتبہ مہم و مشید و لمشدر لایقید کہ  
 تن آسانی و استراحت لہ خاکہ یکسان ایلیم بی تحمل ریخ توصل کیج میسر میدرو بی خار آزار  
 تماشا ی کلزار متصور می **پیت** بلا سربال اولور می ہار سربال بلہ در کیج و ریخ ادبار  
**قطعہ** کسی بکردن مقصود دست حلقہ کند کہ پیش تر بلا ہاسپ تواند بود  
 بآرزو و ہوس بر نیاید این معنی باب دیدن و خون جگر تواند بود منہیان اخبار بو  
 فقیر و قطیع حضرت شیردہ تقریر و بوضوئے من اولہ الی آخرہ صحیفہ ضمیر نہ تحریر و تصویر  
 اندلوشیر چون پلنک بچر نک بوکھایتن و انا در خلوص نیت و صفای عقیدتی حکایتن  
 ایشتدی بر زمان تامل بچر طالب و بایشہ باشنہ تحسین و استحسنانہ صالوب

زبان آفرینده ایتدی سرور و سواد که اول کسسه لایق و سزاوار در که کپان محنت و مشقت  
 باش چقره و رعیت بر سر افراز عهد معد لشنه آسوده و راحت اولور که بالین استراحت  
 باش قومیه **پیت** از از شاه آسایش آید بدید \* کو آسایش خود تواند بدید \*  
 پس بلندی دعوت ایدی و فور اعزاز و کرامت محض و عیون اصطناع و انعامیه  
 ملحوظ قلدر نصیحه اول پیشه نك یالتن اکالتن و تقویض و تقلید ایدوب ملک مورد  
 اکا از زانی کوردی و کند و نك نیابت و خلافتی و منصبین دخی اکامضاف قلوب  
 مرتبه سن صناعات قلدی بومشلی کوردیم نایله سن که بی تکابوی سعی بلیغ هیچ بفر  
 آفتاب مرادی مشرق امیددن طالع اولمشدر بی جست و جوی بیدریغ مقامات  
 رجادن بر نییحه مقصود واقع اولمشدر **شعر** نابوده ریخ کج میسر نمیشود \*  
 مردان گرفت جان برادر که کار کرد \* چون بوسفره مقصودم کسب معرفه متصور  
 عزم جزمدر رشته ترددی کسدم و قدم جدله رکاب غریبه قدم بصدم ذهاب  
 وایا بدن مجر داحمال ریخ و غذا بله عقد نیتم فسخ و حکم غریبم فسخ اولمز و شه سوار  
 همت عالی عنان عزمین اکتساب معالیدن منعطف قلدر که **ان ذلک لمن عزم لا مومر**  
**پیت** شه که بعزم درست پای نهد در رکاب \* نیست عجب چرخ را کرد و از کف  
 چون وزواجرم اندر که زواجر بیعت مانع غریمت اولمق ممتنع در فرمان عالی به  
 امثال ایدوب تهیه اسباب ارتحال استغال اندر و شرایط مبارک یاد سفری  
 برینه کتورد لر و بو پنتک خلغله سن کنبه دوار و نیوردیلر \* **شعر**  
 ایلدر عزم سفر لطف خدا یارک اوله \* همت اهل نظر قافله سالارک اوله  
 پیروای ایشلیم زمام امور ولایتی ارکان دولدن بر امین معتمد کف **کتاب**  
 تسلیم ایدوب رعایت رعیت و حمایت مملکت بایند بر فتح و صیت که طراز لباس  
 سلطنت و اساس قواعد معدلت ایدی کوش هوشنه القا و صحیفه ضمیر نه املا  
 ایلدی **شعر** فلکد ندر بواختر اول کشتند ندر بوفر \* اول مجر ندر بوقطره  
 اوصد فدر بو کهر **نظم** ملک شد آینه اسکندری \* تا تو رخ خویش دروینگری



روی تو زیبا ننماید مگر ز نك نقدی بوی از در بدر ملك فوزی ز سحر پیشه کن  
 در نفس صبرم اندیشه کن ان نكند آه یک پوزن ناول مرد افکن صد تیر زن  
 چون کار مملکتی سبارش قلدی و بار سلطنتن اسایش بولدی بعضی خواص  
 محرم و حواسی چشم ایله راه سرانند به توجراتدی و ماه کی منزل بمنزل ارتحال و افتاب  
 مثال شهرن شهر انتقال یدوب کندی هر محل ده پخه پخه به مالک اولور  
 هر قافله دن پخه فایده لو حاصل قلور دی بومنوال وزره مدق مدید سدا ید  
 سفر چکوب منازل بحر بر قطع ایدند بصره اطراف سرانند کور نوب ظاهر  
 اولدی و اول دیارک فواج روایحیله مشام خاطر پادشاه معطر اولدی **بیت**  
 هواسی اول دیارک روح پرور صولی ماورد و خاکی مشک و عنبر **مطلع**  
 بوی خوشی تو هر که زیاد صبا شنید از یار آشنا نفس شناسنید **پخه آیام**  
 شهر سرانند پادام اتدی مرغ راه و آلام سفر دن آسوده اوچق احوال نقالک  
 اکثر انند قویپ چشم و خد مدن کند ویر محرم اولن برقاج آدمه جانب کوه  
 توجراتدی چون فراز کوه بیتدی بر سر فراز کوردیکه سایه دامانی آسمانده  
 سایبان وزبانه بتنی خنجر من بخله هم بان **شعر** بی ستونیده اساسی استوار و توما  
 آسمانیله علو اتقاعی همغان هر طرف بر مرغراکم الوان ازهار له تمج ارجنات  
**تجری من تحتها الانهار** و هر جانبی بر کستان که انواع کل و ریخته غیرت ترهت  
 آباد **ذواتا افنان قطع** سبز زارندن شجرهای زبرجد بر کاد کوهسارندن کوهها  
 زمره در میان چوپاری عمر نیر شاخ طوی منتهی بوستانی نغمه سندان  
 باغ جنت بوستان دابشلیم اطراف کوهی طواف مقامات متبرکه کی زیارت قلدی  
 اشای کشت و گذارده نظری بر غاره مصادف اولدیکه سواد درونی بیاض دیدن  
 روشن و **ستر النور** صفحہ سوادنده مشاهد و معاین اول مقامک  
 مجاور لرندن استعلام واستفسار تمامه بلدیکه اول غار بر حکیم بزرگوار مسکنه  
 که اکابید پای دیر لودی معناسی طبیب مهربان دیکه اول بر مرد عارف آید

۳۶  
که دل بی غلی انوار انواع معارفه بتجلی آید و نفس فاضلی زیور اجناس فضایل بتجلی  
خاساک ناپاک اخلاص آتش ریاضتله حرق آتش و کار و بار وجودی **موتوا قبل**  
**الله موتوا** در یاسنه غرق آتش دید بیداری لیل و نهاده خواب دیدارن  
کودمیش و کوش هوشی **و الله يدعوا الى دار السلام** نداسندن غیری صدا  
استمش **مثنوی** دمی کجینه تحقیق یزدان • جبینی آفتاب صبح خیزان •  
دلی سهر حلق ترجمانی • کلید مخزن راز نغمه • دابش لیم حکیم بزرگوارک ملاقات  
آذر و سیله خارج غارده بر مقدار طوردی و زبان حالله اول حبس کمالک  
باطندن استجارت زیارت قلدی پر روشن ضمیر الهام غیبی و اعلام لاری <sup>الله</sup>  
ضمیر شاه عالم کیره مطلع اولوب قمر غاردن **ادخلوها بسلام** آمین صد <sup>سمیع</sup> شمع شمع باره

**شعر** شه دران غار حکمت آیین شد • غار از و نفس خانه چیز شد • خدمت  
پیرامیان در بخت کمر بند که بجان در بخت • اچر و کوردی بر برهن کورد  
که قدم بچرید یله عالم تفرید ایرمش و رایت کشف و کرامتی ذر و ملکوت و ع



جبر و تارک و ریش بشتر بشینند ملکه ملکی ظاهر و مخافت جسمی لطافت روحیه  
 برهان باهرای فراستله بلدیکه مقصودی معبودی اندن میسر و لیسه مملکت  
 بمن نفسیله وجود بولیس صفای خاطر اعتقاد باطن و ظاهر اکا متوجه اولد  
 چون برهنه یاقین و اردی شرایط حیاتی یزید کتوب لوانم خدمته قیام اندی  
 برهنه رد سلام و تمام مراسم اکراند نضاکره او نور موعه پیوردی و ریخ راه و رحمت  
 سفر خاطر ن صورتی و سبب قبول کلفت سفری و باعث ترک راحت حضری  
 استفسار قلدی دابشلیم قصه خواب و بچی و موجب قتل عذاب و بچی علی  
 التقصیل برهنه روشن ضمیر تقریر اندی برهنه لب عسینده تبسم ایدوب آید  
 هزار آفرین اول پادشاه بلند همت پاک نیت که طلب معرفت حکمت بود کلو کلفت  
 و زحمت تحمل اندی و اسایش ستمدید کان رعیت و آرامش محنت رسید کان  
 بریت ایچون اصناف مشقت و بلیتی قتل اندی **مثنوی** ای خوشنای این جهان  
 داشتی ملک بدین گونه توان داشتی **بخ** بختی که تو آبتی دهی **میوه** شای  
 نبود جز بوی **هماندم** حکیم بزرگو اسرد رج اسرارهای جدی و درر شاهوار حکمت  
 فرق همت شهریار کا مکاره صاجدی و برقاج کون کند و مهمانندن فراغت قلد  
 و نعمت خوان حکمت ضیافت مهمانه مشغول اولدی دابشلیم انای مقالته و صیت  
 ناله هوشنگی یاد ایدوب و صایای بربر حکیمه عرض ایدردی برهنه دخی برای  
 اعظم اول بایه مناسب نضایح و مواعظ پیوردی و دابشلیم آنی قلم خیال و انوار  
 فکر بله لوح قوت حافظه به ثبت فلوردی کتاب کلید و دمنه سوال و جواب ای  
 و برهنه میتنیده و ترتیب سابق اوزره که فهرست کتاب ای ناطقه و ن دورت  
 باب اوزره منظومیده و المعونه من الله المستعان و علیه التکلون و التوفیق و **کره**  
**اولکی باب ساعی و نماز کلام نفا و انجاء مک استماعدن اجتناب**  
**و امتناع ایدوکن بیان ایدر برای اعظم دابشلیم پیدای حکیمه ایتدی مضمون**  
 و صیت اول بودر که هر کس که سرف تقرب سلطانله اختصاص بوله هر آینه محسود

عام و خاص اوله و حسود لوفتقص قاعد حرم و عرشنه سعی ایدوب کلمات مکر  
 آمیزله ضمیر سلطان اذن متغیر و متغیر قله لرباد شاهه و اجیدر که کلام صاحب  
 غرضی تا مل ایله تمام اذعان پیوره چون بله که آمیزش و آلاشیدن خالی دکدر هر حد  
 قبوله یتشد هر میله **مثنوی مدح رای حبیب** غرض پیش خویش که آمنت بریکه کر ووش نیش  
 بصورت دهد ووش و یاری کند بمعنی زندنیش و خوری کند حکیم بزرگوار و بر  
 حکمت شعاردن القاس اولور که بویابه مناسب برداستان بیان پیوره شول  
 کمسنه نک قضه سن که برپاد شاه حضورند مزید تقریر له اختصاص بومش اوله و از  
 غرض قولیه بنای مرتبه سی خل پذیرا و لوب صداقت عداوت و موافقت مخالفت  
 مبدل و لمش اوله علی وجه التفصیل بیان پیوره برهن ایتدی مدار اساس سلطنت  
 بووصیت اوزره در که اگر پادشاه حضورند کلام نفاق و انجام حساد محل استماع  
 و موقع اعتماد بوله اگر ارکان دولت افساد یله سپهر سهام نکبت و مظهر عتاب  
 و محنت اوله و اذن هم ملکه خلل کلی متطرق اولوب هم ملکه ضرر عظیم سرایت  
 چون بر مفسد محتمل یکی صادق صديق میانشده دخل و نفاق محال بوله هر  
 آینه آینه الفتلین غبار و حشمتله مغیر و بنای مودت لرن بتر مکر و مفسد یله زیر  
 قله نتر که بنای مصادقت کاو و شیر اول شغالی شیر پر تویر له نقصان پذیر  
 اولمش در رای ایتدی نه کیفیتله اولمشه اول **حکایت** برهن ایتدی اخبارده کشتد  
 که قدیم الزمان ایامده بر بازرکان و ایددی جهان دیدن و تلخ و شیرین روزگار چشیدن  
**بیت** خردمند و امین و کاردانی ز روی بجز بیه سیار دانی قدم غمره مسالک  
 مما لک سالک اولمش و بضاعت تجارتله انواع تجارتیه مالک اولمش نو سن ربع  
 مسکون زیران سیاحتده ذلول ایدی و اقایلیم سبعة اقدام همت جهان کردنه  
 حسبت بر هفته لک یول ایدی رکوبه هوال و تحمل بار افطار اسفار سیبیل مال  
 و منال بسیار ایدی و بهایم سوایم بشماری و ایددی کانه امتداد وادیه من باعته  
 الصباح و راعیه الصباح چون مقدمه سپاه موت که قوت ضعیف و ضعف قوتدن



عبادت مملکت نهادند الی ورتدی و طایفه لشکر اجل که موی سفید دن کتایده  
 حصار خطه و جردن احاطه ایتدی **مثنوی** نوبت پیری چوزند کوس در **درج**  
 دل شود از خوشدلی و عیش فرد • موی سفید از اجل آرد پیام • پشت خم از **درج**  
 خواجه مقر بلدی که عنقریب کوس چیل اور لسه کوك و سرهایه حیات بر مناعده که  
 خانه بدند مودع را ز زمانه استرداد اولنسه کوك فرزند لری که شرح شاخ اما  
 و شجره باغ زند کافی ایدی جمع اندی نلرا و ج جوان ایدی غیرت افزان و انوار آتا ریشد  
 ناصیه طالرنه تابان اما غرور ثروت اسباب و روز نشاء شراب شبانه اعتدالند  
 تجاوز ایدوب مال پدده دست اسراف درازا تمشردی و کسب و حرفدن اعتراض  
 ایدوب نقد اوقات عزیزی بطالت و کسانیه صرفا یلشردی پدر مهربان فرط شفت  
 و وفور مچندن که لازمه علاقه ابوتد رفزند لر نه پند و نصیحت اغاز ایتدی و ابوت  
 نصایح بی غرضی که جوامع بهم وامیدن مستعمله فتح ایدوب ایتدی ای جوان اگر کسب مال  
 مجاهد چکد و اگر سبیدن و محنت مشاهد امد و کمر باعدن قدرین **مال** بلسکر مژد  
 عقلن معذورا و لسه کز اولور که **من که یدق کیم** اما بلك کوك که مال سرهایه سعادت  
 دنیا و ذریعه ذخیره نجات عقبا در و اهل عالمه که طالب حصول مراتب و وصول **مال**  
 غالب بود که بواج مرتبه نك بر دینه طالب در مرتبه اولی نیست حجت معیشت  
 و تیسیر و تکثیر اسباب راحت و استراحت در بوبر طایفه نك منظور یدیر که همکر  
 نوشتن و پوشش و استیفاء لذات نفسه مقصود و لامر **تبه** نایه رفعت **درج**  
 و علو منزلت در اولکه بومرتبه ید طالب در باب جاه و اصحاب مناصب در بولیک  
 مرتبه نك حصول بی مال محال در مرتبه ثالثه حصول صواب آخرت و وصول منزلت  
 قریب حضرت عزت در اول کوه که مطلبه رغبت اتمشرد در اهل نجات و حجاب  
 ثواب اخوت و وصول منزلت در حاف در بومرتبه داخی مال حلاله محصل اولمق  
 میسر د که **نعم المال الصالح للرجل الصالح** حدیث صحیح در نته کم پیر معنوی صاحب  
 مثنوی پور مشدر **شعر** مال را که هر دین باشی حول • نعم مال صالح گفتش رسول •

پس معلوم اولدی که مال و منال سبب حصول اکثر آمال در تحصیل مال بخاری کتاب  
 تعب طلب و اکتساب محال ذکر بر مکنه نک بی وسیله کسب و طلب که **من حیث**  
**لا یحسب ولا ینکسب** مال الله که تحصیلند زحمت چمکه که جهندن قدر و <sup>قیمت</sup>  
 بلیوب عنقریب باد هوا یه ویر که **مصراع** از یاد هوا آمد و بر باد هوا رفت  
 پس واجب اولدی که جانب بطالت و کساددن اجتناب ایدوب جانب تحصیل  
 و اکتساب رجوع قلہ سن و حرفت بخانه که مدہ متمادیدر که بندن مشاهده  
 ایدرسن مستغول وله سنر پس مهتر ایدی ایدرسن بزوکسب و طلب تکلیف  
 ایدرسن بوقاعدہ توکله منافی واعتقاد تقدیر از نه یه مخالف در یوم مقرر در  
 کارخانه قضا و قدر ده هر روز که مقدر در البته صاحبنه و اصل اولسه  
 کرک پس جست و جویند سعی و تکابوی تغذی حیوان بلا فایده دن غیر یانه  
 و اصل اولسه کرک **قطع** کلور نه کا ولدی مقدر ز حالک از نه <sup>ما</sup>  
 کرکسه کوکلکی کیک طوت کرکسه در دله طار <sup>هان</sup> کشی پر چونکه مقدر در نصیبی  
 نه اکسلور نه ار تر ایدرسه سعی هزار <sup>بعضی</sup> کا بردن ایستدم که ایدی هر بار  
 که نصیبم دن قاجدم آخر بکا ایدی و نصیب و لمیانی چندا نه که طلب ایدم بندن  
 ابا ایدی ایدی پس اگر بر کسب و کار اید و زو یا معطل و پکار روز کار کچوره  
 تقدیر از زانی تغییر اید **مصراع** نصیبه از ز خود نمیتوان انداخت  
 نته که اول پادشاه زاده لک حسب حالی بو معنایه شاهد در که بر نیک بیرنج  
 و عذاب کچ پاسبانمه کیردی و بری مید کچله خزانہ ملک پر برنجی باد فایه  
 ویردی پدراستفسار ایدیکم نه و جمله واقع اولش در اول **حکایت** پسر ایدی  
 سرحد ولایت عرب دارالملک حیدر بر پادشاه کامکار و فرمان فرمای عالی مقام  
 و ایدی که بخانه انقلابات روز کار کور مش ایدی و چوق تغییرت لیل و نهار  
 مشاهده اتمش ایدی فرندی و اردی نوجوان در جاه و جلاله شادمانه کچ برد  
 مغرور لر و مکریمه سرور لر غرقاب غرور شبابه حباب بکی روز و شب شرابه

کبره

عن قریب

بخاری

تکاپوید



دوشم لردی و مشاطکان هوا صور هو و لبعبه و عروس نشاط و طربه  
انلرك متصه قلبند جلوه ویر مشلردی کاه جنك و چغانه دن بو تفر استماع

**شعر** یورت پمانك ای سروسهی تیز جهاندن چونکه تیز کشتک کوک تنز  
کچر چون کوزیو موباخچه دوران کوزا چدر مرز به بادیلر برآن و کاه ترانه بلبلد  
بوضو تله عمل یلر لردی **مثنوی** کتور اول یاده کلفای ساقی چوقالمر بو جهاند  
کسه باقی کلام کل کچه بردم اولوب شاد قلوب بلبل کچه افغان و فریاد  
یاد شاه خرد مند و هوشیار صاحب تجربه و آموزگار ایدی و نفوذ نامحدود و جوا  
وافری و دنیار پشماری و ایدی فرزند لرك حانن بو سوال اوزره مشاهده ایدجک خوش  
اندیکه کچر بحساب که هزار مرغ و عدا بله تحصیل و لشمید آماج تیرانداف و تاراج باد

اسراف و احوالی شهره بر زاهد متوکل واردی که علایق خلقدن متبتل و اسباب  
 تقرب حضرت متوصل ایدی **پیت** سوخته تاب تجلا ایدی • شیفه حضرت  
 مولا ایدی • پادشاهک کاو فور اعمادی و کرامتیه کال اعتقادی واربدی  
 تمام خزاین جمع ایدوب بروجهاله که اکابر فرد مطلع اولیه صومعه سند دفن  
 اندی و زاهد وصیت ایدوب ایدی چون دولت پوفا و جاه بی بقایم فرزند لرد  
 یوز دندره و سرچشمه اقباله خواب و خیال و شراب سرب کبی بی مالدر خاک <sup>بارله</sup> اذ  
 مالا مال و لا فرزند لم بی سرمایه و کم بصفت قاله لرو فقیر محتاج و اماج تیراحتیا  
 اولال اوله نوکچدن خبر ویرشاید که مشاهد نکبت و مجاهد محنت سببیله خواب  
 غفلدن متنبه اولوب حاجت حسیجه مصلحت لرنه صرف اید لرو طریق اسراف اولادن  
 انحراف ایدوب جانب انصاف و اعتدالی مرغی طوتر زاهد وصیت ساهی سمع قوله  
 اصفا اندی شاه اخفاء مال و دفع احتمال اچوز و روزنه قصرند بر خرن دوزندی شویله  
 کوستردیکه جمیع اموال اند دفن اندی و فرزند لرن دخی نوخصوصه خبره ارا ایدوب  
 اندی چون آینه روزگار بیقرمده صورت ادا بار و افتقار مشاهده اید سرغافل  
 اولیه سترکه ذخیره کلی که موت معیشکره کفایت اید بوند مدفوندر بو حال درضکر  
 آزماندن شاه و زاهد اکیسی واحد بعد واحد اجابت دعوت حق ایدوب **کل من**  
**علیها فان** باده سیله سرخوش و **کل نفس ذایقه الموت** جرعه سیله پهوش و لک  
**پیت** اگر شاه و کدا اگر مرد و زن در • موند آخری کور و و کفند **شعر**  
 هرانکه نادر زما درسیا یدش بنوشید • زجام دهر می کل من علیها فان •  
 و اول کج که کج صومعه زاهد محزون ایدی شویله مستور و مدفون قالدی برادر لرو  
 وفات پدر درضکره مقامت ملک و مال و منال اچون جنک و جدال اندیلر برادر  
 مهر و فور زور و قوت و مزید بطش و سطوتی سببیله غالب مطلق اولوب تمام  
 ممالک و جمیع مالک اولدی و برادر دیکر خایب و خاسر و مغبون و منکر بچاره نصیب  
 سلطنتدن بی نصیب و مال مور و ثن بی بهره قایلحق کند و کند و به ایدی چوز اقبال



یدوم

اقبال درجه ذواله یثدی و سپهر غدا روز کار ستمکار شیوه غدر و اشقامن اشکارا  
اندی بردفعه دخی طالب دولت اولمق و تحریک کار بحریه قلمق ندانیدن غیری  
هسته منیج اولمز و ملامت و ملائیدن غیری فایده ویر مز **مصراع** من جرب  
المجرب حلت به الندامه **مثنوی** جمله دنیا ز کن تا بنو چون گذرا نیست  
نیز در بحو مملکتی بهتارین ساز کن خوشتر ازین حجره دری باز کن **صواب**  
بود که چون کرپان دولت دست اختیار و قد زدن چقدی دامن تو کلو **قنیه**  
تشیث قلم و درویشک مرتبه سن که سلطنت بی ذوالدراله کتورم **بیت**  
درویش را که کبج قناعت **مسلمست** درویش نام دارد و سلطان عالمست  
پس بونیکله شهر دن چغوب کندی کیدر کن خاطر نه بومعنی خطور اتدی که فزون  
زاهد پدیر یله ما تقدمدن صدق و داد و عوای اتحادن دم او ردی صواب  
بود که انک صومعه سی پناه قلم امید در که برکت و قد میل طریقه عبادت سالک  
و سلطنت قناعت مالک اولم چون صومعه زاهد واردی خبر الدی که طوطی  
روح سدره آشیانی قفس تندن جانب ریاض خیانه طیران قفس صومعه **اول**  
روشن ضمیر دن خالی قلمش بر زبان لشکر هموم و غموم کسور طبعنه هجوم اندی  
و زبان تلف و تاسف یله ایتدی **شعر** دیدی چه کرد چرخ ستمکار و اخترش  
نامش مبر چه چرخ چه اختر چه جنبش **عاقبت** دست را دتله زاهد صاحب  
کرامتک دامن روحانیه تشبث قلدی و اول صومعه جهت قامنه قبول قلدی  
اول بقعه ده مجاور و لور قالدی مکر اول صومعه حوالی سندن بر کاریز و اریدی  
که صومعه انجندن بر چاه جفر ایدوب اول کاریز دن اکامرا تشاردی و متصل اول  
کاریزک صوبی اول چاه کلور دی اهل صومعه فی استعمال ایدوب انکه توفیه  
و اختسال ایدر لودی شاه زاده بر کون دلوی چاه صالیدی موصدا سی کلیدی نیکی  
دیو احتیاط اندی کوردی که قعر چاهه مادن اتر قالمش متحیر و لریکه اگر بو چاه  
و کاریز خلل متوجر و لور سه اساس صومعه بالکلیه اندازس بولوب بوبقعه

۴۵  
من بعد توطن متعذر و لور بو حال تحقیق چون فقر چاه اندی راه آبی و جوانب  
چاهی نظر مدقیق ایله مشاهده قلدی ناکاه نظری حفره راست کلدی که اکا صویول  
بولمشدی و صویک چاهه کلکسنه مانع اول اولمشیدی ایتدی یا بو حفره نه طرفه  
کیدرا ولا و بوسور اخ جانبندن خروج ایدرا ولا پس اول سورخی فراخ ایدوب  
اول کججه قدم بصدغی کجه هاندم ایاعنی سر کججه یتشدی شاهزاده چون اول  
نفوذ پیکرانی و جواهر نه پایانی کوردی جبین ضارعتی زمین مذلتیه سوردی  
اول پرورد کار زینتضایان و کرد کار قدیم الاحسانه سجد شکر ایتد و بیضیت  
یوزندن کد ویر ایتدی اگرچه مال موفور و جواهرنا محصوره راقا باد غرور له سکر  
و قهوه سرور له نشوان اولوق دایره فکر صحیحین دور در نهج توکل و جاده قاعدن  
انحراف اتمک کرک و طریق اعتدالی قویب جانب اسراف و اتلاف کرک **مصع**  
قابه بینیم که از غیب چه آید پرون **اوجا** بندن برادر مهتر اگرچه مسند حکومته  
فرمان رها ایدی اما احوال لشکر و کسور دن بی پروا ایدی و امید کجج مو هو ملکه که نصیر  
پدرندن محقق ملاحظه ایدردی مغرور اولوب مقدور دن تلافی ایدردی و غایت  
کبر و نخوت دن و حیا و عظمتدن برادرین تغص و تققدایم توپ تعهد خالندت  
اغراض و مشاهده جالندن عار و اعراض ایلردی بواسطه ناکاه اکادشمن پیدا اولوق  
لشکر جرارتیغ گذار له ولایتیه قصد ایتدی شاهزاده خزانه سن سیم و ذهیدن خالی  
ولشکرین ساز و سلیدن عاری کورجک اول موضع معهوده و کججینه و عود ده  
کلدی تا اول مال موفور له کجج لشکرین و کجج کسورن معمور ایلید که **لاملک**  
**اکا بالر حال ولا بر حال اکا بال مال** چنانکه طلبند سعی بلیغ ایدی کجج مو هو مدن برنج  
محققدن عیبری نشان بولیمدی و چنانکه جست و جویند جمد بید ریغ ایلدی  
حصول مقصوده فایز اولیمدی **شعر** بشنوا این نکته که خود را ز غم آزاد کنی  
خون خوری کو طلب روزی نهاده کنی چون کججدن نا امید اولدی قادر اولدو ریغ  
قدر لشکر جمع ایدوب دفع خصم ایچون خارج شهر جقدی چوز صف جدا راسته



اولدی و آتش قال استعال بولدی ثنائی مقابله و مقاتله ده لشکر دشمنان  
ملک زاده زخم تیرله هلاک اولدی بوجانیدن پادشاه پیکانه دخی ضرب  
شمسیر ابدارله آکوده خور خاک اولدی ایکی لشکر دخی تن بی سرکی مهمل و ایشراقالب  
قره سیاه و لیکه سعله فتنه آشوب و ج آسمانه جقه و آتش هیچ و مرج ایکی مملکت دخی  
اهالیسن یقه آخرالامریکی طایفه دخی سردار لری جمع اولوب اتفاق اندلر که برخا<sup>ندان</sup>  
پادشاهی و دودمان شاهنشاهییدن بر ملک ملک خصلت کرم خلقت تجسسن  
قله لرم شغل سلطنتی و مهم مملکتی انک دست همته حواله قلا لرحله سنک رای بونوک مجر  
اولدی که بر شهر یار کا مکار کم فوق دولته سزاوار تاج سلطانی  
و خنصر سعادت فی شایسته خانم جهانیا فی اولاهان اول شاهزاده صنوع  
شسین در پس کار دانا ن ممالک صومعیه وارد لر ملک زاده بی انواع  
اجل و اکرام و احترامله زاویه خمودن بارگاه قبوله کورد لر و کنج  
غزلدن صدر همنسند دولته کچورد لر میامن توکل یله هم کنج پدر میسر  
اولدی و هم ایالت کشور کا مقبره اولدی بومشلی آنچون کورد رم که وصو  
نضیب البته سعه و کسبه و ابسته دکلدر و توکله اتکا جذ و جهن  
الینجا اولدی در **بیت** حقه هر کسه کم توکل ایدرم خواتک زرقه تکمل ایدر  
**نظم** نیست کسی ز توکل خوبتر چیست از تقویض خود محبوبتر  
رو توکل کن بلرزان پا و دست رزق تو بر تو عاشق تراست چون  
پسر حکایت نهایت یثشد ردی پدر ایتدی اگر چه دید کلک محض  
صدق و عین صوابد اما بوعالم عالم و ساینط و اسباب ایدر عادت  
باری عز اسمه بونک اوزرنه جاریدر که بومرعه حوادث زار و بوچمن  
و قایع بارده نه دستیار ای سیاب طاهری هیچ بر من شجره ظهوره کلیه  
**بیت** دهقان ساخورده چه خوش گفت با پسر که ای نور چشم  
من بجز از کشته زردی و توکل مقبول بودر که با وجود مساهله اسباب

مقام توکل ثابت اوله سن تافض **لکاسب حبیب الله** دن بهن بوله سن  
بعضی اکا برپور مشد که کسب و کار قیل تا کاهل اولیه سن و ضعیف  
خدا دن بیل تا جاهل اولیه سن **مشنوی** از توکل در طلب کاهل مشو •  
رمز لکاسب حبیب الله شنو • کسب کن پس تکبیر بر جبار کن • کو توکل میکنی  
در کار کن • سن مکر اول درویش قصه سن استماع اتمدک اولاکه احوال  
باز و کلاغی مشاهده اید جک سبب جانین بر طرف قلدی اول سبید <sup>منظهر</sup>  
عتاب مستبب الاسباب اولدی سوال اتدی که نه منوال اوزره اولمشد اول  
**حکایت** پدر اتدی روایت ایدر که بر درویش بر پیشه دهه کیدردی  
و آنار دخت و اطوار قدرتی اندیش ایدردی ناکاه کوردی که بر شاه باز تیز  
پرواز بر مقدار آت پاره سن منقار دین طوطی بر درخت اطرافد پرواز ایدر  
و اهتر از تامله بر آشیانه بی طوف ایدوب شفقت امیزله آوازی ایدردی  
درویش بو صورت دن زیاده متعجب اولدی بر زمان نظر قلدی طوردی  
گوردیکه بر کلاغ بی بال و پروا آشیانه دهه زیر و زبیا تور و اول باز منقار دین  
اول <sup>الله</sup> حوصله کلاغ مقداری پاره لیوب استغفر قلور درویش اتدی سبحان  
عنایت الهی و مرحمت نامتناهی کور که کلاغ بی بال و پری که نه قوت منقاری  
وارونه شوکت زقادی آشیانه سندن بی روزی قومرو باز سخت چنکال  
و تیز منقاری خلاف خلاصه جنسی ایکن اکا هواد ایدوب پدر شفق و مادر  
مهربانی اولسه دهه بقدر اتمز **مشنوی** ادیم زمین نسف عام اوست •  
برین خان یغما چمدشمر چمدوست • چنان بن خان کوم کستر د که سیم غ  
در قاف قیمت برد • پس بن دایم طلب زر قدر دریای حرصه غرق اولوب  
هزار مشقت جانله بر پاره نان اله کورم لاجرم سبب ضعف اعتقاد و نقصان  
اعتماد اولسه کور <sup>بیت</sup> ضامن روزی شدن روزی رسان • چندهر سوی دوم چو زخسان  
از دل خر سندانم نفس کاخچه رسد بهر هانست و بین اولی بودر که من بعد

تاز

\* دهانده



سرفراغی زانوی عزلت و زره قوم و صحیفه دلد ز خط کسب و حرفی اب بظالتله  
یوم هما ندم دامن کسب و طلبدن الچکوب بر گوشه ده او توردا

ودلنه غلن عنایت مسیب لاسیابه بنیادیدوب طوردی **مصنع** دلدرسبب  
مبند و مسیب رها مکن **اوج** کون و اوج کچه بپکارا و اثر عزلت و قرار ایدوب  
هیچ مردن فتوح میسر و ملدی دغدغه جوعدن جمعیت خاطر میفرق و قوت  
تجلیدن بدنه ضعف کلی مبتطرق و لوب کدرک قوت ضعف و ضعف قوت بر مرتبه  
واردیکه مرد زاهدی قوی ضعیف و لوب دای و ظایف طاعت و عبادتدن قالدی  
حق جل و علا اول زمانک بیغیرن اکا ارسال اتدی و عتاب تمامه ایتدی ی قولم  
بن بنیان کارخانه جمافی اساس سیاب لکتاب و زره مبتنی قلمشده اگرچه کمال قدیم  
بوسبب سنک مهمک اتمامه کافیدر اما مقتضای حکمت بودر که متمام خلق حصول

اسبابه متعلق موقوفه و لا تا بسبب قاعده استفاده و استفاده مهتر و محقق  
 اولاً **ارتیدان بطل حکمتی بتوکل علی** بومبیدن معلوم اولدیکه رفع حجاب  
 اسباب غیر میسر در واکتسابه ارتکاب لازم و مقرر در فرضا که محجه توکله تو  
 بطلبه توصل میسر و لا فایده کسب منفعت توکلدن زیاده در زیر که منافع توکل  
 همان متوکل حاصلدر و فواید کسب کاسبیدن سایر لوده و اصلدر و ایصال  
**نفع الی الغیر** دلیل در که **خیر الناس من یقنع الناس** برکسه که غیره ایصال خیره  
 قادر و لا حیث در که تکاسل یدوب غیردن طلب قله که الید علیا خیر من ید  
 السفلی پس اگر سندن غیره افاده اتمک میسر میسه اندن یکدر که غیره استفاده  
 اید سن **بدت** چو باز باش که صیدی کنی و لغه دهی طفیل خواره مشو چون  
 کلاغ بی پروا بال پسر مهتر چون بوضایحی سمع قبوله استماع اندی پسر آخر  
 دخی آغاز کلام ایدوب ایتدی ای پدر مقرر در که بزه توکله اقتدار میسر دکلدر  
 و کسب و کاره التجا ناچار در اما چون کسبه اشتغال ایده و زخدی بیروال کمال  
 کو مندن بزه مال ازانی پوره انی بخرا اتمک کرک و انک حفظ و ضبطی و قبض  
 و بسطی بایند بخیر شرط مرعی طومتی کرک پدر ایتدی ای پسر جمع مال سهل کار در  
 اما انک حفظی و انکله تمتع بسیار دشوار در هر کسه که تحصیل مال طالیدر بوالیک  
 شرط مشروطی رعایت اتمک کا واجبدر اول بود که محافظه سندن بروجهل احتیاط  
 قله که تلف و تاراجدن امین و لا و دست سارق و عیار و رهن و طرار شکار  
 کا راندن کسله که مالک دوستی بسیار در و مالدارک دشمنی پیشمار **بدت**  
 جرخ نه بر پی درمان میزند قافله محسّمان میزند **اکنجی** بوکه انک مرا بچندن  
 انتفاع ایدوب اصل المائی تلفدن امتناع ایلید که اگر سرما یدن خرج ایدوب  
 سودی ایلد قناعت قلیه از زمانه دست چنار کیمه کفند باد هوا دن غیره  
 شننه قائمیه **مثنوی** هرا نهر کابی نیاید بوی با ندک زمانی شود خشک  
 کوازه گیری و تهی بجای سرانجام کوه اندر آید زبای ملک که دخی اولیه و دایم



کیسه دن خرج اید و باد خلی و لا اما خرجی د خلدن زیاده اولاعاقبت کلام  
 ورطه احتیاجه دوشوب میکن که کارهلاکته نهایت بوله نه که اول موش  
 متلف بی باک که کند و سن غدن هلاک اندی پسر استفسار اندی و که نه وجهه  
 اولمشد راول **حکایت** پدر ایدی امثالده کلشد رک برد هقان اینارده بر مقدر  
 غله بنهان ایدوب دست تصره اندن رد و ابواب تمتعی اندن سدا تمشدی تا اول  
 وقت احتیاج غایبه و ضرورت نهایته تیشنه انی قوت لایموت اید ندی مکر بر شو  
 که غایت سره دن دلردی که خرمن مه دن دانه چکیدى و منرعه آسمان دن جبات  
 پردین و تخم سنبله زمین حوصله سندن اکیدى اول منزل کنار دند خانه طومشدى  
 و انبار جوار دند آشیانه امشدى متصل زیر زمینده میتین دندن آهنبه نقب  
 اورردى و ناب نقاب خاداشکافله اطرافن نقب ایدردى تا کاه حفره نهان  
 میان انبار غله دن عیان اولوب سقف آشیانه دن جبات کندم جوف آسمان دن  
 شهاب کبک ریزان اولدی موش کوردی که وعد **و فی السماء رزقکم** اجازه یتشد  
 و نکه **السموات الرزق من خبایا الارض** روشن و مبین اولدی موجب شکر نعمه  
 تقدیم ایدوب **الحمد لله انزل علینا ما یذک لنا سنی** اوج آسمانه یتشده ردی و اول جواهر  
 قیمتی لك حصولدن نزوت تمام حاصل قلوب خجرت قادر و نه دعوت فرعونیه اغاز  
 ایلدی آزمدتد موشان محله ده کیفیت حالدن خبردار اولوب ملازمت باب  
 مروت مآینه شتاب یتدیلر **شعر** این دغل دوستان که می بینے • سگسانند کرد  
 شیرینی • دوستان نواله و حریفان پیاله همواره مجلسندن جمع اولور لردی و تشکه  
 انلرک عادتیدر فتح کلامی انک مزاجنه سوافی و هواسنه مناسب  
 طرز اوزره طرح ایدوب دیتخند ایدر لردی و خوش آمد  
 سوبلر لردی و انک مدح و ثنا و شکر و دعاسندن افراد و اطراد  
 ایلر دے اولدخی دیوانه وار زبان لاف و دست اسرا فی  
 دراز ایدوب • • • بو تصور لکه غله انبارده

هرگز غلا و نقصان یثیم یوب دایم الزمان دانه گندم اول سور اخدن ریل  
روان کبی ریزان اولسه کون هر کون اذن مصاحبه مقلد رکنه صرفا یدردی و عا  
ملاحظه سن اتمیوب بو کونم یار نه فالسون دیمزدی و خیال امروز یله مغرور اولوب  
فکر فردادن پروا یمزدی **پیت** ساقیا امروز ی نوشیم فردا که دید **اول**  
وقت که آنلر اول کوشه خلوتده غیش و عشرته مشغول لر ایدی دست برو قحط  
و تنگسال خلق عالم بد حال و پایمال اتمشدی و سینه جگر سوخته لودن زبان آتش  
جوع فلک ایزه یتمشدی هر جا بند ن نان دیو جان طر تر لردی کسه وزنه آلمزدی بر بار  
نانه خامان صا تر لردی کسه خربار اولمزدی **نظم** قحط اتمشدی اول دیاری  
خراب آتش اولمش هوا سی آب سراب **مورایکن** بولمز ایدی جبه سنی **خواجهر لرنانه**  
صاندی جبه سنی **موش مغرور** تصور نعمت موفور ایله مسه ورنه غلای غله دن خبردار  
ونه فرط قحط حبوبانه اطلاعی وار چون حال بر قح کون بومنوال اوزره کجدی  
دهقانک کار جانه و کارداستخوننه یتوب ناچار در بنباری اجدی کوردیکه غلیه  
نقصان فاحش طاری اولمش دل گمندن آه سرد ایدی و فواتنه ناسف و تلف ایدو  
کندو کندویر ایتدی جوع و فرع سول امورده که تدارکی دایره امکان دن بیرون اولو  
مذهب عقله منهی و مجبور در حال اولی بود که بقیه غله بی جمع ایدوب بر موضع دخی



نقل ایدم پس دهقان اول باقی قلا ن جزوی غله نك اخرجنه مشغول اولدی مکر اول  
 محله اول موش که کند و سن اول مترلن صاحب خانه و مهتر کا شانه خیال ایدردی  
 شراب خوابله سی خوش ایدی و سایر موشلردی خوش و خروشدن صدای  
 پایوش و آواز آمدشد پای دهقان کوش آمدیگر انلک میانند بر موش نیزهوش  
 کیفیت حاله واقف اولدی و تحقیق قضیه همچون بالای بامه چقب کوشه روزنه دن  
 باقوب انباری خالی کوردی فی الحال بامدن اینوب مضمون قضیه فی رانه اعلام اندی  
 و هماندم کندوی اول سوراخدن طشه اندی اندر دخی بو حال ساهدن اندر هر برسی  
 بر طرف بر اکن اولوب ولی نمترلن تنها قوبوب کتیلر **مثنوی** هر یار تراز  
 بهر تراشند بی لقمه هواد ارتو باشند چو مالت کا هدا زهرت بکا همد  
 زیانت بهر سود خویش خواهند ز تو جویند دولت معونت کزینداز تواند  
 روز محنت ازین رفیقان ریایی بیدن بهتر است از شیایی موش بهوش  
 چون بالین آسایشدن باش قالدرب خواب غفلتدن بیدار اولوب کوردیکه  
 نه یار وارونه اعیاد **مصرع** لیس فی الدار غیر دیار چندا نک چب و راسته  
 نظر صالیدی یار اندن نام و نشان بولمیدی و هر چند که چند که رسم تخصصه مباه  
 قلدی احبابدن خبر بلمیدی و دهشت و وحشتدن قلبه رقت غلبه اندی و آواز  
 جانکاذله فغانه آغا زایدوب ایتدی **شعر** یاران که بوده اند ندانم کجا شدند  
 آیا چه حال بود که از ما جدا شدند پس تحقیق حال همچون کوشه کا شانه دن طشه  
 چقدی کوردیکه عالمه بر مرتبه قحط و غلا طاری و لمش که ذکر نان افواه و الپسندوه آب  
 جریان که جاری و لمش اضطراب تام و شتاب تمامه خانه سنه رجوع اندی بو تصور  
 که ذخیره نك حفظند اهتمام ایلیم چون خاینه کلدی غله دن دانه کورمیدی اول سورا  
 انبار کور و باطرافنی جو جو ارا دی حبه کندم بولمیدی طاق اولوب دست اضطراب  
 کوپاز **شیکیه** چاک اندی و سر پر سود اسن سنک و خاکه اولقدر اوردیکه مغری پریشا  
 اولوب تلف کادلق شامینه کند و سن ورطه هلاک اندی بو مثلک فایده سی اولد که

کاسیک خرجی دخله مناسب و ملوک و اساماله دلیوب سودندن اشفاق قلسه  
 کړک **پست** د مادم دخل و خرجو که نظر قل چو دخل اولیه خرجت پست تر قل **۷۰**  
 چو پدر داستان مریوری وجه مشروح اوزره بیان اتدی پست هر چی چهره کلامه  
 زیورشنا و دای پدرله آرایش ویر و بایتدی ای پدر برکتی که محافظه مالند اهتیا  
 ایدوب معامله سندن سود تمام اند کد بصره اول سودی نه پنج اوزره خرج اتمک کړک  
 پدر ایتدی طریق اعتدال هر خصوصه مد و حد خصوصاً باب معاشه پس  
 خداوند مال له لازمدر که حصوله فایده د نصاکرم بوا یکی قاعد دستور العمل ایدنه  
 بری بودر که اسراف و اخراجات ناموجهدن اجتناب قل که پذیر بتذیر بر طعن  
 و ملا متدن غیره نسبه ویرمز و متلف مال نهال حالند ثمر ندامدن غیری  
 نسبه کورمز حقیقت حال بودر که اتلاف مال ثمر ضعف عقل و دین و مقتضا  
 اغوای شیطان لعیندر که **ان المذین كانوا اخوان السبائین مشنوی**  
 هست بر مردم و الا که بخل از اسراف پسندین تر کوچه سخادر هر جاد لکش  
 هر چه به بخادر بود ان خوش است **اکنی بودر که عاربخل و شنادر مساکدن خیر**  
 قل که مرد بخیل دین و دنیا ده بد نام در و مالدار ممسک جمیع آرزمانه **مذوم و**  
 و مال بخیل عاقبت اماج تیر ناراج و هدف ناوک تلف اولق مقرر در اول عذر  
 کیر که که جمع میاه غیر اولسه و مدخلندن مخرجی صغیر و خارجندن واردی  
 کثیر اولسه لابد هر طرفدن تراوت و ترشح ایدوب دیوارندن هر رشحردن  
 بورخنه بدید اولسه کړک و عاقبت اول حوض تپاه اولوب اچندن اولن میاه بهتا  
 اطراف و جوانبه راه بولسه کړک **بشر مال البخیل مجادیک و وارث نظم**  
 مال کزوی بخیل بهی نیافت دست تاراج داد بربادش یا بوارث رسد  
 که هر گاهی جز بفرزین نمیکند یادش چون فرزندان مقبل پدر لرنیک کلمات  
 مقبولن اشتد یار و منافع نصایحن فهم ایدوب بندن قبول اندیلر هر بری  
 بر حرفت اختیار ایدوب کسب کاره اشتغال اندیلر انلرک مهتری که فهم فطنت



و غم و همت جملہ نیک بہتریدی طریقی تجارت سلوک ایدوب سفر دور دشنہ  
 شروع اتدی زیر بارندہ ایکے یارکش کاوی واریدی کہ نور کد و ن انلک زور  
 قوتہ مقا و متہ طاقت کتورہ فردی و شیر خرچ انلک صولت و صلا بتلری  
 خوفند پیشہ آسمانی فلک ویرمزدی **نظم** بدند ہر پری بر پیلہ بکوز  
 زمین بہار زمان رو پیلہ بکوز زبون آنلرہ نسبت کا و کردون اولور زورانشہ دی  
 کوہ ہامون برن بولیدی دھقان زمانہ ایدیدی چفت کا و آسمانہ برنہ  
 شتر بہ دیور دی برینہ متر بہ خواجہ تاجرد ایم آنلرہ تربیتہ ترتیب اسباب تقویت  
 کند و بنفسہ مباحث اور دی اما چون مدت بسیار سیر و سفر ایدوب لیل  
 و نہاد کتدی و فوٹیب و فراز و مسافہ دور و دراز قطع ابدیل چہم حال لرند  
 کرد ضعف و ہزال طاری اولوب صفحہ سہا لرند سمت فتور و قصور زور و قوت  
 ظہور اندی قضای آہی انشای راہد بر خلاف عظیمہ راست کلوب شتر بہ  
 کال فتور دن مجال عبور میسر و میوب ندن قالدی خواجہ بغایت بحضور او کد  
 و پور دی تا ہزار زور لہ طشہ چقرہ لوجون حرکتہ بی مجال ایدی بوکستہ مزد لہ  
 تہمد حالہ نامزد اتدی بو عہد لہ کہ چون حرکتہ الحال قادر اولانی کاروانہ پیشدہ  
 مرد مزد و رنجہ زمان میان بیابانہ حیران و ہراسان قالوب عاقبت تہمالک  
 بلاسندن شتر بہ بی قویوب خواجہ فوت خبرن پیشدردی بر متزلزل دخی  
 مہر شداید کرد و ندن زبون و بار فراق شتر بہ دن حالی دگر کون اولوب وجود  
 رختی عدم رباطنہ اندردی اما شتر بہ نیک قوتی کوندن کونہ استداد وار دیا دیو  
 اول دیارک صحرا لرند خلیع العذاب کشت و کذا اید رکن بر مرغزارہ راست کلدی  
 کہ انواع ریا حیلہ راستہ و بہشت جہنم انہا شتر بہ نیک پراستہ رضوان اول مرصہ  
 حسد ندن حیرت لہ انکشت کزان و آسمان دیدن اچملہ آنک غما شاسنہ نگران ایدی  
**بیت** درختان و سنہستان و بوستان چنان باغی اکا نسبت کلستان  
**شعر** از کل و سبزہ تو خاستہ آب روان چشم بدد و رتو کوی کہ بہشت

شتر بہ ۴ منزبہ

دکوست شتر بهر اول منزل فرج بخش بغایت خوش کلدی و رخت قاسمی اند  
انوال ایدوب اول مرغزار کنارند نزول قلدری چو زنجیر همان بند تکلیف و قید  
تکلفند معرا اول مرغید به خون و چراری چو اقلدی و اول فضای دلکش  
و صحرای جانفراده کمال ذوق و صفایله روزگار چو رودی بغایت قوی جبه و فر به  
اولوب غایت لذت آسایش و نهایت راحت و آرامشدن بر کون نشاط تام  
و انبساط تمام مله بر بانک بلند با هیبت ایدوب کوه و صحرایه و لوله و زلزله بر قوی  
مگر اول مرغزار کحوالینسند بر شیر با صولت و هر بر با شوکت و اریدی که خوش  
بسیار کر خدمت میان جانشه بند و سیاه پشمار طوق عبودیتن کردن ادغانه  
پیوندن تملر دی شیر غرور جوانی و نخوت حکومت و کامرانی و کثرت خدم و رقت  
حشمن عالم کند و در محشم بفرخ تصور اتمزدی و پر مہیب بگر و پیل غریب  
هیکل کوزنه کو ستر مرزی اما بو چراگاه گردون و مرا تع سپهر سینه کوند هر کونده  
کا و کور مساییدی و نه آوازن استغشیدی چون دیدن بانک شتر بهر کوش شو  
ایردی بغایت هراسان اولدی حرکت امیوب ابواب سیر و شکاری کند و یہ مسد  
قلدری انک حشمنه ایکی شغال و اریدی که دایم خدمت ملازمتده استغال ایدر  
برینه کلید و برینه دمنه دیورلردی و ایکسی دخی ذهن و ذکا و طبع و ذهابله مسهو  
و معروف ایدی اما دمنه بزرگ مشرق طلب جاه و ناموسه زیاده حریص و مشفق  
ایدی دمنه فراسنله بلدی که شیر خوف کلی مستولی اولوب کو کلی بو جمر دن مکند  
دمنه کلیله یہ ایتدی ای برادر ملک حقنه نه دیر سن که رواج کوند مر بساط  
دشطا و انبساطی و در مسند و برکت حرکتدن بوی ساکت و صامت و نور  
**پیت** یوزند رنگ آثار ملاوت ایدر رنگ درونینه دلالت کلیله ایتک  
ای دمنه **رحم الله امره عرف قدره و لم یعد طور** سنک نه حد کدر که  
بو مقوله سوز سولیلین و احوال ملک و ملکن سوال یلین **مصراع** توا زجا  
سخن سر مملکت زجا **پیت** اکا رحمت که مقدارینی پله ویرلایه دخی قدرند



اربوق تعدی ائمه طورندن برملکک درگاه دولشد خدمتکار و سباط نعمتند  
 طمع خوار زیهان بونعقی غنیمت بلك كوك و تفتیش طوارملوك و تحقیق اسرار  
 سلطیندن فراغت اتمک كرك بزاول طبقه دن دكلوزكه ملازمت سلطانیله  
 مشرف و لا وزیرا پادشاه حضورنده شرف تقرب و اعتبار و محرمیت اسرارلیله  
 اختصاص بوله وزیرین و مقوله یه احوال اسرارملوكدن استفسار همان مصداق  
 فضه یوزینه و بخار دردمنه سؤال یلدریکه نه منوال وزره اولمشد مزاول **حکایت**  
 کلیده ایتدی بر بخار بر چوب او ستنه او نورب بر منشارله کسردی اکی منچی وارید  
 بر دین منشاره راه آمد سند ستوارا و لمسون دیوشکاف چوبه قاقردی حد  
 معین دن تجاوز اید جک هیچ آخری قاقوب و لکین چگردی بو اسلوب وزره  
 عمل یلدری مگر بر یوزینه عمل فشار و حرکت منشاره بر کاردن نظاره ایدردی  
 ناکاه بخار اثنای کارده بر حاجته قانعدی یوزینه چون محل بخاری خالی کورد  
 فی الحال کلدی اول چوبک او ستنه چتوب او تردی برو جملکه اول کسلش طرفدن  
 خایه سو شکاف چوبه کجدی و اول شکافدن اولان منچی برن داخی قاقردی جلدی  
 منج چتوب چوبک اکی شقی اتصال بولدی و بخار نه خایه سی میان چوبدن خرد  
 اولدی یوزینه دردمندم و له فریاد ایدوب ایتدی **شعر** آن به که هر کسی بجهان  
 کار خود کند و انکس که کار خود نکند نیک بد کند **بتم** کارم منم چشک ایدی  
 اره کسک ایشم بروردی و بکاپیشه تماشای پیشه ایکن لفرج ازه و تیشه ده نه ایشم  
 واریدی **مصرع** انرا که چنانکد چنین آید پیش یوزینه کند و پ سلطنتد ایکن  
 بخار کلدی اکی بو خالده کوردی صنعتی اسناد دن کومر میره نك حالی بودرددی و تا  
 بلیغی دریغ ایتوب مال حال یوزینه یو فصول نقدن هله که مودی اولدی بو مثل کورد  
 تا بله سن که هر کئی کند ویر مناسب کاره مشغول و لمق كرك و بر کاردار کند و دایره  
 قدم بیرون قلین كرك **الله درمن قال بکل عمل رجال بیت** مثلی یادارم از یاری  
 کار هر مردی و مرد هر کاری **پس** ای دمنه بر منصبدن که سکا مناسب اولیه

فراغت قل و نصیب اولن طعمه بی غنیمت دمنه آیدنی طلب تقرب ملوک مجرد  
 طعمه و قوت لایموت ایچون اولمق کونک که سن نصیبکدن چنکه تجرسن نصیبک  
 سنی بولور و شکم بهر حال خالی قالمز بر طعمه مله پراولور **نصیبک نصیبک**  
 بلکه فایده ملودنت ملوک مناصب عالی به وصولد رتا اول حاله احبایه  
 لطفله نوازشه مجال واعدا به قهر که کوشماله اقتدار میسر و محصل اوله **عربیه**  
 لا تطلب الدنيا اذ الم ترد به سرور حجب و اساءت مجرم ملک که منتهای همت  
 مسرچ امالی طعمه و قوت در من بهایمدن محبوب و معدود در کور فرسمن که کلب  
 جامع بر پاره ناله استحقاق اولور و کبر خسیس نژاد بر لقا ایله شاد اولور  
 اما بشر حال همت بر خرگوش شکار امتش ایکن اتفاق بر کور کور سه اندن فراغت  
 ایدوب صید کوره قصد فلور **بیت** همت بلند باش که پیش خدا و خلق باشد  
 بقدر همت تو اعتبار تو هر کس که مرتبه بلند ترقی قله هر چند که موسم کل کعبه مدت  
 بقاسق قلیل اولاد که جمیل سببیله عقلا قتله اصحاب عمر طویلدن معدود و محسوس  
 و اول مکسسه که دون همت و دنی طبیعت اوله اگر چه خار کبی باقی و پایدار اوله افضلا  
 اعتبار دند دفتر امواتن مرقوم و مکتوب **بیت** سعد یا مرد نکونام نیرد هرگز  
 مرد آنست که نامش به نکوی نبرند کلیده آیدنی طلب مراتب و مناصب بر طایفه به  
 مناسبت که شرف اصل و نسب استحقاق بولمش اوله و یا سبب فضل و حسب استعدا  
 گش بر بوا یک شطک برهیند بر یوز بن مناصب عالی به استحقاق و استعداد **میسر**  
 و تحصیل مراتبه اشتغال و اجتهدانه نو جمله متصور **شعر** خیال حوصله بحر می برم  
 هیاهات چهاست بر سر این قطره محال اندیش دمنه آیدنی دست مایه ریاست  
 نسب و حسب و کل بلکه عقل و یکاست در کیم که عقلی کامل و تمیزی شامل اوله پایه  
 اسفله قالمز درجه عالیه به و اصل اولور و کیم که عقلی ضعیف و رانی نحیف اوله  
 مرتبه شریفدن منزل دنی ندرنی و تزلزل فلور **قطعه** به پیش پنی عقل شریف  
 و رای درست توان کنده تصرف بر آسمان افکند و کونه دیدن دل بر کشاید همت



نظر بسوی معافی نمیتوان افکند. اکابر پسر مستلر در کم درجات شریفیه ترقی نرخت  
 کثیر ایلر ال ویر و مرتبه غریدن تنزل کلفت یسیرله میسر و لور سنک کران کچه که روی  
 زمیندن ارتقاعنه مشقت فراوانله لارنددر اما اند فاعندادی اسارت کفایت  
 ایدر بواجلدند که هقی عالی اولیتلر کسب معافیه رغبت اتمزلر **شعر** نازنین را  
 عشق ورزیدن نزدیک جان من / شیر مردان بلاکش پادین میدان نهند  
**الحول** **رأح** آسایشی طلب قلله آب رویندن ال یویوب دایم الوقت مقیم زاویه  
 ذلت و حقارتده اولوق مقرر در و اول مکسند که **الشهقة** **رأفة** خارستاندن  
 خوف اتمیر آرمند تک کل مراده واصل اولوب چمن غریدن مسند نشین نشین غریدن  
 اولوق محققه **قطع** تا غم نخورد و درد نیفزود قدر مرد / نالعل خون نکرد حکم  
 قیمتی نیافت در نامه سعادت خود مرده رو / بی مرغ محنتی رقم دولتی نیافت  
 مکرم اول یکی رفیق داستان استماع اتمدک که برسی رنج و محنته تحمل نمکله  
 ذروه سلطنته ترقی قلدری و برسی تن آسانی و کسالت سببیلله حقیض دناوت **دانه**  
 قلدری کلیده ایدی نه کیفیله اولشدراول **حکایت** دمنه ایدی روایت ایدی  
 که ایکه رفیق که برنه ساله و برنه عالم دیرلردی یزطریقده کیدرلردی و موافقت  
 و موافقتله مراحل و منازل قطع ایدرلردی ناگاه اثنای راهدن برکوهه ایدرلر که قلده سی  
 حنک آسمانله عنان در عنان ایدی و کمری تو سن سحابله رکاب اندر رکاب و کوه  
 دامند بر چشمه کوردلر که صفاده رشک رخسار تاز و دیان کلعذار ایدی و حلا  
 غیرت شکر لبان شیر نزکته ایدی چشمه اوکدن بر حوض عظیم دوزلش و کمره اکودند  
 سرتاسر سر و وضو بر و چنار و عرعر دوزلش اطراف الوان ازهازله ملون و اکانه  
 انواع اشجارله مزین **مثنوی** حوالیس سر اسر کلستاندر / کلستان جا بجا آب رواندر  
 او تور مستلر ریاحین دست بردست / کلاهنی اگری کیمش لاله مست سوزلش  
 سوزلش نزکسک چشم سیاهی / ایدر مستانه شهنیه نگاه / **القصة** اول ایکه  
 رفیق بادیه هونماکدن اول منزل پا که بنشیند یلر چون جای خوش و ماوای دلکش **ایندی**

۱۴  
اول مقامه استیاض و ارام اندیلر چون بر زمین یاند لوطوب حوض و چشمه فی سیر  
ایدوب هر جانب نظر اندیلر ناکاه کاه حوضه جانب نفر آید بر مرمر سفید کوردیلر  
خط سبزله صحیفه حکمت اوزره قلم قدر ددن غیر یانک رخن چکر اند یازلمش که ای سؤل  
مسافر که بومتری شرف نزولله مشرف قلدک بلمش اولکه بر نزل همان فری علا درجه  
میاقلسوز ولی بشرط انکه سر ن کچوب بو حیثه آبه قدم بصد سن و هول کرد اب  
و خطر غرقا بدن و هم اتمیوب کندو که هر طریقه که قادر اوله سن کاهه یتشده سن  
اول طاشدن تراش و لمش شیری که اول دینده وضع اولمشدر بر دوش اید سن  
ونه تفکر و تامل بر حمله بالای کوهه یتشده سن و هیبت سیاع جان شکار که مقایلو که  
کله و شوکت خاردن آنا که دامز کیر اوله کار کدن قالمیه سن چون شرایط تمام اولامه مک  
سرخام بولا **رباعی** تاره نرود کسی بمثل نرسد تا جان نکند بعالم دل نرسد  
کر حله جهان بکیر انوار قبول یک شمشعه خرمرد قابل نرسد **مضمون خط و قاف**  
اولی حق غامه سالمه ایدی ای برادر کل قدم مجاهد ایلر میدان مخاطر فی قطعه قصه **ایده**



و بوطلمسك حقیقینه اطلاع ممکن اولدوغی قدر سعی و اقدام ایدلم **بیت**  
 یا بر مراد برس کردون نهیم پای • یا مرد وارد سر همت کنیم س • سالم آیتدی  
 ای یار عزیز محمد خطله که انک راقی معلوم و حقیقی مفهوم اولمیه خطر عظیمه ارتکاب  
 خلاف مقتضای عقل در وفایه نمی منفعت خیالی تصور بیلر نفس نفیسی مهلکه  
 عظایه القادلیل کمال جملدر هیچ عاقل تر یاک مطنونیلر اکل زهر قاتله اقدام امن  
 و هیچ خردمند راحت نسید ایچون محنت نفقه ارتکاب بلر **بیت** مست برابر  
 نبرد مردم دانا یکدمه عمر با هزار تنعم • غنم آیتدی ای رفیق شفیق هوس <sup>خست</sup>  
 مقدمه خست و دنا و تدر و ارتکاب مخاطر فشانه دولت و سعادت **قطعه**  
 هر که آسود که و راحت جست • دل خود را ز بخت شاد نکند • و انکه ترسید از  
 جفای خمار • قدحی باده خار نخورد • مرد بلند همت توشه و گوشه ایلر قناعت  
 قلز و پاینده بلند ایر میبخر مسند فراغند راحت اولر کل طرب فی خار عقب  
 میسر دکلر و فتح در کج بی کلید رخ متصور دکل **بیت** زیاده زنده اولور  
 دینک سود • جهاندر وارمیدر جلوای نه دود • مقتضای همت عالی بودر  
 مترلر کمیه وز تا قدم جملدر سر کوهه بنمیه وز و تحل بار عنا و توکل کرد اب  
 بلادن اندیشه امید و **شعر** کرد در طلبش و رانچی برسد شاید • چور  
 عشق حرام باشد سهل است بیابانها • ساله آیتدی مسلم که هر دم بوی بهار دوت  
 بی یاد خزان نکمت میسر اولر ایش اما بویا باند شیتل اتمک لکک پایانی اولمیه  
 و بوغاندن سیاحت ایلک لکک کنار و کرائی بولمیه طریق خرددن دور بلد کیر  
 مذهب سترعدن دخی مخطوهر در هر کسره که بر امر شروع قله کر کیر که مدخل بلبلر  
 کبی مخرجن دخی بلر و ممتنک آغازندن انجمنه نظاریدوب مقدار ضرر و نقصن  
 معیاز فکر و اعتبارله تمیز قله تا که رنجی پهلو ده چکمش اولر و تخم عمر عزیزن هیاء  
 فاده اکمش **مشوی** تا ننگنه جای قدم استوار • پایمنه در طلب هیچ کار • در هر  
 کاری که در آئی نخست • رخنه بیرون شدن کن درست • شاید که بو خطره

خلط و جط و ملش و لا و یا سحر و استهزا طریقه کتب و ثبت بولش و لا و بواب بر کرد  
 اول که ساحله سیاحله و صول میسر و لمیه فرضا که میسر و لا میکن که وزن شیر  
 سنگین بر مشا به ده اول که غلی ممکن اولیه تسلیم اید که ممکن اول شاید که بر حمله  
 قله کوهه حقیقی مستغ و لا و بوشراط جمله سی حاصل اولدوغی تقدیر جبر معلوم  
 دکلدر که نتیجه نه واقع اولور بن باری یوم معاملده سنکله همراه دکلم و سنی بوسو  
 خامه اقدامدن منع ایدرم غانم ایتدی بوخیال محالدرن فارغ اول که بن کسه  
 قولیه غریبمندن و از کچرم و عقد اندو کم عهدی و سوسه شیاطین اش و خنده  
 نقص اترم بن بلد مک سن بویاید بگاه اولمرسن و مرا فقده موافقت قلمنن بار  
 تماشا همچون کل نظر ایلد و دعا و همتکی رهبر ایلد **پیت** دامن که تراوقت میخوردن نیست  
 باری بتماشا کوی بستان آتی **سالم** جرم ایتدی که غانم غریبمندن جازمدر ایتدی بلدم  
 که بند بندله مقید اولمرسن و بوکار و پنجاره ارتکا بد ز اجتناب قلمنن بنم چالنی  
 مشاهدیه طاقم یوقدر و خلاف مقتضای طبعی تماشایه رغبتم یوقدر پس همان  
**شعر** صولیا ولد کو تورم کار و باری **چقم** بو ورطه دن طوتم کناری  
**لاجرم** احوال و انقالن داخله سنه اوردی و رفیقن و داع ایدوب یولنه کردی  
 غانم جان شیریندن ال یویوب کنا دابه کلدی و ایتدی **پیت** در بحر محیط  
 غرقه خواهم خوردن **یا** غرقه شدن یا کهری آوردن **پیت** امن عمر من کمر همسته استوا  
 ایدوب چشمیه کلدی بلکه بر در یایدی که کند و بی صورت چشمه ده کوسه تر شد  
 غانم جازم اولدیکه اول چشمه که آب در دود و بلا و ورطه رنج و عناد اما قلبن تو  
 طو تو ب شنای بقیلده ساحل بخانه و اصل اولدی کنا رآبه کلوب بر دم تنفس ایدوب  
 شیر سنگینی قوت نمکنیده بنیتینه چکوب و هزار کونه زخمه تحمل ایدوب بر حمله ایلد  
 قله کوهه بپشدی و رای کوهه بر شهر پر شکوه کوردی که سواد ی بیاض دیدن  
 روشن و اطراف بوستان و گلستان و گلشن هوا سی خوش و فضا سی غایت دلکش  
**پیت** سواد ی دیدن یکی منبع نور سواد ی دیدن یکی عیبندن دور غانم با که



کوه در جانب شهر نگاه اندی ناکاه شیر سنگیندن بر صدای سیمکین ظاهر اولدی  
 که غایت صدمت و صلابتندن کوه زلزله و صحرا بر و لوله دشتی چون اول  
 صدای شهریتندی خلق بنوی جانب شهر در طرف کوه متوجه اولدی غایم <sup>دی</sup>  
 حیرتله نگران و هجوم خلاقندن حیران ایدی که ناکاه اول شهر عظیم الشانک  
 ارکان و اعیانی کلوب رسم دعا و شرایط ثانی پیرنه کتور دیر و التماس تمامله  
 آتی بر اسب رهوار یادر قناره سواران دیر و تقطیم و احترامله جانب شهره مدیر  
 سرتن کلابله پاک و عبیر و عنبرله عطر پاک ایدوب پادشاهانه خلعتله کتور دیر  
 و اغراز و اکرامله اول ولایتک زمام سلطنت کف کفایتنه تقویض قلدیر <sup>شهر</sup>  
 ندکوار اریسه تقطیم و اجلول ایدوب قلمادیلر بر قلعه هال غایم <sup>کفایت</sup> کیفت حال  
 سؤال ایدچک بومنوال اوزره جواب و پردلر که فلا سفره سالفر اول چشمه ده  
 که کوردلر بر طلسم دوزمشدر و اول شیر سنگینی انواع فکر و تدبیر و ملا حظله  
 دیشر کواکب و طلوع درجات و نظرات ثوابت و سیاراتله اول موضعده اغشدر  
 و بجه مدتد بر صفت همت دلالت رهبر بخت و دولته بومنله نازل اولور و <sup>چشمه</sup> بون  
 قدم سیاحتله کجوب و شیر سنگینی قوت تمکینله پشتینه کجوب بالای کوه  
 و اصل اولور اما بون حال بر زمانده وجوده کلور که بوشهرک شهر بای وادی عدمه  
 کمتش اولور چون حکم الهی بو ولایت پادشاهی ناک آفتاب حیاتی برج بدنند غروب  
 اول صفت دولته ستاره حشمی بوکوه درو سندن طلوع ایلر و صغیر شهر کلوب  
 خلایق استقبال ایدر لر و آتی مسند سلطنت کجوب سایه معدلشدن آسایشله  
 روزگار کچور دیر اوزمان که آنک دخی نوبتی آخر اولور دور صفت قران آخر ظاهر اولور  
**بنت** چنین است رسم سپنجی <sup>هلی</sup> یک چون رود دیگر اید بجای <sup>بجه</sup> روزگار  
 که عادت باری عزرا سمه دستور مزبور اورده جاری در سن حالیا نواقعه <sup>چشمه</sup> من  
 پادشاه شهر و فرمان فرمای دهر سن ملک آن نشت و فرمان فرمای هر چه خواهی  
 غایم بلدی که بونجه بلا و محنت و عنا و مشقت مقصدا تقاضای دولتمیش

**شعر** دولت چوبه پیشکاری آید هر کار چنان کند که باید بومشلی کو دردم تابلسن که تو  
 نعمت بی نیش محبت میسر دگلد **مصراع** بودر بود پر ایچند رسم دیرین که آجیسن  
 بولمز عیش شیرین بر سر که سرافرازلق سودا سیله مال مال اوله پایمال اسافل و ارادل  
 اولق محال درو حربه ذلی و پایه دونه قانع اولق مستغ من نادرجه تقرب شیر  
 حاصل قلم و نادایره خواص حضرتند داخل اولیم بالین فراغنه سرقویمیم و شیر شیر  
 قدم بصمیم **مصراع** دستار طلب ندارم تا کام من آید کلیله آیتدی بوابی بچه  
 کلید اندیشه ایله فتح اتمک دلرسن و بومشکلک حلدنه نه حیلر فکر ایلسن دمنه  
 آیتدی دلرم که فرصت شیر حیرت کلی مستولی اولمشد رکند و می کا عرض ایدم  
 ممکن که حسن تقیه و لطف تعبیرم مراج ضمیرند تاثیر ایدوب نوش داروی ندیرم غریل  
 ترخ و مفید فرج واقع اولوب وسیله ایله حضرتند رتبت قریم از دیاد و درجه افتاب  
 رفعتم ارتفاع بوله کلیله آیتدی ای خام ندیر تقرب حضرت شیر سکا بچه میسر اوله اگر  
 اولور سه ده چون طریقی خدمت ملوک سلوک اتمش سن و رسوم آداب مصیبت  
 سلاطین بلرسن آرماندن عقب فراوانله تحصیل اندوکلک پایه الدن حیروب من  
 بعدا نک تدارکنه قادر اولرسن دمنه آیتدی چون کس دانایا و لامباشرت امور عظام  
 اکا اسان اولور و هر کسه که عقل و خرده کامل و فضل و هنر و ماهر و لاهر کاره که خوض  
 اید احسن و جوی اوزره و جوی بولورننه که اخبار ده کلمشد که اهل صنعتدن برنک افتاب  
 دولتی ارتفاع بولوب درجه سلطنته ایردی و آثار و اخباری اقطار عالمه انتشار  
 و استیهاد بولدی قدیمی پادشاه لردن بریسی کا نامه ارسال ایدوب سوال آیتدی که  
 سن برنجا رایدک ای دولکرلک بلوردک تدبیر مملکت و امور سلطنتی مکدن اوکرندک  
 اولدخی جواب ویردی که عنایت ربانی بکا دولت عقل از زانی پوردی جهاندارلک  
 تعلیمند هیچ دقیقه عمل قومی **پیت** یقین چون دفتر تلقین کشاید زمین آن درود  
 آید که باید کلیله آیتدی ملوک دو کلی رباب اهلی کراماتله مخصوص قلندر بلکه اکثر  
 خواص ارنله اکتسابله درجه تقیه بقیسوب لغات پادشاهان ایله اختصاص بولمشدرد



چون سنگ شیر میانشه نه سا بقدر موروثه و نه وسیله مکسبی فارا کتر احتمال بود در که  
 عوارف عواطفندن محروم اوله سن و بومعنی موجب شمائت اعدا و شمائت  
 اجبا اولوب دشمنکا ملورد فترندن مرقوم اوله سن دمنه ایتدی همکسر که عینه ملوک  
 درجه رفیعیه ایردی تد رچله ایردی و اوکا اول مرتبه مسقت فراوان و تربیت  
 سلطانله ال و پردی بندنی همان اول پایه جست و جوی یدرم و اول سبب از روز  
 و شب قدم تعبد نک دیوی یدرم و عذاب چکن که و شراب بد کوار اچد و مکر  
 اول چاشنه باعث اولمشدر که ماده لذتله جام و کام آرز و طولمشدر بلوردم که هر کس  
 که درگاه ملوک ملازمدر بوبیش قلعه رعایت انک اکا لازمندرا **اول** بود در که  
 شعله اتش خشمی آب حمله تسکین اید سن **ایکینجی** بود در که اغواء شیطان  
 هوادن حذر ایللیه **اوچینجی** حرص فرسیندن و طمع فتنه انگیزی عقل ره نمایه مستول  
 قلبیه **دویمینجی** سواخ امور و مصالح جه بورده عنان صدق و استقامتی الذنوق  
 حوادث و قایع که واقع اولور رفیق و مدار ایلله تلقی قله هنرات که بوصفانله متصف  
 اولاهر آینه روی عروس مالین آینه دوراندن احسن احوال اوزره معاینه قله طیلله  
 ایتدی فضا که مقرب حضرت اوله سن نه وسیده ایلله منظور عین عاطفت اولور  
 و بجه هنر و معرفت ایلله درجه رفعت و شرف کرامت بولور سن دمنه ایتدی  
 شویله که تقرب حضرت و محرمیت آستانه دولت میسر اوله بود درت خصلتی کدومه  
 لازم قلورم **اولا** اخلاص تمامله خدمته ملازم اولور **ایکینجی** حل مننی اکا متابعه  
 مقصور قلورم **اوچینجی** احوال و صلاح حال ملک و ملکی اند ملا حظله قلم انک  
 دیدن دولتی مزین و فواید منافعن نظرند و روشن و مبتین قلورم ناسدادرای صواب  
 ارشاد ایلله شاد **اولا** **دویمینجی** برام سرور و قلسه که عاقبتی و خیم اولسه و اذن  
 ملکه یا ملکه ضرر عظیم لازم کلسه کلام شیرین و ادای رنگین و رفیق تمامله  
 مضرتن اعلام ایدوب و خامت خاتمه سندن خبرد ارایدم و هرگاه که پادشاه  
 بنم هنر لومدن آگاه اوله بی سینه بنی منظور عنایت و مخصوص رعایت قلیسن

و پیوسته صحبت در اغی و نصیحت طالب اولیسه که هیچ برهنه و رای برده خفاده  
 قالمز و برهنه بر تنیت و تقویتدن محروم اولمز **قطعه** هنر چو مشک بود مشک  
 اگر نهان دارند جهان ز نکبت او پرزبوشود ناکاه برو بکسب هنر کوش کز  
 فضایل تو بسیط خاک پر از کفت و کوشود ناکاه کلیله آیتدی شویله فیم اولنور که  
 رایک بوامر وزره تقرر بولشده و عزیمتک بومهم امضاسنده مصمم اولمشده  
 باری تمام حذر و زره اول که ملازمت سلاطین امر پر خطر و کار دشوار <sup>مشاور</sup> حکما پور  
 که اوج امر از تکاب امر الا شول باطل که کردن فطرتی زیور فطنتدن عاقل اول اول  
 تقریب سلطانه قصد اتمک البخی تر یا کله سم اچمک او چخی عوئلره سری کشف اتمک  
 علما پادشاهلری کوه بلند تشبیه اتمشلدردر که اگر چه معدن انواع جواهر و فلز  
 اما مسکن بلند و مار و سایر موزیا ندر دیشلدردر که مصاحبت سلطان شایسته  
 بحر پیکر اندر باز دکان که سفر دریا اختیار قلو ریا سود بنیای داله کتور یا غریاب  
 بواره کو قدار و لوب **پیت** بدریا در منافع بی شمارست و کر خواهی سلامت  
 بر کارست دمنه آیتدی اگر چه پیورد غلک محضر نصیحت و عین حقیقتدر  
 واقعا صحبت سلطان آتش سوزاندن عیار تدر و فی الحقیقه تقریب ملوک  
 خطر خاندن کایت **پیت** از صحبت پادشاه پرهیز چون هنرم خشک از آتش تن  
 فاما هر کسه که مجاهدیه از تکاب امر غاظه دن خوف آیدر عروس دولته  
 کارند مشاهده ایلز کدر **شعر** از خطر خیزد بزرگ زانکه سودیک جهان  
 بر بندد کربنر سد از خطر باز دکان دیشلدردر که اوج امر شروع اتمک مستغفر  
 الاعلو همتله عمل سلطان و سفر دریا و مغالبت اعدا چون بن کذمی دوز همت اکثر  
 بیچون خدمت سلطانه جرأت ایلزم **مثنوی** چون بازوی هم چنین است هر چه  
 طلبم در آستین است خواهی شرف بزرگواری میکوش بهمتی که داری فی الجمله  
 هر چه دست سابی همت جوقوی بود بر آئی کلیله آیتدی اگر چه کین بوند به مخالف  
 و بوفکر منکر اما چون عنزم بولمرده جازم و البته بوزای امضا قنک لازمده



**مصراع** الدن نه كلور مبارك اولسون **بيت** استمن سن چوپند خير خواهك • سلامت  
اول يوردى واراسته راهك • دمنه كليله يى وداع ايدوب كندى ودخول حضرت  
شير جرات اندى چون شيرى راقدن كوردى وظايف دعاوشاي صدى بلند  
اداليدوب مقابله سنده طورى شير بوبكه ديواركان دولدن صوردى ايتدلر نيره  
فلا ندر كه بر زمان ملازم درگاه فلک استباه ايدى شير كم اندوكن تشخيص ايدوب  
حضور نه دعوت اندى ايتدى قند سن ونه عله سن دمنه ايتدى **شعر** غلام حلقه  
بگويم در كن بن بند • قبله بخر قولك وار برسيم بند • مكر بن بند كان شاهم بندم  
ايتنى اوزه درگاه عالم پناهم واتى قبله حاجات وكعبه مرادات ايدوب منتظم  
كه اكر زم ظاهر اولاهكم هايون شرف صدور بولا فكر صوابله كفايت كوستم  
وراي روشملر اكارض ايدم ننه كه اركان دولت ومقران حضرت كفايت بعضي ماما  
احتياج واقع اولور شاييدكم درگاه پادشاه در برهم حادث اولور دستلر هفتايله  
تمام اولنه **مصراع** اندرين راه چوطاوس مكس • بر فعل كم سوزن خيفدن ظاهر  
اولور نيره چوش كذرانك تحصيلند قاصد روبرامر كه قلم تراش ضعيفدن صادر اولور  
شمشير ابدار انك اقامند مقصر **شعر** بتور مر رشتنه سوزن ايتنى هيچ • ند كلو تاب  
ويرسد اولور هيچ كرك قان دوكله شمشير خوزين • هر دكله كلكه الماس سرتير • هيچ  
بر خد منكار هر نقد ربي قدر و بي اعتبار اولاجلب منفعت ودفع مضرت دن  
خالى دكلدر اولچوب پاره خوار كم طرف راه كنداره پايمان و خاكسار يا تور محمد  
كه بركون بر مصلحت و يا بر منفعت يرايه هيچ اولر ننه احتمالدر كم اندن برخلا  
ايدلر يا انكله مقصر صماخي وساخن ارده لو **بيت** كوبوى كلي نيايدار ما • هم  
هيزم ديك رايستاييم • شير چون دمنه نك تهر ترين نظير و تبخير دليدين استند  
فضاحت و بلاغتدن زياده يعجب اندى واركان دولشه توجه ايدوب  
ايتدى مرد هنر مند كچه كم مقدار اولاعقل و دانشي اختيار فضايلن اظهار  
انفسه اولر علواتش كچه كم هر نقد مر نيت اولسه علو ميلن قوم **شعر** خواش ديمس

57  
 بوی مرد حکمت دان. **هنا** و لم نناکه مسك نهان **پیت** انرا که نشان عشق یار است  
 بر ناصیه وی آشکار است. **دمنه** بوسوزدن شاد اولدی دلدی که سحر و افسوس  
 شیر تا بوقلدی و نیزک و فری بغایت مؤثر کلدی دهان فضا حتی اجدی و نصیحه  
 آغاز اید و بایندی یاد شاهک کافر خدم و عامه حشمته لایمدر که واقع اول  
 و قایعدن عقل دراک و فهم و ادراکاری مقدار بخیر تا مل ایلیر لروهر نیزک معیار  
 فکر و اعتبار ندن تمام عیار واقع اولنی عرصه عرضه یثسدر به شرایط مناخه  
 مساحدر و اکود میه لرتا ملک اتباع و اسیا عنک حقیقه مطلع اولروهر نیزک  
 مقدار رای و تدبیر و صفای قلب و خلوص ضمیر نه واقف اولوب هم انلرک خدمتند  
 منتفع اولوهم لیاقت استحقاق لری موجب خیر رعایت قلده نته که دانه مادام که  
 پرده خاکدن نهان اولاکسه انک تربیتیه اهتمام اتمر چوز نقاب خاکدن یوز  
 کو شتم و خلعت زمره یلر کرپان زمیندن باش چقر اول نهال میوه دار و درخت  
 نفع رسان اید و که معلوم اولور لاجرم آتی پرورش قلور لرو انک نفع سندن  
 منتفع اولور لوقویت ربای فضل بایند اصل تربیت ملوکدر پادشاهلر اهل  
 فضلدن هر کیمه که طرعا طفت پور لرتربیتلری قدر بخیر اندن فایده و منفعت  
 کور لرو **پیت** من همچی خار و خاکم و تو آفتاب بر. کلاه و لاله اهرم ارتزیت کنه  
 شیر ایتدی هنر مند لره نه کیفیتله تربیت و ملوک و والردن نه وسیله منفعت  
 او ملوک که دمنه ایتدی بو فضلده اصل بودر که پادشاه نسبی قویب حسب  
 التفات ایلیر و چهره حال لری فضل و کمال زخالی اولنلر هر چند که عظام بالیه  
 و آبا واجداد ماضیه یه تو تسل و تمسک اید لرم منظور عین اعتبار قلبیه که آدمی  
 سز منسوب اولمق کرک پدر و منسوب اولمق فضیلتدن محسوب کلدن ارباب  
 فضل فاشده کال پدر مطلوب دکل **مثنوی** اذهن خویش کس سینه را مایه مکن نسبت  
 دیرینه را زنده بمرده مشوای تمام زنده مکن مرده خود را بنام از پدر مرده ملا  
 ای جوان کورن سکی چون خوشی از استخوان موثر با وجود که انسانلر نمخانه در ادیت



و مضرتی سببیلہ قتلنی واجب کوردلو و باز که غریب و پیکانه در چون ابدن منفعت  
 احتمالن دیورلر اغراز و اکرامله ال از ره کوردلر بر سر ملک کوکدر که بواسطه ابوبیکانه  
 دیمیه بلکه اهل فضل و فرزانه طلبایلیه و تدبیر نمودن عاقل و زیور هنر د  
 عاقل و نلری خردمند فاضل و هنرمند کاملدن ترجیح ابلیه که خرمندلر منصبین  
 پخیز لره و بر ملک همان حلیه سری پایه بند و پرایه پای سر پیوندان مکرر مثل  
 التاج للراس و الخصال للقدم **بیت** نکوی بایدان کوردن چنانست که بدکردن  
 بجای نیک مردان هر دیار ده که اصحاب فضل پامال و ارباب جمل صدر نشین  
 صفه اقبال و لا هم ملک و بالاعظمه کروب **من قللنا نسا نأ و فی رعیتہ من**  
**هو اولى منه فقد خان الله و مرسله و جماعه السبلین** حدیثی من جبعه مستحق  
 عتاب و عقاب باری و لور و هم مملکت خلایطاری اولوب اول حالنک  
 شامتی شاه و رعیتہ ساری و لور **شعر** های کوفکن سایه شرف هرگز  
 دران دیار که طوطی کم از غن باشد **چوز منہ نصیحتدن فارغ اولدی شیر**  
 افی التفات شاهانه ایله مخصوص قلوب جله خواص حضرتندن قلدی و صحبت  
 نصیحتله انس و الفت ایدوب قہات مہمانی و عظام مصالحتک مولعظہ و  
 متبنی قلدی دمنہ دخی روشن عقل و یکاست و دانش فهم و فراستی هنرست  
 دیباچه خدمت و ملازمت ایدوب از وقتہ محرم حرم سلطنت اولدی  
 و اصلاح امور مملکت مدار علیہ و مشارالیه اولوب رتبہ وزارت  
 بولدی بر کون وقتہ مساعد و زمانی موافق کورد خلوت طلب اتدی  
 و ایتدی مدت مدید در که ملک بر کوشه ده منز ویدر و برکت حرکت  
 و نشاط شکار دن بری در بندنک خاطر فاتر نہ خطور ایدر که موجی بندر بل  
 و شرانگشت تدبیر اول عقدنک حلقہ مشغول اولم شیر قصد ایتدی که حال  
 هر اس و خوف دمنہ دن مخفی طوطر بواسطه ده اتفاق شیر برینہ بر  
 یانک بلند ایتدی که صیت صدمت و صلابتی آفاق طوئدی شیر چون

بوصدای یسوی سندی قلبیه بر مرتبه خوف و خشیت غلبه اندی که عنان  
تملک و قراردی قبضه اقتدار و اختیار ندن کدی ناچار مرازنی دمنه یه  
اطهار اید و بایندی بنم سبب دهشتم بوا و از صیب در که استدر سن  
و موجب جبرتم بوصدای صعب یا نمیدر که مشاهده ایدرسن اگر چه بلزم  
که بویکم از دیدر اما ظم بودر که صاحبك قوت ترکیبی آوازه مناسب  
اولا اول تقدیر چه بزه بمقامن خرام حرام اندر حرام او لورد مننه ایتدی  
خاطر عاظمه بوندن غیره باعث تفرقه و امیدر بیشتر ایتدی سبب جبر  
بویتمی و موجب وحشت و دهشت اولمغه کفایت اتمزنی دمنه ایتدی  
بقدر حسنه ایله مکان سورونی جلا قلق و وطن مالوفدن جدا و ملق  
جدا نامغولدر آوازه نه اعتبار و دفع نک نه مقداری وار که موجب  
ترك تر مارا وله اصحاب دولت عموما وار باب سلطنت خصوصاً کوه  
سناح کبه ثابت و راسخ و ملق کرک تا ارکان دولت و اعیان حضرت  
خاطر لر هرباد له متزلزل اولیه **بیت** کتی سنگین کرک ما سندر  
کمسار کو کرک کیه اولو تسبیح کبار **شعر** تازهربادی چخی پادمان کش  
جو کو **ه** هر که تمکین پیش دارد پیشتر دارد شکوه **ا** کابر تر پور مشردر که  
مهابت صورت و دخامت جثه به اعتماد کرک که هر صورت معنی دلالت  
قلزد هر ظاهرمودار باطن اولمزی هر چند که فرها و لا چوب لا غله شکسته  
اولور و کلک نه قدر که عظیم و جسم اول چنکال باز ضعیف و خیفله  
د نخسته اولور هر کسه که جسامت جثه یه اعتبار قله اول بندر کو قمار  
اوله که دوباه اولمشدر شیر ایتدی نه و جمله اولمشدر اول **حکایت**  
دمنه ایتدی روایت ایدر لر که بر دوباه بر پیشه ده کدردی و دغغه  
جوعدن اطراف کشت ایدوب و طعم اندیشه سی برله دشت و صحرا ده یلرد  
انفاق بر درخت قرینه کدی که اکابر طبل اصمشردی



و صدمت باد سخته اول درختدن برشاخ حرکت ایدوب اول طبله طوقوردی  
 و اندن آواز ستمکین ظاهر اولوردی که بر خروسی باشند تاج کاوسی اکتد لباس  
 طاوسی برچمن زارده کر و هزار عز و نازله بخت و اهتر ایدر برکوشه ده  
 مکین ایدوبانی صید مترصد اولدی بواثاده ناکاه اواز طبله کوشنه ایدر  
 ناکاه ایتدی کوردیکه برجه غریب اندن بر آواز مهیب کلور طامعه رو باه  
 هیجان ایدوب خیالنه بوخلجان اتدی که هر آینه بونک کوشنی و پوستی صق  
 مناسب اولسه کونک و فی الحال مکین مرغدن چقوب جانب درخته توجه ایتد  
 خروس واقع دن خبردار اولوب کار بجانه ایتدی رو باه هر ر مختله بالای درخته  
 چقدی و دندان طع ایلله طبله پاره لیوب بچند باد هودان و او سندن چوب  
 خشک و پوست بی نوادن غیری لسنه بولیمدی آتش حسرت خرمن جانت اوده  
 یتدی دریغ بو صورت نه معینه الدنم و حیف بو خیال محاله صید حلاله

الدن چقد دم **پیت** دهل در فغانست دایم ولی چه حاصل جوان در میان هیچ نیست  
کوت دانشی هست معنی طلب بصورت شوغره کان هیچ نیست بو مثل انکون  
کوردم که ملک و از مہیب و هیکل غریب یله مضطربا و لمیہ و ذوق شکار و لذت  
حرکتدن و از کلیہ اگر فرمان علی شرف صدور بولورسه بوصدانک صاحبی و از  
کوردم و واقع حالی بلوب غمخیز عزم حضور موفور الحبور خبر کوردم طبع شیرہ  
تدیر دمنہ موافق کلوب بر موجب فرمان اول جانہ روان اولدی اما چشم  
شیردن تابد ید و بحق مشیر باطل بحرینہ طالیدی و دمنہ یار سال آمدن ندامت  
اندی و کند و نفسی ملامت ید و با یتدی عظیم خطا اتم و عجب ناسر حرکت  
ایلدیم حکما پور مشاورد که ملوک و اجیدر که طغوز طایفه محرم اسرار اتمیہ لرو و مہما  
خاصہ سندن کما فی لارم اولان اموری اناری اطہارا اتمیہ لوا و لہر کسنہ کہ  
درکاہ پادشاہان نے جرم و نے خیانت جرعه ملامت نوشا مشا و لادی اشفاق  
عتاب چاسی عقاب طمش و لا الکنی اولکہ مال و حرمتی ملازمت پادشاہان  
ہیاء مشورا و لمش و لا و معیشت و زند کا نیسی نیک و لوب بی برک و نوافاش  
اولا او چینی اول کسنہ کہ منصبیدن عزلا و لوب نظرا طفت شاہانہ دن  
بعید و نوید علدن بالکلیہ نا امید اولہ درد بخشی شہر فتنہ جوی و مفسد عیب  
کوی دبخی بشول مجرم کہ یارانی شراب عفو اجمش و لا اول خار عقوبت چکش و لا  
السنخی اول کہ کار کہ انہای حسیہ کوسمال بولہ و اکا اندردن ربا دہ واقع و لا  
ید بخشی اول خدمتکار کہ کمال استقامت خدمت قلہ و عواطف خیر و انیز محرم  
قالہ و غیر لر نے سابقہ خدمت شرف تربیت بولہ سکر بخشی شور بخت کہ پادشاہ  
مضر تن کذبہ و بہ منفعت تصور ایلیدہ طغوز بخشی اول کسنہ کہ درکاہ شاہان شرف  
قبول بولیوب عدوی دولتی قتلہ کند و سن مقبول بلہ ملوک کر کرد کہ طوائف  
مزبورہ یہ افسای را ز آمدن احتراز ایلیدہ لرو اصل بود کہ اگر کسنہ نک دین و دین  
و صدق و صیبا نای کرآت و مرآت آدما یس آمدن محرم اسرار اید نمیدہ **پیت**



راز مکنای بهر کسی که درین مرکز خاک سیر کردیم بسی محرم اسرار نبود پس بومقدّمات  
 موجب خردمنه فی امتحان آمدن اطهار اسرارده بحیل فکر غیر پیدا ایدی و جا  
 خصم دن استیعال خود روش حرم و احتیاط دن بغایت بعید ایدی و بودمنه زیرک  
 شخصی بگنهر با وجود دور کار ایدی که در کا هدن مجبور ایدی اگر عیاذ الله قلبی  
 یا خود خصمک قوت و شوکت بندن غالب کوب آنک خدمت نه راغب و لا و فتن  
 اولد و عی اسرار دن انی کاه قله و باجمله بوفعلک مفاسدی غایت چوقدر و تدارکنه  
 قابلیت یوق بخون **الحرم سوء الظن** مضمونی ایلد عمل انقدم و فحوی پت حکیمدن  
 بدقیس عباس و بدکان باش. و از فتنه مکره رمان باش. تجا و زایلدم اگر تورو <sup>دیده</sup>  
 بکا بر آفت مترتب و لا لایقم بلکه بک و لغدر مستحقم **شعر** یا خودم بد کرده ام  
 بد کرده ام. از که ناله چور کن خود کرده ام. بر خیز زمان کند و بی بومقوله افکار  
 آوردی واضطر بندن بیقرار اولوب کاه طوب کاه او توردی و شاهراه انظار  
 چشمی چار اولوب مترصد اخبار ایدی که ناکاه بک کلدی و دمنه نک قد و ع  
 خبرن کتوردی شیر بمقدار تسلی بولوب تاب تب اضطراری زایل اولدی بر مژد نک  
 دمنه کلدی لوازم خدمت و مراسم ثنا و مدحتی دا اند کد نصیحه ایدی **شعر**  
 فلک دایم بدن بکسون طبعک. سعادت کوزک طوغسون قبحک. سکا یا وز  
 صنن بولاسون ایلک. بلا لوباشی اولسون بونینر یوک. ای شهریار هفت کسور  
 اول جانور کم صدمت و از ورعد صلابتی سمع هایونیز یکدر و خراج میار که در دسر  
 و بر مشدر بوکا اویش که بو پیشه حوالیسنده چرایه مشغول ایمش **انها فقر صفراء**  
**فایق لونها** **الناظرین** اگر خیال و بال و قد و قامتی نه نظیر رنگ و فروز پ صورتی  
 دلپذیر در اما خلعت همتی قامت خلقندن فقیرم رخورد و خواب و علف و آبدن  
 غیر میل عمر و تمام همتی دایره خلق و شکن او تر کمتر شیر ایدی مقدار قدرت و قوتن  
 بخیر فهم اندک و حدشوک و شوکت نه در جرده مشاهده قلک دمنه ایدی انده  
 شوکت و نخوت کوردم نامرتبه قوتنه استدلال قلیدم و ضمیرمک اندن خوف و مهابت

بولدم تازياده احترامن لارم بليدم شير ايندي اني ضعيفه حل اتمك كوك وانكله فرقيته  
 اولمق كوكدر كه باد سخت اكر چه كياه ضعيغه ضررا تميزا ماقوي درختلري زير و زير ايلر  
 مبارزان ميدان شجاعت حصلمن ناكله كهاء تن تمام عيار بولميه لوزنه المزلر وانلره  
 قوت و شوكت اطهار ايلمزلر **پيت** بازار بے صعو كے نمايدل هلك پروبالا چه  
 شهباز شكار كسه • دمنه ايندي نك مر نه اولقدر القات پور مسون وانك يا بيه  
 چندان حسابه المسون كه فرستله بن في مرتبه كالد بلشمدر و حقيقت حاله باله لكليه  
 حاله مطلع اولشمدر اكر اى عالم اراى قضا قورسه و فرمان جريان نقاد بولورسه  
 بن بند و ارب قهر دلدنير ايله من چند كيرم و زنجير شخيره كسان بر كسان پايه تخت  
 جھان كيرم كورم تاسر اراى خطه اطاعته قويه و آيينه دلدن زكار مخالفتي پويه و كور  
 ادغانى بيان جانه چكه و تخم اخلاصى زمين اختصاصه كه **پيت** دعوت بيلد مسخر  
 ايدم اني • آستانك چا كرايدم اني • شير بوسوزدن شاد اولدى و دعوت كاوه انشا  
 پور دى دمنه بر فتنه شتر به فتنه كلدى جوى الحنان فصيح البيان في تردد و تاامل حصنه  
 اغاذ قلدى و بعد السلم فتح كلام ايدوب ايندي **پيت** ددى اولنير دزد  
 قدومك • نه باعث اولدى ترك مرز بومك • بومقامه كلمه كه نه سبب حادث  
 اولدى و طرح رخت اقامت اتمكه نخر علت باعث اولدى شتر به قلب صافيله  
 جواب شافى و پر صورت حالى بر بر مرآت خياله حامه قهر پرايله نخر پر و تصور  
 اندى دمنه احوال شتر به واقف و لحن ايندى بواقطار و اصقاع مالكي و بو  
 پيشه به سباعك ملكى بوشيد لير در كه شير آسمان نك هيبت و هيا نندن بر كبر  
 نا توان در و بيلد مان شكوه شكوتندن بپيشه كى نوزان بنى خدمتكار رسال  
 ايدوب پور دى كه سنى نك حضرتند دعوت ايدم و بومنوال اوزره مثال و بر ديكه  
 اكر متابعند مسارعت ايد سن تابو غايتى دك باب ملازمتد واقع اولان تقصير  
 صحيفه ضميرم جام جهان نما نظيرندن آب صفيح و عفو له محايليه و اكر نمر و تردد ايدن  
 على الفور دو نم كيدم و ما جاري على ما جاري عالم آرا و فكر كسور كسا سنده اعلام و انما



ایدم شتر به چون نام شیر و سباعی استدی غایت و همدن اطاعتدن غیر یچاره  
 بولوب ایتدی کربنی سیاستدن ایمن قلورسن و دفع شور و شر و ضرر نه ضامن  
 اولورسک فرما نکه مطیع اولورم و وسیله مرافتک شرف خدمت و کرامت ملا<sup>رفت</sup>  
 بولورم دمنه ایمان و غلاظ و شدادله کاوه اعقاد و یروب مغیله جانب شیر  
 متوجر اولدرد کاوه شیر و قرپ و ارجو دمنه ایلرو واردی کاوک قدومند  
 خیر و یردی بر نماد نصکم کاوکلدی شرایط خدمتی یرنه کتورم ی شیر حالی و خاطر  
 صورتی یونوا حیه قن کلدک و کلمکه نه باعث اولدی ددی کاوه سرکدن نشین  
 با تمام حکایت ایتدی ای مهمان کرامی **مص** خوش آمدی و علیک السلام و لا کرام  
 همان بو مقادیر ارام ایله تا شفقت و کرامتدن بهره مند اوله سن و مرحمت و انعامدن  
 نصیب تمام بولرسن که بزم ابواب فوج غایت مزجیم حایتم مفتوح در و ما یئد  
 پر فایده رعایت مزملان آستانه دولت و سعادت مزده مبدول **بدت**  
 دین مملکت کر بکردی بسی زمان در شکایت نیای کیسه در اول بکار که نیت کنم  
 نظر در صلاح رعیت کنم کا و مرا سم دعا و تحیت و لوازم نشا و مدحتی یرینه کوردی  
 و کمر خدمت و عبودیتی طوع و رغبتله میان خانه بنیاد ایتدی شیر خا رهتیر تقرب  
 ارزانی یورب روز بروز مرتبه سن زیاده قلدی و اعزاز و اکرام و اجلال و احترام<sup>مندان</sup>  
 قصور قومدی دایم احوال شخص و اخلاقن تقرین ایدوب معیار عقل و درایر سن مقدار  
 تمیز و تجربه سن تجسس ایدردی کوردیکه کمال عقل و کیا ستله معروف و تمام فهم  
 و فرا ستله موصوف هر چند که تمیز اخلاق و تشخیص در اکنده مبالغه قلدی و نفور  
 و دانش و شمول فهم دور اندیشنه اعتمادی زیاده اولدی **شعر** نکوسیرش  
 دید و روشن قیاس سخن سنج و مقدار مردم شناس جهان دید و دانش  
 آموخته سفر کرده و صحبت اندوخته **شیر** هزار تامل و مشاوره بسیار و تفکر و استقامت<sup>نصیر</sup>  
 کاوک رتبه تقرین زیاده ایدوب محرم اسرار و مظهر احکام و آثار ایدندی کاوک  
 تنفید احکام حکومت و تمشیت مملکت و ضبط نفور و تدبیر امور جمهر و <sup>حرد</sup>

انار کفایت اظهار اید یک خدمت شیرده ساعت بساعت رتبه و قرینتی زیاده او کو  
بر مرتبه به ایرد یکه زمن ارکان دولت و جمله اعیان حضرتدن بخا و زانیدی دمنه  
کوردی شیرد رجه رفعت کاوی کرد و نریتوردی و اجلا و اگر امن ذایره اعتدا  
کچوردی و مباشرت امورده اکا مقدار و پیرا و لدی و مشادرت راده اکا اعتبار  
قهر اولدی دست حسد بصیرت نه سرمه نفرت چکدی و بر و خشم خرمن مائه  
سعله غیرت بر قردی **پیت** طوبی رنگ حسد آینه سینی کل ایتدی غیرت و د  
سینه سینی **شعر** حسد هر جا که آتش بر فروزد هم از اول حسودانرا بسوزد  
**خواب** و قراری کندی و راحت و سکوته ساحت سینه سندن ریخته کله و سکا  
ایچون واضطر ابی حکایت ایچون کلیده خدمته کلدی و ایتدی ای برادر ضعیف  
را بی و سوء تدبیر کوردر میسن که تمام خدمت شیرم مقصود اندم لطف حیل ایلد کاو  
خدمتنه کورددم اول حضرتدن قربت مکانت بولدی و جمیع ارکان و دولتندن  
ممتاز و سرافراز اولدی بن منزل و محمیدن و مرتبه اولدن تزل اندم کلیده جوا  
و یردیکه **مصع** جان من خود کرده خود کرده را تدبیر چیست بویشنه بدای پاییکه  
کندک آوردک و بوغبان فتنه به سن قالدر دك سکا اول منصوبه اولمش در  
که اولها هن اولمش در دمنه ایتدی نه و جمله واقع اولمش در اول **حکایت**  
کلیده ایتدی روایت ایدر لیکه پادشاهلردن بریسی بر زاهد بر کسوت زیبا  
و خلعت دیبا عطا قلدی و برد زطرار عیار که قادر ایدیکه حصار کیوانه نقب  
اوریدی و دیدن زهره دن سرمه قییدی بو حاله مطلع اولوب عرق طعنه حرکت  
کلدی و خیال خلعتله خلوت زاهد و ارباب دست ارادتله دامن خدمته  
تسبب قلدی و تعلم آداب طریقت و اطوار حقیقته جد تمام کوسترد  
تا اول حیل ایلد محرم خلوت اولوب بر کچه فرصت بولوب  
خلعت کورتدی و راه بیابان طو تدمی چون صبا ح اولدی  
زاهد خلوت خلعتدن خالی و مرید جدیدی غایب و نابید اولد



بدلی که اول کوتاه استینک دراز دستلکیده **بیت** دراز دسی بن کوثر استینا  
 بین جست و جوی بجز شهر متوجع و لوب کدر کن یولنه کوردیکه ایکی پنجه  
 بر بریله جنک ایدر لر و سر و سر و لریله بر برنه اورب محروح ایدر لدی بو حاله  
 ایکی خصم یز جنک بر بریله جدالده ایدی و هر برنیک اعضا سندن قان روان  
 اولوردی بر دوا به حریص کلوب اول قان قانی یلردی ناکاه بونلر بر بریله طوق شور کن  
 و ایکی طرفدن باش او شور کن رو باه دوسیا میانه راست کلدی و طرفیندن محکم  
 ضرب بپشوب دام هلاکه گرفتار اولدی زاهد بو صورتی زیاده تعجب اتدی  
 و اندن عبرت آلوب و پنجه بر حاصل قلوب یولنه کتدی و شب هنگام شهر تیشدی  
 و ابواب شهر بسته کوردی متحیر قالدی زاهد پچاره کبوتر کی آواره اطراف  
 شهری طواف ایدوب اقامت اچون بر مقام تجسس ایدر کن مگر بر گوشه ده برزن

روزنه خانه سسدن نظاره ایدرکن نظری زاهدن راست کلدی سرکرد انلغندرت  
 مرد غریب ایدوکنه بلوب مترنه دعوت قلدی زاهدده دعا ایدوب دعوتنه  
 اجابت اندی واول کاشانه کوشه سندن بیرکوستردی لراوتوریا وراذکا<sup>رینه</sup>  
 مشغول اولدی مکر اول عورده ناپاک ویدر کردار ایدی وفسق و فجور اچون مهیتا  
 کنیز کلری و ایدری **شعر** ویردی هر برینه درلوزنیت کوردی هر کچه صحبت  
 بصحبت اول جوارینک بریننی که شمع جمال باجمال حورای جنبانه جلو تعلیم ایدردی  
 و آفتاب عالم تاب غدارندن آتش غیرتله یانوب کیده ی چشم عاشق کشته  
 سینه عشاقی خدنگ غمزه به نشان قلمش دی ولب جانمشی تلخ کاملره شک سرک کیه  
 حلاوت ویرمشدی **نظم** قهر هم شهر سیدی غیغینیک شکر هم شیر **شعر**  
 شیر بر لبینیک کلینه سنبیلن قلمش پریشان اصلش هرقلینه پیک دل و جان  
 لبندن اولمشدی پرسنک دهاندر شکر قلمش دی دلتنک بر جوان زیبا دو  
 مشکین موی سروبالای ماه سیماسین زبان باریک میان ایله که ترکان خطا تے  
 چین زلفندن سنبیل کی پنج تابند ونوش لبان سمرقندی شوق شورانگیرندن دل  
 عشاق کی اضطرابدن ایدی **شعر** روی چکونه روی خونے چو آفتابی زلفی چکونه  
 زلفی هر حلقه پنج تابانی **شعر** حجاب اولسه زلفی سجایی یقردی آفتابی حسن تانے  
 نطاق تعلقی میان جانه بند وطوق تعشقه کردن عروس دله پیوند امش لردی و پیوسته  
 مهر و ماکی بر برحد اجتماع واقتران ایدر لردی جوان غیرت عشقندن قومردے  
 که غیر لردی جاریه نک جرعه وصالندن بهرمندا اوله لردی و تشنگان بیابان  
 طلب هزار زور و تعبیله چشمه دلانه یول بوله لردی **شعر** کورمسم بر دم سنی  
 غم درد ناک ایلرینی غیرله کورم سنی غیرت هلاک ایلرینی اول عجزه بدکار  
 کنیز کلک بر معامله سندن عاجز اولمشدی و کثرت خرج و قذرت دخلد زبیطاقت  
 اولمشدی اما جوز جاریه حجاب جایی میانندن کورتمشدی و هوای جانانده نقد  
 جازین کف دسته کورتمشدی مستمع اولوق ممکن اولمچق بالضروره اول جوانک



هلاکته قصد اندی و اول کجه زاهد نك خانه سنه همان ایدی صحبت ترین  
 ایدوب فرصت کوزندی و جام مال مال ايله عاشق و معشوقه پایمال خیل خواب  
 اندی چون اهل خانه شرب خوابله مست و خراب و دلبر و مقدار زهر هلا اهل حل  
 ایدوب برما سوره یه قودی و ما سوره نك بر طرفن دهاننه و بر جانین مخم جوانه  
 قویب دلدی که فتح اید و نا اول زهر ک بعضی جوانک دماغنه کید ناکاه جوان  
 بر عطسه اندی پنی جواندن هوا خروج ایدوب بخار قویله زهر ک کلیسی کو  
 عجوزیه کندی و فی الحال انا ایدوب هلاک اولدی و بسیط خالک وجود زن  
 ناپاکدن پاکیزه اولدی **مصراع** هم در سر آن روی که در سر داری **من حفر**  
**بئر لاجینه وقع و فها** هدیو حال مشاهده اندی و اول سبب **بوالعجب** که روز  
 نیاز قیامتدن اکا دراز کاشدی هزار تبقله پایانه نیوردی آشول وقت که زاهد  
 صبح نورانی زاویه سبب ظلمتدن چقوب کباب **و الصبح اذا تنفس سجاده** سببه  
 مرین و مضمون آیت علی رایت **يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** عالیهانه روز  
 روشن کبه معاین و مبتین اولدی **بیت** یافت صفا کبندار پند زرنک **شد**  
 رخ آینه چینی زرنک **زاهد** دخی اول طایفه بدنه نداد که طلت فسق و فساد  
 خلاص و لوب بر متهی دخی طلب اندی اتفاق بر کنشکر که کند و یه زاهد ک مرید  
 و معتقد نرندن عدد ایدم دی بر سهیل بترک انی او نه اندی و جماعتنه لوازم  
 خدمت و مراسم ضیافتی کامیابی و صیت ایدوب کند و بعض اجبانک دعوتنه  
 اجابنه کندی مگر خاتونک بر جوان خوش طبع زبیا خوی راسته روی سلسله  
 سوی **شعر** بده کوی و عشق ساز و شوخ چشم **بویله** اولسه بر جوان اولور  
 بلای مرد وزن **دوستی** و ایددی که میان نرند بنای میل و تعلق و قواعد مهر و  
 مشیت و استوار ایدی انلرک میاننده دله بر حجام عورتیدی که دله مخالبه  
 میکر و حیل او کوردی فن سخن نجات ده بر مثابه ده ایدی که افسونلر اب  
 و آتشه امتزاج و سهیل و شرابیه اذواج و برردی و دم کرم و کلمات بر مله

چو لادی موم و صخره صمائی ایدوب سوم ایدردی **مثنوی** زن مکاره ایدی  
 اهل تلبیس مکرده اکاشا که ایدی بلیس انده سبخر و باشند میزد و لیکن  
 غول بکی در رهبر شرابی ورد و درونی سحر و نیزهک طشی ساده ولیکن ابی  
 برزنک هوس یا مینی کورمش کچهرمش هوا یولنده چوق بلس یوکرمش زن  
 کفشکر چون داری غیار دن خالی و عاری بولدی قضای دماغی هوای وصال  
 یا دایله لولدی فی الحال زن حجامه کیفیت حالی اعلام ایدوب ایدی خبر ایله که  
 بو کچه شکر نه غوغای مکسدر و صحبت بی تشویش و صحبت عس در **بیت**  
 بلای شهنه آشوب عس یوق سنکله بندن ایرق هچکس یوق **اشادت لاله**  
 جوان دلدار شبانگاه حلقه وارد در خانه نکرده حاضر اولوب منتظر فتح الباب  
 ایدی که ناکاه کفشکر بلای اکیهانی بکی کلوب اول بیکانه بی خانه سی و کنده کوردی  
 مکره بودندن اسبق نو نمت خبری سمعنه یلشمش **من لیسع یخل** قلیندن **الحله** بیر  
 اتمشدی بوزمانده که اول جوانی قابوسی او کنده کوردی یعنی غالب اولوب  
 مضمون مطنوننه جادنه اولدی و عرق غیری مضطرب و نایر حیتی ملتعب  
 اولوب اونه کلدی زن بدبختی محکم دلت ایدوب نادیب بلیغ اند کدض کره برستونه  
 بند ایدوب کندی و کند و وارب بالین آسایشه باش قویب یاندی مرد زاهد بو کور  
 که بو شفقت بچرم و جنایت بو عورق لست اتمک روش مروتن دور ایدی  
 کو کدی که بن شفاعت ایدوب بو شفاعتدن منع ایدیدم درناگاه زحجلم آواز  
 ایدوب ایدی ای یار جفا کار جوانه یچون بو قدر اشتهار و پر رسن کاه دکلید  
 الله حضرتدن قورق یز یوری وار **مسیح** فرصتی فوت یلمه یوز طومشکی روزگار  
 یار را کوسر پر سپیدن پمار غمست کو بران خوش که هنوز تر نسیم می آید  
 زن کفشکر او از حزن یله آتی قسته دعوت ایدی و ایدی **شعر** آسوده دلا حال  
 دل زار چردانی خونخواری عشاق جگر خوار چردانی ای فاخته پرواز کان بر سر  
 سروی درد دل مرغان شب تار چردانی ای یار مهران ناله زادی یشت هم حالم



معلوم ایله اندن سرزنش ایت بر شوهر پر حم که اول شوخ چشمتی پیوده کورب  
 ناکاه دیود یوانه کبی اچر و کوروب بنی لت پنهایت ایله بی طاقت اند کدنصرکه  
 بوستونر محکم بنیایدوب **بیت** آه کیم سروناز پرودک اولدی استون خانه  
 دردک اگرین مضروب شکسته به سومیای شفقتک و اول مجروح دلخسته  
 مرهم میحتک و اریسه لطفا ایت بنی بنددن خلاص ایله و فقیر زحمت  
 و محنته مقارنسه دخی دستور و یوکه بنددن بدل سنی ستونر بنیایدیم و برود  
 دلدارمه وارب دلدارمه اعتدرا ایدوب فی الحال ینه کلم و سنی بنددن خلاص  
 ایدوب وضع سابق اوزره اولم اگر بنی طاقته بو مرا فتنه روا کورسن هم بنی دین  
 نعت و هم جیبی منوز منت قلو رسن زن حجام و فور حیت و مر حمتد منتضا  
 رونا و یردی و اندن بدل کدوی ستونر بنیایدوب فی طشر کوندر دی زاهد  
 بو کلماتی استماع امکله سر رشته سبب جنک زن و شوهر جنکده و شدی بواشاد  
 کفشکر پیدا و لوب عورتنه اوا زایتدی زن حجام ناکاه اوا زدن بله و کیفیت  
 حاله مطلع اولادیو خوفدن جواب و یرمدی کفشکر هر بار که فریاد ایدی زن حجام  
 جوابیه اقدام اتمدی کفشکر بو حالندن غایت منفعل و آتش خشم و نایره غضبی  
 تمام مشتعل اولوب فی الحال نشکرده سن الله الوب کلدی وزن حجامک بورق کسور  
 الله و یردی معشوقه کوندر که خوش تحفه دردی زن ترس و هراسندن  
 فریاد ایتوب صبر ایدی و کدوی کدوی به عجب ایدوب ایتدی عجب حالندر  
**مضیع** عشرت دکری کرده و محنت دکری دیدم **عریضه** غیرتی حبه و انا المعاف  
 ویکم کمانی سبابة المتندم چون زن کفشکر کلدی زن حجامی بودام بلا یر کر قمار  
 کوردی بغایت ملول و دلشک و لوب زار زار اعلدی و بسیا را اعتدرا کدنصرکه  
 بندن کیدرب وضع سابق اوزره کندن ینه ستونر بغلدی زن حجام بخداشون  
 ضروری بورش الله الدی و افتات و خیران و ترسان و لرزان و نه کلدی **بیت**  
 که اغلر حیرتندن که کولردی کمی غیرت الو صا حن یولردی زاهد بواحوالک جمله

مشاهد قلدی و بومور بوالعجب دن که ورا پرده غیبین عرضه ظهوره کجشدی جهت  
اوزره جری زیاد و اولدی اما زن کفشگر چون بر ساعت کجری دست مکرود غای  
قبله اجدی و ایندی **شعر** الها پادشاهها کرد کارا خدا یا قادر ابرود کارا سکا مخ  
د کلد رهیج بر راز دروغ راستد رقاکد ممتاز بو حلالم دین ظالم بکا افترا اید و  
بر فعل حرام ایله تمت اندی و بر معصیت سببیله که بدن صادر و ملدی جزا و عقوبت  
روا کوردی آلهی فضل و عنایت کدن سن مدد قل و بو عضو مقطوعی که زینت  
جامه بر بکاینه رد قل **منوی** بنم صدقم یوزن پر نور ایله دروغ شک نقابین  
دور ایله کدر یوزدن طمانینی کمانک یوزن اچ کونک راز نهانک خلاص  
ایت دامنم تمت المندن یقن قورتاری و پر محنت المندن عورت نصره <sup>ایک</sup> عد  
کفشگر پیدا و اولدی چون ناله رزق آمیز و دعای شورا نیکزن استدی فریاد اند  
ای نابکار بته روزگار بونه حاجتد که دلرسن و بونجه مناجاتد که ایلرسن  
که فاجورک دعایی اول درگاهد و اولمز و فاسقلوک نیازی و لا استنا  
اعتبار بولمز **شعر** کورت هواست که کاری ز غیب بکشاید زبان پاک و دل پاک  
هر دوعه یاید ناکاه زن نغمه ایتدیکه ای ستمکار دل آزار کل قدرت آلهی  
کور و فضل نامتناهی کور که چون بنم دامن عصمت بو تمت آلا یشدن پاک  
ایدی ایزد سبحانه و تعالی بوشکسته نک بورش عطا ایدوب درست اندی  
و بن بجا ده خلق میا شند فصاحت فضیحتدن صفدی مرد ساده خاطر زن فاجر  
بو کلماتی اشد یک متعجب و اولدی و چراغ کنورب کلدی زنی سلامت  
کوردی و بورش بر قرار بولدی و رخنه هیچ علامت احساسی اتمدی <sup>هنه</sup> فی الحال کما  
اقرار و افترا سنه اعتراف ایدوب با عذاره مشغول و لدی و تطف نام و تعطف  
تمامه دست و پایندن بدن کیدردی و دست و پاین او بوب قوبه رضوح  
ایدردی که من بعد بی پنه باهن و بی حجت طاهن و بونک امثالی افعاله اقدام ائمه  
و هر غم زفته ساز سوزیله زن پارسا و عیال پاکبازن آزرده قلبیه و بقیه العمی



[illegible]

آغاز اندی ناکاه زن فریاد ایلوب مدد بورنم دیو کند و سن یردن یره اوردی  
 حجام بوجاله سحر قلوب طوردی اقربا و همسایه لری حجامک او نر جمع اولدلو اول  
 زنی خون آلوده و پنی بریدن بولدر حجامه زبان ملامتی دراز و انواع اطاله و سر نشه  
 آغاز اندلو اول پچاره چیلن قالدی نه انکاره مجالی وارونه اقرار ایدنه جن حالی  
 چون چهره روز جهان افروز و رای مبرده طمذن نمایان و آینه کیتی نمای خورشید  
 جام جمشید کی درخشان اولدی **فرد** چو صبح اولدی و پوز کوی ستردی خورشید  
 فلک آلدی اینه جام جمشید **اقربای زن جمع اولوب** حجامی قاضیه اللولوا اتفاقا  
 زاهد خجی خانه کشکر دن چتوب مرید عیار احوالنی استفسار اچون محکمه رسد  
 چون خطه حجام قضیه قاضیه مرافعه اندلر قاضی پوردی که ای استاد کناه ظاهر و سبب  
 سر عیالت اولدین بچون بو عورته شو یله قلدک حجام متحیر اولوب تقریر مجتده  
 عاجز اولدی قاضیه **دخی الحرف قصاص** نص قاطعی موجب جرحه قصاص مرا یلدی  
 زاهد چون بوجالی کوردی قاضی حضور نه کلوب ایتدی ایتها القاضیه بوا مرده فکر  
 وافی و رای شاف ایدوب دیده فراستله نظر کافی پور مق کرک زیر اک بنم جامه  
 دزد المدی و روباه بخیر لره لک قلدی زن فاجره نک زهره سن زهر چاک آند  
 زن حجامک بورن کشکر قطع ایلدی بلکه بولدره ابتلا یره نینه بونفسمر باعث  
 اولمشدر **مشوی** نه اولد یسه بزه باعث بزا ولدق **جری** فعلدر بر بوک بولدق  
 هوا غولینه واردق یولدن ازدق **و فاسر نامر سینی** اگری یازدق **قاضیه حجامدن**  
 الچکوب زاهد جانینه متوجبل اولدی و ایتدی بومعانی بیان و بوجلی ترجمان  
 ایدوب تقضیل ایلد عیان اتمک کرک زاهد خجی سر گذشتن من اوله الی اخره **قاضیه**  
 حکایت ایدوب ایتدی اگر بنم مرید جمع اتمک سودا سی اولمه ترهات دروه **بفیه**  
 اولوب اول عیار مکار فرصت بولوب بنم جامری المودی و روباهک اگر حرص  
 و شه سی زیاده او کیوب خوشحال فدن فراغت فلسه ایدی بخیر لک آسیب ضرب  
 هلاک اولمزدی اگر زن بدکار جوان غافل زهر هلاهل هلاک قصد اتمسه ایدی



جان شیرینی بر باد قلزدی اگر زن حجام اول فعل حرامه مدد کا دا ولسه ایدی کنشکر  
آنی مثله قلزدی هر کسه که اساکوت ایلیه احسان توقع اتمک کوک و مککه فی شکر دلیه  
تخم خنظل اتمک کوک **بیت** چنین گفت دانای امور کار **مکن** بد که بدرهستی  
از روزگار **بو** منلی انچون کوردم تا بله سن که بو کرد اب بلا و محنت سن **سنه**  
آندک و بورنج و مسققی سکا **فتح** آندک **بیت** سن آندک کذ و کلزارک برن خار  
بریدر کا وله سن بلبل کیبه زار **مصرع** آخر زک نالیم که ازماست که برماست  
**دمنه** ایتدی بلی راست سولرسن که بونی بکاینه بن ندم ولی سن بو باید نه ندبها  
ایدر سن و بو عتد نک حلدنه حیله تدارک ایلرسن کلبله ایتدی بن اولدن

سکا بو عملد سوافقت اتمدم و بو طریق سلوکه سکا مرافقت کو ستر مردم حالیا  
دخی بو باین کندومی بر طرف بلورم و بو خصوصه داخل اتمدن تمام احتراز قلوکر  
مکر سنک حقلکه ینه سن فکر اید سن که دیشلردر **مصع** هر کسی مصلحت خویش  
نکو میداند **دمنه** آیتدی بنم فکرم بودر که ممکن اولدوغی مقدار بذل مقدور  
و صرف مجبود ایدوب کاوی پایه سنندن اندرم و حضور ملکدن مردود ایدوب  
بلکه ملکدن مسود ورم که مذهب حیتد اهل و تقصیر بخت بولزم و اگر  
طریق تعافل و تکاسله سلوک ایدم ظم بودر که ارباب خرد و مروت قشد معذور  
اولزم اند نصکر منصب جدید دخی توقع قلمزم و کدو حد مدن زیاده منزله  
طلب ایلزم فضل و حکما پور مشلردر که عقلا اگر بش خصوصند بذل مقدور  
اید لرم معذور لرد **اول** طلب اتمک شول منصبی که سابقه اکا متصرف اولش  
اولا **ایکجی** بر هیئت اتمک شول مضرتدن که برکن انی بحیر قلمش اولد **ایکجی**  
مالک اولد قلری منفعتی محافظه اتمک **دو** **ایکجی** ورطه آفتدن خلاص اولمقد  
مبالغه **سینجی** زمان مستقبله جلب نفع و دفع ضرر ملاحظه اتمک بند  
هان سعی ایدرم که ینه اولکی منصب میسر اولد و حال عالم اول رونق و لطافت  
بوله پس طریق بودر که کاوه بر منصوبه کچم که یاروی زمیندن وجودی لطیف دور  
یا خود بوسه مزلدن درخت اقامتی بر وادید دخی اندورین او کجشک ضعیفدن  
کمتر دکم که باشه دن اشقامن الدی کلید آیتدی بخر اولمشد **اول حکایت**  
دمنه آیتدی که کجشک بر درخت کوشه سنک اشیا یر طومشورد و متاع  
دینا دن آب و دانه ایله قناعت امشوردی بر قله کوهه که اول درخت انک **دو**  
واقع اولمشدی بو باشه مقام امشدی که وقفها بر کوشه دن برق حاطف  
کی چقردی و ضاعقه و اوطور مغراره خرمن جانتد اولدی **سینجی**  
کی کو بخر بر مرغان کسودی اگر پنجاه بودی در بودی **هرگاه** که کجشک  
بچه کوره لردی و بچه لری بر شکار ایدوب مین پردی و مین بچه لرنه



طغیای دردی بچاره کینشکاره **حب الوطن من ایمان** اول منزلدن جدا  
 اولمق معتذر و بیداد پاشه جفا پیشه دن دخی انده اقامت متغیرا و کشد  
**مصرع** نه روی سفر کردن و نه روی اقامت اتفاق نیده بر نوبت بجزیر  
 قوت بولوب فر پروما لله جنبشه کلسلردی و پدیر و مادر دیر از فرزند  
 خوشدم اولوب اندرک پرواز اهترازلردن ساد و خرم اولسلوردی ناکاه  
 اندیشه پاشه خاطر لرد و شوب بالکلیه جنایات نشاطی دور با اضطراب  
 قاتله کریمه و ناریه آغا زاندر بوجیه لردن بریسی که علامت رسد و صیانت  
 ناصیه حسندن هتوا ایدی آلردن کیفیت حلی و فرج دن نزع بایع اتفاقا  
 استفسار اندی ایتدیر که ای پسر وای پاره جگر **شعر** از ما میرس کانش دل  
 تاجه غایتست از آب دین برس که او تر جان ما ست پس سبب تسوئی  
 اندیشه و قصه غصه پاشه بیداد پیشه بی علی التفضیل اعلام ایلر میرایتدی  
 ای پدیر و مادر حکم قضا و قدره عدم رضا اگر چه طریق بند کان خدا دکلر و  
 انما سبب لانسباب هر دده برد و امقدر و هر بخره بر شفا میسر امسدر  
**بیت** اولدن غیر هرب چاره واردر او کمر نیده نه یاره واردر  
 میکر که بو غایله نک دفعه سعی بلیغ اید سز و بو عقد نک حلدن جمد تمام  
 ایلیر سز بوقت بزدن ملدفع و بو قساوت سز دن مرتفع اوله کینشکاره بو تدبیر  
 بغایت دلپذیر کلوب بریسی بجزیرک تعهد حلی چون قالدی و بریسی دخی بو  
 دوا طلبچون پروازه کلدی چون بر زمان طیران قلدی خاطره بر خجنان اندی  
 که آیانه جابیه کسدم و از درون حال دکو کو نم کیمه تقریر ادم بدر دل کو قنارم  
 دوی دل میلانم دوی در دل کار نیست پس شکل میدانم قضای الهی  
 مکر بر سمندر که معدن که اتشدن چقوب قضای صحرای کشت ایدردی کینشکار  
 نظری کار است کلدی چون اول شکل عجیب و همیکل غریبی کوردی کد ویرایتدی  
 و این باری در درونم بوجیوان بوالعجیبه اعلام ایدین که شاید **مصرع**

۵  
 که از کار فرو بسته ما بکشایند پس تعظیم تمامه سمندر قاسمه واردی لوازم  
 و سلام و مراسم اعزاز و اکرامی پرنه کتوردی سمندر دخی غریب پرور لک و مسافر  
 نواز بنو شرایطین تقدیم اند کد نصیحه پروردی که بشکر آنار ملال و ضمیر لکه عباد  
 انفعال و ارادگر پنج راه و شداید سفر زانسه بر زمان سایه حمایتزد ارام ایله  
 راحت اوله سن واکو بر حالتک دخی واریسه اعلام ایله باشد که بزم کهایتمز ایله  
 درد که چاره بولم سن کجشک پچاره حال رازنی بر در دله اکوسنک خاره پر در سن  
 اشسته تا نژدن پاره پاره اولیدی سمندر شرح ایلدی **شعر** باهر کسی که شرح  
 دهم داستان خویش داغ تازه بر دل آن ناتوان **نهم** سمندر چون بو کلمات  
 شررا نویشتدی کانون درو **۲** شعله رقتله بر آرم اولوب ایتدی غم میه  
 که بن غمام غموچی واستکوزدن کونوره بن و بو کچه انلک خانه آشیانه لردن  
 آتش قایه اوره بن همان بکامتر لکدن نشان و پرو بوند طور سه س آشیانه لون  
 آشیانه که وار که بن **۳** قند ایسک بولورن ریش درونکه البته مومهم وزرین  
 کجشک سمندر آشیانه سندن نشان و پر ب علامات و اما راتی بیان قلدی  
 و دل شادمان و نشاط فرا و ایل آشیانه سی چابنده روان اولدی و اول زمانکه  
 سمندر مهر آتش شفق سپهرده نهان اولوب عصافیر انجم حوالی آشیانه آسمان  
 طیران قلدر سمندر تیز بو عهدا وزره بر جمع کثیر و جم غفیر ایله طور هم پرواز  
 هر بری منقاد و چنگالنه بر مقدار نفط و کبریت الوب عفر تیلر کی آتش نشان  
 آشیانه کجشکه روان اولدی <sup>آنچه دلوشنه</sup> دلاستیلر خانه پاشه وار ب اول زمانده  
 که پاشه بچر لوبله کر نیان خوابه باش چکشدی و صیاد اجل دید بصیر تلرینی سوزن  
 غفلتله دکشدی **عربیه** یارا قدا لیل مسرور ایا ولر ان الحوادث قدیطر قرحا  
 چنگال و منفارندن اولر نفط و کبریتی آشیانه لرنه نثار ایدوب دوندلو کیدر  
 شعله قهر آلهی اول ظالمک خانه سندر دوشوب خواب غنقدن اول وقت <sup>ندلر</sup> و یا  
 که دست تدارک اول نایره نلک طفا سندن قاصر ایدی لاجرم پدر و مادر و سپد



و دختر سر بستر خانه و آشیانه لریله خاکستر اولدی **فقطع** **دا بر القوم الذین**  
**ظلموا و الحمد لله رب العالمین بیت** ستمگر ز ظلم آشتی بر فروخت چو زد  
 شعله اولهم اورا بسوخت بومثلی کور دم نابله سن که هر کسه که دفع عذوه  
 مجد و انتقام خفده بچدا ولسه اگر چه اول خرد و ضعیف و خصمی بزرگ و قوی  
 دخی اولور سه امید نصرت ممنوع و رسته فرصت منقطع دکلر کلیده آیتد  
 حالیا سیرا کاسا و ارکان ماسند فریدا میاد و پریش و لوی نقرت دولتن  
 فرق فرقدان یقین مش بس ملک خاطر اندن منفرد مزاج سرفین اندن  
 متغیر قلمو بغایت مشکله که پادشاهلر که برکسند تربیت اسلر بی سبب کلی آن  
 خوار اتمزلر و هر کچی که چاه مذلتدن چاه منزلت یثبده لر بچرم عظیم نظر  
 عاطقتلرندن دورایلر **بیت** جوب را آب فرو می بند حکمت چیست \* سرم  
 دارد ز فرو بردن پرورده خویش \* دمنه آیتدی سبب کلی بو یقیزی ملک اندک  
 تربیه سنده افراط و سبایارکان حقنه تقریط آمله استانسده ملا زمتدن  
 جمله سن مشفر قلمشده و انلرک منافع خدمت و فواید نصیحتلری اندن  
 منقطع اولشده بوندن ملکه بخر آفات و مخافات و توقعدهر حکما  
 پیور مشلر در کم آفت ملک و خطر مملکت بوالقی علتدن ناشی اولور **اول**  
 حرمان یعنی دولتی اهلری کند و دن مجور اتمک و ارباب رای و تجربه بی حقیر  
 و خوار طومق **اکجی** مرا یعنی بی جهت جنک و جدال و اوضاع مخالف و ناسیبه  
 احوال اتمک **اوچجی** هوا یعنی شفقت مصاحبت غوانی و رعیه شکار و ادمان  
 شراب و میل لهو و استماع افغانی **در دجی** خلاف روزگار یعنی اول و قایع که  
 واقع اولور مثل وبا و قحط و حرق و خسف و زلزله و غرق **بشجی** شد غرق  
 یعنی حشم و غظبه افراط و فرما رسایستند تهور و عدم احتیاط **البشجی** محل  
 یعنی مقام صلحه جنک و محل جنک صلح و دقت ملا طقتدن مخالفت و زمان  
 عتقه لطف **بیت** جنک و صلح بی محل ناید بکار \* جای کل کل باش و جای خار خار \*

کلیله ایتدی جزم ایلم که مکر مکی میان چانه چکس سن و تخم شقای خاک هلاکت  
 شتر به ده امش سن و دوسن که سنک مرگدن اکابر ضرر ابرینشه و نایه شرکدن  
 اکابر شرر بلیشه فاما غافل و لما که مقدمات آزار و اضرار بر نتیجه و بر مزو حاشا  
 قصد فاسدی ینه کذویه عاید و **لور بیت** هر که بدی کرد بخیر ندیدد •  
 آفت آن رود بوی در رسید هر کسه که بصیرت و عین عبرت ملاحظه  
 قله بو عالم عالم مکافات اند و کنه عالم اولاشک یوقدر که جانب خیر و مرحمته  
 مایل اولسه کرک و دست و زبان آزار و ایزای خلقت زحافظه قله کرک نته  
 که اول پادشاه عادل قلمشدی دمنه ایتدی محمد مسموعک اولمشد و اول  
**حکایت** کلیله ایتدی روایت یدر لور که زمان قدیم بر پادشاه ظالم و اید  
 که دست تقدی و تسلط کربان رعیتی چاک اتمشدی و قدم طغیان جاده عدل  
 و احساندن طشه کتمش شیر ستمه گویا اولمشدی پرور مد جور و فساد و شر  
 اولمشدی آفریدن ظلم و ستمی بر غایت ابرمشدی که هر آن و هر ساعت عامه رعیت  
 دست دعی رفع ایدوب کا نفرین و لعنت ایدروردی و پیدادله سؤیله اذ جفر  
 که سلاطین زمان میانند اکامک ظالم دیرلردی اتفاقا بر کون بو پادشاه  
 شکاره کندی چون شکار دن فارغ اولوب مسند سلطنته جلوس ایدی  
 منادیلره ندا ائدردی که ای عامه رعایا وای کافر بر ایا سوابق از ماندن الی هذا  
 الان حجاب جهالت دید بصیرتی رویت روی صوابدن منع اتمشدی و دست  
 عصیانم محرومان غمید و مظلومان ستم رسید خیر ستم چکمشدی حالینا  
 بشارت اولسون که رعیت پرورک معدلت کسترک طریقند قدم ثبت  
 ورا سخدر و عزم جزم سابق اند و کم قانون ظلم و ستملری فاسخ و ناسخدر  
 فکر الم اولدر که من بعد بر آفریدن نک خرمن حاله شرر شرمدن بر شرر ایشمیه  
 و بر ستم دیدنک کف پای جاننه خا و آزار و اضرا رهن بر ضرر ایشمیه **بیت**  
 زمین ایلم عدلله معور جهانی ایلم جودیلر مسرور • رعایا بو نویدلر حیات



تازه و راحت بخاندازه بولدی و فقراتك روضه امیدند غنچه مراد شکفته  
 اولدی ازین نوید مبارک که ناکهان آمد. بشارتی بدل و مرده بجان آمد القصه  
 ایام دولتند احکام معدلتی بر مرتبه ایردیکه آهوبره بستان شیرین سیراچردی  
 و خروش تازیله بازی ایدردی نذر و بازله برخاترده ایناز شاهین قازله برهاده  
 دمنساز اولمشدی **قطعه** ز عدل او شده باز سفید جفت کلنگ. زامن اشد  
 شیرین یار شغال. نه آن فراز پرد در هویدان چنگل. نه این داز کند در زمین  
 بدین چنگال. اجرای احکام نصفت و عدالت بر مقامه واردیکه نام نوش پروان  
 زاویر نسینان قالدی تابو وسیله بقی شاه عادل نامنه مبدل اولدی بر کون  
 خواص حرم سلطنتدن برینسی فرصت بولوب کیفیت حالدن سوال اندی و مرا  
 جور و جفا حلاوت جود و سخایله مبدل اولسنک سبب و باعثن صورتی شاه  
 ایتدی بن اولکون که غم شکار اتمشدم و قصد شیدایچون مرغاره چقشد فضی  
 شکار کا هدن تک دیوی ایدر کن و هر چانه نظر ایدوب کیدر کن ناکاه کوردم کم  
 بر و باه سکر ب کیدر و بر سنک عقیده و شوب دندانل سکر کن چکوب  
 دیدر بچاره رویاه پای لنک ایل بر سوراخه کوردی قورقلدی سنک دنوب کدر کن  
 بر پیاده بر سنک انوب اتفاق سنک پاینه راست کلوب شکست اولدی و بر ستا  
 کچدن پیاده نک ایاغن بر آت دیوب سنک انتقامن آلدی بر مقدار کمتدن  
 انک دخی ایاغی بر سوراخه کچوب خرد اولدی چون آلری بو کیفیت اوزره مشا  
 اندم کند و تقسمه ایتدم کورد کمی نه عمل اندر جزاء سیئه سیئه بمنلها **بیت**  
 بک موری خورد و باز آمد قضا صر بک خواست. بعد از ان آمد عقاب این  
 عمل بابا ز کرد **فقلت قتلست و ستیقل قاتلک** معلوم اولدیکه هر عمل مکافات  
 اولور مش و احسان و اساءتدن هر کشتی اندوکن بلور مش **بیت** نیک دریاب  
 و بد مکن زندهار که بدو نیک باز خواهی دید. بو مثلی اول اجلدن کوردم کم مکافا  
 ازار و انتقام اضراردن کچه سن که مبادا انک شامق نیه سکا عاید اوله حدیث

من حفر بئر الاخیر و فتح فیہ فحواسی سنك حقنك ظهوره كل دمنه ایتدی بو خصوصه  
ظالم دكلم بلكه مظلوم و ستمكردكلم بلكه ستم كشم مظلوم اگر ظالم دن انتقام دند  
اولسه طریقك فائله لازم كلورمش و اینرا سنده آزار قصد اتسه عند الله مجرم  
و كنه كازمی اولورمش كلیله ایتدی فرضا كه بو عملدن سكا شایبه خلل لازم كلر امیش  
اما كاوك هلاكنه قادر اولورسن كه انك قوتدن عشر عشری قدر قدرتك یوقدر  
وانك اتباع و اشیاعی سنك اصحاب و احبابكدن چوقدر دمنه ایتدی بنای امور  
و فور قوت و زوره و اساس كار كرت عوان و نصاره مبتنی دكلدر بلكه رای راست  
و تدبیر درست بو جمله دن مقدمه كه **الرای قیل شجاعه الشجاعان** زیرا كه اولنسه  
كه رای و درویشلر میسر اولور غالب بودرك زور قوت اندن عاجز اولور **بیت**  
كارها راست كند عاقل دانا بسخن كه بصد لشكر جبار میسر نشود مكر كه  
كوش هوشكه پیشمدی كه اول زاغ حیلله كار اول مار ستمكاری حیلله ایلخه هلا  
ایلدی كلیله ایتدی بنه اولمشد اول **حكايت** دمنه ایتدی مثالله كلشدر  
كه بزراغ بر كوه كرنه خانه و بر سنك شكافنده آشیانه طوتمشدی اول سوراخ  
جوارندن بر مار از در كردركه آب دهانی زهر هلاک و موات و لعاب دندانی مبطل  
مزاج بقا و حیات ایدی بوطن اتمشدی مار زاغك بجه لرن هرگاه شكار ایدری و جگر  
زاغی ایش فراق اولادله برداغ ایدردی چون مار ستمكارك ایدر آزاری حددن  
كچدی و زانچ بچارنك كارچا نده و كار و استخوانه یتدی ضروری مارك هلاكن تدارك  
اندی و دوستلردن بر شغاله حالن حكايت و دشمن بد سكا لدن شكایت  
شكایت ایدوب ایتدی بو فكر ایلدم كه بومار بچر خوارك بلا سندن قورتلم و بو ظالم  
جان شكارك جفا سندن خلاص اولم شغال ایتدی بو بلا نك دفعند و بو غایله  
رفعند نه چاره فكر ایلدوك زاغ ایتدی فكرم بودركم چون دیدم ماری خواب آلود كور  
منتظار خوشخوارمله چشم جهان بین چهرم تا بردخی نیم قره العینه باور نظر امتیه  
و فرزندم انك شهر شردن امین و مأمون و ضرر نهرندن محفوظ و مصون و لا شعا



ابتدای بود پرفایده منجیف و صوب صوابدن نهایت منصرفه عقلا قصد  
 اعدا و دفع بلا ده بر حیلہ تدارک ایدر لکه اند خطر جان اولمیه زنده بار بون فکرت  
 فارغ اول که تا اول ماهی خوار یکی اولمیه سن که هلاک خر جنگه سعی اتدی و سوتند  
 جنگ خر جنگه ورطه هلاک دوشوب سر رشته خلاص اندن کندی زاغ  
 ابتدای بخرا و لشدر اول **حکایت** شغال اتدی بر ماهی خوار بر جو پیا رکازند  
 وطن امتندی و کمال همتن صید ماهیه صرف امتندی هر حاجت مقداری ماهی شگا  
 ایدردی و حضور مفاهیسته روز کا دچور ردی خون پیرک موسی کلدی وضعف  
 قوتدن بغایت خیف و قوای بد فی روز بروز ضعیف اولدی بو طریقه شکار ماهیه  
 قالدی و شست غم و دام ایلہ که قارا و لوب کند و کدوبی ملا مت ایدوب اینک  
**پیت** درج قافله عمر کا بخنا رفتند که کوشان بهوای دیار مانرسید **حیف**  
 که نقد عمر باز پیر ایلہ باده و یروب قدرن بدم و پیرک و قوای چون قوت لا میوت  
 ذخیره قلدیم حالیا طاقم طاق و کسب قوت و قوت ملایطاق در پس لازم  
 اولدیکه بنای امری قواعد مکر و حیلہ اوزره بنیاد ایدم و دام فریب و زرق و ریتب  
 ایدوب خانه تدبیر و تزویری آباد ایدم **مصرع** شاید که بدیز بهانه روزی کنده  
 پس غمگین و اندوهگین لرکی ناله حزین و کهر این ایلہ کار آبه کلوب او توردی  
 اتفاق بر خر جنگه آنی ابراقدن کورب یا سته کلدی و بساط ابنساطی بسط ایدوب  
 اسدی ای بار غم نرسنی بغایت غمناک کوردم موجی ندد و چهره حالکده غبار  
 ملا و انفعال مشاهد قلورم سبب نه شننه در جواب و یوریکه بخند غمناک اولم  
 بلکه دست اندوهله کوبان چاک اتمیم که سن بلور سن که ماده معیشتم و ستر  
 عیش و عشرتم بوکا مختصرایدی که هر کون برقاج ماهی شکار ایدردم بکا اندن  
 سدر مق و قوت لا میوت حاصل اولوردی و ماهله چندان تفاوت و نقصان  
 دخی لادم کلزوی اوقام زبور قاعله آراسته و چهره احوال جمعیت فراغ غله پراسته  
 اولوردی بوکون ایکی صیاد بو جو پیا رکازندن کچوب کیدرکن سوبیشور لورک

64  
 که بواسطه ماهی بچد و غیره امتنا هیدر آنلرک تدارکن اتمک کرک بریسی ایندی  
 فلان آبگیرده ماهی بوندن زیاده در اول آنلرک امرن بر طرف قللم بعد بونلرک  
 حشدن کله لم حال بومنوال وزره اولورسه جان شیریندن ال یوموکوک وزهر  
 مرک هلاکه راضی اولوق کرک خرجتک چون بوخبری استدی علی الفور کلوب کلاه  
 حالی ماهی لره اعلام ایندی ماهیلر بوخبر مو حشدن نایبید و شمش کپه تاب  
 اضطرار به بشلدر و ترسان و هراسان اولوب برک بیدکی لرزان اولدلو عاقبت  
 اتفاق آیدوب خرچکله ماهی خوار حضورنده کللدو دیدلو بو عمر پز سندن بر خبر  
 نقل اندی که انک استماعندن عنان تدبیر منقرضدن کندی **شعر**  
 چند نکه سرا پای مهم می نکریم بر کار صفت ز عجز نه کشته ترییم • حالیا کلدک  
 کیم سنکله مشاوره آید و ز که **المستشار مؤتمن** خردمند کوچره دشمن دخی  
 اولورسه چون انکله مشاوره و حسن تدبیر مراجعت آید لورکو کدر که شیط  
 نصیحتی دریغ پور میه خصوصاً شول امرده که نفعی بنه اکا عاید اولاسن خود  
 نوکا مقر و معترف س که سنک ثبات ذلک بزم بقای حیات مرده منوطدر  
 و بقای حیاتک وجود مرده مربوط پس بزم امر مرده نه صواب کور رسن و خلاصه  
 بایند نه تدبیر و علاج آید رسن ماهی خوار ایندی بلی بوخبری صیاد لرک کند  
 اغرندن اشتد آنلرله مقاومت میسر کلد و بو عقده نک حلندن چوق  
 فکر ایتم بوندن غیری چاره متصور کلد که بونوا حیدر بر غدر بکیر و بر آبگیر آید  
 نظر واد رک غایت صفاده چشمه خورشیددن زیاده ولطافت صورتده  
 جام جمشیددن کشاده در کمال صفا سندن قمرندن اولان دانه ریک غل  
 اولنور و بیضه ماهی جو قند بر بر کورینور بوجله ایله نه غواص و هم قمر نه  
 یتیمک میسر و نه سباح فهم ساحلنه ایرشتمک متصور در هیچ بر صیادک دست  
 شستی اول آبگیر ایتر جمشده اول غلیرک ماهیلری ذخیره بدن غیری قند  
 و بند کور مشدر **شعر** آبگیری بسان دریائست که نه دریای بی سرو پایست



سؤیلده که اكا انتقال و تحویلده مجال بولر سنر بقیة العمی آسایش و راحتند و عیش  
 و فراغتند اوله سنر ایتد لکه صواب تدبیر و رای بی نظیر در اما سنک معا و نتکفر  
 انتقال و سنک مظاهر کیز ارحال بزه منتع و محالدر ماهی خوار ایتدی بن قادر  
 اولد و غم قدر قدرت و قوت سنر ن در یغ ایتنرم اما وقت تنک و صیاد لک  
 اقدامی بیدرنک در قور قورم که ناکاه صیاد لکله فرصت قوت اولوب تدبیر  
 ضایع اولماهیله تضرع ایدوب آغلسدلر و منت بسیار ایلر بونک اوزرنه  
 قورلسدلر که هر کون ماهی خوار کله ماهیلردن کوتری بلده کله اول بیکره  
 صاله سن ماهی خوار هر کون کلوردی و کوتری بلده کله قورماوردی اول حوالیده  
 بر بنیسه و ایددی انده التوب کیمیه پردی و کیمیه ذخیره قوروردی ینه کلجک کور  
 سایر لدخی کدار غدیرده مضطرب و منظر لرو اشغال بر بوندن استیجال  
 کوسر لر خر دچشم عبرتله آنلرک پهوده غفلته نگران ایددی زمان هزاره دید<sup>الله</sup>  
 آنلرک حال زار نه کریان هر ایزهر کسه که لایه دشمنه اعتقاد و خسیس بد کوهرک  
 تدبیر باند ویرنه اعتماد ایلله آنک جزا و سزاسی بوندن ارتوق و لز و ابدی  
 ایشند رونق بولمز عمنند بر دخی کولمز بادی بو حال اوزره چون برفاج کون  
 کجی خرچمه دخی آبگیر هواسی و عذیر ایلر آشنای سودا سی دشدی قصد  
 ایتدی که بر سیل تجیل اول دخی تحویل ایلله ماهی خوار تضرع ایتدی و فکر ایتدی که بنم  
 بوندن عظیم دشمنم یوقدر اولی بودر که اولی یا راننه یتشدم پس کاده آبه  
 کلدی خرچکی کردننه آلوب ماهیلرک خوابکا هی جانبته متوجع اولدی خرچک  
 چون اراقدن ماهیلرک استخوان کوردی حال نیدکن بلدی و مال فکر ایدوب  
 کند و کند ویر ایتدی خردمند که دشمن قصد ایدجک قادر اولدوغی قدر تقاوت  
 اتمسه کند و قانته سعی ایدوب چانته قصد اتمش اولور و اگر مقدور نه مصروف  
 قلسه حالی بواکیدن خالی دکلدر اگر مظفر و منصور اولور و سکه مرموده قرار  
 و مرانه لک نامن صحیفه روزگار یزار اگر مغلوب و مقهور اولور سه باری معدو

اولوب عدم غیرت و حقیقت مطعون و مشهور و **لمر قطع** چو خشم قصد تو کرد  
از برای دفع ضرر. بجد و جهد بکوش از بعقل مشهوری که کرم را بدست آمدت  
بکام رسی. ذکر بهم نرسد آن زمان معذوری پس خرجت حلقه و راهی خوارک  
بودینه صار لوب جانی بدندن چقدی خرچنك انك جنگدن خلاص اولوب  
ینه کل و ک یوله کندی و ماهیلرک باقیسنه باقی اولک دیویار زغایک تغزیه سبیل  
یاران حاضرک تمنیه سن جمع ایدوب صورت حالی اعلام ایتدی جمله سی بوخیری استماع  
ایدچک ساد و خرم اولوب وفات ماهی خواری حیات تازه و عمر نه اندازه عدالت  
وانیدلو **قطع** دمی حیات پس از مردن چنان دشمنی یقین بود که ز صد ساله زندگانه پر  
برک خشم شامت نمیکم لیکن دمی فراغ زد دشمن زهر چه خواهی به بومنی کوردم  
نایله سن که چو کسنه لوم کند و مکر و حیلله ایله هلاک اولور لر و وبال کید لری نبض  
**و لا یحیی الذکر البتة الا باهلله** نینه انکه عاید اولور اما بنسن بر طریقه ارسیاد  
ایده یمن که اگر اتمام مرا مکنه اکا سالک اوله سن بی خطر و ضرر خشمکه ظفر بوله سن زاغ  
ایتدی **شعر** سزدن بزه اشارت بزدن سحر اطاعت از دوست یك اشارت از ما  
بسر ویدن **بیت** موا میکنه ارشاد میکنی ساقی خلاف رای تو کردن طریقاری نیست  
شغال ایتدی صواب اوله که اوج هوایه چقه سن و آبادان قلعه مقابله سنه کلوب یا مله  
بقه سن هر قانده که پیرایه کوره سن ما برو جملکه نظر دن غایب اولمیه سن مقرر در دره  
بعضی کسنه لور پیرایه طلبنه اردو که دو شسه لور کک چون مار مقابله سنه کله سن  
اندک نظر دن پیرایه مارک اوستنه براغر سن چون ماری نده کوره لولاجرم هان  
اول آن آبی وادی عدمه کونده و لو وادن پیرایه لره لوبو برقیله هم دشمنکه ظفر بوله سن  
هم شمر بترندن امین اوله سن سن زاغ اشارت شغاله هوایه پرواز ایدوب بر شمر  
مقابله سنه کلدی ناکاه کوردیکه برخاتون برالتون **هیكله** برام کوشه سنه توپون  
اغتناله اشغال قلدی زاغ در الحال اینوب چکالنه آلدی و اول دستور و زره که  
شغال نصیحت اغتشدی مار و زرنه اندی اول کسنه لور که زاغ عتیقه کمشلردی سمار



سنگ دمار له تار و مار اید و ب زاع کار خلاصه پیشدی **مصرع** خصم از میان برفت  
 و شوشک از کنار هم **دمنه** آید و بو مثل اول جلدن او ایدم که بد سن که اول  
 دمنه که رای و رویتله میسر در زور و قولله منصور دکلر کلیله آید ای  
 دمنه شتر بر قوت و شوکت و رای فکر تدبیر بدل و فهم و فراست و عقل  
 و یکا استن بل مثل و مثله و منقوله کسنه یه مکرله ظفر بجه میسر در که هر جایی  
 که سن مکرله حفرا یه سن او فکرله سدا یدر و هر که هی که سر نکشت ترو پرله حل  
 اید سن اول دست تدبیر **ایله** حقدا یلر مکرله داستان خرکوش پر هوش که پیشدی  
 که رو با هم قصد اند و کنه کند و کز قنار اولدی دمنه آید بخیر او **اول**  
**حکایت** کلیله آید روایت اید هر که بر کرک که سینه بر صحرایه کیدردی و بو  
 طعمه ایله تک و پوی ایدردی ناگاه کوردیکه بر خرکوش بر خاشاک سایه سندن  
 یاقش و خیل خواب جمیع جوانین احاطه ایتمش کرک اولوغی غنیمت بلدی آهسته  
 آهسته بلندن کلدی خرکوش ننگ نیت مند و آسیب قهنگ خوش ایدق **دلایه** طریق **اختیار**

اید کونک انی استقبال اید و بنایتی **بیت** بیا بیا که مرا نیست طاقت دوری **۲۶**  
 مرو و که بجان آدم ز مجوری خرگوش کونک هیبتدن مدهوش اولوب ضرور  
 نضرع و زاری به آغاز قلدی و روی نیار خاک پاینه سوربایتی بلورم که آتش  
 جوع امیر سباعه مله بندد و نفس مار سی غایتله اشتهای سبیله مضرب در بند  
 بوجه ضعیف و بوبدن خفایله که بر لقمه دراکانه مرتبه غذا حاصل اولسه کونک و غلبه  
 دیک جوعت و مضایق غرق شهوتی ندکوفتور بولسه کونک اما بوجوالیده بر روباه وار  
 غایت سمندن کشتا طلال و دمن اید مرو و فرزت کم و کثرت شجندن حرکت اید بس  
 ادمن آدمز کانم بودر که انک کجی لطافت معادل آب حیات درو شخمی حلاوت در شتر  
 نبات اگر امیر قدم رخنه پیوره و نقد ز رحمت ایسه انک کوشه کاشانه سی جانین  
 مقدم مبارکیله مشرف قلده آن دام حیلله ایلده صید و قید فریله بنیدایدوب خلعت  
 خدمت امیر کتورم اگر اول نعلمه قناعت پیور رسه فهما و الا بن خود حاضرم و درو  
 برید جله منظم **مصرع** دیگر اژدر کند آور که ما خود بند ایم کونک آنک خواب  
 خرگوشنه آلدندی و افسانه افسوسنه و رفیق اولوب راه خانه رو باهر روانه  
 اولدی مگر اول طرفدن بر روباه آگاه و ایددی که فن و مکر و تلبیس ابلیس درس  
 ایدردی و نیزنک تحیل و تزویر و تسوید و هم و خیال سبق و پروردی **مشوی**  
 رو بهی جست دغا پیشه بود یانه که تمغاچی از پیشه بود لعبت بادی کوهر **وده**  
 از دوکان برده به بازی فیه هم دد صحرای بغان بود ازو هم سک ده نعره زنان  
 بود ازو در که جستان سده از دید کم صحرای رفت بچاروب دم خرگوشک  
 انکله قدیمی ماجراسی و ایددی چون بود وقت فرصت بولدی فرصتی غنیمت بلوب  
 استقام داعیه سن قلدهی طوب خانه رو باهر کلچن کونک طشره قویب کند و سورا  
 کودی و ظایف سلام و تحیتی و مراسم دعا و مدحتی بر نه کوردی هر روباه دخی تقطیم  
 و اکرام و سلام و تلقی تمام ایدوب مصیصه آغاز اندی و ایتدی **شعر** خوش  
 آمدی ز کجا میرهی بیا بنشین بیا که میدم بر و دید جان بشین خرگوش



فتح کلام اید و بایندی بخدا و قایتیکه آر زوی شرف ملاقات ایدرم اما موانع  
 روکار غدار و عوایق زمانه ناپایدار سببیله بوسعادندن محروم ایدم **شعر**  
 فرشته ایست درین بام لاجوردنکار که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار •  
 بواشاده اتفاق و قسطای نژاد وادهی نهاد بر غریز که مصر که امتد سلطان سرافزار  
 و عرصه ولایتد پیرمید نواز در **مثنوی** دل مفتاح کج حکمتد • رخ مصباح  
 کج عقئند • علم غیبی کاچیلد • شیخ دوران مرید شبلد • مرآت مبتد که  
 نه زیارت اید و رک بود یاری مشرف قلدی بوجناب تقدس مایک صید  
 و صدای ورع و تقوا سن و اختیار عزلت و انزوا سن استماع ایدوب بوسدای  
 توصلد بونیکه به توسل اندی نادیدن حالی چال جهان آرای حضرتله منور و شام  
 جانی فوایح انقاس مشک آسای جناب عزتله معطر و لاواکر ملاقاته اجازت  
 شریف ارزانی پور لورسه فیها واکر مانع و ارسه بونوبند دخی قضای مافات  
 بیورله **شعر** یا ازین در باز کرد چون بلامی ناگهان • با فرد آید بدینجا چون دعا  
 مستجاب • رو بآه برانتهیه بومقاله مآلند نقش حیل مشاهد ایدوب بوکماند  
 مرآتدن صورت مکر معانی اندی کند و کند ویر اندی اولی بودر که بواراده  
 یننه انلرک طورنه سلوک ایلیم و انلرک شربت آمیزی یننه انلرک تجرع اندرم که **مصرع**  
 کلوخ انداز را باد اس شنگ است • بس رو بآه دخی ریش خند و خوش آمد آغاز  
 ایدوب بایندی برآیند و روند یکر خدمتی اول جلدن بر میان اتمشوز و رودر  
 زاویه مزی روی غریز لوده اول سبیدن مفتوح طومشوز در که انلرک چال حال  
 و انقاسن با کاملندن بقدر الاستعداد استفاده و استمداد اید و زعلی الخصوص  
 بو غریز معارف دنا ددن که سز ترفیف و توصیف قلور سز و بوشیخ قدس شعاردن  
 که سز مدح و تناسنی تکرار ایدر سز برهما ندر لعد نقصیری قلور زو خدمتکار لعد  
 نکاسل و تها و نخی ایلز با وجود که بلورم که **الضیف ااترل برزقه** بعضی اکابر پور  
**بیت** هر کو اینی بعالمه روزی خود میخورد • کز خوانشست ناشی رخوان خویشتن

پس ترا منت بیاید داشت از همان که او میخورد بر خوان احسان توان خوشیستن  
 ولی توقع ایدرم که اول غریبه خبر این سن که تا بر مقدار توقف پیور لکه کوشه کاشانه  
 جاروب دنیا مله سپورم و شان مهمانه مناسب بساط دوشیوب صیافت تربیت  
 کورم خرکوش تصور اندیکه حسن ادا و تقریری و تدبیر مکر و ترویجی و رواه تاثیر تمام آید  
 ۲۱ الحال مصاحبت کوکله مشرفا و لسه کوک جواب و یردیکه **پیت** بوکلن مرشد آهی در  
 دشمن صحبت ملاهید **تکالیف** تکلفدن مبراز آرایش جای و جامردن معاردر  
 اما چون همت عالی اقتضا ایدر که تکلفدن خالی اولیه مانع دکلدر همان مصلحت  
 اوزنر اولک ددی و طشره جقوب ماجرای نقیر و قطیر خدمت کوک تقریر اندی و رواه  
 بووجه فریفته اولدغند زینهارت و یردی بنر حکم **کل جدید** **لک** رواه  
 حکم و شمعن مجدد انقریف و لطافت و طراوتن توصیفه آغاز قلدی کوک دخی جلفدن  
 صفراپی بولندی و گوشت رواهی مجدد تذکره تمکله آخری صولندی و خرکوش  
 بوخدمت واسطه سبیل خلاص اوله صاندی هیئات هیئات **مصرع** زهی تصور  
 باطل زهی خیال محال اما رواه بوندن سابق سطر خرم و احتیاطی رعایت ایدوب  
 خانه سی میانشن چاه عمیق حفر تمشدی و تدبیر مجله اندن خاکن چقروب اوستنی خاشاک  
 ستر تمشدی بر مخفی طریق دو تمشدی که وقت ضرورت اندن چقروب کمک ممکن  
 اولیدی چون خرکوش طشره صوردی سرچاهه کلوب خار و خاشاکن بر وجهه ترتیب  
 ایلدیکه او ۲ اشارتیکه ذایل اوله برونده دکلدر داخل اوله پس اول طریق  
 مخفی بایشنه واربا و از ایدوب آیدای ممانان کرامی لطف ایدوب بزی خاکدن  
 کوکوردب کلبه خراشمن مقدم مبارک کله قشرف کتورک اندر که بوقودن کیردی اول  
 دخی اول بابدن چقدی قاجدی خرکوش شمعن تام و کوک جابع تعجیل تمامله اول  
 کلبه تاریکه کوردیلر خاشاک قدم بصد قلری کبی قعر چاهدن بولندیلر کوک شویله تصور  
 آیدیکه خرکوش اکابنداندی ۲ الحال اول دردمندک بندبندن جدا ایدوب قودی  
 کندی بو مثلی ایراددن غرض بودر که مرد عاقل هرگز نمک و حیلدن غافل و لمر و هر



خردمند که حرم و احتیاط ندانند و بفرماند و لا کسه اکا فریله ظفر بوزد منده ایتدی پورده  
واقعی را ماکا و شراب غرور له لای عقله و بنم عداوتی بلز فکر عذر و مکر مد غافلده  
نکبده نیکله خرم دولتی وقت غفلتده صاورسم کرک و تیشه عذری پنج درخت وجود  
حالت فراغده اورسم کرک زیر هر پتر عذر که کان غفلت و مین صدقندن کشاد بوله  
زیاده جایگیرا و لوراشتمد کی که اول خرکوشک تیر مکر و تزویری هلاک شیرده بخر تاثیر  
امشدر چون آنک مکرمدن غافل ایدی با وجود که اهل فراست و حسب کیاست ایدی  
معاله هلاکه دوشدی کیله ایتدی بخر روایت اولمشدر اول **حکایت دمه**  
ایتدی اخبار ده گمشدر که بغداد نواچیسند بر مرغزار و ارایدی که خاکی غیر و غیر  
کبی معطر و شیمی تسنیم کوثر کی روح پرور ایدی عکس انوار ازهارندن فلک کوزی  
شمس و عدد عیون انهاری حد و عددن کچمشدی کلزارک هر شاخنده هزار سیار  
تابان و اول ستاره لک نظار سندن نه فلک سرگردان **مثنوی** کنارند جوی  
فراوان روان لطافت سیمابه بکر زهمان پراولش شکوفیله اطراف جوی صبا  
عطر پرور هوا مسک بوی و خوش بسیار و سباع پیشمار اول مرغزار ده قرار امشدر  
ولطافت هوا و طراوت فضا و کثرت آب و نعمت بسیار سیله اول دیار ده وطن  
وطن دو تمشردی اول نواحیده بر شیر خوشخوار و ارایدی که دایم دیدار نامبارکن اول بچار  
استکار ایدردی و عیش زندگانیلرن منقض ایدوب هر کون بریس و اکیس شکار  
ایدردی بر کون اتفاق ایدوب جمله سی شیر قنده کندیلر و عبودیت و انقیاد اظهار  
ایندیلر بزمک سباع خدمت و رعیت و حشم یوز هر کون زحمت بسیار و محنت  
پیشمار ایلد بزدن بریس شکار ایدرسن یا اتمیه برسن بزدایم پمدن کشایش بلا ده یوز  
اولدخی بزی جست و جویله تکابوی زحمت و عناده در حالیا بفرکرایلدک که هم مدک  
سبب حضور و فراغت هم بزمه موجب امن و راحت اولستوبله که هر کاه بزمه متعرض اولمیکو  
هر دم بزم و قتر پریشان اتمیه سن هر کون هنگام جاشندن مطبخ بدک برشکار و وظیفه  
کوندر هم و بوخدمتک اداسند و تقصیر و تهاون روا کورمیده لم شیر بو قضایر رضا و یوز

پس بو عهدی مقرر قلوب هر کون قرعه آتوردی و وحوشدن یکمک نامنه کلسه برسبیل  
 وظیفه ای مطبخ شیر ارسال ایدر لودی ابو حال و زره خچر مدت کچدی اتفاق بر کون  
 قرعه خرکوشه راست کلدی و زمانه ای هدف تیر بلا قلدی **شعر** آسمان بار  
 امانت نتوانست کشید • قرعه کار بنام من دیوانه زدند • خرکوش پر هوش سرچری  
 زانوی تغر که قوی بمقدار تیر اندک نص کره باش قالدردی و سوزه کلوب وحوشه  
 ایتدی که بنار سال اتمدن فی الجمله توقف مجال ویره سز بر فکر ایدم غالب بودر که انک  
 سببیله بو حیات کچر جورندن و بو قهارک شکجه قهرندن جمله کر خلاص اوله سز  
 وحوش متلر ایدلر و عایدوب همدلر ایدلر خرکوش شولقد رتوقف اندیکه وقت  
 چاشت کزدی و شیریک دیک جو علیان و قوت سبعسی همچان ایدوب خشم  
 و خروشدنن ابرکی چوش و سرکه کی خروش آغاز اندی اضطرابدن کاه طوب کاه  
 او توردی غضبندن دندانن بر برنر اوب صدای مهیب و غریبانه پی کوش  
 کاورمین و سمع شیر کرد و نریتدی **بیت** اولوردی زهر پی چاک اول غریوی • شنسه  
 کوه قافک نره دیوی • خرکوش آهسته آهسته شیر قریب واردی بغایت لشک  
 بولوب کوردیکه آتش جو خرمن صبرن باده و برمش و فروع خشم تنور سینه سندن  
 کیندایر ابرمش **بیت** تور شکم دمیدم تا فتن • مصیبت بود روزنایا فتن •  
 غایت غضبندن دم انتقامی زمینه اورر و اساس میثاق و بنای اتفاق بقعه  
 طودر نرم نرم ایلر و واردی و خضوع و خشوع سلام و پردی شیر ایتدی نر طوشدن  
 کلور سن و حال وحوشدن نه بلور سن خرکوش ایتدی عهد سابق و زره بدن ایلر  
 مطبخ عامریر بر خرکوش ارسال تملر دی انکله به غریمت ملازمت تملر کن اتفاق  
 فلان پدشه دن بر شیر شیر بر قرشو کلوب آئی المدن آلدی هر چند که فریاد ایلر  
 بر خرکوش عذای ملک و حوشدر قطعا دکلدی و اصلا التفات ایلدی و خشم  
 تمامه شتم و دشنام و فخر کلامه باشلیوب ایتدی ای شوم وای خیشوم میشوم  
 داعیه ادا رکدن محروم بلر منم که بو پیشه بنم شکار کام صیدی وظیفه در کام



**مصرع** شنید مگر تو که هر شیر و بیشه • ای اولفد هلاف و کواف ایدوب قوت  
 و شوکت عرض ایلدی و ملک اطاله لسان ایدوب هرزه و هدیان سویلیدی  
 که بن مدهوش اولدم عاقبت اوکدن قجوب علی التجیل کلام تا صورت حالی معروض  
 رای عالی قلم شیر چون خرکوشدن بو خبری کوشا ندی درون دلدن عرق چیت نابض  
 و غش دماغندن دیو سبقتی قابض و لوب ایتدی **مثنوی** من آنم که در شیوع  
 طعن و ضرب • بشیران درآموزم آداب حرب • کدامین هنر بر آن دلیری کند •  
 که سرخبر برصید من افکند • پس ایتدی ای خرکوش جایز میدم که آنی بکا کو ستره  
 ناسنک داد که بخد الورم و بنم اشقا می بخد حاصل تلورم کوره سن خرکوش ایتدی  
 یچون جایز اولمیه اول ملک حقده انواع ترهاب سویلیدی و نه ادبانه کلمات  
 ایلدی بزقادر اولسم آنک قانن شراب ناب کی ایچدم و کاسه سرن ملک کتر سنیک  
 سفال بخورن ایدردم اما **بیت** خدادن او مریم که ناکهانی • مراد مجر کورم بخدا  
 آتی • بو دیدی و همان اوکند و و شندی شیر ساده دل آنک خواب خرکوشنه آلد  
 عقبنخر روان اولدی خرکوش شیری برجاه عمیق کانه کوردی که آبی غایت صفادان  
 آیدینه چین کس صورتلری راست کو ستردی و بی خط و خطا صفت چهره نظاره  
 درست ادا ایدردی **شعر** صفاده سویلیم کم مهر نور • کور نیوردی آکاسیت  
 مکدر • ایتدی ای ملک خصم ناکه را شبوبکارده درین آنک مها بستدن و هم  
 ایدرم اگر بینه یا نه آتورسه خصم آکا کو سترم شیر خرکوشه دو سینه الوب چاهه  
 نظر ایتدی کند و نک و اول خرکوشک صورتن صوده کورب خیالاً تدیکه اول شیر  
 بد فعال و اول خرکوشد مگر کند و چی آرسال اولمشدک لکال خرکوشی قوبوب کند و سن  
 اول چاهه ایتدی و برای غوطه ایلد نفس لیمن هلاک ایدوب جانن زباننه جیمه  
 تسلیم ایتدی خرکوش سلامتله دنوب و خوشی کیفیت حالدن خبردار ایتدی  
 آتوردخی و طایف سکر و لطایف الهیه قیام ایدوب دیا ضامن و سلامتله فراغ  
 بال و رفاه حالله شکر یچون و جرائله چرا ایدوب بو بیتی لسان جالده ادا ایلدیلر که

**پیت** یکی شربت آب از پیله سگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال عددن انتقام  
 الحق نه خوشدر جهاند کیشی ادا المؤمن خوشدر بوشادن معلوم اولدی که خصم نقد  
 که قوی وز و را و اور سه مین غفلتدن اکا ظفر میسر درود شمنک معین و نصیری  
 نه دکلو کثیرا و لور سه یتر غدرک اند تا پیری متصور در کیله ایتدی که هلاک کاوه  
 توتد پله ظفر بوله سن که شیر اندن ضرر متطرقا و لیه نه الحله و جی دار و بوغا اندن  
 اعتدال ممکنند و اکهنه مضرت شیر بر ند پرک اند جایگیرا و لیه نه زها و بوفا کردن  
 و از کل و بوفا کردن احتراز که هیچ بر عاقل راحت نفسی چون ولی نعمته رحمته قابل  
 دکلد کلام میا نلرند بر کله ایله تمام اولدی دمنه بر مدت ترک ملازمت ابدی  
 بر کوشه ده عزالت ابدی تا بر کون فرصت بولوب شیر حضور نه وادی و غدیله ترکیه  
 یوزین دورب ستم رسیدن ترکیه بونین اکوب قشوسندن طوردی شیر ابدی خنده  
 مدت در کم کور نمونن خبر میدرد مننه ایتدی میدد که ملک دولشد خیرا و لا شیر ایتدی  
 چهر که اثر غم و بشرکدن رنگ ابر و احکمت ندر دمنه ایتدی **پیت** اگر چه  
 غصیه حکمت کوکدر ولیکن قصه یه خلوت کوکدر **الحکمه عروس تریا بیت**  
**حالی** پس شیر خلوت ابدی و دمنه بی دعوت ابدی بر حاد نه عظمایه و قوفک  
 اکلا نور علی التجیل غر حضور فایض النورمه تفصیل ایله که مهمات کلینک تا خیرند  
 پنجه مخافات و کارا مروزی فرج ایه حواله ده هزار اوقات و ابدیت بلور سن  
 مختلفه حکم اوقات دیمشدر در کم **التاخیر اوقات شعر** مکن تاخیر و سر در  
 پیش آر که در تاخیر اوقات بسیار دمنه ایتدی هر کلام که مستمع انا استماعند  
 امتناع اید مشکلم انک تکنه اقدام ایلمک کوک و هر تعال که بوبه قلبد آتش  
 فکر و تانی ایله خلاص بولیه قاله کتور محک کوک سامع دخی احوال متکلی تمام ملا  
 قلوب بملک کوک که خیر اندیش و عاقبت پین میدر با ضررا نکیز و نفاق ایمن  
 چون بملکه قایلک اداء شکر و نعمت و حقوق ترسپندن غیر غرضی یوقدر  
 کلامی سمع رضایله اصفا اتمک ترک خصوصاً سؤل مواد ده که فوایدی فی الحقیقه



اکا عاید اول شیرایتدی سن بلورسن کربن سائر ملوکدان فضیلت رای و عزت  
 عقله مستثنی و ممتازم و هر متکلم کلامی استماع تمیز ملکانه بی پش نهاد ضمیر  
 اتمکله اقوام میانند سرافرازم همانه تکلف ضمیر که مضمرا و لاف اظهار ایلد و نه  
 توقف خاطر که خطورایدن خاطر نه کم ایلد سویله دمنه ایتدی بند اخی بو  
 مرتبه جراته اول جهمدن رخصت بولدم که ملک عقل و دانشند و ثوق و اعتماد  
 حددن زیاده در بودخی ظاهر در که بندن صادر اولان کلام محض دیانت  
 و عین امانندن ناسیدر و شک و شبهه و عرض و علتله آلوده دکلدر و محک طبع  
 ملکده عیار نقدا خلاصم **کالشمس فی وسط النهار** ظاهر هویدا در **پیت**  
 بحمد الله که ذهن شه محکبت که قلب خالص مای شناسد شیرایتدی بلی سنک  
 و فور امانتک عز حضور مد ظاهر و آثار دین و دیانتک جین قیاقکله باهر در مطلقا  
 سنک کلامک شفقت و بیضه محمولدر و شاید شبهه پیرامن قبولنه وصولدن معرود  
 دمنه ایتدی مقرر در که بقای کافه و جوش دوام عمر ملک و ابسته در رعایادن هر  
 بر سینه که پاکیزه نهاد و پاک اعتقاد اولا واجبدر که اظهار حق و فقر بر صدق اتمکله  
 وظایف خدمتی و سراط عبودیتی عز حضور موقر السرور شاهید ادا بیلدنتکم حکما  
 بیور مشلدر در هر کسه که پاد شاهد حق ستر و طبیبدن مرض کم و احیادن فقر  
 اخفا ایلد کند و کذب و خیانت ایدوب کند و فتنه جنایت اتمش اولور شیرایتدی  
 خبر صدق و اخلاصک و اثر فط اختصاصک بوندن سابق سمع شریفی و اصلد <sup>و بلحله</sup>  
 امانت و دیانتکه اطلاع کلی حاصلدر حالا سویله که نه حادثه حادث اولمشد و تا کینست  
 حاله و توفد نصحر تدبیر اشتغال اولنه دمنه چو شیریری بواضونله شفقت و بواقفانه  
 فریفته ایدی دهان بیانی آچوب چرب زبانله ایتدی **پیت** که شاه اولد دولت <sup>نک</sup>  
 ظفر یارک اولد دشمن زبونک شتر بر امرای لشکر ایلد خلوتلر و کبرای دولت ایلد مشور  
 ایدی و ایتدی شیر آزمایش ایدم و اندازه زور و قوت و رای و رویتن بلدم هر بر سینه  
 خلل کلی و ضعف قوی مشاهد ولدم **شعر** نه ان بودانکه مارادر کان بود خیالی

خیالی داشتیم و نه چنان بود بن بوجیرتیم که ملک اول کافر نعمتکرا آمدن افراط  
ایدوب حدن کچوردی و مملکت و سلطنت کد و نه شریک بلکہ جمله الملك ایدوب  
عنان فرمان و زمام احکامی انک دست تصرف و یردی و بوجت مقابله سند اند  
بوخبات و خیانتی وجوده کدی و اول عارفه ادا سند نهادند ترا دند بود اعیه  
ظهور قلدی هر آینه بحکم **ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی** برکسه که اجرای امر  
و فرماند کد و بی مطلق العنان کوره و زمام احکام خاص و عامی قبضه اقتدار نه رایگان  
کنوره و بوطغیان زاویه دماغند اشیان قلعه کک و عرق عصیان دل پر علند ضریان  
انسه کک **مثنوی** کسی را که کیتی زچاه خمول برادر رساند به اوج قبول  
عجب کونه دعوی سلاجه کند **سیر سیرکشان در کند افکند** **سیر اتدی ای دمنه**  
نه عجب سور سولیدک حقیقت حالی ندن بلدک و کیفیت کاری ندن جرم ایلدک  
حال بوموال و زره اولور سه که تقریر کدن اکل نور انک تدبیری ندر دمنه آیدک  
آنک رفعت و درجه و علو مرتبه سی نه مشابه ده اید و که ملکه معلوم در چوت  
پادشاهلر خدمتکار لردن بر سین درجه حرمت و مال و حسنت و شکوه و شوکندن  
کند و نه مساوی کوره لرو اجد رک آستانه دولتلر ندن بالکلیه مردود و مطرود  
بلکه توده خاکن وجود نا پاکن نابود این لرو الاسطنت الدن کیدر و مملکت غیر انتقال  
ایدو بوکارک چاره سنه بو و جمله که ضمیر منیر پادشاه جهان پناه اقتضا قلد بزم خاطر  
فاتر و ذهن قاصر مزه قند و اصل اولو اما بمرتبه عقلم جازمدر که تدارک حال شتر نه  
تعجیل لازمه اگر تکاسل جایز اولو ممکن که کار بر مرتبه ید بیشه که قدم تدبیر انک  
ساحت مساحتند عاجز اولو **قطع** مخالف تو یک مور بود ماری شد  
بر آوردن سر آن مور مار کشته دمار مد زمانش ازین پیش روزگار میر  
که اردها شود از روزگار یابد مار دیشلر دکم بنی آدم ایکی قسمه منقسم در بری  
عاجز بری صاحب خرمدر عاجز اولدر که زمان حدوث حوادث حد ثاتر سراسیمه  
و پریشان مترد حال و سرگردان اولو اصلب خرم اولدر که عقل و یکاستله هر مشکلات



عقبه سنده حاضر و دیدن فراستله هر امرک عاقبتنه ناظر اول بودخی ایکی قسمدر  
**اول** اولدرکم برخط هنوز ظهور آمدن مسمار فکر ایله غورنه ایره و غیریلر هر  
 کارک خامنه سندن بلد کلرن اول دیدن عقلله فاتحه سندن کوره و اواخر  
 اموری وایلندن تدبیرایدوب **اول الفکر آخر العمل** مفهومن پیش نهاده ضمیر  
 ایدنه بومقوله کسه چون بله بریلا نازل ولسه لک قبل النزول شرطه تدبیر ایله  
 ساحل خجانه وصول بولسه کرک بوکا احزم دیرلر **اکسجی** اولدرکم چون بله  
 نازل اولامتوزلا اولیوب حیرت و ضحیت قلبنه یول بولیه لاجرم بومقوله  
 شخصه رای صواب ووجه تدبیر پوشیدن اولیه اکا حازم دیرلر بواج طایفه  
 مناسب حالی کبری عاقل کامل وبری نیم عقل وبری جاهل غافل را اول  
 اوج ماهینک حسب حالیدرکم برآبکرده مجتمع اولمشلردی شیرایتدی  
 نه کیفیتله اولمشد را اول **حکایت** دمنه ایتدی روایت ایدرلر که برایکی  
 بی نظیر واریدی که شارعدن دور و دیدن تعرض انباء السبیلدن محنتی و مستور  
 صوتی صوفیلر اعتقادی کجه صافی و تماشای صفای تشنگان آب حیاته  
 کانه ایدی بوغیرد ریامثالک برآب روانیه انصالی واریدی اول آب ژرفه  
 اوج نفرهای شکوف که ماهی آسمان انلرک رشکدن تابه غیرتد بریان ایدی ممکن  
 ووطن اتمشلردی اول ماهیلرک بری حزم وبری حازم وبری عجز ایدی  
 ناکاه ایام بهارده که جهان آرایش کلزاردن نمودار باغ جنان اولمشدی  
 و بساط بسیط غبار یا حین رعنا و ازاهر غرایله حدیقه خضریه  
 دو نمشدی فرا شربا سطح زمینی رنگارنگ فرش لایله تزئین و صباغ  
 صنع چمن جهان الوان ازهار ایله رنگین اتمشدی **مثنوی** بهار ایله  
 جهان کوم اولمشیدی برک سنکین دلی نرم اولمشیدی یرک لاله ایله  
 اولمشد کوزی خون کوزی یاشینی جوی اتمشدی کلکون **قصای**  
 الهی بر پنجه نفر صیاد ماهی اول نواحی و مضاجعه کرکن اول بیکر راست کلدر اول

۱۸۱  
 اوج دانه ماهی اندک ماهی بوله لر عرف طعلری حرکت کلوب آنری صیدن قصد اتدیلر  
 وبر بریلر میثاق و میعاد ایدوب آلات اصطا دکوتمکه کتدیلر ماهیلر بو واقعه دن  
 آگاه اولوب عین آیدن آتش اضطرار بدو شدیلر چون غدیر فلك اگوندن ماهیان  
 انجم جنبشه آغاز ایدیلر اول ماهی که عاقل و کامل ایدی چون هزار بار روزگار دارک  
 دست برون کورمش و سپهر ستم کارک محنت و درد مشاهد قلمش دیسط  
 بحیر ده ثابت قدم اولدی و صیاد لورک قید و بند ندن خلاص تدبیرن و دام  
 فرپندن بجات فکرن قلدی **نظم** خردمند دانا کسی اشناس که محکم  
 نهد کار خود را اساس کسی را که خرمش نیاشد درست بنای همش بود سخت  
 سست پس طریق فرار اختیار ایدوب بی مشورت یاران عزیزک آب روانه  
 متصل اولان جانبندن روان اولدی علی السحر صیاد لورک دیر آبگیرک ایکی طرفن  
 بغلدر شول ماهی که بر این خرد ایلله آراسنه اما بحیرم بدن بی بهر ایدی چون بوحالی کورد



اهل لندن ندامت جلدی و کندی ملامت یدوب ایتدی جیف که غفلت ایتدیم  
 دریغ که تکاسل ایلدیم غافل لک سرخجام کاری بویله اولور متکاسل لک مال حالی بو که  
 وارر کو که یک اول ماهی کبی نزول بلاد ن او کدن کذوعم ییدیم و آفت هجوم ایتدن  
 خلاص تدارک ایدیدیم **پیت** علاج واقع پیش از وقوع باید کرد. دریغ سود  
 ندارد چورفت کار از دوست. و یکی چون فرصت کویز قوت اولدی زمان مگر  
 وحیده و هنگام فکر و خدعه در کچه دیشلدر که وقت نزول بلاده نغال رای  
 و تدبیر اولقدیر بر ویرمز و زمان مصا و فضا ده بند حیلده و تدبیر چندان ثمر ویرمز  
 اما بوجه یله مرد خرد مند منافع دانشدن هیچ بر وقت امید قطع اتمک کرک و دفع  
 مکاید دشمنده تاخیر و تقصیر جایز کورمک کرک بس فی الحال یوزنه کلوب کذوسن  
 مرده صورتنده کوسر دی صیادک بری آبی اول حاله کورب مرده خیال ایدوب  
 کورتب عجز ایه آتدی اولدخی هزار دوز و زاریله کذوسن چوپاره ییتشد رب  
 ساحل نجاب و کنار سلا متنه ایتدی **پیت** بیماری دوست کو خواهی رهایه.  
 که بی مردن نیایی آشنایی. اول ماهی عاجز که تدارک نواپند فکر عواقب دن دو  
 و دیدن بصیرتی پرده غفلتله مستور ایدی چیران و سکران و پای کشان چه راست  
 کوزد و فرار و شیب و زیرو بالایوزردی تا عاقبت کار دام صیاده کو ققار اولدی  
 بوشلک مضمون تدن معلوم اولدی که ملک شتر به باند شتاب ایدوب فرصت  
 و قدرت وارکن تیغ آبدار له جان خاکسارن آتش دماره اورب خرمن عمرن باد  
 قنایه ویرمک کرک و عرصه زمینی و ساحه خاطر نازنینی انک خبث عقیدت  
 و خبث میکید تدن پاک ایدوب مد العنمر اول ناپاک بی باک هلاکتی نوید  
 صبح شادمانی و برید فتوح کامرانی بلیک کرک **شعر** چو قدرت یلفته  
 بر خصم به سنک ابتلا مغش برون آر. شیر ایتدی دیدک معلوم اما کار  
 اتمزم که شتر به مکر و خیانت فکر اتمش اولا و سوابق احسانی لواحق کمرانله مقابلیه  
 روا کورمس اولاکه نابوغایتیه دکن ایله کنون غری سننه کورمشدروالی هذا

یا سوزید ای ضمیر نه بنمله مقاتله سود اسی جایگیر اوله **بیت** مدعی پاک رسد  
با چون من لاف جدل کی تواند پشه با پیل مان بهلوزدن **شتر** به اکو نیم آفتاب  
دولتمه که افق پرورد کاریدن تاباندر ماه کی دعوی مقابله آید کاسد و ناقص  
اولور و بنم ما هجر چترهایون همای شیانم که نمودار سایبان آسماندر خورشید  
مانند تیغ جکمه عاقبت زوال بولور **بیت** تنی دست کو مایه داری کند  
چو تلیست کوراه واری کند من آن صید من کوده ام سر بلند منش باز در کردن  
آرم کند **دمنه** آیتدی ملکه لایق بودر که اول بکا طهر در دیو مغرور و ملیه  
و کد و نک قوت و غلبه سنه اعتماد جایز کور میه که اگر کد و بنفسه مقابل  
عاجز ایسه معاونر مظا هر تله چو **شش** سینه قادر در و سحر و مکر و دستان و عذر  
خود ثانی سام و سامی سحر در قورقم بودر که چون و حوشی مخالفت ملکه  
تحریص ید اکا موافقت آید لور فرجه قدر روزمند و مردنر اولور سه دخی  
ظاهر بودر که قامت قدرتی جمع کثیر تقا و متدن قاصدر **بیت** پشه چو پر شد  
بزند بیل را با هر تندی و صلابت که اوست مورچکا نرا چو بود اتفاق  
شیر زیا بیدارند پوست شیر آیتدی سنک صد و کلام که کام وارد و خلو  
مناصحتک ضمیر مر آشکار داما بو صورت بکا دامن گیر در روز کار در که اکا  
مزید تقرب و اعتبار ایلر اختصاص و پرورم و رایت تربیت و تقویتن اوج آسمانه  
ایر کوررم و مجانس و محافل آئی مدح ایدوب علی ملا الناس خبر دیانت و اخلا  
د بلیه و اخلاصه دیمه کوررم حلا بنیدن وضع سابقه مخالف بر فعل صادر اولور  
تناقض قول و خفت عقل و در کاکت رایه منسوب اولوب قوله قلوب مردود  
و محدم خواطر ده نامعهود اولور **شعر** هر سری را که خود برافرازی تا توانی ز پا  
نیندازی **دمنه** آیتدی رای صائب و تدبیر دستک فایده سه بودر که چون  
بود و ستدن اثر عداوت و برخد متکاردن علامت خیانت کوره لوهاندم  
اطراف کار لرن فراهم قلوب روی موافقت و موافقتی اندن دوزند و لور و خصم



آنلره نارد مارايله خانمانلری کونیندر مدین انلرک آب بوارله حیاتی اوجاغن  
 سوتیدره لردندان باوجود کم آدمینک قدیمی همدنی و تحویل منافعه اکثر  
 اعضا نك مقدّمیدر چون معلول اولاقلعدن غیر یلید و اقلزلر و طعام که  
 بدل مایتحلل و ماده حیاتدر چون معدده فاسداولا دفعدن غیری روا  
 کورفرلر **شعر** رانکس که دل غمزده ات شاد نکرده • کو خودی مثل جان نو  
 باشد کم او کیر • عاقبت دمدمه دمنه شیر تائیر ایدوب ایتدی حاصل  
 کلام صحبت شتر برون نفرت تمام اندم من بعد انکله ملاقات مقوله محلا  
 اولابودر که هان اکا برکسنه کوندرم تا کیفیت حالی اعلام اید و اجازت  
 ویرم تا **ارض الله واسعه** دیلد و کیره کیده دمنه وهم ایدی که اگر بو کلام  
 سمع شتر سپر واصل اولادر حال ساحت ذشنه فغیر شیر روشن قله وانک  
 مکرو حیلہ سی فها تحانه خفادن عرصه ظهوره کله ایتدی ای ملک رای فربور  
 طریق خرمندن دور و منهج احتیاطدن بغایت مجبور دبو کلام مادام که قلبد  
 طوره و قاله کلیه دایح احتیاطد داخلد اما بعد لاظهار انک تداوکه حوزه  
 اقتداردن خارجدر **بیت** سخن نانکته توانیش گفت • و کفته را باز توان  
 نهفت • بر کلام که دهانندن و بر تیر که کاندن چقه نه اولدسته کلور نه  
 پوشته **مشوئی** چون اغزدن چقه سوزد و نمز ایرق • کو و دوزنی یایدن  
 آتلی اوق • قفسدن مرغی و حشوقا و ره پرواز • طو تلمز ایلسک پیک حیلہ آغاز  
 امثال محمد ندر که هر چه بر زبان آید بزبان آید و میشلرد که زبان تو جان دلدر  
 و دل والی ولایت بدن کلام متکلم جواهر کنجینه سینہ در تادرج دهان مسمار  
 صمتله مسدود اولا و سر حقه نقطه مهر سکوت اولرله زمین زندگانی دایم  
 ریاحین سلامت بتورر و درخت حیات میوه امن و راحت ویر اما چون  
 کلبن بلاغت متبسم و بلبیل فصاحت مترنم اولامعلوم دکلد که رایحه کلزار شمع  
 تفریح قلب و تقویت دماغی اولیسرایعت ظهور ماده زکام و موجب انواع

رنج و صدا عجبی و لیسند و نیز که بخرد دهان بسته محله بر نکته ایله هزار عقد  
 حلا تمشدر و پنجه فصیح زبان بر عبارت بی محاله کرد نه بند کران اورمشدر **قطعه**  
 اگر پنجم فرد در سخن نگاه کنی بضاعتیست که هم سود و هم زیان دارد  
 نشان که داد که ناکفته نکته کس بدرد دل کند آواره یا بجان آرد و بیست  
 که گویند کین لفظ دهد پادشاه اندم که در زبان آرد ای ملک شویله که شتر پی  
 بوخبر و اصل اول صورت حالن فهم ایدوب فضیحت مالن معلوم قلسه کوك  
 ممکن که مکابن کلوب جنك وجداله آغاز قله یا بر قننه قوپروب بر حادثه عظمی  
 باعث اولاد باب حرم گاه ظاهر عقوبت پنهان کور مشلرد و جرم پوشیده به  
 عقاب اشکاره بجو یزپور مشلرد و صلاح اولدرم انك خیانت خفاسی سست  
 محفی برله تدارك اولنه شیر ایتدی مجرد کان ایله کشتی مقررلر مجبور ایدوب نه  
 وضوح یقین سوابق حقوقه هباء منشور قلمو کند و ایله ایاعنه تیشه اورمق و بالکلیه  
 جاده مروت و منهاج فتوتدن بر طرف اولمقدر **بیت** دکلدر پسندیدن شرع  
 و عقل که بی بنیت شاه فرمان قله مضای قضا کیسه حکمی انك کهی جان ویره  
 کی پچان قله دمنه آیتدی رباب فرمانه انلرك فراستلرندن راست برها  
 و بتینه اولمکه چون بومکار غدار کله ملک کوکدرم اکا دیدن قمرسله نظر قله که  
 خبث عقیدتی طلعت نازپاسند روشن و فساد نیتی صورت بدسیرتشد  
 مساهله و معاینه علامت خیانت و اخلاف باطنندن بریسی بودر که متلو  
 و متغیر قلسه کوك و جب و راست و پیش و پس نظرا ایدوب مجادله مهیا و مقار  
 آماده کوك شیر ایتدی ای دیدك واقعا بوعلا یمدن بریسی ظاهر اولورسه لاجرم  
 عبار شهنه رهگذر حقیقتندن مندفع و حجاب کان چهره اطمینانندن مرتفع اولور  
 دمنه چون بلدی که دم فتنه انکیر بیل شیر جانندن آتش بلا یتر اولدی دیلر یک کاوا  
 دخی کوره اول طرفدن دخی فروغ در و غله شعله نایره فساد کوره ایتره ایرکوره **بیت**  
 میان دو کس جنك چون آتش است سخن چین بد بخت هیزم کشت است فکر آتدی که



شتر به دخی وارفق ستاور شیر ایلد اولوق کرک تاسو طندن مبرا و تممت افتر  
 مقلا اولاد نوب شیر اندی ای ملک فرمان عالی شرف صدور بولور سه وار  
 شتر بی کورم و مکنون ضمیر محزون خاطر ندن خیر بلوب عرصه عرضه <sup>شیر</sup>  
 شیر معقول کور با جازت پور دی دمنه دخی غمناک صفت شتر بر قتنه  
 کلوب شرط سلام و یحیی یرنه کوردی شتر به انک حاله لایق تعظیم اندی  
 و وظایف نلطف و تملقی تقدیم ایدوب ایتدی ای دمنه **بیت** یاد میدار  
 که مات نمی آید یاد مدت مدید در که دید اجنبی انوار طغتنکه روشن  
 و کلبه یارانی از هار ملا طغتنکه کلشن ایلد **شعر** بمرها نفسی باید دو <sup>ستان</sup>  
 نکفی که یاد تو نتواند یک نفس نکند دمنه ایتدی اگر چه بودل مجبور ملا <sup>قالت</sup>  
 ظاهری و مصاحبت صوریدن دور در فاما معین خانه خرابه دل خیال  
 دلدار دلداره معمور در **بیت** خرد را با خیال تو تماشا بیست روحانی  
 که انجاد در نمیکنند خیال نفس انسانی برون پرده عقلست جان خرده بینا ترا  
 بغیر سوی یکدیگر اشارت های پنهانی زاویه غزلت و گوشه خلوت **بالغده**  
**والاصال** و ضایف دعا و ثنایه که موجب مزید دولت و اقبال و سبب از دنیا  
 جاه و جلال در اشتغال حسب حاملدر شتر ایتدی اختیار عزلت و انزواء  
 خلوت سبب ندر دمنه ایتدی برکسنه که غیر اسیر فرمانی اولوب کذب و بنفسه  
 مالک اولمیه و بیهم و خطر بر لحظه بنفس قلیه و بر آن کچید کیم کذب و تن و جانته  
 لرزان و هراسان اولمیه بیچون گوشه کاشانه اختیار اتمیوب در خلوتی آشنا  
 و پیکانیه بند اتمیه **بیت** بیچون ترک ایلیه ویرانه کنج مقام ابدنمیه غمخانه  
 کنج **رباعی** از فتنه این زمانه شورانگیر بر خیز و بجزا که توانی بر خیز  
 در پای کرجخت نداری باری دستی زن و درد امن خلوت آرزو کا و ایتدی  
 ای دمنه بومعنا بیان و بوحلی منصه تفصیل عیان ایلد تا فایده کلام  
 عام و منفعت نصیحت تمام اولاد دمنه ایتدی عالمک التی دشمنه وارد که التی

۲۸  
نشسته و ارد که آلتی نشسته سز میسرد کلد و مال نخوت سز و متابعت هوا مختلف سز و نجاست  
نسبا بلیت سز و مصاحبت اش را ندامت سز و طبع لیما ن مذلت سز و ملازمت سلطان  
خطر و آفت سز هم خانه دیناده بر فردک ساغر حالی باده مال و منال الله مالی اولمز که مست  
و نه باک اولوب کوپان عصیان ندن و طغیان ندن باش چقرمیه و نه هوای نفس  
بر کسه قدم بصمنی که معرض هلاک دوشمیه ز طایفه سیله بر مرد مجالست اتمز  
که ذلیل و خوار اولوب کا انواع بلا یثیمیه از باب فساد له بر فردا اختلاط اتمز که  
عاقبت الامر ندامت اتمیوب کند و نه ملامت اتمیه مردم دون و سفله دن  
بر کسه نشسته توقع اتمز که ذلیل و خوار و بی قدر و اعتبار اولمیه و عام و خاصند  
بر شخص صحبت سلطان الله اخصاص بولمز که سلامتله اول کرداب بحر عنا و کر بلا ی  
کرب و بلا دن خلاص بولا **مثنوی** صحبت شاه راز روی قیاس پیجو دریای  
بیکرانه شناس بر چنین بحر پر ز خوف و خطر هر که نزدیکتر بر ایشان تر **شتر**  
ایتدی کلامکن منقسم اولور که شیردن سکا بر مکره یثیمش اولوانک محافشد  
هولناک و هراسان اولمش اولاسن دمنه ایتدی بوسوزی بن کند و مه نسبت  
دیزن و کند و نقسم اپچون غم یزن بلکه بوباید احباب طرفه کند و جانبدن  
تر چای ایدرن بوملال و انفعال که بکامستولی اولمشدر سنکچو ندر پس سن بلور سن  
که سوابق محبت و مقدمات مودت ما پیمرده نه و جمله مهتر و موکدر و عهد  
و پیمانلر که میا نمزده واقع اولمشدر اکثری بوزمانه دک و فایجازه یثیمشدر  
بن قادر دکلم که نفع و ضرر و شر دن حادث اولور سه سمع شریفیکه یثیمشدر میم  
شتر به بوتسیدن که فهرست دیباچه هم و نه سیدر لوزان اولوب ایتدی ای بار  
غمخوار وای دوست هوادار لرم که بی توقف بنی کیفیت کار دن خبر دار اید  
و دقایق مصادقت و مخالفتن هیچ بر دقیقه دریغ پورمیه سن دمنه ایتدی بر  
معتمدن ایشتم که شیر زیان شریفنر کورمش که شتر به کوندن کونر سمر سپ کید  
و وفرت کم و کثرت شمدن کوجه حرکت ایدر بودر کا هذ انک وجودی و عدی



علی السویه و بونا بودی سواستیه در سلطنت اموردن انك نه فاید وارواخی  
 اكل اتمدن غیری به مستغفر یزدر بر کون کافه و حوشی انك سر و کوش و برودشی برله  
 ضیافت اتمك كرك و یازر طعام چاشت و غذای شامی و رایتیه خاص سیدان  
 عامی سا اعضا و اندامندن ایلک كرك چون بوکلامی ایستدم و انك تهوور و تخمین  
 فهم اتمد کلام تا سکا تنبیه ایچون حسن عهد و پیمان نه برهان اقامت ایلیم و سؤل  
 دشنه که شرط مروت و مذهب خوند ذمتنه واجب ایدی مودی قلم **پیت**  
 من ایچر شرط بلاغت با تو میگویم • تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال • حالا  
 صلاح حالی یوند اکلرم که بر تدبیر این سن و تعجیل تمامله بورنجه بر شفا و بودده  
 برد و اطلب فلا سن که شاید بر حیلله ایلیمه بو و رطدن خلاص و بر لطیفه ایلیمه  
 مهلکه دن نجات بولم سن چون شتر به دمنه نك کلماتن استماع اندی شترک عهد  
 و مواثقی خاطر نه کلوب ایتدی ای دمنه ممکنید که شیر بکا و قصد ایلیمه با وجود  
 که بندن شمر خیانت و ذره جنایت ظاهر اولدی و قدم بنام جاده اخلاصندن  
 انحراف بولدی اما سنك سورك دخی صدقه ظلم و حقیقته کانم وارد در غالباً  
 ارباب شقاق اکانفاق اتمشدر و زویر و فریبده آنی خشم و غضبه کورمشدر  
 انك خدمتدن سخن جبین و نفاق آیین بر طایفه وارد در که هر بری صنعت کذب  
 و غدرده استاده و صفت حیل و مکرله معتاد کوامله اندی آزمایش اتمشدر و انلرد  
 انواع خیانت و جنایت کورمش و اتمشدر اول باین غیرله حقند دخی نه  
 سولیسله لوا اعتماد و اعتقاد ایدوب آنلره قیاس ایلر هر آینه شامت صحبت استاز  
 اختیار حقند سوء ظن ظهوره کلور و کان خطایله راه صواب پوشید اولور  
 اول بطك تجربه خطاسی بو معینه دلیل کافیدر و بو صورت اشارت دمنه  
 ایتدی بخیر و اتمشدر اول **حکایت** شتر به ایتدی بر بطم مکر شب مهتاید  
 میان آبد صورت ماهی خیال اندی و شست قصد ایلیمه صید نه دوشکی  
 دشنه بولیمدی چور نخب نوبت بو منوال و زره آزمایش اندی کورد بیکه انك

بوسیله فقدان حاصلی همان حاصل تشنه در سر بدن و تحصیل مفلسان کج <sup>شد</sup> اند  
 نفع منزل خرابدن کلیا صید ماهی ترك ایدوب بالکلیه کند و مهندن فراغت  
 اندی سایر یلاییدن دخی هر باری که ماهی کور سه عکس صورت ماهی تصور ایدوب  
 صید نه قصد تمز و مطلقا اکا التفات یلزدی و ایدردی **مصراع** من جرب  
 المحرب حلت به الندامة آخر بوجیه بر آبی مثر اولدی که دایما کور سینه کچنورد  
 و نه برک و بنایب روز کار کچوردی کور شیر بدن فعال یا قولاً سینه نقل  
 اید لرجکم **من مسمع** و عجل اکا اعتقاد و اعتقاد ایدوب قلبند کراحت و نفرت  
 ظهور نه باعث اولامو جی همان غیر یلحقند حاصل اولن بجه بر اولسه کرک حال  
 بوکه بمله آنلرک پندن همان مناسبت زاغ و هادرو آنلرله بین میامند فرق بین  
 الارض و السماء برخی آنلره قیاس مع الفاء قدر و کوهی خر مره دن تمیز آنمک ضمیر  
 و شیر ناموافق و غیر لایق در **مثنوی** کار باکا نراقیاس از خود میگیر زانکه  
 باشد در نوشتن شیر شیر مرد و کان زینور خورد از یک محل زانکه شد  
 نیش و زان دیگر غسل هر دو کان آهو یکا خوردند آب زان یکی شد خون زد دیگر  
 مشکتاب دمنه آیتدی شیرک سبب نفرتی بود کلد بلکه ملوک عادت  
 بود که بی استحقاق بر کسندی میهند و لته بند هر لرو بر مستحق سبب  
 منک نکبت اندر لر **قطعه** شاه هر مورم ندید و صد هزاران لطف کرد شاه  
 یزدم دید و مدحش گفتیم و چیزی نداد کار شاهان اینچنین باشد نوای حافظ  
 داوری روزی رسان توفیق و نصرتشان دهاد **شعر** آیتدی کربو کراحت که  
 شیردن حکایت ایدرسن بی علت اولابو غضب که اندن روایت یلرسن  
 سبب وجوده کله هیچ بر چاره ایله قار جاده استقاد منه ارمک و هیچ بر حیل ایله  
 دید امید چهر مرادی کورمک بو قدر زیر غضب که سبب مبعث اولایراد <sup>نکته</sup> معذ  
 انک دفعی میسر را کر عیاذ بالله غضب بی سبب اولایا بهتان و زور یا ایله ضمیر شیر  
 تحریف و تغییر آتش اوله لودست تدرک اندن قاصرو اندیشه ملاقی اندن عاجز



اولی مقدر در زیر که بهمان و بهمانه کوانه اولمز و مکر و فریب بر مرتبه نهایت  
بولز شیرک بنده دن نفرته باعث برگاه اکلمز مکر او لکه بعضی زای و تدبیر ده  
ینه انک مصلحتی چون اکا مخالفت ایلش اولمز و سولج ممانده کاه کاه صلاح وقت  
و اصلاح مملکت ایچون خلاف رضای و تقیض مقتضای اوزره سوز سولش  
اولم شاید که اول استقلال و جرأت و قصد قدح حرمتی حمل ایدوب و مباسطت  
بی سبیدن عداوتش اولاما بنده دن صادر اولنلردن هر جزوی بر فایده کلیدن  
خالی دکلر با وجود که انک جانب شکوه و شوکت و جناب عرض و قاعده حرمت  
رعایت ایدوب هیچ بر زمانه کستنا خانه و نه ادبانه وضع صادر اولما مشدر  
و سرت تعظیم و تکریم و فرط توقیر تعظیمند شایسته تقصیر و تهاون و وقوع  
بولما مشدر یکم احتمال و پردی که ضیعت موجب وحشت اولوب یکم خیال  
ایرددی که محبت سبب عداوت و لیدی **بیت** دار و سبب درد شد اینجا  
چه امید است زایل شدن <sup>عاشق</sup> صحت پنهان اگر بوده اولمز سه شاید که نخت  
سلطنت و استغای حکومت موجب نفرت و عداوت اولمش اولا زیرا که مقتضا  
جبروت و لازمه عظمت اصطناع بالبطع منکر اولمقدور و خانیله و خوش آمد  
کویره مایل اولوب حرمت محبتیله مخصوص قلمقدور باجلد ندر که علما پور مشاير  
که قهر در یاده نهنگ آغوش اتمک و لب مادرم بریدن قطلرت زهر نوش اتمک ملا <sup>دست</sup>  
سلطان دن سلامت اقرب در و تقرب ملوک دن امن و فراغت اولی و انسب در <sup>بلورم</sup>  
که خدمت ارباب سلطنته خطر بسیار و مباحثت اعمال مملکت ضرر پشمار واردر  
بعض حکما پادشاهری آتش شیشه افسلور در که اگر چه بر تو عنایتلریله کلبه تاریک امید  
و اداری روشن ایدر اما سعله سیاستلری ایلد دخی خرمن سوابق حقوق خدمتکار در  
کلخی ایلد عقل صحیح قدح واضح در که یکم که آتش قرنه زیاده اولا اثر ضرر در  
مشاهد قله اما انلرک اراقدن نورانیتن تماشا ایدوب اراقدن پنجره در در تقرب  
ملوک لذت و ملازمت سلطانیه منفعت ظن ایدر لر **ان بعد الظن ان حقیقت**

بود که اگر انارسیاست شاهی کماهی و هول هیبت پادشاهی بر واقف و لا لردی  
علم الیقین بله لردی و عین الیقین کوره لردی که بالی بلاسنه دکر و هر ار ساله  
عنایت بر ساعت سیاستنه مقابله اولمن بوقضیه نك مصداقی همان  
مناظره باز و خروس درد مننه اییدی بنجه اولمشدر اول **حکایت** شتر بر  
اییدی بر باز نیز پرواز رخ و سر بلند آوازیله محاوره یه آغاز ایدوب ایتش که  
ای مرغ آشنادوی پیکانه خوی صداقت نمای وعداوت جوی پنچون قلبه کرده  
صفا و عهد کرده و فایوق دایما الیشکر نقض حقوق و بغض عقوق و جور و جنادر  
حال بوکه عنوان صحیفه اخلاک فکر مناسب وفادریا وجود که وفای حکم **ان حسن**  
**العهد من الایمان** و ذیل کامل ایمان در مذهب مروّت و مشرب فتوح دخی  
جزاء اساکت اساکت مکافات احسان احسان در **شعر** سک که وفائی بریا  
نیستیش بهتر از ان کس که وفای نیستیش خروس اییدی بزرده نه پیوفالوق کوز  
کوز بنجه بدعهدلق مساهله قلدر باز اییدی بوند زنده پیوفالوق اولوری  
که آدمیلر نك حق کرده اولقدر تلطف کوسر لر و من زحمت و مشقت **حکایت**  
آب و دانه کزی که مدد ماده حیات کردر آماده قلور لر و دایم عین عنایتله  
احوال کوره ناظر اولوب حفظ و حراست کرده قایم اولور لر انلر دولندن قلبه کرده  
فتور کز یوق و گوشه و توشه جهمندن قصو کز یوق هرگاه که سزای دعوت ایدر لر  
سنت اجابتی قبول امتیوب قهر سزا و تانیدن اول بابدن بوبابه او چرسر  
بود کلو احو و نعمت و عهد خدمتدن **کچر سز پیت** بود کلو حق خدمتدن  
قهر سز ولی نعمتار و کز قور قهر سز بربا وجود که وحشی یوزا کز بر مدت انلر له الفت  
ایده وز و اللردن طعمه بیه و زحق نان و نمکی بلوب الوضه کیر زشکاری آنلره  
و پرورز و اتفاق انلردن ایراق دوششک مجرّ و اوازیله پرواز  
کنان ینه کلورز **بیت** مرغ دست آموز را چند نکه کس  
دور افکند **ب** اسشاط بال آید باز چون کوید بیا



Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, visible through the paper from the reverse side. The text is mostly illegible due to fading and bleed-through.

خروس جواب و یروپ دیدیکه راست سویلرسن اما سنك اجابت دعوفه  
مسارعت کن و بزم فرمان ولی نعمته مخالفتم اول جهند ندرک سرتابه ده سنك  
جسنگردن بریان هرگز کورممش سز بر سیخده بزم نوعنك بکاین دونه دونه کورمش  
اگر سزدخی آتی کوریدکوز آنلرک اطرافن حرم بیت الحرام ایسه دخی طواف اتمید کز  
واکر بزکو بکو چرسق سزدخی کوه بکوه قحید کز بومثلی اول جلدن کوز دم تابلدسن  
اوطایفه که مصاحبت ملوک مایلد آستیب سیاستدن غافل شول کسنه که انلرک  
زهر قهرندن چاشنی طمش اولاف قدر غافل ایسه باده حیرت و جرع خشیستدن  
بیخود و لایعقللد **بیت** ترد یکا نوابش بود حیرانی • داندا ایشان سیاست  
سلطانی • دمنه آتیدی ظاهر بودر که شيرك سکا قصده علت یحرد واستغناء  
سلطنت و نخوت جبروت و عظمت دکلد که سنك هنر بسیار و فضیلت پشمار  
وارد رسلاطین ارباب فضل و هنردن هیچ بر زمانه مستغنی اولم یوقد شتر بر آتید  
شایدکم بنم هنر و فضیلتهم اکا سبب فقرت و موجب بغض و عداوت اولمش اول  
کور فرمسر که اسب هوار هنری سبیلله پای بسته و شاخ میوه دار عمری واسطه  
سیده

شکسته در غنای کد و هنر ندن حبس قفسه گرفتار در طایوس کمال حسن حالت  
بال کند و شر مسارد **الدیجیس المهندیغ قطعه** و بال من آمد هم دانش من  
چو رو به راه رموی و طایوس را پر هنر عیب من شد و گونه سرم را نه از خاک  
بل کنه بودی افش هر آینه بی هنر چون هنر مند بودن ازید در آن لک مینانده  
بنای خصومت ذاتی مستید و موکد در کتر تری جعتندن غلبه ایدوب تقبیح  
اهل هنر و اول قدر جد و جهد اید در که حسنا تلرن معر ض ساسته عرض ایدوب  
اما تلرن صورت خیانتده و دیانت تلرن کسوت جنایتده کو ستر در روزیور فضل و  
که سرمایه بازارد ولت و سرمایه منشور سعادت و ملق کر کرد و وسیله فقر  
و کراهت و ذریعہ نکبت و شقاوت **قلور لیت** چشم بدانندیش که بر کند یاد  
عیب نماید هنر شد در نظر **اربابا و لوا لالباب** بویا بدی پور و مشلرد که **نظم**  
هنری سرزمین برزند و هنری دست زبان برزند کار هنر مند بجان آورند  
تا هنرش را بر زبان آورند هم عیب جوی بی انصاف لرا و صافدن دیشلرد که  
**منوی** دیدن انصاف چو پنا بود در شمع کوجه که مینا بود و آنکه ندارد  
دل رحمت پذیر تمت پشمنه هند بر حریر رسم بزرگان بود انصاف کار  
کار حسان نیست بحر خار خار **دمنه** ایتدی ممکن که بد سکا لربونی قصد  
آتش اوله لرا اما بو تقدیر چه مال کار بخرا و لور و عاقبت حال ینه و ارد شتر  
ایتدی شوبله که تیر تقدیر یزدانی آنلک مراده مساعد و لور سه هیچ سپر تدبیر  
آنک دفعی مقدور و میسر و لمن **مصع** تقدیر چو سابق است تدبیر چه سود **پیت**  
**آکسه** چو قضا دن تیر تقدیر سپر و لمنا کا هیچ رای و تدبیر **دمنه** ایتدی  
دانا و خرد مند و اجبر در که هر حال فکر و اندیشه کن کند ویر پشه ایلید و عقل  
دور اندیشی هر امر ده رهبر پیشوا ایدنه که هیچ بر فرد اساس کارنی قواعد افکاره  
**مبته** قلدی که منصوبه نه ظفر بولدی شتر ایتدی فکر و تدبیر اول وقت تأثیر  
اید که قضا آنک عکس نه انصاف قلمش اوله و حیل و ترویر اول زمان کار کو اولور که



قدرانك خلافته جارى و لمش اوله اما فها از قضا مضاه و حكم قدر نفاذ بولد و قدر  
 نه چاره نفع پذيرارد نه حيله دستيكه بند تقدير و قيد قضا ده مكر و دغا  
 و فكر و ذهابله رها ميسر كدر **بيت** هر آتش كه دست قضا بر فروخت  
 همه فكر و تدبيرها را بسوخت چون آفريد كارجل و علا بر حكى بقاده و بر  
 قضاي مضايه ي بشدرمك دليه پنا لك چشم ظاهره و دنا لك ديد  
 باطنى ميل غفلتله يتر و خيم قلو رتاراه رها اول حكمن پوشيده  
 او لو را **اذا جاء القضى عى البصر بيت** بوقت نفاذ قضا و قدر همه  
 زيركان كور كردند و كرم مكر سن قصه ببل و دهقانى كوش آتش سن و ان لك  
 مناظره و محاوره لرينا شتمش سن دمنه ايتدى نه كيفيتله او لمش در اول  
**حكايه** شتر ايتدى روايت ايد در كرم برد هقانك بر باغى وارايدى  
 بقايت زيبا و خرم و بر بوستانى وارايدى غيرت كلستان ارم  
 صفائ آب و هواسه نسيم بهاره اعتدال و پرردى و شما مه رياحين  
 روح اقرا سه دماغ جانى نعط و قلو ردى **مثنوى** كلستانى چو گلزارى  
 جوانى كل سيب آب زندگانى نوای غنديل عشرت انگيز هوای عطر  
 پيرى راحت انگيز كوشه چمنه بر گلبن وارايدى كه نهال طوباد ن  
 دراز و شاخ سدره المنتهى دن سرفراز بر جبين سحر  
 اول گلبن اوستند بر كل رنگين غدار عجب لبان تركان  
 چين كچه آلوده و عرق رخسار مه رويان زهره  
 چين كچه قطرات شبمندن اوستنه در لر چلو ردى  
 باغبان اول كل رعنايه عشق باز لغه اغاز ايد ردى و بلبل  
 شيدا كچه كوكله شهبازى انك مبرى هوا سندن پرواز ايد ردى  
**بيت** كل بزرگ نميدا نكه باز بلبلان بلبلان بينوار  
 در فغان مى آورد بركون باغبان عادت معبودى اوزره كل و گلبن سر اينه

کلوب کوردیکه بر بلبل ناهن صیفه کل خندان یوزن سورب منقار بله سیرافه جلد  
زنکاردن سوکو و اجزای اوراقن پریشان ایدوب برک خزان کی روی زمین  
دو کو **بیت** بلبل که بگردن کرم مست شود سرشته اختیارش از دست شود  
باغبان اوراق کلی بویله پریشان و خار و خاشاکه خاک یکسان کورچک کرپنا **شیکه**  
دست اضطرار بله چاک و چمن افلاک دود آهله نمودار روی خاک ایلدی ایکنی کون  
دخی کلاره واردی احوال کل و بلبل اول منوال اوزره کوردی و آتش فراق کل باغ  
**مصرع** دل دهقانه اوردی داغ برداغ او چینی دفعه دخی واردی کوردیکه  
بلبل زارینه منقار بله اوراق کلی تار و مار ایلش **مصرع** دو گلش برب و باری خار  
قالش دهقانک عنان قراری قبضه اقدار دن کندی و خار هجران یار و مستم اغیارله  
کارچانه و کارداستخوانه بیدی آخر کار بلبلی دام فریب و دانه حیل ایلله شکار ایدو  
محبس نفسیه کوفتار اندی و بلبل زار پریشان روز کار دخی طوطی واردهان کھتارے



اچوب ایتدی ای دهقان نه سبیلله بنی حبس اتمک روا کوردک ونه جرم ایلدم  
 کم بکا عقوبتیه رضا و پردک بو فعله باعث کواستماع نغامت ایه اشیا نم خود بوستاند  
 و طریخانم اطراف کستانک ایدی کو خاطرکه بر معنی دخی ظاهر اولد یسه یابندن  
 سه و خطایله بر کناه صادرا ولد یسه لطف ایلد بنی اندن آگاه ایلد پردهقان ایدی  
 بیت تاکلی آزاری مرا یارب غمائی ای رقیب • تلیکه پوشی رخسار یارب غمائی ای  
 آیا هیچ بلور میسن که ساغر قهرله روز کارمه نه ره لر نوشتن ایدردک و هجران نار یار  
 ناز نینمله دل ناتوانمه نه قاندر یوتردک طریق مکافاتله اول کارک سراسی اول  
 کوردارک جزای بودر که سن یار و دیاردن دور و تماشای روی کلزار د مجبور  
 قالوب که شه مجلس قفسه زاری ایدرسن بن دخی در د هجران جانا نله زاویه  
 کلیه اخر انده نالشر ایلدم بیت بنال بلبل کو بامنت سز یار دیست • که ما  
 مدد و عاشق زاریم و کار مازار هست • بلبل ایتدی ای باغبان بوسوزدن فارغ  
 اول و اندیشیه قلر که بومقدار جریمه ایلد که بر کل برکے پریشان اندم مجوس اولدم  
 سن که کو کل پریشان ایدرسن حالک نجه اولسد در **مثنوی** کبند دوار ز روی  
 قیاس • هست بنیکی ویدی خوشناس • هر نکوی کند آتش رسد • و ربذی کرد  
 و زارش رسد • بو کلام لطافت انجام دل دهقانده تاثیر تمام ایدوب بلبل  
 آزاد ایدی بلبل دخی شاد و زبان فصیح البیانله ایتدی ای باغبان چون بواجستان  
 سن بکا اوزانی پوردک البته بحکم **هل خراء الاحسان الاحسان** آنک مکافا  
 سعی ایلک بزه واجیدرامدی بشارت ولسوز سکا که بوستانک فلان درخت  
 د بند بر آفتابه مدفوندر که درونی ذر صاف و فقره خامله ملو و شخی در دهقان  
 بو بشارتله شادان اولوب تعیین ایدو که محلی جفر ایتدی سخن بلبل راست بولوب  
 ایتدی ای بلبل عجبدر که قعر خاکد آفتابه بی کور رسن زیر خاکد دامی کور رسن بلبل  
 ایتدی بی بلر میسن که **اذا نزل القضاء علی البصر اذا نزل القدر بطل الحذر مصرع**  
 باقضا کار نرسوان کورد چون قضای ربانی نازل ولور نه دین بصیرت نور قالور

۷۲  
ونه تدبیر خرد نفع و فایده و پورنته که دیشلرد **در مشنوی** بسرخچه دست قضا  
بر میبخت که دست تو قدرت ندارد بهیچ نیاید خد را قدر سود مند هراچه  
از قضا آید آزا پسند **بومثل** اول جلدن کتوردم تا بله سن که بر ضعیف حریف  
بخیر قضا و قدر دکم و فرمان تقدیر و تسلیمدن غیر ی تدبیرم یو قدر **شعر**  
سر ادا دت ما داستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما میرود ادا دت واست  
دمنه آید ای شتر بن عین الیقین بلام معاینه ققدم که شیرک بوقصد نه سبب  
نه نفاق دشمن و نه کثرت هنر و نخوت ملوک در بلکه اکا باعث انک کمال مکر و عذر  
و تمام عنف و قهر بد که غدار در کامکار و جبار در قهار و مکار اگر چه اوایل **صحبت**  
مردن حلاوت حیانت را اما او آخر خد متی شمر مرادت هادم اللذات در شویله بل  
که اول بومار زهرنا که بروی نفقوش زنگار نکل آراسته و درونی پر زهر هلاک  
**بیت** مقوریو و نیزنک و مکر قریب نه لطف و مروت نه صبر و سکیب  
شتر به آید ای دمنه بخیر آید له الدن نه کلور بخیر آیا مد رک طعم نوش کر مر  
کوردم شمدی هنگام زخم نیش سمد رو خرم مد تد رک مسند راحت صفا  
سوردم حالیا وقت هجوم محنت و غم در **بیت** ای دل من وصل چشیدی  
یکچند اکنون الم فراق میباید دید **ای دمنه** فی الحقیقه بی اجل که پانم طوبی  
کشان بر کشان بو پسته کتوردی والا بنم شیر ابله مصاحبت نه لیاقت وارا ید  
و وزیر امیر سباع اولمق نه اشک حواچند پروردی بر شخص کر بنم خونی شیر مادر بند  
حلال بله و بخیر و چنکالنه طاقت مقاومت محال اوله بندخی انک حوصله سینه  
موافق واکا طعم اولمغه لایق اولم کرک ایدری که هزار کند له بنی انک خدمت نه کتور  
و صد هزار حیل و بندله دام مصاحبت نه کو قنار اید میه **شعر** من کیم  
تا دولت و صلح هوس باشد مرا این که از دورش همی بدم نه بس باشد مرا **اما**  
تقدیر آهی و سنک دمک ای دمنه بو و رطبه آن دی حالیا دست تدبیر من تدار  
قاصد و ترک حرم و فکر عواقب سبیل باران نواب متواتر ن طمع خام و فکر



ناتمام ندانم همچون بر آتش افروخته قلم که هنوز دودی پشتمند نفع  
 اندوه و تاب ملائمت ندانم یا قلم **شعر** بن اندم کند و کلزارم پر خار  
 بریدر کم اولم بلبل کی زار **مصراع** چون کنم خود کرده ام خود کرده را اندر چیست  
 حکماء سلف و اکابر خلف از باب حرص طمع فساد حال و مالند مثیلات  
 واضح ایلد تنبیه اتمش درود نیادن قدر کفایله اکفایله انکما اتمیوب زیاده  
 طلب قلنی شو شخصه تنبیه اتمش در که بر کوه الماسه این و هر پاره یه که قصد  
 ایند انک فوقه دخی علاسن کوره و کثرت قیمتی خیالیله طمع ایدوب دخی  
 ایلر و واره کیدرک بر مرتبه و اصل اوله که مطلوبی حاصل اوله اما ریزه الماسه  
 پایی خراش و تراش اولدوغی سبیدن راه خلاص متعذر اوله و اول غافل شارب  
 حرصه مست ولا یعقل اولوب کیفیت حالندن خبردار اولمیه لاجرم حسرت  
 تمامه اول کوهه دام دمار و شنیاک هلاک که گرفتار اوله و حاصل طیور و بطون  
 مار و مور و قرار قله **بیت** از زیادت طلبی کار تو آید بربان سود اگر خواهی  
 ز اندازه زیادت مطلب **دمنه** آیتدی بو کلا بغایت معقول و مورد سپرد  
 واقعا هر کشتی که بر کرداب بلایه دشمنش در انک منشائی و الحقیقه انک حرص  
 و طمی و ایشدر **بیت** بگذر طمع که آفت جان و دولت طامع همه خا از هر کس  
 منفعل است بر کردن که بند حرص دشمن ایلد معیله و لا عاقبت قریب تیغ  
 ندامت اولس در و کاسه سر که در و سودای طمع ایلد مالا مال اوله سر انجام شارب  
 ناب سرور و صفادن خالی قالسریخه کسنه لر غایت حرص و شره سندن امید  
 دولت ایلد ورطه نکتد دوشمشدر و بوی منفعله مهلکه مضر تر ییشمشدر  
 تنه که اول صیاد که طمع حامله صید و باهر قصد اتدی و عاقبت دام شکنجه  
 پنجه پلنکه گرفتار اولدی شرنه آیتدی نه کیفیتله و ایشدر اول **حکایت** دمنه  
 آیتدی بر کون بر صیاد بر صحراده کیدر دی کوردیکه بر و باه چست و چالاک  
 بازی گمان اولد شتد کشت ایدر و تمام سیوه و ناز و جلوه و اهواز له اول صحراده

کز صیاد آنک پوستنک سفته سی و مونیک آفته سی ولوب قوت طامعه سی بونه  
 اقتضا آندی که رویاهک عقبه دوشدی کندی و سوراخنه واقف ولوب قرینک  
 بر حفره حفر آندی و خس و خاشاکله اوستنی سترایدوب ورتاسنه بر جیفه تعبیه  
 قلادی و کند و مکن کاهن او تورب صید رو باهر مترصد اولدی قضای آلهی  
 رویاه بر آنتباه سوداخن چقدی و رایحه جیفه خواه و ناخواه آنی حفر کنار نه  
 چکدی چون خاشاک اوزرنده جیفه اول وضع اوزره مشاهد آندی آند اناز مکر  
 معاینه ایدوب کند و کندویه آتدی اگرچه بو حفره هوا سی حیات بخشدر اما  
 صحای سلا متد غایت خوشدرو اگرچه دماغ آرزو بو مرده رایحه سیله معطر  
 اما مشام حرم بوی بلایله دخی مکر در عقلا برامی که آند بر رایحه خطر و لا متفر  
 اولما مشلرد و ارباب حرم بر مهمه که آند احتمال ضرر اوله خوض قلماشدر **شعر**  
 هر کجا خط مشکلی باشد جهد کن تا برون خط باشی اگرچه جایزد رگ بو خاشاک  
 اوستند بر جانور اولمش اولا بوده ممکندر که آشد بر دام یا بر آدم تعبیه اولمش  
 اول **بیت** هر پیشه کان مبر که خالیست شاید که پلنک خفته باشد  
 هر تقدیر احتیاط واجبدر و احتراز مناسب **بیت** مرتزاجون دو کار پیش آید  
 کردانی کدام باید کرد آنکه دروی مظنه خطر است کار بر خود حرام باید کرد  
 و آنکه نه خوف و نه خطر باشد بهمانت قیام باید کرد رویاه بواندیشه  
 هوای جیفه دن فراغت آندی و راه سلامتی طوتدی کندی اتفاق بوانشاده  
 بر پلنک کرسنه طعمه سودا سیله بالای کوهدن آندی  
 و اول جیفه رایحه سیله کندوسن اول حفره بر اقدی صیاد  
 آواز دامی استماع ایدوب حفره جانور حرکت احساس اید پچک  
 رویاه صالوب غایت شرم دن بی تأمل کندوسن حفره آندی پلنک اف  
 جیفه دن منع ایدر خیال ایدوب صحه دی فی الحال شکن  
 یرتدی و سر پنجه هلاکله تار و بود و چون پاره پاره آند



صیاد حریص شری شامتیلہ دام قنایہ کو قنار اولدی روباه قانع قناعتی برکتیلہ  
 ورطه بلاد نجات بولدی بومثلدن معلوم اولور که طلب زیاده آزاده بی  
 بند و بندے سرفکندن ایدر **شعر** زیاده از سرت اریک کله بدست آر  
 بخاک پای عزیزان که درد سر باشد **شعر** بر آیتدی بن اول زمان غلط اندم  
 که ملازمت آستانه سیر رغبت اندم و بلمدم که اولقدر خدمت بلزمش  
 و حکم **لا و فاء الملوک** بونلرده وفا و حقیقت اولمز ایش دیمش لرد که بر کیمش  
 صحبت اتمک کوک که قدرن بلیه و شخصه خدمت یلمک که قیمتن اکلیمه بونک مقام  
 اول کسه نک صور حالیدر که امید محصول ایله زمین شورده تخم که یا کوش صم  
 اخبار فرح و غم تلقین اید و یا صفح آب روانه آیدار غرلر یاره یا سنک خارادن  
 کنج توقع ایدوب قازه **شعر** ز پادشاه وفا چستن انجان باشد که میوها طیبید

ز شاخ سرو سی • نهال بید ترا بشکر بخواد داد • هزار بار کر جوی خلدش آب دهی  
 دمنه آیتدی بعد خرب البصر تلف و تاسف فایده ویر فر همان تدبیر کنه اول  
 و تداد کل ایله کم وقت فرصت الیه کیم **فرصة تم من السحاب** شتره آیتدی بخج  
 آیدین دینلیدین نه چاره فکرا آیدین و نه تدبیر آیدین بن اخلاق شیر ایتقدام  
 درکم انک بهم حقه لطف و خیر دن غیر فکری یوقدر اما حاسد لر هب بنم  
 هلاکه قاصد لر شب و روز قلمه ساعیلر در بویلر اولیحق طاهر بودرکم اسباب  
 درد و بلا آماده و ابواب ریخ و عنادوی حالمه کشاده در و میل شاهین میران  
 حیات بله بقادن کفه قنایه و فوائده زیاده در زیر اکر چون ظالمان مکار و غداران  
 ستمکار هم پشت اولوب خدنک عذره برکاندن کشاد ویره لور کار لور اولوب  
 مقرر در و اهل نفاق و ارباب ستقاق بر مظلومک هلاکنه ساق سعی کشمیر  
 و نطاق انفاق بر میان آیدوب الپراید لولبتنه اکا ظفر میسر در نیت که کوک  
 و زاع و شغال اتفاقله اول شتره قصدا تدلر و عاقبت اکا غالوب اولوب کنده  
 مراد لرنه ایرد لردمنه استفسار آیدیکه بخج اولمشدر اول **حکایت** شتره  
 آیتدی روایت آیدر لور کیم بزاع غمن کار و بر کوک خوشخوار و بر شغال مکار  
 بر شیر شکاری خدمت نه بل بعلمشدری و بونلر سارع عام قربن مقام  
 قلمشدری اتفاق قلوب کیدن قافله دن بر تاجرک راحله سی بطاقت اولوب  
 اول حوالید قالدی بر مدند نصکره قوت بولوب طلب علف چون هر طرفه  
 تک و پوی آیدر کن اول پیشه یه راست کلدی چون شیر اول هیئات و هیبت  
 اوزره کوردی خدمت تواضع دن غیر چاره بولیمدی شیر خا اکا استمالت  
 و برپ حالن و خاطرن صور دی کیفیت حالنه مطلع اولیحق نیت قامت و حرکتدن  
 سوال آید شتر آیتدی **بیت** بیش ازین در کار خود کو اختیاری داشتم • چون  
 ترا دیدم عنان اختیار از دست دفت • ملک هر نه هر فرمان آیدر سه هر آینه صد  
 احوال بنده کافی مضمحلر اولسه کوک **مصراع** صلاح ما تو به میدانی از ما • شیر آیتدی



اگر کف حایتزده اقامته رغبت قله سن امید در که سایه دولتمنزه آسیب درج  
 و مختندن آسوده اولسن شتر نهاد اولدن و خلیع العذار و کسسته مهار اول پشه  
 کشت و کنار ایدوب بر مرتبه یه وارد یک بغایت فرها اولدی بر کون شیر شکاره  
 کیدوب اتفاق بر پهل مسته راست کلدی و میانلرندن جنک قوی و محاربه عظیمه  
 واقع اولوب شیرک بعض جوارچی مجروح افتان و خیزان اول پشه یه پیشدی  
 و کوبز اولرزان بر کوشیه دوشدی زاغ و کورک و شغال که شیرک هر سیه و فرسیه  
 کاسه لبلری یدی بی برک و نواقالد لر شیرک کرم اصلی وار تحت جلیسی و ملک  
 کافه خدم و عامه حشمنه محض عاطفت و عین مرحمت و شفقتی  
 مقتضایه اوزره آنلری بو حاله کور پچاک زیاده متاثر اولوب

ابتدای پیچاره لر سزک مختکر دخی بنم زحمندن دشوار اولدی اگر بو حالین بر شکار  
 کوره سزک با خبر ایدک واره بن سزک نفقه کو قیدن بونلر سمعا و طاعه دیوب هر بری

بر طرفه کند یل و هرباری که اطراف طواف اندر جنس جانوردان تر کور مدبر بالضروره  
تدبیر مکر و حيله آغاز اندیل و بر پريله مشاوره اید و بایندلر شتر بوبیشه ده اولمک  
بزه نه فایده نه ملک اندن منفعت میسر درونه بزمه انک میاستن الفت تصور  
بس مناسب بود که شیري تحریک اید و بآنی قتل اندوره و زو و قاج کون ملک طلب  
طعمه و نعمه دن فراغت حاصل اولاو بزه دخی حامله کوره بر فایده و منفعت واصل اولاو  
شغال ایندی بو خیال دامندن ال حکک و بوفکر محال پر امندن دورا و لک که ملک  
اکا امان و پریش و عهد و پیمانله کذ و خد متنه کور مشدیر که ملک غدره تحریص  
اید و ب نقص عهد تحریک یلیه خیانت ایش اولور و خاین هر حاله مردود در و خدا  
و خلق ندن ناخشنود **منوی** هر که در و طرح خیانت کر نیست • دین وی از عهد  
امانت بر نیست • سکه مردی ز دیانت بود • قلبی مردم ز خیانت بود • زاع آیتد  
بو باید بر حيله میسر و بوعهد شیرک عهد سندن ازاله متصور سن بوند توقف  
ایدک نابین واره بین بومتی بتورین و غفرایپ یارانه بشارت خبرن کوره بین بس  
زاع اشارت یارانه شیر خد متنه واردی وصف عبودیت ال بغلیوب طوردی  
شیر ایندی هیچ جانور کور مد کوزی و هیچ صید دن خبر کور د کوزی زاع ایندی ال  
ملک غلبه جوعدن هیچ بر مرک دید سندن نور و فو و اعضا مرده حرکت قوتدن  
اثر قالم مشدیر اما خاطر فائزه بر چاره خطوراندی شویله که ملک کارضا پیوره جمله  
رفاهیت تمام و نعمت مستوفی حاصل اولاو شیر ایندی خلاصه فکوک سوبله کوره لم و حکک  
اعتبارده تمام عیار اولور سه سکه قبوله اوره لم زاع ایندی ضمیر منیر ملک مخفی د کلدک  
بو شتر میا نمزده اجنبی در بزه انکله مصاحبیدن فایده عاید د کل عجالت الوقت  
بر صید در که کذ و یا غیله کشدیر و ما حطر بر شکار در که کذ و اختیار یله دامرد و شمشد  
شیر چون زاعک بو کلامن ایشندی آتش خشم مشعل اولوب ایندی **عربیه** عفار علی  
هذا الزمان فانه • زمان عقوق لازمان حقیق • فکر رفیوفیه غیر موافق • و کل  
صدیق فیه غیر صدوق • صد هرا رعت و نفرین بوزمانه رفیق و همنشین لرنه که شیوه



مکر و نفاق و شیمه عذر و شقاعه میان لفظ و امثال در ورشته رفت و رفت  
 قطع ایدوب دایره لطف و مروتن طش که مشل در **شعر** اهل زمانه را که  
 وفائیت یارشان مطلب و فاکه غیر خل نیست کارشان سک بهر کر بکا  
 خوشی که از حیل جز به کار سفر نباشد شکارشان ای سیه رو نقص عهدی  
 بچه مذهبه جایز کور مشل در وقت مستانه قتی ملتد رخصت پیشل  
**بیت** هر ساق نامدار که از بیت پایدار مشکین بدست خویش که آن هم  
 شکست تست **زاغ** آیتدی بو بایده ملک پیوردخی مقدمات عین صدق  
 و محض صوابد فاما حکما پیور مشل در که عضوی بر نفس بر نفس بر اهل بیت  
 بر اهل بیت بر قبیل بر قبیل بی بر شهر بر شهر ذات فرخ پادشاه که موقع خطر  
 اولاد ایلک واجید که سلامت سلطان بر اقلیمه فایده رساند **مصراع** سلام  
 همه آفاق در سلامت تست **نقص** عهد دخی بر هیچ میدر بر وجهه که حساب  
 عهدک ساحه دینی و صمت عذر دین بری و لا و ذات شریفی محنت فاقه و زحمت  
 بجاعتدن خلاص بوله شیر چون بو کلماتی استدی با شرفه ایدوب سکوت آند  
**زاغ** فی الحال یاران حضور نه وارب آیتدی قصه شیرده عرض اندم اگر چه سرکشک  
 اما آخرام اولدی حالیا ندیر بودر که جمله فرشته واره و زو شیرک درد بجاعتن  
 و ریخ و راحتن که وزا غلیه و زودیه و زک مدت متمادیدر که بز بو پادشاه  
 کامکار که دولت و سایه عدالتند فراغ بال و رفاه خالده روز کاد کچوره و ز حالیا  
 بو حادثه واقع اولدی مروت مقتضا ہے بود کلد که جسم و جانمزی کا فدا اتمیه و  
 الا کفران نمندله موسوم و سمت مروت و صفت فتوتدن محروم اولور و صواب  
 اولدر که جمله فرملک حضور نه واره و زوانک شکر انعام و لطف اکرامن ادا قله و ز  
 و مقراید و زک بوندن غیره قادر دکلور که جانلر منبتلر و مروت شریف ملکه فدا  
 قله و ز پس یاراندن هر بریسی بیسون که لطف ایلسون ملک بو کوز چاشته بندن  
 و سایر مزائی بر وجهه دفع ایلسون میکن که قضیه شتره مقر اولم پس اتفاقا قله شیر

قسّه کدی یلر و بو فصولی بتمامها ایله و بآتش ترویرلرینی دم فتنه انکیزلریله  
 تیراندلر شتر ساده دل دخی نلرک تحیل و تسولینه الدنوب مواضع مذکوره اوزره  
 اتفاقله حضور شیر کلدلر چون تقریر بشکر و ثنا و تقدیم ستایش و دعای فارغ  
 اولدلر زاغ حیلله باز زبان فصاحتله طوطی وارنکله آغا زاید و بایندی **بیت**  
 شهابرم طربن شادمان اول **سهر** سلطنته کامران اول **بزه** بندلرک راحته  
 ملک صحت ذات ملکی صفاتنه وابسته در حالیا چون ضرورت واقع اولدی  
 دفع مضرت ایچون جانمی باشم خاک پای ملکه قدا ایدرم و بوجسم نحیفی ملک حق صله  
 سرفیننه غذا و سدیق رجا ایدرم یاران ایتدی یلر سینه اکل اتمدن نه غذای صالح  
 اولور قرغه چک اتک یوق ملک غایله جوئی سنکله بخدا زاله اولور و ما العصور  
 و وسه **مصراع** نوک تاکه درای بیتماری باری **زاغ** چوز یوغه اشتدی ساکن اولوب  
 باشن اشغه اتدی بعد شغال دخی آغا زکلام ایدوب ایتدی **بیت** ایاشها  
 که بهنکام کین رسول اجل **زنجیه** تو پر در و زنامه آجال **مده** مدید در که سایه  
 دولت روز افزون که آسیب تاب آفتاب حوادثن آسوده بین حالیا که اول  
 حضرتک ماه جاهی خسوف ضعفه مبتلا در در لوم که ستاره اقبال افق حاملدن  
 طلوع اید و ملک بنی طعی ایدوب اندیشه چاشت و رحمت مجاعتدن فارغ اوله  
 سایر لو جواب ویردلو که سنک دیدک فرط هواداری و محض حق گذاریدر اما سنک  
 اتک بویناک و زیانکار در مبادا که اتک تناولی ایلر دخی ملک متراید اوله **بیت**  
 در مطبخ شاه جز نکور انکسند **لاغر** صفندان زشت بور انکسند **شغال** چورن  
 بونی کوش اتدی خاموش اولدی کرک دخی دهان ترویری چوب ایتدی **بیت**  
 شما اقبال دولت اوله یارک **عدو** هیچا کور **اولسوز** شکارک **بندخی** بنسبه ملکه  
 قدا ایدوب امیدوارم که ملک خندان خندان بنم لخی آرایش دگان و زینت قناره  
 دندان ایلیمه **بیت** قصاب وار مردم چشمت نیازک **مژگار** قناره کوده و دلباز پرورده  
 یاران ایتدی یلر بن سوز محض اخلاص و عین علامت اختصاص در اما سنک لحن مورت



مرض خنادر و ضرره قائم مقام صد تر یا قدر کون بنی استماع ایدوب کو  
 چکلدی بس شتر کردن فراز **کل طویل الحق** مهارت دازایدوب زبان نیاز له  
 کلامه آغاز اندی واداء وظایف و دعاوشاد نصکم اییدی **شمر** ایا شهی  
 که کشادست چرخ فیروزی بر آستان تودرهای فتح فیروزی بن بواسن  
 بند سی و بودولت خانه پرورده سی بن شویله که مطبخ بلکه لایق و معدن شرفین  
 فی الجمله موافق اولم محل توقف در نه مقام تکلف **بیت** بر بخیزم ز سر کوی توانا  
 جان دارم و درسد کار بجان از سر جان برخیزم **سایر** کر متفق الکلی و لوب  
 ایید لوم بوسو و فرط محبت و صدق عقد مدن فایض و ناشی در فی الواقع  
 سنک لحک غایت لطیف و خوشگوار در و دمک مزاج ملکه شربت نبات **حسین**  
 حیانتدن ساز کار رحمت سک و احسن سنک همت که ولی نعمت کدن تنی و جانک  
 دریغ امتک و بوم معامل ایلد عالم ذکر جمیل یاد کار قودک کدک **بیت** هست  
 جوانمردم صد زهره کار چوب جان فدای جاست کار **پس** جمله سی شتر حله  
 اتد اول مسکین پرند ساکن اولدی اعضا و اجزاسن بر بردن جدا اندل و زراع  
 و کرک و شغال دوه سی اولمش عریه و نوب پنجه زمان آخی غدا اندل بوم شلدن  
 معلوم اولدی که ارباب نفاق تیر و مکر و خدنک تزویری خصوصاً که کمان  
 اتفاق دن کشاده بولده تا بتر اتمک و لیزد منه اییدی بو تقدیر جرت پذیرد رس  
 و ارباب غدرک دفع مکرند نه فکر ایلرسن شتر به جواب ویردیکه حالیا بوباید **شیر**  
 صوب صوابدن مخیر فدر چون بهر حال جنک هلاکدن خلاص احوال محالدر جنک  
 و جدال و حرب و قتاله آماده اولمق لازمدر زیر پراهر نفس که حایت مال و محافظت  
 نفس و عیال لچون قتل اولر زمره شهداده داخلدر و فیض حدیث **من قل دون**  
**ماله فوشمید** اکاشا ملدر انصکم اجل مقدر بخیر شیرده مقدر اولور سر بار  
 ناموس و عاری رعایت ایدرم و عیثرت حقی لدن قوم یوب دنیاده نام نیک و ذکر  
 جمیل یاد کار فورم کیدرم **بیت** بنام نکو کریمم رواست **مرا** نام باید که تن مرک

راست دمنه ایتدی عقلای دقت جنکده مسابفت و هنکام حربیه  
 مسابعت روا کورلو که بادی اظم در و مباشرت اخطارده عدم میادرت  
 طریق اسلدر بلکه ارباب حرم اتمام امر خصم مدار و کورلرود دفع مناقشه رفوق  
 و ملاطفه بود **لرنیت** فریب خوش از چشم ناخوش به است برافشاندن آب  
 از آتش به است مرادی که در لطف کرد تمام چه باید سوی قهر دادن لکام  
 ارباب خرد و شیر مردان پیشه نبرد عدوی ضعیف عدایلر که قوت و زوره قادر  
 دکلنه شاید که مکر و حیلده قاصر اولمیه و زرق و تزویلیه آتش قوپره که شرر  
 ضری آب تدبیر ایلر سکون بولمیه سن خود تسلط شیریه نه مرتبه ده در بلور سن  
 وانک استیلا سینه که شرح و وضعدن مستفید رواقف اولو پدر راس پس  
 انک ضرر عداوتدن تمام حد و اوزره اول غایله حرنیدن عاقل اولمکه هر کسه که  
 عدو سن تحقیر ایلیمه و بتعات محاربه دن اندیشه قلیه زیاده پشیمان اوله تنکه موج  
 دریا اولدی طیطوی تحقیر سببیلر شتر ایتدی بخیر اولمشد اول **حکایت** دمنه  
 ایتدی روایت یدرلو که سواحل دریای هندده طپوردن بر نوع اولور که اکا  
 طیطوی دیرلر انک برجسته بود دریاده مسکن طومشدر و لب آبد نشین **تمشدر**  
 چون پهنه موسمی کلدی ماده سی نرینه ایتدی پهنه اجل چون بر محل تدارک  
 ایلر که فراغ خاطر ایلر ساکن و خوف و خطر دن امن اولد و زنر ایتدی بوجزه پهنه  
 غایت خوشد که موضع دلکش و مقام فرح بخشدر بر محل جنت مثالدر **حالیا**  
 تحویل حال در ماده ایتدی بوسوز محل باملدر که اگر موج دریا حرکت کله و یخ بر و فزی  
 زیر دمنه اله و یخ ریخ اوقات و یا امنی ضایع قلله کانه تدبیر متصور در و نه  
 چاره میسر نر ایتدی بن کان اتمرم که موج دریا بوجرتی اید و بزمله عداوتی مقرر  
 قلوب بزه بواهانت و اساءتی جایز کوره شویله که آندن بی سبب بوقوله حرکت  
 جوده کله و روا کوره که بزم بچرلو و غرق بحر هلاک اولاراندن انضافی ایلر بلورن  
**پت** چرخ برهم زخم اریغیر مرادم کرد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک



ماده آیتدی کند و حدندن تقدی اهل خرد که لایق دکلر و طور ندن زیاده  
 و کوفاد باب انضا فذ موافق دکل صورتی عیب و لمسون سرنه قدرت و قوتله  
 موج دریای انتقامکله میدید ایدرسن و نه شکوه و شوکله انکله مقابله  
 و مجادله مقدماتی نمیدیدرسن بوفکری قوهان بیضه ایچون بر محل زمین  
 و موضع حصین اختیار ایلر و استماع یضمدن امتناع ایلر که کسه که خیر خواهد  
 سوزنه اویمیه و ناصحله کلامی فلاغنه قومیه اوکا اول بلا یشنه که سنک  
 بشته یشلدی نر ایتدی بنجه اولمشدر اول **حکایت** ماده آیتدی مکر بر ابریده  
 که آبی صفای نمیدن آینه کی عکس پذیر ایدی و لطافت و حلاوتده عین حیات  
 و سلسیل نظیر ایدی ایکی بط و بر سنک پشت ساکن اولمشوردی و مجاورت  
 سهیله مصاحبتی مصادقه تمیض و همسایه لك همخالک و پیکانه لك یکانه که  
 یشمشردی **مطلع** خوش است عمر که باروی دوستان گذرد. خوشادی  
 که بیاران مهربان گذرد. ناکاه دست روزگار جفا پیشه یه ناخن هجرانله  
 رخساره حالرن خراش و تخمیشیه باشلدی و سپهر مینا قام صورت مفارقت  
 موآت و قاتلرنده اظهاره اغاز قلدی آخریچکم **وای بغیم لایکده ره الدهر شو**  
 خوش است از جام وصل و لبران می وئی هستش خار هجر در پی. برین کس  
 نخاند لغز نان. که سنکی نایدش در زیر دندان. اول آبد که آنلرک ماده  
 حیات و مدد معاشی ایدی روز بروز تفاوت ظاهر و نقصان فاحش  
 روز ایدی بطلر چون مال حال ماله واقف اولدیلر وطن ما لوفدن فراغت  
 ایدوب غرمت جلای مصمم قلدیلر **شعر** سفر بهتر اتر که در جای خویش  
 دلش از عم این و آن اتر است. که هر چند ریج سفر بد بود. ولی از جفای  
 وطن بهتر است. بس دل غمکین و دیده نمکین ایلر سنک پشت قته کلدیلر سخن  
 وداع و کلام هجرانی در میان ایدوب ایتدی **مطلع** مار از تو چشم بدایام جدا  
 کرد. چشم ایام چگونیم که جها کرد. سنک پشت چون ساز مسافرت یاد اید.

ایستدی سوز مفارقدن نالشی اندی و در دروندن فریاد ایدوب ایتدی  
 بونه جگه و زخرا و لورونه جان سوز شهر بکاسینر حیات بخر میسر و زند<sup>گاه</sup>  
 نه و جملہ تصور **مثنوی** ای نه تو حرام زندگانی خود پیو کدام زندگانی •  
 هر زندگانی که بی تو باشد • مرکبست بنام زندگانی • حالیا که بکا طاقت تصور  
 و داع منیع در آیا تحمل بار فراق نه کیفیتله ممکن **شعر** هنوز سر و روانست  
 ز چشم ناسته دور • دل در تصور دوری چو سیدلر زانست • بطریق جواب  
 و پردلو که بزم بزم دخی چکر مزینش فراقدن ریشدر و سینہ منار غریبن پر  
 تشویش اما قریب در که سیداب عذاب قلت آب خانه وجود مری آتش عدم اوره  
 و خرمن حیات مری باد فایه ویره لاجرم بحکم ضرورت حرقت فرقت و کربت عزبت  
 اختیار اید و ز ناچار یاد عکسار و دیار بهشت آثاری ترک ایدوب کید درو<sup>ا</sup>  
**بیت** کسینہ راضی و لور می جدا و ملاغه یارندن • کیدرمی اختیار یله کشتی کند و  
 دیارندن • **مطلع** بکام عاشق بیدل زکوی یار زلفت • کسی ز روضه جنت  
 با اختیار زلفت • **سنگ** بهشت ایتدی ای یاران مضرت نقصان آب بنم یامند <sup>چندان</sup> صد  
 که بی آب عالم خرابد در کرم ایدک خر صحبت قدیمی رعایت ایدک بودر ماند تحت  
 آباد بمراند زار و سوکده ان قوما ک قند کیدر سکر الک کدک **شعر** تو جان من  
 و غم رفتن داری • چون جان برو داق پچان چکند • بطریق ایتدی لای یار عزیز  
 کریم و همد و ندیم قدیم بزه سندن مفارقت بر عذاب الیمد رو بر محنت عظیمد  
 هر مقامه که آزام اید و ز اسباب حضور و جهورنه قدر و موفور و لور سه شرف  
 دیدار کدن دور و تماشا ی جا لکدن مجبور و بجی نه دیده مرده نور قالور و نه  
 سینہ مرده حضور **شعر** کلشن فرد و سر سنسنر چاه زنداند ریزه • کلشن دوزخ جا<sup>نکله</sup>  
 کلبستاند ریزه • بزمند مصاحبت کدن غیر مطلوب و حرافت کدن غیر مقصود و  
 یوقدر اما بخر اید لم بزم روی زمیند سنگله یور یوب کتمک و بوجنه کران و پا  
 ناتوانله وادی و بیابان قطع اتمک متعسر در سکا دخی بزمند مسازا و لونب



قضای آسمانند پرواز ایلک متعذر بو تقدیر چه بنه سنکله عرافت بجه میسر  
 اولور کشف اندی بو کاره چاره ینه سنک رای صاپکزه منوط در و بو سنکله  
 حلی ینه سنک فکر ثاقبه مریوط بن خاطر فائز ایلکه که خیال در دهر الله خسته در  
 و بود هنر قاصر ایلکه که باذخراق یار الله سکسته در نه تدارک قلبه بلم و نه تدبیر  
 قادر اولم **مصراع** دل شکسته اولسه اولمز رای و تدبیری درست • بطلمانی  
 ای یار عزیز بو باید بر حیله فکر اندک اما سنده خفت علامتن کور و زو سینه  
 متمتک و سنک و لمق احتمالن و پرورزشاید که بزم فکر مرله علی قلیه سن و قرار  
 اند و کت عهدا وزره استوار اولمیه سن سنک پشت ایتدی نومیسیر میدر که سز  
 بنم صلاح حاله ایچون بر تدبیر اختیار اید سز بن موجبیل کار قلیم و کند و منفعت  
 و مصلحت ایچون عقد اندک عهدا وزره قرار قلیم **شعر** عهد بستم که سز از عهد  
 نه بچم هرگز • شرط کوم که ز شرط تو تجاوز نکم • بطلمانی سر طر بود که چون  
 سینه قضای هوا بر کوره و ذاصلالت و یا غلک در پرد با اضطراب ایلیم و مطلقا  
 فتح کلام اید و ب بر متکله بر کله سوبلیه سن زیر اهر حریف که کوزی بن راست کله  
 بر حرف اتشه کونک و نصیح و تعریضله دخل و تعریض اتشه کونک و اچدر که چندان  
 عبارت یا اشاد تله بر سوز ایشد سن یا خلاف معهود بوضع و حرکت مشاهد اید سن  
 راه جوابی پند اید و ب حقه دهانه مهر سکوت وزره سن دیدن تعریضدن تمام  
 احتیاط اوزره اوله سن **شعر** اید سن حقه کی اغوز که بند • اورا سن مهر بر لب  
 کیسه مانند • سنک پشت ایتدی فرمان بردارم **شعر** بخاک پای عزیزیت  
 که در هر عمر • خلاف رای منیر تو یکفنس نزم • عهد اندیکه اضطراب ایتوب  
 هیچ کونید جواب متصدی اولمیه و ساکت و صامت اولوب هیچ آفریدیر نفیا  
 و انبیا تا تعرض قلیه **قطعه** به پری رسیدم در اقصای یونان • بدو کفتم ای آنکه  
 با عقل و هوشی • ز مردم چه بهتر بهر حال کشتا • خوشی خوشی خوشی خوشی • پس بطلمانی  
 بر چوب کتور دیلر و میانی سنک بشنک دهانه ویر دیلر و کذولری که جانبدار ایتوب

۸۶۰  
 کوتر دیلر اوجوب و چه چقد یلر کدرک بردینه مقابله سینه کلدی اهل قریه دن نرباوی  
 وزن و فرزند و صغیر و کبیر بوحال دن خبره ارا ولدیلر تماشا چون طشره چقوب زبان  
 تعجبله هر طرف دن فریاد اندیلر که کورک بطلر کشفی بجه کوتر لر چون بوصوز نک مثالی  
 اول قومک ملت خیالند ارشام بولما مشدی کیدرک عزیز و غوغالی زیاده  
 اولدی سنک پست بر ساعت سکوت ایدی عاقبت **مصراع** محل امیوب خلقک  
 سوزینه **ایتدی** بلی **مصراع** رقیبک کورلکینه کور کوزینه **هماندم** که جواب ایچون  
 آخر آچدی اوج هوادن روی زمینه دوشدی بطلر آغازه سرزنشه آغاز ایدوب  
 ایتدی لرای سیف ادراک و خفیف دماغ **و ما علی الرسول الا البلاغ** دوستلردن  
 نصیحت تمک و نیک بختلردن موحیلله ایش تمک **بیت** اکا دیر عاقل اولنلر  
 خردمند که کوش هوشله اصفا اید بند **بومثلک** نتیجه سی ولدلرک کیمکه احببانک  
 نصیحتن سمع قبولله اصفا ائمه کذ و هلاکنه سعی ایش اولور و چهره وقاحت و قباحدن  
 نقاب فیضی کوترمش اولور **شعر** انکسر که سخنها یغیر از نکند کوش **بسیار** بجاید  
 سرانکشت ندامت **نرایندی** بومثلی استماع قلدیم و مضمونه مطلع اولدم اما حق  
 ائمه یرک بکله که وهام عالمه آلامدن غیری شنه کورمز و بد دل و ترسند  
 هرگز مراد نه ایرمز سوزهان بودر که موج دریا بزم جانمزی حایت قلور و بر طریقه  
 رعایتی کند ولوازمندن بلور بالضروره ماده اکا اتباع ایدوب هم پیضه فی اول  
 مقامه اتمامه یتشددی بر دریا تموج ایدوب نلری زیر دامنه اهل که چکدی  
 ماده چون و واقعه فی مشاهده ایتدی غرقاب اضطرابه دوشوب ایتدی ای خاکسار بته  
 روزگار بن بلوردم که آبه اعتماد و هوا به استناد جایزد کلدر ایشتمدی که دشمنلرد  
**بیت** بوعمر و زور و بازویرانامه **یلد** آلفه و صویر طیامنه **نیچون** جانمزی  
 آتش هجرانله کونیدرک و خاتمانلری سیلاب غذا بله خراب ایدوب چراغ عمرمزی  
 باد هلاک ایلد سونیدرک باری پراندیشه ایلد که انک سببیلر دل ریشه بر مریم  
 اریشه نرایندی سوزک بلوب سولیه بن همان اول عهد آورده مقرریم و قولمک عهد <sup>سند</sup>



کلوب موج دریا دن انصافم الی بلورم بون دیدی و فی الحال ساو طبور حضور نه  
 واردی و هر نوعک رئیس و پیشوا سن جمع ایدوب قصه پر غصه سن انلو شرح  
 ایلدی و انلردن معاونت و معاضدت التماس قلدی و زبان نیاز ایلد بو ترمنه  
 آغاز ایدوب ایتدی **بیت** احوال درمند کما بی نهایتست • هنگام دستگیر  
 وقت عنایتست • اگر عزیز لر بو واقعه ده هم پشت و یکجمت اولمیلر و اتفاق  
 ایدوب بنم دادی موج دریا دن المیلر آنک جراتی زیاده اولوب مزید سایلر لک  
 بچر سید قصدا نسه کرک چور نورسم اوزره مصر و بوقا عنده سستمر اولاید  
 تولد و ناسل لردن قطع اتمک کرک یا با شتر آلوب هر بریز بر جانیه کتمک کرک **مطلع**  
 ••••• یا بصد خواری بیاید ساخت با خار غش • یا قدم در محنت آباد عدم  
 باید نهاد • **طبور مختلفه الطباع اولی** **اجتیه مشنی و ثلاث و رباع** بو واقعه  
 فجیعیه فی استماع اید بچک شکسته بال و پریشان حال اولدیلر عاقبت پرواز کمان  
 سر بسر ملازمت حضرت سیمر غر غمیت اددلر و صورت حادثه فی عرصه عرض  
 پتشد بهباید لرا کرعا یا غنندن پروا یرسک و ستمد یلرک ستمکار لردن چمن  
 الیو یرسک فرمان فرمای مرغانی و قهرمان جنود سلیمان اولمعه ارزانی سن  
 الو نطلو ملر حالندن قارغ البال اولوب دفع ظالم و دفع مظالمده امهال و اهما ل  
 روا کور رسک محقق بیلر که رقم سلطنت سلیمان صفحہ دو لتکدن سترده  
 اولوب منشور سلطانی و پرلیغ قهرمانی غیرک ذمت همتنه حواله اولسر **بیت**  
 غم زبیر دستان بخور زینهار • بترس از بورد سیتی و زکار • سیمرخ اندر اشما  
 و یرب خدم و حشمه دار السلطنندن اول غایله نک دفعنه توجه ایدوب و مرغنا  
 آنک معاونت و مظاهر تیله جری الخناح اولوب ساحل دریای هند ده روان اولدیلر  
 چون سیمرخ بوسپاهلکه که حد و عده هیچ بر مستوفیک حوصله حسابی و فائز دی  
 و اعداد صفوی فی میزان کمان و مکان امکانه صفی دی **قطعه** همه مبارز و تند و دیر  
 آشا • همه دلاور و رزم آزمای و کینه کذا د فکده در بر خود دیر و جوشن از پروبال

کشید نیزه و خنجر پیچ و منقار حوالی دریایه پیشدیل برید صبا که سلسله جیان  
 موجد را و ل خبری دریایه پیشدیل چون کند و حوصله سند سیم رخ و لشکر  
 طیور له طاقت مقاومت کورمدی ضروری طیطونه پچر لون ینه و پردی  
 بو افسانه بی تکلم و بوترا نه بی تو تمدن عرض بود که دشمن اگر چه بغایت حقیر  
 اولور سه خوار عدا تمک کرک که سوزن کوتاه قامت ضعیف بنیت اش  
 اشلو که نیزه دراز قد قوی خلقت اندن عاجز در حکا پور مشل در د که هزار مردك  
 صد لقی بر فردك عدا و تنه مقابله اتمک غیر جایز در **پیت** دوستی راه را شخص  
 مکنت دشمنی را یکی بود بسیار **شتر** برایتی جنگه بن بادی اولوب خصوصه  
 بن باغت اولون تا کفر از نعت و عدم مرقله موسوم اولیم اما چون شیر بکا قصد  
 اید خیانت نفس و محافظت تند بر مقدار مقدوری دریغ قلبن تا نا صیه  
 حاله رقم خوف و خستیده مرقوم و سوء غیرت و عدم حمیت ایله موسوم  
 قالیم دمنه ایتدی چون شیری کوره سن که کایا تور کاه طور در کاه قالقرو کاه  
 او تور در و پنجه سیله روی خاکی خراش ایدوب دینالین زمینه او در تحیر و شخیری  
 فلک ایله چقمق و سعل خشمی آتش کی غلو چکش بله سن که قصد ایلش و سنک قندک  
 بل بعلشد ر شتر به ایتدی معقول پیوردك واقعا اگر بو علا یک برسی معاينه  
 اولور سه هر آینه رخسار یقیند زحما بطن و تخمین مرقع اولوب شیرك  
 قصد غدر دند سنک و شبهه مندفع اولسه کرک چون آتش قشه بو جابند رخ  
 استغال بولدی دمنه خندان و شادمان کلیله جابنه روان اولدی **پیت**  
 بجزوی که شادیش از غم دیگران بود • صدق و وفا مجواز و کره هر بر کران بود •  
 کلیله ایتدی کار نه مرتبه و اردی و فهم نه درجه ایتدی دمنه جواب یردیکه  
**مص** از بخت شکر دارم و از روزگار هم بحد الله که اسباب حضور مکمل و فراغت تمام  
 محصل در بو کار دشوار کمال رفیق و سهولتله میسر اولدی دمنه بونے دیدی و روز  
 زبان مکافاتله بو بیتک مضمونی کوشندیمان محفل بصیرت پیشدیل که **شدر**



خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی • کوفله گشایان بگذار که قواری بکشد • ایکسی <sup>خ</sup>  
 خدمت شیر و دارد لرا اتفاق کاودخی آنرا و عقبی کلدی شیر چون ابراقدن شیر <sup>ب</sup>  
 کوردی دمدمه دمنه درکارا ولوب غرنیش جنبشه آغاز قلدی و چشم پر چشم  
 مشتعل ولوب دم استیلای روی زمینه اوردی و غایت غضبندن جنگالان  
 تیزایدوب دندان بر پرنه سوزدی **بیت** صجوب باز در کجی غنندن آتش •  
 غضبندن اولدی آتش کی سرکش • یانوب فردی اهی جامه دوندی • کوزی  
 کوزی خشمیده و نیکین جامه دوندی • شیر به یاقین و اهی عین الیقین بلدی  
 که شیرا کایر قصدی راست اندی کدو کدو میرا یتدی حکما راست دیمشرد  
 که خدمتکار ملوک خوف و حیرت و ملازم سلاطین پیم و دهشتند منجانه ماره  
 و منجی از شیر بکشد اگر چه شیر غایب و مار خوابد اولانه افک شردن رها میسر  
 و نه بوند ضرر زهرندن خلاص متصور **بیت** مکن ملازمت پادشه کزان ترسم  
 که هیچی صحبت سنک و سبوسود ناکاه • ناچار اسباب کار زاری درکارا یتدی  
 چون جانبندن اول علیم که دمنه فشان و پر مشدی معاینه اولدی میان <sup>ن</sup>  
 آتش جدال اشتعال بولوب حرب و قتال اشتغال ایتدی و خروش واقعات  
 عرصه زمیندن گوش کا و آسمانه میشد رد **بیت** اولوردی نرهن سے  
 چاک اول غریوی • ایشسته کوه قافک نره دیوی • کلیله چون بو حال بومنون  
 اوزره مشاهد اندی دمنه به متوجه ولوب ایتدی **رباعی** صد حیل  
 بر نک و بوبرانکینخته • وانکه زمین کار بکینخته • باران دو صد ساله  
 فرو نهند • این کود بلار که توانکینخته • ای نادان دخت عاقبتی هیچ  
 کور رمیسین ای فغان شامت خامت که نظر قلو رمیسین دمنه ایتدی نه  
 خصوصه عاقبت و خیمه ملا حظه قلک ایتدی توفته سن او یاندر <sup>ک</sup>  
 و بواس آتش بلای که سن یا کلاندر دك بو کارده یدی ضرر ظاهر و ارد **بر**  
 بود که نه ضرورت و نه نفع و رطه رحمت اندک و نفس ملکی بلای عظیم

مبتلا اندك **اكبحي** بوكه مخدومى پوفالو و نقض عهد ايله موسوم قلدك  
وبوبدن نام لى اكاروا كوردك **اوچي** بى سبب قتل كاوه سعي اندك وانى  
ورطه هلاكم اندك **دردبني** اول سبكهك خون كودنكم آلك **بشني**  
جمع سپاه سبا عى پادشاه حقد بدكان اندك ميكن ك ترك ديار ايدوب  
برمنله دخى اسقال قله لرو خالماندن آواره اولوب محنت غربت و بلاى  
جلاده فرموده قاله **لا سخي** سپه سالار لشكر سبا عى يوق بوه عرصه  
تلقه اندك لاجرم آنرك عقد جمعيتى مريع نامستظم اولسه كوك **ديبني**  
كند و عجزه ضغفكى اظهار اندك و اول دعوائى كه بوكارى رفق و نلطفه اتمام  
اتمام ايدرم دردك پايانه يتشد دمك عباوت و نهايت عوايتكه كور كه  
**الفته نائمة لعن الله** **ابقظها** وعيد و تهديد ن تحزائمك دمنه ايتدى  
مكر سن استمدك اولكه ديمشدر **پديت** كارى كه بعقل درنيايد  
ديوانكى درويبايد كليله ايتدى سن بويابيد دستور خرد اوزر نه وضع  
اندك كه وقوع بولدى و دستيارى معارف كره نه طرح اندك كه راست  
كلمدى ياطريق رفق و لطفى بر طرف قله سن و خشونت و عنفه محتاج اوله  
بلر نميدك كه راي راست انديشه درست جرأت و شجاعتن مقدمه  
**الراي قبل الشجاعة الشجاعان شعر** كارها راست كند عاقل دانا بشن  
كه بصد لشكر جزا ميسر نشود بكا هليشه سنك اعجابك و غرور راي  
ناصوابك و بود نيای غدارك جاء و دولته كه عشق سره نشو شرا  
بكي پايدار در مفتون اولد غك معلوم ايدى ما انفسكا اظهار ده تا مل  
ايدرم كه شايد كدر دك كذك متنبه اوليدك و خواب غرور و غفلت  
و حار پندار و جهالتن فاقت بوليدك چون اول واديه قدم بصمدك  
و داييم ياده ضلالت و هاويه غوايتد جا بروهايم سن دميدك كال حلق  
و جهالت و تمام حرم و عبادت كن بر شمه اظهار ايدم و قبايح اقوال و معايب



افعال که در بعضی سن کرچه بگردن قطره و هاموندن دره در کالشنه  
**و سطر النهار** اشکاره ایدم **سنوی** تا تو بدانی که چها کرده . نفس دعا  
 پیشه خطا کرده . از هر در هیچ شماری نه . و رگهستند تو باری نه .  
 دمنه آید ای برادر بدایت عمره من تا بو غایت دکنان اتمم که بدن  
 در قول نامقبول و یا بر فعل نامقبول وجوده کلس و لا سولیه که بدن بر  
 قباح کوره سن و یا برنا ستوده صفت مشاهده قلر سن مقتضای مروت  
 و اخوت بود که لطف تنیده ده تقصیر پور میه سن و حسن بضیحت  
 مسامحه و اکور میه سن کلیله آید مناسبت ذات و قباچ صفا تگ  
 اول قدر چو قدر که نطق حصن و ضبط و بسطه احاطه احتمالی یوقدر  
 اولی بوکم کند که بی عیب تصور آید سن بردخی بوکم گفتار که کردارک  
 اوزره راجح طور سن پادشاهه بوندن صری واضح سننه یوقدر که وزیر  
 قوی فعلی اوزره راجح اولاد مشل در که اهل عالم قول و فعله دورست  
 قسم منقسم در **اول** اول طایفه در که ایلیه سولیه بوسیمه منافقان  
 و صفت بخیلاندر **انجی** اولدر که سولیدن ایلیه بوعادت جوانمردان  
 و خصلت ارباب مروت و احساندر **و چینی** اولدر که سولیه اندر ایلیه  
 بوسیرت اهل معاش و همت اشخاص نوع انساندر **د رنجی** اولدر که نه ایلیه  
 نه سولیه بو خصلت دونان و صفت خسیس نه همتاندر سن اول طایفه  
 سن که کردن اقوال برین زبور افعال آرایش قلر برین هر باری که سنک احوالک  
 تخصص و اوضاعکی تقریب قلم قولکی فعلک اوزره راجح و جملکی فضلک اوزره  
 غالب بولدم شیر سنک قولک بر فعل خطه مباشر و ملشد سولیه که عیاذ بالله  
 اکابر آفت پیشه بو ولایت هرج و مرج ظهور ایدوب شورش واضطرار بدن  
 رعایانک حضوری او حسرت تمام نفوس و اموال بخاطر تلف و ورطه تا راجه  
 دوشوب کلیتاً بو افعالک و بالی طوق لغت و لو بکردنم کچس **قطع** هر که

بدکار یا بداندیش است • روزی یکی در کجا پند • هر که شاخ مضرت کار د  
 میوه منفعت کجا چید • دمنه آید بن وزیر ناصح ایدم ملک بوستان  
 حالند نهال نصیحت نغیر نشسته دلمدم و تخم اندیشه منفعت ن  
 غیری جبهه ایدم کلیله آید بن نهال که اندن بونوع ثمرة ظهوره که که کورین  
 پخی برکنده اولم یکد رو برهان که مقوله نصیحت قله که نیخه سی مشاهد  
 قلورسن خاکله طولق یک اول سنک قولکن پنجه منفعت حاصل اولور که  
 حلیه علمه ن عاقلدر و علم بی عملی المثل موم بی عسلدر و کفتار بی کور دار در  
 بی برک و بار بکی لایق نارد **مشو** علم کز اعمال نشا نیست • کالبدی  
 دارد و جایش نیست • خاصه زهر ثمر آمد شیخ علم درخت و عمل او را ثمر • شاخ  
 که بی میوه بود ناخوش است • مطیحا نرآمد وانش است • اکابر فضایل شیم  
 صفحات دفاتر ده قلم کرم بوله رقم پور مشل که پیش نشسته دن فادع خالی  
 دکلدر قول بی عمل و مال پنجه و علم بی صلاح و صدق بی نیت و زندگانی نه  
 نصیحت بادشاه اگر چه که فی حد ذاته عادل و کم آزار اول و وزیر بد نیت  
 و ناپاک طینت نک منافع عدل و رافتن رعایا دن منقطع قلور و آنک خوفدن  
 مطلوب ملک قصه بر عصر سی عصره عرض سلطانه پیشمنی اولور نه که بر چشمه  
 پاک و آب تابناکده صورت نمک معاینه او المنسه هیچ برشنا و رشنه فرضا  
 که آنس عطش خاشاک وجود نه پیشه اکال او زمر و اقدام اقدامی آنک بیامنه  
 درازا **شعر** رسید ام من رشنه پنجه صاف • ولی جسود که یارای آب  
 خوردن نیست • دمنه آید بی بنم بوطریق سلوکن مقصودم شرف خدمت  
 طولک آید بی بحد الله که مامول احسن جوهره حصول بولدی بعد بندیه لایق  
 اولن حسن خدمت و صدق استقامت و صیانت خوفی نعمت آید اولدی بقدر  
 الطاقه دریغ اولمندی کلیله آید ارکان کاردان و وزراء کافی و کارگذار  
 وزینت بارگاه ملوک را ماسن دلوسن که غیر لر ملازمت ملکن دور و بهمچی



اولاً و سن مدار علیه سلطنت و منشأ نالیه مملکت و تقرب حضرت سکا مقصود  
 اولاً بو خصلت غایت غیاوت و فرط حاقیدن ناسیدر که سلاطین هیچ نشد ایل  
 و بر کسه ایله مقیداً و لمق ممکن دکلدر مرتبه سلطنت مثابه رتبه حسن و جمال در  
 نه که بر محبوب دلا و یرک عاشق و افاده سیز باید و اولدچی ظهور جلوات حسنه اقرون  
 اولور سلطانک دخی هر چند که اعوان و انصار و خدمتکار کارگذاری بسیار اولاکثر است  
 خدم و و فرستش میتری اید اولور بوسودای خام که عرشه دماغلک مقام امتشدر است  
 نهایت بلا هتدد و عامت غایت سفاهت در نه که حکما بیور مشلدر در علامت  
 حق پیش نشسته در غیرک مضرتند کند و یر منفعت تصور فلق و نه ریاضت عباد  
 ثواب آخرت رجا اتمک و خشونت و خصوصتله معاشقت سنایه میباشرت اتمک  
 و راحت و حضور له دقایق علویه و قوف و عتور قضایلک و نقص حقوق و بعض  
 و عقوقله ناسدن صداقت توقع اتمک ای دمنه بن سوزاری سکا فرط شفقت  
 و وفور محبتدن سوبلیم عین الیقین بلورم که سنک شب تیر شقاوتک بنم ضیاء  
 شمع و عظمه روشن اولمق ممکن دکلدر وظلمت جمل و کدورت حقد و حسد که  
 طینتک سرشته اولمشدر بنم بر تو انوار فیضتله مرتفع اولمق مستعد **بیت**  
 بآب کوثر و زمزم سفید نتوان کرد • کلم بخت کسی باجو بافتد سیاه • بنم سنگ  
 مثلک همان اول شخص مثلی در که اول مرغ ایتدی برنج پیوده چکر و تخم یضحتیک  
 زمین شوره ده اکثر و صد اسماعل اولمیلدر کلماتک ضایع اند اول قبول اندی  
 انلرک سراسیم بولدی دمنه ایتد بخدا اولمشدر اول کلید ایتدی روایت ایدلر که  
 بوزینه جسندن بر کوهر بر کوهر اولور لری و آنک میاه و یکا هیله روز کارچور در کرد  
 قضا و الهی بر شب پیوده که پنجره لک بصیرتدن خیره ایدی لشکر سراما اولمیلدر  
 ارام و صبر و سکون یغا و کسور درون و پیرونه استیلای قلدی و صدمت صبر  
 و زمهریدن دکلر قانلری و تزلزلدن جانلری فسرده اولدی **مشق** الی شمشدی  
 سرمدن چنارک • ایا غی طوم کشیدی چشمه سارک • اولوب بردستان منجر آب

بو قور قودن هو کیمشدی سنجاب پچاره لر شدت هوا و سورت سرمدان  
 زیاده آزرده اولدلو واسیب برف و باران و تکرک و طوفان پناه طلب ایدوب  
 اطراف کوهی طواف ایدرکن ناکاه بر طرفه برمینا پاره سن پولدر و بریق  
 لمعا یه سببیله آتی آتش کان قلدلر **حالت الخطب** وار هیزم جمع ایدوب انک  
 کوردا کرده اورد یلرو آغر لر یله دمیدم او قوردلر مکر اول حوالده بردخت  
 او ستند بر مرغ بواحوالی مشاهد ایدردی فریاد اندیکه ای یاران بو هوادن  
 واز چکوک که بوا آتش دکلدردم سر دله ای کرم اید فریض صوق دمورد و کرسن  
 ریخ و در دله اول سنک سختی نرم اید فریض نلر بونک کلامن استماع  
 اتمد یلرو اول کادبی فایده دن استماع کوستمه دیلر اتفاق بوا شاده بر آدم چقه کلدی

انلری بو حال اوزره و حال لرندن بومنوال اوزره مشاهد ایدرچک مس عه نپند  
 و نصیحتنه فقدا ایدوب ایتدی ای مسکین زحمت چکه و تم نصیحتی نه پوده



یره انکه و نفس که عذاب آمده که بونلرسنک بضیحه مستطیع اولر لرو سنک کنار  
 بوکارنے هنجارنے فراغت قلر لرسن ریخ پهوده چکر سن و نفس که تعذیب بلا  
 فایده ایدرسن **پیت** چوسندان زبان دن ینمز اول درد. نه حاصل کم  
 دو کرسن آهن سرد. **بومقوله** کسنه لک تربیت و تقویتنه سعی ایملک وانلرد  
 رشد و صلاح و غرور و فلاح رجا اتمک اکا بکر که تخم حقلدن نیشکر او سن  
 وزهر هلا هلدن خاصیت تریاق فاروق طلب قله سن **قطعه** هر که در  
 اصل بد نهاد افتد. هیچ نیکو از و مدار امید. زانکه هر که بچند نتوان  
 ساخت. از کلاغ سیاه باز سفید. مرغ انکه کلماته التفات امدی  
 کلامی بعد مسافردن استماع اید. مر لرو صوب غایت غایت شفقندن باک  
 در خندن اشغالندی مضمون بضیحه تن نلره زیاده اهتمام ایلیه وانلر  
 اول ریخ پهوده دن خلاصه سعی تمام کو ستره فی الحاک میمونلر مر غک  
 اطرافه جمع اولدلو و یا غن یره با صدر میوب باشی تهنندن جدا قلد لرنبله  
 سنک حالک همان اول منوال اوزره در که بن کند و واقعی صانع ایلر <sup>سفا</sup> <sup>د</sup> <sup>و</sup>  
 و کلام سویلرم باوجود که سکا منفعتی یوق بکا مضرتة احتمال واردر **قطعه**  
 کر مستمع قبول بضیحه نمیکند. پهوده بار بردل نازک جوانی. گفته که  
 بر براق سعادت سوار شو. تادر رسی بمنزل و از ریخ وادهی. شنید  
 و همچنان بره خویش میرود. بگذار تا پیاده بماند زابلهی. **دمنه** آیتدی  
 ای برادر اکابر فضیلت کستر و عظمی و بضیحه باشد شرط امانتی بر نیه <sup>شیر</sup> <sup>د</sup> <sup>و</sup> <sup>و</sup>  
 اهل فضل اقامت مر اسم مواعظ و نصایح لارند رخواه مستمع سمع قبوللر  
 اصفا اید و خواه و ناخواه ایا ایلیه **قطعه** مدار پند خود ارهچکس دریغ  
 و بگو. اگر چه از طرف مستمع بود تقصیر. سحاب قطره باران ذوق و انکرفت  
 اگر چه در دل خار نمیکند تاثیر. **کلیده** آیتدی بن منافع بضیحه سندن دریغ  
 اتمرم امانه فایده که سن اساس کار که مکر و حیل و اوزره بنا قلد پد ررسن

و افکار که استقلال و استیادای پیش نهاد اید پدر رس و پیش الاستعداد  
 الاستیاد بر وقت نادم اولاسن که ندامت فایده و پرمیه و طاشلره دوکتو  
 ناخن ملا مثل روی و سینه که خراش اید سن سود مند اولمیه هر کسه که  
 تبعات مگردن اندیشه اقمیوب حیل و عذری کند ویر پیشه ایلیه عاقبتی  
 د خامته و خامتی شامته پیشه و آخر الامر کرد اب ندامت و غرقاب ملا منته  
 د و شه ننه که اول شریک عاقل دوشدی و جباله حیل سی حلقه حلقه دام  
 بلا اولوب شریک عاقل صدق و سقامتی بر کایتله مراد و مقصود نریشدی  
 دمنه ایتدی بنجه اولمشدر اول **حکایت** کلیله ایتدی روایت ایدر لکه یک  
 شریک و اریدی بریسی عاقل و بریسی غافل بری فوطه کا و کمال فهم و ذهاده  
 بر مرثیه ایدی که سحر تهر و مکر و تزویر ایله آبی خربایندن و مرغی طیراندن قوردی  
 و دیر عقله صفحه امروزدن احوال فردایی بر او قوردی کا یتره هوش دیر لردی  
 و بریسی دخی کال نقصان و غایت نادان لغدن و سود و زیان میاستند تمیزدن  
 عاجز ایدی کا حازم دیر لردی بونلره سیاحت هوا سو و تجارت سودا سی  
 دوشوبت مراغت و موافقت سفره توجرات لرو مراحل و منازل قطع ایدوب  
 کد لرقضای الهی بولده کیدر کن بر برده دینار خالص تمام عیار بولدر و آئی غنیمت  
 عظمی و نعمت مستوفی بلوب متوقف اولد یلر شریک شریک دانا ایتدی ای رفیق  
 غمکسار **مصرع** سود ناکرده در جهان بسیار اولی بودر که سودای سفر دن  
 فراغت ایدوب بویدره ذرله قناعت اید و زو بونعتی غنیمت بلوب گوشه کاشا  
 کیده و ز **مشوی** چند کردی کرد عالم بهر ز **پیش** کرد در سود غم پیشتر کاسه  
 چشم حریصان پر شد تا صدف قانع شد پدر شد **پس** کرد و نذر و شهر  
 فریب بومنز لاند لوشریک غافل ایتدی ای برادر کل غنیمتی برابر قمت ایدله  
 و دغدغه شریکدن خلاص اولوب حصه لرو و مصاد فرج صرف ایدله شریک  
 عاقل دیک تزویری آتش تدبیر ایله قایندوب جواب ویر دیکه حالیا فکر قسمت



سمت استقامتدن منکر فدر یو باید رای صواب بود که خرج همچون محتاج  
 اولد و غنی قدر اخراج ایدوب باقیسن احتیاط تمامله بوجاهد و دیعت  
 قویا وزو بر قاج کونده بر کلوب بوموال اوزره بر مقدارن آلوب بقیه سن  
 اند محفوظ قله وزنا آقد زبیل و سلامتته و تپ اول شریک غافل بوا فصوله  
 فریفته اولوب افسانه سن حسن قبوله تلقی قلدی و وجه مذکور اوزره بقدر  
 الاحتیاج بر مقدارن اخراج ایدوب باقیسن بر درخت دبنده دفن ایتد لرو شهر  
 کلوب هر پریمی کند و مقابلنه کتدر **بیت** بر سحر که چیخ شعبه با ذه  
 حیلله ضد قن ایلدی سر باز اول شریک که دعوی ذکا و ته حسن تدبیر و لطف  
 تر و یایله بینه اقامت ایدردی اول درخت طرفنه واردی و اول دینه ن  
 بتمامه مقبضه تصرفه آلدی شریک آخر بو حالدن بچرا اند اولن نقد اخرونه مستقر  
 اولوب کدر آخر خرجلغن تمام ایدی ضروری شریک عاقله وار ب حالن اعلام اید ایستای برادر  
 اول دینه ن خرج همچون حصه اخراج اید که ضرورت جائمه تیک ترهوش تجا ایدوب محل  
 ضرورت ونه وقت منت در کل کیده لم ددی ایکیسنه دخی معینله موضع معبوده <sup>فاردلر</sup>

اولقد که تحسین و تخلص اید و بارادیلو بخندن ریختن غیری عین و اثر کور مد  
 نیز هوش خروشا یتدی و کرپان حاذمی محکم طوتدی که بوزری البته سن آلدک سند  
 غیری بر فرد بوکه مطلع دکلدی بخاره هر چند فریاد اید و بایما غلاط و شداد له بلد  
 منید اولدی القصر قضیه مجادله دن عاکینه و منازعه دن مرافعه یفتشدی شریک  
 عاقل غافل محکم قاضیه کوردی و مضمون قضیه و فحوی قضیه فی سمع قاضیه بتوردی  
 حاذم معاذ الله دچک قاضی نیز هوشدن صدق دعوی و صحت مدعا سنه بدینه  
 اندی یتدی ایها القاضی **بیت** بر خور ز عمر خویش که در مسند قضا •  
 احکام عمر تو بدرازی سچاست • **بیم اول** در خندن غیری که در آنک دینه مدفون  
 ایدی شاهدیم یوقدر امیدواریم که اول قادر بر کمال اول درخته که حافظ مال در اصم  
 ماد در زاد کینه ایکم و لال ایکن شجره کلیم الله بکی قوت نطق و مجال مقام ویره و بخاین  
 فی انصاف که مجموع دینیه فی آلوب بنی محروم اندی خیانتنه اقامت شهادت قله قاضی <sup>دین</sup> بوسو  
 متعجب اولدی و قال و قبل بسیداد نصیر که بونک اوزرنه قرار قلد یلر که علی الصباح قاضی  
 بالذات پای درخته حاضر و لوب در خندن اقامت شهادته ناظر و لا و شهادت  
 مدعای نیز هوشه موافق و منجیح حکم ایدوب قضیه فیصل بولابس شریک عاقل خاشنه  
 کلوب تمام قضیه بی بدنه عرض اندی و روی کار دن رفع مجای ایدوب ایندک ای پدر  
 بن سکا اعتماد ایدوب خیال شهادت درخت اندم و موافقتک امید یله بونهال حیلر  
 بوستان قضاده دکلیم بوممک تمامی سنک حسن اهما مکه وابسته در اگر موافقت <sup>سن</sup> پوره  
 بوقدر نیار و بوندن غیری بر مقدار دخی اله کتوره و ذوبقیه العمری فراغت و در فاهیتله  
 کچوره و ز پدرا یتدی بوا مرده بکا متعلق خدمت ندر و نیم اهما مر و وابسته نه شننه  
 پسر ایتدی اول درخت معتل خلال اجوف مثال مجوف در و تجوف در و بی مثایه در که  
 میاسته ایکه شخص بهمان اولوق نیست در بوکچه لاند در که واره سن اول درختک در ونه  
 کیره سن یارین که قاضی کله و شهادت در خندن طلب ایدر رسم شهادتی کما ینفع بر نیز  
 کتوره سن پدرا یتدی ای پسر حیل و مکر دن وار کل فرضا که خلق فریفته قلدک



خالق نیلرسن و بر تقدیر کم سحر تر و یرک قاضی شهره تاثیر این  
 حاکم محکمه دهره نه حیلله تدبیر ایلرسن **رباعی** سیرت همه  
 داد ارفلک میداند • هم موی موی و یرک برک میداند • کیرم  
 برزق خلق را بفریم • با او چه کنی که بیگ میداند • **ای پسر بسا**  
 مکر و احتیال که ینه صاحبنه و بال اولمشدر و خراوسراسی ینه اکا عاید  
 اولوب آئے رسوای و پرده درین قلمشدر بن خوف ایدرم که سنک  
 مکرک همان اول غول مگری کجی اول پسر استفسار اندیکه بجه  
 اولمشدر اول **حکایت** بدایتدی روایت ایدر لوز که بر غول  
 بر مار جوارنده وطن طومشدی و اول افغی خوشنوار مسکنی قریب  
 نشین امشدی هرگاه که عود بخند پدا قلسه مار چیرلین بر برشکار ایدرد  
 و دل غول آتش حرمانده بر این و خنجر چیرانده افکار ایدردی مکر بر غول که بر خرنک  
 میانه سر رشته مصادقت مبرم و مستحکم اولمشدی بر کون  
 غول خرنک قته کلوب ایتدی ای رفیق موافق بکا برتدیر لایق  
 فکر ایله که خصم قوی و دشمن غالب وارد رنده انکله مقاومت  
 ایدوب بومقامه اقامت متصور نه بودیا اردن فراغت  
 ایدوب بر جانب رحلت میسر زیراکه ساکن اولد و غم  
 فضای فرح بخش و ماوائی دلکش بر مرغزار در که سواد مینا  
 رنگ و وضه مینو کجی روح افراد و بر چشمه سار در که نسیم دلکش  
 طره خورا کجی عنبر بوی و عطر ساد **مثنوی** حوا لیس  
 سراسر گلستاندر • گلستان جا بجا آب رواندر • اولوب  
 رشک ارم هر گلستان • صوبه شند آب زندگانی • هیچ  
 عاقل کتد و اختیار یله بوخلین منزل بهشت آینه قویوب کمر و ایتله  
 قلبن بونمون فردوس بریدن تقریب انز **جای من کوی سفاست چه زیباست**

هیچ عاقل بجهان ترك چنین جانکند • خرچنك آیدى غم میم خصم توانایى کند حیلہ  
 بند اتمک میسر دود شمر غالب دانه فکر ایله دام مکره چکک ممکن که هیچ دینا ده  
 بر تیزایش اولن • نولا کیم آکا بر بچاره بولن • عولک آیتدی سنک بو بایک کتاب  
 حیلہ دن نه مسئله یاد داشتک وارو بو خصم بداندیشک دفع غایله سنک  
 نه چاره فکر آیدرسن خرچنك آیتدی فلون محلله ارڈها کردار بر سوسمار خوار  
 وارد رک کرد که بر قاج ناپی طوے سن وسوراخ سوسمار دن منزل ماوه دك بر بر آتہ سن



مقرر در کم سوسمار ماهی لری برد برد افطار آتشه کرک و سخی آنک شر شر نندن  
و ضرر زهر نندن خلاص قلعه کرک غوک بودند پیرله که موافقت دیر ایدی ماری  
هلاک ایتدی و چون بوقضیه اوزره برایکے کچدی سوسمار بود اعینه دوستک  
که طلب ماهی اچون حرکت کله و اول صورتی که عادت قلمش دی عاده قله  
پس همان اول طریق که بودند سابق قدم مراد ایله اکا سالک اولمشدی  
روانه اولدی و چون مار و ماهیدن اثر بولیمدی عاقبت غوک <sup>افطار ایتدی</sup> جمیع بچه سیله  
**فرد** توازن کال کر کم در ربودی • چودیدیم عاقبت خود کرک بودی •  
بروشلی کوردم تا بله سن که سر انجام حیلہ کفر لکدر و عاقبت مکرو غدر خاکسار لک  
**پیت** قوسک مکرو حیل و ادیسنه کام • بلا دامینه دوشرسن سر انجام • **پسر**  
ایتدی ای پد سوزک اوز تهر و دور و دراز اندیشه اتمه که بوکار اندک مونت  
و بسیار منفعت در عاقبت پیر پنجاه بی حرص و مال و حب عیال سرتزل دین  
و دیانتدن بادی جور و جانانه چکدی و سر **انما اموالکم و اولادکم**  
فتنه ظهوره یئشدی و طریق مرقی بطرف قیلوب بساط فوقه مالکلیه دورده  
و بمقوله امر که شرع و عرفان محظور و منکر ایدی ارتکابی رو کوردی و اول شب  
مظلم اول پیر ظالم پای درخته واردی و میان بجوف بولوب جوفه کیرے  
علی الصباح قاضی روشن رای آفتاب محکمه آسمانندن بدیدار اولدی و خیانت  
صبح کاذب روز روشن کجه عالمیانه آشکار اولدی قاضی و سایر مشاهیر پای  
درخته حاضر اولد و خلق ابنوه کروه صف بغلیوب دیدن بجحیلہ ناظر اولدیلر  
قاضی جانب درخته خطاب ایدوب صورت دعوی مدعی و انکار مدعی علی  
شرح اندک نصکره کیفیت حالی استفسار ایدی درون درختندن بر آواز  
کلدی که مالی حازم الدی و اول ظالم نیز هوشه ظلم صریح ایلدی قاضی متحیر  
اولوب بر زمان تا مل ایدی و فراستله جزم اندی که میان درختد بر شخص  
پنهان اولمشد رانی اخراج تدبیر صایبه محتاج در **پیت** سهر نقش که از چشم

خرد پنهانست • جزد آینه تدبیر نکرد ظاهر • پس فرمان اندی  
 تاهیمه فراوان در دیلر و اطرافنه آتش سوزان آوردیلر پیر چریص  
 بر زمان غیرت اندی چون کوردی که کارخانه و کار استخوانه بندی مان طلبانند

قاضی امان و بیروب طشتم چیتی استمالت و پردی و حقیقت حالی صورده  
 پر نیم سوخته صورت ما جرای کا جراض اندی قاضی کیفیت قضیه به واقف  
 اولوب حرم دلك برات ساحت ذمتنه صدق و امانتن و تیر هوسك جور و چنا  
 و عذرو خیانت خلافت اعلان و اعلام اندی اتفاق با تئاده پیر با ترو پردرد نجلنه



تحمل این میوب رختی جهان فایندن کو توب ساری جاودانیه رحلت قلدی  
 و حرارت نایره دیتاید شرارت شراره عقبا یه انصال بولدی سپر بهر ادب بلیغ  
 کورب نجر عنیف چکد که نصکره پدر فرده سن کردنه آلوب کوزد س  
 حزم دل برکت صدق و امانت و میا من حسن استقامتیه اول مالذ <sup>سن</sup> خضیه  
 آلوب سر انجام مهانده قیام کو ستردی بو مثلی کوزدم تا بله سن که عاقبت مکر  
 ناپسندیدن و خاتم عذر شوم و نکوهید **در مشنوی** هر که پاد مضیق  
 مکر نهاده عاقبت سربیا دخواهد داد • ان سرش خصم را کند دریش •  
 وین رساند ضرر بجایب خویش • دمنه آیتدی مکر سن بم فکر مکر بام ویرد  
 اولاد پیرمه حیل و تزویر لقب قلدك اولاد آما بن بوم می تیر صایله بود حیه  
 کوزد بدردن و بواسل کار شراری فکر تا قبله بویله آسان قلوب بدردن کلیله آیتد  
 سن عجز رای و ضعف تدبیر ه اول مشابه ده سن که زبان انك تقریر ندن  
 قاصر در و خبث ضمیر و غلبه حرصد بر منزه سن که زبان بیان آنك  
 ادا سنه مقصر در مخدوم و ولی نعمت که منفعت مکر و حیلت بود که کور <sup>سن</sup>  
 کوره سن که عنقریب انك و بال و تبعه می سکا بخر ایرسه کرک و مقدمات  
 نفاق و شقاقك نه نیچر ویرسه کرک دمنه آیتدی دورد یلکدن نه زبان  
 که کل رعناد و رو یلکی سبیل زب و زینت بوستاند و روز با نلقدن  
 نه باك که کلک دپرد و زبانلق واسطه سیله مال و ملکه پاسپاندر **بیت**  
 تیغ کم یک رویدر خوشخواره لقدر صغی • شانه ایکی یولودر کیسوی لبر در پر  
**قطع** خون میخورد چو تیغ درین دور هر که او • یک روی و یک زبان  
 بود از پاک کوهی • انکس که میجو شانه دور و یست و صد زبان • برفق  
 خویش جای دهندش ز سروری • کلیله آیتدی ای دمنه زبان آورلکی  
 تو که سن اول دوروی دکل سن که مشاهد جاکله کلشن دید و روشن  
 اولاد که اول خار دل آزاد سن که اندن خلقت ابر و اضرا دن غیري سنه

واصل اولمز و اول قلم دوزبان دکل سن که اسرار ملک و ملکوت دن خبر  
 و پره سن بلکه اول مارد و زبان سنکه زخم زبان کن و زهر زیان دن  
 غیر و شننه حاصل اولمز دمنه ایتدی تیر تعسیر و تعزیر ایتدک که شیر و شیر  
 میانده بنای مصادقت ینه بنیاد و خانه مصاحت ینه آباد اول کلیله  
 ایتدی دید و کلک احتمال خیال محالده سنک معلومک دکلدر که اوج  
 شننه بر قلم در اوج شننه واقع اولمدن اما بعد الوقوع قراری قبیل  
 متعاندند و بنائی مقوله متحد و نند اول آب حشمه و کاریز اولرمان  
 شیرینی و لذت اولور که بحره واصل اولمیه چون دریا اتصال بوله بردخی اند  
 لذت و عذوبت امدی محالده ایکنجی حال متعلقات و خویش چندان  
 صلاح پذیر اولور که شیر و بداندیش انلک میانده تعسیر و تسویر و پرمیه  
 اما چون ارباب شقاق انلک میانده نفاقه رخصت بوله لومز بعد انلردن  
 امید وفاق و اتفاق منقطع اولوب بر بردن متفر اوله لرا و چنچ مشرب  
 مصادقت و مصاحبت اول دقته دکل صافی اولور که مردم سخن چن فتنه انلک  
 کلام نفاق آمیزی استماعدن امتناع قللر چون مردم دوروی و دوزبان  
 ایکی صدیق صادق میانده افساد مجادلر بوله بعد انلک دعوی مجتنه  
 اعتماد و ادعای صداقت اعتقاد جائز دکلدر و کافر ضنا که سر بچه شیردن  
 خلاص اوله ممکنیدر که انک تلطف و تملقنه اعتماد ایلیر و یا مصاحبت  
 و مصادقتنه رغبت کوستم فرضا که بالفرض ما بینلرنده ابواب محالطت  
 مفتوح اوله و هر برنک قلبندن اول عداوتدن کدر و اول جراحدن اترقالسه  
 کولک **شعر** چوز بسته کسست میتوان بست لیکن بمیان کوه بماند دمنه  
 ایتدی بن ملازمت شیردن فراغت ایدوب کوشه کاشانه ده معتکف  
 اولسم کولک معقولدد دست ارادتلر دامن محبتکه قشیت ایدوب سر غلئی  
 کربان خلوت چکسم حضور کدن مقبولدد کلیله ایتدی حاشا که بردخی شکله



مصاحبت نفسمه رخصت ویرم و یاستنک مراقبتنکه مزبجد رغبت کو شتم بن  
 همیشه سنک محاورتکدن برسان وهراسانم وپوسته سنک مصاحبتکه قلبمه  
 انکار ایدرم علما پور مشلردرکه مصت حاهل و فاسقدن اجتاب واجبر  
 و خدمت عاقل و مصالحه التزام لازم مخالطت فسق و فجور تربیت ماره بکر زک  
 هر چند مار کیرانک تعهد ند زحمت چکه آخر لعاب دهان و زخم دندانند  
 چاشنی طاقسه کرک و ملازمت اهل علم و صلاح طبله عطاره مشابهدر که  
 مناعیله متمتع اولمنسه باری رواج فوایحی مشام جانی معطر اشته کرک  
**شعر** هر کک که رفیق ناصح والا نقد رطاح ایسه صالح اوله **نظم** با بن جو  
 عطار که پهلوی او جامه معطر شود از بوی او چند چو آتش که آهن گران  
 دود شرای دمی از هر گران **سند** نه طریقه امید وفا و خلوص و صفات متصور  
 که بر پادشاه که سنی بومر تبده عزیز و مکرم و نامی و محترم قلده کم انک سایه دوله  
 آفتاب و ارفاق ارتفاع اوده سن و آستانه آسمان نشانه انسا بله پای اتخاری  
 فرق فرقه نه قویس بومعامله فیروا کوردک و حقوق کرام و عاطفتن عقوق کفران  
 نعمت مبدل قلده **پیت** نه از حق نه از خود ترا شرم باد نه از مردمت نیز آزام باد  
 بن اکوسن اصل کسدن انقطاع اختیار ایدم خردار چند معذور طو شکر کرک و اکو  
 سن مقولر نا کسدن **بعد المشرقین** فراد ایدم عقل صواب بهمی استصواب  
 اقسه کرک **شعر** قطع صحبت کردن از یاران صوری خوشتر است و ز حضور  
 ناموافق بچضور خوشتر است همدی کو صحبتش حرم نکرده خاطر است زلحان  
 همدام بعد فر سنک دوری خوشتر است **نکه** مصاحبت اختیار و ابوارک منفعتی  
 بسیار در مجامعت اشرا و فجارک مضری بشمار در نه میز لرله صحبتک نایب ترین  
 اولور و ضرری آرمده وجود بولور بس اول کسه که عاقل و کامل اوله کرک  
 که مصت مردم دانا و ستوده معاش و راست کوی و نیکوئی ایدر اوله و همد کلا  
 و خاین و بدخوی و فاسق و فاجر دن اجتناب قلده **منوی** چو نتوان در بروی خلق

بخلو تحانه شاهنشتن • رفونيك يايدي كرده حاصل كه صحبت دانسايد هر سید دل  
 مرا هست این سخن از عاقلی یاید • كه رحمت بر روانك او باد • كه یابی نشان هر كس كه  
 شد یار • با خرسد زیاریشان گرفتار • هر كسه كه یاران نا اهلله مصاحبت  
 اختیار قله و یار نادانله مستظهر و لا اكا اول آفت یتشه كه با عیانہ یتشددی دمنه  
 ایتدی بجه اولمشد اول **حكايت** كلیله ایتدی قدیم الرومانده بر باغبان وارید  
 كه سرمایه عمری نه عمارت باع و بوستانه صرف اتمش بضاعت قدرتی نه باعت  
 كل و كلستانه بذل اتمشدی عمری حاصلی بر بوستان فردوس مماثلی واریدی كه هفت  
 اشجاری دیدك باغ ارمه خاك حسرت بر قش ایدی و لطافت ازهار سیئه باغ  
 خورنقه داغ غیرت یا قش ایدی نوا را اشجار ند جلع طاووسی ظاهر و اوراق ازهار  
 كلزار ند فروغ ناز كاوسی باهر عرصه زمین چهره شاهد حله پوش كچه منور نسیم  
 هوا سے كلیه عنبر فردوس كچه معطر درخت جواز بختك كشت اقبال اثمار دن پر لر كچه  
 قاقمق دال و میوه شكر آمیزی رشكندن حلوی بهشتی منكر البال انواع اثمار دبیعی  
 و خریفیسی غایت لطافت و نهایت حلاوتك سیب نه اسپنخ قن سیمین دبیر لر كچه  
 دل لر صید اتمش ورنك زیبا و بوی راحت اقزایله عالمی قید اتمش درخت امرو دك  
 هر شاخی آب حیاتله ملوكوزه لراچمش و جلاب نباتله ملوسه اچیلر اصلش و سمع  
 كلاهن بی مایه و سوده صلاهی حلوی نه دود یتشدرمش به پشمینه پوشی صوفیا  
 شب خیز كی رخساره زرد له پنجره خانقاه ابد اعدن باش چقرمش و روی كرد  
 آلودی اهل دردك چهره زرد در عرفان اندودندن نشان ویرش كوی زرین نارنجی  
 سیان بر ك سبزدن كوه مهر انور كی سپهر اخضر دن تابان و مجمر مطلاهی ترنجی  
 نكمت دلارای در ایچ زروح اقزایله صحن بوستانده درختان زرد آكو و شفتالو  
 دهن یار كچه ابدار بر طر نه نمونه كونه عاسق و بر جانی نمودار رخسار دلدار  
 بر كوشه سندن انجیر نه نظیرك چاشنی كیر قدرت نعمت و صفت جمال و التین  
 طبقنه قومیش و خشاش و قدردن بر حلوی زیبا میا قلمش بر طرفه دخی انكور



بر نور له د پیر حکمت شرح لطف و کمالن **و انبتنا فيها حبنا و عينا جاسیه**  
 یازمش و کف برك اخضرده آبله تر و صفحه زمر دینک لعل و کوهر  
 و یاقوت احمر کجے ظهرا تمش چمن زادی کنارندک کوی زرنگار  
 جریده سبز خط و عذار ماه تمام کجے افوس پهر مینا فامدن  
 یوز کو ستر و ب جلو قلش دهقان هر درخته او لقدم پویند  
 اتمش ایدی که قلبدن پروای پدر وزن و فرزند کمتشدی و اول  
 بوستانده چرخ زمان ایدی که لیل و نهار تک و تنهار روزگار  
 کچور ردی آخر الامس کربت غمبتدن دلتک اولدی و وحشت  
 وحدتدن کو کلنه دهشت یول بولدی **مصع** کل و بنفشه هم  
 هست و یار نیست چه سود • **القصه** تنهالك غمندن دنجسته  
 و خاطر شکسته جانب دشته چقدی بوکون دامنند که عرصه  
 امل کجے فضا سے نهایت پذیر و کرایدی تفرج ایدرکن قضای **الله**  
 برخیز زشت سیرت قبیح صورت ناپاک طینت ناخوش  
 خلقت دخی تنهالو وحشتندن فراز کوهدن جانب دشته  
 متوجه اولمشدی فی الحال که ما پینلرندن ملاقات واقع اولدک  
 طرفیندن رابطه جنسیت واسطه سیله سلسله محبت  
 حرکت کلدی و دل دوستایی جان و دله مصاحبت خرسنه •  
 ما یل اولدی **بیت** ذره های کاندین ارض و سما •  
 جیش خود را همچی کاه و کبر باست • خرس چون روستا یید بو تملق  
 و تعلقی مشاهد قلدی بالکلیه انک وابسته بصحبتی اولدی و ادنی  
 اشارتیه عقبه دوشوب اول باغ بهشت آسایه کلدی باغبان دخی  
 بر موجب **اگر هو اضیافکم** اول حریف شریف و ضیف ضریفی بشار لطیف<sup>الله</sup>  
 تکریم و شرف ایدوب اول واسطه ایلر میانلرندک علاقه محبت

موکد اولدی ورمین دل و جانلرن پنجه نهال مروت برومند اولدی **پیت**  
 بکنج باغ می بودند یکجند. بوصل یکد کوپوسته خرسند هرگاه که باغبانه  
 بر فوط طاری اولوب بردخت سایه سندن بستر استراحت حضور الله خرس  
 غایت شفقت و نهایت هوا دار لغدن باشی او جندن طوب مکس انلک ایدرد  
**مصراع** مکس نیز غمی هم که کند سایه بران لب. بر کوز باغبان عاهدت معبودی  
 او ذره خوابه واردی خرس دفع مکس النغه اشتغال ایدوب هر چند که طرد باب  
 ایدردی بوا سمک مأخذ استقائی موجب پنجه که ذی آب لطیف در در حال ینه معاود  
 قلور لردی و هر طرفدن که دفع و منع الله بر جانندن دخی قدوم و هجوم ایدر لردی  
 آخر الامر خرس آشفته اولوب بر سنک سنکینی قتل مکس قصدنر قالدر دهقان سنک  
 باشینه اوردی مکس بره نسیب سندن آسیب یثمدی ماسر باغبان خرد و خشناس



اولوب خاکه یکسان اولدی بواجلدن در که دیشلرد در شمن انا بهر حال دوست  
ناداندن اولدی در **پیت** دشمن دانا که غم جان بود. بهتر از آن دوست  
که نادان بود. نه که حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بنور الجلی نثر الالایند  
بوکلام حکمت نظامی پور مشد که **عدو عاقل حیر من صديق جاهل**  
بومثلی کتوردم تا بله سن که مصاحبت و مصداقت بدان همان بونی منج اولور  
که سر عرصه تلف و سینه خد نک بلا یه هدف اولور **پیت** صحبت ابلهان  
چو دیک تهیست. کز درون خالی از بروز تهیست. **دمنه** ایتدی بن شو نله ایله  
دکلم که دوستک نفعن ضرر بلیم و خیردن شرر تمیز قلم کلیده ایتدی بلی سن  
حماقت اول مثابه ده دکلسن ما غبار غرض دیدک بصیرتک تیره و خیره قلشد  
یمکن که بر غرضه بناء دوستک چا بنندن و از کله سن بعد اعتذار چون هزار  
توجیهات ناموجه تشبیه قله سن نکه شیر و شتر به بابیک انواع فتنه لر پیدا  
قلدک و هنوز دین و دیانت و صدق و صداقت دعوی ایدرسن دوستلر کله سنک  
مثلت اول بازگان مثلیدر که ایتدی بر شهرده که موش صدمن آهن بیه عجب میدرک  
موش کیر بر کودک کو توره دمنه ایتدی بخرا و لمشد اول **حکایت** کلیده ایتدی روایت  
ایدلر که بازگان اندک سرمایه تجارت اچون سفر نیت ایتدی و دوراندیشلک یوز  
برد و سندن صدمن آهن و دیت قودی کدی تا وقت ضرورتک آتی سرمایه روکار  
قله ورشته معاشی انکله استحکام بوله بازگان چون مقصدن وار ب مقصود نه  
ایردی وینه د و نوب کیر و مقام معهود نه کدی بر زمانه نصیحت اول آهنه محتاج  
اولدی مکر که امین متدیر آهنه تمام صامش و ثمن لوازمه صرف اتمش بازگان  
کلوب و دیتی مود عدن طلب اید چک مرد امین ایتدی ای خواجهر بن اول املنه  
دیانت اچون مخزنه قومیشدم بوندن غافل ایدم که اول کوشده بر موش آشیانه قلش  
ایمش واقف و لجن موش فرصتی غنیمت بلوب آهنلری تمام دیشدن کچر موش بازگان  
حقیقت حالی معلوم ایتدی ما چاهل ایدوب ایتدی راست پور رسن موش اکل

آهندن قی حظ ایدروا اول لقمه تر و شیرینی صابونی جلوار یکی بود در **بدت**  
 موش را لقمهای آهن هست • همچو پالوده راحت الحلقوم • مرد امین باز رکاندن  
 بوسوزی اسد بچک شاد اولدی و کوکلند ایتدی که باز رکان نادانی کور که  
 کفتار وار بو کفتار ایله فرقیته اولدی و آهندن بالکلیه یأس ایدوب مطالبه دن  
 فراغت قلدی پس اولی بود رک آنی حجر مهر دعوت ایدم رسم نکلفاتی یرنه کتورم تابو  
 واسطه ایله برات ساحت ذمتم موکد و بنای دعوی صدق و امانتم مشید  
 اوله پس خواجهر بی خانه سنه دعوت ایتدی و صلاهی ضیافتی سمع باز رکانه پیشدرد  
 و ایتدی **بدت** کریمهانی قدم در کلبه مایه منی • لطف میفرمای و بر چشم  
 مایه منی • خواجهر ایتدی معذ و رپور که بو کون بکارمتم ضروری واقع  
 اولدی اما انشاء الله علی الصباح که خدمتی در میان ایدم چون مهمان متره میز باندن  
 طشهر جقدی قاپوسی اوکده انک بسر لرندن بر لیس او یز کن کوردی فی الحال  
 زبرد امننه آب خانه سنه ایتدی و علی السحر رخانه میز باندن حلقه کی حاضر  
 اولدی و میزبان پریشان حال کورب سبب تفرقه خاطر ن صورتی بنزادخه کر بان  
 و غریبان جواب و پردیکه دونه کون بند زانو و کوزن بریسی غایب بخر نفوت شرک  
 کوچر لون گوشه بکوشه ارادم اول کم شد بولیمدم و بخر کورت سانه جست و جویله  
 هر کوی و هر کادی طرط یار و کیسوی نکار کی طرادم حالندن خبر بلیدم **شعر**  
 یعقوب صفت ناله کان منیکم افغان • کا یا خبر یوسف کم کشته که دارد • باز رکان  
 ایتدی دون که بن خدمت کرده ن کتدم بو صفتلر که بنور رسن که بر کورک مشاهده ایدم  
 که بر موش کیر کو تورب کدردی و هواده پرواز ایدردی مرد امین او از خزینله ایتدی  
 که ای بخر بخرچون نامعقول سو یلرسن و محال کلمات یلرسن و بو کذب صریحی کند و که بخرچون  
 نسبت ایدرسن مکر که بنی سحره و استهزایلرسن بر موش کیر بخرچنه صغیر ایله که نصف من  
 انجی چکر بر جسم کیری که او ن مندن زیاده اوله بخر کو تورب هواده او چر باز رکان  
 تبسم ایتدی بونه محل تعجب در اول پرده که موش یونمن آهن سیر موش کیر او ن چشه



بنچون هواده کوتر میه مرد امین بلدیکه حال ندرایتدی غم بمرکه موش  
 آهنگ نمشد خواجه جواب وپردی که موش کیر پیرک کوتر مشد آهنگی  
 کتور کودکلی کوتر بوشلی کتوردم تا بله سن که بر مشربده که کند و ولی غمته  
 عذرا تمک جایز اوله ظاهر دکه غیر له نسبت نه خیر اواند مشرب قله جون  
 سن ولی غمته که بولے روا کوردک مز بعد مکسسه نک سندن امید وفاست  
 و سکا خلوص و صفاسی قالمدی و بکار و شن اولدی که سنک ظلمت صحبتک  
 پر هیزه زمد و خبث طبیعت عقیدتکدن احتراز واجب **پد**  
 پیوند دولت آمد از خون تویی بریدن • سرمایه سعادت روی تراندیدن  
 چون مکالمه کلیله و دمنه بومقامه یتشدی شیر کار شتر بدن فارغ اولد  
 و آتی سر بجه سیاستله قتل اید و ب الوده خاک و خون قلدی تا چون کار کاوی  
 بر طرف قلدی و قوت خشی ساکن اولوب حدت غضبی تسکین بولدی هر زمان  
 باشن اشغه اتدی و تا مل بخره تو غل اید و ب کند و کند ویر ایتدی در بیغ  
 شتر بیه بویال و بال و حسن و جمال و بوهنر و کماله ملزم بو باید اصابت  
 می ایتدم و یاراه صوابی قویب طر تو خطایه می کتدم و انک حقنه بکا انگار  
 کلمات جهت امانتد نمی ناسی ایدی و یا طریقی خیانتد نمی ممتشی باری بنفتد  
 کند و المله یاد تا راجه ویردم و یار وفادارمه کند و المله شربت هلاک  
 اچوردم **شعر** یار با یار خود آخرا بز کند • کافر م کو هیچ کافر این  
 کند • القصر شیر سر ندانمی زانوی ندانمته قویوب کند ویر زبان ملامت  
 دراز اتدی و بنسک تلون و تهور و خفت و شتاب زده لکن تمام نکون هوش  
 قلدی و خیال شتر بده لسان حالله بو رباعی جانکدازی سامعه شیر فاکه **نیشتر**  
**پد** ای دوست کسیر بیسیه یار کشد • و انکه جو تویی یار وفادار کشد  
 تو دوست مگود دشمن خود کیر مرا • کس دشمن خویش را چنین زار کشد  
 شیر خنده دایمه سی بو واقع قسا و تند ن کریمه بدلا و لیب و تب

۹۹  
 لازم می یونان بر خراشیدن نژاد بولدی **شعر** دست هجرت مراد رسیدن  
 خار غم نشانند تا ازین خار غم دیگر چه کل خواهد شکفت دمنه چون  
 آثار ملا متی چنین شده ظاهر و امارت ملا لقی سیمای حالند با هر  
 کوردی کلیله ایله کلماتی قطع اندی و فی الحال حضور شیر و اربابیت  
 شما اقبال بخت و لسون سکایار همیشه دشمنک و لسون نکونسار **مثنوی**  
 اندیشه و سبب تفکر و تأمل نه نشنه در بوندن خرم زمان و بوندن  
 فرخنده اوان و لور می که ملک میدان فرصت و نصرت خرامان و شربت  
 بدسکال خاک هوان و خون مذلت غلظت اندر **شعر** صبح امید تیغ ظفر  
 بر کشیده بین روز عدم پشان هلاکت رسیده بین شیرایت  
 هرگاه که در باب خدمت و اطوار صحبت و آثار دانش و کفایت شربت یار نه  
 کله رقت طبع غالب و لور و لشکر اند و و حیرت کسور شکب و صبری غایب  
 قلور الحق پشت و پناه سیاهم ایدی وضابط کسور و قاید لشکر و اتباع و اشیا  
 انک زور باز و وسیله استظهار ایدر لودی **شعر** رفت آنکه داشت  
 کابجهانی قرار ازو رفت آنکه بود خانه دل استوار ازو دمنه آیتدای ملک  
 اول کافر نعمت چون رقت و مرحمت تمک محلی دکلدر بلکه بو ظفر بقایله سندن  
 که میسر اولدی و ظایف شکر الهی بر قیام قلمو کول و بوضرت سبیل که ال  
 و پردی ساحه دل ابواب مسترت کشاده اولمق کول **شعر** صبح ظفر از مشرق  
 امید بر آمد اصحاب غرض را شب سودا بر آمد بوفج های بون که روز نامه  
 دولت آنکه زیب و زینت و بو ظفر مبارک و میمونی که کار نامه سعادت آنکه  
 مظفر و موشع اولور صفحات آینه دیباچه معا و عنوان سفار بلیک کول **قطعه**  
 امروز بخت نیک بشارت رسان ماست اقبال راه پرده امید صدق  
 روز نیست این که دل بخران دعوات چست عهد نیست این که دل بنزد آرزوست  
 خواست ای بادشاه عالمناه بر گسینه عفو و احسان که احتمال خطر جان و احوال



وخصم بداندیشی محبس کورده محبوس قلمق کار عقل در انگشت که زینت  
 دست و آلت قبض و بسط در هر بار که اکابر آفت طاری اوله بقای جسته  
 با آن چون قطع ایدر لردندان که زین و زیوردها و آرایش صورتش <sup>لدا</sup>  
 هرگاه که اکابر عارضه جانگاه راه بوله زحمت جراحات عین راحت بلوب  
 قلع ایدر لرد **شعر** عد و مکدر که آنی قیله سن یاد • هلاکینه بخون  
 اولما یه سن شاد • اگر چه شیر بوکلامه <sup>لدا</sup> الحله ارام اندی اما کردون  
 کاوک داد <sup>لدا</sup> عاقبت دمنه دن آلو سر انجام کاری فیضیه بیدی و <sup>لدا</sup>  
 کنتار دروغی و بوبری و نهال کودازی بوئری و پردی که قصاص کاو له قتل  
 اولندی **شعر** فلک استدی کوستم کینه سن • مصفی قله کینه دن  
 سینه سن • بس معلوم اولدی که عواقب حیل و غدر همیشه مدموم است  
 و خواهم خدعه و مکر نامبارک و شوم اولی کلشد **شعر** بداندیش  
 هم در سر بر شود • چو کوردم که در خانه مکر شود • اگر بد کن چشم بیک  
 مدار که غفل نمی آرد انکور بار • مینداری در خزان کشته جو •  
 که کدم ستانی بوقت درو • مثل اینچنین گفت آموز کار • مکن بد که بد  
 هستی ارور کار • کسی نیک پند هر دو سرای • که یکی رساند بخل و خدای  
**الکچی باب** — بد کردار لک که دار بد لری مقضا **سینج سزا و جزا رین**  
**بولوب شامت عاقبت و دخامت خاتمتلرین بیان ایدر** راوی یتد  
 داستان سباعی و نماه اطلاع تمام حاصل اولدی که بجز حیل و مکر ایله حال یقینی  
 حجاب شهید ایله ستراندوب ولی نعمت جاده مرو تدن منصرف ولی مفاوید  
 عهدلق صفتیله متصف قلدی و کلام فریب آموز و فتنه انگیزی موثر واقع اولوب  
 بوکه باعث اولدی که شیر کند و رکن دولتی بدمنه و بیخ شوکتی قلعه سنی ایدی  
 حالیا حکیم سخندان دن متوقعه که احسان ایدوب بیان پوره که عاقبت کار دمنه  
 نه مرتبیه و اردی و شیر اول حادثه نک و قوعند بصره جو کند و عقله رجوع

ایدوب دمنه خفته بدخمان اولدی انک امرن نه وجهله تدارک قلدی و حقیقت  
 عنده نه طریقله و قوف بولدی دمنه نه محمله متمسک اولوبنه جهندن کذویه  
 مخلص تصور اتدی و سرانجام حالیه مرتبیه نیدی حکیم اتیدی **بدت** سها لطف  
 خدا اولسون **بناهاک** • جبراع عقل اولسون **شمع راهک** • حقیقت خرم و عا  
 ایدیشلک مقتضای بود که سلاطین عظام مجرّه عذوبت و ظرافت متکلم نافرجام  
 سوزنه اعتماد ایدوب بر فعله اقدام ایلمیه و نادلیل قاطع و برهان ساطعه  
 بر امرک حقیقتنه مطلع اولیه آنک بانی که بر حکمی مضایه پیشدهر میر **بدت**  
 ز صاحب غرض تاسخ نشنوی • که کو کار بندد بشیمان شوی • اما سؤیله که  
 اتفاق کلام اهل نفاق معرض قبوله واقع اولو عمل ناپسندید و قول  
 ناستوده وجوده کلام انک تدارک و تدافعی بونکله میسر اولور که حسب عرض  
 برو وجهله کوشش بوله که سایره عبرت اولو اول عقوبت و همدن هراحد اول  
 فعل بد و ناشایسته حرکتدن امتناع قله **مشوی** بر انداز پیچی که خاد آورد •  
**جهان مشور** • درختی به پرور که بار آورد • جهانشور را کشته سر چراغ •  
 یک به در آتش که خلقی بداغ • بو قولک مصداقی حکایت شیر و دمنه دد  
 که چون خیل و عذر نه واقف اولوب و افساد مکر نه مطلع اولدی اکابر و وجهله  
 سیاست پیوردی که سایر لک دید اعتباری روشن اولوب **قاعته و یا اول**  
**الابصار** آیتنی که را ندید و صورت واقعه بر صنت اوزره واقع اولدی که چون  
 شیرکار کاوی بر طرف قلدی و آنک امرنک تعجیلدن بشیمان اولوب انکشت ندان  
 دندان ملا متله چینه دی و دیک غیرتی آتش حسرت و جیره قینه دی **بدت**  
 می کشید از حسرت و غم آه سر • کا بنج من کردم درین عالم او کرد • همواره کند  
 کند و به عتاب ایدردی که بخور عقاب شهر ده شتاب یلدم و بوم خطیر بخور  
 تائی و تدبیر یوزندن نظر اندم **شعر** عنان نفس بدست هوارها کردم •  
 خلاف عقل و خرد کردم و خطا کردم • کون که دامنم و دانستم ندارد سود •



چه سود گفتن بسیار کین چرا کردم. شیر بر مدت بوموال و زره غصه  
 و ملا نشدن کجوهی و توجع خاطر و توزع ضمیری سببیده عیش و حشم  
 و سپاه منفذ و بیا و لدی و مصالح رعیت و مل و معطل قالدی و **ستر**  
**الناس علی دین ملوکهم** اول پیشه اهل یسنه سرایت قلدی و جلدی شکسته  
 دل و پراکنده حال و دل یلر **پیت** دل بهجولاله سوخته و ز آه سوز من.  
 در هر که بنکری بهمین داغ مبتلاست. هر باری که حقوق خدمت و سوابق  
 ملازمت شتر بر بی یاد ایلردی ندامتی اشتداد و ملا لقی از یاد بولورد  
 و شب و روز آنک حدیث اینس دل و ذکر نغمه ضمیر قلدردی **پیت**  
 از یاد تو نیستیم زمانی غافل. یا میگویم نام تو یامی شنوم. و حوشدن هر <sup>سبب</sup>  
 خلوتلر ایلوب بسل ایچون آنلردن کاه حکایت و کاه بصیحت طلب ایلردی بر کج  
 پلنکه دخی بمقوله کلام سوبلدی سوز سینه و درد درون اعلام ایلدی پلنک  
 ایتدی ای ملک افکار بسیار بر کارده که دست تدبیر آنک دامن نذر کنده  
 قاصر اوله جنونه موید رو بر مملک نلا فیسنه قصد که جمله مقوله محالانده  
 داخل اولادایع روشن عقل و دانشدن خارج **پیت** انداخته تیرا  
 به شست آوردن. بتوان نتوان ترا بدست آوردن. هر کسه که بر مراد حق  
 که عدم حصول ظاهر و غالب اولاسای و طالب اولایمکن که مطلوبه و اصل اولمقد  
 غیر حاصل اولنی دخی ضایع قلندتکه اول رو باه قصد صید مرغ اندی اول  
 پوست پاره یی که آنکه استظهار ایدردی لدن جقدی شیر ایتدی بخبر اولشد  
 اول **حکایت** پلنک ایتدی مکر بر رو باه کرسنه طعمه طلبنه سوراخدن  
 چقوب دشتی کشت ایدردی و لغم کسینه اطراف بیا بانی قدم حرص و شرم اندل و  
 ایدوب کوزردی ناگاه بر جانبندن بر رایچه که مدد قوت جسم و ماده فوج روح آید  
 مسامنه پیشوب ایتدی **شعر** بوی کباب میرسد از مطبخ بدل. بغام اشنا فنی  
 روح پرور است بسا اول جانبنه توجه ایتدی کیدردک بر پوست پاره یی کوزد

که سبا عدن بریسی این سیوچ ستر آندن قویپ کش ایسک چشم رو باه بجان اول پستی پاره یه راست

کلیجک حسینه حیات تازه ظاهر اولدی و اولقدر قوتله اندامند قوت تمام  
مشاهده قلدی **بدت** مرده بوی یگارد لنواز آمد بمن. یا مگر جانی که از من  
رفت باز آمد بمن. بس غم مجاعتی فراموش ایدوب اول پوست پاره یه  
دراغوش و غاتم و سالمد و نوب ما و اسی جانینه کدی و ایتدی **مصع**  
چون یار بدست آمد خلوت زهر خوشتر. اتفاق میان راهگذارد بر دره  
کنارنه کلدی کوردی قریه ماکیان لوطاوس جنان کی عرصه فضا و منصه صحرا  
جلوه یه کلسر و ذیرک نام بر غلام آنلرک نکمیا نلغند کمره قوامی در میان اتمش  
لاجرم عرواستهای رو باه حرکت کلدی و آنلرک خیال مغری و کوششت نغز یه  
ذوقیله پوست پاره یی فراموش قلدی بو حال اشاسند ناکاه بر شغال کلک.



رو با هر مرجبانندی و بشیر سنده علامت مشاهده اید و با یتیدی ای برادر  
 سنی غایت اندیشه مند کوردم سببی ندر رو باه یتیدی ای عزیز نوشکار کر  
 کور میسن که هر برنک زبان حالی **و حکم طیر قماشتهون** معنا سنک تکرار  
 جاری و سرایت **و لکم فیها ما تشتهی انفسکم** سزا پا آنلک اعضا  
 و اجزاسنه ساریدر **مطلع** سرتاپای او هر روح مجسمست • روح  
 بدین لطافت و پاکیزگی کست • مدت مقامی بلیه مجاعتدن طاقم طاق  
 او ملش ایکن اتفاق کچور خراین ارزاق بو پوست پاره بی بکار زانے پور دی  
 حالیا جاذبه اشتهایه بوداعیه دوشدی که بو مرغاز **کک** خرامک برین د امر  
 جنکه الله و کا و آرزو یانک کوشتی لذت و خونی شربتیه شیرین قلم **شعر**  
 عیش من تلخست کربار از لب شکر فشان • شربت بخشد مرا کام مرا شیرین کند •  
**شغال** یتیدی هیئات هیئات مدت میدید در که کینه بو مرغازک مکینده او **و**  
 وانلردن برنیک صیدی کمانی قورب قصد تیرے او درم فاما اول غلام زیرک  
 نام که آنلک با سپانیدر طریق محافظه بر و جمله جد و اهتمام ایدر که نقاش متخیله  
 آنک حراستی خوفدن آنلک قصدی مثالن لوح تفکر که چکه مرود هقان متفکر  
 آنک سیاستی و همدن آنلک صیدی نهانی خیاله دیکه مرز بو معامله ده نقد  
 عمری صرف ایدوب بو آرزوده روزگار کچوردم و مجتهد بو مالخولیا یله کچری  
 کوندره و کوندری کچریه تیوردم سن بی نقب بمین و نه عرق جبین ایدل بو پوست  
 پاره اله کورمش سن غنیمت بل و بسودای بی سود و طمع خامدن فراغت **فیر**  
**شعر** دلارامی که داری دل درو بند • اگر چشم از همه عالم فرو بند • رو باه  
 یتیدی ای برادر تا اوج مراده کام دله عروج میسر اوله حقیص حست و دناؤدن  
 نامراد قالمق غبن فاحش در **مطلع** تا توان بر مسند عزت نهادن پای خویش  
 از چه باید کرد بر خاک مذلت جای خویش • ممت عالی بکا مانعد که محقره قانع  
 اولم و لذت کوشش فریادن فراغت ایدوب بو پوست لاغری غنیمت لم شغال

ایتدی ای خام طمع حرص مذمومه علوهیت نام دشمن سن و شیره نام مجوده علامت  
 دولت لقب قومیش سن بوندن غافل سن که حضور فراغت و راحت قناعت  
**شعر** درین بازار کو سودیست بادرویش خرسند است خدا یا منعم کردن  
 بدرویشی و خرسندی مناسب بود در کم اول نصیب ایلر که **الرزق مقسوم**  
 دیواندن نام زدا و لمش سن خرسند اوله سن و تعین فایده و طلب محال  
 که نتیجی من **طلب مالا یغنیه فانه ما یغنیه** کامترید راجنباب و امتناع  
 قله سن **بیت** رزق مقسوم است زانرو که مقرر کرده اند پیش ازین  
 و پیش ازان حاصل نمیکرد دیچهد **سنگ** بو طمع کن قورقم که اول پوست  
 پاره بی دخی الدن چقره سن و بالکلیه خایب و حاسر اولوب **الحربین محروم** رقیله  
 ناصیه حالک می قوم قله سن خوش مشایهدر سنگ حالک در آز کوش حاله که قورق  
 جقدی قورق ستریکن انت **کنل الحار طلب الغنیم وضع الاذنین** روباه  
 ایتدی نه کیفیتله اولمشدر اول **حکایت** شکل جون حیوانات عچدن ایدی  
 زبان عچی ایلر بو حکایت سلاک روایتی نظم ایدوب ایتدی **بیت** بودست  
 خری که دم نبودش روزی غم بی دمی فرودش دردم طلبی قدم هیزم دم  
 میطلبید و دم نمیزد ناکاه زیار اختیار ی بگذشت میان کشت زاری دهقان  
 مکرش ز کوشه دید برجست و دراد و کوش بیرید پچاره خرا زوی دم کرد  
 نایافته دم دو کوش و کم کرد هر کس که ز حد بروز نهد کام اینست سزای او سرخام  
 روباه غایت حرص و طغدن بوزی درهم و شغاله ایدوب ایتدی **شعر** من خیال  
 یار دارم کر کسی یار در دست که خیال او شوم خالی خیال باطل است سن تماشا ایلر  
 که لطف حیل ایلر بونلرک بر بنی حباله صید بخه کتورسم کرک و کند بند ایلر اول  
 صید های بو دام قید بخه چکسم کرک بو دی و همان تیر پرتاب کیم مرغ  
 شتاب ایدی و پوست یاره بی اول مقامن قودی کدی شغال چون کورری  
 که آنک نصیحت بی غرضی لاسنکین روباهه تاثیر ایدی نندن اعراض ایدوب



دوندی ما و اسنه متوجه اولدی قضای کور که بواشاده برزغن قضای  
 هواده پرواز ایدرکن نظری اول بوسته راست کلدی لای جانور مرده خیال  
 ایدوب نشاطنامه حوزه ملک و اوج هوا که کوردی اول جانبدن رو باه بی انتباه  
 هنوز مرغ قرنه وار مدین زیر کینکا هدن جنوب بر سنک سنکینه رو باه اسکینک  
 باشنه برزخم پیشدردی که بخاره بیم جانندن صحبت مرغانی اونندی و تعجیل تمامه  
 افتان و خیزان پوست پاره چاه بنه توجه اندی چون موضع معهوده کلدی بوستدن  
 اثر بولیدی و دستندن خبر بولیدی پس قبله کاه دعایه متوجه اولوب یلدیکه  
 بر سنل نضاع حالن ادا الیه جانب آسمانه نظر اید چک کوردی که رغن بر پوست بر دست  
 دیوب کیدر پوست پاره و چکا لند طو توب زبان حاله بوا بیاتک معانیس سمع  
 رو باه انها اید که **نظم** مد قیام جنم بدست توبود • چون بیند اختی کسی  
 چکند • کوه شب چراغ بود آن لیک • چون نوشتن اختی کسی چکند • برده بودی  
 و داوت آمد بود • چون تو کج باخته کسی چکند • رو باه آله حرمان مرغان و خشر  
 نقد آن پوست حیواندن اول قدر باشنه طاش اوردی که مغزی پریشان اولدی  
 بومثلی ایراد دن مراد اولدر که ملک کند و الیه ارکان دولتندن برکنی خراب اید و  
 ماتی ارکان تدریندن و از کلدی مقربان درگاه و سرداران سپاه و سرداران و حوشت  
 نقد حال و تفقد احوال بالکلیه اموش قلدی با وجود که شتر بر کشته دن رشته امید  
 منقطع در و من بعد مدد ندارد و تلافی مستغیکن که بوسیله خدمتکاران قدیم دخی  
 شرف ملازمتدن دور و مجبور قاله لر و شاید بواغراض واسطه سببیله با ارکان دولت  
 دخی آستانه سلطنتدن اعراض و نفور قله لر شیر با مل تمام مضحکه ایتدی کوچیکه بولام  
 عین مصلحت و محض نصیحت در فاما شتر بر بایند بدن خطا واقع اولمشدر اکثر بیم  
 اضطراب آنک تلافی جیسمند ندر پلنک ایتدی ای ملک غم پیوده واضطراب بیغاید  
 نه حاصل و لور که آنک تلافی جیسمند دست حیرت و ضحکله میسر و مزید که رای راست و تدبیر  
 درسته وابسته در **پیت** چودر طاس رخشنده اقامد مور • رها تدر اجاره

باید نه زور صلاح بود که ملک سباع جمیع و فرعی قویوب بنای کارنی اساس  
 تدبیر او زده مبتنی قله و تحقیق احوال ستر به ده بر وجهه تدقیق پیوره که اندک غث  
 و ریشنی خاطر نازنینه روشن و ظاهر و لا اگر واقعا اول احوال که ستر به دن سمع شریف  
 ایصال امشدر واقع اولش اول سترای عذر و کفران و جزای ظلم و عدوان و پولش  
 اولور و اگر اندک حقنه اقرار ایدوب غیر واقع مفاصد اسناد امش اول اگر کردن بد  
 فرجام علف شمشیر تلف و پیام بنع استقام اولو کرک **مصراع** اول که بدست  
 دفع کردن نیکو است **• شیر ایدی** وزیر مملکت سنسن بوزمانه دك سنك  
 رای اصابت شعار کله استظهار ایدوب فکر دور اندیشکی جز منافع مکاره ده  
 پیشوا اندردم حالیا دخی اعتماد سکا در بوباید هر نه طریق که رای روشند که  
 موافق کله دریغ اتمه و بنی شرطه تدبیر صواب کله و رطه کوراب اضطر ایدن  
 خلاص ایلد پلنك متهم اولوب ایدی ملک همتند او مر که عنقریب بوم ملک  
 حقیقتن حجاب خفادن منصه ظهوره کوردم وادی تدقیق پرده تقوی <sup>تحقیق</sup> چه <sup>ایله</sup>  
 کورتم **بیت** همه حالها را برای منیر **•** پروان آورم همچی موی از خمیر **•** شیر بود و عده  
 تسلی بولدی چون وقت کج اولوب کچردن خیلی زمان کچشدی پلنك چارزت  
 طلب ایدی و بومیاق او زده قرار ایدوب و نای جاننده کندی قضای آهی کیدر کن  
 کلیده و دمنه مسکنه راست کلدی کوردی که ناپلرند مباحنه و جانیند  
 رفع صوتله محاوره واردی پلنك بخرد زمان ایدی که دمنه یه بد کمان ایدی <sup>قدن</sup> بود  
 که آواز مخاطبه و معاينه آنلر <sup>لور</sup> بترلندن کوشنه نیشدی دغد غریبی زیاده او  
 ایلر و وارپ و رای دیواره طور دی و کوش هوش آنلر کلا نلری استماعنه  
 اوردی کلیده ایدی <sup>نفس</sup> دمنه عجب کلا نلر و عظیم فتنه حفته پیدار نلر و مکنی  
 عهد ایلد موسوم و ناصیه حافی عذارلق رقیله مرقوم قلدک پجاره ستر سپه خیانت  
 نامنی طمعدک و سباع و حوش پشند بر وقتنه و آشوب بر قدک ظم بود که آنک تبعه  
 و بالی سکا لاحق اولوب دام آفات و مخافات مکافات کر قزار اوله سن و اول <sup>سینه</sup> نلر و کلا



جزا و سزا سن بر موجب **جزاء سیئۀ سیئۀ مثلها** عنقریب بولد سن **سمر**  
 هر که تیغ ستم کشد پروان • فد کس هم بران بریزد خون • مقرر در کم چون  
 پیشداها لیسے کیفیت حاکم واقف و لا لهره پرسی خلا فکرم مدد کارا و لوب  
 سنی اول آستانه دن رد اید لربکه جلر سی سکا ایق طولایب سنک با سکه  
 قصدا ید لرایله اولسا من بعد بکا سنکله مخانه اولمق طریق صلاحدن دورد  
 و سنکله مصاحبت و مجالست دایره حرم و احتیاطدن بغایت **مجهز قطعه**  
 بایدان کم نشین که صحبت ید • کوچه پاکه ترا پلید کند • آفتابی بدین شریفی را •  
 ذره ابرو نابید کند • **لطف** آید و ارشد نصیحت بریار آخرا اختیار اید و بفعل اختلاط  
 و امتزاجدن هزار مرحله کنار من بعد بکا سنکله موافقت مناع واجید و سنکله  
 مصاحبت و مراقت خلاف رای صفا در دمنه اتیدی ای بارغم کسارم و ای انیس  
 روزگارم **بیت** کو بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر • این مهر برکم افکنم این دل  
 بجا بوم • بنظر مرا رفتدن دورامه و شرف مصاحبتدن محروم و مجبور قلمه و شتر به  
 احرند بکا زیاد • ملالت پیورمه که **مضی ماضی لا مانع لما فذر الله قضی**  
 فعل گذشته بی تذکر سبب ملال در و بر امر که تدری که حیرت دار که کلیه خیال محال سودا  
 فاسدی دماغدن کدر و سادمانی و فراغت یوزاد و نذر که دشمن عالمه عدمه کدی و ساق  
 دوران ساغر جنوری شراب سرور اید پراتدی ابواب فتوح بحدانته که مفتوح اولد  
 هوای آرزو و غبار دن صفا بولدی عین امید چمن نوید ده شکفته در دید غم  
 و الم خوابگاه عدمه خفته **مطلع** ساقیا می بدن و غم مخور از دشمن دوست •  
 که بکام دل ما آید و این آمد • **کلیله** اتیدی با وجود که جاده مروتن طشر کنند  
 و بنیاد فوقی بر عذایم زبر و زبر اندک هنوز دل پر غلگله داعیه فراغت و ارمنی و امید و آرزو  
 که اوقاتک سلاسله کچه ایلمی همیها ت همیها ت **مصرع** سودای خام بخند فکر محالی کرده •  
 دمنه اتیدی بویله دکلر که شامت خیانتدن و سو خاتمه مکر و خدبعیدن آگاه اولیم یا قبا  
 نیمه و کراهت اخلاق ذمیمه بندن پوشید اوله اما حبت جاه و حرص مال بکا ادراک

۱۰۹  
 مآلدن مانع اولوب طول امل بنی بومقوله عمل تحریص ایلدی و الحاله هکده بویکان  
 چاره دن قاصرم و بوامر خطیر بدارک و تدبیردن مقصدم **مصرع** چون کتم خود  
 کوده را تدبیر چیست پلنک چون بوفصل خطاب و عتالی استماع اندی کماهی احواله  
 اطلاع ایدوب مادر شیر خد مننه ستاب اندی ایتدی ای ملک روی زمین  
**و جئتک من سبأ بنی یقین** بوسره واقف اولدم پور رسک اعلام ایدین  
 اما بشرط آنکه ملکه پیمان و ایمان ایلیر که بلا ضرورت انک اعلامنه امیر و بر  
 صبا که محرم اسرار از هار در اول کلشن رازدن ستم رنک و بواستقیمه بی عقد  
 و عهد و پیمان و تاکیدات ایمان فراواند نصکره کلیر و دمنه هیاسنده جار  
 اولن احوالی تمامه بیان اندی کلیر ایتدی انک ایزا و ملا متن و دمنه  
 اقرار و ندا متن عرضورند بر وجه استیفا نفر ایتدی وینه عقد عهدی  
 بجدید و مقدمات تاکید می نماید و بایتدی **مثنوی** کوم قیل اجر بو  
 سودن دهانی بو یوزدن کسیه قله پانی بوسی ستر ایلر پرده پوش اول  
 دهانک غنچه کپی طوت خوش اول مادر شیر کیفیت حادثه دن زیاده  
 متعجب متاثر اولوب یارنک سی عادت معهودی اوزره شیر کورمک کلدی  
 بغایت متعجب و متفکر بولوب ایتدی ای پیرای پاره جگر موجب ملال و سبب  
 انفعالک ندر **نظم** ماه تمامک چون اولمش ملال سرور و انک  
 چون اولمش خیال حیرت و انده که علت ندر فکرنا سوهر که حکمت ندر  
 شیر ایتدی موجب فکر و سبب حیرت قیل ستم بر و تفکر اخلاق و اوصاف دن  
 غمیری مننه دکلدر اولی قدر که قصد ایدرم دکوی فکر مدن کده کمر نهر چند  
 ایلرم حالی خیالمدن غیبت اتم **نظم** بجان تو که فراموش نیستی یقین اگر چه  
 میسودی اکنون نمیشوی چکنم مگو بطر که خسرو مکن فراموشم کتم اگر بشوی  
 و نمیشوی چکنم هرگاه که مصالح ملک سپاهان تدبیر و تأمل لازم کله و بر ناح  
 مستفق و چاکر وفادار امین مصلحت گذاره احتیاج واقع اولاشتم بر مقابله کلور



ولسان جالبه ایدر در قاع خدمت و آیین وفا بسیار بجوری  
 و نیای چو منی مادر شیراییدی ای نور دین علی بن علی طلیت و شک تحنن  
 اوزره غالب اولمده فرست دل بی غل کجه شاهد عادلی اولور مضمون  
 کلام شاهدن منم اولان بودر که آنک دل آگاهی شهر آنک برات ساحت ذمت  
 کواه اولاهر آینه چون آنک حال خلاص واقع اوزره عرض ایلدی ملک خاطر  
 آینه مثالی عبار تأسف و زنا زلفدن لایزال خالی اولمده کک اگر فرزند ارجندم  
 کلام تمام و زمانه تا مل تمام پوردی و توسن نیز کام غضبی شکمه شکب و کام  
 تانیله دام اییدی و طلیت شک و شبهه بی بر تو عقل نورانی ایلده مضمحل قلید  
 بودم دام غمده شمر دی و زینور اندوه و الم باشنه او شمر دی و بساط  
 نشاط انبساطی دور خردی با هستگی کار عالم برار کم در کار کرمی  
 نیاید بکار چراغ اربکرمی نیفر و حق نه خود رانده پروانه راسوختی  
 شکب آورد بندها را کلید شکبیده را کس بشیمان ندید شیراییدی  
 ای مادر مهربان دید کک کبی درو واقعا نفس طالم بو باده عقله غالب اولد  
 و آتش غضب بنیاد صبر و حلی بر باد قلدی معلوم و مجروح مدر که آنک نذار کده تاسف  
 پهوده دن فایده حاصل اولمز و اول جراحت مهم نداشت و ملا نکله التیام بولمز  
 فاما فساد کلی بودر که رعایا بنی هدف تیر بلا امتشدر و پیوفا و ستمکار لوق  
 قوعه سن بنم نافع امتشدر هر چند که کا و کا و ایدرم تا کاوی خیانتله ندمت  
 ایدوب بر خیانت کا اسناد و سبت ایلیم و اول واسطه ایلر آنک قتلده سایر  
 قتله معذور اولوب طنز آشنا و طعن بیگانه دن دور اولمده هیچ وجهله بر طریق تصور  
 قله عزیز و چند آنکه میدان نفرس میانشده فوس فراسته عنان و پرورم آنکه برات  
 ساحت ذمتنه کائنات قتلده بر مذهبده دحضت بوله عزیز بچاره شهر اهل  
 تمکین و صاحب وقار ایدی هم رای روشنی و هم سیرت پسندید بی  
 وازیدی بوصفات حسنه ایلده که اول موصوف ایدی کانت و جنایت و کفران

نعت نسبت اتمک معقول دکلدی بومقوله کسنه اول قبیلدن دکلدی که تمنای فاسد  
 و سودای محال آنک دماغند جایگیرا و لمش اوله و بنمله مقابله و مقابله خیالی  
 خاطره کلن اولایونک بوله آنک حقه انواع شفقت و اصناف عاطفتدن  
 اهل واقع اولمشدی که سبب نفرت و عداوت و موجب خصومت و خشونت  
 اولیدی بن دلرم که امری تخصصه مبالغه پورم و حقیقت حالی عین تعیینده  
 معاینه قلم بوصورت اگرچه سودمند اولمز اول بلیه بوقصه ایله حیرتدار که  
 کلن امانشاید که نفسنه آندن فی الجمله تسلی حاصل اولا و فتنه انگیز و سخن چین  
 کوشمال بوله و بنم عذرم خلایق قنده فی الجمله معذور اوله اگر سن پوسردن بر اثر  
 بکدکسه و یا برخیر استماع قلدرسه شفقت مادرانه بودر که بدن دروغ ایتوب تبیه  
 از زانی پوره سن **شعر** نه ایستد کسه لطف ایله بیان ایت • نه سره  
 واقف او کدسه عیان ایت • مادر شیر ایتدی • دلمه کوهرا سره وارد • زیامند  
 ولی سمار وارد • بو خصوصه برخیر استماع قلدیم اما اظهاری جایز کورمزین  
 و بر سر سطلع اولدم لیکن افشا سنی معقول بلکه مشروع اکلرن زیر که کمانده  
 بعضی ارکانله عهد و پیمان اولمشده و اخفاسه باینک تاکیدات فراوان قلمشده  
**قلوب الاحرار قبور الاسرار بیت** به پرمیکد کفتم که چیست راه نجات  
 بخواب جام می و گفت عیب پوشیدن پادشاه عالم عالمدر که رازی فاش  
 اتمک عیب تمامد و افشای سراز نقض مالا کلام علمای فضیلت نصاب <sup>خصلت</sup>  
 اجتناب تاکیدات پحد و تهدیدات پبحساب پیورمشدر و الا بقا مسمع شریفه  
 انها یدردم و عصه و اندوهی ساحر سینه فرزند لبند مدن کدرم شیر  
 ایتدی بویاید تاویل علما و قایل حکایه نهایت یوقدر بعضی کافران افشای راز  
 احتراز پیورمشدر در قایلک صلاح حال و سلامت ذاتنه نظر قلمشدر و بعض  
 آخر بر مصلحت کلی بنیاد که اندک نفع عام منصور اوله اظهار اسرار <sup>مشدر</sup> بر خصلت و بر  
 فرضا که بر افسان ناحق بیه بر مسلمانان قلنه قصد افشای و بوسه بر عهدی شرم ایدوب



کمانده پیمان و ایما بنی حد دن کجور سه اول محرم اول مسلك حیات نفس و دمی  
 اچون اول رازی اظهار ایدوب اول سوزن خبر دارا بلیه ظاهر بود که بحسب  
 الشریع مواخذ اولوب عند الله معاتب و لما سه کرب بلکه بر صورت مثلند کمان  
 راز اهل فساد مشار کدر می کن که بوجبرک مجری بوسری سکا اظهار نکله  
 کند و می اندن چغریانی سنک عهد اهما که حواله قلمش اولوای بندن دهشت  
 ایدوب سینه بوسرک افشاسنه واسطه امشد اولو توقع ایدرم که بی توقف  
 بنی بوسرک خبر دار اید سن و شفقت و نصیحت که لایق اولنی دریغ پورمیه  
**شعبه** رازت میان آر که ما محرم رازیم • بگذر ز سر ناز که ما اهل بنیازیم  
 مادر شیر ایتدی بواسارت که پور دك بغایت ستوده و بومعا که بیان  
 قلند زیاده پسندید در فاما اظهار سترده ای که سر عظیم مضمحل اولو اولو  
 مکسسه ایلکه که اکا اعتماد ایدوب محرم اسرار اید نمشد در عداوت لارم کلور  
 ثانیاً خلق انک حقند یدکان اولوبانی محرم راز اتمدن احتراز ایدر لر هم احبا  
 نظر ندن مردود و مطرود اولور و هم مظهر طعن اعدا و کفر طعن حسود اولور کلمات  
 حکمت نکات حکما ده کلشد که **من لم یحب ستره و عیبه شرم** یعنی هر کس که  
 حقه ضمیمه کوه اسرار هر اسرار ورمیه لاجرم سرانک قصد سر ندن مکرر میان  
 ایدوب عالمه سلامت یوزن کورمیه اگر چه حق ستر و صدق نهان ایلک  
 اولمز امد میشارد که **مصع** سر ویرمک اولور ستری عیار ایلک اولمز • مکرر که ملک اولو  
 رکایدار حکایت استماع پورمیش و لکه که چون ناخن نفاذ رخساره عهد و میثاق  
 خواش ایدوب ستر باد شاه فاش اندی دست روزگار سر پید و لقی تیغ خون باش  
 بوار ایلد تراش ایتدی شیر استفسار اندی که بخدا و ملشد اول **حکایت** مادر شیر ایتدی  
 سوائف از ماندن بر باد شاه عظیم الشان واریدی که مسند تحت سلطنت  
 ز نور بدل و معد لیل زبیب و بها بولمشدی و اطراف و اکواف مملکت شمس  
 تیغ سیاسته بر نور و ضیا اولمشدی **شعر** زمینی قلمشیدی عدلی معور •

زمانی تمسیدی بذل مسرور بر کون اتفاق عزم شکار آندی و قصد صید پل و ب  
 جانب مرغزاره کندی اول محلّه که آشیانه هوا نواح طيور ايله طولدی و عرصه صحر<sup>س</sup> انا  
 و حوشله نمودار عرصات اولدی ملازمان رکاب سعادت انتسابك هر بری بسط و قبض  
 و جری و در کس و هتک و قنک و طعن شغول اولوب بادشاه خستیدن رکابند مزید اختصاص<sup>الله</sup>  
 مزار اولن خواص و خدمه قالدی رکابدار نیز تشریف خطاب پیروب آیدی کل سنگله<sup>سوار</sup>

اولد عمر خیل سیل رقار لره بر مقدار عنان و پروب میدان کوستره لره که یکا داعیه  
 دشمن شد که بلمز بر عنانند اولان رخشی تیز و پستک و نیزه نکه اولن ابر شمی سیک خیر<sup>در</sup>  
 رکابدار فرمان جهامطاعه سمعاً و طاعه دیوب آتش پاره باد پهای میدانه سوردی  
 بادشاه سمند آتش سرعته عنان و یردی چون بر مقدار انجیر کا هدن مفارقت آید<sup>ند</sup>  
 عنان پاره آتش پاره چکوب رکابداره آیدی بومسافتی مساحتدن عرض بود که  
 حالیا خاطر مه بر خاطر خطور اتدیکه تند باد شوری بنیاد حضور و بنیان سرور<sup>ند</sup>



هباً مشورا ندی سایر خواصک بوسه محبتیله اختصاص و مدغی جلدن دیلدم که  
 بوبهانه ایله خلوت میسر و لاویر وجهه که کسه کان اتمیه نورانی اظهار ایدم رکابدار  
 چون شاهدن بو کلماتی ایشندی زمین لب عبودیتله تقبیل اندی و شرط مدحت و <sup>محمد</sup>  
 ایدوب ایتدی **بیت** خسر و امیر رخک تابندک اولسون دایماً روزگارک فرخ  
 فرخند اولسون دایماً اگرچه بودزه بی قاب کندوده مظهر انوار شریف خطاب  
 اولغنه لیاقت بلزدی اما چون بر تو آفتاب عنایت شاه کامیاب التفات ارضانه  
 پور دی میتد رک که کوشش نسیم صبا که محرم اسرار حقانی بهار در دوحس از هار دن ستمه  
 رنگ و لولاستمیر و دل بو کجی رخسارین جواهر اسرار در بورازک سر حد اطهار نه قدم  
 داز اتمیه **شعر** صنسه بهمانه کی کاسه سر دیمیم کمسیه بوسردن اثر پادشا  
 چون رکابدار دن بو نوع کلمات استماع اتدی تحسین و آفرین ایدوب ایتدی  
 آگاه اولکه بن برادر مک باد بخوت و آتش کینه سبندن بر آزارم بچه کون ایدی  
 که آنک احوال درون و بیرون تقریر ایدردم بو کوز صفحات حرکات و سکناتدن رنگ  
 سودای سلطنت و نیزک هوای یالت مشاهد قلم و بزم هلاکه قصد کین و مکر  
 و کین عین الیقین بلدم بس بود اعیرد و شدی که اندن اسبب مضرت بقتلدمین  
 خرسنت وجودن شاه راه سلطنتدن **کاماطة الادی** کوردم و چین زار و لای  
 اول خار در لیشدن پاک و چشمه ایالقی خاک تشویشدن صافی و تابناک ایدم  
 ایله اولسه سکا لارم اولدی آنک احوالندن خبردار اولوب بنی محافظت خد <sup>مقدم</sup>  
 قایم اولاسن انشاء تعالی چون ماموله حصوله موصول اوله آستانه کردون رفعت  
 درجه آفتاب دولتک بر مرسته ارتفاع بوله که پای مباهاتی فرق فرقدانه قویسن  
 رکابدار فرمان بردارم دیو خدمت ایدی و اول عهدی عهد سنه الوب اول مهمی  
 ذمت همنه حواله قلدی دایماً فراوانله مبرم و ناکیدات بی پایانله مستحکم ایلدی  
 هنوز مترله معهوده واصل اولما مشدی که جریده احوالنه یوفالوق رقی چکدی  
 وزمین عصیانده عذر و کفران تخمین اگدی ورشته میانه مقراض نفاق و شقاق

104  
کسیدی و بونجه عهد و حقونه قدم عقوقله بصدی القضا رکابدار فرصت بولوب  
برادر پادشاهه ماجرای علی ماجرا حکایت اندی برادر پادشاهه چون کیفیت حال دلت  
اکاه اولدی منت پذیرا ولوب رکابدار مواعید بسیار ایله تشلی قلدی و تدبیر  
صایبه ایله کندوسن اول ورطه دن خلاص ایلدی اتفاق آرزمنده ندره عادت  
انقلابات دوران و تحولات احوال حدثان در پادشاهک بهار دولتی نکبات نکبت  
خران و نهال زندگانیدن شکوفه کامرانی ریزان اولدی **بیت** قویب یروپرنه  
رخت و بختی د کسندی تخت تابوت بختی **قطعه** کدام باد بهاری وزید در  
آفاق که باز در عقبش نکبت خرابی نیست دوام پرورش اندر کار مادر  
دهر طمع مکن که در بوی مهربانی نیست چون **منشد** شاهی شکوه برادر مهر <sup>دن</sup>  
خالی قالدی برادر که پائین تحت سلطنته قدم با صدی و شهر یاریق تاجن کامکار  
فرقه اصدی **شعر** در ریاض ملک دولت غنچه شادی شکفت بوستان  
سلطنت را تازه شد از سر نهال اول فرمان واجب لادغان که زبان پادشاه  
جریان قلدی قتل رکابدار اولدی پچاره زبان تضرع و زاری و نظم ایله فریاد  
و فغان ایدوب ایتدی ای معدن مروت وجود وای سایه واجب الوجود **شعر**  
کناه من بجز خلاص من چیست خرابی من کورم نه این بود پادشاه ایتدی  
ای رکابدار اعظم جرایم خدمتکار افشای اسرار در برادر من پرورده نعتی و بر  
آورده دست همتی بکن بوسری که جلد خواص دن اکامر متیله سکا اختصاص <sup>شدی</sup>  
فاش نمکی روا کوردک و نه وسیله حقوق سندن عقوقدن غیر نه میسری  
ومن بعد سکا بجز اعتماد ایدوب خلاص که بجز اعتقاد ایلک متصور **مصرع**  
از هدم بیوفاجدایی خوشتر رکابدار اولقدر کم استغنا و استغفار ایدوب  
جزع و زاری اندی کار ایتوب برادر اولدی و عاقبت مرغ جانی دام سیاست  
سلطانه که تدار اولدی **بیت** که زبان تو را زدار بود تیغ را بر سر ت چرخ کار بود  
یوشدن ظاهر اولور که افشای اسرار مورث شر و بسیار و ارباء عنان زبان



مژم مضمار پیشمار در بو معنی اشعار ده کا فیدر و بود عوای ثباته بوا پیات  
**مثنوی** بلور سن سر کمر در صقله آئی • که چقایه الکن رایکائی • صقن سر سوز  
 اظهار اتمه بی باک • که اولور کوهرا اظهاری خطرناک • نهان ایت سینه صندو <sup>قند آت</sup>  
 و کوره الماس زبانی • بخر بی کشف سر سهرن چقره ی • بخر سرداری افسردن  
 چقره ی • شیر ایدی ای مادر مهربان سرن آخره اعلان ایدین غرضی فی الحقیقه  
 انک شیوعی اولور کک و الا ککدی که محرم اسراری همان کند و اویدی چون که غیر  
 اظهار امکی جایز کوردی اول دخی آخره اشکار ائشه معذور طوطو کک زپرا که  
 کشتی کند و بار نه تمحل اولمحق آخر تمحل اتمه عجب میدرم دیشلدر که راز خود را  
 چون نو خود محرم نه • دیگری خود محرم آن چون بود بردخی بوکم کشف سر اگر چه  
 افشای باز اولدغی جتدن معیوبد را ما اظهار حق تضرمن اولدغی سید فضایل  
 محسوبد و جناب شفقت ماید رکامیابدن تضرع ایدرم که بوسلک افشا سندن  
 اظهار حق نیت تمکله کردن حانه جانی طوق منت جاودانیه مطوق ایدوب  
 بوبار کانی ناتواندن کوتره اگر چه اگر صریحه قادر اولمزنه کنا تله علام پیور  
 اگر عبارت کتور خرسه باری شارته دریغ پیور میه **شعر** دکل اظهار نه لازم  
 عبارت • که عارف اولنه بس در اشارت • مادر شیر ایدی فرمان بردارم  
 اما بشرط انکه کاه کار بد کردار که بوفتنه غبارن قوبار مشدر خراوسن بولر  
 و جان صغ جیل انکه دده علیلندن که رویت طریق صدق و مروتن دورد  
 مستور قله اگر چه علمای دین و ایمه حق الیقین صفحات دفا تر مآثری فضیلت  
 صغ و منقبت عنو لیل مشحون قلمشدر در و شیوع غضا ض و اغماضه تحریص و تحصیر  
 پیور مشدر اما اول جرایم که انک اثری عالمه سایر و ساریدر و ضروری نهاد  
 بنی آدمه شایع و طاریدر عقوبت عفودن اولی در بوکاه مقابله سندن که مفاسد  
 فی الحقیقه نفس بادشاهه عایددر اگر عقاب و انتقام ظهور اتمزنه و پادشاه  
 بوباید طریق مساحتی قویب شاه راه سیاسته کمتر نه سایر مفسد در دخی

موجب جرات و اقدام اولور و ستمکار لرک حجتی آنکه فوت بولور و هر بریسی دل  
 آزار لق و بدکار لقه آنی دستور معتمد و وثیقه معتبر بولور پس آندن عفو و اغماضه  
 راه مجال و لمق کرک و نص قاطع **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ** موجب خجته آنک تدار کندن  
 تساهل و اهل قلمق کرک **بیت** هرن کست که باز از خلق فرماید • عدوی  
 مملکتست و بکشتنش فرمای • بوشییدن غرض بودر که دمنه غدار و مکار  
 که ملک روزکاری بوکاره تحریک اندی بغایت تمام و غماز و سهریه و فتنه ساز در  
 شیرایتدی بوخاطر خاطر فائزه خیلی زماندر که خلجان ایدرای مادر غمخو ره  
**للعادف بکفیه** **امثاله** سن فارغ اول که من بوامر تا ممل تمام التسم کرک  
 و بوقضیه فی تحقیق طریق اوزره کستم کرک مادر شیر منزله کندی و شیر تفکر سپا  
 صغار و کبار خشنیدن که وار یسه احضار اتمک امر ایدوب امر وارکان و وزیر  
 و اعیانی دیوانه دعوت اندی **امثاله** **لا اله الا الله** رعایا و اشراف و اعالی درگاه  
 شیرده بجمع اولحق و بر مقتضای فرمان دمنه فی کشتان برکشان دیوانه کوردیلر  
 چون دمنه کلدی شیر آنک جانبندن اعراض ایدوب فکر دور و دراز طلدی کوردی  
 که در بلا کساده و راه رها بسته در و امید خلاص منقطع ورشته اغماض کسسته  
 آهسته خواص مملکتن بر یسینه صورده ی که بوجاهتک احما عنه حکمت ندر و ملک  
 کرداب تفکر دوشمه که باعث و علت نه مادر شیرایتدی سنک قید حیاتک متفکر  
 قلمشده و نکبات نکبت وجودک آنی کرداب حیرته صالمشدر چو زسنک عذر  
 و حیاتک ظاهر و جانیك واضح و باهر اولدی و اول افترا و بهتانلرک که آنی  
 وزیر مهربانی حققت سندن وقوع بولشدی عرصه خفادن منصفه ظهوره کلدی  
 دیردی حیل و مکر و چهر خیانت و عذر کدن پرده غفلت مرتفع اولدی جایز  
 دکلدر که سنک اتش تزویرک و سعایتک آب شمشیر سیاستله سونیدر میه لر  
 و سنجلین مظهر الوجودی خیر محض فضا سندن قویب تنکای عدمه کونیدر میه لر  
 دمنه ایتدی ای کافله دولت و عاقله مملکت اکابر مستدین حکمتن برد قیقه

د بضمکره



مهمل تو مشلرد در آسایش متاخرین همچون منسلك واضح و صفند مساعی جمیده  
 در بیغ پور ما مشلرد را آنك جمله كلمات دلا ویز حكمت آمیزندن بریسی بود كه هر كس  
 خدمت پادشاهد بكدل و یكجت اولامربته تقرب تیز و صول بوله و اول كسسه  
 كه تقرب سلطان اوله محسود جهانیا ن اوله ملكك دوستی و دشمنی اكا عدو  
 قله و دوسندری آنك چاه منزله حسد قله لود شندری مصالح مملكت آنك نادر  
 و مصاحبتندن پخصور اوله لر **پیت** هر كه نزد یك تبحر پش شاه • خطروی  
 عظیم تر باشد **ترو المخلصون علی خطر عظیم** بوسیدند در كه اهل حقیقت  
 دیوار امن و راحت بشن و یرو ب دنیا ناپایدار غداردن یوزد و نذر <sup>مشلرد</sup>  
 و خدمت مخلوقدن فرار و عبودیت مملوكدن عارایدوب عبادت خالق  
 و اطاعت مالکی از مة خلا یقر اختیارا مشلرد در كه اول در كاهد ظلم و ستم  
 و سهو و غفلت اولمز و اول استانده جزای حسنه سیئه و پاداش طاعت عتق  
 اولمز **رباعی** آن عدل آهست كه بر يك منطست • باقی همه جا كاه رضا كه  
**منطست** • انجا ستمی نیست كرا پنجا ستمست • و انجا غلطي نیست كرا پنجا غلطست  
 اكثر خلا یق خلا ف و صاف خالق اوزره مفعول را و لب جاده عدالیدن كز عا  
 عاق و سظدن عبارتند و عین اعتبار لری ملاحظه جانب استحقاقدن محبوب  
 و مستورد كام مجرمان لازم العقوبه اخلاص مخلصینه لایق جزا و سزا سن  
 كور لر و كاه ناصحات واجب التربیه ارباب خیانتك جنایتنه مناسبت  
 عذابله مواخذ قلو لر زیرا كه دامن حاللری لوٹ هوا یله آلوده و كالا ی فعالر  
 دست خط و خطایله فرسوده در غازه غرضله عارض اقوللری كاكون و كونه  
 ریا یله چهره اعماللری دكر كوند **شعر** مساوی قتلندن خیر یله شر •  
 برابر بلكه بكدل در نفعدن ضرر • لایق بوایدی كه مملوك طریق ملازمت مملوكه رغبت  
 اقمیوب كوشه عزلت و كاسانه خلوق عالمه ویر مییدی و خدمت سلطانن  
 كه نمود آتش سوزاندر احتراز ایدوب كند و روان ایا غیله بوجاه بلا یه كرمیك

هر کسه که قدر فراغت بلدی و خدمت مخلوق او زره طاعت خالق هیچ اختیار  
 قلمی کا اول بلا پیشه که اول زاهد گوشه نشین ایرشدی مادر شیر ایدی  
 نه کینتله اولمشد و اول **حکایت** دمنه ایدی روایت ایدر لکه بر زاهد  
 و ایدی که اعلاء تکلفات دنیا دن قبا ی عبایله اکفای امشدی و مستمات  
 نفساینه دن گوشه و گوشه ایلد فراغت و کشکینه و پشمینه ایلد قناعت ایلشد  
**پیت** هر کدایم بور یای فقر ابرور کسوت \* انکا اطلسم زربنقدن حاجت  
 ایماس خعلت انکا \* اول پیر صلاح شعار کمال زهد و تقویله بن الناس شتهار  
 بولچق و صیت و صدای و رمی مسامع جهانیا نه واصل اولچق اطراف عالمدن  
 اصناف بی آدم قدم غرمله جناب مآب ارشاد مآب نه متوجه اولدیلر چون  
 نورانیت عبادت چیمینند لایح و روحانیت صلاح و طاعت خمیر غیب بینده  
 واضح ایدی انک حقندن معتقد لک اعتقادی کوندن کونه متزاید اولدی اول  
 ولایتک بر شاه صورت درویش سیرت بر پادشاهی و ایدی که طلب رضای  
 الهی متابعت هوای پادشاهیدن تقدیم ایدردی و احوالندن کلیتاً منہج  
 اخلاق ابنیا و مذهب سیرت اولد او زره کدردی **شعر** کوچه عالم  
 سپهر سلطنت ماهی ایدی \* شاهلرد درویشی و درویشلر شاهی ایدی \*  
**شعر** سیرت پاکیز و خوی خوش و کودار نیک \* بافتیری خوش بود  
 باشهریاری خوشتر است \* چون پیر گوشه نشین احوالندن خبردار اولدی  
**نعم الامیر علی باب الفقیر** فحواسی او زره ملازمت خدمت پیرم بیل  
 بغلدی و احوال عاقبت و احوال آخرت اکوب ناز را را غلدی و انفس  
 متبرکه سندن استمداد ایدوب ملوک لایق بضایع التماس ندی پیر زاهد  
 ایدی ای ملک خوقالینک ایکی ساری وارد بر برسی فانیدر که اول دنیا در  
 وبری دخی باقیدر که اول عقباد و مقتضای همت عالی اولدر که چون سلطنت  
 جهان فانیدن ال بویر سن سر بر سلطنت باقی تیر قدم قویه سن



**مثنوی** ملک عقبایه خواه کان خرم بود • ذره زان ملک صد عالم بود •  
 جهد کن تا در میان این فتنست • ذره زان عالم آید بدست • پادشاه آیتدی  
 ای پیر ضایع ضمیر نه چاره و نه تدبیر ایله اول ملک قی شخیر اتمک میسر در زاهد  
 آیتدی پیمانه چاره ساز و مظالم سوز و مظلوم نواز اول مغله متصور در هر  
 پادشاه که آخرتک حضور و جبر و راحت و رفاهیت دیلیه واجبدر که دینا ده  
 اسایش رعیت کوشش ایله **مثنوی** کسی خستد آسوده در زیر کل • که خستند  
 از مردم آسوده دل • کسان بخورند از جوانی و بخت • که برزیدستان نیکند سخت  
 چون زاهد ضعیف خندان فارغ اولدی و خزان دل پادشاهی جوامه زو امر و اجر ایله  
 طولدی نصایح دلپذیر پر صافی ضمیر قلب شاهد بر مثابه ده تاثیر اندی که دست  
 ارادت که دامن یمنده ششایدوب شرف صحبتی ایله دایم شرف و مغتنم اولور  
 و بحام کلام نصیحت انجامیده توسن هوای بد فرجای رام قلور دی اتفاق بر کون  
 اتفاق مصاحبت در ولس کامله مشرف ایکن ناکاه داد خواهر لدن بر جمع کثیر و جم

غیر فریاد آتش با تیری کره فلک اثره چقره دیر زاهد چون بوحالی کوردی انلری حضور  
دعوت ایدوب هر برنك حالنی علی حدّ صورتی و پادشاهه انلرك مهماتنه  
مناسب احكام تلقین پوردی پادشاه بوندن زیاده خطا ایدوب التماس اتدی  
که بعض وقتد دیوان مظالم رعیت نك نظرند عرض اولند زاهد دخی مهمات رعایا  
و مصالح برابا عدل و انصاف فیصل بولا دیو و اکا دخی **الدال علی الخیر کفا علیہ**  
منهومی و وجیحه مشوات جمیله عایدالمنق امیدیلر مسئولن قبول و ملتس مبتول  
پوردی و دفع مظالمه موجب حال و مال اوزره زیان زاهد هره فرمان که جریا  
بولوردی پادشاه طوع و رغبتله اصفا و استماع ایدوب تنفیذ و امضا قوردر  
بومنوال اوزره قضیه بر من تبرییه واردی که اگر مهمات ولایت بلکه کلی مهمات  
سلطنت اول پیر صلب کوا متک کف کفایتنه مفوض اولدی عاقبت سنودای حب  
مال و طوع رسته آمل سویدای دل زاهد راه بولدی و دیوار زهد شیخ صلاح  
شعارد رخنه بدیدار اولدی و سردر ویش هوای توکلدن فاغ اولوب تشویش  
تمنای اسباب تجلایله طولدی **ولیس اول قارور کسرت فی الاسلام** بونك  
امثالیه هذا الآن هزار هزار اولدی **شعر** پیر زال دهن کم مفتون و مسخو  
اولدی • جرعه دنیا یله کم مست و مخمور اولدی • دنیا بر پیر زال مکاره در  
که بجه شیر مردلری کند محنت محبتنه کوفتار آتش در بر زال غدار در که بجه  
صاحب همدلری پترن وار چاه بلا و غار عنایه آتش در **نظم** رستم زان  
ستم دستند آتش در بون • بترن چاه الم قعرند قلش سرنگون • طاعتک  
هر بابئی بر اسفند یارک یاسیدر • برسیا و شک هراقن صوی کوزنیک یاشید  
لاله سی بر یوسفک پیراهن خونینی در • بر زلیخانک کل رخساره رنگینی در •  
چون زاهد شود بخت شورابه ریاضت پرده شوربای ریاست و شربت لذت  
سیاست نوش اتدی ذوق چاشنی عبادتی بالکلیه فراموش اتدی **حب الدنيا**  
**راس کخطیبه** بلکه **ترک الدنيا راس کعباده** حلقه سنی در کوش اتدی



پادشاه کوردی که زاهدك تصرفاتی موجب صلاح مملکت و تدبیراتی سبب  
 انظام مصالح سلطنت در زمام مہام آیامی علی القام آنک کف اہتمام نہ تفویض  
 اندی درویش دورانیش کہ سابقانان عن پردی حالیا جهان عن پردلدی و بدل  
 تحصیل کلیم ایدرکن تدبیر تسخیر قلم ایدر اولدی **مثنوی** جهان برخانہ در آراء شے  
 یوق • اچینہ کیرنک آسایش یوق • دوشردویش ایشہ تشویشنانہ • واکر  
 سلطانہ فکر جهانہ • اتفاق برکون اول درویش لردن بریسی کہ احیاناً خدمت  
 زاهد کلور کوردی و انقاس نفیسندن استمداد ہمت ایدردی زراہدی زیارتہ  
 کلدی چون اوضاع و اطوارن احوال سابقہ یدہ ناموافق کوردی زیادہ تعجب اندی و آشن  
 حیرت قلبند مستقل اولوب کند و کند و یدہ ایتدی **شعر** آب حیوان تیرہ کون  
 شد خضر فرخ پی کجاست • خوزجکید از شاخ کل باد بہار نازا چہ شد • چون زاهد  
 شب لباس عباسیدہ گوشہ افتدن پدیدار اولدی و ناسک قوا و حواسی کر پیان  
 خوابہ باش چکوب غوغای و حرکتی سکون بولدی زاهد زبان اعتراض دراز  
 ایدوب ایتدی **مطلع** دران چمن کہ تو بودی کلی بیار نماند • خزان در آمد  
 و سر سبزی بہار نماند • ای طاوس سدرہ مقام حظا بر قدس و فرادیس  
 انسہ خرام ایدرکن **عنایت الحبت** جب جاہر دشمن کہ یعنی سبب نہ وای  
 شاہباز بلند پرواز اوج ہواستغنادہ عنقای قاف قناعت شکار ایدرکن  
**بغایت الطیور** دنیای دونہ بونجر طلب نہ **شعر** مجموع روز کار تو روز  
 امید بود • ان روز خوش کجاست و ان روز کار کو • زاهد اولقدر کہ زبان  
 اعتداری پرکار اندی بر کلامہ کہ محک اعتبار دہ تمام عیار واقع اولافادراولیمدی  
 همان ایتدی ای زاهد فرزانه بوفسون و فسانہ میل ہواستغنادہ محض بہانہ در محصل  
 کلام و خلاصہ ما فی المقام اولدر کہ خاطر مبارک دام حطام دنیا پر مبتلا اولوب  
 ضمیر اشرف چنکال حرص و مالاہ گرفتار اولشدر **شعر** ہای چون تو عالم شد  
 حرص استخوان سہل است • در نیا سایہ ہمت کہ بر مر دارا فکندی • کلر کم ایلہ

دامن بجزیدی غبار غبار له مغبر و مشرب نفیدی خس و خارد نیای غدار ایل  
 مکدر اتمه و عنان نفسی دست هوایه و پرمه و نواله زهر علایی کام دله نشسته  
 شر بر خوان دهر دست ادا ت مکن دراز • کالوده کرده اند بر هراين نواله  
 زاهد ایتدی ای مریدی معتقد آمد شد خلق توجه حق چندان مانع اولدی اگر چه  
 ظاهرا توجه جاب نفسه و مصالح انسه در اما معین مقام انسه و جناب <sup>در</sup> مد  
 قلب اول شغل اوزره در که بلش ایدک و حاله اول نوال اوزره در که مشاهده قلب ایدک  
 همان ایتدی ای سلیم دل سن حالیا حال کن غافل سن و شراب غرور ایل مست ولا  
 یعقل سن بصیرتک پرده غفلتله بسته و مزاج طبیعتک امراض اعراض خسیسته  
 خسته **مثنوی** چکدی چشم که چون میل غفلت • دلو که طولدی میل جاه دولت  
 طوبی در غفلت انجوسی کوزو که • انجون اکثر سن کندزو که • اما اول زمانه خار  
 غفلت باشکدن کیدوب عرض مرض غرضدن افاقت بوله سن حقیقت حاله مطلع  
 اولوب اندو که افعاله پشیمان اوله سن لیکن فایده و پرمیه و ضایع اندو که  
 کجیت <sup>نه</sup> هر چند که اله کورمک دلیه سن اله کومیه **شعر** کارها کرده و آخر  
 کار • چون پشیمان شوی نذار سود • سنک مثلک همان کور مثلیدر که اول  
 ماری تازیانه تصور ایدوب کندون دور آمدو که سبیدن ضریح حفر کورو  
 مار و مور اولدی زاهد ایتدی نه کیفیتله واقع اولشد اول **حکایت** همان  
 ایتدی بر کور و بر پناهماقتله مسافرت نیت ایدوب بر طرفه کدر وقت شام قریب  
 او بجز بر مقام نزول ایدوب اول کچه انده یا تدیلر و تا شبر صبح طلوع ایدوب  
 کاروان صبا آمد شد آغاز قلدی همراهی دخی بر مقتضای **عرب** بکر اصحاب  
 قبل الهجر • ان ذلک البخاخ فی التبرکیر • اول منزلدن رحله ساق جدی تبخیر اندو  
 اعینک بر تازیانه سی و اربیدی اتفاقا و حاله یعنی اثنای خط و تر حاله الذن  
 د و شور دی چون سوار اولدی مرکبی تحریکن و کاه کاه آفی کوشال تحریکن اکا احتیاجی  
 و اربیدی باب تفحصین مبالغه قلدی قضای الهی مکر که بر مار زشت دیدار ثعبان



کردار بودت هوادن اولشمش و اثر سر مادن عصای موسی که بچند و لوب آند  
 دشمش الله راست کلدی تازیانه سن تصور ایدوب آلدی کوردی که کند و مقرر  
 سندن بزم و استحکامه اندن محکم شاد و خرم اولدی و حق تعالی به جز و علاه  
 شکر ایدوب یوله کیردی رفیقو بر بر یله مصاحب ایدوب کیدرکن و خفت صحبتله  
 شداید بقی تخفیف ایدرکن ناکاه مرد پنا ناکاه ایدوب کوردیکه اعمی الله بر مار  
 از در سیمای طوب کیدر بلدی که آفی مقرر سن خیال ایدر فریاد اندیکه ای رفیق  
 اول الکده تازیانه تصور اندو کلک افی ندر زهر زباندن غیری نفعی ندر زهر دهانند  
 ضرر کورمدن بن دنداندن چاشنی میدن الکن کدر اعمی چون بوسوزی اشتدی  
 جزم اندی که بصیر لطیف الحیل یله مقرر سن لما غمزم اندی ایتدی ای یار حیل  
 حصول دولت و جد و جهدک نه مدخلی وار طالع و بخت در کار حضرت پروردگار  
 مقرر سن مقابله سندن نعم البدل تازیانه ارزانی پیوردی سن مانعی اولور سن  
 اگر طالعک مساعدت و بختک موافقت قلو ربه سندن بولور سن **بیت**  
 طبع دستن کوم قل ایلد کوتاه • سکا داخی یکت سن و پره الله • ای بصیر بن که حدت  
 ذهن و صکت ضمیر • فخر معزة النعمان الی علاه ضریردن دعوی تفاضل اندرم متع  
 که فسون و فسانه ایلد خزانة غیبک حواله اولان تازیانه المدم کیدرم پنا اندی ای  
 هدم سنک تازیانه که طمع ایدوب ندرم اما مقتضای مرافقت بود که سنی بو محاطه دن  
 آگاه ایدم ای برادر کوم ایلد ترایک نصیحتم کا ذکر و نوش داروی مو عظمدن تا بئر میسر  
 ایکن اول مار زهر لکه الکن کیدر نا پنا کوردی که ابرامده زیاده اهتمام اندی اندن  
 اعراض ایدوب ایتدی **بیت** ای مدعی مبالغه از حد چه میبری • این نکته کوش  
 دار که روزی مقدمه است • بصیر هر چند که باغ ابلاغه نقضیه تمییز سرحد مبالغه دن  
 طنز و کندی و مدعا سن ایمان فراوانله و تکیادات بی پایانه مؤکد و مؤبدل ایدی اصلا  
 فایده و برمدی واعی آنک نصیحتیه التفات کوسرمدی جوز قف تاب آفتاب عالم تابدن  
 کوره هوا کرم اولدی و افسرده لک نهاد مادن کدوب درشت ایکن نرم اولدی انشای

حرکت دندان زهر ناکله اعمای بی دراک ک الیه بر زخم اورب فی الحال هلاک اندی  
 بومثل اول اجلدن کوردم که سندخی دنیا به اعتمادی جایز کورمیه سن وانک صورتیه  
 که مار منقش هیاندر کول و برمیه سن وانک ملائمت و ملاطفته میل و محبت کو  
 که زخمی قابل در و زهری هلاهل **مثنوی** شربت انگبین مجوی نزد هر که برا <sup>نیست</sup>  
 شهید زهر • تو تصور کنی که آن غسل است • ان غسل نیست شربت اجل است •  
 زاهد چون درویش خیر اندیشدن بوگمائی ایشندی زمان تجرد و فراغت تدراید  
 و پزده اعتسافی عین اضافدن کو تورب احوالنه نظر اندی کوردیکه اول دوستک  
 نصیحتی محض سفقندن ناشی و عین مجتدن منبعث ایش فواره دید سندن اشک  
 ندامت متواتر و تنوره سینه سندن شراره ملامت مطایرا ولدی و اول کچه  
 شمع سوزان کچه زار زار اغلدی و پروانه وار شعله شوق دیدار له جگر ن طفلدی  
 و کار و بار خلا بقی قویب ینه خدمت خالقه بل بغلدی چوز زاهد سفید لباس صباغ  
 سجاده نورانی شعاعی **والقبح اذا تنفس** محرابه یایدی و راهب سیاه پلاس روح  
**واللیس اذا عتس** صومعه سندن متواتر ولدی **مثنوی** چمن سحر چونکه زاهد  
 خورشید • اولدی نورانی کسوتیله پدید • نور ایمان کچه جواندی ظهور • کفر  
 د لجوردن ایلدی مستور • وضع سابق اوزره صومعه زاهدان که فزله علایق  
 و عوایق ایدی رذال خلائق ایلله طولدی شوره زار قلبند ینه عواصف نخوت و عول  
 کبر و عنوت اصدی و ثلینه هوای سحر کاهی پنج درخت اندیشه شیانیه کسدی  
 و احکام قبض بسطی موجب خیر کن اصدی کن بصدی **شعر** هر شبی کویم فردا  
 ترک این سوداکنم • تازه میکرد هوایش هر سحر کاهم ذکر • **مطلع** هر کچه دردم که یار  
 ترک ایدم سودا سن • صبح اولی حق تازه لر عشق ینه غوغا سن • **القصر** زاهد  
 جان و دلله حب ریاسته مایل و عن صمیم القلب حکم سیاسته متعلق اولدی و امور  
 مملکت استقلال قصاید و با مرو و زری عمل نندن عزلا یدوب کدرک فضل  
 قضا یاده جاده عدالتن عدول ایدر اولدی اتفاق رعایا دن بعضینک قتلنه



که بحسب الشرع ممنوع و حرام ایدی اقدام ابدی ورثه مقتول درگاه پادشاه  
 وارب زاهد کماهدن نظم اندر پادشاه حضورند اول مظلومك پیکناه یعنی  
 معلوم اولیچ قاضیه لری دارالقضایه حواله اولندی و حکم قضا مضاء قضا  
 بومنوال و زره نقاد بولدی که زاهدی طر تو قضا صایله قتل اولتیق پیور لدی  
 اولقدر شفعاء کوردی و مال و مناله و عدل و پروردی مفید اولدی خدمت  
 خالقی صحبت مخلوقه فدا اتمک شامبله و رطه هلاکه کوفتار اولدی نعمت  
 دنیادن آیر لدی دولت عقیقه دخی میسر اولدی بومثلی اول اجلدن کتوردم  
 که چون بن دخی جناب محراب آهیدن بوزد و ندر ب جانب بارگاه پادشاه  
 قبله گاه اید ندیم و خط فرمان خالقدن باش چکیب خدمت آستانه مخلوقه باش  
 اندردم هر عقاب و عذابه لایق اولدم و هر بلا و عنایه مستحق **شعر** هر بلا  
 که دسک سزاوارم • هر نذر دیرسک نوز اولقدر وارم • **دمنه** چون بو فضل پراصله  
 تقریر ایدی حضار مجلس انک بلاغت بیان و فصاحت لسانند **متجربا** ولد لر  
 شیر دخی سرنائی زانوی تفکرة قویوب متخیر اولدی که دمنه یه نه و جمله جواب  
 ویره و بوا من خه مرتدن شروع پیور سیاه کوش که جله طایفه و جوشدن فرید  
 تقریبه احتصاص بولمشدی چون اهل مجلسی متخیر و مد هوش کوردی دمنه یه  
 متوجه اولوب ایدی ای مفلوک خدمت زمره ملوک سنک نه حد کدر بلر نین  
 که آنلرک فرق فرقد سانی **السُّلْطَانُ ظَلَّ اللَّهَ فِي الْأَرْضَيْنِ** تاج کرامتیه سرفرازد  
 و اول بادشاهک که داد کستر و رعیت پرور اولابر ساعت عمری التمش سلیق  
 عبادته برابر در سجاده نشینان محراب عبادت و تاجداران ولایت کشف و کرا  
 چوقا کسنه لری بومقتضای خدمت **الْمُلُوكُ يَضْفُ السُّلُوكُ** خدمت سلاطینه  
 بل بغلشدره روانی سبب صلاح خائمت و وسیله فلاح عاقبت کلامشدره اول **حکایت**  
 حکایت پرورشن خمیر بوجاله شاهد عدل در دمنه استفسار ایدی که بخیر اولمشدر  
**حکایت** سیاه کوش ایدی دوایت ایدر که شهر فارسیه بر شیخ واریدی که میان فارس

۱۱۳  
میدان ولایتدن کوی کشف و کرامتی چوکان همنه کوتمشدی و کوسه ترک تاج  
توکن تارک سپهر برنیه و فوق فلک هفتمین یورمشدی **پیت** بشت پای اورمش  
عالم خاکه ترک ناجن یورمش افلاک اکاپر روشن ضمیر پروردی چو خطه کرامته  
اطراف روم و شام و حلبه منتس و بدیه مقالای اکاف دیار ترک و عجم و عربده  
مشتهر اولدی **پیت** کوز کچه طوئدی دهری شهرت شیخ نورپردی چایه <sup>طلعت</sup>  
شیخ عرفای عراق و طرهای خراسان بوی خط محبتش باش اندر درو صافان <sup>کستان</sup>  
و عاشقان هندوستان بوی صدق و اخلاص دامن اختصاصه ال اوردیلو اتفاق  
ماوراءالنهر دن بردر ویش غریب حرام زیارت حرمینی تعیم ایدوب محنت عظیم  
و بلا یالیم ایله نواحی سمقند دارالملک فارسه کلدی لاجرم هر کسه که بای طلبینه  
خاد بقیله افکار اتمیه دست امیدی کل مراده **پیت** جور خاره قتی بلبل  
که تحمل اتمیه اکه لادمه که میل صحبت کل اتمیه درویش مسافر قطع بادیه  
حرماند نصکر کعبه امن و امانه بشوب لب ابله خا آستانه شیخی بقیل  
ایدوب دست طلبله حلقه باب کرامت بابنی تحریک خادم خانقاه  
چقوب کوردی بردر ویش غریب دایتدی



برحظه تحمل اید که حضرت شیخ ملا زمت سلطانه کندی قدومی وقتی فریاد  
 درویش چون ملا زمت سلطانی استدی ایتدی **شعر** در بغا بوخج راه  
 دورود شوار در بغا بوخج در دور بخ بسیار بر شیخ که اهل دنیا سلک  
 سلوک ایدوب هوای مصاحبت ملوک ایدوب مسجد و خانقاه می بی عباد  
 خانه الهی قویوب خدمت آستانه پادشاهه کید بکا اندن نه فتح الباب  
 میسر و لوب نه وجه صواب ظهور اید **بیت** آرزو بود که میرم چو سکان  
 در قدش خاك شد آن همه امید بیکار در بغ **بیت** خانقاه دن جانب بازار  
 واردی و کدورت قلب مغشوشدن که کور راضند تاب بولمشدی که عیار  
 سکه سن شیخ نقد و قسه اوردی و سوطی سبیل کوکلدن انك حالنه  
 اعراض و شرف ملاقاتدن ابا و اعراض کوسردی **بیت** ای مدعی که میکندی  
 بر کار آب مار که غرق ایم چردانی که حال چیست اتفاق درویش اشواق  
 شهده گذر کن و هنگامه بازارده کست و گذار ایدر کن ناکاه شخه شهر کوزی  
 اکار است کلدی قضای کور که مکر آنک شکلند بر دزد اول کچه زندانی آجوب  
 قاجش ایدی و پادشاهک چاشنی غضبندن شخه و عسک جانی آجش  
 ایدی و دزدی بولوب جرمی موجب سیاست اولفق امزدن اهتمام تمام  
 کوسنلشدی شخه مر نور درویش مذکوری کورچک دزد کر بخته خیال ایدوب  
 فی الحال طوقوب سیاستگاهه کوردی درویش دلریش چندانکه دعوی صد  
 واستقامت ایدوب برات ساحته برهان اقامت ایدی مفید اولدی و قطع  
 یددن غیر صورت ال و یرمدی حاله پرجم کارد آبداری دست درویش  
 اوزره قویوب بی محابا قطع ایدچک محله هیا هوای پیرروشن ضمیر کلدی بیت  
 و شیخ بر مرکب عظیمه خضرکی اول سر طلقه به کلوب کیفیت حالی استفسار  
 ایدی و حالت درویش اکا منکشف اولوب شخه به ایتدی بو بزم آستانه  
 درویشلرند ندر بو تهمت اولنان جریمه دن پنجه رودامن عصمت بو معصیت

۱۵  
 لوئیدن مطهر اندن ال جك و تخم ظالمی بریره دخی الك سخته چون شیخك بوالقفا تن  
 كوردی بومر كینك یا غنه د شوب ركا بنه یوزن و فرمانند اطاعتی چانه منت  
 بلدی و درویشة اعتدا را بدوب بند بلادن رها قلدی پجاده بادل صند<sup>بارد</sup>  
 دست جلاد و قید پیدادن آزاد او لب شیخ مالك نهاد و پا كین اعتقادك ركا<sup>بنه</sup>  
 دوشوب كندی شیخ كرامت پیشه دست مینار كن دوش و درویشة قوی  
 ایتدی ای درویش درویشله اعتراض و سوء اندیشه مناسب دكلدر كم اگر  
 ملازمت سلطانہ مرتكب اولمیه لودی سنك كبی مظلومله ظالملا لادن خلاص  
 بولمیه لودی **شعر** قاله لودی ظلام ظلم اچره رهبر و ناسه نور همت شیخ **مه**  
 درویش بلدی كه آنلره اعتراض كاله جهالندن ایش وارباب فقره سوء ظن **ان**  
**بعض الظن اثم** فحواسی مقتضا سخر غایت غبا وندن ایش زیر كه ارادت انسان  
 كامل ارادت حقند فانی و مضحكه پس اهل كالدن بر فعل وجوده كلز كه مراد حق  
 اولمیه و بر جزا صدور ایلز كه اگر چه ظاهر مخالف عقل و منافی طبع اوله ضمتند بر<sup>مصلحت</sup>  
 کلی ملحوظ اولمیه **مثنوی** ان پس را كشت خضر و دید خلق سزا و اجر ندانند فلق  
 در درون بحر كشتی را شكست صد درستی در شكستی خلق هست كالمی كركا  
 كیرد رز شود ناقص از زبرد خاكستر شود بومثل ایراد دن غایت غرض اولدرك  
 سلف صالحین ملازمت سلاطیندن و اكابر دین و ائمه متدین ایكن عار امثال<sup>در</sup>  
 ای خود باین سن بود یانت و دینله عار می یدرسن و بوحال له اوزنایه كلوب سندن  
 ندرسن دمنه ایتدی بعض اكابر اهل سلوك كه ملازمت آستانه ملوك اختیار  
 امشدر دبدكك حقد را اما اول بر مصلحت کلیه متضمن اولچقدر انلر كه بو طریق  
 خطرناكه كمشدر دین اقدام آلی اقدام امشدر رود امن همملرین مطلقا اعراض  
 اعراض نفسانیه ایلر آلوده قلمشدر و ولیكن بز پایه لو كسنیه او بایه قن میسدر  
 و بز مرتبه كودكشیه اول پایه قن متصور و بوندن مقدم پادشاه ظل الله در  
 دید و لك مقدمه دخی مسلمدر اما اول پادشاه حقند در كه ناظم مصالح



خلاق اوله واحوال وافعالی احکام حقہ مطابق ورضای خالقہ موافق اوله نه  
 کسی بی سبب استحقاق تربیت بیورده ونه بی سبب عقوبت روا کوره وملازما  
 ستوده خصالی مقرب و مقبول و خدمتکاران بدسکالی غل و ذلله مقید و مغلول  
 قله **قطعه** کلین خانبک مرادنی • ایلیه تازه آب و حمله • اولکه غدار اوله دل آزار •  
 کوکنه قازه تیغ هیئله • مادر شیر ایتدی بوسوز که سولیر سن مقدر اما سنک  
 حقه فایده سے یوقدر زیریر که جمله عالم بلور که شتر به ملک ستوده سیرت  
 مقرر نندن و پسندید نیت مصاحبت نندن ایدی • مرتبه یقینه ایردی که خرمن  
 خانمان سنک آتش سعایتک باد قنایه و پردی شامت عذر و مکمل قواعد  
 عهد و مواعید ملکه رخنه ظاهر اولدی دمنه ایتدی ضمیر منیر ملکه مخفی  
 و پوشید دکلدر که بنمل شتر به میانده اسباب منازعت و وداعی محاصره  
 جزئی و کلی نسنه واقع اولما مشدی با وجود که آنک بکا قیمت قدرته و درگاه  
 پادشاهیدن رد اندر مکده دستکاهی واریدی بنم حقده لطف و مروت و کمال  
 و شفقت و رحمتدن و غیره نسنه کوردم فقر دخی بجل الله نظر ملکه اولقدر  
 خوار و بی اعتبار دکلدم که حاله حسدا یدوب آنک دفعه مشغول اولیدم لیکن ملکه  
 خیر خواهلوق ایدوب حق یغنه پر نیه کتوردم و اول کلمات که اندن ایشتمدی بعد آزار  
 دخی مشاهد انتم ایدی نه عرضانه ملک سمع الله فریشتدردم بکا واجب اید  
 که خوفت ملکی بلم و کاوک صورت عذر و خیانتن بلدکم اوزره ملکه بلدردم و ملکه  
 دخی لازم ایدی که استماع کلام ناصحی کند ویر واجب بله و تصدیق و تحقیق اندکد  
 مقتضای مضمونیه عمل قله چون ملک بنم کلام نصیحت انجا مرشرف اصفا پورده  
 و مصدق دعوا و برهان مدعای عین یقینه مشاهد قلدی مقتضای رای شریف  
 اوزره نقاده یتشددردی فرمان پادشاهکد ربنده نک دولتمت اهلقدن غیره نک  
 وارد اما ارکان واعیانندن نقش اختصاص ملک کعبتن حاله عیان اوللردن قس  
 و بعیددن دعوی اخلاصه زیاده فرید کچلردن جوق کسنه لروک و ایله بواوده حالیا

شريك در آلان بدن كه تمام صدق و كمال استقامت شعار و حسب حاملدر  
و هم ايدوب بكا خصم اولسدر و روى الانفاق نفاقله بكا ايق طولوب  
باشم قصد امشدر دین كان اتمم كه بنم نصيحت مكافاتی واستقامتله خدمتم  
نتیجہ سی بواوله كه ملكی بنم قید حیات و بقاء خاتم متیج و متفكر قله چون  
دمنه كلا منی بومقام تمام اندی شیر ایدی بونك حامل قضایه حواله اولفق  
كرك تاكه امرنك تفحص تمام اید و لرو شرع و عرفه تفتیش اید و باظهار حقه كا  
بنیخی اهتمام اید لر زیر كه امور سیاست و فور و فراسته اعتمادك ضالدر  
واحكام رعیتله فی الهام حجت و ایضاح بنیت برحمتی اظهار ایللك و بالدر دمنه  
ایتدی بنجہ حكدر كه پادشاه عادلك دبیلغلدن منصف اوله و بنجره قاصیدر كه  
فراست ملكدن مزید صدق و استقامتله متصف اوله بحمد الله تعالی كه ضمیر منیر پادشاه  
بر آیتنه بر صفا بلكه بوجام جهان نمادرك خدام سده فلك احتشامدن هر پرنك  
صورت حالی و مالی هویدا در **پیت** نكرار كرده دفتر اسراركن فغان • رای تو ازور  
ورقهای روزگار • لاجرم چون رای عالم آرائك ریب و ریا ورنك فلك و فخر  
معرا و مبتدا در و انتم كه بو حقیقك امر فی تفتیش تنفیذ و تقصیر و اكورلیه و امهال  
و مسامحه به مجال و رخصت و یرلیه تا بنم برات ساحت ذمتم دلیل قاطعه ثابت  
و مبرهن و منافقك اكاذیبی بتا شیر صبح صادق و كنه عالمیانه روشن و معاین  
اوله **مصراع** رازكس مخفی نماید با فروغ رای تو • شیر ایدی ای دمنه غم میمه  
كه بومهی تحقیق مبالغه سرحد افراطه یتسه كرك و بو خصوصه برو جهلند  
اولسه كرك كه حق كند و بی كون بلورلسه كرك **قطعه** سعی خواهم كرد من در كا و  
گاه این سخن • تابدان غایت كه چون موی ذخیر آدم برون • خود تو میدانی كمن  
اسرار پنهان شئی • جملگی از پر تو نور ضمیر آدم برون • دمنه ایتدی ای پادشاه  
فلك درگاه بو بایده بنیك پیکاه اولد و غم سبیدن الحاح و ابرامك زیاده  
اهتمام ایدرم و الاعتبه ملكدن روز و شب ملازم اولوب خدمتی كند و



لازم قلزم و پای شکسته ایلد متلقی بلا و دست بسته ایلد متعرض قضا  
 اولمدم بلکه **فَبِئْسَ مَا فِي الْأَرْضِ** مضمونی موجب بخیر باشم آلوب بر طرفه کیدرم  
 و رخت اقامتی بومتر لدن کوترب برا قلمه دخی نزول ایدرم که عرصه ارض  
 عرض المساحه درو میدان خلاص ممتنع المساحه مادر شیر ایتدی ای دمنه  
 درس که زبان آور لکله بر جرم دن کند و ک پیغمبر حیره سن و بی قتل و قضا  
 بو ورطه دن خلاص اوله سن هیهات هیهات سنک حالک نقیر و قطیر  
 تفیش و تنقیر اولدین بوا حتمال فکر محال و طیف خیال درد مننه ایتدی بی <sup>آستانه ده</sup>  
 بنم دشمنم چوق و بکاحسدا ایدر صاحب غرضه نهایت یوقدر تضرع ایدرم که کسک  
 امری بر امینه حواله پورله که دیدن حالی مرض میل و عرض غرضدن خالی اوله و بو  
 قضیه بی تفیش و تفحص ایدوب کوره و کیفیت واقعه بی علی ما هو الواقع مسامع  
 جلالت ابر کوره ملک دخیانی رای مشکل کشا سنه که آینه کیتی نمادر غرض ایدر  
 هنر قضایه که رضا و پره تنقید و امضا پوره تا بو پیکناه مجر د شک و اشتباهله  
 تباه اولوب یوم محشرده و روز کار مکافات خیر و شرده **قَتَلْتُ نَفْسًا**  
**رَكِيَّةً بَغَيْرِ نَفْسٍ** خطاب بی موجب بخیر بنم ایچون ملک مستحق عتاب بلکه مستحق  
 عذاب و عقاب اولیه **بَدَتْ** من اذ کشتن نیمتر هم ولیکن • مباد اخون من  
 دامن بگیرد • شیر ایتدی ممکنیدر که بن جاده انصاف دن بر ذره انحراف  
 ایدم یا میسر میدر که منیع عدالت دن بر قدم طشره کیدم اما فکرم بودر که شویله  
 که سندن بو خیانت صادر اولمش اولاسنی عبرت نمای دوران ایدم دمنه  
 ایتدی ای ملک بر خیانت سبب اقدام یا شتر پی قصه شقام و یا کسب مناصب  
 زیاده اهتمام اولم و کول جمله نام و کافه خواص و عوامه معلومدر که کاویل  
 بنم ما پندم بواعث شقامه سننه واقع اولما مشدر اگر چه منصبم اذن  
 دون و مرتبتم دنی ایدی ما کو کلم شرف تقرب ملک ایلد جمیع مناصب دن  
 مستغنی ایدی اما با وجود که عدل ملکی بلشدم و آثار انصافن کرات و مرآت

۱۱۶  
 کور مشدم معلوم و محزونم ایدی بنی عدل عالم را سندن محروم قلزدی ورشته امیدم  
 میان همت داد کس نهندن منقطع اولمزدی **بیت** ترا یزد از بهر عدل آفرید  
 ستم ناید از شاه عادل بدید • اهل مجلسدن بر لسی ایتدی ای ملک دمنه نک  
 بوکلاهی مدکی تعظیم و احترام جهتندن دکدر بلکه دلوم که بوسحه ایلد ضمیر مدکی تسخیر  
 ایدوب بوافسانه ایلد بورطه دن کنار خلاصه چقه دمنه ایتدی ای صنعت  
 نقاقد ماهر و حرقت شقاقد ثانی سامری ساحر تصور فهم و درایتکه کلوم نامت  
 دلیل ظاهر در و وفور جمل و عوایتکه سودای خامک برهان باهر مدکه سنک کبه  
 بری کوک بلز و آسماندن ریسائی فرق ایلز دکدر که مدحی قدح دن و نصیحتی فضیله  
 و بندنی بنده ن تمیزه قادرا ولیه کاتم بودر که فکر شاهانه و تمیز ملکانه ایلد حالیا  
 سنک فهم سقیمکه و بنم طبع مستقیمه واقف و لمشد و سنک خرافات عرض امیر که  
 بنم کلمات نصیحت پذیرمدن فوق تمیز ایلشد که فکر کسود کسای شیخ شهبان  
 سلطنتد و قدای عالم آراسی حلال مشکلات مملکت **شعر** حالی بلزمی صند  
 رای عالم کیرالده • عالمی تسخیر ایدن سر بجه ند پیر ایلده • سیاه کوش ایتدی سنک سوا  
 جنایت و خیانتکدن اولقدر متعجب دکلم که بومضیق محمده ده بلاغت فوالکدن  
 و فصاحت موعظت و ضرب امثالکدن متعجب دمنه ایتدی مقام پنددر محل رشید  
 دکدر اگر شرف حسن قبول بولورسه و هنگام مشدر محل کسل دکدر اگر سیر رضایله  
 اصغایور لورسه مادر شیر ایتدی ای غدار هنوز امید و ارمیسن که سعید و مکرله  
 بودام بلادن خلاص اوله سن دمنه ایتدی که احسانه اسادت مجازاتله و خیره  
 شرایله مکافات روا کور لورسه ایدن نه کلور **لاراد بقضایه ولا مانع حکم** اما ملک  
 واقفد که هر خاین که **الخائن خائف** صفتیه متصفدر بخر خاینک زهر سی وارد  
 که ملک حضورند تکلمه جراتی اوله شویله که بنم حقه بدکان اولوب با سست  
 شتاب اید فواید مکر و تامل و میامن صبر و تحملدن محروم اولوب خانه عقلن  
 خراب اید و عاقبت نادم اوله و ندامت فایده ویرمیه و روزگار اوله که بخاین



بر جا کر جانبا زاریه واستیه الله کرمیه **بدت** هر که در کارها شتاب کند  
 خانه عقل را خراب کند **هر گسه** که امور ندانند تعجیل آید فضیلت تحمل دین  
 دورا ولوب کا اول فضیلت پیشه که اول زن باز رکانه پیشدی شیرد منه یه  
 متوجه ایدی چون بونگه استماع اندی موردی که بخدا اولمشد **اول حکایت**  
 دمنه ایدی که روایت ایدر لکه شهر کشیده بر باز رکان و ایدی که مال و مثال  
 کثیر و ثروت بسیار ایدلده شهر ایدی خورشید طلعت ناهید صورت بر زن نازنینی  
 و ایدی که نه چشم سپهر مد و رانک نظیری مهر منور کور ممشدی و نه آینه  
 دهره انک عدیلی بر سچر کور نمشدی رخ زیبای روز و صالی بکی تا بان ایدی  
 و زلف جلیپا سبب هجران کس بی پایان ایدی **منوی** طغور مامشدی  
 مثلن مادر دهر یوزی ماهینه واله کچه و شهر **کوه خادام** اولیدر دشرینه  
 قول اولمشد سروقدی عرغینه **اولوب** همشیر کلشگر لبینه **قرهم** شهر سیدک  
 غنغبنه **جوارخانه** باز رکاند بر نقاش و ایدی که چایک دستلکان انکشت  
 نمای جهان و نقش بند لکان مانی مانی کارخانه دوران ایدی خامه چمن کسانند  
 جان صورت کران چین صورت پچانک حیران و طبع رنگ آمیزندن دل تحریر یگان  
 خطا بادیه حیرت سرگردان ایدی **منوی** هواده یزنه مرغ دل نقش پرواز  
 قلم تیرن کورب ایلردی پرواز **صوده** چون شکل ماه رسم ایدردی **کورب**  
 قلاب انکشتن چردی **بزیدی** پیشه اچره صورت شیر **بنینه** او غزمز  
 اور کردی **نخیر** اگر کا غده تصویر ایلسه اود **نه** خامه تیوب اولوردی  
 پردود **القصة** انکه زن باز رکان میانه معاشقه دوشدی  
 و نقاشه اول نقش زیبا بر میلنه محابا ظاهر اولدی سلطان عشق مملکت  
 قلبنه که دارالملک محبت در مستولی اولوب سپاه شو و هفت اقلیم وجود نه  
 نهب و غارت قلدی چشم جوانه دیدن زکس کبی علت سپهر عارض اولدی دیدن  
 بیدار بر بهار کجی هر شام و سحر اشکبار لغه آغاز قلدی **منوی**

178  
قور تلور عقلنك عقا لدن • مست اولور دلیری خیالندن • دلن قومز ملامت  
اندوهن • کاهه صیمز ملامتک کوهن • وار لغن کوز با شیله سیله ویرز • جمله کاری  
انکله حاصل اولور • خرم اول دل که عشقه واصل اولور • جانان دخی جوانی کور  
دل و جانله کوکل ویردی و خانه صبر و شکیبی آتش فایر ووردی شعر دل رفت و سینه  
نیز تهی شد ز جان کون • که صبر باز کرد که این خانه جای هست • الحاصل جان بندن  
جاذبه عشق در کار اولوب بی وسایط و وسایل عاشق و معشوق بر برنه واصل  
اولدی و میانلرنده ابواب موصلت کشاده و اسباب مضاجبت ماده اولون  
کوندن کونر بر برنه معشوق و تعلقلری زیاده اولدی بر کون جانان جوانه ایتدی  
ای یار جانن اگر چه که بجه زماندر که تشریف حضور در زانی پور رسن و کوشه  
کاشانه فری جمال عالم را کله اداسته قلور رسن اما بلور رسن که شایبه تکلف و دغدغه  
توقدن خالی دکله که اگر دفع صورت اید سن همچو ایلردن اشمک واروا که  
سنک آت سن رقیب دین سنک کوش اتمک واد عجبا میسر کلیدر که بو صنفدن  
مسلم زمان و سر آمد دور انس بر فکر اید و ب نقش بند لک کوثره سن و بر شنه



تالیف ایلیه سن که بنمله سنک میانکه علامت اوله و هیجان توقف مصیبت  
 و توقان شوق موصلته امارت اوله نقاش ایدی ای نگار بردونک چاره  
 ایدیم که نقش بند وز کار صفحه لیل و نهار ده انک مثلی بر کار پر کار کورمیش اوله  
**پیت** بیاضی اوله سنکه عارض یار • سیاهی اوله کویاروی اغیار • چون سن  
 بنی اول نشانه ایله کوره سن روایر خانه دن قدم رنج پوره سن <sup>عیدی</sup> آنلر چون بوموا  
 اندی و بو عهد اوزره قول و قراری برکنده یلر نقاشک شاکرد لرندن بریسی که  
 نقش حیلده استاد ایدی و زاء دیوار دن ماجرای <sup>صنعت</sup> علی ماجری استک **پیت**  
 لب نکشای اکرش هوش هست • کرس دیوار بسی کوش هست • برنجر کوند  
 چاره تمام اولدی و وعده فریبور انجازه یتشوب هم سرانجام بولدی اتفاق برکون  
 نقاش بر مصلحت کندی و اند خبی توقف اندی شاکرد فرصتی غنیمت بلوب  
 جاری هر قند ایسه بلوب الدی و موضع معهوده واردی زن چون چاری کوردی  
 یار و فاداری صانوب طشره کلدی میان یار و اغیاری فرق ایدیه میوب بیگانه  
 آشنان تمیز قلمدی **پیت** درد ادتن بصیبت و برعیش زد قدم • دیدار  
 شد میسر و بوس کار هم • غلام چون لباس التباسه مقضی المرام اولدی و مصلحت  
 تمام اولوب چاری مقامنه قودی نقاش قند ایسه چقه کلدی چون ارزوی  
 دیدار دن چشمی چار و عالم باشنه دار کلدی ناچار چاره بورمندی و عادت  
 معهود اوزره کورندی زن کمال تعلقتن استقبال ایدوب تملق اندی وایتند  
 ای یار مهربان بوندن خود حایثا کتدک نه عجب تیر میل موصلت اندک چون  
 بلدیکه قصه ندر کله سنه برهانه ایدوب بی حال دوندی کندی و چاری آتشه  
 اورب علامن رد ایدوب جانانه سن ترک اندی کراول زن امرندن شتاب  
 آتسه لوک موصلت غلامه آوده اولزدی و انکله جوان میاندن رشته  
 مصاحبت انضمام بولزدی **پیت** چون نهال شتاب بنشانی • ندهد جز  
 بر پریشانی • بومنی کتوردم ناملکه معلوم اوله که انضاء قضاء و تنفید

۱۱۸  
احکامه بلکه مطلقاً تمام مصالح خاص و عامه شتاب ناسوا بدزد و هر مرده  
اهتمام لازم و تانی واجید **پیت** تو بخیلی که اول شیطان اشیدر **تانی صبر** له  
رحان اشیدر **حقیقت** بود که بن بوسوزی هم جان و وهم سیاست <sup>ند</sup> سلطان  
دیزم و بویاید چندان کدم همچون غم یزم اگر چه ترك جواب نام غوث <sup>ند</sup> سانی  
نامطوبد راما **اینها تگونیایید** **کرم الموت** منووی موجب آخرا لامر البتة مقدر  
واندن خلاص غیر متصور درین دگر اختیاران جهان که فلکه کک و سیم غر سکک  
دیزلردی و امکان مرگ و احتمال مونت بهراس ضمیر لینه کتور مرلردی شکجه پنجه  
اجله کرمقار و لوب بلدی که دایره فنا و فواید هیچ بر احدی نجات میسر کدر  
و بروج شیدر و جله مغاک هلاکدن خروج متصور **کل مشنوی** قنی اول ریور <sup>ند</sup>  
شاه اولش **سپهر سلطنت** ماه اولش **یتور** لوشمدی بیرالنده ابتر **و اطراف**  
اولش **برابر** **ادر سک** ذره ذره هر دیاری **بولور سن** بردیاری شهر یاری  
سانی دوران الذن که جرعه حیات نوشا یتدی که عاقبت **کل من علیها فان**  
جامندن قان ایلدی و خیاط روزگار که خلعت بقا کوردی که آخر قماش فساد  
اکا قیامچری **قطع** کرد و ندر آفتاب سلامت کواشاند **کاخر** جو صبح جامه  
اورا قیامکرد **خیاط** روزگار بیلاهی هیچکس **پراهنی** ندوخت که آنرا قیامکرد  
اگر بنم برد کل بیک جانم اولسه و بلسم که جمله سن ملکه فدا اتمکله اکا بر فایدن  
مترتب اولایا بالکلیه جمله سن **توک** قلیدم و آنی سعادت دو جهانی و سلامت  
جاودانی بلیدم **مطلع** جان شیرین کربول چون تو جانانی بود **کی** بجانی بازماند  
هر کوا جانی بود **اما ملک** بوامر **طول** و عرضه نظر فرض عین بل عین فرض در ککسو  
بی لشکر ضبط اولمز و خدام کاغذ و کاغذ خیال باطله قصد ایمن اولمز و هر وقت  
کفایت مهماتک عهد سند کتور برار خدمتکار بولمز و برچاکر **محل** اعتماد  
اولوب **لایق** تربیت و سزاوار عاطفت اوله **الکیر** **شعر** سلطها باید که نایک سنک  
اصل از آفتاب **لعل** که در دین خشان با عقیق ندرین **ماد** شیر کوردی که ملک



کلام دمنه بی سماع و حسن اصفا یلدا سماع ایلر اکا بواند یسه دوستدی  
 که ناکاه شیرانک خرافات ترویزدن متا تراوله و فصاحت لسان و بلاغت  
 بیله شیرینی بوقضیه بی تحقیق دن فراغت قله شیر جانینه متوجره اولوب  
 ایندی ای پسر وای پاره جگر سنک سکوت و سکونلکدن وظا هر حال درون  
 و پهر و نلکدن بومفهم اولورکم دمنه اقوالند صادق و سایر لوزور و کذب و زور  
 متفق اولو عجبدرکه سن بو عقل متین و ذهن دور پندله غث و سمینی فوق اتمین  
 و بوفهم تیز و طبع کوه ریز ایله دری خرمه دن تمیز ایلر سن چون کلمات صادق  
 متا تراولرسن هدایات فرینده یه میل اتمه باری **نیت** نوای بلبیت  
 آخر کجا پسند آید چون کوش هوش پسرغان هرزه کوداری پس خشم تما مله  
 مجلسدن قالوب مقامه کندی بو کلام طبع شیرده تا اثر تمام ایدوب امراند  
 تادمنه پرفتنه و بنیایله زندانه اندلر وارته قضات امرن کما بینقی  
 ایدوب کوره لرحق ظاهر و لبحق امر شرع شریف نه ایسه بر نه کوزه لرحق  
 مجلس آخر اولوب شیرک دیولنی صاولدی مادر شیرینه ملک خلوتنه وار ب  
 ایندی ای فرزند بلندم دایما دمنه نک احوال عجیبه سن و اوضاع غریبه سن  
 ایشدر دم حالیا حرم اتم که اعجب بر زمان و نادره دوران ایش کور بوار اجیف  
 اکاذیبه بخر آب و تاب و پرور و هر سواله صورت صوابد بجه فوری جواب پر  
 بومضیق محضده بود رفیق مخلصردن فهم اولنورکم اکو مقامه وسعت اولیده  
 و کلامه ملک جانندن و لجله رخصت و فرقت بولیدی بو حرفه کند و سن بود ریا  
 زرفدن خلاص قلییدی ای پسر محقق و مقرر درکم انک قتلند ملک و ملک و کشت  
 و لشکر نفع عظیم وارد اولی بودرکم اکا کلامه فرقت و جوابه رخصت و پرلیه  
 و انک قلی باند ترد و توقف جایز کورلیه شیر ایندی ای مادر حق اص ملوک  
 عالی حد و حسدن حالی دکلر علی الخصوص انلر که عاقل خرمند و کامل خرمند  
 اوله لو و هنر لوی و سیله سیله درجه غرّه نشیوب کالری سبیل شرف قربت

بوله لراهل هنك حسودی چوق و بی هنزه حسدا یدریوق **عریبه** ان العرابین تلقاها  
 محسدة • ولن ترى للناس حسدا • دمنه نك دخی نهال حالی برک و بار هنر  
 و کمال ایلد سرفراز و جناب کامیایمه تقریب و انتسابله اقوانی میا تنده ممتاز درمیکن  
 که ارباب حسدا تش سعا یتله خامان تقریبی کویندر مکه قصدا یدر بلکه آب  
 سمسیر سیاستله تش حرارت عزیزه سن سونیدر مکه جهدا یدر **لر مشنوی** حسد  
 اهلینه بودر هم عادت • کور لر مکده وارشد سعادت • طو تور نك حسد  
 آیدنه سینى • یقر لر رشك اودینه سینى سینى • اولور هر دولت اسك حسود  
 حسد در بخت و دولت اودی دودی • مادرسیر ایتدی ای پسر بودر چه ده حسد  
 که بر بی کما هک اتلا فنه باعث اوله بنجر میسرد رشی ایتدی حسد بر آتشده که چون  
 مشتعل اوله خشک و تری یقرو برسیلد که چون متحذره اوله بنای صبر و فکری  
 یقر بلکه آنک سبیلده کئی دایر دین و دیانتدن چقر و غایت حسدا فاقصنا  
 ایدر که کئی کند ویر نسبت احساندن دخی فخر نته کیم اول وچ نفر حسود ک قیسه  
 چهن مقصود دن نقاب خفای آچر مادرسیر التماس ایدر که ملک بو مشك یوز<sup>ندن</sup>  
 برقع احتجای کوتره و بوقصه نك عروسن عرصه خفادن منصه ظهوره کتوره  
**حکایت** شیر ایتدی روایت ایدر که اوج رفیق بر طریقده کیدر لودی و موافقت<sup>ایله</sup>  
 بیابانی قطع ایدر دیناگاه اشای راهدن بری اول ایکسینه ایتدی  
 توك یار و دیار اتمکده سبب ندر و مشقت سفری راحت حضار و زده اختیار  
 اتمکده موجب نه آنلردن بریسی ایتدی بنم ترکم و جلای وطن ایدوب مذاق  
 فواید حضرتن مشاق شد ایدر سفری ترجیح ایدر مکده باعث اولدر که ساکن اولد<sup>عنه</sup>  
 شهرده بعضی اوضاع که حادث اولوردی حسدا یدر دم و صهر حسد خرمن صبر  
 بر باد ایدوب آتش رشکله یانوب کدر دم آخردر دمه بود وای فکر ایدم که بر  
 فک کون جلای وطن ایدم و باشم آلوب بر جانبه کیدم تا اول احوالی مشاهده ایتیم  
 و آشنا و بیکانه دن دخی ایشتمیم رفقا ایتدی بکا دخی همین بود اءد انکیر اولون



وطن مالوف و مسکن مشعوفدن جدا قلمش دواول رفیق ایتدی **مِنْ حُبِّ**  
**بِالْوِفَاقِ عَلَى أَحْسَنِ الْأَنْفَاقِ** بکا دخی بوبلا باعث جلا اولوب بنی دخی بودرد  
 دشت پها و صحرانورد اتمش در **شعر** سخن درست بگویم نمیتوانم دید •  
 که می خوردند رفیقان و منظره کم • رفیقان چون بر برونك حالى تحقیق اتدلر  
 بحکم جنسیت خوشحال اولوب ملا طفت ایلد مصاحبتله کند لر برکون اتفاق  
 میان راه گذارده بر بدره زر خاص تمام عیار بولد لر و نعمت و غنیمتله شاد  
 و مسرور اولدیلر و همان اول مکاندن نزول اندیلر و بر بریلد مشاوره ایدلر  
 ایتدیلر محنت فاقه جگر مزخون و درد فقرله حامله ذکر کون ایکن اتفاق کجور  
 خزان اذناق بوا حساسی بزه اذناق پیوردی علی السویه بوندن قسمت ایدلر و ز  
 و همان بو منزلدن **حُبِّ الْوَطَنِ مِنْ الْإِيمَانِ** وطن اصله کیده و زوای نعمت و غنیمت  
 بلوب سرمایه کار و پیرایه روزگار ایدنه و جزو قسمت قصدا تدر عرق حسد  
 هر برینک جسدند نابض و دیو طمع غش دماغند بایض اولوب هیچ بریسی  
 راضی اولمدی که کند و دن غیر اول بدره دن بهره واصل اوله بس متحر و فرومانده قالدلر  
 قصور همتدن نه بوکه اقدام ایدلر بلور لکه میان راهه آتی قوپ کیده لر و فور  
 حسد دن نه بوکه رضا و یر لکه علی سبیل النساوی هر برینه قسمت ایدلر برکون  
 بر کچر بو تر د اوزر میان بیابان حیران و سرگردان قالوب مملری فیصل بولند  
 و بو منازعتدن انلره جوع مفروط و عیش مهلاکدن غیری فایده حاصل اولمدی  
 حکمت الهی مکر اول نوا حینک پادشاهی قصد شکارا چون صحرا پر چشم ایدی  
 اول مقامه ایردی اول اوج نفسه شخصی میان بیابانده کوردی هیأ تلرندن  
 شایبه حیرت تفرس ایدوب کیفیت حالترین صوردهی تلر دخی صورت واقع  
 علی ما هو الواقع عرض ایدوب ایتدیلر که بزاوج کسینه بوز صفت حسد ایلد آراسته  
 و پزائیر شک و طمع ایلد پزاسته بوسپیدن ترک یاد و جلای وطن اختیار ایدوب  
 خیلی زهامدر که سرگردان و نه سامان بود شسته کشت ایدلر و بو طریق دور

و دشوار و بیابان مغیلان زارده روز و شب کید در حالیا که بمقامه وصول  
 بولدق بوجاله مبتلا اولدق ضروری بو حاکم محتاج اید و ک که علی وجه الاستحقاق  
 بوزری بزه قسمت ایدیدی و باب تقسیمه جاده عدل و صراط مستقیم  
 اوزره کیدیدی چون قدم مبارک پادشاه بمقامه و اصل اولدی بلد ک که  
 د عازم مستجاب و لوب مراد حاصل اولدی **مصراع** شد بحمد الله میسر آنچه ما میخوا<sup>ستیم</sup>  
 پادشاه ایتدی چون حال کمر بو منوال اوزره در که بیان اند کفره لایم اولدی که صفت  
 رشک و حسد کفره مرتبه ده در عیان اید سترتا مرتبه استحقاق کفری بلم و اول نسبت  
 اوزره بوزری بزه قسمت ایدم اچندن بریسی که اوچندن کچسی ایدی ایتدی بند <sup>صفت</sup> بو  
 بدیع و رشک و حسد بر حده در که هر کزد لایم که بر انسا نه بندن ذره د کلو  
 احسان صاد راوله یا شفقت و مرحمتدن بر فرد کاینا من کان راضی و شاکر اول  
 لیکن کسی که مزرعه حسد لیکن کسی ایدی ایتدی سن بومده اوزره که اذعا اید سن ربا  
 مروتدن ایمش سن دعوی حسد اید و ب ندر سن بن بو باید بر مشابده یم که اصلا  
 راضی د کلم کورم که بر کشتی بر کشتی یکنزد و در میله کرم ایلیه و بر کسنه بر کسنه نه کند و



ما ليله خوشحال قلد او چنچي که او باب حسد که اکا بزمدن ایدی ایتدی معلوم اولد  
 که ای که دخی عواکن زور و صفت حسد دن بغایت دور ایش سر بود عوی بکا لایق  
 و سزک اوزر کز بنم ذاتم بو باید اول صفتله فایقدر که فرصا غیره کل بنم کند و حقه  
 دخی بر احد که بنی کر میل ایا الله اول و رمدن دشمنلری کولدرمدن دخی پچهنور  
 اولورن بد که کرم بقطی ایشد کند وقت اولور که برای خسته و رنجور اولورن ملک چون  
 انلرک حالن کوردی انکشت حیرت ندان حیرت اصرردی و بوتباه کارلرک کما شدن که  
 رقم سقاوت **ام یحسدون الناس انلرک الواح** صفات و فاسدن لایج ایدی متعجب  
 قالدی بر زماند نصکه ایتدی ای حرامزاده لور کند و فتوا کر لکه بومال حلال سزه حرام  
 اولدی و هر بر کره کاهنه سزا بر جل لازم کلدی پس امرتدی تا شخص اولی سنی و اریسه  
 آلوب سر و پارهنه تشنه و کرسنه اول بیا بانه صالی و یردی و حود ثانی  
 فرط حسد ندن تیغ بیدریغ ایلد باشن حسد ندن ایرد لرو شخص ثالثی انواع عقابه  
 معاقب قلد قد نصکه انک دخی امرن قایرد لرو شامت حسد ایلد اول و ج کمسنه  
 دام لحده کو قنار اولدی لرو **ربا عی** آن درد که درمان نه پذیرد حسد است

۷۵۱  
 آیین حسد قاعد دیوود و است گویند حسود خصم مردم باشد کوزانکه  
 نکود زنگری خصم خود است بو مثل ابراد دین مراد اولدر که حسدک بر مرتبه  
 وارد در که حسود غیرک دکل بد که کد و نک سود نه دخی راضی و لیز بوندن معلوم که  
 سایر لره نسبت نه مثابه ده اوله کائیم بودر که حال دمنه همان بوموال اوزره  
 اوله مادری ایتدی بن بودر کاهک مقربلرندن بر اجدده صفت حسد فم اتمرم  
 و هیچ بر یسنگ دامن حالی بو خیانت لوئندن آلوده اولمق کان ایلرم نظم بودر که  
 انک قلنه جلنه انک اجماع و اتقاق اصلاح ملک فلاح ملک جفتند ندر و اول اول  
 در ده علاج بودار ویر محتاج دکلدر شیر ایتدی بن بو بایدن شبهر خالی دکل اول  
 سپیدن دمنه نک سیاسته امرند شتابدن اجتناب ایدرم مباد که غیره <sup>منفذ</sup>  
 اچون کد ویر مضرت قصدا تمس و لم و رضای خلق اچون العیاذ بالله غضب  
 حددن کوز یومش اولر چور حقیقت حال هنوز منکشف اولدی انک قلی بابنده  
 تاخیر اشک عذر مری خلا بق قبول اتمری و بو بایدن شتر بر بزه سوء حسد یقمری  
 صواب اولدر که حجره کانه هنرمند و اهل کفایت ضایع اتمیم تا حال یقین نقاب  
 ظن و تخنید نایوز کوستر میه هیچ بر امری نقاده و بر قضای مضایه یسشد ریم و شتر  
 ماجراسی کی صکر طعن و تشنیع سوزن اشتمیم و بو کلامک مضمونندن که بعض  
 اکا برک **پست** کوهرد ریای دراک و لطیف و پاکیدر • نراده طبع شریف و خاطر  
 دراکیدر تجاوز کوستر میم **منوی** چو چشم افتد بر کناه کیسه • تامل کن اندر عقوبت  
 بسی • که سهدست لعل بدخشان شکست • شکسته نشاید د کوپاره پست •  
 شیر ایلله مادر میانتد کلام بو محله تمام اولوب هریری کند و مقاملرنه کد لرا اما  
 چون دمنه بی قید و بند تدبیر و غل و دله زندانه التدبیر کلایله میانلرید <sup>لن</sup>  
 علاقه اخوت و شفقت قرابت و حقوق صحبت مقتضا سبخر دمنه بی کورمه و <sup>خاطر</sup>  
 فانون صور مغه زندانه کدی و همان که آنی اول حالتد کوردی باران سرشک  
 سحاب دیدن سندن یا غدی و دود سیاه آتش آه کانون در و نندن آسمانه



وگوییان صبری چاک اندی و آواز درد ناکه نوحیه آغا زایدوبایتکه **شعر**  
بویله کورمکن سنه محروم اولیدم کاشکی • کلییدم عالمه معدوم اولیدم کاشکی  
دمنه دخی کویان و غریوان اولوب ایتدی **بیت** مراد روی دوستان عزیز  
چکر خسته دارد دل آزرده نیز • اگرچه محنت بند و مشقت قید بلوی عظیمه  
اماد درد محنت فراق و ریج و حسرت اشتیاق بکا اندن ایلمدر **قطعه**  
فرقت شمع رخکله وارمید هر کچه کیم • آتش غم دل بریانم اولمایه کباب •  
وارمید بر دم که هر جا نکذا زیار له • بچهر زرد من خون دیدن اولمایه کباب •  
کلیله ایتدی ای برادر بن بدایت حاله حقیقت ماله واقف ایدم هر بار که پند  
و نصیحت مبالغه ایدردم اصلا التفات تمردک و ضعیف فکر و تحیف تدبیر  
و تامل غیر صایب که استظها را یدردک ای دمنه بن مال حالک بویله اولاجنی  
سکا دردم اخ **مصرع** بویله لودید کومک بیکله بیریدیر دخی • اگر مبادی  
احوالکده • سکا نصیحت اهل ایدیدم سکا بله بوخیانتد شرک اولوب  
سکا بولامه اقدام ایدم فردم ای غافل بلر میسن که حکما تمام اجلدن اوکدن  
تمام اولوردید کلر نه نکته نذر اندن مراد حصول مرک و ممات و حلول هادم  
الذات دکلدربلکه بر بنجه کو قار اولور که هر کو خیانتدن خطا اتم و چا سنه  
مرک کام آرزو سندن کمتر مکدرنتکه سن حالیا بویله یه مبتلا سن لاجرم  
مات بوخیانتدن سکا هزاران بار اولی در **بیت** چنین که هست دل ترا ز غصه  
فوسودن • هزار بار به از بود خست نابودن • دمنه ایتدی ای برادر فی الواقع  
کلام حق تبلیغ تقصیر اتمدک و شرط نصیحت و حق اخوی ادا ده تنها و پیرشد  
ولیکن شرع نفس و غلبه حرص و تمنای جاه عقله غالب اولوب فکر عواقب کار کر  
اولدی و پرده غفلت و حجاب غیرت بصیرت می ستر ایدوب زواج نصیحتک  
قلبه اثر قلمدی بوا مرک دخامت عاقبت و شامت خاتمه جازم ایکن اکا شروع  
اتدم و جمیع خطر و ضرری قبول ایدوب بو طریقہ کتدم اول بیمار کی که مخالف

غدا نك ضرر نه واقف ايكن استمها سي مقتضاسي اوزده عمل ايدوب كند و  
 مزاجن بوزر وهلاك كن آرزو ايد ريس بو مقوله كسينيه متابعت هوا و مطاوعت  
 اشتها دن ابا ائمه هره اذ بار كه اقبال قله و هره بلايه كه مبتلا اوله تحمل لازمه در  
 كه اگر شكايه ايد رسه همان كند و دن شكايه و كند و قباحتن حكايه ايد ريس **بيت**  
 من ناله زيبكا نه ندارم كه دلمه را **هـ** غم كه رسيد است هم از خوشي رسيد <sup>است</sup>  
 كليده ايتدي عاقل اولدر كه هرامك فاحش سندن خامه سته ناظر اوله  
 و بر تهي امكن برين و بر نهال دمك ن ثمين ملاحظه قله تا اول فعلد ز شيم  
 و اول علدن پرديشان اوليه كه اول پشيمانلق موجب ملالت خاطر اجبا و اول  
 پرديشانلق سبب جمعيت دلا عدل در دمنه ايتدي اي برادر كشي نه خصم اولق  
 دون همكار صفتيد و هميشه راحت و رفاهيت سفته و بر حرم مثل خالقي **بيت**  
 همت عالي كثر صعب خطر بردن و كلي ضرر بردن خالي و لمن **شعر** كو چو كان هو  
 بردن توان كوي مراد **پادري** ميدان **نهم** اول ز سر بايد كزشت **كليده ايتدي**  
 دولت بي ثبات و جاه بي بقا ايدن بو قدر درد و بلا و رنج و غنايه دگر به  
 و نه اجماع عقلي اولن كسينه محراب عبادتخانه رخانه قو پخته مت استانه سلطانه  
 باس اكرمي دنياي غدار و دولت نا پايداره اعتنا و اعتبار اتمسك حاليا **بيت**  
 عذاب و كرداب عقابه كرمقار اولمزدك دون حقد و حسد بذر انكسك بو كو  
 بر محنت و نيم كننت حاصلن كو نر مزدك دمنه ايتدي راست سويلرسن بوزري  
 بوزري بوشه **بن** تعبیه اتم عاقبت آني اجسم كوك و بو تخم بلاي نرين  
 حامله كند و المله اكم ظاهر بودر كه نيه آني بجسم كوك **بيت** دهقان سانجو  
 و چه خوش گفتم با پس **كاي** نور چشم من بجز از كشته نذر وي **كيمك** كه اكدو  
 زهر كيا و بذر هلا هلا راندن كل انكبين و نيشكر توقع اتمك غمناي با طلعه  
 محققدر كه رشته صلاح حال منقطع در نه سرانگشت تدبير ايله كه تقدير مغل  
 نه آيينه انديشه دو چهره خلاص كورنگ محمدلر تحقيق بلدم و عين اليقين



مشاهد قلم که کوهر شاهوار دولت مخاطر دریای محنته دکن ایش **شعر**  
پس آسان مینمود اول غم دریایوی سود • غلط کردم که یک موجش و صد  
کوهر غمی رزد • **کلیله** آیتدی حالیا بو ورطه تدبیر دن نه شرطه تدبیر ایل  
خلاص فکر ایدرسن بجه مردن راه نجاته ظفر ملاحظه ایلرسن دمنه ایتدی  
**بیت** در تنگنای عشق تو چستین ده خلاص • مشکل توان که رخنه تدبیر  
بسته اند • اکثر بود که کشتی حیات کرداب هلاک عرق و کار و بار بقا ناربوار  
افتاده حرق اوله پس کر کرد که زبون اولوب ضعف قلب کو ستر میم بو باید ممکن  
اولدوغی قدر حیل و مکر و تدبیر و فکر دریغ قلمیم بکا اصل خوف کلی سنگ جهنم <sup>ند</sup>  
که مباد اسن بنمله متهم اوله سن و ما پند زده اولن علاقه و اخوت سببیل و <sup>ط</sup>  
محنته دوشه سن اگر عیاذ بالله سکا تکلیف اید لر که کیفیت حالی بلد و کک کی  
تقریر و بیان اید سن اول وقت بکا اکی نوع بلا و مشقت متوجبه اولور اولو که  
بنم جهنم رسکا رحمت متطرق اوله و اسباب حضور ک خوشه پروین کی مجامع  
بنات لغش وار متفرق اوله نایابو که من بعد بکا امید خلاص فالمرزیا که سنگ  
صدق کلامک خاص و عام و کافر انام میانند روشن و هویدار و سندن کینا  
افعال و اقوالک قواعد صدق و حیانت و دعایم دین و دیانت اوزره مبتنی در کمان  
شهادت احتمال محالدر بو تقدیر جبریم جانمزه ملاقات بوم مکافاتند <sup>اولور</sup> میسر  
و مصاحبه عرصه عرصاتند وجود بولور کلیله آیتدی ای دمنه دید کک کی واقعا  
بن عقابین صبر ایدوب شکجه سیاسته بجه طوطه مزم و حق صریحی کم ایدوب خانه  
خیانتی تعمیر دیوار صدق و استقامت هدم اید مزم صور مد <sup>دخ</sup> واقع عالم  
بنم مذهبن اعلام اتمک لازمدر بو قند که مناقشه و مصادره احتمال اوله صلاح  
بودر که گناه که اعتراف ایدوب صادراولن جرایم اقرار اید سن و نفسکی شرطه توبه  
و انابتله کرداب عذاب آخردن خلاص قلم سن که عین الیقین معلومدر که بقضیه  
سنگ انجماک هلاک اولسه کرک چون چنکال نکال دنیادن رها محالدر بار ی

123  
 کذک چنکل عقاب و عتاب عقبا یر کو فتار اتمه و چون غنما ین فناده شرب تلخ غدا  
 بخرامتک مفرده درباری دارالملک بقاده شورابه عقاب دن چاشنی دطر دمنه  
 ایتدی بو خصوصه نامل ایدین انشا الله خاطر مه خطور ایدینی قصور حضور  
 موفور الحبور که عرض ایدوب بوباید هر نه حمله ید که تمسک ایدم سنک اشارت کر ایم  
 و بو منظون دن خلاصه هر نه طریقه که کیدرم سنک اجازت کریم کلیده مهموم و مهموم  
 د و نوب کندی و تف تاب اند و هله محوم اولوب بالین ملائم باش قویوب ایتدی  
 او کچه صباحه دك تملل واضطر ایدوب علی السحر نقد جانی متقاضی اجله تسلیم  
 ایتدی **مصراع** رفت و چندین ارز و با خاک برد اما اول زمانه که کلیده و دمنه  
 میانند بو قدر مباحه و محاوره واقع اولدی سباعه در پیسه زندانده محبوس  
 اولوب برکوشه ده یا نوردی جاری ولن ماجرای فقیر و قطمیر ایتدی و وقت  
 فرستد کرک اولادیو واقع اولان کلمات بی خلط و حبیط حفظ و ضبط ایتدی **مصراع**  
 هر سخن و قی و هر نکته مکانی دارد چون صباح اولدی شیر زین جنک شاه سیارک  
 پیشه زمر در نک آسمان دن نمایان اولدی و دمنه تیر روی سیاه نامه شب  
 زندان خفادن متواری و پنهان اولدی **شعر** کورندی طر شیدن رخ روز  
 بحالی اولدی آفاق دلفروز **ینه** مجلس مظالم قایم اولوب قصصات احضار او کند  
 و مادر شیر حدیث دمنه بی عاده ایدوب ایتدی ای جان مادر ظالمی بقا **مظکور**  
 قتلدن بدتر و بد کردار لره احسان ینکو کار لره اسباعت برابر **عریه** و وضع  
 الیدی فی موضع السیف بالعلی مضر کو وضع السیف فی موضع الذی **پیت** نکوی  
 بایدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان هر کسه که قادر اولوب  
 بر فاجری بخوردن زجر و بر ظالمی ظلمدن حجر ایلیمه شق و ظلم اندلره شریک و عقاب  
 عقبی آلره مشارک اوله **ومن اعان ظالما ساططه الله علیه** و عیدی نک حقندن ظلم  
 کله **پیت** بد میکن دیار بدان هم مشو و زبد کسی خوشدل و خرم مشو **شیر**  
 قضانه پور دی تادمنه نک قضیه سنی فصل آمده تعجیل ایدوب خیانت و دیا



هر کون نه صادر اولور سه علی التفصیل بایسته بر اعلا یر عرض اید لر بیس اشرف انام  
 وقضاة خاص و عوام اول مجمع خاص و محفل عام حاضر اولوب قضای القضاة حضار  
 مجلسه متوجه اولوب ایندی ملک دمنه نك حاکم بنیتیش و تجسسه و اول منتهم  
 اولدو معی خصوصه تنقیر و تعصده حد دن زیاده مبالغه لرایدوب پیور دیکه  
 بوم ملک چهره سی غبار سیمه دن مقرر اولمیه هم اخره تعرض اولمیه و انک حقندن امضا  
 اولنان حکم لار مندر که شرط عدالتی معنی طوبی جاده انصاف دن جانب اعتسافه  
 میل و انحراف قلمیه پس هر بریکوزه واجبد که بوبایدینه واقف ایسه کونکم آئین  
 اطهار ایدن سرکه بونک ضمنندن اوج کلی فایده مندرج در اول بوم حق معین و ظهیر  
 اولوب لواء کلمه صدقه اعلام تمک هم دین و هم شریعتدن قدر تمامی و هم آیین  
 مروت و حرمت مالاکلامی وارد راییکنی بوم بنای ظلمی بقیق و خانه ستمی بقیق و اهل  
 تبلیس و تزویری پامال و ارباب عذر و خیالیتی کوشال آتمک موافق رضای خالق  
 و ملایم طباع اشرف خلا یقندر او چنخی اصحاب جور و فساد و ارباب عذر و افساد دن  
 خلاصی لغت نفی کامل وفاده سی کافه انام عام و شاملدر جور کلامه آخر اولدی  
 حاضر اولان جمله و خوش ساکت و خاموش اولوب هیچ بر جانندن جواب اگر خطا اگر  
 صواب صادر و ظاهر اولدی زیرا که دمنه نك بوفعله جازم دکلدردی کان محمد ایدل  
 بر کلامه اقدام ایدن مرلزدی که مباد آنلرک قولیل بر حکم مرتبه امضایه بنیشه و شاید  
 که خلاف حق بر کلمه هراق دم معصومه باعث اوله چون دمنه بوحالی مشاهد اندی  
 باع ارم کجه کوکلی خرم طوتدی ما غمکین و مسکین صورتین کو شرب بوزن درهم  
 ایدوب ایندی ای اکابر دین و دولت وای شاهیر ملک و ملت کراول اسناد اولنان  
 تمثدن ساحر ذمتهم بری اولمسه سنکه بر سکو توکرایله کوکلم شاد اولیدی و بوبایدن  
 واقع اولن سواله جوابد خاموش اولمکوزله بونورق کوکلم آدی آباد اولیدی بهم پیکنا  
 اولدو غم بود اندر که کوزک زبانی بو خصوصه لالدر آما بی جرم اگر مقدور  
 مقداری کند و امرنک سعی ایلسه معذور درین سنه یمن تکلیف ایدوب تخلیف

ایدرم که سرزن هر کسینه که بوته تمدن کلی و جزوی واقف اوله کیم اتمیه سویلیه  
 اما ولجیدر که جانب اعتسافدن اجتناب ایدوب طرف انصافی رعایت ایلیه زییرا  
 هر کسینه نک قوله آخرک قتل یا بندنض قاطع شایه سندن اوله لارنددر که مبناء شهادت  
 ظن واهی و وهم باطل و زره اولیوب صدق و امان و یقین کامل و زره اوله تا  
**اذا ارایت مثل الشمس اشهد** موجهیله عامل اولوب داندو که شهادتک جزایسه  
 عاجل و آجل و اکا حاصل و واصل اوله هر احد که بنی ظن و شبهه و کمان مجرم له معرض  
 تلف و موقع هلاک آنه اول جزایی بوله و اول بلایه مبتلا که اول طبیب بی علم و عمل  
 اولمشدر قضات استفسار اندیلر که بجه اولمشدر اول **حکایت** دمنه ایتدی  
 روایت ایدر لکه بر طبیب ایدی پیرایه بخره دن خالی و سر مایه دانش و درایه دن عار  
 یو جمله یله ینه خلقه طبایب ایدوب فن طبیک دعوی حذاقت ایدردی اگر چه که  
 بیمار خانه عالمه اولدخی مریض ایدی ما علمدنتی بهر و عملدن بی نصیب ایدی  
 تشخیص امراض ابدانده بر مرتبه ده نادان ایدی که صداعی نفرسیدن تمیز قلزدی و تر  
 معاجینه بر مثابه ده جاهل ایدی که تریاق فاروقی سم هلاهلدن فرق ایدر فردی و غیره  
 ادویه ده طبایع عشب و مقادیر و عقاقیر و غافل ایدی و کتب غدیه و کیفیت شرب  
 تمام لایعقل ایدی **پیت** بد علاجی که هر که چهره او دید و دیگر ندیدر وی حیات  
 اول شهره دهر بر شهره جمالت دکان اچشدی و غرارع اعمار ناسه هلاک تخمین صاحبشده  
 و صحیح و علیل و عزیز و ذلیل اول طبیب جاهلک شربتن اچشدی یا موافق علاجیده عمارت  
 اعمار خلا یو خراب ایدی و قبض ارواح و نقض اشباح کو یا ملکت الموتدن قائم مقام  
 و نایب مناب ایدی **شعر** با وجود قابض ارواح مثل و طبیب هیچ حاجت نیست  
 کس را قبض عزرائیل را **اول شهره** بر طبیب لیب و ایدی کمال هنر له آراسته و نیز معالج  
 و برکت دم قد و میله پیرانده می دم عیسے کی جان بخشی و قد می حضر کی لکش **قطعه**  
 کر خواسته بیکد و نفس آفت دوا زایل شدی ز کبند دوارنه ثبات **بیم** قدم جنا که  
 بیخ ار در آمدی **مدی** نه رخ ریشه سفیداج را بخت **ننه** که عادت روز کار



ستمکار در که همیشه هنرمند آنک نواله خوان احسانندن بی نوا و بی هنر بر موانید نولید  
 بیکرانند مثلاً در **شعر** هنرمندی خرد ایام زان شکسته دلم • کجا روم تجارت بدین **شعر**  
 بوجالینوس عصر و بقراط دهرک طالعی بخوست و تراجمه یوز طوبی کوکب نور  
 باصه سی کسوف ضعفه مبتلا اولدی و علی سبیل التدریج اول عزیزک چشم جهان <sup>هله</sup> **شعر**  
 روز روشن و قماشای طرف کشیدنن قالدی تا اول زمانکه چشمه چشمی عین نور و نور  
 عیندن دور اولدی گوشه کاشانه ده عین انساندن انسان عین کی مخفی و مستور  
 اولدی چون اول طیب عالم فریب بر مقتضای **بیت** جو پیشه تنی که دازن **شعر**  
 شغال اندر آید به پیشه دلیر • میدان علم ابدانی مدعیلردن خالی کوردی صفت طبابت  
 دعوی جذافت اتمکه آغاز اید و باول ولایتک طیب مسلم و حکیم محترم اولدی و <sup>معالجه</sup>  
 افواه انام و السنه خاص و عامد شهرت کاذبه ایلد اشتهار عام بولدی **شعر**  
 پری نهفته رخ و دیودر که شمه حسن • بسوخت عقل زحیرت که این <sup>العجبست</sup> **شعر**

سهراب شهرک مکر برد ختری و ایدی که مطلع ملاحتد انک یکی بر آفتاب دخی طلوع  
امش دکلدی و عطار صبا چین زلف مشکباری یکی بر نافه تئاری کورمش دکل **فرد**  
فرشته خو پری رو حور عشق • تذرو آرایش و طاوس جلوه • اول سرو آزاده بی کندوک  
برادر زاده سنه نامزد ایدوب آیین شاهانه و ازین خسروانه اوزره عقد و نکاح  
و سور و زفاف بهورب **پیت** فایه اندی آفتابی بهمان • زهره سیدل مشترب  
اندی قران • اول ایکی اختر سعدک مقارنندن صدف رحمت بر کوهر شاهوار  
منفقدا ولوب اول سرور قنار شکر گفتار هنکام وضع حلقه بر عارضه دشواره  
کرفتار اولدی ناچار معالجه اچون اطباء به مراجعت ایدوب اول طبیب دانا تے  
حرم پادشاه دعوت اندلر و غرض مرضی کا عرض ایدوب **اذا الم بک المرض**  
**فالمعالجه في المعالجة** معالجه آمده معالجه التماس اندلر طبیب حاذق دخی مریضه  
موافق علاج تدبیر ایدوب ایتدی بود ایدر بردار و یله دوامی سر در که مهران در لر  
شویله که اندن بردانق مقداری سحوق ایدوب قانیدلر شربت ایدوب اچور  
في الحال مرض مزبور اندن زایل ولوب شفای کلی حاصل اوله بودار و کجره قلیل **خوب**  
اما شرتجانیه هایونده بالفعل موجود در نفقه خامدن بر ظرف ابحره تعبیه اولمشد  
و اکا زرخالندن بر قفل اولمشد لیکن بک ضعف بصر سببیه افی بوله بلك  
میسره کلدر اول زمانده طبیب نادان دخی حاضر ایدی ایتدی اول دارونک  
اسمی و رسمی و وضعی و ضری فقیه معلوم در اول خلطک ترکیب و ترتیبند  
حقیرک نظایر معدود در پس بر موجب فرمان شاهیه شرتجانیه و ادب حق مزبور  
صفت مذکور تمیزه عاجز قالدی و تشخیص تمدن اولحقه لک برینی الدی  
اتفاق اول مهران دید کمری بلکه بر مقدار زهر هلاهل ایدی که شاید مهم اوله  
دیو اول ظرفه محفوظدی حقه اچوب اچند اولان زهری سایر خلطه خلط  
ایدوب و ضعف مذکور اوزره شربت ایدوب مریض مزبور و پردی مریض چون  
اول زهر تلخی نوش اندی جان شیریندن ال بو یوب تمامشای عالمدن کور یوموب



غوغای جهانی فراموش اندی **فر** کوزن یومدی تماشای جهانندن • فراغت بولدی  
 غوغای زمانندن • **ملك** اول حالی مشاهده اید چك سوز فراق آتش تا اثر نندن  
 شعله آهی فلك پیره بيشدردی پوردی تا بقیه شریقی اول طیب نادانه اچوردرد  
 انك دخی خرمن حیاتن کوبندرب چراغ روحی سونیدرب منزل وجودن وادی  
 عدمه کوجورد لو **مطلع** نیکو منلیست این که هر کوبد کرد • بد باد کوی نکمدهم  
 باخود کرد • بو منلی کوردم تا بله لکه هر پنه عمل که زین جمل اوزره ذریع اولنه <sup>ویرمک</sup> بر مراد

میسر کل ویر قضا که کان کان مجرّد دن کشاد بوله هدف صوابه ارمک میسر مقدر  
 حضار مجلسدن بریسی ایتدی ای دمنه خبث سینک خواصه واضح ولوث سیرتک  
 عوامه ظاهر در وسقامت طبع واعوجاج مزاج که شکل قیافتک برهان یا هر در  
 قاضی القضا ایتدی بو مجملی تفصیل لایق و بود عوایر اقامت دلیل لارمدر که بلا <sup>بینه</sup>  
 کلام بی فرد عذر و دعوی مجرّد ک اکثریدر و عذر اول کسند ایتدی علای فراست

۱۲۶  
 شعار و حکای حکمت اشتهار پور مشلزد که هر شخصک که قامتی قصیر و عین بمنیسی  
 سیری سندن صغیر و لوب کوز لردن حرکت و اختلاج دایم و بورتنه انحراف و اعوجاج  
 لازم اولاد کوز لری اچر و کنه والی طشم چقد و متصل تقلیب حدقه ایدوب همواره  
 اشغه بقدر البته انک ذات نامبارک جمع فساد و فکر و منبع حیل و عذر اولوق مقرر  
 علامات مزبور به تمامها بودند موجود و امارات رشد و خیر ناصیه حال دلت  
 مفقود در دمنه آیدری احکام آلهید اسکان میل و مد هنت تمتع در واول  
 حضرتک افعالند کان سهو و غفلت و خطا و ذلت **پیت** غلط و سهو بر من و تو  
 رواست • بر جهان آفرین غلط نه رواست • بودید و کک علامد دلیل حق  
 و برهان صدق اولوق میسر اوله و آنکه صدق کذبیدن و صوابی خطادن فرمایید  
 حق باطلدن تمیز اتمک متصور اولسه خلق عالم اطهار حقه شاهد و نمیه محتاج  
 اولمزدی قضات دخی محاکمه و مرفعدن اسوده اولوب غوغای خصمایل به با شکر  
 آغز لردی بودند غیر لازم کلور که هیچ بر نیکو کار نسا و مدحه لایق و برید کردار  
 قدح و مدمته مستحق اولمیه زیر که بالضروره معلوم مدر که اول مخلوق که بوعلا متدل  
 حین آفرینشد انک صفات فطرتند مرقومدر بوعلا یمک لوازمی کند و دن <sup>فغیر</sup>  
 قدرت نهاد خلقند معدومدر پس بو حمله که سن پور رسن لازم کلور که اصحاب  
 خیر حسنات ثوابله مجازات و ارباب شریسات عقابله مکافات اولوق صغیر احکام  
 سریع و عدلدن محموله و بو خیانت که نفوذ بالله بکاتمت اولنور بوعلا متدل مقتضا  
 اولوب دفعی خیر اتمک اولسه انک سببیله بکامناقشه و عتاب اولمن کرک و کل که  
 مصادره و عقاب و لنه **پیت** مکن درین چمن سر زش بخود روی • چنانکه پرورد  
 مند هند میریم پس سنک فتوا که بوبلا دن قور تلدم و بو مقدمات موجب پنجه  
 بو ورطه دن خلاص اولدم جهالتکه برهان باهر و حماقکه دلیل ظاهر بو کفایت تمزی  
 که بواصل فاضل بینند که هر بری جمع فضایل دز و بو بخایل مائل مجلسند که هر بری  
 رؤیت کامل و رای شامل یله میان حق و باطل سیف صادم کی قاطع و فاصل در دعوی



دروغ و کلام بی فروغ و قول بی حجت و مدّ غایب بیذات جرات نمکله غایت جهل  
 و نهایت حقد و عبادتک اظها ایلدک **پیت** پیر خرد از طرح سخندان تو داشت  
 که تا کجاست نادانی تو • چون دمنه کلامه بو وجهه آب تاب و یروب کلام <sup>خضمه</sup>  
 بونستی اوزره جواب و پردی حضار مجلسک هر بری صموت کاکوت دوج  
 مهر سکوت اوب مقابلده بر حرف کلامه اقدام ایدن مدلو قصناة ینه دفع  
 مجلس ایدوب مراند لوتاد منه ی قید و بند له زندانه التدر و ماجرای تغییر  
 و قطمیر شیر تغیر اندلو **پیت** الادب دمنه ی زندان اجینه • قود یلار  
 کلیه احزان اجینه • چون دمنه زندانه کیردی کلیله بردوستی و اردی که اکا  
 روز به دیر لردی زندان او کذن کچوب کدرکن اتفاق دمنه نک کوزی  
 کورینه راست کلدی حضوره دعوت ایتد و بایدوب ایتدی ای پارغز  
 خینی زمانه که احوال کلیله دن خبر دارد کلو زامید و ارایدک که ایام محنته  
 احیا نابزی کوریدی و بود حال و منکسر البالک پریشان خاطر ن صورتیک  
**پیت** یار محنت دمنه یار کرک • غصه و وقتنه غمکسار کرک • سن آند  
 نه خبر بلورسن و کلدوکن نه وجهه توجه ایدوب اهانله نه طریقله اعتدال  
 قلو رسن روز به چون کلیله نامن ایشندی درون دلدن برآه جانکاه آتد  
 و فواره دیدک کویانندن سیلاب سرشکی روان ایدوب ایتدی **شعر**  
 دل بشد از دست دوست راجحه جویم • نطق فرو بست حال دل بکه کویم •  
 دمنه روز به نک طباط و اضطراب بدن پرا التهاب اولوب کیفیت حال  
 و سبب ملال و انفعالن صور یحق روز به ایتدی **نظم** جانهای ما  
 بسوخت ز هجران همدی • مجروح سپینه ایم و نداریم مرهی • چون شمع سوخت  
 رشته جانم ز تاب دل • و ز سوز سینه می توانیم زد می • ای دمنه اول یار  
 کوی سهرتزل فنادن دارالملک بقایه رحلت آدی و قلوب خوان یارانه داغ  
 هجران قویوب کندی **پیت** ای همنفسان آه که بی یار نما ندیم • درد دست غم

هیچ کوفتار بماندم • دمنه چون کلیده نك وفاقی خبرن ایشتری پهبوش اولوب  
 کزودن کندی پنجه زمان مدهوش یاند قدضکره عقلی باشنه کلوب بحر  
 کی جوش و برکجه خروش ندی و قطرات حسرت عباراتی **کواتر الدن من**  
**الضرع و تعال الذل علی الذرع** چهره سنده روان ایدوب سوزها و ناله جانکد ازیه بو  
 نوحیه آغاز ایدوب ایتدی **قطعه** دردا که پنج کلبن شادی برین کشت  
 و احسرا که شاخ طرب بارور نماند • ای دل فغان برار که جان از برت برت  
 وی دید خون بیار که نور بصر نماند • دمنه چون جرع و زاری و فرغ و سوکوارتی  
 مرتبه افراطه بیشدردی روز به بند و نصیحه و تسلیم تفریبه باشلوب  
 ایتدی ای دمنه معلومک دکلی که موقع دیدن از لافرا دآفریدن دن هر ذاتک  
 منشور حیات طغرای جلایله مرقوم قلشد رنقاش صور کاینات نقش ثبات  
 صفحات ممکانه **کل شیء هالک الا وجهه** کللیله سهوده چکشدر استاد کار  
 خانه قدم هراحدک قبا بقاسن طراز عدل و مطرز امشدر معمار معون جهان  
 هر موجودک بنیان وجودن اساس فنا و زره بنا اورمشدر **قطعه** تا فلک  
 معمار این معوره شدنه خار غم • یک کل شادی بیاع زندگانی کس نیافت  
 کلستان عمر را در مرغزار روزگار • نو بهاری خالی از بادخرانی کس نیافت  
 بوبرش بتدر که قومه اچمک لازمدر و بوبر مختدر که جمله مزه چمک واجب  
 بوزخه صبر مردن غیری ایلر هم مستغدر و بوداع عضاله داروی تحلدن غیر <sup>ایله</sup>  
 دوامحال **بیت** صبوری ضرر و نیست کین درد را • بغیر از صبوری دوا <sup>یسه</sup>  
 نباشد • دمنه بو کلماتی **الجمه منصح** و متسلی اولوب ایتدی ای روز بهر بو <sup>ملا</sup>  
 نقد که جرع و فرغ ایدرم و فغان و فریادی مرتبه افراطه بیشدردم هنوز حق  
 ادای اجبد مقصرم که کللیله بنم شفق یارم و ناصح برادرم ایدی جمیع حوادث  
 اکاپناه ایدردم و ملاقات روزگار ده انک رای و تدبیر و نصیحت دلپذیری  
 اله استظهار ایدردم دل هوشیاری بر خزان ایدی که هر نقد اسرا که اند <sup>بعت</sup>



تونله دست دزد روزگار عیارا کا و صول بولمزدی و جاسوس زمان چندانکه  
 بیرامشک دوران قلعه شمر سینه مطلع اولمزدی دریغ و هزار دریغ که اول  
 یار مهر بان سایه شفقت بندن دوراندی وحیف و هزار حیف که زندان  
 خانه دیناده نه رفیق و همدم و بنی انیس و محرم بنی قودی کندی **بلیت**  
 با که کویم زان دل چون محرم رازم نماند چاره سازی چون کم چون یار دمسازم  
 نماند **من بعد بکا نعت** حیادت نه لذت و چاشنی زندگانی دن نه حلا  
 میسر در اگر بوهنکامه افهام عوام انامه که **اَوَّلُكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ**  
 مفهومی آنلرک حسب حالیدر بعض خیالات و او هام خطور آنک احتمال  
 اولسه هاندم کندی تیغ غم و تیغ المله اولدر دم و تنهالغ رنجندن  
 و سپکس لك دردندن قورتلور دم زیرا بودر طه محنته که بزکفتار اولدم  
 بر یار صاف نیت و صادق عقیدتک شرط مطا هرت و رهبر معا و تنی **اَوَّلُكَ**  
 کار خلاص کور ملک محالدر و ساحل خانه ابر ملک نه **احتمال شعری** این دم  
 از کوی امید و آره می باید شدن چاره چون از دست شد پچاره می باید شدن  
**روزبه** ایتدی ای دمنه اگر کلیلک شمع بقایه باد قایه مرده و کلرک حیث  
 هوای ها و نیزه مرکه پڑ مرده اولد یسه بجه الله که سایه یار آنک نهال اختصاص  
 تازه و سر سبز در **ریت** غمخور کوزین چمن شاخ کلی پڑ مرده شد روی نسیم  
 تازه است و جعد سنبل تابدار **هر ذلک تلا فیسی** مقرر در مین بعد کلیلک  
 کبی بنی صادق یارک و مشفق یارک بل لطف ایدوب سنده بنی خدمت قبول  
 قیل روز بنشاط تمام و انبساط ملاکلام ایلله قدم خدمت اوزره قیام ایدوب **ایستد**  
 بنه بوهنله رهین منت ایدوب لوای قدر می خرو و رفعت ییشدر دلت بلرم که بو  
 دل وفادارم بوعنا بیک عهد سندن بجه کله بله و بنم زبان ثنا کسرم بونعتک  
 شکر بجه شکر بار اوله بس بر بر یله مصلحه ایدوب خلوص نیت و صفای طو تیل  
 صفا عهد و صداقتی تجدید و پیمان و ایمانله تو عهد عقد اخو نه تا کد و تشید

اندر بعد دمنه ایتدی فلان موضع کلیله ایله بوفینه مر وادردا اگر طلب کج  
 قدم دجه پورب الی بوله ایتد در که دیناده سعیک مشکور و عقبا ده مثاب  
 و ماجور اولاسن روزبه نشان و پردو که مکانه وادوب د فینه بی بولوب کوردی  
 دمنه کذ و حصه سن افزایدوب کلیله نصیبی روز بهر و پردی و التماس ندیکه هرگاه  
 که بارگاه شیر وارب اول درگاه اسرار و اخبار دن هر دن خبر دار اولور سه آت  
 آگاه ایدر و ربود دمنه نک مامولتی بولور مجبور فی مبدول قلوب نادمنه وفات  
 زمانه دک شرط معهودی معی و عهد مشروطی مقبول طوتدی **مصراع** شرطست  
 که شرط پایان ییرون **برکون علی السحر** مادر شیر کلوب بسرندن مجلس گذشتنه دن  
 خبر صورتی شیردخی صورت قضیه فی اول و جمله که قضاه عرصه عرض تیشدر مشدر دی  
 حسن تقرایله آینه ضمیر مادنه تصویر ایتدی مادر شیردمنه نک هر سواله صورت  
 صوابدن جوانیدن و کلمات آب و تابنه شیرک اخذانیدن جاب و ارسیلاب  
 اضطراب و شر منال آتش الهابه دوشوب ایتدی اگر بوباید کلام راسته اقدام  
 ایدم سخن راست داشت اولدوغی اجلدن بحکم **الحق** مس کام وی ملک آرای  
 ملکه تلخ کلسه کوک واکرا هال و انماضه رخت ویرم جانب شفقت و خفا دق  
 مادرانه مهمل و نامرعی قالسه کرک شیر ایتدی فرخ ابواب مناصحتدن و میل  
 و محابا و سرمدار ایدر رخت یوقدر سنک کلام بضیحت انجاسک بی شبهه شت  
 تمت و مظنه ظندن دور در و کلام ناصح مشفق درست درست اولدوغی  
 جهندن هر نه قدر درست او لور سه معذور در مادر ی ایتدی حال بونوال ووز  
 او لیمق ملک کننه صدق دن و باطلی خقدن فرق امیه و کذ و نه خیری سردن و نفی  
 ضرور دن تمیز قلمیه دمنه فرصت بولوب فتنه پیدا قلر که افهام ثاقبه نک تدارکنه  
 قاصور رای صایه آنک تلا فی سندن عاجز قاله شیر ایتدی مادر مهربانیدن درم  
 که بوکون بوند حاضر اوله و احوال دمنه یه عین دقله ناظر اوله که شاید هم دمنه  
 آنک حضورند فیصل بولایس فرمان شیر بونک اوزره جاری اولدی که رسم سابق



اوزره حکام بنه جمع اوله لوز جمع عامده دمنه نك نفیشتی امرند اهتام قله لر  
 بر موجب فرمان اشرف واعیان و اکابر و ارکان دیوان شیرده مجتمع اولوب  
 قضاه همان بوفصل روز سابق مکرر قلوب حضار مجلسدن دمنه حقه شهادت  
 طلبند لریچ کسنه نك بایند برکله سولیدی و خردن و شردن بر نکه در  
 میان ایلدی قاضی القضاات دمنه یه متوجه اولوب ایتدی کرچه که حاضرک ظاهر  
 حالی سنک استقامتکه دالدراما باطنا حله سی خیاشکه متفق المقالدر بوجاله سکا  
 بوطایفه سائند احتمال زندگانی متصور محالدر حال سنک صلاح حال و مالکم  
 البق و اوفق بودر که کناهکه اقلهر و جرمکه اعتراف ایدوب شرطه توبه و انابتله  
 نفسک ورطه عقوبت آخردن خلاص قلرسن و سکا مرکدن غیرای احدی لراحتین  
 حاصل اولوب ایکی مرادک بریسنه و اصل و لاسی یا بودر که سن بو زندان محندن  
 خلاص بولرسن **نظم** زیرکان کونید کاندرمک نوعی راحتست و از بیابان  
 این سخن بر خلق منت می نهند کفته اند انکس که میرد از دوبرون نیست حال  
 یابدی باشد که خلق از جور او کمتر چهند یا که آزادی نکو خلقی که اهل روزگار مهر  
 او و زند و او را در دل خود جادهند کونکو کادست زین زندان محنت و ارهد  
 و بداندیش است خلق از محنت او و ارهد بوندن غیرای دمنه شویله که کاهکه  
 اعتراف جایز کوره سن که فضیلت عظمایه دخی فایز اوله سن و لاعقاب عقیه خوفند  
 عذاب دنیا به رضا و یروب دار بقا و میرای صفای فای و قضای عنا اوزره ترجیح  
 ایدرسن ثانیاحسن تقریر و لطف تعبیر به بلاعتک و زیان آورکدن و سخن کسترلکه  
 براعتک کونکجه ظاهر ایکن و هر سواله نظیر جوابلدن حاضر ایکن و هر نکه یردیند  
 اعتذار لره قوت تامه ایلد قادر ایکن جانب اعتسافدن جناب انصاف میل ایدوب  
 طوعا و لار و عا کناهکه اعتراف تمکله سنک فضل و جلالت و شهادتک و فوط منلا  
 و صرامتک بین الانام علی مرور شهور و معوام اشتها تمام بولوب بوروزگار غذا و  
 ناپایدارده کورد ارنک و ذکر جمیل یادگار قور کیدرسن ای دمنه ادبای عقل صحیح

۱۲۹  
 قتلہ ہو مکشوف و واضح دیکھ نیک نام ملغلہ محلات ہمارے بارید نام ملغلہ حیات نہ مرغوب  
 و راجد **رہبت** مردن کس بہ نیک فرجامی • بہتر از زند کے پیدا می • ذمہ  
 ابتدای سیجہ • خشیان حراب شہریت مکان ایلہ تیر قضای ہدف مضایہ کشاد  
 ویرمشلو در **وَأَنْ بَعْضُ الظَّنِّ أَنَّمَا** مضمونند نفاذ ایدوب بی حجت ظاہر  
 وئے بینہ باہر برحکی نقادہ پیشدر ممشلو در فرض اید کہ سنہ رمد عرض رؤیت  
 حق مرچیدن مانع اولوب جملہ کڑک قلبند بنم حقد سوظن واقع اولابن کند و حالی  
 بلورن و عین یقینہ برات ساحت ذمت معاینہ قلورن کستہ کند و نک بنیان  
 خرم و یقین آخرک متین و ہم تخیلہ ہدم اتمک نہ قاعدہ شرع قومہ موافقد  
 نہ ضابطہ طبع مستقیمہ مطابق با وجود ہر بنم ظن حیاقمہ غالب دعوا ایدر کن نہ  
 نص قاطع قتلہ رو اکور مر سن بن صدق و استقامتہ خرم و یقینم وارکن کند و ہلاکہ بخیر  
 سعی ایدوب قتلہ بخیر راضی اولم اولن سلم کہ اولم عند اللہ نہ تاویل ایلہ معذور اولو  
**وَلَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى الْهَلَكَه** خطائہ نہ طریقہ جواب و یرم عین الیقین بلورم  
 کہ هیچ بر نفسک بنم ذمتہ اول حق یوقدر کہ بنم جانمک بنم اوستمد وارد رئیس  
 اول فعلی کہ غیر حقدن جایز نوریم و مذہب مروندہ اکار خست بولیم کند و یارمک  
 بخیر رو اکورم **رہبت** من اگر خوشی را نمی شایم • دیگر از اجہ سان بکار ایم • ای قاصی  
 بوسوزدن فارغ اول کہ اگر نصیحت ایسہ ہوندن اولے واجبدہ اگر نصیحت ایسہ قضا  
 غیر مناسبتہ رزا کہ حاکم فضل خصوصتہ و بر کلمہ ہی نص قاطع و سیف صائم منابہ سند  
 اولہ کلامند ہزل و لغو دن اجتناب جید و خطا و سہودن احتراز لازم ہو عجد رک  
 حضرت قاضی شہید دیک عدالتہ موصوف و استقامتہ مشہور و معروف تایدی غالباً  
 بنم شامت بخت و نحوست طالع مقتضاسید کہ واقعہ جانب احتیاط دن  
 مایل و کند و نک ظنی و سایر ارکانک کائیلہ عامل اولوب دیدہ انصاف و استقامتہ  
 علت اخلاف و سقامتہ باطل اولمشد **شعر** طرب سرائی لہر کن از تو معمور است  
 چراغم دل امید و امن باشی • کلی جو نوشگفت در بہار جہان • رو بود کہ ہر خار خار



من باشی قضاة محکمه دانشوری که قبالة فضل کسری و هنروری انلرک توفیق احکام  
 مسجلد بوسله ده بو و جمله فتوی پور لر که هر تقد شهادت کم سکه یقینله ارایش بوسله  
 دار الضربا اعتبارده تمام عیار و افع اولیه هر کسه که معرفتی اولم و غی قضیه یه سها  
 ایلیمه اکا اول قضا پیشه که اول بازداره یئتشدی قضات استفسار اندلر که بخیر اولمده  
 اول حکایت دمنه ایتدی روایت ایدر لر که بر مرزبان و ایددی شرف ذاتله معروف  
 و کرم صفاتله موصوف **شعر** با ادب جانقرا با سخن دلپذیر • با خرد بیگمکان با هنر  
 پیشمار • بو مرزبانک بر خاتونه و ایددی که حسن لطافت آفت جان و لطف <sup>خنده</sup>  
 فتنه جهان ایدی بی آب حیات بکی نوشین و هنی شربت نبات بکی شیرین دید  
 چشم ترکس بکی پر خواب طره سی جعد سبیل کی پر تاب **شعر** روزی صن آتش  
 عارضی آب • فروز ایدی کو یا ماه و مهتاب • جمال حسن دلربا بقدر کمال نه د  
 پارسا بی جمع ائتشدی و رخسار فتنه انکیزن حال عفت و پرهیز ایلده آراسته  
 قلشدی **شعری** قمر ارمش دکلدی پایه سینره • کنش دو شمش کلدی سایه سینره  
 صوبه عرضا تمزیدی کند دینی که عکس چشم کور مایه یوزنی • یوزن کوره دیو چشم  
 ستاره • کجیلده ماهه اتمزدی نظاره • بو مرزبانک بلخی نژاد بر غلام بد نهادی و اید  
 بغایت ناپاک و یاده نا حفاظ و نه پاک نه مردم دیدن سن اول حرامده نظر حرامده  
 منع ایدردی و نه آئینه سینره سن اول بد نهاد در نکا و فسق و فساد در پاک طوبی  
 غلام فر بود مرزبان مذکورک خدمتند و جواج طوبور نامرد او لوب بازدار لوق منصبه  
 متعین اولمشدی بر کون غلامک نذر و نظری اول بک حرامک حسنی ستمباز نه بوده  
 اولوب مرغ دلی اول مستوره نک عشقی امنه گرفتار اولدی **مطلع** باز این دل غمخیز  
 بدام تود راقدا • بس مرغ هایون که بدام نظر افتاد • غلامک شهباز قلبی فی الحال  
 اولهای آشیانه عصمتک عشقی هوا سنده شویله پروانه کلری که هر باری که دعوت  
 نیت سن صلدی کلری و هر چند که ساعد عفته کتور مک دلدی کتور مری قمر و  
 حلقه مواصلتی دبرندی و باب مصاحبه فخر قصدا ندی باز دهر بار که افسون

و فسانه بی پروکا دیدوب غرمت تدبیرله اول پیری دایره تشخیر دعوت نذی منید  
اولدی و هر چند که اول مرغ هایونک صدی هوا سیله با زجیله بی پروازه کوتور  
شکار وصال نگاره مجال بولدی **شعر** برو این دام بر مرغی دگر نه • که غنقا را بلند  
آشیانه • چون بو طمع خامدن باش تمام کلدی و نوید وصال محال دن نا امید اولدی  
خبث طینقی و کثافت طبیعتی مقتضا سحر عرق بشرتی حرکت قصد ایلدیکه آنک  
حقنه نیر غنری در کمان ایدوب فضیحتی بابت کمر مگری بر میان اید بس بر صیادت  
ایکی طوطی لوب زیان بلخیله بر نه بوالفاضه او کرتدی که بن کد بانویله در بانی هنم  
بهلو کوردم بر دینسه دخی بو کلامی تعلیم اندی که بند کوردم غیر تمدن هلاک اولدم  
بر قاج کون اول بتور در سر ایدوب اولایکی کله بی از بر اندردی بر کون مرزبان بزم  
شراب آراسته ایدوب مجلس عشرتده او ترمشدی باز وار کلوب هدیر رسمند  
طوطیلر کوردی طوطیان شیرین گفتار شکار فشا نلغه آغا ایدوب همان اول کلمه  
بر حکم عادت تکرار ایلدیلر مرزبان زبان بلخی بلزدی اما آنلرک لطافت اواز و مناسب  
الفاظیلر استلذا ایدوب و تقفات دلاویزی و ترنما عشرت انگیزی ایلر مستان  
اولوب طوطیلر اچر و حرمه کونردی و خاتونه سپارش ایتدی که آنلر یتیم ایدوب  
و آنلرک تعهد حالته مقتدا لوب کورب کوزده پنجاه خاتون زبان بلخی بلوب  
روز و شب انلری پرورش و اول دوست روی و دشمن خویلی نوارش مشغول  
اولدی **شعر** نفس را پروردم و آخر شدم رسوا ازو • من چه دانستم که خصم  
خویش را می پرورم • القصه مرزبان طوطیلر شویله مایل و مهربان ایدی  
که بر آن آنلرک دلپذیر آوازن و نه نظیر الحان اشمس نه آینه عشرتده  
و نه میل آرام و خواب قلور دی و پر دم آنلرک صورت خوب و هیأت مرغوب  
تماشا اتمسه و ترنم دکس و تکلم فرح بخشلر فی اشمس نه آینه عشرتده  
صورت لذت کوزردی و نه شراب محبت کیفیت راحت بلور دی بر زماند بک  
اتفاق بلخیلر دن بر طایفه خانه مرزبان میهمان او یلر مرزبان میزبان دخی میهمان



بر مجلس خاص طیار ایدوب طوطیلردخی اند احضار اندی نلردخی ترم طریقید  
 اول ایکی کلیه که غلام بلخیدن تعلم اتمشوردی تکلیه آغاز اندلریمه نلربو الفاض  
 استماع ایدچک متعیر و لوب بر بر نه باقشدلر آخر مجایلرندن باشلرن اشاعه ایدوب  
 اول حالی استغراب ارشدلر مرزبان کوردیکه یارانک آتش نشاطی سونیدی و اشراح  
 و انبساطی اسباب نه آبه دوندی انقلاب حالت و فوحدن ترجمه انتقاله باعث  
 یندوکن صوردی مهمانلر هباری نه زبان اعتداری در درکار ایدوب حصار انکار  
 تحصین اندلر کار کرا و مدی و مرزبانک آینه خاطر غبار تشویش و زرنکار دغدن  
 جلا بولدی آخر آنلردن بری که اطهار حقه جزی و واقع حالی تکلم میل و محایان  
 بری ایدی ایدی ایامیر کیم مکر که طوطیلرک مفهوم کلامی معلوم ضمیر منیرد کلام  
 مرزبان ایدی بلی بیت من ندیم شبی سلیمانرا چه شناسم زبان مرغانرا

بر بونلرك مضای كلام من بلرز اما نغمه دلاویز و زخمیه شورانگیر لوندن  
زیاده تلذذ ایدیه زرسز اکو مضمون کلامون بله سزامید وارز که بزه اعلام  
ایده سزاندردخی حق تغییر ایلله طوطیلرك فحواسی کلامن مرزبانیه تقدیر  
اندلر مرزبان چون اهل بلندن بوجوابی ایستدی بزم سروری تلخ و بدهر حضوری  
سلخ اولوب ایندی ای یار عزیزلر معذور پورک که بوخیر شمدیردک بزه و اصل  
اولدی چون حقیقت حاله و قوف حاصل اولدی دخی عذرو بهانیه مجال  
قالمدی بزم اینمزه رسم دکلد که اول خانه ده که بر عورتدن فعل حرام  
صدور بوله آند اقامت چاپز اولوب خورد و خواب اکل طعام و شرب شراب  
حلال اوله بوکفت و کواشاسند غلام باز داد آواز بلند ایلله ایندی ای خواجه  
بزرگوار بوخبر حقیقتنه بندم مطلعدر و اول کافر نعمت حقنه و طوطیلرك  
مضمون کلاملری مطابق واقعدر **نظم** مکر پر کون یوزی آیینی ریان

• کورب اولدی قشیه یا نینه قربان

• کورب سنبلترین آشفته اولدی

• چون آیردی عاقبت روز وصاله

• مرزبان هاندم مجلسندن طوب

• بویه رو بینیه اولمشده هواد از

• دماغی دود سود ایلله طولدی

• ایرشدردی وصالی انصاله

عورتنک قلنه فرمان اندی خاتون **رحمه** اکا رسول کوندربا ایندی ای قهرمان کلام

**فرد** کور واکورسک هلاکه کورسرا کورسک امان • تیغ فرمانک مضاده

نص قاطعدر همان • اما بوا مرده تامل و تانی واجبدر و تعجیل و شتاب

غیر مناسب **بیت** مشتتاب تقبل من که دردست توام ارباب

شرع و ملت و اصحاب علم و حکمت جمیع افعال و عوما و سفک دناوه خضوع

تانی و تامل واجب کورمشلر که اکو قلنه استحقاق اوله فرصت باقید و اگر عیاذ بالله **تعجیل**

بر پیکاهک قتاله قتل تسجیل اولنه بعد نه سیف جیف و تیغ بیدریغ زره تاثیر

قلور و نه انا مل تدارک و سرانگشت تدبیرله کرم ملامت انحلا





ناحفاظ بیدین مرادی بندن حاصل و لمیوب غرض فاسد نه واصل اولمدی جلدن  
انلاره بوکلماتی تلقین اتمشده و اگر بقتد بوکلماتدن غیر کلامه قادر اوله لر  
بوچاره نك قانی سکا حلال و شراب زند کانی بکاحرام اولسون مرزبان چون  
خاتوندن بوکلماتی استدی حقیقت حالی تخص درو شرط احتیاطی مرتبه افراط  
یتشددی و ممانده منت اندی تا بر هفته اند اقامت ایدوب کمدلرو اولند  
زماندن چندانکه سعی تدلو طویلرک زبانندن بولیکه کله دن غیر بر حشر  
استماع ائدلو چون مقر اولدیکه عورت اول تمتمدن مبر او بازدارك آنک  
حققت شهادتی محض افتاد و پوردی که بازداري کورک و بازدارالند  
باز دینلند نیاز بخیل تمامه کدی مکر شریف و انعام احتمال و پردی خاتون  
ایتدی ای کانی و نیز کبی طغری سوبله کوردکی که بن محراب رضای آئیدن  
یوزد و ندرم و عنان هوای معاصی و مناهی لنز و یردم **پیت** هوا غولشی  
او یدم پولدن آردم • و فاسرنامه سینی اوری یازدم • ایتدی بلی کد و کور  
کراتله کوردم چون بوکلامی تمام ایتدی فی الحال الله اولان باز تیز چنکال  
صحرایوب منقاد خوشخواری یله چشم جهان بین چقردی خاتون ایتدی ای نه  
شم لاجرم کوردم و کنی کوردم دیه نك سراسی بودر که کوردك جنائ سینه  
سینه مثلها **پیت** برکنده بان چشم که بد بین باشد • بدینهم جادر  
خود نفرین باشد • **بعد قرمان** مرزبان بونک اوزرینه جاری اولدیکه  
بازدار غداری بردار ایدوب عبرت نمای جهان ائدلو بومثلی کوردم تا بیل  
معلوم اولاکه برکسر بلد و کی نشنه ایلر تمته جرأت و کورمدکی نسبتیه علی  
العمیا شهادت موجب نجات دنیا و فضا آخرتد چوزمنه کلامن تمام  
ایتدی علی التفصیل تبخیر ایدوب صورت حالی ماهو الواقع حضرت سیره  
اعلام ائدلو مادرسیراند متوقف ایدی کیفیت حاله واقف او یحق ایتدی  
ای پسر بود کلو اهتمامک من سی همان بولدیکه بوملعونه بدکان اولدک



مقرر در که بعد از یوم انک حیل و مگری زوال ملک و هلاک ملکه مقصور و لیسر  
و بعد حال شاه و سپاه بتاه اولوب شهر حقد که وزیر حص و فرمان بر سفق  
ایدی اندن ظهوره کلدیسه سایر ارکان حقد دخی اول صور و بولیسر زیر که  
نفس خسیسدن فعل حبث صادر اولور و طینت بدسر شتدن خوی بد و خصدت  
زشت وجوده کلور **قطر** زبوم شوم توقع مدارین های طمع مسد که کچشد  
که فعل باز کند چینی که پایه مفسد بلند شد چه عجیب که دست فتنه بجز  
دراز کند بولکم غیر شیده تا اثر تمام ایدوب دور و دراز اندیشه لوه دوشد  
و ایدئی ای مادر بکا بلد که بوسری ندن بلد و قصه دمنه لی کیمک زیادتدن  
استماع قلک **شعر** بکا بوقصه نک سون عیان ایت بوواقع اولن حوالی  
بیان ایت تا بندخی دمنه نک قلند فی الجمله معذورا اولوب دوست و دشمن  
میانه ظلمه مذکور و عذرله مشهورا و لیم ماد شیر ایدئی ای ملک بکسند سکا  
اعقاد ایدوب سنی محرم اسرارش اولسن نک سونی اسرار ایتوب اظهار ایلک  
مذهب شرع مروتن حرام و نقد رازی که خزانه دلد امانت قوله صیانت  
اتمک خلاف شیمه کوهی که آمد را ما بوقدره قادرم که اول کسندن اجازت  
دیم اگر جایز کوردسه واقع حالی خاکپایه انها ایدیم شیرا کادنا و یردی مادری  
دخی طوب کند و منزله کدی و پلنکی دعوت ایدوب شانه لایق مراسم  
تعظیم و تکریم تقدیم اند کد نص که ایدئی **شعر** ای سده چون روز کار فخر  
تومرد آزمای وی سده چون آفتاب صیت تو کشور کشای انواع تربیت و اضطاع  
که ملک سباع سنک بابکد پور مشد زنه مرتبه ده در پید در و آند مشیت  
و تقویت سلطانی پیشانی حال و مالکده روز نورانی کبی ظاهر و هویدا در  
بوسبیدن بونغم مقابله سنک شکر کد لوق سکا فرض واجب الادار  
تا بر موجب **و این شکر نامه ازید نکم** روز بروز آثار عواطف شاهانه سنک  
حقکه زیاده و ابواب عوارف خسروانه سنک شانکه کشاده اول پلنک اید

۵۳  
 ای ملکه اول عواطف ملکانه و مراحم پادشاهانه که ملک روزگار بونیک خاکسار  
 بمقدار حقند مبذول پیور مشدد و من بعد دخی پیور سه کونک آنک و ظایف  
 شکر بنی بخر عبارتله ادا ممکن و پیور در و بیکلک بری مقابله سندن بنی قوت  
 و مکنشله سپاس و منت متصور **بدت** اول بنی قلسه دل ذکر بنی آنک •  
 قل و فرینیکلک بر شکر بنی آنک • اما معلوم جماینان در که شکر دیک بقدر الامکان  
 هوادار لوق دایره سندن پرکار و در دوران و خدمتکار لوق هواسندن ذره مثال  
 جولان ایدردم الان دخی امید در که ملکه زمانک فرمان لازم الادعانه اطاعت  
 ایدوب کمر همت اهتمامی عن صمیم الجنان بر میان ایدم مادر شیر ایتدی **بدت**  
 بنیاد نهاده چومردان • انرا بکرم تمام کردن **وَمَا الْإِحْسَانُ إِلَّا بِالْمَأْمَرِ** ملک اول  
 زمانک که قصه غصه سن سنکله در میان ایدوب بوسری سایر ارکانندن پنهان  
 و سکا اعلان امشدی من ذمت همتکه امشدک که شکر بنی آنک خصم عدل رندن  
 انتقامی بایند شرایط سعی و اهتمامی برینه کتوره سن حالیا حوخت و صدق  
 عبودیت مقتضایه بود در که اول وعده فی انجامه پیور سن و خدمت شیر  
 شتاب ایدوب بویاید هزینه که امشدک و مشاهد قلک نیست و راست  
 بی کم و کاست خاک پاینه یقشد سن و الا قنیدر که دمنه برفتنه مکر و فریله  
 کذب و سن بند و بلادن خلاص قل و ملک منشور حیانه طغرای آزادی چکوب  
 قتل و سیاستندن و از کله بو تقدیر چه مقرر در که آنک آتش شری بنی خاندان  
 او جاغنه صود و کسه کونک وادی علت و بهانه ایلد و جزوی فسوز و فسانه ایلد بنی  
 خانملری باد قایده و بر سه کونک علی الخصوص اول کسنه لری که بویاید سویلد لری  
 و آنک سعی و اهتمام ایلد یلر غمازلق و عرض پرداز لغله علی التمام عرض منیع انتقام  
 اتسه کونک پلنک ایتدی ای ملکه بومهی تمام بنم ذمت اهتمامم در بومد **دک**  
 کتم شهادته اقدام بو جهندن ایتدی که ملک دمنه غدارک حقیقت حالندن  
 خبر دارد کلدی اگر اول زماند بوقضیه یه خوض ایدوب واقع حالی حضرتنه



عرض اتسم چوزمنه نك حقيقت مكر و مكيد تنه و قوت و كيفيت غدر و خد<sup>تبعينه</sup>  
 اطلاعي يو غدي يمكن كه عز حضورند كلام نصيحت انجام غرضه محمول و لوب  
 موقع قبوله بول بولبيدي حاليا كه بچا الله پادشاه احوال دمنه كراهندن في  
 الجمله اكاهدر بومهي كه فايد بيه صلاح حال ملك و ملكه عايد در ممل قوم  
 بخره ميسر در خصوص اين چا كه كه اگر هزار جام اولسه و ملكك برساعت  
 فراغتند فدا قلم هنوز دمتد اولان حقوق نعمت ك سكدن برني ادا متصو  
 دكلدر **پيش** اگر ببرد و جهانش بهاكم سوخته • هنوز درد و جهان شهرسار  
 او باشم • پس ايوان مادر شهيدن ديوان حضرت شير گلزي و كليده و دمنه  
 ما جراسن بخره كوش امتشدي جمع و خوشدن تعبیر ليدنرايله تقريرايدوب  
 علي رؤس الاشهاد اول شهادتي ادا قلدي بلك بو خبري افواه انامند منتشر  
 والسنه خاص و عامه مشتهر و الحق سباعدن اول ديد كي مجلسه كليده و د<sup>نك</sup>  
 كلما تن استماع ايدوب آنلك احوال نيك و بدنه مطلع اولمشدي بلكلك  
 شهادتنه موافق بندخي شهادت ايدرين ديودنوان اعلايه بر كسنه كوندرد  
 سيرا مراندي آني دخي احضار اند يلا ولدخي زندان اولان ماجراي علي ماجرای  
 اكابرو اعيان ميانند باسرها حضرت شير علي وجه الشهادت اعلام و انفا ايلدي  
 ارباب جرح آنك شهادتي قدح ايدوب ايد يلكر كه خور كلامك غرض امير كدر پنچون  
 اداء شهادتد تاخير و اظهار خند تقصير بلك جواب ويرديكه چون بر ساهدن ايله  
 حكم ثابت و لم تعذيب حيوان بلا فايد صواب كوردم سيرا نك جوابي پسند ايدوب  
 بعد التركيه و التعديل بو شهادتد مننه ده سياست لازم كلدري قصصات دخي  
 اول حكمي امضا ايدوب كافه و خوشدن عام و خاص شهره پنچون دمنه بي قصاصه  
 اتفاق اندلر **پيش** هر بخردي كه تخم آزار بكاشت • هنكام درو بر عقوبت  
 برداشت • شير پوردي تا دمنه بي محكم قيد و بند ايدوب محافظه باند  
 شرط احتياطي عدا فرطه يتشد در و طعام و شرابدن ممنوع اولوب كوشه

زندانه آتش جوع و عطشه سر طاز کیم بچان اولوب بچان اولدی و اندک  
 خیانت و جنایت شامتندن روح خینی دوزخ زنداندن دوزخ روان اولد  
 و مضمون **فَقَطِّعْ دَايِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا** انک شامته مکشوف و عیان اولدی **بیت**  
 خانی صماک بر خوردار اولور • یا کسلور یا بنی یبردار اولور • بوندن معلوم اولور که  
 مکارلرک انجای ذمیم و آخرلی هلاک و سرانجامری مغاک خاک • **منوی** هر که در راه  
 خلق دام نهاد عاقبت خویشین بدام افتاد • شاخ نیکی سیاهت آرد یار • کل  
 پخیند کسی که کار د خار • چون شد شد خرای نفع و ضرر نیکی کنی که نیکی بھتر  
**اوچینچی باب احباب و اصحابک فواید موافقت و منافعی معاصدتن بیان**  
**ایدری** ای بر همت آیتدی ای حکیم ربانی معلوم اولدی اول دوستلرک داستانی  
 که بر غماز قفسه سازک آتش غنم و افساد یله خانه صداقتی بر باد اولوب  
 عاقبت حالدری عدوانه مقضی و بر پیکنا هک بی سبب قتل مقتضی اولدی و حق  
 جلد و علا اول غذا رستمکارک مکافاتن ایدوب خبر اوسرا سن بولدی لالت  
 برهنی روشن رواندن موجودرک بیان پوره شول دوستلرک حالی که یکدل  
 و یکجهت اولوب نهال مهر و محبت و لطف و مروتدن بر خوردار اولوب دفع  
 عدوه هم پشت و یک روا اولوب رضای یارانی کن و مقتضای وزره  
 تقدیم قلد برهنی آیتدی **قطعه** ای خسرو زمانم که از روی معدلت •  
 مسند فراز کیند اخضر نهاده • باد ابلق سپهر ترا دام که ظفر • صد داغ جزین  
 به و خور نهاده • عقلای کامل الذات و حکمای ستوده • سات پوره مشلورد  
 که بازار کانیات صد یو صاد قدن کرانمایه و یاران متفق یلند پایده سرماییه  
 یوقدر **شعر** زانکه در آفاق زبرنا و پیر • هیچکسی از دوست ندارد کزیر • هر  
 آینه اول طایفه که سیبله صداقتی دارا ضرب خلاصه وفادارلق سنکه سیله  
 آراسته اوله و نهال مودتلی روضه اختصاصد یکجهتک رشخ سیله تربیت  
 بوله ماده راحت روح و مدد فیض فتوح در فواید بغایت چوق و منافعه



نهایت بود. جمله سندن برسی بود که ایام دولت مدد مواد بهجت و شفا  
 اولوب همه کام نکتد سالک مناج معاونت و مطا هرت اولور **مثنوی**  
 کر که کیشیه یار موافق. کاوله بر پرنک یولند صادق. ایکی کیشی استن  
 کورمز یلو کوز. ایکی کوزیرنی طوتری برکوز. کایشله قچن ال پیرده یتر. عدولک  
 قلبن ایلر کند ویریر. قچنکم بر بوندن آیرلور. اشندن هریری عاجر قورلور.  
 یاران هم ایست دوستان یکر و حقند مشهور اولان امثالک برسی حکایت  
 زاع و موش و کبوتر و اهودر که دفاتر خواطر اکا برده مثبت و مستور درمای  
 استفسار اندیکه بخند اولمشند اول **حکایت** برهن اییدی روایت ایدر  
 که ناحیه کیشمه بر مرغوارنی نظیر چشمه ساری دلپذیر و ایددی که الوان  
 از هار کونا کون صغیر سینه زار کوردون انکیونی کوستردی و عکس انوار برایت  
 پوزاغ بال طاووس باغ و دوندردنی چشمه لری عین حیوان کیم هر جانبه روا  
 ایدنی لاله لری شمع سوزان کیم هر طرف فراواندی **مثنوی** روان هبر  
 چشمه سی چون آب حیوان. چراغ لاله هر جانب فراوان. نسیم صبح کل جبین  
 ایدوب چاک. صیائر کس کوزن قلمشده مثالک. انجملر قصه کوملر سبک  
 خیز. شکوفه او شسته اولش درم ریز. اول مرغزار ده جانوران شکادی بسیار  
 اولدوغی جلدن میاد لرا کتر اول طرفه کلور کیدردی و صید و حوش و قید  
 طیور اچون داملرن آندک تعبیه ایدر لردی اول راغ حوالیسنده بر زاغ  
 فارغ البال بر درخت طوبی مثال اوزره آشیانه طومشدی و اول نهالک  
 صفحات اوراقده **حب الوطن من الایمان** مطالعه اتمشدی بر کون اول  
 درخت اوزره چقوب زیر و بالا یر بقوب چب و راسته نظر ایلردی  
 ناکاه کوردیکه بر صیاد دام اندامین بلند تو بره باشند و دانه  
 مشتمله بر سبیل استبحال اول درخته متوجه اولوب کلور زاغ بوندن نهاده  
 خوف اندی و دور و دراز اندیشته لره دوستوب کندویه ایتدی **قطعه**

**قطع** یارب این شخص را چه افتاد است • که بدین اضطراب می آید • هیچ معلوم  
 نیست که چه سبب • این چنین باشتاب می آید • ممکن که بنی صید قصد ایدوب  
 بنی شکار همچون تیرتد بیری شست ترویره راست آتش و لاجاله مقتضای جرم  
 بود که بیرومی بکلیوب طورم تا پرده غیب ندان ظهور ایدر کورم **مصراع** تا به بینم  
 که چه از پرده برون آید • پس زاغ اول قرار اندو که شاخ بر سودا رخ بولوب  
 کردی و حال صیاده دید • ترصد ایله بکران طوردی صیاد دخی اول درختک دینه  
 کلوب دامن قورب و ستنه دانه اکوب کند و یکینکاهدن او تور ردی بر ساعت  
 بچمدی بر قنجر جامه کلوب حوالی دامه نزول اندر لاندلرک سردار لری سرافازی مطوقه  
 نام بر کبوتر باز پرواز ایدی که دهن پاک و طبع دراک و عقل شامل و فهم کامل و **وکیست**  
 تمام و فراست مالا کلام ایله بنی نوع ندن ممتاز ایدی بو کبوتر اکامتا بقصد مباحثا  
 ایدر لر و اکامل ازمت و مطا و عقله ابتهاج و مفاخرت کوسر لر ردی و لیل و نهار  
 نک خدمتند که سرمایه صلاح و پیرایه فوز و فلاح ایدی روزگار کچور لر ردی



همان لحظه که اول دانه لرزید آمد بکوتر لک دید طعن در جلوه اندی چون  
 استهاری قل قپردی عنان اختیار لری قبضه اقتدار لرندن کدی مطوقه شفقت  
 و مرحمت یوزندن که معتزله لازم در زیار بضیحه جانب ثانی و فکر عواقب تحریک  
 ایدوب ایتدی که ای یاران یکدل خرم کامل و رای شامل مقتضای بودی که حرص  
 تمامه هر کورد کوزد اینیه او شمییه سزنا طمع حامله دام بلا ید و شمییه **شعر**  
 ز راه حرص تعجیل سوی دانه مرو • بهوش باش که دامیست زیر هر دانه **جواب**  
 و پردی که ای معتزلم کار من اضطراره یقشوب قلبن تمام اضطرار و آتش جو علی  
 تنوره سینه منی کمال التهاجد در حوصله مزد دانه دن خالی و معدن مزد غدا  
 استهائیه مالی ایکن استماع بضیحه مجال بخره میسر در و ملاحظه عاقبت پر و بال  
 بخره متصورا کار بسلف بیور مشل در که **پدش** کرسنه بر بلا دیلر بود • زانکه  
 از عمر خویش سیر بود • مطوقه محقق بلدی که اول کرها ن بادیه حرص  
 کند پند و فضیله طریقه خلاصه کور مک متعسر رسن منع و ملا متله چاه  
 غفلت و جهالت دن خلاصه ایلک متعذر در **پدش** هر که در بند که حرص افاد •  
 مشکل از بند غم سود آزاد • دهقان خیال هر چند که زمین دلرندن آنلرک  
 صحبت دن عزت نهان دودی قاید تقدیر رسن تدبیر کسوب زنجیر تنخیر  
 کام و ناکام جانب دامه چکدی **مصرع** ای بی بصر من میروم اومیکشد قلا برا •  
 القصه کبوتر لکلیا خرام ایدوب بی اختیار دامه عزم جزم اندلر هاندنم که شئ  
 تمامه داینه او شد لکرد اب دام شتابک بلا ید و شد لمطوقه فریاد اندی  
 که بنسره دیدم می که تعجیل و شتابک عاقبتی خرابد روئی تامل و تائی بر امر ارتکا  
 خلاف رای صواب در **شعر** طریقه عشق پر آشوب و آفتست ای دل • نیفتد  
 انکه درین راه با شتاب رود • بچون شئ مذموم کو کلا کره یول و پردنر بچون  
 بی تحقیق طریقی بوضیعه عمیق کرد کو کبوتر لره حیرت و خجلت مستولی اولوب هر چند  
 که کند و لرن ملامت و تدک لرنه ندامت اندلر فایده مند اولوب و دام بکی جسم لری

56  
سر تا سر چشم اولوب چندانکه خلاص کوز تلر چاره بولد یلر بواشاده هان ضیاء  
بی امان کاندن تیرکی کیندن چقوب فرخ فراوانله دام طرفه روان اولدی تا  
صیدلری قید ضبط چکوب غنیمت بیکرانله فرجان و شادمان منلی جانینده روان  
اولدی و لا کبوترلر چو نصیاد جلای دی بوشتا بله کوردیلر طبطاطا اضطرابه  
آغا زایدوب هریری برسیل استقلال کندی خلاص چون پروبال اورد لر مطوقه  
ایتدی ای عزیز لر هر پر یکوز علیحد کدو خلاص کده همت ایدر سنر پر یکز حالندن  
اهال و غفلت ایلر سن بو صداقت علامتی دکلا در **مصراع** ایچیننه نه شرط یار آشت  
مذهب فوتده و آیین مروتده صدیق صادق اکا در لر که محبت مخلصک استخلاق  
کندو خلاصندن اهم بله و همد قدیمک می کدو مهندن مقدم کوره نه  
که اول ایکی رفیق برکشتید روی دریا و کشت ایدوب کدر لر دی و بر پر بله صدق  
وداد و کمال اتحاد دعوی ایدر لر دی ناگاه ساحله قریپ بر پر ده کشتیلری شکست  
اولوب اکیسی دخی عجبابی روی آید و شد لر کار در یاده برشنا ورکه صنعت  
سیاحتی در دسر اتمشدی نیلوفر کی نلری میان آید کورچک فی الحال زورق  
مثال کندو سن دریا به آندی و اول غریق لری استخلاق همت یلکن اچوب  
هر قیقیننه که خلاص دامن طوغر لیدی فریاد ایدوب ایتدی **بیت** بوکر داب  
بلاده قوبنه زار خلاص ایت یار می ای خضر دیدار اگر سزده بو همت یوغنه  
که بجات یارانی کندو حیانت کزن ترجیح ایدوب اجاب قدیمی کندو نقس کزن تقدیر  
ایده سرباری و اجبد که قومک معاوت و موافقت قوت ایدم سرکره شاید  
بو حرکت بر کیتله دانی یزدن قالدر بجله کز خلاص وله سز کبوتر لر فرمان  
مطوقه یه سمعاً و طاعاً دیوب علی الجمله بقدر الاستطاعه قوت ایدوب جمل  
قد لر اول حیلله ایلله دامی کو تورب پروازده کلوب بر جانبه متوجع اولد لر صیاد  
بو حالی کورچک فریاد ایدوب پیلر بنجه سکر بیدی و عاقبت در مانده اولوب برکوشه  
دوشه لر دیوب کوزن هوا یردیکوب عقب لر بنجه کندی زاع بو حالی کوشه دن تماشا



ایدوب کند و پله اندیشه ایدوب ایدی عهد بعید و مدید کو کدر که تابو  
صورت عجیب کم عدمدن عرصه وجوده کله بندخی بو واقع امثالندن ایمن دکلم  
اولی بود که انلرک عقبینه دوشوب عاقبت حاللرن ینه منتهی اولورلم و تجریر سربایه  
کار و خیره روز کار ایدوب وقت احتیاجن بنای مورم دستور العمل قلم برو زحیره  
روز کار بهر بکیر که هر دفع حاوی ترا بکار آید پس انلرک پینه دوشوب پروازه  
کلدی مطوقه اصحابیلر داعی کو تورب اوج هوا ده بال استیج الله اوجوب متصل کیدر  
صیاد حریص شوخ چشم دخی طمع خام و الم فقدان دامله عقبلرنه دوشوب دیدر  
تفقد ایلر حاللرن ترصد ایدر دی مطوقه کوردیکه هنوز صیاد انلرک صید صیدند  
در وقت طامعه می بواقضا اید که هیچ طور میه او نور میه تا آنلری هر قده کیدر  
بولوب له کور میه یارانه متوجه اولوب ایدی بوسینه روی و جفا جوی طمع خام  
و جهد تمام ایلر بزی صید اچون مکر فصدی میان جان شویله بنداشد که دارع  
شفقت و محبتدن هر از مرحله طعم کمشد تا انک شخص خبشتدن بعید و چشم  
حریصندن تاملید و لیا و زبندن نا امید و ملز صواب بودر که آباد انقلر طرفه و  
و صحرای قیوب با غلر جاننه بال و پر آخرو ز ناظری بزدن منقطع اولوب قطع امید  
این و خایب و خاسر و منفعل و منکسر و نه منتهی کیده کبوترلو مطوقه نک سارتنه موقع  
حرکت آغاز ایتدلو و کشت دشت و هوای صحرادن و از کلوب باغات و عمارات طرفه  
پرواز اندر صیاد پیچاره چون انلری کور مزاولدی کبوتر آواره کیه بر زمان حیران  
و سرگردان اولوب عاقبت حیف و دروغ و خزن بلیغ و حسرت و اندوه و خیت  
و آهوهله دونوب خانه سنه کلدی زاغ همچنان کبوترلو عقبیخ روان اولدی تا انلرک  
کیفیت خلاصن معلوم ایدوب **السعیدین وعظ بغیر** آنی اول نوع واقع نک  
دفعنده و الخیلین غایله ها پله نک دفعند ذ خیره قله **قطعه** عاقل آشت که در تجریر  
نفع ضرر • زحرفان ذکر بهن خرد بردارد • هر چه دانست که آن نفع رسد بستانند •  
و انچه از وی ضرری فهم کند بگذارد • کبوتر لو کین کین صیادان ایمن او بچو ربقه دامن

رقبه لون استخلاصه مطوقه به مراجعت مطوقه به مراجعت اندر اول خورد مندر است  
 تدبیر مسما رفکر له اول امرک غور فی عوض و تقدیر ایدوب بیوردی کبی معاونت یار  
 وفادار و نه مظاهر صدیق حق کداز بوکوداب دشواردن قصد کنار خیاب  
 محال و کارنا هنجار در **مصراع** بی همی این کار بسر نتوان برد • بر مقامه **ب**  
 زیرک نام بر موسی تیزهوش و اردر که بفله صدق و صفاد عوی ایدن خواصدن  
 مزید حسن و فایله اختصاص بولشد و چاره ساز و مهم پرواز لقله سایر خلایق  
 دوست نواز دن فرط امتیاز له حمدا و لمشد رفیق مخلص و یار وفادار و لوق  
 اولمشد را کار لار مدر که انک جنبه شتاب ایده و زک شاید انک مدد کار **ل**  
 بوبند بلادن رهائی ال ویره و بوکوداب مخاطع دن و جو اوزره خلاصه یوزگوسته  
 پس اول ویرانه که موشک خانه سبب انک حوالیسنند ایدی تزلزل اندر مطوقه  
 سوراخی قفسه کلوب دست ضراغله حلقه در ارادی تحریک ایلدی موسی تیزهوش  
 آواز مطوقه بی کوشاید بچک خروشان ایدوب بی اختیار طشم کلدی چوز و دست  
 قدیمی بسته بند بلا کوردی خونا به دیدن کویانندن روان اندی و دود آه درد  
 آلودی جگر بر یانندن آسمانه ایر کورب ایدی **مشوی** چه حالست اینک می بینم  
 چه حالست • درین حالت شکایاتی محالست • من ای یاران چسان فارغ نشینم •  
 چو یار خویش را در بند بینم • ای یار وفادار و ای رفیق غمگسار بخر حیلله ایلله  
 بودرده مبتلا و نه وسیله ایلله بوبند کوفتار اولدک مطوقه جواب ویردی که چون  
 انواع خیر و شر و اضاف نفع و ضرر احکام قضا و قدر فرمان واجب الادغان خالق  
 القوی و العزیز به منوط و مربوط در و شادی و غم و صحت و المدن همراه که کاتب  
 قدر تدن دیوانخانه از لده **جفا القلم** واقع اولش اولدک در که عرصه عدمدن  
 منصفه وجوده کله لاجرم اندن احتراز نه فایده ویرد فاجتناب بی اولور **نظم**  
 چون قضای حنچکلی قلم • بند یاز لیدی بخر میز علم • کاه اولور که حوادث تقدیر  
 سر و آراد • اور در زنجیر • بنه و یارانی قضای ربانی و تقدیر یزدانی بوور طریقه



براغوب دای کو ستر میوب دانه بی کوز من جلع کر قلدی با وجود که آنلری تانه  
 و تامل و تبصره تحله ارشاد ایدوب تعجیل و شتابدن زجر و تهنک و اضطرابدن  
 حجر ایلدم مفید اولیوب دست تقدیر دید عقل و بصیرت منمیل عقلتله خیر  
 و مشرب رای و رویت منم کدر جهالتله تیرم قلوب آخر کار جمله مزی بند محنت و دام  
 بلیته گرفتار اندی ای عجب که سن مقوله مکسنه بو حسن فراستله و بو حد سن  
 و کیاستله نازله قضایه مقاومت قلیله و تیر تقدیری سپر تقدیری ایله باشند  
 صاور میه مطوقه ایتدی ای زیرک بوسوزدن فارغ اول که بن دکل آنلر که زور و قوت  
 و عقل و بصیرت و جاه و دولت و هنر و فضیلت و بسیار ثروت و مکت  
 غناده و الحاصل جمیع اسباب دولت و امور دنیا ده هزار بار بندن  
 و سندن زیاده اولالری پیشانی احکام ازلی یه دست رد او ریزلر و ساعد  
 تقدیری بخره بوره نزل **لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مَعْصِيَةَ حَكَمِهِ** چون قاضی نافذ  
 الامر قضا قبله ارادتی قلم مستطیله امضا ایلله فرماندن ماهی بحر سمایه ایر کوره  
 و اوج هواد ز میخ هاویه نژایه ایندوره افراد آفریدن هر احد بمجمع اولسه  
 امر قضایه دست تصرفه رد و حکم قدری دیوار عقلله سد ایلک مستعد **نظم**  
 از لک هر نه یازدی دست تقدیر • اولنم تا ابد بر نقطه تغیر • اولاجق  
 نشنه اولور داد و بیداد • کرک کو کلو که غم کین طوت کرک شاد • در لسه  
 برارایه جمله عالم • اچندن ایدم مز پر حرفی کم • نه سوز سیندایله صا و لور اول  
 نه آب دیدم ایله محو اولور اول • نه یاز سن قلور کوزیشلری تر • نه باد آه ایدر  
 او راقن ابتر • شویله پیل که جریان فرمان قضا ده دانای کامل نادان جاهل ایل  
 یکسا ندر و میدان تقدیر ده کدای حقیر الشان سلطان جهانله هفت اندر  
**شعر** بزور و زرشاید رد احکام قضا کوردن • نمی نهد کسی مراد قضا چون  
 و چرا کوردن • زیرک ایتدی ای مطوقه ملول و مله کو کلو کی خوش طوت که هر خلعت  
 خلعتی که خیاط قدرت مقراض راد نله ملازمان عبیه عبودیتدن برینک قامتنه

راست بچسه کرکسه که پانی زر رشته دولتله آراسته و کرک دامله  
 طراز مجتله پیراسته اولادش به محض عنایت و عین کرامت اولسه کرک  
 غایت مانع الباب کسه انک کند و حقیقتنه واقف اولیه وانک ضمنند اولان  
 لطیفه خفیه به عارف بولیمیه بومعینه پورسند در **بیت** بدر و صاف ترا  
 کار نیست دم درکش که هر چه ساقی تا کرد عین الطاف است **بوسه** گشت لور که  
 نظر جلید اندن پیمونرا و لورسن نظر دقیقه ده صلاح حال مالی اند بولورسن  
 که دیشلدر در فروش صفائیش جفا ستر میسند کدر راحت خارجحت ستر متصور  
 دکل **مصرع** بسامراد که در ضمن نامرادیهاست چون ریزک بوفصل پراصلی تعبیر  
 دلپذیر ایله تقریر ایدی دامک شول بند لرن که مطوقه انکه مقید ایدی کسمکه  
 مشغول اولدی مطوقه ایدی ای یار مهربان اول یار آمدن بوبار کرانی دفع ایله  
 و خاطرک آنلرک مهمندن جمع ایدوب بعد بنم بند می قطع ایله موش آنک  
 کلامنه التفات ایتوب کارنه مشغول اولدی مطوقه سه تضرع اندیکه ای  
 زیرک اگر بنم رضام طلب ایدرسک و حقوق مودت و سابقه اخوت کوره درسک  
 شتر بودر که اول یارانی بندن قوتوه سن و بوکرامتله داغ منتک روان جانم  
 اوره سن موش ایدی ای برادر بوحیدتی مکرر آنک و بو بایدن مبالغه فی سر  
 حد افراطه یئوردک مکر سنک کند و نفسک که حاجتک یوقدر اولایوقسه ذمتک  
 نفسک حقی بلایوب ابد و نفسک نکه سندن غافل می سن مطوقه ایدی بو  
 باید بنی ملامت ایله که بویورک حمایتی منشوری بنم نامر یازیلوب آنلرک  
 تعهد حالری ذمت اهما مرقویض اولمشد اول جهندن که بونلر رعیتمد  
 بنم اوستمن حقاری با بندر اول سیدن که بن آنلرک مقنودسوار لیم بنم داخی  
 آنلرک ذمتند حتم وارد در بعد ماکه آنلر رعیتک حقی رعایت ایدوب آنلرک معات  
 و مظاهر سیداد صیاد جلاددن آزاد اولدم بکا داخی آنلرک لوازم حقوقه التزام ایدوب  
 مهترک مراسم ادا اتمک لازم در هر پادشاه که کند و یه آسایش طلب ایدوب عایال



بسته بند بلا قومغی روا کوره آرزمانده مشرب عشق و دیدن دولت سلطنتی  
 خیمه اول **شعر** نیا ساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش خواهی و بس در  
 موش آیتدی پادشاه رعیت بیند جان مثابه سند در بدند و دل مرتبه  
 تند پس اند اولی بود که اول آنک حالی تدارک اولنه زیر که اگر دل صلاح اوزره  
 اول افتاد اعضا دن چندن ضرر یتر و اگر عیاذ بالله فساد مایل اوله سلامت  
 اجرا اصلا فایده ویر زشته که صاحب کبری که آشوب عیب کذب بن معر و مترادر  
 پیور مشد که **الان فی الجسد مضغه اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت**  
**فسدت الجسد كله الا وهو القلب بیت** حکمران کم اگر شوند جبر غم ز سر رشته  
 مباد موی کم مطوق آیتدی احتمالدر که اول بنم بندلرومی قطعه اشتعال آید سن  
 آینه خاطر که زنگ ملال و تیغ دندان که شایبه کلال منظر اولوب یار آنک خلاص  
 بایند تکاسل و اها مال آید سن اما چون بنیست اولم نیشه دندانک نه قدر  
 شکسته اولور سه و ملاک ندکلو کمال بولور سه مقرر در کم بنم جانم دن تعاضل  
 و نکاسل قلسک کرک و ضمیر که بنی قید و بندده قومغ جواز و رخصت بولمسک کرک  
 و دخی چوز هنگام بلا ده بر بنمزله مشارکت و موافقت واقع اولدی شرط حقیقت و فضل  
 مروت بودر کم وقت خلاصه دخی موافقت اوزره اولوب حق مرا فتنه رعایت  
 قله و **نظم** کشیک یار غمخوهری کر کدر بلا و غصه ده یاری کر کدر ولی یار  
 اولدر دکا و له وفادار صفا و قند چوق بولور کشی یار موش آیتدی بلی عادت  
 اهل مکرمت و عقیده ارباب فتوت بودر کم پیور سن بوخصلت حمید و سیرت  
 پسندید نک فایده سی غایت چوق و ئم سنه نهایت یوقد رجمه دن بریسی  
 بودر کم خلقت سنک حقله اعتقاد اشتداد و از یاد بولور ورعایانک کرم  
 و مروتکم اعتمادی مبرم و مستحکم اولور **بیت** دوستی را چنین کسی باید که از  
 کار بسته بکشد پس که زیرک جد تمام و جهد ماکلام ایل اول تیشد دندانله  
 بند یارانی قطع ایدوب بعد کردن مطوق دن دخی بار کرانی دفع ایلدی چون موشک

کاری تمام اولدی و مهنی سرانجام بولدی مطوقه جمیع کبوتر لرله دهن خشک و لب  
 تشنه و چشم ترله ای و دای اندلر و شهر سلامت رهبر له ایمن و مطمئن اشیان لر  
 کدر لوش دخی سوراخنه کردی چون زاغ زیرک بو حالن کوردی و بیدر ایه  
 یئشه دندانه کسوب اجبابک استخلافه بایند حسن اهتامن مشاهده قلدی  
 صمیم القلب <sup>عفا</sup> نك محبت و مودتته رغبت اندی انکه مصادقت مرافقتی نعمت  
 جسیمه و غنیمت عظیمه بلوب کند ویرایتیدی بن اول کبوتر لرله واقع اولان  
 و قایعدن ایمن دکلم لاجرم بوخلین پیر صافی ضمیر صاحب تدبیر له کم وقت یلاده  
 ظهیر و هنگام مختند دستگیر اولامصادقتن کریم یوق **نظم** که قند بولور  
 یار و فادار • بولمز که کزدلدار غمخوار • جهان دارند که چه چو قدر یار •  
 سنک یارک چکنم در سکا یار • چون کانون دروشتن بو آرزو دیکو جوشه آغار  
 اندی آهسته در سوراخ موشه کلوب زبان نیار نیله آوارا یلدی موش آیتنگ  
 مکدر زاغ ایتدی بن مکترم که بنی نوعم میانشن محترم و مهترم برهم ضروری  
 سیبیله خاک پایکه یوز سورمک استرم یوز برک بر موش ترهوش ایدی که روزگارک  
 کرم و سردن و ایامک نیک و بدین چوق کورمش ایدی و اول موضعن کر بکاها بچون  
 پنجه سوراخلر آماده قلوب هر پرستند آخر راه امشدی و هر واقعه نك علامت <sup>خند</sup>  
 قبل الوقوع اهتام ایدوب هر کارک تیمارنی مقتضای مقامه کوره اتمامه یئشدر <sup>مشدی</sup>  
 چون زاغ ایدوکن بلدی زیاده پمضورا ولوب ایتدی ای زاغ بر بر مردن **بعد**  
**المشرفین** زاغ ایکن طلب مقارنه نه یاعث اولدی و میا نمرده کمال میا پنتدن  
 غیری مناسبت یوغکی مصاحبت اچا بایدرنه سبب حادث اولدی زاغ صورت  
 حالی بدایتندن نهایته دیکن حکایت اندی و کبوتر لر حقندن انک حسن عهد  
 و کمال وفادار لغنه اطلاع بیان ایدوب ایتدی چون کوردم که اول پنجاه لر  
 سنک عنایت و معاونتک و سیبیله سیبیله دام مختندن خلاص اولدر و مصاد <sup>قت</sup>  
 و مرافقتک بر کیتله اول ورطه عنادن رها بولدر سنک کمال وفادار لغنه و نهایت



حق گذار لغه جازم اولوب وفور همت و خلوص طریقت و صفای نیت و صدق  
 عقیدتله باب سعادت مآبکه عازم اولدم تا فوط فخالضه شط فخالطی بر نه کور  
 و سنکله همتشین و همد اولوب هر دم دعوی و داد و اتحاد دن دم اورم و خار  
 میاینت و مخالفته رهگذار مصیبت و موافقتن کونورم **شعر** داریم بدل بشو  
 بسی دل کزانی • حال دل خود با بگفیم نودانی • **موش** ایتدی بزم نوعمله سنک  
 جنسک میاستند مصاحبت بزم شریعتنمده منهی و مخطور دروسن زور و تر  
 معروف بن فکر و تدبیر ایلله مشهور ایکن مایندمده احتمال مواصلت دایره عقده  
 بغایت دور و مجرور در **شعر** پنازار قوسودی جز زبان جان نمی دیم • که  
 بعدا مشرقین آمد میان مادرین سودا • **بوری** و ارسوق دمورد و مکر بردشده  
 که حیرانمکانده اولمیر پیرامنده دکرتمه که استحصال محاله اشتغال اتمک همار  
 بر تیه ده کی یورتمک و در یاده آت سکرتمک و تار عنابگو تله عنقا شکار اتمک در  
 بوافعال صاحبک مال حالی سپیدار که احباب و اعدا میاستند رسوا اولوب  
 ارباب عقل و اهل فضل قنده کندی چهلن آشکاره اتمک در **شعر** این دام  
 پر قصد شکار دگری کن • کان صید کم دیدی بشکار تو نیاید • **زاع** ایتدی  
 ای موش بوسوزی فراموش ایلر که اصحاب همت ارباب حاجتله باب مرحمتی  
 سدا یلزلر و اهل مروت در کاهنه پناه ایدنی ید خوشونتله رد ایلزلر بنیواد  
 زماندن بویار کاهنه پناه ایدوب و قایع دوراندن بوملجا ارباب دجایه  
 التما ایلدم **مطلع** جز آستان توام در جهان پناهی نیست • سر مرایج این در حواله  
 کاهی نیست • حالا چون خلقة کیسه بوسعادت باینه لارم اولدم و دولت کیسه  
 بو حرمک حریم حرمته ملازم اولدم نه احتمالدر که تیغ جفا و همدن رسپر کیسه  
 بو نیتدن یوزد و ندر دم و محالدر که تیر چور و ستم زخمدن کان کی بر جانیه  
 دخی مایل اولوب کز کی بو هوادن کوی دو نم **شعر** کو بشمشیر سیاست میبواز  
 حاکمی • و ربشهریف غلامی می پذیر ی بندام • **موش** ایتدی زاع کرم ایلر

باب حمله فی بهم جانبها آچه و دام زرّقه بنی صیدا چون دانند فریب صاحب  
 که سنک بنی نوعک طبعان بلور کن سنکله مصاحبت یکا عظیم شنیدند  
 و چون ما پند جنسیت یوقدر باغراب البین سنک صحبت کردن اجتناب یکا  
 فرض عیند ربونک برله که بر مقتضای قول حکیم **مصراع** روح را صحبت ناجس  
 غذا پست الیم • سنک مصاحبت یکا سوهان عمر عزیز واره جان نفیسند  
 غایله نگر کردن بر آن امن و اطمینان یکا امکان دکلدر هر کس که بر شخصه صحبت  
 ایلیه اندن ایمن و ملیه اول واقعده میشد اوله که اول کبک دری و لمشدن ذراغ  
 اتیدی نه کیفیتله اولمشدن **اول حکایت** موش اتیدی روایت ایدر لو که بر کبک  
 دری برکوه دامنند خرامد کسندی و آواز قهقهه و صدای غغله سی سامعه دهره  
 و کندی سپهره طنین و ولوله ویرمشدی قضای آلهی بر باز شکاری او چرکن

و اوج هواده اول حوالیدن کچر کن باصره سی کک خرامنه راست کلوب آوار  
 قهقهه سی سامعه سنه و اصل اولور لوح خیال بازه طرح معنا حقیق مرشم اولوب  
 الحاصل جان و دلدن آنکله مناسبته مایل اولور چون سیلاب محبت باشند  
 اثر خاطر نبود و شرکه بوعالده هر شخصه برهدم مناسب و بر حرم مصاحب



بالضروری واجب در تأیام دولت و یاری و هنگام نکبت و غمگساری اولوب  
 حالت صحت قلبی صاحبند صفای وقت مرشد روحی و استیلا  
 شفا بوله معنی مزبور که مثل مشهور در که السنه ناسدن مذکور در که هر  
 بی یار بود پیوسته بهمار بود بونکه بی داده بودیت بمن در که راده طبع  
 حزن در **پیت** جهان در هر یک که یاری یوقد درخت عشرتینک باری  
 یوقد در **بوکک** بر بار خندان روی خوش رفتار و سبک روح و سرین گنار  
 قلب ند کلو پر غم اولور سه بوجنس اینسک صحبتله تازه و خرم اولور  
 و سینه ده نه قدرالم اولور سه بوعک همدک الفتیله منشرح و نه  
 عم اولور **ریاعی** یاری باید چگون یاری باید یاری که کره کار من  
 بکشاید هر که حال خوشی تن نماید زاینده دل غبار غم برداید پس  
 آهسته جانب بکجه روان اولدی بکک ناتوان بازی کورچک عذر ککان  
 بر سنک شکافند بهمان اولدی باز اول سوراخ قریندن زوال اندی و زبان  
 نیازله کیفیت حالی تفریم آغا زایدوب آیتدی ای بکک سوابق آزماندن  
 الی هذا الان سنک فضا یلکدن غافل ایدم و سنک فوز کمالک بکا مستور  
 اولدوغی اجلدن شمدیردک واقع اولان تقصیر ایتد معد و اولم الحاله  
 هذا آوازه قهقهه کک واسطه سبیل کک کل نشاط تازه و روحه انبساط نه  
 اندازه حاصل اولوب حرم قریبکله صمیم جان و دلدن مایل اولور سم سندن  
 التماس ایدرین که من بعد بندش نوس و هراس ایتیموب بنمله استیناسل ایدرین  
 و وحشت و حسی قویب کال احاصله آستانه مره اختصاص ایدرین که بوکت  
 صاحبته بکانه لک یکا لکه مبدل اولور و سحر و داد و ثمر مراد و پر **شعر**  
 تخلیست محبت که از میوه مقصود هر چند کسی پیش برد پیش براید بکک زبان  
 نضرع و اعتداری در کار ایدوب آیتدی ای قهرمان کما مکار لطیف ایدوب  
 بوغمکین کوکلی عنوک بشارتیه شاد الدین مسکینه دیدن مرحله نظر ایدوب رحم

۱۹۱  
 الراحمین جانبین یاد ایلله بر بک آخردخی شکار ایدم فرضایت باشک صدق سنی تو بجه  
 جانی زاد ایلله **شعر** من و دیدار تو هیاهات چه فکر میت خطاه من وصل تو عی  
 چه حالیت محال هرگاه که آتش و آب بر بریدل متراج قله بنمده سنک میا نکلن  
 مصاحبت اول زمان میسر اولور و هر که که سایه و آفتاب بینند اقتران و اذد واج  
 اوله سنکله بنم نیتمده مرافق اول وقت وجود بولور **مصرع** دین فکر در کدز که بجای  
 نمیرسد باز ایتدی ای غریب سنک انصاف ایلده که بومهر بایلقده به غرضم اوله که  
 سنکله تطف دمدا رایی مستلزم اولانه چنگلده کلال و انقلول وار که سنک مثالده  
 صید ندن عاجز اولم نه مقدار مده کسور و انکسار وار که کدز و طعمه مک شکار  
 فرومانده قالم همان بودر که بوندن غیری دکله که سنکله مناسبت و مصاحبت  
 سوداسی و موافقت و مجالست تناسی سکا هر محبت باعث اولدی و سنک  
 ترمات عجیب و حرکات دلفریک تماشا سیده بودل بی غلده میل نه محابا  
 حادث اولدی اگر چه یکا سنکله مصاحبتدن فواید بسیار حاصلدر سکا بنمده  
 مناسبتد منافع بشمار متواصله را قول بو که چون بنم اینای چشم سنی کوره نو  
 که زیر بار حمایتد پروش و یرم دامنکدر دست تقدی کوتاه ایدوب پیرامنه قدم  
 سستی کذا تمیز و سکا دیدن حرمتله نظر ایدوب چشم رعایتی سندن پوشیدن  
 طوتمیه لو و سر نه پاک و خرم فرغت خاطر ایلده مردم اطراف کوه طواف و اکواف  
 دشتی کشت ایدنه نایا سنی آشیانه التوب شاهانه یر کوشتم تا جایگاه منبع و آرا<sup>مگاه</sup>  
 رفیع ساکن اولوب بنی نوعدن حیثیانه سرافراز و اقرانکدن رفعت درجانه  
 ممتاز اوله سن نالنا سنک قبلکدن شانکه لایق بر محبوب صورت مرغوب سیر  
 موافقت بولوب سکا توفیج ایدم تا دست معاشرته در اغوش و محنت غریبی فرا<sup>بوسه</sup>  
 ایدوب روزگار کی حضور و فاهیتله کچوره سن **بیت** نه از زمانه جفا و نه  
 از سپهر مذل امید حاصل و جام مراد مالا مال **بیک** آندی سن امیر مرغان سنی  
 عنان اختیار طیور سنک قبضه اقتدار کده در یر سنک رعایا و خراج کذار کدز



بولین بن مقوله کسته نک اغالی و اقوالی سهو و ذلت و خطا و غفلدن خاے  
 اولقا احتمالی محالدر اول وقت که بنسنگ حسن النقا تکه اسطهار ایدوب  
 سنگ لطف و عنایتکله امیدوار اولم یکن که نیدن بزاده صاد را اوله که خاطر  
 عاطره مخالف و مزاج مبارکه ناملایم کله لاجرم سرخچر غضب خداوندی ساعد  
 عهد سابق پورسه کونک و تیغ خشمکله کون رفیق موافقی اوره کوهان اوے  
 بودر که **بیت** قلوب مسند قناعت بورایسن **•** کیوب دنیا کی غرلت پلاس  
 کوشه خلوتد توشه غرلت اختیار ایدوب ملازمت بارگاه حکامدن که متضمن  
 حظرات کلی در فرار ایدم **مطلع** تماشای رخ خورشید حد خود نمی بینم **•** همان بهتر  
 که چون سایه پس دیوار بنشینم **•** باز آیدی ای برادر بلبرنیس که دیدم دوست <sup>مشاهده</sup>  
 عیب دن نایندار و هر زشت که دوستدن صادر اوله بغایت رعنا و حسنا در  
**شعر** زهر ترادوست چه داند شکر **•** عیب ترادوست چه پند هنر **•**  
 کیک هر یاری که زبان اعتذاری پرکار و ذکر بهانه بی تکرار آیدی باز مقابله ده  
 شای جوابلر و دلپذیر نصیحتلر و شعرا دل و خطای پقیاسلر و عهد و پیمان  
 و وعده و ایمانلر مؤکد و تضرع و التماسلر اول مرغ رسیده بی دام صحبتنه رام  
 رام ایدوب محصل کلام کیکک عشق قلبدن مرغ و حشوی کجی از عاج و خواه و ناخواه  
 خمیرن قل کبی سوراخدن اول ساده دلی اخراج ایلدی حوض طشره کلدی ایکی یار برین  
 کنار ایدوب تکرارینای معاهدن بی سوکد بسیار و ناکیدات پشمارله محکم و استوار  
 اندیلر پس از آنی عز و نازله و اکرام و اعزازله اول مقامدن کونورب آشیانه سنه  
 کونورب اول مسکن خاص و دشمن نهفت اساسدن کمال خلاص و اختصاص ییلر  
 بر بریلر الفت و استیناس نذر چون حال برقع کون بومنوال و زره کجی کیک  
 دری بازدن بوا اعتباری کورچک تالیف و تکلیفدن بری و کستا خانه اوضاع  
 جری و لوب یا برجای تکلم و نا هوار ترنم و نه تقریب خد لر و نه سبب قهقهه لر  
 ایدر اولدی باز عالی همت اگر چه کیکک بوا اوضاعدن اغماض ایدوب غفله دیوان

۴۹  
 جوامیدن خط سه و خط سنی محوایدردی اما شمشیر کینه نیام سینه سنده جایگیر اولمش  
 و نهال غضب زمین قلبند رسوخ واستحکام بولشدی اتفاق برکون فراج بازه ضعیف  
 کلی عارض اولوب بر مرتبه واردی که طعمه ایچون پرواز آمدن قالدی ناچار اوصلاح  
 سامه دک و اول کوز اخشامه دک آشیانه سنده قرار اختیار قلدی چون کچه اولدی  
 حوصله سی غذادن خالی و آتش جوعله کانون درونی خالی اولوب نفس سبی که نهاد بازده  
 مذکورایدی حرکت آغاز اندی بک جون سینه سنده کینه دیرینه لوک مرور زمانه جمع  
 اولمشدی بازی خشم الودایدوب هر چند که ناصح خورد صورت عهد و پیمان  
 منصه نظرند جلوه کر قلدی کوشه چشم قبول یله نگاه امدی و بک قان دو ککه  
 و آتله حوصله بن پرامتک بهانه طلب اندی بک بشه بازده آثار غضب مشاهده  
 قلوب عین الیقین کند و هلاک کمر کینی در میان اندوکن بلوب دل پردردند  
 برآه سردایدوب ایتدی **شعر** چو عاشق می شدم که بر دم کوه مر مقصود **چند آ**  
 که این دریاچه موج بیگران دارد **ای** دریغ که بدایت خالدن نهایت کار **نظر**  
 اتمم و ناجسسه پیوندایدوب کوه پنداکازی که بیور مشلرد **مصراع** که از  
 مصاحب ناجس احتراز کنید **کوش** هوشم پیوندا اتمم لاجرم کشته عمرم بر گردابه  
 دوشدی که ملاح تدبیرانک خلاصندن نا امید در ورشته حالمه برو جهال **منقذ**  
 اولمشد که سرانگشت نامتله اکا انحلال احتمالی بعید در **شعر** نه از رفیق وفا  
 و نه از حیات امید **نه** از سپهر ثبات نه از زمانه نوید **بوتوع** کلمات خانکداز  
 نیا زایدوب اغلردی و بالان و کریان آتش حسرت نالانله لاله کی چکرن طفلردی  
 باز همچنان مخلص آزادی آتش خشمه تاب و ستقار خوشخواره بی زهراب ظلمه آب  
 و یرب سفک خور که بجهانه آذر دی بک چون بازک بو حال مشاهده اندی **فقط**  
 احتیاطی پرنه کتورب شرط ادب مرغی طوبندی باز کوردیکه آنک قلنه باعث نشه  
 حادث اولدی و هر چند که قصد ایلدی هلاکن اچجاب ایدر نهانه بولدی بطاقت  
 اولوب بککه نه سبب غضب اندی و قلنه بوشوز و فسانه به بهانه ایدوب مرومید



که بن تاب آفتاب بدن التهاب واضطرار بد او لوب سن هوای سایده ارام خوابند  
 اولاسن بک ایتدی ای میرجهانیکه حالیا طلایه شب کمنش طلیعه روز عالمه افروز  
 کمتشد رواقصای خاوراندن تاملهای قیروانه جمله جهانی حجاب ظلمت احاطه  
 اتمشد راول حضرت بخت تاب آفتاب بدن زحمت دریا بوخیر نه استطاعت بخت  
 هوای سایده استراحتن باز ایتدی ای بی ادب مخالف سوز سول سن همی وینه  
 تکذیب ایدوب بنم کلامی رد ایلر سن ایلچی خراوشر که سکا کوشتم دیدو که بر  
 اولدی و منفار خو بخوار ایلر سینه سن چاک ایدوب میدو که بواو لدی بو مثلی  
 اول جلدن کتوردم که تابلر سن هر کسه که خلاف جسدله مناس ایدوب مضرت  
 امین اولدوغی شخصه مصاحبت ایلر اول بک دری کیه روز عمری شام شب  
 اجلی تمام اولوب دانه صحنه میل اندو که سبیدن کو قمار دام اولر بندخی همان  
 بو منوال و زره سکا یا النوع مخالف و سکا طمع اولد و غم اجلدن سندن  
 بالطبع خایقم پس سنکله بنم میانم ابواب مجالست نه و جمله کشاده و اسباب  
 موافقت نه طریقله آماده اوله زاع ایتدی ای زبرک سندن اضافه سولر و کتد  
 عمدا که رجوع ایلر و دیدن تانی ایلر نظر ایلر که ایزادن بکانه فایده حاصل اولور و سنی  
 اکل اتمدن نه منفعت زاید و اصل اولور با وجود که سنک بقای ذات و حصول  
 موالاتک بک بخت فواید بیهوده و هرا منافع و مقاصد مقرر در هیچ رو امید که بن شد  
 بخت منفعت او مرکب سن بدن مضرت احتمالن ویره سن تا جائز میدر که بن سنک  
 طلب کرد راه دور و دراز قطع ایدم سن بدن با و اعتراض پوره سن و حضرت تکد  
 ملتسم اجائنه مقرون اولیب ناصیه امیدم دست رد اوره سن بوسیرت خوب  
 و سیرت محبوبله سکا لا یومید که بنم حق غریبی ضایع قلوب بو غریبی آستانه  
 مراد بخشیدن نا امید و بی نصیب قله سن **شعر** یما در غریبان سبب ذکر حیل  
 جونسنت که این قاعده در شهر شما نیست یا بوا خلاق حمید و اوصاف پسند  
 مقتضایه بو میدر که حبیب ادعای فوایح جانتکه منجر و مسام رجایی رایح روح

۵۳  
 پرورد ملا طفقکله معطر قلید سن **مصراع** از تو غریب کے بود رسم غریب پرورد  
 موش ایتدی ای نازغ هر کی خضمتک بر بر نه معاداتی البسه یا عارضیدر یا ذاتے  
 عداوت که عارضی اوله اکا زوال احتمال وارد و بر حیلده ایلر انک ارتقا عنده  
 مجال میسر در اما سؤیله که عداوت اصلی خصومت جلی اوله علی الخصوص که عداوت  
 قدیمه به خصومت حادثه دخی منضم اولوب سوا بتوخاصمه نه لواحق منادعت  
 اقتران بوله هیچ وجه انک ارتقا عی این امکان داخل اولمز و روالی علی کل حال  
 محال اولوب خضمتک کیسی دخی معدوم اولمینه انک عداوتی وجود بولمز **مصراع**  
 تاسر نرود خیالش از سر نرود **مصراع** عداوت ذاتیه دخی یکی نوعه برسی بودر که  
 اثر خصومت و ضرر عداوت خضمتدن بر نه منحصر اولمیه بلکه کاه بواندن  
 مستظهر اوله کاه اول بوندن متاثر سپله شیر کی که میانلر ندی بحایا ملاقات  
 جملہ محال اندر اما سؤیله دکلر که ضرر همواره بر جانب مقرر اولوب هر میت  
 هر کون بر طرف مقصور اوله بلکه بعض اوقات شیر زبان ظفر بولور بعض ازمانده  
 پیل دمان پیر و زاولور بونوع عداوت اول مرتبه مؤکد دکلر که انک رخی  
 مرهم پذیر اوله اول سبیدن که نسیم ضرر هوقتی که جفته نسیم اید هر  
 آینه اول طرف تسلی قلوب و تسفی صدر حاصل اوله انجی بودر که همیشه ضرر  
 بر جانب واقع و منفعت طرف آخر راجع اوله موشله کره و کوسفندله دکلر که  
 که دایم بر طرف مظفر و منصور در و زحمت هر میت طرف آخره مقصور در بونوع  
 عداوت مرتفع اولق متغ در بونوع عقد در **تغیر الزمان ولا یتغیر** نکره سراسمانله  
 اختلال بولور و نه اختلال زمانله زوال پذیر اولور پس بو خصمه که قصد جانده  
 فرمانی روان اوله با وجود که جانب آخر دن نه ماضیدن بر سابقه واقع اولوب  
 مستقبلان بر لاحق محفل اولوب مصاحبت و مضادقت نه طریقله ممکن اولوب  
 ما بیند بعد المشرقین واریکن ملاقات و موالات نه کیقتله وقوع بولور  
 آن لحظه که روز و شب بهم پیوندند یا در شته مهر و سایه بر هم بندند من



با تو شینم و در آن حالت نیز ارباب خود تمام بر من خندن زاع اییدی ای بزرگ  
 بجهد الله که بنم سنکله عداوتم اصلی و میا نمزده منافوت و مخالفت جلی دکلدر اما  
 انیای جنتمک سنکله بالغرض عداوتم وارسیه بنم آینه قلم غبار خلافتدن پاک  
 و آبکینه خاطر اسغه مهر و محبتکله تا بنا کدر هر آینه که چون قاعد **من القلب الی**  
**القلب روزه** محقق و مقرر در امیدوارم که اول حضرتک دلنه علی بنم صدق  
 عقیدت و خلوص طوئیه شهادت قله **مصراع** تو میندار که دلبر زلت آکه  
 نیست • موش اییدی ای زاع سرحد با لغزدن طشر کدر سن مصادقت  
 و مصاحبت تکلیف ایدرسن فرضا که بن کند و نقشه جرایم سنجی بومدعا  
 اوزره صبر ایدسن یکی که ادنی بهانه ایلد شیشه عهدی سنک عذر له  
 کسرا ایدوب هاز عادت اصلی و عداوت ذاتیه معاودت قله سن مارا کد که  
 که مدد مدید بر پرده طوره اگر چه که بعضی عوارضی متغیر اولور اما مقتضای  
 ذاتی اولن صفاتی باقی قالور مثلا آتش اوزره صود و کسه لوسویدر و شعله  
 نار یکی که هر بار که سورت ضرری و سرت شیری فتور بولسه خار و خاشاک بشیشه  
 کونیدر دشمنک مصادقه اعتقاد و مارا فینک مما زحینه اعتقاد جایز دکلدر **اعتقاد**  
 خالصتی و بطنک نیز جنکک مخالطی آزمایش هر بار که اطهار صدق مبالغه  
 قلسه اکا باور قلمتوک **مصراع** امید دوستی از تو و دشمنان کردن • جنات  
 بود که طلب کردن کل از کلنی • هر کسه که عهد دشمنه اعتقاد و پیمان و ایمانه  
 اعتقاد ایلید و افسون و افسانه سن کوش رضا ایلد اصفا و سمع قبوله استماع قله اول  
 واقع در شواره کوفنا را اوله که اول شتر سوار اولمشدر راغ استفسار ایدیکه  
 بجهد اولمشدر اول **حکایت** موش اییدی بر شتر سوار انشای سفرده بر موضع  
 نیشدیکه کاردا نیلر اندن نزول نمیشدر ایدی و نته که دیمشدر در **مصراع** قوب  
 کوجد و کی منزه قوفی • کاروان آتش اندن یا قوب قوب کیشدری آنلر خت  
 اقامت کو تر جک کاروان صبا آمد شد آغاز قلدری و مروحه باد سحر خنجر

۱۵۱  
اقتی تراید و باندن منتایرا و لن شرار لراف بیا باند خار و خاشاکه پیش  
اول نواحید اولن درختان بالکلیه طوئش اول صحرانک هر کوشه سند برلا  
بدیدار اولدی میان بیا باند مکر برما عظیم وافعی جسم میم ایدی آتش اطراف

دایره هاله و شعله حواله کی احاطه اید چک عاجز و فرمانده قالب هیچ بر جانب  
یول بولدی و هر طرف که نگاه اندی راه رها کوره مدی از قالدیکه تاب آتش ایلد ماهی  
کی تابده قاورلر و صهر ناز بواریله خرمن حیاتی صا و رله چون اول شتر سواری  
کوردی قضرع و زاریه آغاز اندی **بدت** چه شود که بکرم مرحمتی فرمائی کوه از کا  
فرو بسته ما بکشائی سوار غایت مستفیق و رحیم و مهربان و کریم ایدی چو زمارک  
استغاثه سن ایستدی و حرارت آشدن ماد کی صطرا بن و نهایت التهایدن موکبه  
پنج و تاب مشاهده اندی کند و کند ویرایتدی که چه مار جوارز یا نکار و دشمن بد  
کودارد اما چون فرومانده و عاجز در اکام حمت اتمک مذهب مروتنه جایزد  
اولی بود که قلاب غنله بوکوداب مختدن ای طشره چکم و بو تخم خیری که متمر  
سعادت دنیا منبج کرامت آخرت در دیوان حسنام زمیندن اکم پس یابنده اولن  
توبه بی الند اولن نیزه نك او جنه بغلیوب مار طرفه بغلیوب ماطر فیه اوزتدی



ما تو به کی حصار حصین و استواری کو بچک نه اختیار کند و سن اینچه اتدی  
 سواریت خیر ایلد اول مظهر شری سر در ناردن خلاص اتدی بعد تو به دن خیره  
 بعضی موثر کلماته نصیحتیه آغا ایدوب ایتدی ای مار بلور سن بجز ورطه دشوار دن  
 خلاص اولدک و بجز کوباب بوار دن نجات بولدک و اچیدر کم بو نعمت شکرانه سے  
 برکوشه اختیار ایدوب من بعد مقام آزار و صدد ضرار ده اولیا سن که موزی  
 دیناده بدن نام و آخرتده دشمن کام در و رحمت حقد دور و رحمت خلفدن محروم  
 و مبحور در **شعر** بترس از خدا و میا زاد کس • ره رستکاری همی است و بس **و**  
 ما ایتدی ای سوار بو سوزدن فارغ اول که بن تاسنک بزم عبسکی رخم نیشمه  
 تلخ اتمیم بو مقام دن کتمیم سوار ایتدی ای مار بونر کهار نا هنجار اولور بن سکا  
 شفقت و رحمت بایند قصور اتمدم و سنی میان آتش قویوب نار و نور اتمدم  
 بن اولسم سیل فانیای بنیه که یقردی و سعله آتخانه حیایک یقزی احسان  
 ادا سنده ایوا سزا میدر کم خراسنک اله روای **بیت** از جانب من طرح وفاد <sup>ری</sup>  
 بود • از نیش تو آیین جفا کاری بود • ما ایتدی بلی سن انسا بندن قصور قومد  
 الا ملذنه واقع اولدی و لطف و احسان که دریغ پور مدک لیکن مستحقنه وصول  
 بولدی سن بلور سن که بن مظهر شر و منبع زهر و منشأ ضم جمع جانور بنم شر شر بن  
 او شنور خصوصاً نوع بشر شر زهر مدم قان قاشور چوسن بنم کی مظهر شر الوجود  
 خیر محض فضا سنده قویب تنکای عدم کوند رمدک و بچلاین منشأ فساد آتش  
 افساد سیل مار یله سویندرب کار بار وجودی نادر ایلد کونیند رمدک هر  
 آینه انک مکافاتده انواع آفات و مخافته حاظ و منتظر املو کرک که شریر لره خیر  
 اتمک خیر لره شراتمک بر اورد ربد که بد کادره احسان نیک کرد ار لره اساء تدن بد <sup>دور</sup>  
**قطعه** چنانکه در روش شرع و عقل ممنوعست • بدی بنسبت پاکان و نیکوان  
 کردن • بجای دو صفاتی که مردم آزارند • بهیچ وجه نگویند میتوان کردن •  
 بردخی بو که **قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو** نص صریحی موجب سرکله بنم میان مرده

عداوت قدیمی قائم در دور پندک و عاقبت اندیشک مقتضای اوزره دشمن  
 مقتول و خصم مخدول و ملحق در محکم **اَقْتُلُوا لَاسُودَیْنِ** بزی قتل بحسب **العقل**  
**والتقلیل** سزای غیر به فرض عیندر چون بویاید فرمان شرع و مقتضای عقل  
 و طبع مخالف فعله از تکاب ایدوب رحم پر نه زخم نوش محله نیشی از آت  
 کوردك البتہ سکا زهر هانیدن چاشنی طایند رسم کوك و بن دندانیدن بجمع اندر  
 کوك تا استماع قلندر بفعل منکرده سکا ابتاعدن امتناع قله لو سایلرودخی تجربه  
 اولوب سندن عبرت و نصیحت اله رسوارایتدی ای قهرمان ستمکار بونه افسانه  
 که سولیرسن و بونه بهانه در که ایلرسن انصاف ایله احسان مقابلہ سندن اساءت  
 بخیر ملتند روا کور مشلردر و کرم مکافاتند خبائثی قتی شرعیتد رخصت و <sup>مشترک</sup>  
 خبراذا سندن شاهچهره عاقل مقتول کورمز و نفع جزا سندن ضری کافر قاضی دخی  
 پورمز **بدت** بنا اولای بودیر پرآفات • پنه احسانه احساندر مکافات •  
 ما راایتدی ای سوارسن یوکا نه انکار ایدرسن که بوعادت انشاندر <sup>هنگام</sup> **سرك** <sup>مدرک</sup>  
**نیک** و **بذات** و احسان یکساندر **نظم** کوردر احسان ایدر عصیان عجیدر •  
 عجیدر عادت انسان عجیدر • هر دم مرهم پر نه نیش اوررسن و نوش محله نیش  
 روا کور رسز بن بود عواده پنه سرك فوق ایله عامل اولورم و بو معامله <sup>ن</sup> **د** <sup>ن</sup>  
 نه کیله ایله آلمسه پنه انکله و بررم **مصع** یکخطه بخوان به که فروشی هر سال •  
 هر چند که سوار زبان محاوره بی پرکار ایتدی سوار مساعت ساعد ماره طار  
 کلو بایتدی ای سوار چاره کار همان بواکی امرک برین اختیار در اول ازخی سکامی  
 اوره بن و یا شتر کند نمی بند قلندرینا القصه هربار که حصار انکاره تحصین ایدوب  
 مفید و لیوب آخر کار بو عهدا وزره قرار اید که مارشویله که شهود دعواسنه عرو لله  
 اثبات ایله سوار اسکا تاید و آنک زخمه جان و دلدن خریدار اولر و کذ و هلاکت  
 عن صمیم القلب اختیار قلندر پس ما را طرافه نگاه اتدی کوردیکه برکا و میش پیا باند کورنو  
 و میان صحابه رعی چری ایدر ایتدی ای سوار کل بوشکل بوسلیم دلدن استفسار ایدنه



پس مارو شتر سواران قله کاومیش قتنه کلدلر ماددهان زهر بارهلاهل نشارن  
 آجوب ایتدی ای کاومیش روز کاردر که بوبیا بان جهانده کشت و کدار ایدرسن  
 جزای احسان ندر بنجر بلورسن ایتدی آدمیلر بدینجه صورسک مکافات احسان  
 اساءتدر و پاداش نعام جنایت بودعوانک صدقنه دلالتدن بوکفایت اتمز  
 که بن پیچمدتدر که بونلردن بونه خدمت ایدوب هر سال صحرای وجوده غزال  
 جینی بکی برکوساله کتورب خانه خداوندی پرشیر و روغن ایدردم وانک وجه  
 معاش و جهت انتعلش بنم ذمتدن اولوب بنم حق خدمتی بلر و شکر نعمتی قلدر یردم  
 چون پیر اولدم نتاج پیچردن قالدیم بنم تعهد عالمی ترک ایدوب حقوق ماضیه نه  
 اونندی و بنجه بوصحابه صالیویرب تک و تنها قودی کتدی خون بوعلف زارده بر  
 مقدار و تلیوب بیکار و کامکار کوزم بدندن ۲۰ لجه سمن و ستر ظاهرا ولدی برکون  
 صاحب بوجانندن کدار ایدوب دیدن و قتله بنم حسن حال و بال و باله نظر ایتدی  
 چون بنم ضخامت تن و اندامی کوردی تعجب ایدوب بشاشت تمامه دوندی مقامنه  
 کتدی یارنداسی بر قصاب کتورب بنی اکایع اندی برکون سلاح خاینه ایدوب  
 بنی ذبح اتمک محققدر انسان طایفه سنه احسانک مکافات بودر که بیان ائدم  
**مصرع** حال بن اینست یاران باکم کویم حال خود مار ایتدی اشد حکایت حال مکافات  
 اشدک و مذهب آدمیا ذمه احسان مقابله سنه اساءت لازم ائدوکن اسماع  
 اندک همان بی توقف زخمه آماده اولوب بو عجمده و فاسطه معبودی دالتمک کرکسن  
 سوار ایتدی بزم شرعیتزده شاهد واحدیلر حکم نایت اولر و شهادت حدضا به  
 وارمینجر قضا مضابولن مارینه آفاقه نظر ایتدی اتفاق کوزی بر درختنه راست  
 کلدی ایتدی کلر بودرختدن دخی کیفیت حال صوره لم بوباید اولدخی ندر کوره لم پس  
 معیتله اول آعاج دینه واردیلر مارانندن دخی صور دیکه مکافات احسان ندر ایتدک  
 مذهب انسانده جزای احسان اساءتدر و مشرب آدمیا ذمه پاداش منفعت ضرر تدر  
 بوبره ناله که بن بوبیا باندر بر درخت سایه دارم لیل و نهار براباغ و وزره طورب

آیند و روند پیر خد متکلام بنی آدمند و در مانند که بویا باند تا بآقاید  
 جلوی بریان اوله کلور ساینه و لمتن بر ساعت آسوده اولوب راحت اولور چون  
 شداید راهدن فراغت و نکابت هوادن افاق بو کوزلرن ایوب زیروبلا یه بقر  
 ایدربونک هر شاخندن بود کلو چوب دسته و بوقدر تیر صابی و اوزندن بو  
 مقل رختنه و اندن بوقدر عد دقای جفر شویله که یاشند بتر بولنه یا کسر فی الحال  
 چقوب شاخلمک بر قن کسربونک برله که بونلربند ن صفا اولور لوجفا قلور لر  
 و با وجود که بندن راحت کور لر زحمت و پر لر **شعر** من در اندیشه که چون  
 بوسر و سایه کم • اودران غم که چسان بر کنذار بنیادم • ما آیتدی ای سوار ش  
 اسری بر طرف اولدی شمدضکره دخی نه بها نك اولور البته شرط معهودی ادا  
 اتمک کرک درونر خم نیشمر رضا و پر مک کرک سوار تعلل ایدوب ایتدی تعدیل  
 شهود لارم ایدی و لندمی و بوباید ترکیه واجب ایدی بولندمی ناحق پره قان  
 دو مک عدالتکه لایق دکلدر ونه نیت قضا رضای حق موافق دکل با وجود که  
 معلوم مکر که جان عزیز و میوه زندگانی زیاده لذیدر قلبی بعلق دنیادن قطع الیک  
 صعب کار و خلعت حیاتی بدنندن خلع ایلمک امر دشوار در امان بعد شرطربونک  
 اوزرنه اولسون که اگر بوقضیه یه برکواه دخی بولنری مضایقه قضایه رضا و پر  
 و شرط معهودی تقدیم ایدوب بوبلایه کندومی تسلیم ایدم بواشاده اتفاق  
 بر رویاه اول نواحید کز کن انلری بومناطرم ده کورب مشکلمرنه نیکی دیوبایپ  
 یاپ ایلر و واروب بونلرک مباحنه سنه قولا ق اورب تقضیل جاله واقف اولوب  
 طوردی چون مارانی کوردی سواره ایتدی کل ایدمی قضیه فی بور و باهدن صور لیم  
 و بوباید اول داخی نه دیرونه جواب و پر رکوره لم سوار هنوز تقضیل حالی اعلام و جواب  
 و سوائی تمام اتمدن رویاه پرانتباه آواز بلند یال ایتدی ای مرد بلزمینس که مکافا  
 نیک بد و جزای احسان اساءت اوله سن سوار چون حقیقت حالی حکایت ایتدی رویاه  
 ایتدی سن مرد عاقله بکر زسن پنچون پهوده سولرسن و حق صحیحی ستر ایدوب کذب



صورتی کند که نسبت یلرسن **مصراع** زعاقل که روا باشد سخنهای خطا گفتی •  
 ما را یتدی بلی سوار راست سولراسته اول تو بره که بیخ و رطه آشدن  
 خلاص اندی رو باه تجب صورتی کو ستر و با یتدی بو کلامه باور بنجر متصور  
 که بو قدر جسامت هیكل و سخامت بی کمره رتبا کیره بگرز بر از در سن بو تو بره یه  
 که اکا نسبت دایره عین التور دن صغر در صغر بلك بنجر ممکن و میسر در ما را یتدی  
 بو بجلی مشاهده ایلده بیان سهدله و بود عوایی برهان عیانه اثبات اسان و الحاصل  
 اگر اعتماد افریسک استه خراسته نردبان رو باه یتدی اگر بو قضیه بی علم  
 الیقین بلم و بو صورتی رای عینله مشاهده قلم امید در که بو عقد لطف  
 حیلده ایلده حل و بو خصوصتی اکل وجه اوزره فضل ایدم پس تحقیق دعوا و تصدیق  
 مدعی چون سوار تو بره نک اغرن آچی و بر دی مار کلام رو باهله مغرور اولوب  
 تو بره نک انچه کیردی رو باه چون آنی کور دی هسته سواره دیدی ای جوان  
 همیشه دشمنک زنداند کور دک و خصمک خطر جاند بولدک فرصتی عنین بل  
 و مجال ویرمه امر فی تدارک قل **بیت** دشمنه کفر صفت ال ویره همان قیدنه کور •  
 بر نفس ویرمه امان و قتلنی امرند اول • پس سوار تو بره نک اغرنی محکم طو توب  
 سنک خا رابه سولیه اوردیکه مارک زهره سی چاک اولوب کشته زهره هلا هل  
 اولدی و بیخ آدم آنک شر شر و ضرر زهرندن تور تلوب روی عالم آنک خبث  
 خبیثدن پاکیزه و پاک اولدی **مصراع** اینچنین بد زندگانی کشته به • بو حکایتک  
 فایده سی بود که خردمند لارمند که طریق خرمی نامری قومیه و خصم فتنه انگیزک  
 رای فریب مزینه مغرور اولیه و هیچ وجهه آنک عهدنه اعتماد و قولنه اعتقاد  
 قلمیه تا آنک دام بلا سنک در ماندن قالمیه **شعر** اولکه قول خصمه مغرور اولور  
 شمع عتلی تیره و نه نوز اولور • دوست و ملق دشمن اول وقتن بلور • که قمر الملق  
 یوز لرندن دور اولور زاغ یتدی بو کلام لالی اشطای که عین حکمت و محض  
 نصیحت در قبول سامعه ایلده ایستدم و بو جواهر زواهر مآثری که معدن عقل

و کان خردن سخت‌جهد را و نیزه گوش هوش اندم اما سنک کرم ذات و مکارم صفا  
 لایق بود که بوباید در موافقت فتح باب ایدوب در پیر محالفتی سدا ید سن و نیم  
 کلامه باور قلوب احکام و همی بی براهین عقلیه ایلد ردا ید و حکما نك بوبند  
 که پور مشلدر لیشیم لر مصاحتندن فرار ایدوب کومیلد مجابستن اختیار اتمک  
 کرک گوش هوشکه بنیدای سن که کریم بر ساعت مصاحتندن انواع شفقت و ملا<sup>طفت</sup>  
 پیور در رعونت و خوشنندن احراز ایدوب یکانه لکه مبدل قلوب را مالیم حق  
 صحبت قدیمدن اغاض ایدوب ادنی نهان ایلد یوز لیلی دوستدن اعراض ایلد بو  
 اجلد ندر که آرده لک صدقته تیز وعدا و تے دیرواقع اولور کوز زرتین که  
 که کج شکست اولوب تیز صلاح بولور و لیشیم طبع و سفله مزاج لک بنای صدقته  
 سریع الانه دام اولد قدن غیرای اصلا صلاح پذیر اولور کوز سفالین که که تیز  
 شکست اولور و هیچ وجهله صلاح بولور **شعر** بینلر باغ حکمتدن میشلر  
 بو معیند بغایت خوش دیشلر **شعر** دوستی باید از ان کونر جست کان اپید<sup>الدین</sup>  
 بماند درست خانه کاسش بود از خشت خام پست شود از دوسه باران تمام  
 ای نیرک بندخی اول قبیله دئم که دیانتم اعتقاد قلند و صدا قتمه اعتماد اولنه  
 با وجود که بر صدیق صادق محقق و بر رفیق موافق که طوق ایسه بن اجم بور جاده  
 بوجابه التجا ایدوب هیچ بر طریقله بویولدن دو نمزم و بود عاده بو محله توجیه  
 ایدوب هیچ بر وجهله بوقبلدن یوزد و ندر مزم و اصلا طعام طامرم تا بنی نعمت  
 ملاقات شریفکه مشرفا تمیز سن و قطعا ارام اتمرم تا کوش جانجی در ر مقالات  
 لطیفکه مقرب و مشقت قلبیه سن **شعر** دامن چون تونکاری زلف آسان ندیم  
 که بخوابه بسیار بدست آمدن موش ایتدی ای سنک مولات مراعاتکه خریدارم  
 و صدیق صادق و خریدار موافق موافق احتیاج بندخی سن قدر و ادم موافقت  
 بو قدر کریم و مجالستادن بود کلو پر هیزم اول اجلد ندر که اگر بنم حقه مکرو<sup>عند</sup>  
 فکر اید سن عقل قستند عذرم واضح اولد و تا فیمیه سن که سست<sup>ست</sup> عنان دق



بولدم و بر هرزه کوی نرم خلقت و ضعیف حقیقت شخیصله آشنا اولدم و الا  
 اول کلام مکن سنک دعوی صداقت صدق کی بلشدم و سبک صحبت که جا  
 و الله مایل اولشدم **نظم** چون درین دل برق مرد دوست جست اندران  
 دل دوستی میدان که هست هیچ عاشق خود نباشد وصل جو کز نه معشوق  
 بود جویای او پس شکر کلوب سوراخی قیوسند طوردی زاغ صورت یک  
 یچون ایلر و جگر کلوب بن مشتاقله موافقت ایدوب شرف محاسن کله مشرف  
 قلرسن مگر خاطر شریفه خلیان خوف مشاهده ایدوب خفقانیم معاینه  
 ایدرسن موش ایتدی هرگاه که برکسه کند و نفس نفیس صدیق صادق یولنه  
 فداقله و وقت مضایقه ده نقد جان لذت یار غمنا چون دین واجب الایله  
 انک کبی صدیق محب صادق و برادر موافق دیمک لا یقدر و مرآت صدق  
 انک مرتبه سی عالی و درجه سی فایقدر و اگر همان امور نیویله باند ملاطفت  
 پیورب مال و ماله مواسات قلله انک متوسط الحال در اول مقوله کسند انک  
 منتهای مصداق حنا اعتدال در دیشلر در که اول کسند که دوست مرعات  
 وقت مصلحت حال اچون جاه و ماله مواسات ایلیر شول صیاده بکیر که کند و  
 سود چون دانه صحر پرورش طیور مقصودی دکلر چون بواسل صداقت عرض آمیز  
 میگر که عاقبتی عداوت انگیزه و لا **پیت** هر نفسی کان عرض آمیزشد دوستی  
 دشمنی انگیزشد اما شول کسند که جام محبتی بشوایه نوش ایلیر که یار کند و یولند  
 وار لغن فراموش ایلیر اکسیر اکیر و کبریت احمدن صد مرتبه اولی در و میدات  
 محبت جان فداقلی پیدا در که مال ادا نمکدن هزار بار اعلال در که **الجود یا نفس**  
**افقی غایت الجود پیت** هست جوامد در دم صد هزار لیک چو با جان فدا  
 انجاست کار پوشیدن دکلر که شرط موالاتک بقول و باب ملاقاتک دخول  
 بونک بولر که بکا خطر جان وارد زمین دلمه بنای صداقت بود و جوده است  
 که طریق یاریدن بذل نفس و فدای جان بکا آسان کار در **مصرع** کورسد کار بجان از

جان بر خیرم • اگر سکا<sup>۲</sup> بجله سوء ظنم اولیدی مصاحبتکم مایل اولم و کوشه  
 کا شاده او نورب کج استیانه دن قدم بیرون قلمزم قلم سنک مصادقه که تمام  
 واثق و روحم سنک مصاحبتکم تمام عاشق در و طلب صحبت تمام صدق  
 نیتک و خلوص طوئیک شایبه شهر دن بوی در جمله ایلد بنم جانم اولن خلوص  
 و خصوص یکله بریدرای زاغ اگر چه سنکله بنم میانم بنیاد عهد و پیمان پایدار  
 و بنیان امن دامن استوار دما سنک بنی نوعدن بعضی یارانک وارک بنم  
 انلک سبندن بغض و خصومت دایم و شطرنج عداوت قائمدر محققدر که انلک  
 بریسی بنم کورچک بکا قصد اید و نیستد پیرچک خوفشانلر که شریایمندن  
 قصد اید زاغ ایتدی بنم یارانم میانم شطرنج بودر که هر بریسی بنم دوست  
 دوست و دشمنه دشمن اولد لوموش ایتدی بلی هر کسدر که دوست دشمنه یار  
 و دشمن دوسته هوادار اولد اجازت سندن مردود و اعدا اعدا دندن معدود  
**شهر** روی دل از دو طایفه برداشتن نکوست • از دوستان دشمن و از دشمنان  
 دوست • بواجله ندر که ارباب حکمت جانی وج قیمت امشدر در دوست  
 خالص دوست دوست دشمن دشمن دشمنی خبی و جبر تقسیم امشدر در دشمن  
 ظاهر دشمن دوست دشمنی بواجله پیور مشدر در **شهر** از دشمن خود چنانز ستم  
 کند دشمن یار و یار دشمن • زاغ ایتدی ای زیرک مضمون کلانک معلوم اولدی  
 شویله بل که بنم سنک میانک ارکان مودت بر مرتبه ده مؤکد و بنیان محبت  
 بر مثابه ده مشید و مشدر که من بعد بکا اول کسسه نو یار اولدیلر که فی الحقیقه  
 سکا یار اولد و بنم مصادقه اول کسسه نو و ارا اولور که سنک رضا که طلبکار اوله  
 هر کسدر که سکا عدو اولد اکا عداوت بکا لانددر اگر چه بکا خودش و بنادر اولد و هر  
 کسدر که سکا محب اولد اکا محبت واجیدر اگر چه بکا اعتبار اولد **بیت** بر رخ هر کس  
 که نیست داغ غلامیت یاد • کو پیر من بود دشمن و اغیار ما ست • خلوص محبتکه  
 صدق بنم و خصوص مودتکل عقد غریق اول مثابه ده در که اگر چشم و زبان



که دیده بان قلعه جان و تر جان بیان جناندر سکا خاین و مخالف و مبای کورم  
 بر اسارتله اکسین دخی ساحل وجودن کوراب عذیر کونددم **شعر** عضوی  
 ز تو کردوست شود یادشمن **دشمن** روشنی و و کش زخم دوزن **موش**  
 بوکلمات استماعندن قوی دل ولوب ایلر و کلدی و زانک حالن و خاطرن  
 صورتی و الحاصل اول یکی یاربری برن کارایدوب مساهله جلاله خوشحال  
 اولدر لیل و نهار زبان استیاق پرکارایدوب مصاحبت استغال قلدیر **مصرع**  
 میان بندید عشرت را که یار اندر کآمد **چون** موش بر موجب **اکرموا الضیاع**  
 و ضایف ضیافتی تقدیم و مراسم تقطیم و تکریمی تجلیل تکمیل و تقیم اندی  
 ابتدای یار در اگر دخت اقامتی مسکن اصلیدن کوثر باهل و عیالک بو  
 منزل کتوره سن طومنتک تا قیامت کورمه بنیدایدوب غبار اندوهی آینه  
 دلدن کتوره سن زیر بو بقعه که بو مسکینک مسکیندم ماوای و موضع خوش  
 و داکس و موقع فرجخش در تراغ اندی بوما وانک آب و هوا سی و صنعت  
 و وسعت رفعتی بابت سوز یو خدر لیکن سارع عامر قریب و اطمینان  
 تردد کار بان و آمد شد مسافر اندن حصول ضرر انوع محققند و وصول  
 آسیب و مکره متوقعند ما فلان جایگاه که تقوض انبار استبیلدن دور  
 بر غم غم اردر که غایت صفاده مجور حور کعبه بر نور و لطافت هواده باغ ارم  
 کبی مقام حضور **نظم** لب جوئی سراسر سبز تر **صبا** بوی شکوفیلد معطر  
 کنار باغ و راغی سبیل و گل **میان** سبز زای پر نقل **طهر** و لغه اول نوا حیده  
 و افروز و دست آشوب و فتنه اول حوالیدن قاصر بوجلدن غیری هم اجابدن  
 بر کشف انده توطن ایدوب اول مقام شرف و پر مشدر اگر رغبت بیور رسن  
 اتفاقله اول منزل بهشت آیین و اده لم و بقیة العمر اول مرغزاده کامر و کامکار  
 رود کار کچره له موش ایتدی **پیت** نادامن کفر تکشم زیر پای خاک **باور** مکن  
 که دست زدامن بدار مت **ایمان** نیکو ل ناشادم و جلیس حجره فوادم شرف

محاورتگدن غیر امیدم سعادت مصاحبگدن غیر مرادم یوقدر آفتاب  
 یکے هرتند که کید سن بن سایه کبی یا نجر یوزا وزره یوررم و آستین فشان  
 هر جانیه که خرم اید سن من دامن که آرد کجہ باش و زره سور نورم تا کو کبی  
 جامه حیاتم جنک هادم اللذات ایله چاک و چشم جهمان بدیم صرصر مرک  
 و ممانله پر خاک اولمیه دست ادا تم دامن محبتگدن ایرلمیه و دیدن دلم مشاهد  
 شاهد میل و محبتگدن ایرلمیه بوقعده که حالیا ساکنم وطن اصل و مسقط  
 راستم دکلدربلکه نصاریف روزگار بوقمقامه بنی با اختیار کتور مشدر  
 بنم سرگذشتم اوز و ندر و عجایب و غرابی حد و عددن افز و ندر آشاء الله  
 اول زمانکه قرارگاه مقبره اوله و خاطر عا طرسه مسافرت و زحمت  
 مهاجرتدن آسایش یوله نصدیع جازا اولور شره بیوردن ذره و بحرین قطره روتا  
 اولنه چون میانلرند کلام بوقمقامه تمام اولدی زاغ فی الحال دم موشه  
 یا چشوب نال غمیتله پروازه کلدی و مقصد معهوده متوجه اولوب نجر زمان  
 کدنصرکه منزل مقصوده ایردی سنک پشت مکر اول مرغزار میانتده اولر چشمک  
 حوالیسند کشت ایردی چون اراقدن صورت زاغ ظلم سرشتی احساس  
 اتدی ترس و هراس کا غالباً ولوب فی الحال صوبه طالیدی زاغ موشی هوادن  
 آهسته اندوب سنک بشته اواریلدی سنک پشت فقر آیدن صدای  
 آشناییشدوب شرایط استقبالی مرغی دوتدی و دیدار یار کرامی ایلر  
 شاد و زندان هجر ایدن ازاد اولوب ایتدی **نظم** بخت بر کشته من  
 با سر پیمان آمد وقت شاد یست کون کان کل خندان آمد پس بریر یله  
 کورشدیلر و اوپوشدیلر قوشدیلر خاطر لرن صورشدیلر کشف استفسار  
 اتدی که بو آنه دک نه حال و زمانه دک سه اشتغالده ایدک زاغ  
 سرگذشتن کتور لره گرفتار اولدوغن تا اندن نجات بولنجه و موش ایلر  
 مصاحبت و مصادقت مراد قلدوغن تا مسکن مالوفه و اصل اولنجه نقیر و قطیه



تقریب ایدوب کلک تعبیر ایلده ضمیر کشف تحریر و تصویر ایلدی کشف چون برسیل

اجمال تفصیل حالی معلوم اتدی بشر سند بشارت تازه وهشاشت نه اندازه  
حاصل اولوب ایتدی ی مونس خاطر نه آرام **مصراع** خوش آمدی و عليك السلام و که کرا  
برم بختمرك سعاد تیدر که سرك رختکوزی بوجانبه چکدی و طال العز قوبیدر  
بو الطاف بی نهایتک معذرتی بجز زبان خامله تقریر اولتمق میسر در و بولفتا  
بی حد و نه غایتک محمد نه بجز خامه و مالی حصول دولت و حال کمره اکیلوپدر و روز  
**پیکت** این عنایت از نه بود که ده پرسیدم وین هدایت ابدی کشت که رویت دید  
چون شداید سفر دن آسایش بولدلو و اول مسکن ماند غبار چشم زخم روزگار  
سالم و مصاحبت یار و موافقت دیار ایلده غائم اولوب روز و شب تماشا ی  
جمال و شکر و صاله مواظب و مداوم اولدیلر زاغ موشه متوجر اولوب ایتدی  
ای زیرک اگر مصلحت کور رسن وعده کرمیه بی پنازه پیشدروب سرگذشتکی  
سنت پشت حضور دن حکایت ایلده تا ما پند کرده قواعد موافقت استحکام بولد  
و اول نوادرک استماعیله اهل مجلسه تمام استراحت مالا کلام حاصل اولد **پیت**  
بکشالب وزان دهان شیرین • کام دل ما پر از شکر کن • **موشر سمع** و طاعه دیوب  
پرسواله جواب کشفه خطاب ایدوب ایتدی ای برادر بنم منشا مولودم دیار  
هند دن بر شهر رک اکا مادوت دیر لر بن اول شهر ده بر زاهدک زاویه سند و طن

طوتمشدم وکوشه صومعه سنده کندم اچون <sup>بواسطه</sup> دوزب دست ارادته  
 اول آسپاينه النجا اتمشدم بنی بوغدن پخه لر بنم درگاه هر ملازمت ایدر لر اید  
 وهرگاه خدمت اچون بارگاه همه کلوب کیدردی مرید معتقد لرندن بر می بین  
 صادق هر صباح زاهد اچون بر سفره طعام احضار ایدردی زاهدانک بر مقدار  
 وظیفه جاستنه صرف ایدوب باقیسن شام اچون ادخار ایلردی بن دیدن <sup>ایله</sup> توفیق  
 کوردردم زاهد حجه دن چقدوغی کچه کندومی سفر اچنه اتوب مرادم اولدوغی  
 قد اچنه اولر طعامدن یردم باقیسن تمام یارانه انعام واحسان ایدردم  
 زاهد هر چند حیل ایلر بنی صیدا تمکه قصد ایلدی کارکوا ولدی ودام و مکره  
 قید و بندا تمک فکر ایدی فایت بولدی اتفاق بر کچه زاویه زاهد بر مهمان  
 عزیز کلوب منزلی مشرف قلدی چون مراسم سلام ولوازم انعام واطعام واکرام  
 تمام اولدی مایند پر فایده کلام چکلوب سماط مجاوره و سفره مباهر میانه  
 کلدی زاهداناء کلامه آنک مولد و مقصد بن صورتی و سبب ارتکاب  
 سفر و موجب اجتناب حضور حضری استفسار پوردی مهمان بر مرد ایدی  
 جهان آزمای و بر فرد ایدی عالم های **شعر** سفر کرده در بحر و بر ساکها  
 شده مطلع بر بسی حالها زاهد جوابد کاه اختصار و اچاز و کاه اطناب  
 اطنابی دراز ایدوب غریب اخبار و عجایب امصار دن هر بنسبه که آنک دیدن  
 شهودند ارشام بولشدی تعبیر دلیذ پرایله تقریر ایدردی زاهدانای  
 مکالمه کاه کاه اللرن بر بر نراوردی یعنی بوصد ایلر اول کونه آستین حوزه  
 سفری اول دزد دوستلرندن قورردی مهمان بوصورندن کمر بی حرمتلک  
 علامته ایدی زیاده منفعل و بوحرکتدن که دایره ابدن بغایت دور اید  
 اکثر **خشم** مشتعل اولوب ایدی ای زاهد اصف استهزا و سمت سخرتیدن احترا  
 سکا غایت لارند و جاده جد دن جانب هرله میل کافر خلقه عموما وارباب  
 تاج و خرقه یه خصوصاً زیاده ناملایمدر **بیت** باستهزا و سخریت مکن میل



که اینها لایق آزادگان نیست • کسی کوهزل باری خست پیشه • از و پرهوی تر  
 اندر چهار نیست **زاهد** آیتدی جاشاک هرگز خار هرل بنم دامن حالمه او یخته  
 و عیار استنرا هوای صفای دل بی عله آیتخته اولابو حرکت که بنیدن مشاهد  
 ایدرسن کشور سفره لشکر خاره دن حایت اچوندر کیم بنم نعمته مستولی اولوب  
 خان خانه دست تعرض دانا امشارد رانلرک طغیانندن نه سفره خرده نان  
 قورتلور و نه خانه ده دانه دن نشان بولنور **پیت** صد همچون بچه نتواند  
 که منع کود • آن لحظه که دست پغما بر آوردند • همان آیتدی صور دیکه آنلرک  
 جمله سی اقدام و محله ده بر برن نظیر میدرد و یا بعضی بعضنده جری و دیر میدرد  
 زاهد آیتدی همان آنلرک برسی پهلوان بلکه جمله به سلطان قهرمان منزله <sup>سند در</sup>  
 دیو سفره به کربوب اچند نه نشسته و اریسه قاپر و کوز کوزه پورش ایدوب  
 نان و نعمتدن بولدوغن چالربرمهان آیتدی البته آنک سایورلندن جرئتند  
 بر حرکت و اقدام و تقدمنه بر علت لاندربونک مصداقی همان اول حکایتد  
 که اول شخص اول عورت آیتدی کچد مقشر ایلر غیر مقشر مثله بمثل صامتغه البته  
 بوسبب کون زاهد آیتدی اگر رحمت اولمرسه پورک نه کیفیله اولمشد اول  
**حکایت** **مهمان** آیتدی یوکلم زاهد شبانگاه فلان کویده براسنانک خانه  
 نزول اندم طعام شام بیوب وظیفه ضیافت تمام اولدقدنضکره بنچون جامه  
 خواب دوشه دیلر وارب یاندم هنوز خوابه وارمدن مرد آشنا عیالی قاتنه  
 کندی و اهل یله مکالمه آغا زانندی بمکه آنلرک میانندن بر بوریا آیتدی بوسبیدن  
 آنلرک مفاوضه لون ایشده دم و ما بنلرند جاری اولن گفت و کویک جمله سه  
 کوش ایدردم مرد آیتدی خاقونینه نیتیم بودر که یارن بواوبه نک اولورن دعوت  
 ایدوب بومهمان عزیز حضورند که عالمه غیبدن بزه برهدیه در جمع ایدوب بنم  
 حالمه لایق و آنلرک شانه موافق ضیافت یراغن کوردم عورت آیتدی همنه عجب  
 سولیرسن سنک اولقدر مالک یوقدر که مؤت عیالکه کفایت اید بومنصب

۱۵۱  
 وجاهه و بومکت و دستگاهله خاطر و که ضیافت عام خیالی کتورسن و دیک  
 دماخلک اطعام و انعام سودای خامی بشورسن هیهات هیهات **مصراع** سودای  
 خامی بختی فکر محالی کرده. کوزک آج سند بضاکره زن و فوند که غیر محتاج اتمه و بوکون  
 و بوکون که جمعه قادرسن فردا چون ذخیره میتاقلدک کتمه مردا یتدی ای عوهرت  
**بیت** نداشت چشم بصیرت که کود کرد و بخورد. بیرد کوی سعادت که خرج کرد  
 و بیداد. اگر توفیق معین و سعادت قرین اولوب بونیت قوتدن فعله کلورسه  
 نه محل ندامت و نه مقام ملامتدر که فی الحقیقه ذخیره آخرتدر و جمع مالک مایه  
 و مآلی و بال و اذخار و احکامک انجای ضالدر بشره که اول کرک طعاریک حسب حای  
 اکا دالدر زن سوال یتدی که بخدا اولمشد اول **حکایت** مردا یتدی روایت  
 ایدر لو که بر صیاد و ارایدی هر مند وضعت اضطیاده استاد بی بدل و نه  
 ماستد هویم دام و اکافدن چقرخی نخیر و هم سهمندن صحرا به بقمرخی **شعر**  
 دید وری برهنری تیزهوش. حیلہ کوی سخت دلی سخت کوش. اتفاقا برکون دامن  
 برکوه دامنند قودی و تیر و کمانله کند و مینکا هده او توردی ناکاه بر صید اول  
 قیده بند و بر شکار اول دامه کوفتا اولدی صیاد پرتاب بکی کیندن جعوب  
 شتاب تمامله دامیه متوجع و بحق آهو هول جاندن قوت اندی و دامی قوپروب  
 صحرا جان طوتدی کندی صیاد صحت تدبر بوئے کور چک بی تراخی و تاخیر  
 دستند اولر کمانک شتند اولن تیری نخیر جابینه آندی اتفاق بیکان تیر نخیر بچاده نک  
 پاینه راست کلدی صیاد یستوب فی الحال امر فی تمام اندی و پشتنه آلوب سرور  
 موفور و جهورا محصورا یله بولنه کندی ناکاه اثنای زاهد بر کرکز کراهر طوش  
 کلوب صیادک اکادخی دیک طمع و شربتی قانیدی و جنکند اولن خدنک الماس  
 رنگی اکا حواله ایدوب تقدیر الهی بیکان تیر شرابان شکاف خنریک کاف نافقه او تیر  
 خنریرخنی الم زخم تیر زهراب داده دن تیغ دندان تاب داده ایلد شکم صیادی  
 چاک ایدوب ایکسی خنریطرافه العینده آوده خوز و خاک اولوب یروپوزن هلا



اولدیلر بواقدانئاسنده برکک کر سنه اول موضع یثوب کوردی که  
 اوج کشته بجه کشته هر بری کرک صحرای پوک پشته کرک بوضورت دن که هنوز  
 آینه خیالند ارقسام بولمشدی خط تمام اندی و کثرت نعمت و وفور غنیمتله  
 مستظهر اولوب کند و کند ویرایتدی **بیت** که بیه روز کار می آید که چنین  
 نعمتی بدست آید **بوفعته کرک حقن بلرسم** کافر نعمتله دقتند مرقوم اولور مر  
 واسراف و اتلاف ایدر رسم غفلت جهالتله موسوم اولور همسکام تامل و اعتنا  
 زمان تقریف و ادخار حال اصلاح و مآله انسب بودر که بلو کدن زه آرزو  
 کا زقاعته کجورب زه کان صیاد ایلر کچم و بو کچ بی ربخی محنت ایام و ایام  
 محنت ایچون بر کچند دقن ایدوب روز بروز نیز آرزوی هدف مراده یثوب  
 که حکما پور مشلدر **بیت** مخور جمله رسم که دیر ایستی به پیرانه سرید بود **نسی**

بخور چیری ز مال و جبری بهر نمانی بیکبار از کف منه پس کرک حرصندن

۱۵۸  
 نزه کافی دهاته آلوب دندان شرم ایلد چینه که آغاز قیلدی نیش دندا نشتن  
 کیش کمان قلوب بر کوشه سی قوت ضربه کړه قلبه قوب اول دو پنج اول  
 دردن طور دخی پرده مرده اولدی **مصراع** او نیز بشدان هر ناخورده بماند. **بو** مشک  
 محصلی بود که جمع ماله حریص و فرمانده آرزویر مطیع اولوب ذخیره قومغت  
 عاقبتی وخیم و خاتمه سی عذاب الیم **ریت** آنچه داری بخور امروز و غم **دهر** بخور  
 چون بفردا برسی ذرق تو فردا برسد. زهی شور بخت و شورید رخت. **اول طایفه**  
 اول حالک فکر مال ملک خیال محال الله جمع مال اندر و عاقبت کار حسرت و ندامت  
 پشمارا یله تود لک **شعر** تلک ای خواجہ جمع مال کنی. کبریا از تو باز خواهد ماند  
 کج قارون اگر بدست آری. همچنان حرص و از خواهد ماند. بر میفر و آشتی که آرزو  
 بتوسوز و کذا خواهد ماند. **چون** میرهان بوکلمات حکمت بنایی چون استماع اندی  
 و ملهم سعادت دن مرده کوش هوشنه یتدی شوهر نه آیتدی غریز اطنا ب  
 اچون کیلارده بر مقدار برج و کجدا د خادامشدم حالا ظاهر اولدی که جمع وادخا  
 نامبارک و شوم و ادباب احکار میامن تفویض و توکلدی محروم و ناصیه حای  
 رقم شامت و همت سقا و تله مرقوم و موسوم آتش صباح تمام اول کسینه به کفا  
 ایدر طعام میتا ایدین سن که درس دعوت ایلد و ممانک باینده حق ضیافت  
 رعایت ایلد الحاصل زن صمیم دلدن مردک فیضتند قایل اولوب حین **سحر** که سهم  
 شعاع مخروطی جانب افق شرقیله مال اولوب و آب چشمه آفتابله آینه دیدن لردن  
 غبار خواب زایل اولدی **پت** سحرگاه چون چشمه آفتاب. فروشت از دیدها  
 کرد خواب. زن کجدی مقشر ایدوب بودی و قور و سن دیو آفتابه تودی  
 کند کار آخره مشغول اولدی و شوهر نه تا کید و تهدید ایلدی که کجداک تمام ترکی  
 کیدوب خشک و لجنه اوستند حاضر اولد و مامور و طیور پای تاراج و دست  
 تعرض درازا تمیه دیدن حفظ و مراستله ناظر و لا انفاق شوهرک کشور چشمه  
 لشکر خواب غلبه ایدوب بواشاده بر کلب نخس خیس کلوب آب دهانی و لغا



زباینه اول کچدی تلویث و تجیس ایلدی زن بو حالی کوردی اند زطعام  
اتخاذ اتمکدن احتوا زایدوب کو ترب بازاره کوردی بنم دخی بازارده برهم  
ضرورم و ارایدی اکا یتدم وانک عقبه دوشوب کتدم کوردیم اول کچد  
فروش دکاننه کلوب آن کچد غیر مقشر ایلر بازار ایدوب و مقابله ده برابر

طوب فریاد ایلر که ای زن بوم معامله البته برنگه وار و بوم بازارده بر حیل  
مقرر در که مقشری غیر مقشر لصاع بصاع بیع ایدر سن بوم مثل مضمونه موخچر  
بنم دخی خاطر مر بو خلیان ایدر که اول موش حیرتک بو قدر قدرت و جرئت البته  
برعت و حکمت و احدا را رای غالب بودر که خانه سند بر مقدار دینار وارد  
استظهار ایدوب بوم رتبه جرعت و شجاعت اظهار ایدر که اگر نهال حالی خزان  
افلا سدن خالی و لمسه شاخسار کوردانده بو لطافت و طراوت بدیدار و لمزدی  
نتکم دیمش لردر بازار دیناده اول کسنه که بی زرد را اول مرغ بکر که بی پال و پرد  
**پیت** نه زر مشین که کار زرد ایدر زرد پیش هر اعتبار نر دارد زرد گویند  
که اختیار از زرد بهتر مستوفی که اختیار نر دارد زرد ای برادر بومقرر که اول

۱۵۳  
 موشك بوز و وقتنه باعث زرد ر همان پیل و تبر کوتر سوراخنی زیروز بر ایندم  
 و سرانجام کارینه و ارد کوره لمد زاهد چون همانك بواقلام و ابرامن کوردی فی  
 الحال امرنه امثال ایدوب بیل و تبر کوردی بن اولدم سوراخ آخذه بونا جرای  
 علی ماجری استماع ایدردم واقعا آشیاندر نزد سرخ مام عیار هر ار عدد دینار  
 وادی هر زمان آنك اوزرند غلطان و تماشای دلکش سیده شاد و خندان  
 ایدم قلم صمیم جانین اکا متعلق جانم درون دلدن متشوق و منعشوق ایدم  
 نظاره سیده چشمه نور مور حاصل اولوردی ملا حظله سیده کوکله سرور  
 نا محصور و اصل اولوردی هماندم میهمان و میزبان زمینی قاروب پایا  
 آشیانته ایردیلر و خلاف معهود اول دینار معدودی آنک موجود بولوب  
 نه کوردیلر **پیت** درستی چند خندان رخ جوهر شید • درخشان از صفا  
 چون جام جشید • و چهی سرخ رویی سکه داری • عزیزی قابلی صاحب  
 عیاری • کهی بگرفته خوبانرا سدرست • دمی سیمین برانرا کرده پایست • فرح  
 بخش درونهای پریشان • کلید قفل مشکلهای دوران • میهمان زاهد  
 ایتدی اول موشك مایه جرات و بهایه قوتی بوایدی زیرا که زرد مدروح و  
 فتوح در کوره سن که مزبوع کوشه حضرونی قویب جانب سفریه کمتسه کرک  
 وز آجیسندن نان دکل جاشندن بیزار اولوب غارت نعمته قطع اجرات اتمسه  
 کرک چون بن بوکلمانی اشتدم فی الحال کند و ذاتمده آنا ردل و خسار و ضعف و انکسار  
 و علایم افلاس و افتقار مشاهده ایدوب ضروری اول سوراخذن انتقال ایدم  
 همان اول زمانه که بوبلای ناکهانی بو بچاریه و اصل و بوقضای اسماء بو خیر  
 مترنه نازل اولدی کوردم که موشلرمیانتد بنم اعتبارم انخطاط پذیر اولوب  
 تعظیم سابق و اکرام معهودید تفاوت فاحش بدیدار اولدی و یارانك چراغ  
 مهر و شفقتی باد اعراضه منطقی اولدی آینه انقیاد و متابعت چشمه خورشید  
 کبی صافه ایکی غبار فرار و زنکارانکارله اوکا اولدی **پیت** درد کس مهر و قاف



نمائند • باغ مرا می کجا می نمائند • مایه صد برك و نوابود زر • زربش و بزر  
 و نولیه نمائند • **اول** موشلر که قدیم الزماندن بمریزه خورخوان با نم و خوش  
 چین خرمن احسانم ایدی و نه کسب و کار بنیه طعام و لغمه سفر انعام  
 روز کار کچور لر دی همان توقع نعمت و طمع دعوت پابند یله مقید امشدر  
 چون مقصود لر ی بنیدن حاصل و طیفه لر ی بنیدن و اصل اولدی خدمت  
 و ملازمتدن ابا ایدوب بی تک و تنها قودیلر کتدیلر و مدحت و محمد تمدن و از  
 کلوب مساوی و غیبه آغا زاندر **نظم** کوری منکر فلک آمد به پیش • چند  
 خسان دیدم در چشم خویش • کان هر بودند به پهلوی من • ریزه خرمن چوسک کو  
 مثل شهر دور که البته السنه ناسد مذکور در که **من قل دیناره ذل مقدار**  
 محقق بلام که بازار روز کار ده بی مراده ایرمز مس و بوستان خیالند بتر  
 نهال آرزو و مقصود ثمرن و پرمزش کلمات اکابر دند که هر یکم برادری اولمیه  
 هر یه که واره غریب و لا خویش و قریب یا نند مفسس بی دولت اولاد و سندر  
 حرمت و محبت بولیه بلک هم دست اولنلرک فایده فایده و بریمیه و یکم که فرزند  
 اولیه صحنه روز کار ده ذکر ی باقی قالمیه و کسه که حقیقت دوستی اولمیه  
 زیرا هر کسه که قاضی الحاجات ایکی محتاج اوله ارباب احتیاجدن اول جماعت  
 که انک مجلسند عقد ثریا کی مجمع اولوب سلك ملازمتد اشظام بولر لر شسته  
 جمعیتلری انقسام بولوبان واحد ده نبات المغش وارتار و مارا اوله لر بواجل  
 سفله و ذولرک صدر قی اعراض نفسیه و منافع دنیویه متصور و مبتنی در **پیت**  
 دم ذوق و صفاده یار اولور • چو محنت وقتی اوله پزلر اولور **پیت** تا حطامی  
 که هست می نوشند • همچو زنبور بر توی چو شند • بار وقتی که ده خراب شود  
 کیسه چون کاسه رباب شود • ترک صحبت کنند و دل داری • دوستی خود نبود  
 پنداری • راست گویم سبکان بازارند • کاسه خوان از نو و ستر دارند • اجبارده کشند  
 که بعضی ارباب دولتدن استفسار اندر که نه مقدار دوستک و ارایتدی

اول دوستم و اراید و که معلوم دکل زیرا که شمدی حالم خوش و مال و چوق و ثروت قدر  
نهایت یوق با دار صحبتم رایج و در که دولت مقصد از باب حواچ مرا حد بنی مکرم  
و محترم کورد و بکا محبت و مودت لافن او در اگر عینا ایا الله دید اقباله خاک  
ادبانه دوست و دشمنان اول زمان ممتاز اوله دوستك حقیقی نهان مکتبه  
معلوم اولور یا را عیار دن وقت خنده امتیا ز بولور **پیت** صفا و صند چوق  
بولور کئی یار • وای یار اولدر رکاوله وفادار • صحایف لطائف حکا ده  
مستور در که افاضل روز کارک بریسن دن استفسار اند که خلق فقر انک  
صحبتن نفرت اند کلر نه علت ندر و اغنیانک خدمته رغبت اند کلر نه  
حکمت ندر جواب و پردیک مال محبوب القلوب و با زار نیاده زر متاع مرغو  
مکه که مال احتال و پیره لرجان و دلدن اکامایل و لوب مراسم تعظیم و تکریمند  
شرط مبالغه فی تقدیم ایدر لرجون کف دست پنجه چنار کی درهم و دیناردن  
خالی کوره لرد امن صحبتن دن ال چکوب پیرامن خدمته قدم بصیر لروا کا دید  
حقارتله نظر ایدوب کوزلر نه کوسر مز لکر پکار نه اصغر لرو **پیت** چون کل بچین  
دامن بر زربنمود • بلبیل هزار صوت و دستانش نشود • وانکه که بیاد رفت  
و بر کیس نماند • کس نام وی از زبان بلبیل نشود • اتفاق بواشاده موش لردن  
براشنا که بنم استانه ملازمتی بتا شیر صباح شادمانی و بنم لرو آن صحبتی سزانه  
سعادت جاودانی بلوردی و پیوسته شرط مهر و وفا و فطر صدق و صفات  
بوینتک فحوسیدل بیان و ادا ایلردی **پیت** چنان در عشق یکریم که کویغیم  
زنی بر سر • برو زامتحان باشم چو شمع استاده پا بر جا • بیکانه و ارا و کمدن  
کچوب بنم لرو آشناق ایلدی و نیم جانم القات ایتیموب بکا بر کله سولیدی بن  
اکا متوجرا و لوب ایتدم ای استاد صنعت جور و پید **پیت** میروی القات  
می نکنی • سر و هر کز چنین نرفت آزاد • نه یاد قضا اسدی که کرد بیلاسی هوای  
ولای یار زنی مکر را ندی و اول دعوی محبت و دواعی مهر و محبت و شفقته



که بنم حنك سزدن طهوره كلكشدى پنج اولدى نوبه كندى موئن طاق ابروئى  
 درهم و عتاب ميز كمانده درهم ايدوب نه عجب ايله ائيش سن كسه  
 مكسبه پهمود ملازمت ايدرمى ونه سبب تعب چكوب بى فايد خدته كلور  
 كيدرمى اولدم كه دنيا و درمك وارايدى ونعم كرمك بسيار ايدى  
 جمله مؤمنان خدمت كه خريدار و دكلمز ليل و نهار در كهك كمر بسته خدمتكار  
 ايدى اول زمان نعمت ذوقيله سيرايدى كه سدى اچ اولدك و ملجاء ارباب  
 احتياج ايكن حال فلس حمن محتاج اولدك حكا پور مشلدر كه مرد محتاج  
 ننه كه لذات دنيا دن نه بهر در محمله كه درجات آخرت دن دخى نه نصيب  
 اولاكه **كاد الفقران يكون كفا سببى** دخى بودر كه كند و نك قوتى  
 و عيال لك نفقسي يانده مضطرب و لوب طريق اكسبايد بر فعل نامشروع  
 اتمكه ارتكاب قله و انك تبعه سى موجب وبال و نكال آخرت اولوب  
 دنيا ده غلذله مقيد اولدوغى كى عقبا ده زندان شقاوند ه مؤيد و محله  
 قاله چون كا فردر و يش نه دنيا و دين **خير الدنيا والاخر ذلك هو الخسران**  
**التي** پس بوسقوله مكسبه نك كه اديار اقبال و اقبال اذن اديار ايليه و د  
 دنيا دن محروم سعادت آخرت دن بهر مند او جفيعه معلوم اولميه مصاحبندن  
 دور اولوب محالستندن نفور قلندر ارباب عقل و خرد محضورند مغذور  
 بن ايندم پنجون شويلا درس بلر سن كه فقير پايه شاهد كه ناجى انك فوق  
 كرامته راستدر **المغنا و الفقر واء** دواجى نك قامت شما مننه بى كم  
 و كاسته **الجور فقر سوى القهر عرض الفقر شفاء سوى الفقر مرض** زينت فقر دن  
 پنجون اغماض ايدوب صحبت فقر دن نه سبيله اعراض ايدرسن سوش جواب  
 و يرديكه هيمهات هيمهات اول فقر كه پسنديد اولياء و ستوده اينيا در  
 افلاس و افتقار كاكانه سنبتى و اردر و اول فقر اذن عبارتدم كه سالك  
 طريقت و حقيقت نقد دنيا و سهر مايله آخرت سودى سودا سنده اولميه و تر

علايق خلايقي تارک ایدوب ماسوائی بالکلیه فراموش ایلیه ناسانه  
باده کوژدن وحدت جرعه نوش ایلیه **لا یصل الی کمال الا من انقطع عن الکمال**  
فکرک مظهری درویش بوفکرک صا<sup>ح</sup> کدادر کدالکله درویشک میانه  
پنر السماء والارض دردرویش اولدرک تارک دنیا اوله که کدا اولدرک دنیا  
انی تارک ایلیه ارباب فقر حقیقی پور مشلدرک **الفقر کفر من کوز الله** زلال  
سرچشمه توحید درک چهره نفس مقدسی عباد تعلقدن تطهیر و تطیف اید  
ایدرو خلعت ترانه تفرید و تجرید درک کجور قدرت قامت روح مظهری  
انکله تکریم و تشریف ایدرا کسیر فقر کیمیای کنی کوندر و ستر فقر داین تقیر  
و تعبیر دن پروند **پیت** اول قدم فقیر سر باختست <sup>داختست</sup> سار هه اغیار به پر  
چون باخته سد سر و بر پرداخته شد <sup>بی</sup> در سر کار دیگری ساختست اما فقر  
افلاس که احتیاج الی الناسدن عبادت در جله بلارک راسی و جمیع تضارک  
رئسی در و موجب عداوت خلایق و مسوجیا انکار نعمت خالق در و رافع  
حجاب حیا و هادم بنای مروت و وفا و جامع شر و آفت و قاطع چیل حمیت  
و مستلزم ذل و مسکنت و متبوع هوان و مذلت هر کسه که علت احتیاج جله خسته  
و دام افلاس یار بسته اوله الهه روی غیرت دن نقاب حیائی رفع ایدن  
صفحه خالذین **الحیاء من ایمان** نشینی منجی و مضحیل قله و رند کانیسی  
منقص اولوب مهمان راحت ساحت سینه سندن رخت اقامتی کوژ  
لشکر غم مملکت نهادنه مستوی اوله و شمع حضوری نه نور و ریت طریق  
حددن صدر جلد دور اولوب مقدمات تدبیر نافع و رای صاپ انک بانبده  
انتاج نتایج منافعدن خاسر و خایب واقع اوله و خلقت انکه حسن ظنه  
منعکس و بنیاد اعتقاد و اعتقادی مندرس اولوب دیانت و امثالده موسوم  
و معلوم ایکن جنانت و خیانتله منم اوله و ناگاه برکسردن بر ظلم و کناه صا<sup>ح</sup>  
اولسر جزم اکاسبت النبوغرم اکاحکم اولنه و بالجله هر خصدت که توانکر لره



سبب مدح و محبت و لامفلسا نه موجب قدح و مذمت و لور مثلا اگر فقیر  
 شجاعت انشه نهوره حمل ایدر لر و اگر سخاوت ایلسه مسز قدر دیر لر اگر حلیم  
 اولسه عاجز و ناتواند را کر و قور اولسه کسلان و کران جاند را کر بلاغت  
 اظهار انشه مکنار و مهذا را و لور و اگر صمت و سکوت اختیار ایلسه  
 صورت پنهان و نفیس دیوار و لور اگر گوشه خویله منزوی اولسه سیفیه  
 و جنونه نسبت و لنور اگر خندان و کشاده روا و لور سه هزل و جنون که همت  
 او لنور اگر طعام و لباس در الحمله مکلف کو ستر سه کاوتن پرور و اگر لقمه  
 و خر قده قناعت قلسه خر لا غر در اگر بر مقامه اقامت انشه خام  
 و نا بخت در لو اگر مسافرت و مهاجرت فلسه سر کشته و بخت بر کشته در  
 اگر تحریر اختیار انشه تارک سنت او لور اگر تاهل و تزوج ایلسه و نفس بند  
 شهوت او لور و الحاصل مرد محتاج ابنای زمان فتنه مرد و بی حرمت  
 او لور اگر بوحال اندن شایسته طمع دخی توهم اولنه قلوبین اکا عداوت  
 پیدا اولوب جمیع احتیاسی کا انکار ایدر لر و حله اصحابی اندن بیزار اولوب  
 مصاحبتندن عار ایدر لر که حرص و طمع مورد ذلت در و فراغت و قناعت  
 باعث غرته در که **من طمع ذل مصرع** خواری ز طمع خیزد و غرته ز قناعت چون  
 اولوشدن بوفصل بر اصلی کوش ایدم ایتم راست سویلرسن ایشدر دم  
 که ایدر لدی در دبی درمان و محنت بی پایان و فرقت یاران و غربت اوطان  
 زحمت فاقه یله یکسان بلک بونلر اندر دخی آساندر حالیا معاینه نظر قلم  
 که بو کلام منبع حکمتدن مترشح اولمش و بومعنی ارباب درایت و اصحاب  
 تجریدین ظهوره کلش که ز احتیاج بهره جهان بلای نیست • بهیچ وجه نهی ست  
 نوایی نیست • کسی که کشت دلش مبتلای طمع • بگویم که این درد را دوائی نیست  
 مضرت ضرورت و کمرت ضرر قتلک بو کثایت ایدر که کسی بر کند و افرارن و امثالند  
 سوال ایتمک لازم کلور بلکه ارذل العرض احتیاج و ابتذال واجب او لور انسانه

56  
 بنوع حیانه مات یکسانند که دهان یاره بر مق بمق و شیر که سهندن لقمه  
 قابلق و بلند خشم آلوده همکاسه و نهنگ زهر اندودله همکوسه اولق ادنی دن  
 سوال و اذله عرض احتیاج و ابتداء لدن آساند ربوا جلد ندد که پور و مشلردر  
 راحت نواله ذلت سواله دکن و حلاوت عمل مرارت عز لدن بدل اولمز بوا یک  
 پیت که بعضی اکابر انوار خاطر و قاده رلامع و بوکلات حکمت نکافی او جز عبادا<sup>تله</sup>  
 جامع در که **نظم** چهار چیز که اصل منافعت و منال • نیز زد او پنجاه در که باخر  
 حال • بقا بلی مړک و عمل نجلت غزل • که بشم ملامت عطا بدل سوال • پس  
 اول مسئله مناظر دن فارغ اولوب ینه در سور اخر کلام کوردم که اولدینارگر  
 میهمان و زاهد واحد بعد واحد صیدلر و بر بساطه بسط ایدوب و ذرنه  
 یا ندلر و بر زمان آنلرک شعله تابان و شعشعه لمعانه حیران اولدلو قالدلر  
 بعد مناصف طریقه قسمت ایدوب هر بری حصه لرلن لدیلرین کوکله اندم  
**القسام فی النار** چون زاهد حصه سن در کیسه ایدوب بالینی الله قودی  
 قللمد خصاص حرص و آرزو سوسیه آغاز ایتدی که اکو بودینارلردن بر مقدار  
 الومه کیره دخی بنسیم فوق و شمیم قوت روح مشام دل مجر و حمد ایه و احبنا  
 و اصحاب ینه خدمت شتاب ایدوب مجلس آلاسنده و صحبت پیراسته اولابو  
 فکری مقرر ایدوب اولقدر صبر ایتدم که یا ندلر خوابه واردیلرین دخی همان دامن  
 غری بر میان ایدوب آهسته آهسته بالین زاهد حاینده روان اولدم مگر همان  
 مکار کار دیک و دیکه پرکار اول محلله پیدا اولوب بهم احوالی تجسس چشمه چار  
 ایش ناکاه ایا غم برچوماق آوردیکه در چندن طاقم طاق اولدی بر زمان پنهوش  
 اولوب آنده یاندم بعد عقلم باشم کلوب پای کشتان افغان و خیران سور اخره کتدم  
 آنده اولقدر توقف ایتدم که اول زخمک رحمتی فی الحمله ساکن اولدی خاطر مه اول  
 خاطر سابقه خطور ایتدی فی الحال سور اخدن جنوب ینه اول جانبته متوجه اولدم  
 مهمان بو نوبت برچوب طو ندی باشم بردسته چوب آوردیکه بر زمان سر اسیمه



اولدم و جان هولندن کندی سوراخ طرفه اندم پنجه زمان بخود ولا یعقل  
یا ادم بعد زمان عظم باشم کلدی کندی تدارک اندم چون اول تلخ زخمو ز چاشنی  
طامشدم جانم آجیسندن حلاوت مالی و مرآت فقر و ابتدالی اولتم و اندم  
**بیت** چرا نالد کس از تنک دوستی که ملک بقیاست تنده هستی و عین الیقین  
کوردم و علم الیقین بلدم که جمله بلادک مبدائی و دکل جفاریک منشائی حرص و طمع  
ایمش تا مرغ داینه طمع قلدی حلقه دامه گرفتار بولدی و نا آدمی قبا ی عکا  
حرصی کشته آمدی لباس عزتی بلاس ذلت مبدل و ملدی عزیز لک آیینیه چشم زینتی  
تیره ایدن زنگ طعور و اکابر لک مقدار وزن و غرتن معیار اعتبارده سبک  
قلن شک طعور **بیت** ای برادر طمع مکن که طمع آدمی را ذلیل سازد و خوار  
دو سخن بشنوا ره می خواهی که شوی از حیات برخوردار پای در دامن قناعت  
کشی طمع از مال مردمان بردار **عجید** را ول کسه لک حالی که کشت مالد  
فرا غبال و رفاغ حال خیال ایدر بوندن غافل در که وحدت و آسایش قلند  
در و جمع دیناده دولت و عزت کان ایلر لوبو بلز لک عزت و حرمت قناعت  
**بیت** عزت ز یافت که بر کند دل از مهر جهان راحت ان دیدن کوزد سمت طمع  
باز کشید پس بوحادثه دن بنم حالم بر مرتبه واری که نهال طمی زمین  
دلمدن بالکلیه قلع ایدوب قضای خدایه رضا و یروب توشه قناعتله  
کوشه فراغند مژوی اولدم و فرمان روز کاره کندی تسلیم اندم و زبان  
فکرت و لسان عبرتله کندی کدومه اندم دینای غدار و روز کارنا پایدار  
بو و قایع نوایک ضمتله کندی خصایص خسایص معایب نقایض اظهار  
ایدر غایت بوکه دیدک عبرت که غفلتله محبوب و مستور در انک پیرامن رؤیت  
عیوبندن دور در و الا پنجه دولت ورد که گابند سنه ده آنک نشانه حید  
و مکر یاز ماش اوله و یا پنجه قصر عزت وارد که پنجه و بنیادی بر قصد و عذرله  
قاز ماش اوله پنجه نازینه خلعت عزت کیوردی که عاقبت دست تعدی ایلد طمع

۵۷  
 امدی و پنجه زمین دلم نهال دولت و یگدی که آخر پنجه شکیخته ایلد قلع امدی  
 یکم خوان نعمت انعام اندی که جام انقامله خون اجمدی که خانه دولت بنیاد  
 اندی که خراب آباد محنتدن اکا هر هر خنه اجمدی **بیت** واری بر خاطر که  
 هر خک آند باری اولیه • قافی بر رخ که حوادندن عباری اولیه **بیت** زت  
 نا حفاظست دینای دون • که هر کز از و شوهری بر نخورد • که بر پایه تخت او  
 پانهاد • که از دست او تیغ بر سر نخورد • بو کج سپنج اکا د کرمی که انکون بو قدر رنج  
 چکه رو یا زمین دله تخم غم بود و نا بودن و غصه زان و سودن که لر  
**بیت** دینی آن قدر ندارد که بر ورشک برند • یا وجود و عدمش را غم پیوده خورد  
 بوا فکر و نصیحه سودای دنیادن فرا و خانه دنیادن کنار ایدوب حمامه لر  
 اجمده بنام مطوقه نام بر کو تو دو ستم و اریدی که انک مهر و محبتی و سیله سیله  
 بنمله زاغ میاننده مصاحبت و مصادقت حاصل اولدی زاغ دخی بکا حضر تنک  
 لطف و مروتی حکایت ایدوب نسیم شما یلک انک بوستان مفاوضه سندن  
 مشام مسامحه و اصل اولدی و سنک محاسن ذات و مکارم صفاتک بر موجب  
**عریه** الاذن تعشق قبل العیز اخیانا • بزی قولقدن عاشق ایلوب مقتضای آت  
 و متقاضی صداقت اولوب انک مراغت و موافقتله بجزانله که شرف خدمت کریم  
 مشرف اولدق امید در که شرف مصاحبت کریم مستسعد اولوب شرط متابعت کریم  
 و رطه کرب و غربت ذلت عزتندن نجات بولوب سایه دولت کریمه فراغ باک  
 و فارغ حال ایلد آسایش بولم و زکم و حشمت و وحدت صعب کار در و بلای جلا  
 امر دشوار در جهانده مجالست اخوان کی راحت روح روان هجران یاران کیم  
 مورث غموم و اخزان بر خسته دخی وارد **بیت** وصلت دوست راحت  
 دلده • فرقت دوست زهر قاتلده • الشکر لله که محل دولت خاردن آزار نکیندن  
 قور تلوب شب تیره روی محنت صبح روشن رای مراحته مبدل اولدی **بیت**  
 روز هجران و شب فرقت یارا آرخشد • زدم این فال کدشت اختر و کار آرخشد •



صبح امید که شد معتکف پرده غیب • کو برون آئی که کار سب تا آخر شد •  
 آشته بنم بود سر گذشتیم که بالتمام خاک پای شریفی که اعلام اندم و حالیا سنک  
 جوار که البخایدوب شرف مصاحبت حسن قبول رجا ایدرم **سنت** از تو زبید  
 که مرا از مدد صیقل لطف • زنک اندوه ز آینه دل بزدانی • سنک پشت چون بوفصول  
 بی قصوری استماع اندی بسط ملاطفت و طرح ملائمت آغاز ایدوب اندی **بخت** بخانه  
 که چنین مهمان فرود آید • های سدره دران آشیان فرود آید • بخت سعادت در  
 که سنک شرف مجاورت کله برابر اول و بخت دولتر که سنک بخت مجاورت کله مقابل  
 قلائد که سن بنم امداد و داد مل استمداد ایدوب بنم ملائمت و مصاحبت  
 امید و ارسن بر **سنک** ملافت و موافقت کله استظهار ایدوب عن حیم القلب  
 محالفت و مصاحبت که منت دارم و تا چراغ روحم شعله حیات له افروخته  
 اولم پروانه وار شمع جالک عشقینه گرفتارم **بخت** چون ذره بخورشید رخت  
 مهر بیستم • کریم زنی از تو خوی ایم بریدن • بوفضل بر اصل که تقریر پورک  
 انواع تجارت و مواعظ عجایب مندر جدر بو تجارت حکمت عاقله مناسب  
 بود که خطام دنیا دن کفاف قلیل ایلد اکثرا ایدوب اولقدر رقت کفر  
 عرض احتیاجه مغنی اوله قناعت ایلد هر کس که گوشه و گوشه دن کفایت قانع  
 اولیبوب زیاده طمع قله و دایره انصاف دن طهر چتوب بادی حرص و شهاده  
 سرگردان اوله اول کفر حرص کجی پایمال نوایب دوران اولوب عبرت نمای جهان  
 و جهانیان اوله موش استفسار اندی که بخت اولمشد را **حکایت** کشف اندی  
 روایت ایدر که بر شخصک بر کبر سی و ایدری هر کون طهر و لغه دن اول مقدار  
 وظیفه که انک اتش جو عن تسکین ایدوب اکامفر قلمش دی اما غایت حرص دن  
 که اول خام طمع کله دن غالب ایدری وظیفه مقرر سه قناعت ایتوب زیاده  
 طالب ایدی **بخت** عزیز من در درویشی و قناعت زن • که خواری از طمع و غرت از  
 قناعت راد • اتفاق بر کون بر کون تر خانه حوالیسن دن کچر کن کون بر کون صدای

دلاویز و نعمات طرب انگیزی کوبه نك عرق است هاسن حرکت کتورب نے اختیار کندو  
 سن اول برج پر تاب آندی اول منزلك نکهبانی و اول برجك پاسپانی که اول میدان  
 و فانك فارسی بلکه ابوالنوار سییدی في الحال مکنده حیلہ ایلہ آتی طو توب کل و جو  
 گلشن حیانتدن کلخن هلا که بتور دی و اندن سابق که بتور لرك مقر سر و لحم ترندن  
 دماغ اشمهائی معطر اید باسن تندن یوزب و خسر و خاشاکه پراید وب کبوتر  
 خانه پیوستند بردار آندی اتفاق صاحب اول موضع مرور عبور اید رکن  
 کوبه سن اول حالت کوردی آندی ای شوخ چشم حریض اگر اول مقدار لقمه ایلہ  
 که سکار و زمره و اصل اولوردی قناعت اید پدك پوستك بدنگدن یوز مرکب  
 و کاهله پراید وب سنی عبرت نمای آتمزوردی **نظم** قناعت کنی ای نفس باندک  
 که از حرص خواری رسد پیشکی • ندانست قار و زنجیت پرست • که کج قناعت  
 بکج اندرست • کند مرد در انفس اماره خوار • اگر هوشمندی عمر پیش مدار  
 و دودام و مرغ هوار اتمام • ینداخت جز حرص خوردن بدام • پلنگی که کردن  
 کشاد و خوش • بدام افتد از حرص خوردن چوموش • بومثلک فایده سی و لدر  
 سن اولقدر قوتله که انکله سدر حق حاصل وله اول سوراخله کم شد اید کر ما  
 و سرهادن اکاپناه اولنه قناعت قلوب مال ضایع ایچون غمناک و اندوهناک  
 اولیه سن **بیت** غم مخور جان من رفوت شود مال و منال • شاد می باش  
 که این مرده نیز زده شیون • شویله پیل که آدمک شرفی هنر و کماله در مال  
 و جلاله دکلدر کیمک کردن حالی کوهر هنر ایلہ آراسته اوله فقیر و اوزک بصفت  
 اولمغله میان خلقده شانی حقیر و همان اولر نسیر کیم که ما وجودم زنجیر ایلہ  
 مقید در شوکت مهابتنه نقصان کلز و انک که چهره حالی زیور مهر و کمالد زخانی  
 اوله قدر مالدار اولسه عقلاقتدن دلیل و بهمقدار اولور سک کبی که هر چند  
 ز زیور لره و جل اطلس طوق مجوهر ایلہ پراسته اوله ارباب اعتبار هتده مهمان  
 و خوار اولور **نظم** انکه بزندان جهالت گشت • هست کدا کوچه رزش صد خست



مرد که از علم توانگر بود • در نظرش پر ز رو کوهر بود • بودندن غیر ی که در کت  
 غریبی ساخته لکن کدر و مهاجرت وطن و مفارقت مسکن اعتبار اتمه که عاقل  
 هر یرده هنر و فضلی ایلد فرزان در جاهل مستقر اسند علت جهل غریب  
 و پیکانه در مصرع صاحب هنر هیچ مکانی غریب نیست • و جمع مال اندم آید  
 معرض فقر قریه دوشدی دیو ملول اوله که دینا نك مائی و منالی حیر زوالد  
 و اقبال و ادباری هر حاله انقلاب و انتقال در حکم ایور مشلور در که الله  
 سننه دن نبات و بقا توقع ایتمک جایز دکله ساینه ابرک بر محطه  
 ذایل ولور • محبت رباب غرض که انی بهانه ایلد شعله برق کبی ناخیر و مضحل  
 اولور عشق زنان که جزو سننه ایلد سکون بولور • سرهایه  
 جمال که نقد رکال بولور سه آخر کار کان له یکر اولور کان له یکن  
 ستایش دروغ که آنک فوغی ولز مال دینا که بر عروس وفا  
 و بر جو فروش کدم نما در و بر متاع در که بر عاقبت فرسوده دست فنادر  
 بیت بزیب و زینت و مال و منال دینی دون • میاش غره که با کس وفا  
 نخواهد کرد • مرد خردمند لایق بود که نه کثرت مال له شاد و فرحناک  
 اوله و نه قلت مال له غمکین و اند و هناك اوله همت عالی قتل حاصل  
 کاینات چو بر برک کامه دکرش عاقل اولن طلب حصولند و من عمر عزیز  
 باد هوا به و پر مز و بو فکر بد و نا بودندن چندان غم غصه یز آنلر که  
 لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا سترخه عین الیقینله کوردیلر سمند  
 همتلر ساحت میدان قناعت سور دیلر و متاع حیالدرن من قطع علا  
 و تقدیرک خلا یقصر صاندلر صاوردیلر و وجود درهم و دینار و نه متاع  
 دنیا و سنغیر ایلد افکار و استظهار اندلر و نه عدمیلر تأسف و ملالت  
 و تلف و شامت اظهار اندلر نظم نه خوش عاقل در رسول کیشی باری  
 که حال دهره قلز اعتباری • کورد بوجح کردون انقلابن • زمانک اقتضا

اضطرابی نه اقبالندن اولورسند و سرکش نه ادبارندن اوررجانه آتشی  
 حقیقتد ماله اول کسه مالک اولور که مال حالن فکر ایدوب مالی خیرات  
 و حسنة صرف ایلیر و متاع دنیانک اول کسه قیامت بیلور که سلوک راه  
 آخرت اچون زاد و ذخیره مهیا قله و کردارینک و اعمال پسندید برمالدر  
 که اکاز و ال محالده و حوادث روزگار و تصادیف لیل و نهار اکادست  
 تصرف دراز اتمک مستعد فراید خطام دنیا سفر آخرت اچون تمییز زاد و در  
 و سلوک معاده تحصیل اسباب استعداد در که ناکاه بحکم  
 سک اجل کلور اما و پیرمز و استرداد و دیعت روح اچون بر آن زمان  
 و پیر **پیت** بازکی از خواب نازان ترکس رعنا که عمن میرود چون دور  
 کل چو چشم بر هم میزدی ای زیرک اگر چه که بنم بیند و بضیحتنم فی نیاز  
 اما درم که وظایف حق اخوت و شرایط محبت ادا ایدوب سنی و صاف  
 حمید و اخلاق پسندیده به تحریک اتمکله کوش هوشکی بعربک ایلیم قادمان  
 حالک لوت تعلدن پاک و آینه خاطر غمش شویشدن صافی و تابناک  
 اولر بلش اول که مزبعتنم صادق یارم و موافق برادر من منک حقه  
 میسر اولن مواساتی و متصور اولن مصافات موالات نه تصور ظهور بولسه  
 کرک و اگر چه فرض محالدر که سنک جابنکدن نقد که آثار اعراض و انقباض  
 معاینه اولسه بنم طرفدن شواهد خلاص و اختصاصدن غیر و منسبه مشاهده  
 اولسه کرک **پیت** اگر چه تو ترکم کنی ترک توستوان گرفت و رچه دلم بشکنه  
 عهد توستوان شکست چون کشف کلامن تمام اندی زاغ سویش باند اندک  
 بوملا طمشدن قلبنه راحت تازه و نشاط نه اندازه حاصل اولوب اندی  
 ای برادر عملک مزید اولسون که بفره بخت و سرور مری مزید اندک و مکارم  
 ذاکدن بر شیه اظهار ایدب محاسن صفا تکدن بر ذره اشکار قلدر **پیت**  
 اینهم آثار جهان افروزت است اصدق صدقا و خلص حبا اولدر که هرگاه



که هوا خواهر درگاه حایتنه پناه اید بر آنلره عین عنایتله نگاه مسئوالتی  
 قبول مجبور نه مبدول قله و حاجت بر بی روایر جانتہ منت یله که هر  
 کس که دوستند بر مرادن دریغ ایلیه واجبدر که اول دوست اندن  
 مفارقتی سعی بلیغ ایلیه که اول دوستلغه لایق دکلدر و گفتاری کودارتنه  
 موافق دکل اخبار ده کلشدر که بر عزیز اصحابند بریسی بر کچه زیارتنه  
 کلوب دق باب اندی اول عزیزانی کم اید و کن بلوب یا انک ناکاه کلسه  
 نه باعث اولدی و بیکاه بو حرکتن اچا بایدر نه حادث اولدی دورود  
 اندیشره لوه دوشدی آخر الامر بر کیسیه یه زور بر تیغ پر کوه و بر جاریه  
 خانه پرور بیلسنه آلوب قاپو آجادی و دوستیله <sup>مصلحت</sup> ایدوب اوپدی  
 قوجدی بعد اندی سنک بونے وقت کلکو که اوج حکمت فکر ایدم بریسی بو که  
 احتمال ویردم بوم سکا بر حال اولوب ماله محتاج اوله سن ایکنی بو که شاید  
 بر عدوک اوله سکا قصدا ید سنک دفعه مدد دفع قله سن اوجنی بو که  
 محتملدر که تنها القدن بعضه مهماتک معطل قاله انک یا میچون خادم مصلحت گذار  
 التماس ایدم سن اکا بناء بواج امر مناسب اسباب مهیا ایدم اگر مالد مال ایسه  
 اشته کیسه و اگر مدد کرکسه اشته شمشیر ایدار و اگر خادم ایسه اشته جاریه  
 خدمتکار **مصرع** هر چه حکم کنه نافذ است فیهانت **اول** دوستی اکا منتظر ایدوب  
 عذری دلدی و بو حسن معاملیه بنیاد اعتقاد و اعتمادی محکم و قواعد تعلق و ارتباط  
 مبرم و مستحکم اولدی **نظم** چو کار قواز حق برآمد چنان کن که یار ترا رتویاری  
 براید **نظم** بر مرادات یاران همان به که زحمت استظاری براید **بر** کریم کوداب  
 محنته دوشه ینه ارباب گرم اکا دستگیر اولورننه که بر پر خلاصه دوشه ینه  
 بنی نوعی معا و نیتله خلاص بولور ینه دل دریا مثاله موشک قهقهه حالتدن  
 سایه ملال یول ویرمک کرک و ناموس و مروت و ناظر اولوب انک زحمت خاطر  
 عاظر کیورمک کرک عاقل اولدر که کسب شرف میچون راحت و فراغت بر طرف

60  
 اید و در کار ده نام نیک و ذکر چیل باید کار قوی کند **پیت** جهان چون کشت بنام  
 نونام نیک اندوز که غیر نام نیکو نیست حاصلی بر جهان • هر غنی که خوان  
 فغنند اهل فقر واریاب حاجت شوکتی اولیه توانگر لک اعداد ندن محسوب  
 د کلدر اول کسه که حالت جاشد بد نام و دشمن کام اوله نامی جریده احیاده  
 مکتوب د کلدر **پیت** سعدیامرد نکونام نمیرم هرگز • مرده آشت که نامش  
 بنکوی بنزد • زاغ بوانسانه تکلم و بوترا نه ترنم ایدر کنی که ناکاه کوردیلر بر اهو  
 تیر بر تاب کبی سرعت و شتابله کور عقبنجه صیاد اولمق احتمالن و پروب فی الحال  
 کشف صویه باندی زاغ بر درخته چقدی موش خج بر سور اخذ کیردی آهو  
 کنار آبه کلوب ترشان طوردی زاغ هر جانیه نظر قلدی کور کیدر کوره مدی  
 سنک پشته آواز اندی تا صودن طشره کدی موش دخی حاضر اولدی سنک پشت  
 کوردیک آهو جان طور کمتر و اول صویه منقل بقرا اما انجرا ندی اگر شنه ایسک  
 اچ خوف ایله هیچ اهو دخی قریب کلجک کوردیکه آشناد راستقبال ایدوب مرجیا  
 اندی واستفسار حال ایدوب ایتدی **پیت** ای یار کرامی زکجا آمد • بیکانه  
 میاش کاشنا آمد **پیت** سندن ایرودوشلی چوقدمدر • حشر تکله کوزلم  
 پر مندر • آهو اندی ای برادر خیلی زماندر که بویا باند کوزدم و ابنای جسمند  
 ایریلوب تک و پوی تها بوحاده دخی و چرا ایدردم شمدیرک نه بنم دام صیادون  
 خاطر من کور و ادایدی و نه وهم سهم تیر اندازون در و مندر در و ادایدی  
 حالیا کوردم که بر پی باتر ویرکان و تیر ایله بکامین امش کویا که بنی صید اچون  
 باش من بر آنر بهش ناکاه آنک سست حیله سیله پایست ولم دیو قیوب یوجانیه  
 کلام سنک پشت ایتدی خوف اتمه که هرگز صیاد لک دیدن آدمی دامی پو حواله  
 کور مشدر و بوندن کمتکه تیر انداز لک تیر قصدی دخی بو و احیه پر مشدر شویله  
 که بزم صحبت ترغبت قله سن سار یاران سلکند منسلک اولر سن و بزم خانه  
 مصاحبه مرده اوچ شخص زکن چهارم اولوب شرف مواسست لک اختصاص بولر



اگر سن اکابر پرورش شود در هر چند که اصحاب و احباب زیاده اوله ابواب  
 ذوق و سرور کشاده و اسباب عیش و حضور آماده اوله **پیت** هر جانبی  
 که مهر و وفا بیشتر بود. **د**مشکر در که دوستی با هر کس شاید. دشمنی با یکی بود بسیار  
 کثیر عداوت که **پیت** دوستی را همراه کس شاید. دشمنی با یکی بود بسیار  
 موش و خجسته مناسبت یلدی تراغه مقتضای مقامه ملایم برد استان سوبیک  
 آهو کوردی که یاران لطیف طبع پاکیزه مشرب مصاحبه در دل جاندن **مصلحت**  
 راغب و صمیم جناندن شرف مجاستدنیه طالب اولدی و ایتدی بایار موافق  
 آشنایی خوشتر پس اول مرغزار ده بر کار ده مقام اختیار قلدی یاران وصیت و نصیحت  
 اند که ز نهار بو فواجیدن که بزم حوزة حایتزده در قدم بیرون آمده و بوسه چشمر  
 حوالیسنندن که حصار امن و امانند طشتر کمد آهو شرط مرزبوره قایل و موجب  
 وصیتله عامل و لوب دایم مابینلرندن مجلس مصاحبت قایم اولوردی و بو موضع  
 دلکین و مجمع فرجشده هر وقت جمعیت یلر لردی و ملاعیه و ملاعیه ایلر حکایت

و سرگذشت سوبیلر لردی بر کون اتفاق زاع و موش و کشف مقام معبوده کلدر

آهو کلدی بجه زمان اشطار د نصکره اول کناری ادا دیلر بولدیلر و شانه حست  
 وجولر اطراف مرغزاری کیسوی نکا رکیه طردیلر بر خبر بولدیلر بو حال انلره موجب  
 ملال و انفعال اولدی و فرقت یار غم کسار دن دیدک اشکبار لر ی خونابه حستله مال  
 مال اولدی زاغدن الماس اندلر که بر زمان پروانه کلوب دیدن بختس ایلر جواب  
 صحرا یه ناظر اوله و احوال غاییدن خبر بلوبینه مقام معبوده حاضر اوله **بیت**  
 صبا زم منزل جانان کند در بغم مدار • درو بعاشق مسکین خبر در بغم مدار • راغ پروا  
 استیجا الله پروانه آغا زایدوب اوج هواد ن طرف صحرا یه نظر اندی آهوی مسکینی  
 بر فضاده بسته بند قضا کورب یارانه خبر اندی سنک پشت موشه اتدی  
 بو واقعه نک دفعی سنک همت و معاونت که وابسته و بو عایله نک رفعت  
 سندن غیریدن رشتنه امید گسته در **مصرع** بشتاب که وقت کار اندر بگذشت  
 موش راغی رهبر ایدوب کندی و اهو یه دامه مبتلا کورب اتیدی ای یار غم ز بوعقل  
 و دکانله بوزندان بلایه نه سبیلله کودک و بوکیا است و فراسنده دام حیلله یه بجه  
 اولدیکم بویون و پردک جواب و پردی که تقدیر الهیه تدبیر فایده مفید اولور و قضا  
 ربانیه ذهن و ذکانه چاره قلور و سپا بان تقدیر دن سر منزل تدبیر بولور و زوند  
 و فضای قضا تا سر حتمه صحرای املدن افزوندر **بیت** ما از برون در شده  
 مغرور صد فریب • تا خود درون پرده چه تقدیر میکشد • موش اندی راست  
 سوبله سن که دشمن در **بیت** سوق اید چونکه بر اشی تقدیر • آفی عوق اید بجز  
 تدبیر پس آهونک بندندن کسمکه مشغول اولدی بو ائشاده سنک پشت دخی پیشک  
 بو آهونک بو حالندن ملال و انفعال اظهار اندی آهوا ید ای یار غم کسار سنک بو مقام  
 کلدک گنیم واقعدن دشوار در که اگر صیاد ناگهان کله و موش نیم بندلروی کسمش اوله بن  
 ای اغم قوتله باش قور ترسم اولور زاغده پروا الله خلاص بولور موش ده بر کیج سور اخذ  
 کند و یه پنهان قلور اما سنک نه اقامت ایدوب نکلله مقاومشه طاقک وار و نرباک  
 آچوب او جعفر و نه بر طر فرحقوب بجه قدر نک وار بو تکلفدن نده توقف انشب اید



و بوشتابدن تا فی صوب صوابه اقرب سنك بشت آندی ای رفیق سفیق تان  
 و توقفه بجز طریق میسر در که بر عمر که فرقت احبابیله کیچه آنک نه لذت  
 و بر حیات که حسرت اصحابیله بغایت بوله نه راحت متصور در **بدت** بکه  
 سنسنر جان کورک نه جهان • شده صحت اولور می اولمسه جان • بن بوخر **کته**  
 معذورم که سنك شوق دیدارک بنی بی اختیار بو منزل کوردی و آرزوی  
 جالك ساحت سینه دن رخت صبر و سکی نه کورتدی بو قدر مفارقتله  
 که لازم کلدی بود کلو مباعد تله که ضرورت اقضا قلدی بنای جانب انهدامه  
 مایل اولور رفیق بو آستانه ذوی الاحترامک سالک اولدی **نظم** علم الله  
 که مرا از تو شکستیا نیست • طاقت روز فراق و شب تنهایی نیست • ای برادر  
 مضطرب اولمه که معاونت یا زایلده عنقریب بو عقد کشایش بولور و فراغت تمامه  
 مقام معهود جان بنه خرام میسر اولور اما علی کل حال لوازم شکر گذاری لازم و حوائج  
 سپاس داری واجب علی الخصوص که جسمکه زخم و حاکمه زیان ایوبی و چشم  
 نازنینک هنوز دیدار صیاد جلادی کورمدی بو ائشاده اتفاقدن ظاهرا ولدی موش  
 مکر در می کشمکدن فارغ اولمشدی اهو هول جانندن بر جان بنه صحرادی چقدی زاغ  
 دخی پرواز ایدوب بر طرفه اوشدی موش کند و سن بر سور اخده پنهان قلدی کشف  
 پجاره همان مکاشفه قالدی صیاد کلوب دامی کشمش بولدی انگست حیرت  
 دندن تعجیله ای صرب متحیر و متحیر اولدی که بنی ار آمدن بو بندی کم کشمش اوله  
 و اهو به هوا درلق کمک مدد کار لغیله وجوده کلاری دیوب بو ائشاده چپ  
 و راست نگاه اندی سنك بشته راست کلوب ایتدی اگر چه بو متاع حقیر  
 وارم کسسته نک الی تلافی و تدارک اولمز با وجود که بو حقیر بو معصیت تمسک  
 معصوم در اما بجز اتمک کورک نه دست دو نوب کتمکه صیاد لر مذهبنده نامبارک  
 و شوم در ضروری ای تو به سنه اندی و پشتنه آلوب ما واسنه کدی صیاد  
 کد بچک یاران حاضر اولوب کشف غایب بولد لر که یار هوا در بند صیاده گرفتار اولمش

۱۶۲  
 ناله صغیری فلک انیر و فریاد آتش نایتری کوه زمهریر یتورب ماتم و نوحه اند لیر  
 و کویان و غریبان دل حزین و ناله اینیلدایتدیر **بیت** روری که چشم ما ز بجالت  
 جدا بود چندانکه چشم کار کند اشک ما بود بجه درد و محنتدیر که حسرت  
 دیدار دلداریله بر ابر اوله و بجه آتش مصیبتدیر که حرقت فرقت یار وفادار له  
 مقابله قله اول مکسه که بریاردیدارندن دور و بر بار کلعذاردن وصالندن محروم و مجبور  
 اوله بلور که تشنگان بادیه فراق کای حیرتی کلدر و و ته نشینا با زاویه استیاق کدر  
 و حسرتی دلده در **بیت** نرا که درد بنیاشد نر حال ما چه ثقات تو قدر آب چه دانی که بر  
 کاره آبی یارانک هر برسی بوجاله موافق برداستان روایت یلدیر و مقتضای  
 مقامه لایق برشور آنکیز و درد آمیز مثل و حکایت سویلدر جمله سنک مضمون کلام  
 و فدالک و مرای بومعنایه متضمن ایدیکه **بیت** دل ندارد بی لب شیرین لذت  
 عزیزان نیست عمر نارین را عرته آخر الامر آهوزاغدا یتیدی ای برادر اگر چه بزم  
 کلام رعایت بلدعتد و اراجین حکایم نهایت فصاحتد در اما سنک پیسته اندن  
 نه فایده عاید و نزول نازله دنضکره ناله وزاری و کمره و سوکواری درد سردن  
 غیره مفید و لودر شرط حسن عهد و حقیقته اوفق و رعایت حقوق اخوت صداقت  
 الیق بودر که اوچمن دخی الپراید و زو کشف ایچون متضمن و متکفل نجات اولور  
 و تدبیر اید و زاکا بر پور مشلدر که اوج طایفه نك حالی اوج و قدن معلوم اولور  
 اهل سنجاعت اقدای هنگام مقابله ده و ارباب امانت دیانتی اوقات معامله ده  
 و احبانت عهد و حقیقتی نرمان محنت و اوان نکبتدیر **بیت** مرا یار باید در ایام غم  
 بشادی بنیاشد مرا یادکم موش نذی ای آهویو کاره بنم خاطر مه بوجاره خطور ایدر که  
 سن بال استیجالله اوچر سن بر جانبدن صیادک اوکنه کجه سن و کزدو که ضعیف  
 و خسته و مجروح و شکسته صورتدیر که ستم سن زاغ دخی سنک ارقه کاه کاه قو  
 نه کاه کوز که قصد ایدر که باشد و ستمه دونه لامحاله چوز چشم صیاد سکا راست کله  
 سنک بوحالکی کوره و زاغله معامله که بومنوال و زره مشاهده قله سنه صید قصد



ایدوب دام ورختی و تو بر و سنک بستی براغ سنی طومغمر مشغول اوله  
هرگاه که سکا یا قین کله لنکان لنکان او کجور یوریر سن اما بر مرتبه ده که در<sup>شته</sup>  
طعن سندن قطع امید که سنی طومغمر دن نا امید اولوب قویوب کتمیر بو  
اوسلوب اوزره بر ساعت ارد کجور نکا پور مشغول قل زنه ار که حرکت  
وسکنا تکله طریق اعتدالی مرع طومغمر نه بالکلیه قویوب کیت ونه طهرب  
کند که تسلیم ایت شاید که بوجیل ایل سنک بستی خلاص ایدوب قچورم و رحمت  
ممکن و بلادن مامن صفایه کچورم یارل آنک رأینه آفرین او قذیلر واهو زراغ  
وضع معهود اوزره صیاده کوندر در صیاد خام طمع چون اهو یی کوردیکه افتان و خیزان  
کدر و زراغ آنک اوستند پرواز ایدوب چشنیه قصد ایدر کبی اهو طومغمر مقرر  
اندی و تو بر پستند قویوب عقبه دو نشدی کدی موشی الحال کلوب تو بر نه  
بند کسوب سنک بستی خلاص ایدی بعدن همان صیاد اهو یی چست و جو<sup>یدن</sup>  
و عقبه تک پویدن عاجز اولوب آندن یاس ایدوب تو بره سنه کلدی سنک  
بستی بولمیدی و تو بری کلمش کورد هر یاری که اطراف ارادی نام و نشان بولمیدی  
حیرت کاغلبه اندی و زبان عبرتله کزد و کند و یه اندی حالات عجیبه مشاهد انتم که  
هیچ احدا کا باور قلمر و احوال غریبه معاینه قلم که بر فرد حکمت بلر اول اهو بندر کسمک  
بعد کذوی بیمار صورتند کوستر مک و زراغ آنک اوستنه چمقی و تو بر نه  
کسوب سنک بستی چمقی بو حرکت محلی و بوشکلا نک نا و یلنه اوله و پر کن خوف  
و خشیت و وحشت و دهشت کا غالب اولوب اندی غالب بو مقام پر یلر جایگاه  
و غولر خوابگاه در لازم اولدی که بو موضع دن کیدم و من بعد بو صحرانک و جو<sup>شدن</sup>  
رشته طعی قطع ایدم پس صیاد آواره دام کشیه و تو بر صد پاره کونوروب  
فاجدی و نذر لرایدوب اندلر ایدوب اندلر ایدوبی که اگر صحتله اولیا یا ندن  
کما رسلانته پیشه بردخی بقیة العمل و ل صحرانک خیال زهر من خاطر نیه کوز<sup>سیر</sup>  
و سایر صیاد لره دخی شفقت و بضحیت ایدوب اول طرفی طرف و اول شته

کشتند منع ایلینه **مصرع** کا بجا همیشه باد بدستست دام را **چو صیاد**  
 کندی یارانینه برین کلدیلر و فارغ و امین و سرور و مطمئن مسکن برین  
 رجوع قلدیلر بوند نصیره نه دست افت آنلرک دامن روز کار لرینر تیشد  
 و نه ناخن محافت رخساره حاللر فی خراش اندی و عین و فاق و حسرتقاقلر  
 عقد معاشرتلری نظام و اساق بولدی و برکت معاونت و مرافقت ایله عقد  
 مصاحبت و مصادقتلری مبرم و مستحکم اولدی **بیت** رشته تانهاست  
 اورا زورالی بکسلد چون دونا شد عاجز آید از کستن زال زر کل که تنها بوند  
 آخر خشک کرد اند دماغ و رشکر تنها خوری هم کرد اند جگر نین دو تنها هم قوت  
 نایب اندر جان و دل قوت جانراودل را ککشکر به ککشکر بود در اول دوستانک  
 داستانی که زمان دولت و نکبت و قوط محبت و مودت دن دم اوردیلر و وقت  
 راحت و چختند قدم صدق و اخلاص و زره طور دیلر چون یام نزول نواز لده  
 پای مصادقتلری متزلزل و هنگام حلول نوایبک حال مخالصتاری متحول اولدی  
 لاجرم میامن معاشرت و مطاهرتلریله بود کلو و رطات هایله دن نجات بولدیله  
 عقبات آفاته و راء ظهر لرند قویب سر بر معاشرتنک سرور و موفور له ساکن و مستند  
 رفاهیتک حضور نا محصور یله ممکن اولدیله عاقل کامل و هو شمند فاضله لازمند  
 که بوحکایات عجیبیه زیور عقل صایب و فکر ناقب ایله تاملی ذمتنه فرض و واجب بله  
 که حیوانات ضعیفه نک بمن مرافقت و موافقتند بوقدم هرات ستوده و تسلیج  
 پسندیدن حاصل و الحق اگر طایفه عقلا که خلاصه عالمیان و نقاوه آدمیاندر  
 خانه مصاحبترین بوطر ز اوزره آباد اید و ب اساس مصادقتلرین بوطرح  
 اوزره بنیاد اید لر پید در که آنک فوایج مشام خاص و عامر پنجه و اصل اوله  
 و آثار منافی صفحات کودار لرند پنجه لایح اولوب میامن برکاته دوز کار صغاد  
 و کباد پنجه حاصل اوله **بیت** هر که خوش صحبت یاران شناخت عمر جز اندر ره ایشان  
 بتاخت یار جود کاد نباشد غمت کار که بی یار اید کست صحبت انگس



که بصدق و صفاست • دامن او گیر که اهل وفاست • میل کسی کن که وفادار  
 تست • ناز بران کن که طلبکار هست • میل کسی کن که وفایت کند • جان هفت  
 تیر باریت کند • هر چنان دوست که جانی بود • دوستی جان کرامی بود •  
**باب چهارم اعدانك اظهار تعلق و تملقنه اعدا دا تمیوب هر زمانه**  
**مکین مکر و کینیدن امین اولمق جایزد کل اید و کن پنا اید مرای دایستیم**  
 بر همه اندی ای حکیم سحر و فاق نه ثمر ویر و مقدمه اتفاق نه بی منج  
 اولور بلدم و اول دوستك داستان که صداقت ندر صادق و موافقت ندر  
 موافق اوله لکوش اذعانله التماس قلم و عین ایتانله کوردم و برهان عیان  
 مطلع اولدم **بیت** کیم یاری واراند غم اولمز • انک کیم یاری یوقدر خرم اولمز  
 حالیا پیر و شن و فمیردن متوقعدر که عبارت دلیذیر ایله تقریر و تغییر پوره اول شمد  
 مثلن که لایه سنده اعدا و دعوی خلاص و اظهار اختصاصه اعدا جایز اولیه  
 که وصت چهارم پوریش بیدیکه عاقل حازم کمال تنبه و تیقظ و زره اولوب  
 لازمد که علی کل حال بدستکالدن صداقت احتمالی و پرمیه که هیچ وجهه دشمندن  
 صداقت کلر و دشمن نفی ملاطف کوستر سه دوست اولمز **بیت** ز دشمن  
 دوستی جستن چاشنت • که یکجا جمع کردن آتش و آب • بید پای ایتدی بلی مرد  
 خردمند هوشیار تر هات دشمنه التفات تمیوب متاع تر ویر و شعبه سده  
 خریدار اولمز که دشمن حیل کار کند و نک صلاح حالی همچون کمال محبت و مودت اظهار  
 ایدوب ظاهرین خلاف باطنله راسته قلور و دقایق ذرق و لطایف حیلنه  
 پیش نهاد ایدوب انک ضمتش کلی فکر و عظیم مکرله تعبیر بلر پس عاقل لایحه لازم  
 که هریاری که دشمنده زیاده تملق و تعلق کوره سوء اعتقادی کا داخی زیاده اوله  
 و خصم هر چند که دعوی ملائمندن دم اوره طریق مخالفندن دخی ثابت قدم طوره  
 زیرا که اگر خصم رخنه حیل سن سد و غایله خدع سن ینه اکارد تمیوب بو بابله  
 غفلت روا کوره دشمن بدستکالده مترصد احوال در ناگاه مکین ایدوب یتقصدی

۱۵۴  
هدف مراده پیشدر **پیت** مگرد شمن صقین اوله امین • غدر ایدوب  
ناکه سکا ایله مکن • هر گسته که وقت فرصت ندار که ترک اید نادام اوله امین  
وندامت فایده ویرمیه و هر چند که لب و لعل ایلر تعل ایده سود مند اولمیه  
واکا اول بلا پیشه که زاعدن بومه پیشدی رای استفسار اندیکه بخیر اولمشدر  
**اول حکایت** برهن آیتدی روایت ایدر لکه بعضی ولایت چین ده برکوه پر شکوه  
واریدی که عایت رفعت و مساعتدن تبر شعاع بصری کان کمره چنجر جوق زحمت  
چکر دی و دید یان وهم گوشه بام رفعت زدیان خیالده جگر دی **پیت** کیسه  
ندیده فرازش مگر چشم ضمیر • کیسه زفته نشینش مکر پیا یکان • اول کوه  
بلند ده بردخت سدره ماسده بمشدی **پیت** سرافراز اولمشیدی شویله  
شاخی • که کچیشیدی بو فروزه کاخی • لباس خضر خضر اهیسه • یما مش  
دهر اللدن زخم پیشه • نه اورمش آغینه بالنده دوران • نه دوکش برک و شا  
پردهقان • اول درختک کاخ ساخنده غیر مناهای آشیانه زاغ وار اید



واول زا غلرك پيرو نام بر ملك بناي واريدي كه جلد سي آنك فرمانده رام  
 ايديلر بر كچه شاه بومان كه اكاشيب آهنگ ديرلدي اول عداوت قديمي سبيله  
 كه زا غله بوملرميانتد قايم ايدى لشكر چار و سپاه خونخواريله زا غلر شپخون  
 ايدوب لشكر و كشورن خواب خانه و آشيانه لون خواب و بياب **تدي پست**  
 بيا زوى مردى بر آورده دست **•** سرد شمنان كرده چون خاك پست **•** اول شيب  
 تاريك و تارده صدهزار نراع سينه كودار آتش بوار و نادر كار زارده بريان اولك  
 نخواست **اقولوههم حيث وجدتموههم** مصدوقه و حاللري اولوب چشم دووان  
 ابر بهار بكي انلك حال زار نه كريان اولدى ملك بوم مردم روم بكي مظفر  
 و منصور و موفه و مسرور اول رزمك رجوع قلدى چون باز بلند پرواز  
 صبح بال و پراچوب و غراب سياه روى شيب آشيانه غزنه اچوب خيل  
 نجوم لشكر بوم بكي زاويه خفاده متواري اولدى **•** تبغ كشيده اختر عالم فروز  
 لشكر شيب كشت هزيمت دروز **•** پيرو جمع لشكر دن جمع قلدى و حكاييت هجوم  
 سپاه بومى درميان ايدوب **•** تدي بوملك شپخون كورد كنجى و جلالت  
 و شجاعتلر مشاهده قلدى كوى آشيانه لر و كركشته لر پشته پشته بخر كودخى  
 خسته و بال شكسته و نيم كشته در بوندن دخی و شوار بودر كه بويد كودار لر  
 كذولرك قوت و جراتلر بيه اعتماد لرى قوى اولوب بو طايغه ايله جنگه  
 جنگ اورمغه قدر تلردن معلوم قلدى لر و نرم مسكن و ما و امزه واقف  
 و خانه آشيانه مطلع اولدى لر طاهر بودر كه چون بو كمر بركه و فتح منظر لر  
 بو قدر نصرت و ظفر بولدر جرأت و اقداملى زياده اولوب دخی ديرا اولدى  
 شويلاه اكلا نور كه توقف عتيوب بركه دخی قدام اوزره كله لر و بود فعه وار قوتلر  
 بازو بر كوتوب دست برد عظيم كوسره لر بر وجهه كه بهار از زحمت هزيمت اوكنى  
 شربتدن اچوره لر بكان كه بونوبت دخی وضع سابق اوزره شپخون ايدن لر نرم  
 لشكر مژدن بريسز زند قوميب تبغ هلاكدن كچوره لر بوا مرده مشاوده دمبنا

لازم در و بوقایله نك دفعه تدبیر مناسب نه ایسه فکر ایلک واجب در  
**پیت** هنوز اول از جمله دشمنست • دگوارش آغاز مکر و فنست • کوان سیل را  
 ره بنند کسی • خرابی بدید آید از وی چیس • ره فتنه امروز حکم بگیر •  
 که فردا نباشد تدارك پذیر چون پرو زکلام تمام اندی بش نقر زاع میان  
 لشکر دن ملک حضور نه کلوب مراسم دعا و لوازم شایدا اندیلر مکر و طایفه  
 میا تکه فضیلت رای و عنیت عقله موصوف و معروف و درایت فهم و متنا  
 فکر ایله مشهور و مذکور ایدیلر هنر امره که اشارت پیورسه لراسلر فور و نجاح  
 اند و واضح ایدی و هنر رای که استصوابا نشه لرا تاخیر و صلاح اند لایح  
 ایدی **نظم** برای روشن و فکر صواب بردندی • زروی آینه روزگار  
 ز نك خلل • بعقل کامل و تدبیر راست کودندی • هزار مشکل دوران بنیم ش  
 جل • ز اغلر جمع امور لرنه انلک تدبیر نه اعتماد ایدر لر دی و دفع نوا بید  
 انلک رای اصابت پذیرینه استظهار و اعتضاد کوستر لر دی ملک دخی  
 انلک فکر نه متین طوبیاب بواب مشکلات مهمات ملکی انلک کلید اندیشه  
 صواب اندیشه فتح ایدی چون پرو ز انلری کوردی هر پر بسین عواطف ملکانه  
 فوارش قلوب شانلر نه لا یوتخلت و انعام احسان پیوردی و اپندی برکون  
 زمان امتحان ذهن و عقل و ادان تجر به فهم و فضلدر هر کوهی که درج ضمیر  
 گروه مخزون قلبش سهرشته ابیانه چکوب طبق عرضه قوم توک سز و هر  
 نقد که دارا ضرب قلب کرده تمام عیار بولر سز سکه خانه امتحان دن بازار ظهور و  
 کور ملک کر کسیر ز اغلر دخی باب شای فتح ایدوب ایتدیله **فرد** شها اول همیشه  
 پناه جهان • تاخوانک و لسون زمین و زمان • رای عالی بوباید هنر پیورسه  
 صوب صوابه اقربا و لدرو عالم غیبین ضمیر هنر لایح اولورسه اولی  
 و انطب اول بر بند لوبو عقل قاصره نه فکر اید و زک اندن اولی مرات خاطر باد ش  
 هویدا اولیه و بوجا کر لک تدبیر یله صفحه ضمیر ده نه تحریر اید لک اندن اعلا لوح



دانش شاهنشاهید ارشام بولیه ما بحکم **المأثور معذور** مضمون موجیز  
 امور پورده مقدار وسع و مقدور و مزید دل و لهنق لازمدر اگر چه خاطر شاهی  
 که مشکلات و ادوات الهی در مکنون ضمیمه فاص و مخزون باطن و ظاهر من عارف  
 و عالم **مصرع** انچه میگویم نزدای عالی روشتست **ملک** بریدنه خطاب ایدوب  
 اندی سن بو باید نه دیر سن و بو عقد نک حلد نه فکر اید سن ایندی ای ملک  
 اول وزیر مشیر لکه بز دن سابق سر تدبیر و زنجیر شجیر اور مشل در و قایع حد <sup>شد</sup>  
 بومکر و حیلہ فی معقول کور مشل در که چون بر کسته دشمن قبوله مقاومت  
 عاجز اوله هر آینه لازمدر که وطن مالوف و مسکن مشغوف جلاقله بلکه ما  
 و منال و اهل عیالک ترکین اوره که مقابلده خجہ خطر و نجافت و مقاتله ده خجہ  
 ضرر و آفت وارد در خصوص که خصم دن برد فخر کوشمال بولش و غنیمت یرنه هر میت  
 کور مش اوله هر کسته که تور نامله حربی نیام اشقامدن چقر ب برد شمنله  
 که شربت ضربیدن بر کره چاشنی طامش اوله و شراب حربیدن برد فخر جری  
 ابجش اوله دخی محاربه داعیه سن قلہ فاستباه گذرگاه سیلک یا تمش بلکه دریا  
 نیل کند و سن آتش کیم در کشتی کند و نک قوت و زور نه اینا تم و نیج و بازو <sup>سنه</sup>  
 طینق میدان رزم طریق جرمدن دور در که بیغ و خجیر له هر طر فند <sup>کسمات</sup>  
 و ریخ ظفر ایک جانبدن استمک میسر در **بیت** حذر کن زیبار کتر کسی <sup>قطر</sup> که از  
 سیلاب دیدم **بیت** **ملک** چو آنک کلامنا ستماع اندی ندن اعراض ایدوب  
 لاغ اخره اندی بو خصوصه سن نه دیر سن و بو امر دن نه تدبیر اید سن ایندی  
 رای وزیر سابق بنم تدبیر موافق و کدر بلکه اول فکر اهل عقله لایق دکل زیرا  
 حمله اولی و صولت نحو سسله بو قدر ذلت و حقارت قبول تمک غیر تسر <sup>لک</sup>  
 علامت و حمیت سر لک ما ریتدم **مصرع** نشاید شیر در انرا بهر زخمی زجار <sup>فتن</sup>  
**بیت** ایستادی جوان و کورمدی پیر **بیت** که بوم شوم آله زاغدن پیر **بیت** بلکه صوب  
 صوایر بواقیدر که حربی طیار نوب طوره و زوشول شوکتی و جنگال جدلی

166  
 خونریزاید و بوم شومله جنگه جنگ اوره و **نظم** اگر بر نیارم بتیغ از نیام  
 بر مردی ز ما بر نیارند نام • بخود تنک را ره هفتی کنیم • که پیش یونان زبونه  
 کنیم • اگر یار یاسد جهان آفرین • به تیغ از عدو باز خواهم کین • **دست**  
 عشرتله مخدّره ملکیتی اول شهر یار کا مکار در اغوش ایدر که آب شمشیر آتشبارله  
 نام خصم بد کرداری صفی روزگار دن یوی و لب مراد ایلله ساغر صفایی اول تاجدار  
 نامدار نوش ایدر که سفال تمنای دشمن بد سکا لسنک بوار ایلله صنه حاله مختار  
 وقت بود که قراول نصب ایدوب اطراف دیده بان کوندره و زو جنگ و جداله  
 اسباب رزمه حاضر و حرب و قتاله دیدن حرفله ناظر اولوب کرد شنب سکا ل  
 بدکان کچی بر جانب کورسه بنیر کی دوست واره و زویننه کچی طوغری طوره و زو  
 میدان کار زارده پایدار اولوب مردانه لك کوستره و زک اهل جهان داسمان  
 رستم دستان و سام سوار و زیمانی اوئندره و ز تاجمه عروس ناموس غبار  
 عار دن پاک و عرصه جنگ نام و تنک اچو ز آلتخته خون و خاك اوله **مصراع** بنام بنکو  
 کریمم رواست • ملوک نامدار اولدر که هنگام کار زارده عواقب کاره اولدر راعیا  
 قلبیه و روز جنگ و وقت نام و تنک مال و جان چندان نکران اولیه **نظم** از سر  
 گذشته پای بمیدان نهوی بین • کوی مراد در خم چو کان آرزو • خواهی که بخت دو  
 نماید بکام دل • باید شدن بمعمر که با خصم رو برو • ملک روی تو جی بر نه دخی تو چه  
 ایدوب ایتدی بوسواله سنک جوابک و بوم تمده سنک تدبیر صوابک تدر و زیر آخر  
 ایتدی ای ملک کامیاب بو باید رای حقیر استصواب ایدو که بودر که حب و قوت  
 ایلچیلر کوندره و زو دشمنک تخصّص حال و تجسّس مال با لند مبالغه ایدوب مصاحبه  
 میللری وارمیدر کوره و زاکو پزدن باج و خراجله راضی اولور سه و ملا طغمتری  
 حسن قبولله تلقی قلور که دخی حکم الصلح خیر قواعد کار زار و زحمت شب بختی نلرند  
 امین اولوب کند و یار مرزده آسایش و آرام ایدو و **نظم** اولنجه صلح  
 نیست عداوتله عاقل • ده وفاقی قلوب ترک ایدر می هر کز جنگ عداوی کلبله



اولسه محال صلح محال آنک سوالنه اولور جواب شافی سنک ملوکک رای  
راست و تدبیر درستندن بریسی بودر که چو دشمنک شوکت ظاهره سن و قلعه  
فائز سن کوره و محالک فساد واستیده سی منتظر اولوب رعیت معرض هلاک و ورطه  
تلفه دوسنک حتمالن ویر حیلہ نقش کوسرب کعبتین خصم رفیق و لطفله  
مالش قلعه و مال و منالی سپر ملک کشور و وقایه رعیت و لشکر ایدوب ششدر  
یله دن بوجسن تدبیر ایله رها بوله زیرا که میان بساط بجزر و نگرده او تورب  
نقش خصم عماره کلهشکن داودیمک و میدان ستیز و عناده طوب دشمن غالبه  
کهر که الذبوح حمله ایدوب خاودیمک صوب صوابدن مخرف و سمت استقامت  
دودر و مقتضای عله مخالف پیرایه بجزر دن بعید و مجورد **بیت** زمانه  
یا تو دشنا ز تو بارمانه بساز **ملک** زاغ آخره متوجه اولوب ندی ای وزیر سن  
بویاید نه تدبیر ایدرسن و بویانده بجزر شاه راهه کیدرسن اسدی ای ملک وداع  
وطن و ترک دیار و پنج غربت و بلای جلا بنم رانیم هزار بار اولی دراندن که شیشه  
ناموس قدیمی سنک مذله اوره و ز اول دشمنه که بزه تضرع و تذلل اولم تواضع  
کوستره و **بیت** هیچ اولور می باز جره اوله تیموبه مطیع **یکم** کود پدر شیر شتره اوله  
آهویه شکار **فرضا** که بر تقبل تاج و خراج التزام کوستره و ز بوملر بزم مغلوبه بزمه جازم  
اولسه کورک و بزی قلع و استیصال و قتلنه لازم قلمه لورک ارباب بجزر به دشمنه کرد  
دشمنه مداراته اولقد رعایات اتمک کورکدر که حاجتک اندن روا اوله بویاید  
اولقد رفیع اتمک کورک که مرتبه افراطه پیشه که سنی ذلیل و حقیر و دشمنکی  
جری و دیواید رانلر بزدن خرای جزیره ایله قناعت اتمک خیلی تکلف در پس بزم  
دردنره درمان و دوا هان ضربه و توقف در ستوبله ضرورت اقتضایید محاربه  
دخی جایزد در نهیر که رحمت خنک خنک غنیمت نام و ننکدن اهنون در **بیت**  
موده بودن بزی سنک اندر **به** که زند بزی سنک اندر **ملک** بسنجی و رین که کاد  
شناس دیر لردی ندی سنک فکر کشور کشایکه تمام اعتماد و رای عالمه آرایکه

قوی اعتقاد و ادرد **دیت** در مضیق عقد های چرخ دین و ملک را • هر چه  
صایت مشکل کشایی کس ندید • جز بند پرهای بونیت مرادی کس نیافت •  
جز پیم همت فوهای کس ندید • سن بوا مرده نه فکر او زره قرارید و بخت  
وصلح و جلای وطن دن قفق سن اختیاراید سن کار شناساندی ای ملک مطوع  
و مجر و مدر که بوطایفه سیله مقابله شود در اولی بود که تا ضرورت اقتضا اتمیه  
اندر محاربه دن ابااید و زریزاکم بزم انلرک جنگل زبون انلر بزمه جنگل دلیز در هم  
عدد لری بزدن کیم رکشی نقد که قوی وله خفصه ضعیف عدا اتمک کرک که موجب  
عز و در و مغر و همیشه مغاک هلاک که قریب و ساحه خاندن دور اگر چه بوملرک  
حیل و خدعه لری چو قدر اما خلا حرکت غیبتی اعاده اتمک احمالی یوقدر اول جلدن  
که اول قوم صاحب چمنلر و حاذم علی کل حال دشمنک حیل و مکر نه جارند رو میکن غدر  
امین دکلدر زریزاکم میا لرنده مسافه قریب و لسه محملدر که فرصت کونده اگر بعید  
ایسه جابزد که الغار اید مقابله قلعه ممکن که کین اتمش اوله مصالحه اتمه شاید  
که سینه سنگ غدر تخمین کمش اوله بوبرهان موجب خجده حال انلرک حابند جنگ  
عقد توقف در فرضا که انلرک قبل لرنده داعیه حرب متمکن اوله بزوا انلرک محاربه  
جایزد دکلدر که ارباب عقل و تمیز ممکن اولد بجه جنگدن پرهیز اتمش در زریزاکم نقد  
حیات که سرمایه بازار کار زارده بر متاعدر که چار سوی روز کارده مثلی بولنر  
و شمشر اید بر شربت ناخشاواردر که بدل مایتحلل واقع اولم **نظم** اگر بیل زوری  
اگر بیل جنگ • بنزدیک من صلح بهتر که جنگ • ملک آیتدی انلرله مقابله و مقابله  
جایز اولحق بوغایله نك دفعه نه معامله روا کور سن آتدی بوا مرک غورند  
تفکر و افه واصل و فصلند تا مل کافی و اچیدر که ملوک فکر باق و رای صایب  
و تدبیر است و تا مل درستله اول مقاصد و مطالب میسر اولور که خزاین بسیار و لشکر  
جواد بشمار اید محصل اولم **نیت** بشمشری بکے ناصد توان گشت • برای لشکر و  
بشکنی پشت • بومقصد شاه راه اصل رای روشن بادشاهدر مشاوره وزیر



صاحب تدبیر نك زیاده تئویرنه و تئو فواید نك تكثیرنه و توفیرنه باعذر  
 بخا ربکی که مدد مواد انهادن حاصل اولور و عدد قطرات مطاردن اكا فایده  
 و اصل اولور و لهذا هر صاحب دولت که مقبول القوله و امانت گذارنا صحرک  
 رای اصابت شعار لویله عامل اولمیه آرزو ناند ساعد مجتبی سوار مساعده  
 سعادتدن مجر اوله و هر طالب سعادت که میامن عقل و برکت ادر اکن <sup>متره</sup> بهره  
 اولیوب استماع اقوال ارباب عقلی حسب حالی و شعار روزکاری قله اقبال  
 اکاقرین وارباب دایره دولتدن اوله الحاله هندن محمل الله که ملک کمال عقلله  
 اراسته و پیرایه حسن تدبیر پیراسته در **بیت** ای در پناه عقل تو ملک همزه  
 وی پرتوی ذرای تو خورشید خاوری • تدبیر ضایب تو باندیشه صواب تمهید  
 داده قاعده داد گشتی • فکر مراجه وقع بود پیش پای تو • خرم ره راچه قد برزید  
 جوهری • اما چون <sup>نشد</sup> بنی بوم همد غر مشاورت ایله مغز قلدی و بوارک اتمامنده  
 بن بند نك لطف تدبیر و حسن اهتمامنه اعتماد پور دی دلوم که بوباب  
 خاطر فاتر و ضمیر قاصی مه لایح اولافی بعضی دیوان عالیده و بعضی حجره خالیده  
 سمع شریف میشدیم بن بند بنه نته که حنکی تجویز اتمم تواضع و تذلل دخی روکو  
 و بحکم **النار ولا العار** بر بلوک محتاج و آچه عرض احتیاج و تحمل خراج که بزم اسلا  
 و باخر اندن ابا اندن امثالدر بر بوزن و بر فرم **بیت** خصم را کردن نهم با اعتبار  
 آورد • مرد او به که در فی اعتباری آورد • مرد او به که در فی اعتباری  
 زیستن • مرد بلند همت طویلی دوام نام و بقای ذکر جمیل همچون ایستر و الانغش  
 بالله عمر کثیر ذلتله کچه عی نوح دخی اولور سه عمر قصیر دن و جوهله و جوحدر  
 که بلکه حیات اول اصل جیاندن هزار بار راجح که **النار ولا العار والمینه ولا الدینه**  
 دیمشدر که ملوک عجز اطهار دی غیر جایزدر که اطهار عجز کار عجزایزدر هر کسه که <sup>شتمه</sup>  
 تواضع قلوب زبونلق کوستره اكا ابواب بلا کشاده اولوب تادی و نظری دخی  
 زیاده اوله **بیت** همت بلند دار و زبونی مکن که جرج • هر جا زبونتر است برو جبر

در فرم

شود باقی فصوله خلوت کرد که رای ملک آرای ملک مرفوع قلند که **الحکمه**  
**عروس تدبیر البیت خالیا** حضار مجلسدن بریسی ایتدی ای کارشناس  
 فایده مشاوره اولد که عقلا جمع اولوب مقتضای عقلی اوزره نقل  
 کلامی نقل مجلس اید که شاید پیکر تدبیری هدف صوابه راست کلامه اکابر  
 پیور مشلر که نم مشاوره عقولک بعد المجاوره بر امر اوزره اجتماعی و عقلا نک  
 آرای متخالفه دن بر رای اوزره اتفاق واجتماعیده هر ممتد که جماعت عقلا جمع  
 اولوب شروع قلند که مداخل و مخارجی احسن و جمله ملحوظ اولوب عاقبت فوز  
 و نجاح و خاتمه سیخ و صلاحه موصول اولدنته کم حکیم ایدر **بیت** مکن تکیه  
 بر کج و تیغ و سپاه • زفرانگان رای و تدبیر خواه • شود رای نیکو ترادستگیر •  
 بجای که ضایع بود تیغ و تیر • پس کلامی خلوت حلوا الدمدنه مصلحت و اوله کارشناس  
 ایتدی هر مستشار مؤتمن دکلدر و اسرار مدکی و مهمات عمره و معاملات رسمی که  
 دکلدر که هر انا و نادانله میانله اتمک جایز اوله ارباب دانش پیور مشلر در که اسرار  
 ملوک فاسق و لغه باعث یا وزیر لک تهاون تقصیری و یا رسول و جاسوسلر  
 تر ویر و تشهیر بدیر محفل دکلدر که بو محفل بر جاسوس بولنوب کوش تحسسه بزم  
 احوال مزه حاضر و دیدن تصدیله بزم احوال مزه ناظر اوله و کورد و کن اشند و کن  
 ۲ الحال خصم بد سکا له ابلاغ و ایصال قلند اندر دخی ساحت حال و عرض حال مالک  
 خاشاک مگردن جادوب فکر له پاک ایدوب رخنه فتنه سنک حیلله ایلله سدا ایدر  
 و تیر تدبیر جز فتنه آرزویه ابرمدن سینه بزم رد ایدر لوفضا که مجلسدن جانب شمتد  
 جاسوس اولمیر شاید که حضار مجلسدن بر انیس جلیسه اولوب بر مشاوره و واقع  
 اولان اسلری استفسار ایدوب بوارده جاری اولن ارادن خبردار اوله و آرزمانده  
 اسلر ملک روزگار فوّه و السنه ده انتشار و اشتهار بوله و دوست و دشمن میا<sup>ند</sup>  
 شایع اولوب اظهار اسلر ضرر و فساد خراج ملک و ملکه ساری اوله بواجله<sup>ند</sup>  
 که اسلر اسلر ده مبالغه فی حددن کچور مشلر در **بیت** بخیر زبنا دیمش اولمرد



هشیاد • کز ستری صقن سرانم اظهار • کمان سله ده سارینا سدن ملوک  
 احتیاجی او فرد ز میرا که تدبیر ملکه هر نا کس و ابتواقف و بچو ملکه اختلاف  
 کلی طاری و ملق اجمالی اکثر بلکه مقرر در **پیت** • اگر جز تو داند که رای تو چیست  
 بران رای و دانش بیاید کویت • چو غ او ملشد که تاج و اضر بلکه کاسه سی  
 افشای ستر سبیل یوغ او ملشد **حکایت** • بخر سن کشف سر هر دن چقر دی بخر  
 سرداری افسردن چقر دی نیست که شاه کشمیر دزیرنه مانع الضمیرن اظهار اندو که سید  
 آرد وقت اوج دولدن حقیض ذلت هبوط و نزول بلکه ستاره عمری افوق فنا  
 و فویر غروب و افول ایتدی پیر و استفسار ایتدی که بخر او ملشد **حکایت**  
 کار شناس ایتدی شهر کشمیر • بر پادشاه واردی که لکام تسخیری کام تو سن خنک  
 فلک اورد مشدی و بچر تدبیر ساعد رور کاری بورد مشدی بچر شمیر آتش تاثیر آب  
 تصویر ندن یاد که نه زهر سی و ایددی که سمت راستدن انحراف ایددی و و هم نشان  
 جان برق نشان صاعقه فنا شدن آیک نه قدرتی و ایددی که روی خاکند اگری  
 کیدیدی **پیت** • جها ترا خلعت آمن انجان داد • که خلق از تنک عربانی شد آزاد  
 ز عدلش جان مظلومان سحرگاه • فراموش کرد پیر اندازی • بویاد شاه فلک  
 حریم حرمت و پرده عشرتک بر محبوبی و ایددی که زلف شیرینی دعوی طو لده  
 بلدایه اطاله ایدردی و روی تابان و مهر تمامه چارده شبه طوغیر طوغیر  
 و پردی زاهد قایم اللیل انک جالی با کالین عالم مثالده کور سه کندودن کیدیدی  
 و صوفی شبحیز انک صورت نه مثالین مرآت خیالده مشاهده انسه صبح پاک دامن  
 بکی کرپان خرقه برهیز حال ایدیدی **نظم** • در منظوم اسیر ندانی • جانده  
 زندان ایددی ز خندان • زلف پرچنی مرشک مشک خطا • خال مشکینی جبهه اسو  
 ملک اول نگاره اولقدر تعلق و تعسقی و ایددی که مشاهده جالی حاصل حیات  
 فانی و تمناش زلف و خالین سربایه عمر زنگانی بلوردی هر زمان جازیه عشق جابانه  
 کوهر جان ملکی سلك ملکه چکر دی و دانه خال دل آرام زمین دلند مهر و حجت

۱۵۹  
 تخیل کردی طرّی نقد سکیب و صبری جیب دلدن قهری و غمزه  
 عیاری دله محاله کی خانه دروندن متاع صبر و سکوته چالو چار پاردی **بیت**  
 من نه باختیار خود میروم از قفای او • کیسوی چون کند او میبردم کسان کسان •  
 او سوخ فتنه انگیزی چون مرغ دل شاهی معیّد دام زلف دلاویز کوردی کان  
 ابرو سنی بنا کوشنه دک چکوب خد نک غمزه هدف سینه شایب پیوسته و ساع  
 بساعت شیرین عشوه لوله ورنه کن کرشمه لوله پای دله بند آوردی **بیت**  
 رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی • جامه بود که بر قامت او دوخته بود •  
 استغنائی حسن مقتضای اوزره بحر عشق شاهیله قناعت امیوب اطراف جاب  
 واقارب واجابند بولدغن ریخیر شیخ چک دوردی وزلفی کندنی کوردن شوریدگان  
 بیابان هوسه بندایدوب عشق نهان تشنگان زلال وصالک دلی باغند  
 دکت دوردی آخر کار محرمان یارگاه باد شاهدن بر سر و خوش رفتار شکر کشتا  
 جوان طناز که خط سبزی خضر کی لب آب حیوون پر ووش بولش و سبزه خطی چین  
 جان که کنا رجوبار کورده اولش **بیت** • کورد لعل در فشانند یا زلمش سبز خط  
 خال دن اول خط حوالی سینی زین تمش نقطه • عشق باز لغه آغا زانندی جوان دخی غلبا  
 عشقه وجد بات شوقه دوشوب و سوز و کداز مهر و محبت الله طو شوب بر  
 مرتبه به وار مشدی که جریه خالند دفتر صبر دن بر رقم و صحیفه خالند اثر حیوون  
 بر دمق قالمشدی **بیت** • هر که با عشق آشناسد رحمت جان بر تافت • در  
 درد محبت یار درمان بر نیافت • متصل عاشق و معشوق میاتند چشم و ابرو  
 سوال و جواب و غمزه و اشارتیه خطاب و عتاب و لوردی بر کوباد شاه چشمت  
 قور و بجانان دخی ماه کی مقابلده او تورب جوانده پای خدمت اوزره طور  
 مشتری که برق اورب القصر ابواب معاشرت هر جتدن کسانده واسطه صلوات  
 هر نوع دن اماده ایدی و باد شاه جمال دلاری جانانه دین دل و جانله نگاه ایدوب  
 صحر رخسارنده رقم ۲ احسن تقییم مطالعه ایلردی نکا رانک بونظاره سند



غافل و جام مدام عشق جوانانه مست و لای عقل ایکن ناکاه جوانه نکاه ایدوب لب  
 شیرینیدن برتسمله دامن روزکاری پرشده و شکر اندی **مصع** بزین یکخنده  
 و دامان عیشم پرشکر کردان **جوان** دخی مقابله ده کوسه چشم جادوسند  
 برکرشده ایله عالمه هزارشور و شر برقدی **پیت** ترکس نازند اونییم باز **نیمی** از  
 وی غمزه دیگر نیم ناز **پادشاه** بو حال دن آگاه اولوب آتش غیرت کوکلند مشعل اولد  
 و میا نلرند علاقه معاشقه و ار اید و کن بلوب درون دلدن منفعل و مضطرب  
 اولدی و صحبت دلآز آمدن بالکلیه دل جکوب سودای عشقندن فراعته اندی و لسا  
 حالله اندی **پیت** و از کلام ای صتم سکا هوادار اولدن **کل** یوز کچون هر بحر  
 بلبل کچه زار اولدن **بن الم** چکیم غم سودای نر لنگدن سنک **چونکه** سن  
 ال چکدک اغیار ایله یار اولدن **سن** کندویله فکر ایدوب اندی بویا بدشتا  
 مذهب خرده صوب صوابدن مخم در و بویکی شور بختی سیاستده استعمال  
 دور پینک و عاقبت اندیشدکه مخالف **مصع** صبر بهتر مردار از هر چه هست  
 پس طریق لطفی قویپ مضیوع غمزه کمدی و صحبتی همان اول منوال وزده که طرح او کشد  
 حفظ ایدوب تغییر وضع امتدی کرچه اول شب تارده نشوئه قیوم خوشکوار و انوار  
 مصباح دیدار دلدار ایله چهره سی کل کل اولمشدی اما قلبه پروانسی الهاب آتش  
 اضطرابدن یا منس باقلش کل اولمشدی **پیت** پادشاه و عاشق و سرمست و زلسا  
 دلبری **چون** تواند دیدار و ملتفت بادیگری **الفصه** چون تبا شیر صبح ظاهر  
 اولدی و جمشید خورشید علم سفید نصرت و تائید قبه فیروزه رنگ فلدکه  
 بنوردی و خسرو ستارگان سایبان ظلالی ابواز صفر شهر مینا فامدن کوتوب  
**پیت** محروس آفتاب خوب دیدار **بونیلی** پرده دن اولدی بدیدار **پادشاه**  
 نیکبخت تحت حکومت اوزر کلوب صلا صدای عدل و دادله داد خواهری  
 نیدستم و قید بیدادن آزاد ایلدی **پیت** شه که عد لیلله آشنا اوله اول **صیدن**  
 ساینر رحمت خدا اوله اول **چون** فضل خصومات ناسدن و دفع غوغای عام و حاکم

۱۲۵  
 خلاص او و بچو اول وزیر له که مدار امور مملکت و مستشار احوال سلطنت ایدی خلق  
 ایدوب جلاد چشم مبالغه قلدی که حال شبانه بی وزیر حبس تدبیر ایلد میان کتوره  
 و آنک مشورتیله اول تشنگان بیابان عشقه شربت سیتک اچوره فرمان فرمای  
 عقل اندی ز فهارستر که اکا اظهار اتمه و هنر حکمی که رایت اقتضا اید امضایه  
 یثور عاقبت جانب چشم و غضب غالب و لوب و زیر نه مافی الضمیر اظهار اول  
 بایده انک مشاوره سیله استظهار ایدی وزیر دخی تیر دپیری آنلرک هدف تدبیر  
 طوغر لدی بو فکر رای پادشاه موافق کلوب اولایکی شخصک بنیاد حیاتک هدیه  
 تقصیم عزم اندی و مقر اولدیکه هر بریشنی شربت زهر آلوده ساحل وجود دکرد آ  
 عدمه صله لر بر وجهله که وزیر و شاهدن غیری کسیه آگاه اولمیه لر ن تمام عمر  
 مبتلا شرار حمام قلله لر پاورده فضاحت دریدن ورشته نام و ناموس بریدن اولمیه  
 بدت کارهای انجمن آن به که پنهانی بود . آشکارا کرکنه آخریشیمانی بود .  
 چورنسا و زه امری تمام اولدی وزیر پادشاهی وداع ایدوب اوند کلدی دختر  
 زیاده ملول و منفعل بولدی کیفیت حال دن سوال ایدچک شویله معلوم قلدی که  
 قیزی مکررم پادشاه وارش با نوبی سری جابندن انواع اهانتلر کورمش اقران  
 و امثال میانک بویله خوار اولدن اکا نجلت و عار متطرق و ملش وزیر چون بو خبری  
 اشتندی بحر غیرتی جوش ایدوب شرط احتیاطی فراموش اندی و دخترن خاطر ن مراعات  
 اچون ایدی ای جگر کوشم بچنور اولده اول شور بختک عنقریب چراغ عمری مرده و کل  
 حیاتی مرده اولوب نام و نشان صفی حجاب فایندن سترده اولسه کونک دختر بویر  
 تحقیق و بو خبری بقصد یق اچون کیفیت حال دن سوالده حد اعتدال دن تجاوز ایدچک  
 وزیر انکله سلطان میاندن جاری اولان ماجرا دن برشته بیان ایدوب بوسری  
 اخفاده عظیم مبالغه قلدی دختر چورنشا دئی استندی بشاشت تمامله پدر حضور نند  
 قیام ایدوب کند و مقامه خرام اندی اتفاق بوشاده خدام حرم پادشاهد زیر صغ  
 سابقه دن اعتداله کلدی چون مقدمات عذر تی تمهید اندی دختر وزیر ایدی معلوم



صغير و كبيره كه بومقوله جرايدن اعتذار عذر دكدر بلكه تعزير در اما غم دكدر  
 كه عنقریب انك ماه عمری تمام اولسه كرك واندوك فلك جراسن بولسكه كرك  
**مصرع** توديك شد كه دور شود دشمن از نظر **خادم** حرم دختر و زيردن بو خبری  
 استندی بهجت و بشاشت اظهار ايدوب اينك بونايتدی بونه فال فرح فراونه مرده  
 ترخ زادر كه **سماعه** كودی جان و دل چون لي استماع اندی یا بونه خبر خيره وقت  
 حتر وجوده كله كه اول منبع شرك ضررندن امين اوله و ذوبو واقعه نه زمانه وقوع  
 بولكه اول بي رحمت پنجه شكجه سندن مجات بوله و ز دختر ايتدی كرا خفاي رازه  
 قدرتك و تحمل باد اسرار طاعتك و اريس سكا حقيقت حالي حكایت وقصه قضيه  
 مذكوره بي بقصور روايت ايلين خادم دخی بند سو كند ايله رسته عهدی بيوندايدو  
 ايمان و غلاظ و شداله موكد قلوب دختر و زيردن مافی الضميرن تو تو زير له خير دن  
 قل چكر كچه چكدي و على النور بانوی سراه و ارب على التمام كيفيت حالي اعلام اتدی  
 خاتون حقيقت حاله واقف و ليحق همان اول ساعت جوانی خلوت دعوت ايدوب  
 بوسری كا اظهار ايدوب بوسردن خبره ادا ايلدی وزن و جوان اهل طغيانندن جمع كير  
 اتفاق ايدوب عصيان ايلد يلو و ناگاه پادشاه غافل شرب خي بله لاي عقل ايكن سفينه  
 حيا بن غرقاب هلكه آتد لوسرني وزير اظهار تكله سوردن يولدی و منصب كام ايدو  
 بلكه مستدرند كا پيدن قفس عنا و مجلس فوزت قايه كوفاد اولدی بو مشك فائده  
 بودر كه اگر چه ملوك و زرايله طر بوشاوره سلوك لا بد در و انلك راى عالمه ارا سندن  
 فايد مندا و لغه لازمدر اما اسرار لره اغيار مطلع اولمق دخی واجبه زير اهرگاه كه پادشا  
 با وجود كه فرزندانی و تاييد ربانی ايله نماز و همت بلند و عزيمت ارجندايله ساير لودن  
 سرفراز دكند و سرفري سترايدن ميه ساير لرك پايه و رتبتدن ناقص و در ايتدن قاصر لودر  
 محافظه به پنجه قاد رلودر **بيت** چون تو تواني كه راز خویش پنهان کن پس چرا بنی  
 كه آنرا ديگرى افشاند **كارشناس** چون بوحكایت بر لطف ايتي بوضاحت و بلا غثله  
 روايت قلدی و بود بي همتای الماس عبارت عز ايله دلدی حصار مجلسدن برسيه

دخی زبان اعتراضی د ژاړیدو باندې سنت کلا مکدن لارم کلوړ که خلق عالم بسا  
 مشاوريه یی دوره لروا سب مراد لرون میدان رای ورویتلری وزره سوړو لرحال  
 بوکه ترک مشاورت مقتضای حکمتدن دور و مذهب شرع و عقلمن منهی و محظور  
**بیت** بنای کار خود ابر مشاوريه منی نه حق شرع کناری نه داد عقل ده  
 کافه انا م عموماً و سلاطین عظام خصوصاً سواج امور و مصالح جمهوره ترک  
 مشاوريه نه و جمله معذور لود که بغیر که ناموس اکبر د بحکم **و مشاور هم فی الامر**  
 خدام عینه بنو تله مشورتله مامور در **بیت** شد پمیر مشورت مامور  
 تو جرایز طریق باشه دور کار شناس اتیدی صدر صفه رسالت سدره سده  
 بنوت مشورتله مامور اولدغنه باعث اولد کلد که انک رخنه راین غیر لک حسن  
 تدبیری سد و دریای خاطر فیا ضنه سایر لک افکار امدد ایلید زیر که ضمیر  
 منیر صاحب ایالت ولایت رسالت علیه من التخت اکله که مطلع انوار **هول لا**  
**وخی یوحی** در بر آیین جهان نماد که صور حقایق اشیا اند و واضع و هویدا در  
 بلکه باغی تبیین منافع مشاوريه و قیوتین فواید محاوره در با علمیان بوخصلت  
 پسندید ایلد محتلی اولوب نماندن بهره مند اولد و نور چراغ در غله نر اید  
 پذیر اولد و غی کی عقول قاصر لوین عرک مدد تدبیر یله تنویر اید و ب خود را یلک  
 و خود پسندید لک ظلماتدن تورتزه لراول بنم کلامدن بولانم کلدی که ترک  
 مشاوريه البته واجب اولد بلکه مقدمات مزبوره مقتضای سم بودر که هر فکر که بونه  
 مشاوريه خلاص بولد و هر امر که حکم داده تمام عیاد کله خزانة دلن مکوم و ختام  
 سراختایله محتوم قلند که کتمان سراسر فواید بسیاری مضمین دجمله دن بری بوکه  
 تجربه ایلد معلوم اولشد که هر مهت که کما شند اهتمام اولند حصوله و ضوئ  
 قریب اولوب ثباتم اولند که مضمون **اسْتَعِينُوا عَلٰی حَوَائِجِكُمْ بِالْكَفَّان**  
 بومعنا نک ثباتن برهان واضح البیانند بر دخی بوکه اگر تدبیر موافق تقدیر اولوب  
 ما فی الضمیر قوتدن فعله کلیه باری باعث ثنات اعدا و موثر محال احب اولمیه



**بیت** آنکه وصل تو میسر نشود چندان نیست • که رقیبان ز سر طعن زبان  
 بکشایند • **فیر** و آیتدی ای وزیر ناصح سنک تدبیر اموره اصابتک و تعمیر  
 نغز ده حسن کفایتک ضمیر منیر مهر و اخچدر و بوارده مجتمع اولن و زرا و امر  
 جمله سنک اراسیدن سنک رایک ناصح و راجح در بند و نصیحت یوزندن  
 و اداء حقوقت جهندن خاطر که سایح و لایح اولن اظهار ایلک واجیدر  
 که اظهار حق و تقصیر قاصر لر مناسب در کار شناس خدمت اتدی و زبان  
 مدجبله آیتدی **بیت** ای آفتاب رایک مهر منیر عالم • ای بدر قدر شامک  
 ماه فلک ز غلظت هر خدمتکاره واجیدر که مخدومی بر امر او زده عالم اوله او بایند  
 انک رایتک وجه صواب نه ایسه شبیه اتمک دمنه لازم بله اگر آنک عز من  
 خطایه مقترن بوله رفیق و لطفله انک فسادن روشن و مباین قله تاروی رای  
 و وجه تدبیر نک بتا شیر استقامت لایح اولیه اصلاحدن نغزندن اعراض  
 قلمیه هر مشیر که اداء حقوق و نغزندن تقصیر ایدوب خوشاموزنی مرغی طوئیر  
 و شرایط امانت و لوازم استقامت کاهو حقهار عایت امیه انی صدیق صادق  
 خیال اتمک کرک بلکه انی دشمن موافق عدا یدوب انکله مشاوره طریقینه کتمک  
 کرک هرگاه که پادشاه کند و اسلر بی اسلر ده مصر اوله و بر وزیر کاغذ مشیر مین  
 و معتقد بوله و نیکو کاره احسان و لطفی شهر یارلق شریعتند واجب بله و بدکردار  
 نادیب و عنفی جهاندارلق طریقندن لازم اکلیر غالب بودر که ملکی باید و دلتی برافزار  
 اولوب عنایت ربانی اکامعین و ناصر دست قضای آسمانی دامن و لشدن کوتاه  
 و قاصر اوله **بیت** تا توانی بدین و داد کرای • تا بود ملک ازین دو پایه بیای • عالم  
 کسوده کن نبیعت وجود • تا تو خوش باشی و خدا خشنود • **فیر** و آیتدی ای سر  
 اسلر کلردن اسلر و کلر اظهار اتمک کرک کار شناس آیتدی سر اسلر ملک مرابتی متقار  
 بعضی باز اولور که پادشاه دخی کا محرم اولر یعنی محافظه ده اول مشایره مبالغه واجید  
 که غیر و کلر کو یا کند و دخی کا محرم دکلیر بعضی کا بر نو معینک پیور مشلرد **بیت**

اچنه گشتیت درد خویش • دارپنهان بران مٹابه کردل • اگرش مدتی تر نان طلبد  
 نواند که سادش حاصل **پیت** کو کرد پیر اوله سده ارسردار • اکی اولسه ایدر لر  
 سری اظهار • حکیم ایدر که ایکی لبد در اول • که یوقدر ذره اندن کچکه یوله • بعضی  
 وارد که اکی کسند بر هسبت رتبت محرمیت میسره که بعضی دخی و ج شخصه بلکه  
 دخی براده یه رخصت وارد اما اول سر که بوم لر حقن خاطر فائزه خلیان ایدر  
 اکی شخصدن غیر قابلیت محرمیت میسره کلد **پیت** ایدن که تجاوز این بو  
 دوشوبن دله و رد اوله آخر • فیروز یوکلای ایستدی خلو خانه سنه  
 متوجه اولوب وزیر کارشناسی دعوت اندی و آغاز کلام ایدوب ایتدی  
 اول بزمه بوملرمیاستن نه حادث اولدی بود کلو بعضه وعداوته باعث  
 اولدی کارشناس اندی قدیم لایامدن بزم طایفه خردن بوملر حقن بعضی  
 کلام صادر اولوب اول سبیدن ابواب عداوتی فتح و بساط خصوصیت  
 طرح ایدوب الی هذا الان کینه دیرینه ساحه سینیه لوند دایم وماده تراغ  
 وجدال میا نمزده قایمدر ملک ایتدی نه کیفیتله اولمشدر **حکایت**  
 کارشناس ایتدی روایت ایدر لو که سلیمان بنی دن صکره علیه السلام  
 انواع طیور مختلفه القطباع **اولی اچنه مشنی و ثلاث و رباع** اتفاق  
 واجتماع ایدوب ایتد که بزه امیر مقتدا و برکیه پیشوا لار مندر که سوانح  
 امورده اکا اقتدا و مصالح جهوزده اکا التجا اید و ز بر خصم ظاهر اولسه  
 اکا استظهار ایدوب دفعینه دورنیش و روز بازار و روز کارده آنیشت  
 و پناه ایدوب الشه و زویرنیش و ز پس هر نوع امارت فرعون سن طپور دن  
 برجسک نامنه اندی و آخر انک بطلا منته حجت و برهان اقامت اندی  
 تا نوبت بومر ایتدی بر طایفه انک رایی بوکم مقرب اولدی که لای امیر ایدر لر  
 و عمارت خراب آباده امدادے انکله تعمیر ایدر بو تدری رد و قبوله چوق  
 گفت و کوی اولدی و بوا مرده قیل و قال سرحد اعتدال دن تجاوز ایدوب میانلرند



اتش جدال و شعله نزاع اشتغال و ارتفاع بولدی آخر کا قضیہ بونک و زینہ قرار  
بولدی کہ برکسنہ بی کہ بوجھد داخل اولیہ و طرف حقن جانب باطلہ مایل<sup>اولیہ</sup>

حکم ایدوب ہرنہ حکم ایدرسہ قابل اولہ لرو قضا سنی کلک رضائیلہ امضا ایدو  
اول حاکم عادلک و نماییلہ عامل اولہ لرو اثنادہ اتفاق اراقدن بزراع بیدا اولدی  
ایتد لرایتد لراستہ بوسادہ دل بوجھسد داخل دکلدر و نعال حالی جانب بقصبہ  
مایل دکل بونکلہ بواصری مشاورہ معقولدر بوبایدن آنک تدیری رباب خرد قسند  
مقبولدر با وجود بودخی ہم جسمند درنا اصناف طیور تمام امر مزبورہ دہ متفق الکلام اولیہ  
اجماع حاصل اولمزونہ اجماع مادہ نزاع اندفاع ورشتہ خصوصیت انقطاع بولمز  
بولمز و مفادہ دہ ایکن نزاع کلدی صورت حالی بر بر صفحہ غیر نہ کلک تقریر ایله تحریر  
ایدوب بوبایدن تدیر صواب التماس تدل نزاع تامل مستوفید نص کرہ ایتدی  
بوفکر زیاده فاسد و بوبازاد بغایت کاسد دیوم شومک منصب امارتہ نہ لیاقتی وارد  
واول دیودیدار و اهرمن کردارک ربتہ ایا لشدن سزا وارد **دیت** ای مکس عرصہ سیمغ  
نہ جو لانکہ شست عرض خود می پری و زجت مامیداری • باز نیز ہا ز بلند پرواز  
کہ شہ طایرانک زخم چنکالندن احترازا ایدوب آشیانہ آسمانندن پنہان در قعر  
زمینہ مچکدی طاوس زیبا هیات رعنا صورت کہ صحت بوستان آنک زیب جالب  
و زینت پروبالندن غیرت باغ چاندن دشمن فامیری و جدی ہمای ہایون فال کہ ساء

۱۴۳  
 پرو بانی فرق سای سلاطین کامکاره تاح افتخار در اوج آسمانه می عروج اندی  
 عقاب پرشکوه که عقبات کوه صدمات بال اقبال و جناح بجا آمدن بر صدادر  
 عنقا کی آشیانه عدم می کندی و نه که چهره طبور نامدار با سرها منقرض اولسه  
 وضعیف حال و شکسته بالری قالسه معقول بود که بو طایفه پادشاه سن لغی  
 قبول ایدوب عار متابعت بوم و نثار مطاوعت مرغ خیشوی ناصیه حال الزنه  
 مرقوم قلمیه لکه با وجود که منظر کهنه و محضری قیام طبعی سقیمد و فکری غیر صحیح  
 بونک برله درونی خشم و غضبیه مشغولند و صفت تکبر و تحیری حد دن بیرونند  
 بوجه عیوبله جال روز جهان افروزدن که **وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا** حکمتی موجب سرمایه  
 بازار معیشت در محبوب تاملش در و نور آفتاب عالم تابدن که **وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا**  
 پروانه سیده چراغ انجمن جهان و شمع شبستان سکان کون و مکان در محروم و مجبور اولند  
 جمله دن بود شلارد که حدت و خفت طبعه غالب در و تهتک و طیش عقلی سالیبد  
 بواندیشه ناصوابدن و از کلوک و بنای مور کوزی اساس حرکت و زره قلوب همانگز  
 قانون عقله تطبیق ایلک و بوقضیه رای صایله تحقیق ایلک نادایما مرقه الحال  
 و فارغ البال اوله سر و طبع و طعن حساد و شماتت اعدا دن رها بوله سزا و لاسره  
 واجب اولان بود که بر امین تعیین ایلک سر که عقل و یکاستی بی نظیر و فکر و فرست  
 اصابت پذیر اوله تا هر هم که عرض و وجوده کله و هر صورت که منتضی ظهورده جلوه قله  
 ذهن ناقبله اکا خوض ایدوب رای صایله اندک کفایت کو ستره اول خرگوش کی که  
 ماه جانبدن رسولده دیولطف حیلده ایلده بر غایله یی کند قبیلده سندن رفع ایلده  
 جمهور طبور استفسار اندر که بجه اولمشده اول **حکایت** زاغ ایندی روایت ایدر لو  
 که جزایر زیاده هیل لو و لایتنده بر پیل اتفاق یاران اولیبوب مادر سحاب مدار بو  
 رحمتدن کام ششند لیان اطفال مهد خاک ادر ایلدی حرارت هوای کرمدن چشمه لو  
 سخت دالرحشینی کی بی نم اولدی و اله تاب شعله آفتابدن خوشه فضل و کلین قنفل  
 و طر سنبل زلف نکار کی برچ و خم اولدی عیونک کوزلوی صوغلوب انهارک لب لری



بارلوب و كورك د لری طوئوبیا بكم اولدی **پیت** صومر لعدن قوریدی  
 شوبله عالمه كه كوزدن غیری یرده قامدی تم **پیلر آتش** عطشیدن یانویا قلوب  
 مدكلینه نالشا ند لرمكلی امر ایلدی تجسس آب اچون هر جانیه شتاب  
 اید لروبیا بدن شرایط نفختی بر نه کتوب سراب کی اطراف بیایانی طواف  
 اید لروب بر موجب فرمان درد عطشه درمان ارایواول بیایانی پایا ۲  
 دوران ایدوب ناکاه بر سر چشمه راست کلدلر که لسان نازیده اکا عین القهر  
 وزیران فارسیه چشمه ماه دیلر چاهی غایب رُف والی زباده شکر فایدی  
 ملک پیلان عامه خدم و کافر چشمه اول چشمه جانیه روان و روان اولدی لرمک  
 اول چشمه حوالی سندن وحوشد رنه نهایت خرکوش توطن ایدوب خواب  
 غفلتد بهوش یا نورلودی لاجرم خرکوشلر پیلر که جوش و خروشندن سراسیمه  
 و مد هوش اولوب اکثرینک سری پیلرک پای ثقیله شوبله کوشمال بولدی که  
 من بعد منزل حیاته اقامت محالی اولدی و شوبله پایمال اولدی لرمک بدخی حکمای  
 وجوده رجوع احتمالی قامدی **پیت** آهسته ران بجانب میدانکه میشود  
 سرها بر رسم سمند تو پایمال **الفصله** پیلرک بر حله سیله اکثری کشته و <sup>بعضی</sup>  
 خسته و پاشا گشته و بقیه سی سراسیمه و سرکشته اولدی **مهر** که زید اگر بدینسان  
 دوسم بار خواهی آمد **یارندسی** پیلرک نهیب دم و ضرب قدمندن جان  
 قورتر نلر افغان و خیزان مدکلی قته واروب نفیر فریاد آتش نایتری فلک ایتر  
 یتشد رب اول خلقت زشت و ظلمت شرشتلرک تغلب و تقدیسندن تظلم ایدوب  
 ایتدی **السُلطان ظل الله في الارض** اول پادشاه عدل آینه دمک اولور  
 که مظلوملره پناه اولوب ظالملری بتباه ایدوب قتاده لره دستگیر اولم جلوس  
 تحت و سریر اول امیر بزرگواره لایق و سزادر که پیکسلره کس و داد خواهلره فواد  
 رس و پنجاه ظاهر اوله **پیت** آزان آمدی بر سر این سریر **که** افتاد کانرا شو  
 دستگیر **سند** اگر بزه شاه ایسک وادغری بو ظالملردن المق کورک سن

۱۷۹  
 و نیز بهشت و پناه ایست انك ظلم و پیداد فی او ستمزدن ار موكرك سن كبر  
 هجومه اكثر فزی هلاك ایتد بلر اكر بر حمله دخی ایدر لرسه بوبرج خسته شکسته  
 و سر کشته و نیم کشته که انك خدمت پای و خرطوم ار در سیمار دندان رها  
 بولمشلر در پایمال اولوب آغشته خون و خاک اولوق مقتر در **پیت** یگیا درخ  
 نمودی و دل رفت و عقل و هوش این بار جا هر که متاع درک نماند **ملك**  
 اندی بوا می جوی فرض اتمك كوك و اند سر سوی خوش اتمك كوك صواب بود  
 بزم حشم مزده اهل فراست و صاحب کیاست و نمدار كم وارسه غرضو  
 حاضر اوله لر و بوباید مشاوره اولنوب بو خصوصه دید اجماع و اتفاقله ناظر  
 اوله لركه نه مشورت ارباب حزم بر امره قصد و بر همه غم مقبلر قشده نامقبول  
 و عاقلر ایتد خلاف معقولر در **پیت** هر کرا داشت بسیاری **نکته** نه مشاو  
 کاری **بونلرك** میاننده مکر بر خرکوش تیزهوش و ار ایدی که اکا هر روز دیر کرد  
 جمله سی انك و فور عقل و کمال فهمنه معتقد لر و یمن رای و حسن تدبیر نه معتدل لر اید  
 جو بومك اقامنده ملكك بر قدر اهتقا من کوردی اقدام اوزره قیام اندی و ایلر  
 کلوب جواهر مدح و ثنایی سلک داده اشظام و یروب عبارت فصیحله فتح کلام اید  
 ایتدی **یت** شاه غم رعیت پیچاره بخوری اینست رسم وقاعد داد  
 کستری از حال بیگسان نظر لطف و امداد **کرتاج** و تحت و دولت و اقبال بر خور  
 اگر مصلحت بیور رسد بن بند سنی پیلره رسالته کوند رسون و بر امین نصب  
 ایدوب بکا همراه اشون تا بیم فعلی و قولی کورسون اششون امید در که ملک  
 یمن همیله بوغایله تے او ستمزدن دفع ایدم و حسن رای و ویتله بو ستمکار لرك  
 ظلام ظلمتی بر حیلله ایلر رفع ایدم ملك اندی بیم صدق و اما نتکه و دین و دیا **نتکه**  
 و عقل و در اینک شایبه شك و شمه شهم بو قدر که سنك گفتار و کوردار که کرات  
 و قرآنله بجز بر اشمم و صدق و اما نتکی دغا تله کورمش و اشمم و رای صواب نمائ  
 و فکر مشکل کشایکله بجز اشمم **پیت** سکه کار توزین بس کار نمودم بارها **برحک**



امتحان نقد تو پیش یافتم. همان یمن بر کله حرکت ایدوب اول شننه که  
 مصلحت وقت و مقتضای مقام را تمامند اهتمام کرک سن که یاد شاهک  
 رسولی انک ترجای بد که کویا زبایند اول جلدن دشلد در که هر یاد شاهک  
 عنوان نامه کرداری و مضمون مکنون اسراری هر سولنک کشار و رفتارند  
 معلوم اولق میسر در زیر که اگر اندن بر هنر و فضیلت ظاهر اولسه و افعال  
 پسندیدن و اقوال ستوده صد و ربولسه یاد شاهک حسن انبیا و کمال مرد  
 شناسلکنه استدلال قور و ستوبل که اندن خط و خط و سه و غلط جمتند  
 بر نادره صادر اوله یاد شاهک سبب سوء ظن و باعث دخل و طعن اولوب  
 بدستکار لرغیبت و مذمتنه مجال بوله لر علماء حکمت انساب بو بابن  
 پچد و بچساب تا کیدات ایدوب پیور مشلد در که اول کسنره که بو بابن رسول  
 کوندرله لازمد در که اول قومک عاقلی و اقوالد جمله نک فیضی افعالد جمعیتک  
 کالمی اوله ملوک سالنه اکثر رسالته حکماء فضیلت پرور اختیار ایدر لودی  
 بلکه بعضی ملوک عقل و فضلتر نه زیاده اعتماد اتمکن طریق رسالته بالذات  
 کند و لوکیدر لودی بو بابن اول فرغ اید و خلعت خلافتی گشتن خلع ایدوب  
 رسالته بنفسه کدن حکیم خافقین اسکندر ذوالقهرین ایدیکه استی **بیت**  
 هنرمندان که شیراز شکارند. پیام خود پیای خود گذارند. بعضی افاضل  
 فضایل مخایل ارسال رسول حقند پیور مشلد رتبه در قابل **بیت** فرستاده  
 باید که دانا بود. بگفتن دلیر و توانا بود. زهر چهر که پرسند گوید جواب  
 بنوعی که باشد طریق صواب. سخنهای خویش اشکارا کند. بدانشا نکر  
 مجلس تقطنا کند. بسا کس که ادبک حدیث درشت. بهرزد جهانی و خلعتی  
 یکست. یکی دیگر از گفت دلیند. میان دو ضد طرح یاری فکند. بهر روز  
 ایتدی ای ملک اگر چه بنم نصاب معرفت رسالندن فی الجمله بضیم وارد در اما  
 اگر بادشاه جهان پناه اهتمام پیورب درج حکمتن بر بنده جواهر فاضل و سلسل

۱۲۵  
 اعلام و افهام ده استقام پوره بند افی اوین کوش جان و قلاده کردن اذعان و پیرایه  
 تاج افتخار و سرمایه بازار استظهار اید و بجمع احوال و اطوار و افعال و کردار مد  
 دستور العمل قلم و اول قانون و قاعده به اقتدای ذممه فرض عین واجب الادا دین  
 بلم ملک اندی ای هر و زاهم ادب رسالت و اتم اسباب سفارت اولد کر تیغ زبان  
 شمشیر ایدار کی تند و تیز بران اوله ایا نوجمله ایلدینه ملعه رفیق و ملا طفت دن  
 خالی اولیوب جواهر لطف و ملائمت صفحات حالنده و لایح و نمایان اوله هر کلام  
 که مطلق حرق و عنفی ایهام قلعه و اجیدر که مطلق لطف و رفیق اوزرنه اتمام اولنه  
 و هر مقالک که فاتحه سی تشکین نایره غیرت چون کلمات هیبت آمیز افتتاح قلعه  
 لارندر که خامه سی فاده انس و الفت چون کلام دلاویز و محبت نیکو اختتام  
 اولنه بیت لطایف سخن از سینه تخم کین ببرد • زبان رفیق زابر و خوشم چین  
 حاصل کلام لارندر که کلام رسول قاعده عفو و لطف و حلم و قهر و مهر  
 و عناد و انقیاد اوزره متبقی اوله و بسط و قبض و ابرام و نقض و وعد و وعید و بیم  
 و امید و اخذ و عطا و انحاء و ابکا و ترغیب و ترمیم و تخریب معنی لرن



مشعر و مبنی اوله ناجهاندارلق ناموسی و شهر یارلق شکوهی مرغی قلنه هم عدانک  
دخی نایه الضمیری و حال مال تدبیر و ترویجی استعلام اولنه اما سنک بکی مشیر  
عاقل و حکیم کامله عقل و مشکافله هم مشکلاک دقایق و حقایقنه و اصلدر

باب رسالده وصیت اتمک همان تحصیل حاصلدر **فارس** حکیم **اولا توصیه**  
**پیت** بولور بومصلحت خیر پلای انجام اولور بخت سنک رایکله بوخام • رسالت  
خدمتینه سن پررسن • که شوره وقت اسنک قل پررسن • خوش اکلرسن محلی  
هرکلامک • بلورسن مقتضاسن هر مقامک • اگر سن بوایشه اقدام اید سن •  
یقینم وارکانه اتمام اید سن • پس هر و شرایط خدمت ادا ایدوب بارگاه ملکه  
وداع اندی و تا اول زمانه دک توقف اندی که غراب شب لباس عباسی کیوب  
برده ظلامی طایفه پر مینافام اوکنه چکدی و بعد زمان خوانش لاد قدر مت  
طبق سیمین مایی مزعصر نور و فرله پر نور ایدوب و استنده عبار مشک اذفر  
و دین عود عنبر ابدی **فره** چون نافه کشاد کیسوی شام • هر جلوه کنان برآمد زبام  
اول هنگامه که مرکز د ویرماه دایره نصف النهار مساوات و لوب شعاع نیز  
اصف بساط بسیط اغیر منتشر ولدی و روی غیر از اویره فقرانک شمع جهان را <sup>شعله</sup>

۱۹۶  
 حسن و بها و نور و ضیا بولدی **پیت** خانه در ویش با شمع پر از مہتاب نیست  
 ہر روز نیز او را قرض و اسیر کیے کندی و طرہ العینہ فی اللہ جزیرہ سنہ بیقوب اول  
 سرکشوں کے مترتہ قدم اندی اما بوجہ قدم خرم اوزرہ طورب خاطر نہ بوجہ  
 خطو را ندیکہ بوسم کا دلردن بکا ہم جان و خطر زیان وارد را اگر چہ انہر جا بنیدن  
 قصد معلوم دکلدر اما شرط خرم متین و مقتضای عقل و دین اولدر کہ بو  
 حیا لہ اختلاط و انہو با لہ ملہ قاندا احتیاط اولہ اول سبیدن یکم ہوندر  
 غایت کمر و تحت و نہایت خیلا و عظمت لردن فقر و ضعف جا بنیدن پروا یزیر  
 اگر قصد ہزار در ماند و زار آنک زہر پای تغلبدن خاکسار اولسہ برہکداردن  
 چہرہ جہر و تلر نہ عیار قوندر مرز **پیت** تراز حال پریشان و عجم ماچہ تفاوت  
 اگر چراغ ہمیرد صبا چہ غم دارد **صواب** بودر کہ ممکن اولد چہ انہر ارا قدر  
 مرصا ایدم اگر تیر تر ویر کان دلپذیرم آنک قلب صلبید تا اثر ایدرسہ فیہا  
 و الا باری اول بد لقا لک بچہ قہر ندن رہا بولوب سلامت یقہ سن طو تہ  
 کیدم بس ر موضع منیعہ حقدی و ملک پلانہ مسافہ دور و دراندن آواز  
 ایدوب اندی ای شاہ کردن کشان آگاہ اول کہ بن رسول نور اللہ یعنی سفیر  
 حضرت ماہ آسمان پناہم ایچہ زوال بوق و مرد از کلہ و خوشونت پیانے  
 جہتند مناقشہ و سوال یوقدر کہ **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ** کلام رسول ہر  
 کہ درست و بے محابا اولہ سمع قبولہ اصفا و اجید کہ پیغام ملوک زبایدہ و نقصدہ  
 نصرف نامناسب درسین بلورسن کہ ہما میرا بزار شب و نایب شہر یار و روز عالم  
 افروز در دکاہ فلک اشتباہندن و پیلان قوی ہیکلک شہ قدر و مقداری  
 و سیمرخ کوہ پیکرک مکس کلوا اعتباری یوقدر ہر کہسہ کہ امر نہ مخالفت ایدوب  
 حکمہ مطاوعت ائمہ و پیغامنی گوش ہوشلر استمبوع فرمان واجب الادعان  
 موجبہ ایش ائمہ کند و الیلہ ایاغہ بکشہ اورمش اولور و بند بلا یہ بویو  
 و بروب تیر قضایہ کوکسن کوہ تیغ عنایت قوشو طورمش اولور ملک پیلان



یو کلام میسپیدن ترسان و هراسان و پریشانه کبی لوزان اولوب استفسار اندی  
 که مضمور رسالت و موجب فهمانند به روز اندی ماه جهان افروز پیوردی  
 که هر کسه که کند و نک قوت و قدر تنه و سطوت و وصولته اعتقاد قل و خشم  
 و تهورنه و کبر و تجبرنه مغرور اولور وزیر دستان رعایا و ضعفایا یادست  
 ظلم و ستمدن مغلوب و متهود اوله عاقبت ورطه بلا و نعاک عنایه دوئوس  
 سوز آفات و خلل اکا ز بهور غسل کبی **نظم** تخم تکبر مفسدان سیندره جای  
 منه در دل خود کینه را چند نهی بر فرس جور زین تیر خرا کین بهماند چنین  
 ناکهت این آب ز سر بگذرد ناوک چرخ ز سر بگذرد سن بوزر و غرور له  
 کند و افضل بهایم طن ایدوب قوت و شوکتی که صد در والد معر ضا شالده  
 دایم و قایم خیال ایدرسن غلیان دیک طعیانک و توران غبار عصیانک شمدی  
 بر مرتبه واردی که بنم چشمه سارمه قصد ایدرا ولدک و لشکر اهرمن دیدار که  
 اول پر یلر جلوه کاهنه آلور کیدرا ولدک و صورت زشت ظلمت سرشت کرله اول  
 آب مکدر و خاشاک جسم ناپاک کرله اول مشربی ملوث اندک آریاسن بلز میس اگر  
 عقیبات تیر پر اول چشمه بالاسدن کچسه صاعقه عبرت پروبان یقی مقرر در  
 واکر عین النور مرغزار سپهر ده دیدن نصر فله اکا بقسه سماک رایح سنان سطوت له  
 کوزن چهره حق محقق **بیت** دیو کا بخار سید سر بهجاد مرغ کا بخار پرید سر بهجاد  
 نرود جز بیدر قدر پرون از هوا و زمین او گردون بن کمال شفقت در سکا  
 بو تنبیهی واجب کوردم و حامل اعبا و رسالتی حضور که کند رب شود یلر پیوردا  
 که اکو مقام اطاعت قائم اولوب اول ندک جرایم نادم اول سن و شمدیدک  
 واقع اولان قبایح افعال و معایب احوال که اعتراف ایدوب مضیق خدودن طرف  
 توبه و انصافر کله سن جناب عزما بدن خلعت عنو و کرامت صحنه احتضا ص  
 بول سن و اگر خیشوم میثومک استشام فوایح نصایحدن محروم اولوب کلام خواهر  
 انشایمی عند حصول الوقول آوین کوش قبول التمیمه سن آگاه اولکه الحال تیر شهاب

وکان هلال و سپهر هاله و رجوم نجوم و سماک راح و مواکب کو کبله بر لشکر عظیم  
 جمع ایدوب بر شیخون ایدرین کم اول دست هامونی جوی خونکله همچون ایدرین  
 اگر بوقصیه ده ترددک واریسه بر آن توقف ایتوب کله س که بن چشمه ده حاضر  
 و غیر و شردن سنک جابنکدن بر خیره منتظم تا عین یقینله جمال جهان ارام  
 کوره سن و کند که نه چنبرده حلاج ایدک بلبوب رخت اقامت اول چشمه  
 حوالیسندن کو تیره سن ملک بیلان بوخیری زیاده استغراب ایدوب شنایله  
 چشمه جابندن روان اولدی همان که کلدی صفحه چشمه باقوب صورت ماه  
 آینه آبدن کماهی مشاهده قلدی بهروز اندی ای ملک کر بو چشمه دن آبدست آت  
 و انابت عبادت مشغول اولوب باشد که ماه مقام ترجمه کله و توبه و انابتی سماع  
 قبوله اصغافله هماندم پیل خرطوم طولن اوزندی اسیب نفس آیه یتشوب آب  
 سراب کی اضطراب اید بچک خیال آندی که ماه اغضاب آندی رسول ماهه آواز  
 بلند ایلد خطاب ایدوب آندی ای رسول بگرز که ماه جهان بابی بو حرکت اغضاب  
 ایلدی که هجوم خرطوم دن جنبش ایدوب اضطراب ایلدی بهروز آندی بلی توبه  
 و انابت مسارعت اتمک کرک تا این غضبی ساکن اولد و حرکت و اضطراب کیدوب  
 قرار کا هند متمکن اوله فیل فرمان ماه اطاعت ایدوب اندو که کناهه استغفار  
 و انابت آندی و عهد ایدوب شرط ایلدی که مزید اول مقام خرام ایلد و لشکر  
 اول سر چشمه حوالیسندن سور میجر ارام ایلد بهروز نه الحال بوخبر مسترتا نری  
 ملکر نه ایصال ایدوب حرکوشلری امن الحال و فارغ البال قلدی و بولطیف حیدله  
 و حسن تدبیر اول بادی سیاهی آتد دفع و رفع ایلدی بو مثلی اول اجلدن کتورد م  
 که سزک میانکرده بر پرروشن ضمیر و مشیر حب تدبیر دن لایدر که اتمام مهمل  
 انک حسن اهتمامنه مراجعت اولد و دفع اعدا و قهر خصمه آنک رای مشکل  
 کتاسیده اکثاف قلند اگر بوباید سزک اختیار مصلحت گذار امین مستشار کز اولدی  
 هیچ روا کور میدی که طغرای شاهی بوم سوق نامه مرقوم اولیدی و سزای انک شامند



و سلطنت مرغانه و حکومت تحت سلیمان علیه السلام عدم لیاقتش درگاه قلیدی  
 با وجود بود قدر خصال نامحوده ایله موصوفه مکر و مکید له مانوس و مالوف  
 و عذر و خد بقله مشهور و معروفه پادشاهلره حیل و عذر و خد و مکر که  
 عیب متصوره کلد **نظم** هر که بیکانه شد زمر و فاء در دلش بود آستانه  
 نیست • سینه را که تیر کشت ز غدر • اندر و هیچ روشنائی نیست • پیوفای  
 مکن ز مردم را • هیچ عیبی جو پیوفای نیست • سلاطین جهان ساینه رحمان  
 آنلرک آفتاب عدالتی افق ظهوردن طلوع ایتمک عرصه عالم منور و امن  
 و مهاده امن و امانده آسایش عالمیان و آرامش ادمیان آنلرک ظلال بخت  
 و احسانلرین غیر برده محکم و میسر و لایزال که حکم **نثر** خیمه آسمان ستون  
 عدل سلطانن غیر بلیه قرار قلز **بیت** عقل ارنه مهندس بنودی • این کسب  
 آیکون بنودی • چو از انظام حال سکان خطه زمین سلاطین عدل ابینک  
 وجود پر جودنه منوط در واطیاب آسمان اوتا داد و احسان ولات جهان  
 و ملوک زمان مقید و مربوطه و احکام حکام میان دل و جان آدمیانده  
 نافذ و جاریه و فرمان سلطان قضای نازل کبی بخاری نفوس عالمیانده سایر  
 و ساریدر لاجرم پادشاه رور کارا و لن و احبدر که وفادار و عدالت شعار  
 اولوب مطلوبلره فریادرس ظالملره جفاکارا و له آینه سینه سن رنگار کیندن  
 مصفی و خاطرین لوحه مهر لطیفه محلی قله شول رعایا که بر حاکم مکار و عدار و بر طاق  
 قهار خونخوارک کند فرمانده کرفار اوله بی شک اکا اول بلا پیشه که اول کوبه  
 روزه داردن اول بیک و پیویر پیشدی طوبی با سهرها صوردر که نه و جمله اولشده  
**اول حکایت** زاغ اندی بن برکوه دامنند بر درخت و زره آشیانه طوطی شد **حوار**  
 بر بیک خوش رفتار و ایدی قرب جوار حکیمه میا نمزده بنای مهر و محبت استوار  
 ایدی بکا متصل نک دیدار بلیه صفا و سرور حاصل اولوب صدای کشار و تماشای  
 رفتار بلیه حضور موفور و جوارنا حضور واصل اولوردی ناگاه بیک غیبت ایدوب

نابید اودی و مدتی غیبتی میدید و لوب پنه عودت احتمالن بعید اولد  
الحاصل تمادی زمان عیبتدن کمان ائدم که اول پجاره فرغزار بقادن کوهسار  
قنایه کندی مدت تمام دید مضحکه کورددم که برته و کلوب انک مسکند قرار اندی  
چون بن معاودت بک نابیددن قطع امید اتمشدم اغاض ائدم و یهویلیه پهوده  
مجادله یی روا کور میوب ایتدی **بیت** چینه است رسم سپنجی سهرای • یکی چون رود  
دیگر آید بجای • بو حال وزره بنجه مدت و ربان کجی و فلت دلای بنجه کوه  
دوره سن تمام اندی بر کورددم که بک دری چقه کلدی خون خانه سندن بیکانه  
کوردی خصوصته اغاز ایدوب یهویرا ایتدی یا تهوسن بنم آشیانمن پندر سن  
کند و ویرانک با سکنه می نقلدی بک بنچون ظلم ایلرسن تیرخانه می بکار وانه ایلر  
اگر در سگ مانع دکلوز سندن بو حوالید آشیاننه ایلر تهو جواب و پودی که حالا  
خانه بنم بقدر فتن دوی لید بنم اگر حق واریسه پنه اقامت ایدوب <sup>ایله</sup> بنات  
بک اندی سندن بدک بد غضب و تغلبدر بنم یدره سندن سابقدر پس بو خانه <sup>سندنا سیم</sup>  
بک لایق قدر القصد قضیه لری نزاع کلبه مودی اودی هر چند که بن طریقه مصالحه  
ارشاد ائدم مفید و میوب آخر کار بونک وزره قرار ائدکر بر حاکم عادله مراجعه  
قله لرنایک جا بک دخی کلامنه کوش تا ینله استماع قله و بی میل و محابا مقتضا  
شرع شریف وزره قضا بیوب منازعه لری انقطاع بولر بک اندی بونوا حید بر کوب  
ذاهد روزه دار و عابد کم آزار وارد که هر روز تا شام صایم و هر شب تا سحر قایم در  
اول زماندن که نوبت جمشید زدن سر پر خورشید **و السماء بنیناها ایوان**  
پیشگاهند چالنه تا اول وانه دك بساط مشکین شعار سلطان شام **والارض فرشتاها**  
دیوانی میداشتند صالنه نفس نفیسنه بوتیه ریاضتده آتش عطش و جوعه تابوتیه  
اول ساعتدن که مواکب کواکب و سپاه نجوم ثواب مضمار سپهر و میدان آسمانده  
جولان و دوران قله تا اول وقت که چمن صبح عالمه آرای مطلع افقدن فروزان اولوب  
آثار طبعه آفتاب جهات تاب ساکنان خطه زمینه نمایان اوله شمع وار قدم عبادت



اوزره قرار قلوب و سوز عشق و شعله شوقله بایوب یا قلوب سبزه زار رخسار نه  
 باران اشکله آب و پر **پیت** اولوب محفوظ جان آسایشندن • الزیوشن جهان  
 آلایشندن • اوربا یکی جهان پست پانی • کدرمش خاطر بدن ماسوائے •  
 اول صایم الدهرک مدد عیش و ماده افطاری کیهامه مقصور در وسفک دم و هتک  
 حرمت دم ساخته بآب دیانت مآبدن و درو علم شریعت اصلینک کامله و علوم عقیده  
 و فنون فعلیه با سرها با تعلید در علم سنت و حدیث ابوهریر نک تلیدی و باب  
 کرامت مصر و لایینک عزیزیدر محکم دهرمه اندن عادل بر قاضی دخی میسر کدر وید  
 ما و راه النهرمه اندن اولابروالی دخی مقصور کدر صواب بود که بویاید اکا مراجعت  
 اید و ز قضیه مز فیصل بولمچون انک جناب شریعت مآینه کید و ز پس نک قضاسنه  
 ایکسی دخی رضا و یروب بعدا تراخی خانه قاضی جانینه روان اولدیلرین آنلر که کدم  
 تا کوبه روزه داری که نوادر روزگار دن اولسه کورم و بین الحظمین محاکمه ده  
 عدل و انصافنه معاینه و مشاهد قلم همان کم صایم الدهرک چشمنی انداره راست  
 کلدی ابایع اوزره قلوب محرابه متوجه اولدی و رفع ید و تکبیر بلندایدوب و ظایف  
 نماز و نیازه قیام اتدی و دورود را ز صلاته شروع اندوب تعدیل رکان  
 و خضوع و خشوع تمام اهتمام اتدی **پیت** کلید در درو زخستان نماز •  
 که در چشم مردم گذاری دراز • چو در خنیه بد باشی و خاکسار • پیر سود  
 ناموس بر روی کار • کبک و نهو چون آنی کوردیلر بو حال اوزره تعجب ایدوب  
 بر زمان توقف کوسرزدیلر و روزگار لسان حال هر بار که بومصرای **مصرع** غوه مشو  
 که کوبه ناهد نماز کرد • تکرار ایلدی که استماعندن امتناع قلدی چون نماز دن فارغ اولد  
 دردمندان شتا و تواضعه دعا ایدوب التماس قلد که میانلرند حکم اولوب قضیه  
 کوره خصوصتلی کمال عدل اوزره فصل ایدوب پایانه یئشدره بجه زمان اول جانندن  
 کاه اقدام و کاه انجام و بونلر طرفدن المحاح و ابرام اید اهتمام تمام اولد قدر مضکره پور که  
 کیفیت واقعه بی علی ما هو الواقع تقریر و صورت قضیه بی علی التفصیل تصویر اید لربک حقیقت

دعوا و صورت مدعا سن عرصه عرصه پیش در چک کبریا نیدی ای جوان پیر لك  
 زمانی یتمش و قوای باطنی مختل اولوب حواس ظاهری گمشد و مسعله و ارسپهر عذار  
 شهر آثار ضعف خرفه بنم فرقه نثار اتمشد در دست بر و خزان روزگار جفا کاردن نهال  
 بوستان حیاتم زبون اولمشد و شب شباب که سر اسر قوت و تاب ایدی صبح شبیه  
 که مستجمع جمیع عیب در مبدل اولمشد **بیت** آه کم ایام جوانی کچوب • موسم مال  
 امانی کچوب • داعیه کم اولدی ندامت فزون • ضعف خرفدن بد اولدی زبون  
 فقیر زحمت ایسه دخی قریب کلکوز و صوت بلند ایلد تکلم ایدوب ماده ترا عکس  
 عبارت واضح بر لم ظهیر و تقریر قلو کوک تا بندخی مدعا ترا عکس کوش هوشله استماع ایدوب  
 جوابی حاظم قلم و حقیقت حاله اطلاع ایدوب مقتضای عدل اوزره قضیه کزی فصله  
 قادر اولمه اما چون بو باید بنم جانب دیانت مآبمه الحیا تذکر لازمدر که فصل خصوصاً  
 سابق ستری دوستانه نصیحتله نوارش پورم و بر سو غطتله که مصلحت دین و دنیا کو متضمن  
 اوله تذکیر و تنبیهی درین ایتیم اگر بنم کلام نصیحت انجامی کوش ادا ایلد اصفا ایدوب  
 حسن قبولله تلغی پور سنالك ثمراتی دیناده و عقاده سنه واصل اولوب عاجلا  
 و آجلا فوایدی کوره سنر کوسم قبولله استماع ایتوب موجب مضمونیه علمد  
 امتناع اید سنرین باری مذهب دین و دیانة معذ و را اولوب تهمت قصور  
 تقصیر دن دور اولورم **بیت** من انچه شرط نصیحت بود بجا آرم • اگر قبول کنی ورز هم  
 تو میدانی • صواب بود که هر بریکر طلب حقه طریقاً اضافدن انحراف ایتوب مال  
 و مناله که معرض قبا و صدور زوالده در مفتون اولمشد و طریق باطلدن حاصل  
 اولان حطام دنیایی فانیله نفس کزی ثواب باقی و نعیم مقیمدن محروم و مغبون  
 قلبیه سزیک اپدی حاکم عادل اگر خلقک حتی طلب حقه استقامته مایل اولیدی و صغار  
 و کبار صفت دیانت و صیقل کذ ویر شعار و دثار قلیدی تنفیذا حکام و قصد بع  
 حکما احتیاجی اولمزدی و رسم مرافعه و تکلیف و تحلیف صغیر عالمدن محو اولوب اثبات  
 حقوق و اقامت شهوده کسه محتاج اولمزا ایدی چوز خصمان هر بریکر بصیرت



رمد عرضه مبتلا در صورت حق عین انصافه معاینه اید لاجرم بر کسته نك  
 نظر اعتبار نه که دیده خاطری کحل الجواهر صد قله پر نور و غبار غرض پیرامن آیین  
 دل نه علت دین دور اوله افتقار لری ضرورید ز با جمال صول بدن نقاب خفای  
 کو ترب مشاهده شاهد صورت حق منصفه دیده دل لرزند جلوه کوفه قصصات بایده  
 بو معنی و بعضی ثقات حکایت رسمند ابیات فارسیله اثبات اتمشدر کبر روزه دار  
 استفسار اندیکم بخدا و لمشدر اول **حکایت** کبک دری اول در در غری زبان  
 فارسیدن لسان ترکیله ترجمه سلکند نظم اید و باندی **بیت** قاضی ایشی  
 طور مر آغلر بر غریز کورب آئی دیدی براهل تمیز بونه وقت کویر و فواید در  
 وقت شادی و مبارک یاد در دیدی بخون اغلاس بر کستی جهله اجرای  
 حکم اوله ایشی خضر خود قصیه عالمه در اند که مظلوم کم ظالم درر جا هلیکن  
 قاضی حکمی هر زمان اوله عالمه میانند روان دیدی کوچه خصله دانا درر  
 کوزلری علتله نابینا درر جا هلیکن سن چو پودر علتک شمع جمعین قصصا  
 ملتک چون غرض اوله هنر مستور اولور ظلمت علتله دل بی نور اولور اول  
 ایکی اعمی غرضله کوردر عین اعمی نور حق دین دوردر چون دلکدن در در علت  
 دور اوله رویت حقه کوزک پر نور اوله سنکه رشوت آمدک بیند سن  
 چون طمع اندک اسیر بند سن قاضی رشوتدن اید پچک احتراز حقه  
 باطلدن وریشه امتیاز بچرا نه که زنکار غرض دل نه غلگی تیرم قلمامشدر  
 و شعاع شعله رشوتله دیده دیانتک خیر او لما مشدر علم شرعید نعمان  
 زمان وعدل و استقامتد شریح دوران سن وزهد و دیانتد عصای  
 مشرب و صلاح عبادتد بسطای مذهب سن بو برهانه مبرهن و محقق و بو  
 بینه ایله مبین و مصد قدر که امضای قصصا و اظهار حقه سعی بلیغ در ریغ  
 بیور میوب و حکم واجب الاتباع شرعیه دن امتناع ید فی عقاب عقابیه گرفتار  
 قلی محقق در **مصراع** هر که کردن کشدار حکم تو سر بردارش کوبه آیدنی راست

سولیرسن اما سنو دخی واجیدر که نهال غرضی زمین د لکزدن قطع اید سنو  
 و محقق بله سن که صحت حق حقیقت غالب مطلق در آنچه ظاهر اید عاسی هتوت  
 بولیوب مرادی حاصل و مرسته و طالب باطل بحسب المعنی مغلوب و ملحق حقیقت  
 هر چند که صورتها کردن تر ویری زینو قبولدن عاقل و مزان **الباطل کما فی هوقا**  
 کرا و ز برین دوانی سمند • بفر دچر سان بکسلانی کند بصورت تغلب کنه  
 بکدزی • بمعنی نکه کنی که بسا بتری • بنم سنو نصیحتم بودر که کورانیکی ذخیر  
 آخرت قلوب دینای غدار و عمر یا پایدار که ابر تا بستان و زهت کستان  
 کیس سریع الزوال در بقا احتمال و یرمیه سز و خاص و عام اهل عالمی قریب و بعید  
 بنی آدمی نفس عزیز که بلوب کند و حقا که جایز کور مد کوری آنلک با بند  
 روا کورمیه سز بر کسی میسند آنچه از خویش ناپسند • کوبه روز دار یومط اوزره  
 زیان و عظم و نصیحتی پرکار اید و غایت رفته بر زمان کلدی و بر زمان  
 غلدی و عقد ثقات فسون و فسانه ایلد کو کلرن اولدی و دلرن بغلدی تا اول  
 ایکی ساده دل انک بحالستی ایلد موافقت اید و ب مصاحبت مایل اولدیروا من  
 و مطمئن بی توقف و تکلف قتنه به کلدیلر که بر روز دار چون اول ایکی شکاری  
 دام حیلده گرفتار اید و ب ایکی کارکی کارنر چکدی همان فی اختیار ایکیس بر حیل  
 صوم صد ساله سن انلک شربت خون آبدار و نعمت گوشت خشکوار ایلد افطار  
 اندی مقدمات روزه و نماز و صلاح پرهیز و احترام نفس جبینی و طبع حسیسی مستصفا  
 اوزره بو نتیجه منبج اولدی **بیت** ای خیر آدمی و اراهل نماز • صورتا صوفی  
 طیلسانی داز • ظاهرا طاعت موافق • لیک باطنه کمنه منافق • فو اوستند  
 باجم قبه قدر • بتمایمان دلند حبه قدر • طیلسانی لسان کذب و دروغ •  
 یوق دروندن دزه دکلوفروغ • الله عاصلو عصا انکس • بونی اوزره ریارد او  
 خلق اچند صلاحی آدایلد • فرصت ال ویرسه چوقضا ایلد • بومثلی کوردم تا  
 معلوم اوله که غدار بد سیرته اعتقاد و انک رفق و تقیر ایلد صدق ضمیر نه اعتماد



جایزد کله یوم شوم غدر پیشه مکراندیشه نك حالی همان بومنوال وزره در  
 انك معایب و مثالندن بکله بری سلك تغییر رسته تقریرده منظم اولدی  
**مصرع** عماره نسبت قطره در کوردنه نسبت ذره در • کوصد هزار قرن کم و صند  
 پیشکی • از صد هزار کنت نیاید مگر یکی • مبادا که سز بوا مر خطیری انك ذمت و نه  
 همتنه حواله ایدوب سریر سلطنت انی امیر اید سز زیر هرگاه که فرسایي انك تارک  
 نامبارک مینیسر اولدی شهمه سپهر ستیزه کار سنک ادبار له آنی سنکسار اتمه کورک و هرز  
 که پایه تخت سلیمان انك قدم شومیله همس اوله فلک ایز رعایت تاثیر ندن انك  
 طینتی ناپاک و جوهری ناقابل در سینه انی تربیتدن زحمت پیوده دن غیری نه فایده  
 حاصلدر **پد** کوهراک کرکدر که اوله قابل فیض • بوقسه هر سنک و خرف  
 لعل بدخشان اولمز طیور زاغدن بوکلمات مزبوی ستماع ایدچک بالکلیه اول  
 فکر دن نفور ایدوب اتفاقله حکم سابق فیخ و عقد پیعته نسخ ایلدیلر اولخاکسار  
 رسته روز کار نهانی اعتبار و راء دیوار د بارده متحیر قالدی و اقوانی میاننده  
 بویله خوار اولدغندن نار عاره یاندی یا قلدی و زاغ زبانه ملامتی کاز ایدوب  
 ایتدی که ای سیاه روی نه شرم وی جفاجوی نه آذر م حجاب حیثا یوز کدن کو تر ب  
 بکا بو حنارته روا کوردک و بنی قلع و مدینه سعی بلیغک ظهور کتوب سکه شامت  
 و خیانت و دنا و خناسته بنم نامحروردک میاندره بر وحشت غبار دن قوبرد  
 که صد هزار قریه انك دفعی میسر اولسه کورک و برفته آتش یا یلگندردک که آب ریای  
 هفت اقلیمه تسکین بولسه کورک **مصرع** رود دل و نرود صورت جنای نواز دل  
 آیا بنم جانیمن نه سابقه افتقنا که بوقدم مهر و محبت سز لک روا کوردک و یانه  
 لاحقه مقتضای سیدر که بود کلو لطف و مکرمت سز لک بوردک شویله بک برد رختی قطع  
 انسه لرا انک پنخندن بر شاخ جنوب قوا اصلیه به یئسه اولور ولیکن شجره محبت  
 ازه جفا یله کسلسه مطلقا انك اصلندن نهال و فایتسه اولمز جراحت مصصام  
 مرهم و دار و یله التجا بولسه اولور اما جراحت کلام هیچ مرهمیله التیام بولمز **عرب**

جواحات السنان لها الیام • ولایلتام ما جرح اللسان • جراحتی که ز تیغ زبان بود اولی  
 بهیچ مرهم راحت نکو خواهد شد • میانۀ تووان کوزبان رزدی زخمش • بغير تعب  
 سنک و سبوت خواهد شد • پیکان تیر حسن تدبیر ایلد سپهر سینه دن حتمی نکند اما خذ که  
 کلام که کان زبان دن کشاد بوله اخراج اولفق مستعد **مصراع** تیری که اوزد بردم پیکان  
 نمی آید برون درخت مضرت نه قدر شاخ اولور سه بر حیلۀ ایلد قلع اولفق متصور  
 دکل مثلاً آتش که اگر چه سوزند در شر ضرری ریشه ایلد قابل زوالدر لکن شعله  
 چندی جمیع میاه بحار و سیول نهار له اطفال محالدر و زهر هلاهل اگر چه سم قاتلدر  
 مضرت تریاکله بدن دن زواله قابلدر و زهر کینه تریاکله سینه دن منفع اولق  
 مستعد من بعد بنم نوعله سنک حبسک میاشند بر درخت عداوت بتشد که بخنی  
 قهر تریاه و شاخی پخته تریایه بقیشد **دیت** نهال کینه که در سینه ناشاند شد •  
 معینست و مقر که بر چه خواهد داد • درخت حقد بدان کونه میوه بار آرد • که طعم  
 ان بمذاق تو هیچی که مر ساد • بوم شوم زاعی بقدیر و تغییره فصل مرقومی کلک تغییره  
 صفیۀ تقریر بخر پایدی و آزرده حال و شکسته بال ماول و مخزون دوندی کتری  
 و زاع اندکی وضعه ندامت و کند و نفسینی ملامت اید و باسادی عجب جاهلانه  
 وضع و عامیانه حرکت اندم و کند و قوم و قبیلیم اچون اعدای ستیز روی و خیمای جنگوی  
 پیدا قلدیم بنم طپوره نصیحت نه مصلحتی پیرایدی بو طایفه ده مهر پروارایدی که اگر  
 کفتری بوجرا نه بندن بهتر و بسخن گذار لغر بندن سزاوارایدی مقطوع و مجزوم در  
 که که معایب بوم شوم نقیر و قطیر آنلره مکشوف و معلوم در بواصر اعاز و انجا من  
 بندن لطف بلمشرد و بوم مک مدخل و مخرجن بندن دقیق بقصور قلمشرد **مشق** لیکن  
 عقل کامل اوزره ملاحظه حال و مالد جایت تانی و تامله مایل اولوب **منصبت بخا**  
 مضمونیه عامل اولمشرد رالت زبان تیغ بران شکند آفرید اولدغنه حکمت اولد  
 آنکله باز یله عمل اولمید که تیغ بازلق هنگامه باز لره لایق در تیغ زبانی نیام کامدن  
 بلا ضروره اخراج اتمک سر بازلق و کردن پرواز بقدر **دیت** دل او جندن اقتدی شمع



شمع یاشن دل اوچندن بنفشه ویردی باشن **بیت** چون زبان شیو ورزد •  
 چه عجب جان ز بیم اگر لوزد • بیغ را چون بقصد جان کردن • راست بر صورت  
 زبان کردن • ننه که کردن دلاور زبان بیغی میدان کار زارده استعمال اتمک کرک  
 مردان زبان آوردن بیغ زبانی هنگام کارده اعمال اتمک کوکدر **مصرع** هر سخن وقتی و هر  
 نکته بیانی دارد • مشکل بود در که بوکلمات مواجهه ده واقع اولدی لاجرم سینه سندن  
 حقد و کینه زیاده چهار تکبر اولور که تیز رو بروا و بحق زیاده تاثیر قلورده مشلدر که عاقل  
 هر چند که دور وقت اعتماد قله لایق بود که افتتاح باب خصومت و افتتاح زنا  
 وعدا و نه بادی اولیه و حدت و سوء کینه انکار ایدوب سلسله مخالفنه بحکم ریوا  
 کورمیه که هر کسه که فرضا که انواع نوش دارو و اصناف تریاق قله علاج قادراوله مغفول  
 دکلدر که اولامیدایله جمع ستم قاتل و زهر هله اقدام و جرأت صادراوله **بیت**  
 هر چند که تریاق بد سنست ترا • زهرا که تو زهر هله اهل خوری • محققا بوزنک او زنه  
 متفقدر که عاقلک فعلنک اثری قوی او زده راجح و کردارک مرتبی گفتاری و زده واضح  
 اولوق کرک تا عواقب اموری قرین رشد و صلاح و حوائتم احوالی مقترن فوز و نجاح اوله  
 اول کسینه نک قوی فعلنه غالب اولوب کمال همتن و کردن تقریرن حسن داد و لطف تغییر الله  
 تحسینه و جهن عبارتن حلیه فصاحت و زیور بلا غتله تزیینه مصروف قله آرزمانه  
 قول بی علی حسرت و ندامته مضی و گفتارنه کوداری حیث و ملامته مقضیه اوله بی او  
 راجح قول و قاصر فعلم که بوا مرک فاتحه سندن خاتمه سنه نظر اقدم و بطریقه تانی و تامل  
 رفعتله کتدم اگر بنم فرو شایم افسردا کله مرین اولوب خزانه پیکرانه خوردن بهر مند  
 اولیدی اولابو خصوصه عقلایله مشاوره ایلردم بعد تکلمه آغاز ایدوب بوفضل کلام  
 پاکیزه و نه عیب که شایسته شک و دیدن منزه اوله بوتر قلیل قال ایدوب سوبلردم  
**بیت** سخن راست ناسچید گفتم • در ناسفتنی بود این که ستم • چون بی شارت  
 ناصحان عاقل و مساوت عاقلان کامل بوا مره شروع قلم و بدیهه بوکلمات بهوده  
 وحشت آمیز خصومت انگیزی در میان اندم عجب دکلدر که اشرا زمره سندن محسوس

اولوب بدخونی و ستیز روی محال کویله مستوب اولم مثال کلمشدر **المکثار مهذار**  
 یعنی بسیار کوی پهوده کوی اولور باوجود که ظاهر افراد انسان سایر انواع حیواندن  
 لسانله ممتاز و بیان یله سرفراز در ارباب عقل و خرد کلام بدی مراتب له سکوت کندی  
 و زبان بسته لری در جائله پهوده کویلدن اعلی علامت شد در **نظم** بهایم خموشند  
 و کویا بشیر • زبان بسته به ستر که کویا • جو مردم سخن گفت باید بهوش • و کونه شدت  
 چون بهایم خموش **دیگر** کشتی خوشدردن کند و ده طوق • یوموب غریبی بلد و کن  
 او تبق اولور سه غنچه کیی بود هان • کون سوسن کیی ابکم زبانی • القصه داغ بو  
 مذمتن بر دمان طباطباض طریب اندی و کند ویر بونوع خطاب لرله عتاب یاد رک  
 اچدی کندی ای ملک بوملرایله بیزم میانزده واقع اولان مقدمات معادات بودر که  
 سلک تمیزده منتظم و کلک تعبیر له صفحه ضمیر منیر مرتسم اولدی ملک اندی ای  
 کار شناس کلام عزت انجام کی تمام اشتدم و انک ختمند مندرج اولن فواید فراید  
 آویزه کوش هوش اندم عقلا یله مصاحبت و حکایتله مشاورت علامت حصول سعادت  
 ای و امارت وصول دولت و عزت سر میدیدد بر لرایدی علم الیقین بلام و عین  
 الیقین مشاهده قلم **بیت** صحبت اختیار در مانند ششک • کم نشیمندن ابر  
 جان اثر • فعلی نلارک دلیل معرفت • سوز لریدر رهبر فضل و هنر • بعد که خانه  
 دل و جان بو کلام روشن بیانک که شمع جمع آرای خلوت نشینان صوامع قدس اولغه  
 ارزانیده بر بتوانرایله منور اولدی بزم لشکر نرک نلار کند که پروانه وار سوخته آتش  
 بوار اولد لرله فکر اولندی و دفع عار و طلب نادر و اطفای شر و خیرا شرا و بچون  
 نه تدبیر قلندی **بیت** تدبیر توانجا که هم پردازد • صد کار فرو بسته بدم حل سازد  
 کار شناس زبان شکر و سیاستله اندی **نظم** سنها اقبال و دولت بندک اولسون  
 همیشه دشمنک افکندک اولسون • اول رای لرکه وزرای دیوان رای عرصه عرصه  
 انها اندلر جنک و صلح و فرار و قرار و قبول باج و التزام خراجدن بنم یانده هیچ بری  
 مقبول و بنم رایده هیچ بری مقبول دکلر امیدوارم که اول تدبیرک تدبیری بایند بر حیل



تدبیرایم که بزه بو شدت دن فرج تمام و اول مکار ستمکار لردن اخذ انقام  
 میسر اوله که چو کسینه لر حبل حبله ایله تمسک یله مراد لونه و اصل اولمش لورد  
 و اول امور عظامه که مکار به ایله اتمامی میسر اولمیر مکر و فریبده چاره بولمش لورد  
 ننه که ولایت کز کانک عیار لری اول زاهد کز قربانی اچون طیار اندو که کوسفت  
 حبله ایله اندن المشلومک استفسار ایتدیکه بجه اولمش لورد اول **حکایت**  
 کار شناس اتدی روایت ایدیلر ولایت کز کان ده بر زاهد قربانی اچون بر قیوت  
 آلوب بونینه رسن طغوب صومعه سنه کیدر کن یوله طار لردن بر بجه  
 عیار اول کوسفتدی کوب قوت سبعی که نهاد لردن مرکوز ایدی حرکت کلوب  
 زاهد کز پینه دوشدیلر چون قادر اولمیدیلر که کز وارجنک جنگله و پلنک  
 مثال بجه قهر لر اوشکا چار و ناچار اندن آله لر لاجرم روباه وار تملق و تقیه  
 اظهار ایدوب فکر ایدیلر که زاهد خواب خرگوش و پیر لیس بو باید و هر بری  
 داستان حبله دن بر فضل و کتاب خدعه دن بر قاعد و بر اصل اختیار ایدوب  
 قصه اندو که زاهد ساده خاطر صاف قلبک توسن عقلن از نانه مکار ایله رام و رزق  
 حلالن دانه رزق له کند و بر حرام ایدلر بونیشله هر بری واحد بعد واحد زاهد کز یوله  
 کلوب بر یسوا ایتدی شیخ بوشکی نیلرسن بری دخی اتدی ای زاهد پاک دامن صفت  
 خرقه کز ملوث یلرسن او جینی ایتدی بو کلی نیدرسن بکر زک شکاره کیدرسن بر  
 دخی اتدی ای استاد بو کلب معلی قند بولدک برین اتدی ای استاد بوتازی قند بولدک  
 و کدن آلدک بری دخی اتدی بکر زک بو کلبه بوشیخ بوشلرک پاسپانیدر برید  
 ایتدی بوسک شکاری بنحو غالب بو شخص پادشاهک سکینا یندر القصد عیار لرد  
 جمله سی بو کلبه ده متفق اولوب هر طرفندن هر بری بر حرف اتوب زاهد پچاره  
 طعنه طاشنه نشان ایلدیلر و بونط او زده هر بری بر افسون او قیوب بوشق او زده  
 بر افسانه سویلدیلر **بیت** چشمش بعشوق ره زده لب خوانده افسون دکر دل میرند  
 از عاشقان هر یک بقانون دکر صوفی صافی ضمیر چون جمع کثیرک بو کلبه ده اتفاق

۸۳  
 شاهک اندی خاطر ندان اول کو سفندک سک اولماسنده سک ظاهر اولوب  
 کند و کند ویر ایدی مبادا که بوئے صانئکسینه سحار اولوب سحرله کوزی بغلیوب <sup>سندله</sup> بن  
 سکی بکا کو سفند صورتند و کوستر مش اوله اوی بودر که بوندن و از کلم و بایعک  
 بینة نقدانند که مثنی کو و الیه بوئے دیدی و غایت بلا <sup>تور</sup> مسندن الذک اولن کو سفندی  
 صالی ویردی و بایعک طلبی ایچون یوله کوردی طار لر چون زاهدک کند و کن کورد لر  
 کیه قیوعی کورد لر بو مثلی اولاجندن کوردیم که بزده حیلده به مسک واجید ناد شمنه  
 غالب اولوز و کرمکه تسبیح اتمک کرک که مطلوبین ظفر بولا **وزنظم** چون بقوت  
 حریف خشم نه • حیلده و مکر باز دست مد • که بچیت کان قوت را • میتوانی که <sup>بجسکه</sup>  
 زده • فیروز اندی سن بوسؤال نه جواب فکر ایدوب بو باید نه صواب کورد که <sup>ایله</sup> عرض  
 کوره لم اگر سعید عقلده تمام عیار واقع اولور سه بنای کارمز دستور العمل قله که کارد  
 شناس اندی چون بر نفسک هلاکینه که جمع کثیر بقاسنه متضمن اوله بحسب <sup>العقل</sup>  
 جایز کورد مشلدر و بنفس عامه ایچون ضرر خاصه ارباب شرع و نقل فتوا و پرستلدر  
 بوئے جواب کوردیم که بن بنده وظایف حقوق نعمت بی نهایت مکی اوایدم و نفس  
 اصلاح مصالح ملک و ملک ایچون فدا ایدیم بس ملک کو کدر که دیوار عالیله و جمیع ارکان  
 و اعیان و جله چشم و خدم میا بنده بکا خشم ایدوب بیوره تابیم پرو بالی یوله  
 لور و خشم زده و خون آلوده بودرخت الستد که بزم کاخ لور آنک شاختری اوستند  
 بر غر لور و ملک تمام لشکر ایله بو مقامدن کید لور و فلان موضعده واروب اند توقف  
 ایدن تابن دام حیلده فی آنلرک کندنه قورب و حسن فکر و لطف مکر ایله نیجه قهر لوندن  
 قور تلوب کلم و صلاح وقت هر نه ایسه عرصه عن عرصه قلم ملک آنک راینه آفرین  
 اندی و هماندم طاق ابروسین درهم و کلمات نخشله درهم ایدوب قهر آلود خلوتدن  
 طشره کلدی تمام چشم و خدم منتظر لایدی که شاه وزیرک مشاوره لوندن نه مشه  
 حاصل اوله و مخفی محاور لوندن نه نیجه ظهوره کله چون <sup>ملک</sup> بر غضب و خشم آلود کورد  
 جمله سی باشرین اشغه ایدوب طور در ملک پوردی تا کار شناسک پرو بالی یولدر و <sup>سور</sup>



دین خون آلود قلوب اول درختدن آشفه آندلر و ملک جمیع لشکر ایله اول مقام مقدر  
 و موضع معهوده یه غریمت اندلر چون بوامرک اقامی بومر بیه ایردی غراب غروب  
 مهر آشیانه افرسپردن پروانه قلدی و کواکب ثوابت سیاره هوای فضای آسمان دن  
 شبنم کیم طهرانه آغاز قلدی **بیت** چودروی روز روشن کادوباری • سمن زاراو<sup>لدی</sup>  
 چو خک سبز زاری • کوربا نادر لیل اولمش هویدا • فلک قلدی هزاران شمع پیدایا  
 دیک طغیان یه ساه بومانک چون کانون دماغندن غلیان ایدوب خواصر  
 ارکان واعیانته ایتدی چون بزه زاغلوک کشور لر نه اطلاع میسر اولدی وانثر تیغ  
 قهرزدن لشکر دینک اکثری نه پاوی سر و قیسی نه بال و پر خانه و آشیانه لوی زیر  
 وزبر خاک برابر اولدی مقرر در که اگر بر دفعه دخی کوه اولی کبی لشکر ظفر رهبر ایله  
 شبنم ایدوب کوفراید و ز منصور و مظفر اولوب بقیة السینک بالمام تیغ اشقا<sup>مل</sup>  
 روضیات شام ایدوب خستکان علت غریمت یاران گذشته نوش آندو که شربت  
 اچوره و زود دشمن مخدول و مقهور اولوب بز شاد و مسرور کو بشیر کاشانه لر مرده  
 حضور و جبور لر روز کار چوره و ز **مصرع** پس از مرگ عد و خوش می توان زیست  
 چو شاه شام تاج طلای بر سر و رواج نیل فامی در بر ایدوب لشکر نه شمار اختر<sup>ایله</sup>  
 کشور ربع مسکونه سخر قلدی و امیر سپاه زنگبار خیل روی بتار تار الفار  
 اچون عباسی علمر قالدردی **بیت** چو خورشید تابنده شد ناپدید • شب  
 نیر بر چرخ لشکر کشید • ملک بومان دیوان ایدوب تمام خیل و حشمت قصه  
 قصد شبنم در میان آندی جمله سی بوغریمت وزره یکجنت اولوب آزماند بر لشکر  
 بی میل و امان و بحد و کوان زاغلوک مکاف جانینه سیل کبی روان اولدی **بیت**  
 کوه رزم جوی فتنه انگیز • هر پر کینه و بی باک و خویز • بکین خواهی میان ترا شک  
 بسته • دل چون سنک رادر جنگ بسته • چو لشکر بوم اول مرز و بوم قدم  
 اندلر نه زاغلوک اثر بولدی و نه حاللر دن خبر بلدی و لا حرم مضطرب اول اطراف  
 طواف ایلدی کار شناس زیر دخت ده آنلرک احوالی کورهای قوالی دیکلری و زار

۱۸۹  
 زار اغلیوب حرن ایچوردی ناکاه بر بوم آنک اوازن ایشتدی ملکه خبر  
 وپودی ملک برخ بومله که مقرب درگاه محرم اسرارشاید یار آنلک یاندوخی  
 بیله کلوب ای اول حاله کوردی دیدی سن کیمن ضروری کارشناس کندو  
 حسین و حسین بلردی و منصب وزارت و رتبه صدارتن بیان قلدی ملک  
 اندی بلی سنی بلورم خیلی زماندر که احوالک ایشردم امدی بزه خبر ویرک زاعلر  
 قند کدی یروبو کمتکرندن نه حبله قصدا دیلر جواب وپردیکه ای ملک بزم حاله  
 آنلک محرم سنی وکلد وکلد دلیل بو بقری و پرو باله بو تمندن برآمد لالت  
 کفایت ایتمی ملک یندی سن زاعلک کام السری وزیر و حبله تدبیرند مستشار  
 و مشیر کنی نه خیانت سببیلر بخوانی سکا سزا کوردیلر و بجه کناه اندک که پرو بالک  
 یولوب تنوکه بو قدر زخم اوردیلر کارشناس ایندی بخدوم بزم حتمه بدکات  
 اولوب حسودلر قدح و و قیغه محال بولدیلر و بکا بو عقوبتیه روا کورب بو بجه زمان  
 برو خدمات مبرورم و مساعی مشکورم بالکلیه ضایع اولوب هبنا، مشورا و لک **بیت**  
 بی نزد بود و منت هر خدعتی که کردم • یارب مباد کس را خدوم بی عنایت • **ملک**  
 ایندی نه بسبب حادث اولدی که سوء ظنه باعث اولدی کارشناس ایندی <sup>شیخ</sup> **بیت**  
 ایند کد نصکرم فیروز وزیر لرن جمع ایدوب بر برند پیر لرن سیولند یار حبله سی ملکی  
 جنک و مقابلیه تحریک ایدوب اش شقائے نیز اتمکه اتفاق اندلر چون نوبت بکا  
 یتدی ملک پوردی که سن یونار عاری بجه تدبیرلر سویندرمک فکر ایلدک و خامنا  
 خصم غدار ی بجه اش تدبیرلر کونیدرمک تدارک قلدک بنده ایتدم ای ملک بزه  
 لشکر بومله طاقت مقاومت بجه میشرم که آنلک قوت و قدرتلی بزم صیت  
 و سطو نردن افزوندر و هنگام جنگه جرات و اقدملری و مرکز معرکه قطب **آشا**  
 قیاملری دایره تغییر و تفریدن بیر و ندر علی الخصوص که توسن دولت ملک بومانک  
 روان اقداری و عنان اختیارنده دلیل و زبوندر صاحب دولت قاهره ایلر محاله  
 لافنه ادر مق علامت سفا هتدر و خداوند بخت روز افزونلر مستقیم مقامت



طور متوشانه شفا و تدبیر **بیت** ستیزند که با خداوند بجست • ستیزند را سر برد  
 چون درخت • صلاح بود که رسول کوندره و زشویل که بارنخی تله آتش جنگی  
 تیز آید لرزخانه نمزی عود کبی تفرقه اودنه اورب دود کبی زوای جهانند پریشان  
 اوله وزوا کرکوش و فاقدن پینه شفا ۲ اخراج و غش دعا غارندن دیو خلا ۲  
 از عاج ایدوب جانب صلح میل آید لرا بقای تاج و تخت چون و خراجدن هر نه  
 تکلیف ایدر لسه بی توقف قبول ایدوب جانفرو منت بله و **زانی** چوسر ایدیت  
 سر مقاب ان خراج • و کر نه سپا تو مانده تاج • ملک چون بنم کلامی ایشندی بحکم **الحق** مر  
 کام آرزو سنه خوش کلیوب آیددی بونه سوزد که سولرسن و نه بی ادبانه جواب در  
 که ایلرسن بوم دیدک نه نشومد که انک قدوم هجی میل بنی بخوف ایلرسن و بنم  
 لشکر می انک چشمه مقابله سندن کوز کوسن میوب تحقیف ایلرسن **بیت** اگر دشمن  
 از تبع دارد ستیز • مرا هم زبان سنان هست تیز • چون این سخن را بکام آورم •  
 دل دشمنانرا بدام آورم • بر دفعه دخی بضیحت دهانی آجدم و هواد ایلن و حق گذارن  
 یونندن پند و موعظت جواهرن خالت پائینه صاحبدم و انیدم ای ملک جاده صوابی قوی  
 جانب خطایه کتمه و هوای نفسیه او یوب بی تأنی و تامل بوازمه شروع اعده همیشه تعلق  
 و تواضعی نفسیه که پیشه قل و زور و قوت که مغرور اولمه عدودن اندیشه قل نوسن نتر که کام  
 عنان طفله رام اولور و صید سر کنی ملائمت و ملا طغله که قناد قید دام اولور **نظم**  
 آسایش دو کیتی تفسیر این دو حرفست • باد و ستان فروت باد شمنان مداد •  
 بو حالک خارجدن مثالی اول باد سخت و تند در که کیهان ضعیف لطیفی و ملائمتی  
 سیبیله صدمت صوصه قهرندن سلامت بولور و درخت سخت و عنفی خشو ننه  
 اجلدن اصلندن بر کنده اولور **بیت** مکن ستیزم که چرخ از ستیز کاری خویش •  
 ره ستیزه بر بندد ستیزم کا را نرا • ارکان و لعیان ندن بنم اقوام اولور فرصت بولوب  
 بنی جایات خیانتله متهم قلوب متفق الکلی ایتد که سن بوملر طر فیه میل ایدرسن و کذو  
 حبسک و ولی نعمتک جابن قویب نه سولرسن وعد و طرفندن سولرسن ملک ارباب

حسدك قوليله نا صيه پند و نصيحه دست رد او نوردی و بکا خشم آید و ب  
 بوغدا پله کور رسن عتاب بیوردی اما شویله فهم ایلدم که ضمیر لرند سز که جنك  
 عظیم اتمك مضمدر و خیال لرند سز که جدال و قتاله بلکه بالکلیه اصل کوزے  
 استیصاله قصد ایلك مقرر در سناه بوم چون کار شناسك مضمون کلامن  
 معلوم ایدی وزیر لرنیک برینسندن سوال ایلدی که سن بو زاغك کیفیت  
 حالنی و حقیقت مقانی بنجه اکلر سن ایدی انک امرندن بران توقف ایتمیوب همان  
 قیدن کورمك کوك و بود بودرونک سر پیون که یاد خانه نیزك و فسوند ر تیغ  
 آب شکل و آتش فعلله نندن ابروب هیکل خمس و جنة پنجس کالید بدنی عرصه  
 خاکدن مغالك هلاک کوند رملک و بغمت فرصت قتلن که اندن زیاده غنیمت میسر  
 دکلد و راحت عطی و منفعت کبری و وسیله حصول مافی و سر فایه سرور و شادمانی  
 بلکه کوك بو خاکستر انچند براخکر و بواخکر هم فسرده ضمتده بر سر مشاهدن ایدم  
 که اکو مشتعل اولور سه هزار آب تدبیر لرنک اطفا بی میسر دکلد **بیت** آری تحت  
 الرماد و میض نار و لو شک ان یکون له خرام • نفوذ یا لله ازین آتش و ساره دود  
 هر کیم که فرضی غنیمت بلید غالب بودر کم اول قدرت بردخی الله کیر میهر و بعد  
 ندامت و ملامت فایده و پر میهر هر کیم که عدوسن ضعیف و تنها بولر اولی بودر که  
 آنک ندادکن قلوب اذن خلاص و ملق اردنجه اوله زیر که خضم اول و رطبه  
 رها بولمق محملدر که قوت بولوب تیغ کینده کینده اولوب انقامن الله **النت** دشمن  
 چون بحسب از نوازی بنجی • ارنبد تو چون رست تو از وی نرهی • خواهی که اما  
 باشدت از آفت او • دردست تو چون فتد ما شندهی • و نههار ملک انک  
 کفتار نا سنجانه التفات و اعتبار اید مسون و اضمون جانکدارن سمع قبوله  
 ایشتمیوب موجیله ایشتمیون که مضایح حکما ده کلشد که دوست نامحمد  
 اعتماد اتمیه بوقتمده قالدی که قول دشمن مکار کینه جوهر اعتقاد اید سن **بیت**  
 درین زمانه که بدوست اعتبار بدست • چه کون غره توان شد یکفته دشمن کار



چون بوکلامی اشیدی درد دله نالشی تدی وایتدی **تظم** بکایتمری بوجامدک  
 ریش ورسین دخی ریش اوستنه نیش بوکلام ملک بومانک قلبند تاثر تمام ایدو  
 اول وزیردن اعراض تدی و برنه دخی القات ایدوب ایتدی بوخصوصه نه دیوسن  
 و بو بایک نه ندیر صواب کور سن ایتدی انک هلاکتی جایز کور مزم که حبس مروت  
 خصمی ضعیف و بی طاقت کور چک مرهم محمله آنک درد نه دو اوچرا حسنه شفا  
 ویرمک کرک و مکادم اوصافن انک حقند اظها دایدوب مراسم احسانن انک بایند  
 مبتذل پورسن کرک مشهور در که چنی قوسق و امان دلینه قیمتی کرک و پایمال واقدا<sup>له</sup>  
 دستگیر اولو کرک **بیت** ره نیک مردان آزاده کیر چواستاده بارافاده کیر بعضی  
 امور اولور لکه کشتی کند و دشمننه دخی مشفق و مهربان اولور نته که خوف درد اول  
 زن باز رکافی سوهن مهربان قلشدر ملک استفسار تدی که پنجه اولشدر اول **حکایت**  
 وزیر ایتدی بر باز رکان و ارایدی که غایت مالدار ایدی تا بد سیرت ورشت صورتلکی

هزار مالی قدرخه و اریدی بوجله دن پروکران جان و خیل و نامهربان ایدی **بیت**  
 چودید و زخ از غریب روسی چوزاغ کلنی از پهموده کویه ازین سنگین دل پولاد  
 جانی چو هجران دل کدازی جان ستانی بومرد زشت طاعتک بر زیبا صورت پاکیزه

سیرت عورنی واریدی که پدر منیر پر تو بعه رخسار خورشید نظری ایلر شب تیره  
 روز روز روشن فلور دی و چراغ جهاش آب آفتاب که قندیل طاق نه رواق ایدی بدر  
 شعله شع روی دلاری یاستد محو اولوری زبان زمان اول جان جهانک شرح جمالند  
 بو پند متکلم ایدی **پیت** ماه طلعت نکار زهر جبین • حسنتک طالعیند یوز تحسین  
 هزارستان خیال بوستان حسب حالند بو صورتله مترنم که **پیت** تطیرک کورمشد  
 مکسه اصلا • نه یارتمش تعالی الله تعالی • بازرکان هزار جان ودلله آنک وصلنه  
 متشوق و طالب و اول صد هزار منزل آنک مجاورتندن مستقر و هاریا و لوب آنک  
 افسانه سیله شیفته و افسونیده فریفته اولوردی دایما جور و جفاده ایدی  
 و هواری نفرت و یاده اما شوهر نه هر دم آنک جفا سے وفای جدید باعث او کورد  
 و هر لحظه آنک قهرندن مهر تازه حادث اولوردی **مصراع** مهر فرون نمیشود ناتو  
 بکین نمیشوی • نه بی فقره خاطر دست آرزو یله شب زلفند و اصل اوله بلورد  
 وند پی خار غار محنت کلستان رویندن بوسه لیه بلوردی **پیت** من بیند  
 ان روی که دیدن نکذارند • دیوانه زلفی که کشیدن نکذارند • اتفاق بر کچر  
 آنک او نه او غری کوردی اول زماند مکر بازرکان خوابه وارمشدی زن بیدار  
 ایدی دزدک حرکتی احساس اید بچک خوف و هراس کا غالب اولوب عز و نازی  
 فراموش اندی و ناچار شوهر نه کنار اندوب خواه و ناخواه در اغوش اندی بازرگان  
 اویندی دوست بیداری نکازند کوردی کمال سرورندن جوش و خروش اندی  
**پیت** مکر بیدارشد بختم که آن روی که در خوانم • نبود امید دیدن پیش من  
 بیداری آید • آیا بونه شفقتم که پرده غیبدن نیم حقیق ظهور کلدی یا بوبند  
 نه خدمتله بود و لته لایق و بوسعاده سزاوار اولدی **فرد** مری که نبودت از  
 کجا پیداشتد • چون اطراف نظر اندی دزدی میان خانه ده کور بیلیدی ای مرد مبارک  
 قدم میمون فال مال و منالم سکا آنک سودی که حلال اولسون هیچ تکلف چکه  
 استد و کن قدر آل خوف آنکه برکت قدم کله بو جفا کیش پوفا بکا مشفق و مهربان



اولدی بومثلک فایده سی اولدرکه بعضی مقام اولورکه کشتی انتقام قصدا ند و کی  
 مکسنیدخی لطف واحسانی ارزانی کورر حالاً بوزاغک دخی حال همان بوموال اوزره  
 رحم کن چون حال وی دیدی که جای زحمست ملک او بجنی وزیردن صورده  
 که سنک رایک بوا مرده نینه مضر اولمشدر ایتدی اولی بودرکه ملک اندن لباس حیلة

حکایت اولدی بومثلک فایده سی اولدرکه بعضی مقام اولورکه کشتی انتقام قصدا ند و کی  
 مکسنیدخی لطف واحسانی ارزانی کورر حالاً بوزاغک دخی حال همان بوموال اوزره  
 رحم کن چون حال وی دیدی که جای زحمست ملک او بجنی وزیردن صورده  
 که سنک رایک بوا مرده نینه مضر اولمشدر ایتدی اولی بودرکه ملک اندن لباس حیلة

خلع اتمیه بلکه خلعت اما نیله مخصوص قلوب اثار تربیت و عا طفتن انک بایند  
 اظهار ایلیمه تا اول دخی انک مکافاتندن خدمات پسندیدک دریغ دو قییه بلکه الد  
 کلد کجه زبان مخالصت و مناصحتی پرکار ایلیمه بر دخی بوکم عقلا جمعیت اعدای پریشا  
 اتمک سعی ایدرلو و مجمعلرینه سنک تفرقه اتوب ممکن اولد کجه میانلرندن مخالفت الق  
 اتمک قصدا ایدرلو و اختلاف کلام اعدا موجب ابتلاف دل و اشتظام حال اولیاد رنکه  
 درد دیومیا تده اختلاف سبب جمعیت خاطر زاهد اولدی ملک استفسار اندی  
 که نه کیغیتله واقع اولمشدر اول **حکایت** وزیر ایتدی روایت ایدرکه بوزاهد پاک  
 طینت و عابد پاکیزه سیرت بغداد نو اچیسندن بر موضع صومعه طو تدی و او وقت

صبح و شام در عبادت طاعت خباب ملک علامه جل و علا استغفار اندی چو تعلقات  
 حطام دنیای فایندن الی کشدی و صفحه چهره روزگار ده کعبین سیاه و سفید بیل  
 و نهاده غدر و پوفالو نقس معاینه امشدی بلوردی که نوش سرت بی نیش مضرت  
 او نیز و نقد کج بیدرد و رخ محصل اولمز **بیت** يك كل پخارد راين باغ نيست • تیغ  
 زند بر تو کشته خوراست • زرد کند رویت و کوی ذراست • فراغت زاویر سنده  
 قناعت کربا نند باش چکشدی و نهال تو کلی زمین درونتک دکش و تخم تخلی مرزعه  
 دلک امشدی **بیت** ماطح قناعت و رضا افکنديم • وز دوست بهر چه میرسد  
 خور سندی • الفقه مرید صاد قلرندن برینسی درویشک فقر و فاقه سندن تشویر  
 مطلع اولوب مدد معاشیون برکاو میس فربه که کام آرز و شیر شکار آ میر پله چوب  
 و شیرین اولوردی بر سبیل نذر اهدک صومعه سنده الدی اتفاق بود ز دبو حاکم  
 مشاهده اندی و وقت طامع بی هیجان ایدوب صومعه زاهد متوجه اولدی  
 ناکاه برد یو کلاه آدم صورتنه کیرب آنکله همراه اولدی دزد صور دیگر سن یکسن و  
 طرفدن کلوب نه جابنه کیدرسن جواب و پردیکه بن بر غولم بو شکلله متشکل و بو  
 صورتنه متشکل اولدغی علت بودر که بومما لك خلائی بر سنجك رشادی هدا <sup>یو</sup>  
 طریق توبه و انابت مالک اولمشدر اول سبیدن بزم مزاج اخلاص و اغوا مرفاسد  
 و بازار افساد و وسوسه نمکاسدا و لمشد در لوم که فرصت بولوب آنی هلاک ایدم  
 و کلزار جهانی خار و خود زاهد باردون پاک ایدم بنم حالم بودر که اشد رسن حالیا  
 خبر و پر که سن نه کئی سن و نه طرفه کیدرسن و بو حر کندن نه برکت مراد ایدرسن  
 دزد اندی بن مرد عیار پیشه ام و شب و روز بواندیشه ده ام که خلقک مالغی باج  
 ایدم زاهد مزبورک برفربه کامیشی و ارمیش حالیا قصد بودر که دراز دستلک صفتند  
 سحر سامری کو ستر و ب کاو مزبوری اول کوتر آستینک صومعه سندن بر حیل ایل  
 اخراج ایدم دیواندی **مصرع** ای جان جهان تو یار مایی **فخر جابا بالفواق علی احسن**  
**الاتفاق** محمد الله که رشته اتحاد ما پیمزده مبرم و رابطه جنسیت که علت ضمدد



میانم زده محکم در دعوی اتحاد ده بوقوی شاهد در که هر بر فرک مقصودی واحد و مقصد  
 معبد زاهد در پس موافقت بوله کرد در شبانگاه صومعه زاهدان ایردیلر زاهد وظایف  
 عبادت دن فارغ او لمشدی و سجاده سی و زره کر سپان مراقبه به باش چکوب دزد  
 خواب غفلت دماغه بول بولمشدی دزدک خاطر نه خطوراتدی که چون غولانی قتل  
 مشغول اوله محتمل که فریاد ایدوب جوارند اولن خلایق پیدار اولر و بوقصدیر جبهه کاوه  
 داودیمک میسر اولمز دیو دخی بوفکره دوشدیکه دزد کاوی الحق البسته قاپو بی اجسه کرک  
 شاید که صریبایدن زاهد خوابدن او یا نوب غرامیه مشغول اوله بوفرض او زده اکا  
 ظفر بولق متصور اولمز پس زده ابتدی کرم ایلر بر زمان توقف ایلر که بن زاهدی  
 قتل ایدم صکره سن کاوی آلوب کیده سن دزد اندی کرم ایلر بر آن ارام ایلر تا بن  
 کاوی الم کیدم بعد سن آنک امرن تمام ایدم سن بو خلاف آنلرک میانندن قایم اولد  
 عاقبت مقاوله لری مجادله بیر نهات بولدی دزد زیاده مضطرب علای صوتله زاهده  
 ابتدی گاه اولکه بود یوسنه هلاک اتمک استر دیوک دخی ناینه جمعیتی ملتهب اولوب  
 فریاد اندیکم پیدار اول که بود دزد کاوی آلوب کتمک ایستر زاهدانلرک آشوب و عریه  
 او یا نوب خروشن اندی اطرافدن اولن اصحاب واصحاب متنبه اولوب صومعه زاهد  
 شتاب اندلردزد و دیوهر بزی بر طرفه چدریلر کندیلر و زاهدک نفس و مالی اول ایکه  
 ظالمک خلاف وجدالی سببیلر صحیح و سالم قالدی **پیت** چودر لشکر دشمن افتد  
 خلاف • چرا تیغ باید کشید از غلاف • چون وزیر ثالث بوکلامی تمام اندی اولکی وزیر  
 بو ایکی وزیرک تدبیردن پر غضب اولوب اندی شوبله فهم اولور که بوزاغلر مکر و فتنه  
 مفتون اولوب بو معامله ده غبن فاحشه مغبون اولد کوزینهار زنه از خواب غفلت  
 بیدار و شراب جهالتدن هستیا راولک و کوش هوشگری پرده پنداردن خالی قلک  
 و بومارک عواقبه دخی ذهن ثاقبه فکر صابی واجب بدکه عاقلر مکر اعدادن تحفظ  
 یابندن طریق احتیاطدن خروجه صواب کور فرلر و آنلرک کتار دروغ و کلام بی فروغ لریله  
 طریق مستقیمدن انحراف کوستر مز و عاقلر بو معنایه التقاتل میوب جری تلقی و ملا میتلرن

کلی تعلق و ملاطفتله تللی قلور و عداوت مور و نه و خصوصت قدیمه دی فراموش  
ایدوب صلح و آشتی ایلده کوکلرن خوش ایدر بلر لوکه دشمن هزار نقش محبت کوستر سه  
هنوز نك عداوت لوح دلندن محو اولمز و چندا نکه بار از ملاطفت یا غدر سه هنوز هوا  
صفا غام کدورتن محو اولمز **پیت** زلف هندوی تو گفتیم که دکره ترند. سالهارفت  
و بدان سمرت و سادست که بود. بوجیب در طار بصر سترک بصره کوزده طره بغداد کور نور  
و خر مهره نه اعتبار سترک نظر کرده کوه شاهوار کور سترک بصره حال کن همان اول درود  
حاله بکرز که گفتار زن بد کرده فرهنگ اولدی ملک استفسار اندی که بخیر اولمشده **ا**  
**حکایت** وزیر اندی و روایت ایدر لکه شهر سرانندیدن درود کو و ارایدی که بلا هندن  
منقبه زمان ایدی و بر زنی و ارایدی که ملاحتده زینحای دوران بر آهو چشم ایدیکه بر  
عشو ایلده هزار ستر ستر زنی شکار قلوردی و بر شیوه ایلده روبا عه عقل حیلده کار خوا  
خرکوش و پردی **نظم** نگار تیر مرکان قوس ابرو. مه عقرب روایت سنبله مو. **ه**  
بت جوزا لکر خورشید ایا م. اسد چشم و حمل دم حوت ایا م. درود کو اکاشیفته اولو  
بر زمان انشرا و لمزدی و بر ساعت انی کور مسه راحت و آرام بولمزدی زن اگر چه  
ضروری نکه مصاحبت صوری ایددی اما معینده باشی اغیار ایلده خوش اولوب بزم  
عشرتک جام محبتی بریاده نوش ایلدی آنلرک جوارند بر جوان و ایددی که قد بالا سه  
کو یا بر سر و ایدی که چمن باغ جهانده یمش ایدی و خط سبزی بر سبزه ایدی که کنار چشمه  
حیوان احاطه اتمش ایدی **پیت** رخ چنانکه زخورشید ماه توان کرد. خطی  
چنانکه زمشک سیاه توان کرد. اول زنک مرغ دی بوجوانک محبتی دامنه طوتلد  
جوانک دخی کو کلی شکاری زنک عشقی کندنه گرفتار اولدی آخر الامرو ساطع میانند  
کدوب مراسله مواصلیه و معاینه به مبدل اولدی و مقدمات کلام و پیام عیش  
مدام و عشرت صبح و شامه سر انجام بولدی حسود لر دن بر طایفه که ایکه یارک **صله** موا  
رشیکی آنلرک قامتلدی تیری یا قلوردی و ایکه رقیبی میانشک شمع صحبت افروخته  
اولسه آنلرک دلکری قتیلی شعله آتش حسد ایلده یا نوب یا قلوردی **پیت** هر که حسد



نبردم بر منصبی و مالی. الا بر آن که داد در باد لبری و صبا. **اول** حاله مطلع اولوب  
 بخاری کیفیت حالدن خبر دارانندی لری بخاره نك اولعدر غیرت و حیثیتی یوغدی که بر  
 طریق معقولله آنک تدارکنه مشغول و لیدی **پیت** بر شمر از لویه بی غیرت اولوق. **چون**  
 اولیه یك عورت اولوق. **پس** عورتنه اندی سفیر زادن مهتیا قل که دوستلردن  
 بعضی زیارت اتمک کشم کوك اگرچه مقصد سفرم بعید و مسافره مسافتم مدید دکلیر  
 اما بریچ کون انده توقفا شسم کرک بلزم که سنک ناز فراتکه بجه صبر اید بلم و یا نداشتیا  
 نه طریقله تحله قادر اولم **پیت** ای بنا کام مرا از رخ تو مجوری. خود که باشد که  
 بکام از تو کزیند دوری. **زن** تکلفه تحسره و تحرن اظهار اندی و هزار زحمت  
 و خونا به ایلده کوزلردن بر اکی قطن یاش اقدی نه الحال توشه اظهار ایدوب شوهر  
 او پدی قوجدی و داع اندی چوز بخاد کدی عورتنه زبان نصیحتی پرکار ایدوب ایتد  
 ای نکا رزینهار که قاپوے اچوق قومیوب محکم بنیاید سن و اسبابی محافظه ایدوب  
 بنم بندمی کوش هوش که پیونداید سن **پیت** کجکه مهر میله مهر اوره سن. حق کوز  
 اربکی طوره سن. **زن** شوهرک پند فی قبول ایدوب سوکند ایلده مؤکد قلدی و هان خطه  
 که اری کدی جانانه خبر اندی و ایتدی **مصرع** بیا بیاع که کله اشکفت و خار نماند. **جوان**  
 وعد قلدی که چون کچه دن برج ساعت کچه طلوع صبح صلا مترقب اولوب حلقه کبی درخت  
 دلداره حاضر اولم زن اول وعد ایلده شادان اولوب کباب و شراب احضار ایدوب  
 عشرت اسبابن مهتیا قلدی **پیت** زهی سعادت طالع اگر بشی آن. بکلبه من پخانغان فرود  
 آید. **درو** کویکد وبا احشامه دن بزره تو مهر قفا ایدوب پنکاه مخفی زاهدک خانه سنه  
 کلدی اتفاق اولیدی که مهر ایلده ماه بر برج قرآن امشیدی و اولو ایکه یار علی رغم رعیناً  
 بر بر نیک دیدار ایلده خوشحال اولشدی کاه جوان ماه جبین بر نکه رنگین و خند شیرین ایلده  
 نازنینک خرمن صبر آتش اوردی و کاه اول شوخ طنا از عشق و ناز و کرشمه دلنوا ایلده  
 جانانک متاع روح روان غارت قلوردی **نظم** دوبت نازنین عقل قریب  
 پای تاسر مهر لطافت و زیب. این برخ شمع جمع سستان بود. وان بلب نقل می پرستان بود

بچاره اولقدر توقف اندیکه آنرا جامه خوابه میل اندلوا هسته آهسته بونلرک یا نلند برکو  
 سکدی یا ندی تا باقی مصاحبتلرین دخی مشاهد قله و حقیقت حالی کند و کند و زیله کورب  
 انک حقتد اید کلوی واقعدر بله بواشاده ناکاه ذنک کوزی انک یورنیه راست کلک  
 وارنیک کتمه سی بو حال یحقیق اچون بهانه ایمش بلدی فی الحاک دیک مکرر آتش فک له  
 قانیدوب معشوقه سترله ایتدی چهرله بیدن صورکه نیمی زیاده سورسن یوقسه شوهرکه  
 جوان دفع صوتله اندی ای سروجن ملامت قامتک کی راست سوبله که جان و دلدن بکاه  
 زیاده مایل سن یا حلا لکه می زن ایتدی بو سواله سبب ندر بو محاله یعنی طلب نه جان  
 پیم جان دن سوال اولی تکرار و زبان الحاحی برکارا ندی زن اندی سوزک طغریشی بودرکه عو  
 اکثر یا سهو و غفلت یا هو و شهوت جھندن بو مقوله حرکت ایدرلو و ناحیه هدم اولوب  
 بیکانه لوله مناسبت واجینیه لوله مصاحبت ایلرلر اما چون حاجت نفسلری روا اوله  
 و صوت شهوتلری نکسار بوله بیکانه لر حکم و یروب نظر اعتباردن دور ایدرلر  
 و مجالستندن اعراض ایدوب مصاحبتندن نفور ایدرلر **پیت** ترک یاری کتدود لکار  
 دوستی خود بنود پنداری اما شوهر مرثابه سندن در بصره و قان مترله سندن در  
 جکرده بلکه جان درجه سندن در تندن و روح مرتبه سندن در بدنده **مصرع** از جان بود  
 کزیر و زجانان کزیر نیست **نمال** عی جواییدن بر خوردار اولسون اول عورت که شو  
 کند و نفس نفستندن عزیز کورمیه و زور لفی کجه قدی لام و شراب زند کانی حرام اولسون  
 اول زن که حلالنه جان شیرینیدن لذید بالیمیه و سرهایه حیا زنک رفاه حایه  
 و فراغ بالی و انظام امور و معاد و مالی اچون دلیله **پیت** و فامیاد امیدم اگر بغیر  
 تو هست **حرام** باد حیاتم اگر برای تو نیست **نثر** چون درود کر بو فسون و فسانه فی اشته  
 کو کلند رافت و آثار رحمت ظهورا ندی و عرق شفقت و محبتی حرکت کلوب کند و باندی آز  
 قالمشدی که بو عورت حقتد بندن بر مضرت صادرا ولوب خدای پرورکار حضور ندن  
 شهرسار و کنه کار اولیدم بودر دمنده حقتد نه عجیب سوء ظن ایشتم بو مسکین خود بکا  
 عاشق زار امیش و نیم محبتدن شب و درو بقرار امیش انک بو قدر تعلق و عشقی

189



واریکن دین و محبت ده لایق بود که آنک خطا سنی یوزنه اوریم و بمقوله نادره  
 که آنک اندن صادر اولدی اغماض ایدوب اندن اعراض کو ستریمیم که هیچ آفریدن  
 سهو ذلتدن عصمت و بر بندیه بند شهودتد خلاصه طاقت میسر کلد ر  
**مصراع** کیسه کجاست که اودامنی نیالود است **حالا** صلاح بود که شایع بشود  
 انلره تلخ اتمیم و آب رولون دوست و دشمن او کند خاک فضیحتد و یکم ظاهر  
 بود که بو عورت بو نوع حرکت سهو و هو جهندن امتشد ر قصد عمل ایلد امتشد  
 و رضا که او بله اوله اولی بود که **حَلَّ الْمُؤْمِنُ عَلَى الصَّالِحِ** موجبله ایصاله حمل ایلد  
 نظری آنک هنر نه حصر ایدیم و دیدی آنک عیبندن گفت ایدوب قبایحی ذیل  
 اغماضله ستر ایدیم **پیت** که هنری داری و هفتاد عیب دوست نه بیند بجز آنک

بس همان اول گوشه ده خاموش اولوب او تودی تا اول وقتدک که آنلر عیشند  
 فارغ اولدلو و رایت شب بگوشار و علم افوز ملامس انجم سیار اولدی **فرد**  
 آجلدی طرا شیدن رخ روز صاجلدی نور صبح عالم افوز **مرد** بیکانه طور  
 خانه سینه پوردی وزن مکاره جامه خوابد کدوسن او پوره اوردی درودگر

۹۰  
 آهسته برندن طوب رفیق و لطفله کلوب عورتی یا تنده او توردی  
 و آستین لطفله رنگ ملای چهره سندن کو تر ب نرم نرم النی اعضا سینه  
 سوردی تازن بر فریب کوزن آچوب شوهرنی بستر و سندن کوردی فی الحال  
 برندن طوردی کلوب آیدنی **پیت** دمنید صبح سعادت که یاز باز آمد **م**  
 هزار شکر که آن غمگسار باز آمد **پس** صورت دیکه سعادت و سلامت چن کلد کز  
 اندی اول وقت که اول بیکانه ایلده آشنائی جامنی نوش و ساعد آرزویله میان  
 شاهد و صالی در اغوش ایدر ذکر اما چون بدم که سکا البته بر ضرورت حادث  
 اولمشدر که بومقوله فعله باعث اولمشدر شرایط لطف و مروتی رعایت ایدو  
 حضور کز مانع اولدم علی الخصوص که بی واسطه ایلده بکانه مرتبه ده <sup>مهر و</sup> <sup>مختار</sup>  
 و ارایدو کن بدم و بکاکال میل و لطف که مطلع اولدم و جزم ایدم که حیاتی بنم <sup>صلی</sup> موا  
 همچون استر مشین و سندن بونوع حرکتک صدور نه علت البته یا سهو <sup>غفلت</sup>  
 و یا توقان شهوت ایمن بنیدن بدن ایا و نفرت و غیره مهر و محبت دکل ایمن پس  
 بکا بقدر اللطافه سنک خاطر که دعایت اتمک واجب در و دائر عرفه صیانت  
 ایدوب ممکن اولد تچه های حرمتکی حمایت اتمک لارمند قلبکی قوی طوت  
 خوف و هراسه کوزک و پر مهر و وحشت و دهشتدن بری اول و بنی عفو ایدو  
 معذور بود که سنک پایکد ارباب عرض قولنه اعتقاد ایدوب مفهومی سو حجه  
 سکا سوطن اعتقاد اتمشدم بحمد الله و المند که بنم مظنمه موافق و خلقک مساو <sup>سینه</sup>  
 مطابق چتدک **پیت** سهو بود آنچه کمان برده ایم **ز** زخم زبان مکرانک <sup>کلمه</sup> کلمه  
 مکرانکیزی درمان ایدوب جانبندن خشم و خشونت و عنف و رعونت زایل  
 اولوب موجب و حشوق لکلیه فراموش و دست مصالحه و مصافحه ایلده دوش  
 ملاطفت و موافقتی در اغوش تدلر و بخار زبان اعتذار یله بنمبستی کمر ایلدی  
**پیت** نود خدا جرم تو نا چیز باد **من** ز تو راضی شدم او نیز باد **چو** بلبل <sup>اهل</sup> اهل  
 بود استانک **صقن** اولمه امین مکرندن آنک **که** مکرکی محکم و کیدی متین در **م**



بولون دورا ولى حقہ يفتد ر بومثلى اراد د ن مراد اولد ر ك سز د خى اول بخار كجے  
اول زن بد كودارك كفتار نه فرقيته اولدى بوزاغ مكار حيله كارك دام تزوير نه  
كوتار اولميه سز وانك زرق و شعبك سيله شرط احتياطي لدن قوميه سز

بقول خصم بدانديش غر نتوان شد كسى كه كودچين عاقبت بشمار شد  
بعضى دشمن اولور كه خصمك حالنه مطلع اولدوغى سببدن اكا طفر بولوب  
ضرورى زرق و تزوير مقدماتى ترتيب ايدرو خير خاهلق يوزند نصيحت آميز  
كلمات ايدوب اول حيله ايله كندوسن اكا قريپ ايدرو تا آخر كار و افق احوال  
و مطلع اسرار اولوب بصيرت كامله مترصد وضعت اولور طور ر وقتند هر زخم  
كه اوروصا عقه آتش باز كى خرمن وجود خصمك كولن كولن كوكه صاورر و خذ بك  
مكرى تير قضا كجے بى خط و خطا هدف مراد و نشانہ مقصوده راست اور زراغ آيد  
اى شكاد دل آزار بر جرب زبانلق نه ي مفيد اولور و بوقدر سخن رانلق نه مصلحت  
يراد يعنى بكا اولر ظلك و بنم حقد واقع اولان جورك حيله و مكر ايله مناسيتمه وار  
همج بر عاقل غير راحت اچون كند و بر جراحت روا كودرمى و آخر نوش و عيش اچون

کندیدیش و درمی بنم حالی حیدیه نسبت اتمک غایت عبادت و تداشید  
که کونکے روشن و معاین در که بو عقوبت بکا ملک را خانه مخالقم پاداشید  
وزیر اندی بد فعال سنک مکر و الکه حسب حالک دلالت دلالت واضح<sup>الله</sup>  
دالدر و خدعه و احتیالک و بر سر سن دله مخاله اید بملک محالدر تنکله داغ  
محنت طوع و رغبتله اورمشدر و هر دختده بر رحمت و هر جرات بر راحت ملاظه  
اورمشدر محصل کلام کام خاطر کنه اولن لذت انتقام بو عقوبت شراب بد کوان  
مذاق امید ساز کا د قلمشدر و بخره کسسه لهاله اعدا چون کند و نفسن فدا قلمشدر  
و مخدوملری باینده شکر نفی ادا و حق کداریق و هواداریق نامن جریده رفو کارده  
املا اتمک سودا سیله کند و لون و رطبه عناد کرداب فایله اتمشدر رسته اول  
نوزینه اعدادن اخذ انتقام اچون نفسن فدا اتمکله حقوق صحبت یارانی ادا<sup>نمک</sup>  
اتمشدر ملک بوم صور دی که بخره اورمشدر اول **حکایت** وزیر اندی روایت  
اید لر میمونلردن بر جماعت کتر بر جزیره ده که میوه سی پیشمار و آبی خوشکوار و هو  
فرا جلونه ساز کار ایدی وطن و ما وای طومشدر دی بر کون اول قومک اکا بوندن  
بر جماعت بر درخت سایه سندن او تودلردی و هر طرفن چون زبانله سوز  
طوبن او در لودی بر زمانه بسته کی لب خندان ایله فدی و فستق بوزله بستن  
خبر و پروردی بر ساعت لطافت انکور پر نور و حلاوت انجیر بی نظیر در حکایت ایدر که  
ناگاه بر خوش رشت اول نواحی کست ایدر کن انله انده راست کدی و انالک  
بو جمعیتلردن پریشان و مضطرب و کانون در و نندن آتش رشت و حسدن  
مذهب اولوب کند و کند ویر ایدی رو امید که میمونلر بوسا وضع تروه و مرا ترحم  
که غیرت بوسنان امد در ترو تازه میوه لرینه او توره لو و هر نظیر چیلر و بسترن  
و یا سمن و سمن ترا وزره یانه لر و طو لر بن دل شکسته و خاطر خسته ایله اراج و محتاج  
روز کار کچم و هر زمان کاسه دورانن شور بای جماعت و شور بای ریاضت  
اچم هزار زور و زاریله بر چغه الومه کیمسه عید اکبر قلم و محنت بسیار ایله بر استیانه



الم ابرسه نعمت و عنيت بلم **بيت** رقیان در بهار وصل و بشکفته همچون گل  
 جرامن در خزان هجر بی برك و نوباشتم **پس** انك مجننه متوجیر و لوب قصدانك  
 جمعیتون پریشان قل و بنیاد حضور لرن بر باد ایدوب اول مقام جنت  
 نشانی غلب تعلب ایلہ اللرن دن الہ بوزینہ شور و شععی عدلن کچوردلرو بر خطه  
 پجد و بعد بوزینہ جمع اولوب جنك انكرا آخرا لامر بخر جنك و ضرب سنگله حرس  
 حریصی مجروح و لنك ایدوب میدانہ مردانہ ارمدن برك و بار عشق بی پرمردہ او

و زاویہ خاطر بی پرتو شمع حضور ایلہ منور اولدن چراغ قوت و زوری مردہ  
 اولدی **بيت** نا دسیدہ بلیم جرعه از ساغر عیش میزند دست جفا

جام مرادم بر سنك \* القصه خرس ستمكار هزار ضرور در ايد بهيولر ميان نندن  
 نجوب كو هساره دوشدى و فرياد و خروش ايدوب باشنه كند و جبنسندن  
 پيچد و پيچساب و حوش او شدى چون آنه اول حاله كورد لر كيفيت حرب و ضربدن  
 صورت لر خرس فقير صورت ماجراني نفير و قطير بقريرا ندى و ايندى بوندن ارنوق كم  
 ناموس سزلق و غيرت سزلق اولوردي كه خرس قوي هيكله يوزنيه ضعيف بپكوردن  
 بوكار و سنا لاخ اوله هر كز قديم الايامده ابا واجداد من بويد نام لغى كورمش و شمش  
 و بزم نسلن بواصل خجالت و حقارت قبول اتمش لور دشوبله كه دفع عار و اخذ ناره  
 بزدن مساهله جايز اوله تا قيامته دك بويد ناملق صفحه روزگار ده باقى و پايدار  
 قاله صلاح بود كه همدستان اولوب بر شپيخه لره روز حيا تلردن تيره عباد كارزار  
 ديد اتميد لر ن خيره قله و زيب **دبت** كرا زكردش چرخ با سدا مان \* بخو ايم كين خود  
 از بد كان چنان سر بگو پيشان در ستين \* كه ماند زمان نام تار سنجير \* خرس لرك  
 كه عرف غير تلو مضطرب و آتش جيتلر مذهب اولوب دهان لاف و كراف  
 آچلر و اغر لوندن كف جدال و خلاف صاچد لر **دبت** مخالف چور ستم و مار  
 ارها \* كجا كودد از بجه مارها \* رمارايت جنك فراشتن \* ز دشمن سرو تاج بگذا  
 بونك او زرينه مقر ادد لر كه همان اول كچه اسباب استغال ايدوب كار و زار و شعله  
 كير و دار له بوزينه لرك خانما لر نير آتش بوار و رله و خانه حيا تلرن يقوب و خرمن  
 وجود لون يقوب كولن كو كه صاوره لو چون شير زرين چنگال مهر پشه سپهر دن چشمة  
 سارنه باندی و دبا كبر و اصغر حواي قطب شماله حركه آغا زاندى **دبت**  
 چو خرسيد تايند بنمود پشت \* هوا شد سياه و زمين شد درشت \*  
 با لكيله اول كو هسارك خرس لري پيچد و پيچساب حرب حرا بله بوزنيه لر جزيره سنه  
 شتاب ادد لر مكر شاه بوزينه اركان واعيا تلدن بر جمع كيترايله شكاره كيد و بل كچه  
 ميان بيا يانده قالمشدي و ساير خدم و حشم هجوم دشمندن غافل هر برى كند  
 و مقام و منزلتند آرام قلمشدي ناكاه بوسپاه بجه تپاه بر بلای سياه بوزينه **لرك**



کشور و لشکره قدم هجوم انداخت **پت** سپاهی جو مورد و طعنافتند • به تیزی جهان در  
جهان ساختند • **بوزینه** لک اکثری پیر و مار و علف شمشیر بودا و لوب روی مری  
و داع اندیلر و بقية السیف مجروح افکار زور و زار له اول و رطه خونخوار در نگاره  
یتدلر خسر چون اول پیشه بهست نشانی انواع نعل مالی و اول جزوه آبادانی اعدا  
و مد عیدن خالی کرد و همان اول مقام پای قامتی دامن سکوت چکد ل

و اول خسر جفا دید ستم کشید کذ و لره امیر ایدوب و دست تسلط و تقی  
درازا تیلر و هر نعمتی که بوزینه لومر و روزمانه جمع امشردی بد غضب یله نهب  
و غارت آغا را تیلر **مصرع** الله الله که تلف کرد و کم اندوخته بود • چون بتا شیر صبح  
عیان اولوب چمن جهان ز حصاره خوبان کیس تا بان اولدی و جمشید خورشید خلیفه  
زمان حضرت سلطان سلیمان خان صاحب قرائت سرپر زرین اوزره جلوس  
ایدوب زمینه فرمان روان اولدی **پت** چکوب لشکر به سلطان خاور • جمله  
سهر ایدی **مصرع** ملک بوزینکان بو حالدن غافل شکار کان جزیره جاننه مایل اولق

انشای مزاحله هر میتی کردن بر جاعت که میان کرداب بلاد نهم جانکار امانه یتسلودی  
فرشوکلدر و خروشن و فریاد آتش تیشری کوش فلک نیزه ییورد لرمک کیفیت حالدن  
سوال ایدوب صورت واقعه مدیه مطلع اولحق کانون در و نند دیک غیرتی قاینیوب  
وانگشت جیرق دندان حسرتله چینیوب ایتدی دریغ اول ممالک محروسه سیه که دست  
نصر فزندن چندی وحیف اول بخایر معومه یه که اعدا و سپکا نه لوانه دوشدی و او یله  
که بخت بر کشته خاک ادباری بزم فرقتن نثار ایتدی و اصیتنا که دنیای عدار بزد  
کنا رایدوب دولت ناپایدار صدم حله بزدن فرار ایتدی **نظم** بوستان  
دهر لبرک و نواپی کس ندید • چهره اقبال رارنک و فای کس ندید • برفیپ آباد  
کیستی از عقل نیست • زان کزو پرفتنه تر محنت مآی کس ندید • سایر سپاه که ملازم  
رکاب پادشاه اید بلساطر ابر آغاز ایدوب هربری مال و منال و اهل و عیال لری  
نوحه و زاریه بشلدیلر آنلرک میانشده میمون نام بر بوزینه و ارایدی بنام که عقل  
و خرد ایلد بین الاقلن مشارالیه بالبان ایدی و فضل و هنرله سایر لودن امتیازی  
مستغنی عن البیان بوسیله آنلرک میانشده حرمت و نای و اریدی و شاه و سپاه  
آنک میامن رای و افکار یله استظهار ایدر لردی **نظم** ازین روشن دلی حله صبر  
بندیری درست قلم گیری • زحل شاگرد او در نگه دانی • عطارد چاکوش در خامه رانی  
میمون چون ملک مخزون و سایر حشی سرنگون کوردی ز بار فضا حله نصیحه آغاز ایدوب  
**مصرع** بر بده نازل اوله اتم جزع • کاند و ارا یکی سر پشت بدن اولاد و ستلر اولور عجبین  
تا نیا شادمان اولور دشمن بزول نوایب و حصول مصاییدن جزع و فرغ بندیری ثواب  
ایدیدن محروم ایدد و قلت صبر و خفت عقل و سقامت رایله مشهور و موسوم ایدر ببول  
وقایع که احیاناً واقع اولور تلذذ و تدارکند اکی شنه کونک نافع اولور بریسی عمر و وثقی  
اصطباری متسک در که شجره صبر مثمره حاجاندر بحکم **نظم** تحمل کلید ابراب حصول  
نجات و وصول در جانتد • کلید در کج مقصود صبر است • در بسته دانکه بگشود صبر  
از آینه سنیه درد مندان • بخارستم آنکه بنزد و در صبر است • بری خمی لری است



و تدبیر درست و فکر ثاقب در دروای صایب که چون برق رای صایب دهن ثاقب  
 شب واقعه که لامع اوله ظلام ظلمی هوای حال مظلومان ستم دیده دن رفع ایدر  
 و فارس میدان فراست بر ساعت فکر ایلد هزار ساله حیل و مکر کند و دن  
 دفع ایدر **بیت** توان بمرهم تدبیر نیک و رای صواب • جراحت دل صد باره را  
 دو کردن • ملک بوزینکان مضمون کلام میمونله متسلی اولوب صورت یکم بوکاره  
 چاره نند میمون خلوت طلب ندی و ایتدی ای ملک نامدار بنم اهل و فرزندم و خویش  
 و پیوندیم بوکره ستمکارک الله کشته و شیشه عارفنا موسوم بوید کرد الوک رحم  
 سنک ظلمی ایلد شکسته اولدی مقرر در کم بکا آنلرک حسرتیلد عمر دن لذت و بوفضا  
 حیات دن راحت متصور دکلدر **بیت** بی روی توزند میتوان بودولی • آن زندک  
 از هزار مردن بتر است • چون عاقبت کار رخت زندکافی غرقاب بواره دوشتمک  
 مقرر در اولی بودر کم بر سبیل تعجیل کندی بوفضای فنا و بوتنگای دینادن سرای  
 بقا و فضای راحت فرای عقبایه پیشدیم و خوفت ملکی ادا و نفسی انک یولنه  
 فدا ایدوب یاران کریم و دوستان قدیمک انتقامن اول نیم لوفی آلم ملک ایتد  
 ای میمون شربت اخذ انتقام کام حیاتد شیرین و خوشد و شراب قهر و استیلا بزم  
 زندگانین صفای بخشد سن خالک اولحق قیوم عالم خواه خراب اولش خواه معمور و سن  
 هلاک اولحق بنی آدم محزون اولش ماسرور **بیت** زچمن چون سدی نودر پرده •  
 خواه کل نازه خواه پژمرده • میمون ایتدی ای ملک بردام نکباته بن گرفتار اولدم  
 که هزار کره مماتی حیات اوزره ترجیح و فانی بقا اوزره اختیار شتم عجب کلدرب  
 نوردیدم تماشای زن و فریدن حاصلد رانلر چون نقاب ترا بله مستور اولمشلدر  
 و سرور سینه مشاهد عیال و خویش و پیوند ایلد متواصلد زخی خرمن وجودی صر  
 هلاک هبآ منتورا و لشدر بازار دنیا نی نه مالک سرهایه فراغ بال و فراغ حال مالک  
 و منالدر معلومد که هب موروث مکشید دست خویش خصم بدسکال و ایمال دشمن بد  
 فعالدر حال دلرم که ملک وظایف حقوق و خدمتین ادا قیلد و سایر اصحاب و احبابک

دخی جراحه نیرم هم راحته دوا قلم و نقد جانی نثارا تمکله اخذ دنا و رفع عارا ایدم  
 و ابنای حبشک لباس ناموس صابون غیرتله بو حقتا لوشدن بوم ایدم و بو  
 وسیله ایله بوروزکارنا پایا درده نام نیک و ذکر جیل یاد کار قویم کیدم **بیت**  
 بنام نکو مردم آردست • کون جمله مقصود نام نکوست • ملک کر کرد که بند اچون  
 غم چکیوب دل مبارک نشاد اید و جوز احبابه صحبت اون آباد ایدم بنم وفادار لغی  
 اون تمیوب برد عابره یاد اید **بیت** چون در میان مراد آورید دست امید • ز عهد  
 صحبت مادر میانه یاد اید • ملک ایدی سویله کوده لم که نو مشکلی بخدا نامل تامله  
 حال تدو و بو خیری بخیر تحین تدیرله حل اندک میمون اندی بر فکر اندم که اگر شرف  
 قبل رزاقی پور لورسه او مر که ملک دولتمند دشمن شومی بر تیر هلاک کن معدو  
 ایدم و جزم بود که بو تدیرله اعدای خاکساری شعله سومله موم کبی اید و ب صوم  
 ایدم صلاح بود که فرمان ایدم سزنا جلاد ان خیرم دست بی مثله ایدوب دست  
 و پایمی شکست اید و بو پیشه یه کنار دند بر کوشه ده براغر لر کید لر و ملک کندو  
 ملازم لر یله منظم اولان لردن کذویر ملازم لر له فلان موضعه متوجه اوله لر و اکه  
 کون کچد کد نصحر او چچی کون صباح کله لر و کذو و منظر لر دند فراغت و حضور له اقامت  
 قلم لر نه دشمندن اثر بوله لر و نه مزبج اندلک حبسندن متضر اوله لر ملک همان  
 رای میمون موجیده فرمان ایدوب پور دیکه تا آنک کوشلرن کوشه دندانه قور دیلر  
 و اطرافن خرد ایدوب پحدو پیکرن زخل اور دیلر و نالان و غریوان اول پیشه کنار دند  
 عدویر قریب بر کوشه ده بر قدیلر و شاه و سپاه او جانبدن بر جایگاه حصینه  
 پناه ایدوب منتظر اولوب طور دیلر بچاره میمون اول کچه زخم نیش و رنج ریشدن  
 بروجهله نالسا بدر دیکه دیدن سزک سخت دلانک اضطرابن کورسه رقت اندوب  
 آب و لور دی و کوه پستون صدای درد آمیزن آشته فرهاد کچه فریاد قور دی  
 ملک خراسان علی القبااح اول اطرافن طواف ایدر کن ناکاه اول ناله جانکاهی آشتدی  
 و آوازی جهنمه متوجه اولوب میمون اول حال اوزره مشاهد اندی بونک بر له



که غلیظ القلب ایدی اگر قوت ایلدی و باوجود که سخت دل ایدی که کوکند ملائمت  
 و ملاطفت ظاهر ولدی و آنک تفتیش حالی و تفحص مافی البالی خصوصه استغاث  
 ایدوب بواجمالک تفصیل استفسار قلدی بیمون دخی فرستند بلدی که بوقوم ملک  
 ملکی درد عا و ثنایه آغاز اندی و شادمان ملوک لایق اولن مراسم تعظیم و تکریم  
 تقدیم اندکد نصحره اندی **دست** ز چشم و دل بدن خاکیم در آتش و آبست **•** بخشیم  
 بین و بدل رحم کن که کار خرابست **•** ای ملک بن حقیر شاه بوزینک انک وزیریدم اتفاق  
 آنکه شکاره کیدوب شب شب بخوند بومر که ده حاضر دکلیم یارنده سی هر مینی لر کلوب  
 ملک بود یاره قلو مندن خبر ویر چک امیر بوزینکان بنیم تدبیر مه زیاد اعتمادی اولدوغ  
 نسبیدن بوکاره بدن بر چاره التماس اندی بنده خیر خواهلق جهنمدن آتی خدمت  
 ملکه دلالت ایدوب ایتیم صواب بود که کرا طاعی در میان ایدوب ملازمت یاب ملکه  
 شتاب اید و زونکجات زماندن آنک سایه دولته التجا ایدوب نواب دوراندن آنک  
 درگاه فلک دستکاهنده پناه اید **وزیریت** در پناه همت صاحب دلان **•** راه جوید هر  
 که هست ز عاقلان **•** کر و در کلشن درای کر بری **•** سوی دست بان بگذری سبیل جری **•** ملک هم  
 کلامردن آشفته اولوب حاشا بویشته یه مستولی اولن جماعت چون ناسر انگات ایلدی  
 و دهان نه اما فی اجوب زبانندن زهر لوصا جوب انواع ترهات سولیدی چون آنک  
 حقوق نفی قلبدن راسخ و محافظه شکن شوکتی رئیس دله شایخ ایدی آنک بکا  
 شمنه و بنای عرض هدیه سفید اولیوب برد فخر مشغول اولدم عاقبت نفسنه خشم  
 و غضب غالب اولوب پیوردهی تا بکا بوسیاستی اندل و ایتدی بوبد کردار  
 که باد شاهه دشمن و سپناه اعدانک هوادار اید و وارک اول جریره فریب بر موضع  
 براغک تا اولد کورسون که آنلر آنک جانبی نه و جمله حمایت ایدر لر و بوخیر خواهق لکلر  
 حقوق نه خدمتله رعایت ایدر لر بس بکا بو عقوبتی اندلر و بو کوشده راز و غریبان  
 قویدلر کدر سوابق حقوق خدمته لواحق حقوق و محمله مکافات اندلر بو کلمات  
 ایلدی و بر در دله اغلدی که ملک خراسانک آتش رقیله جکر ن طغلدی و غایت دفع

قوله الله

وشفقت قطرات اشك كرم دیدی شهرمندن قطره قطره طلای **بیت** کوبنا لم سنك را  
دخون شود. و در بگویم دیدها همچون شود. **ملك** آیتدی حالادیرکه بوزینه لرقتند  
کندیلر جاب ویردی که بر پیا بان وارد که اکام دارمای در لوراکا پناه اند لر قصد لری  
بود که اندلش کر جمع ایدوب ناکاه برسیاه جرارولش کر خونخوارله سینه شینون ایدر  
ملك خراسان بوسوزدن بلكدی وایتدی ای میمون صلاح حال ندر میاد که علی الغله  
بزه فرصت بولوب برآفت یتشده لر میمون ایتدی ملك بوفکردن خاطر جمع اتمك  
كوك و باب رای وندیری دست تامل و تانیله فرغ اتمك كوك بانه که اکونیم ایاعم  
اولسه باشم یولکرده فدا ایدردم و نه الحمله اقتدارم اولسه ایاع اوزره دکل باشم  
اوزره کیدردم و سری نه منت و سپاس اول ناخوشنا سرك اوستنه التوب حق لرند  
کلوردم و قبل حلول الاجل دشمندن انتقام حاصل قلدردم ملك آتدی مقرر در که انك  
مقامنه سنك وقوف تمامك وارد را کقاد اوله سن که آنلری بزه کوستر سن داغ  
منتك تا قیامته دك بوجاعتك جبین حالنه اوره سن و شول خصم در که سینه بویله آرد  
تالشلرد در انتقامك آلوب مراد که ایره سن و سکا بوخرفتی کوزلری سندن بشنیر  
کوره سن میمون آتدی بلی اما بخیر میسر در که بوجالله حرکت اتمك متعسر و بود ست  
و پایله بولوب کتمك متعذر در ملك آتدی بوکارك چاره بتن و سنی آند ایلتمك  
بغایت متین در پس ازا آتدی تا امرای سیاه و مقربان درگاه جمع اولوب کیفیت  
حالی بالتمام آنلره اعلام آتدی وایتدی حاضر و لکه بوکجه خصم شینون اشك كوك و دست  
و هامونلری میمونلرک خونیهلر جیچون اشك كوك جمله سی بوکله اوزره اتفاق ایدر  
کر جبال و قتالی میانلر نه نظا قاندلر و میمون بر خرسك ارقاسنه یوکلد ب واکلر بجه  
رهبر ایدوب خصمه مقاتله نیتنه کندیلر تا بر زماندضکر پیا بان مرد آرمایه یتد  
اول بر برتیه ایدی بر تاب ویر بادی ایدی بی آب صحاب سمایه اول هاویرنك هوا سندن  
اختناق و ماه جهان بهمایه اول پیا بانك حرارتدن احتراق عارض اولوردی و هم  
عالم کرده اول مضایقه دن کدر میسر و نسیم هامون نوره اول طریق طفر متصور



دكلدر **فرد** ايجى طوبى لودرخار مغيلان • يول اوزده قور قوسندن اندى غيلان •  
 اول پرده سوم اسردى كه انرى هر كه ايرشسه آب ولوردى و نقتاب آفتاب آند  
 بر درجه ايدى كه بر دژه سى درياى محيط بيشه سراب ولوردى و خامتندن هيج  
 بر جانور اول صحرده قرارا تزدى و حرارتندن اول شوره زار مردم خوارده بردانده  
 كياه بتمزدى **نظم** بيا بان وسيع بر خافت • هر كاي درو صد كونه آفت •  
 هوايش آتش و آبش هوا بود • زمينش سنگ و سنگ آهن ربا بود • **ميمون** اندى  
 طور ميه لم تعجيلة يوريه لم كه تاصيح سفيد فام روى جهان دن پرده طلاى دفع ايد  
 آنلك سر پرده جمعيتن قضاي دنيان كوتزه لم واندن سابق كه شاه رومى شعار  
 علم زنگاري فراشته قله اول بخت بر كشته لك كه رايت نخستى نكوشنار ايد • **ليرس** خرسر  
 حرص تمام و شغف مالا كلام ايله كيد وب اول بيا بان قدم بصدر ايا قريده باشند  
 چنوب دام اشقام و شبك هلا كه دوشد لير بر زماند بضر كه آفتاب ظهور اندى بوزيند لك  
 اثر كور نمدى و بر خبر بلفندى ميمون تعجیل تمامه متصل كيد ردى و فسانه ايله انرى  
 فرقيده ايدردى تا اول زمان كه آفتاب ارتفاع بولدى و حرارت شعاعندن اول بقاعك  
 اطراف واكلاف كوره اهدك و آشيانه سمندر كى بر شعله و كلك اولدى **بيت** زكر ما لجن  
 ميشد نس كرم • كه لب از تاب و چون شمع ميسوخت • زباد كم پندارى كه تقدير •  
 بدنيا دوزخ ديكر برا فوخت • **تاب** آفتاب در كارا ولوب باد سموم دخي قتمه غاز  
 ايدوب مسافه بعينده دن آتش نه دود كى بديدا ولدى ملك خراسان ميمون  
 متوجه اولوب ايتدى بلدك كه بو بر بيا بان ايش كه حرارتندن دالبر تاب و خامتندن  
 جگر ليرنه آب ولور اما بونه شننه در كه شعله نابكى شر در بر و صاعقه آتش بار كى شراره  
 بر يز كلور ميمون اندى اى ستمكار دل آزار بو كوردك بيان اجل در و اول كفن بلك  
 مرك و رهن كاروان املدر معذور سپورك كه اكوپك جانكزا و لسه بيكدن برى قورليه  
 و حالا كه سموم ايرشسه جمله كز حاكستر اولوب بوزينه لك خافا نلر نيه او دغكر آتش  
 بيداد ايله خرمن وجود كز برباد اوله انلر بسوزده ايكن نف سموم ايرشوب ميمون

و شاه و سپاهك كليش كل ايدوب اول بيايان پيچرده انلردن براحد خلاص  
 ميتسرا و ملدي او چي كون كه وقت مهور و يوم موعود ايدى ملك بوزنيكان  
 كافه حذم و عامه حشم ايلد اول خيزه كلوب بلادي غياردن عاري و ديارى  
 اول خدا لر دن خالى بولدى **بيت** بگذشت شام نكبت صبح ظفر رسيد  
 كه شد خزان رنج و بهار طرب رسيد بوشلى كوردم باملكه معلوم اوله  
 كه ارباب كينه اخذ انقام اچون ماله و جانه قالمز و مركب رضاي حباب  
 اچون وزن و حساب اتمز بزن قضيه كار شناسي بو مقوله حيله دن و لمق  
 اكلمن و قصه مزبوره نك مصداق و ماصدق خيال يلرن بوندن سابق زاغ  
 احوالني استمشم و اندازه فراست و كياست و مقدار حيله و خد عدلرن  
 ارنايش استمشم چون كار شناسي بو وضع اوزره كوردم عين اليقين بلام  
 كه آنلك راي و روايت لري صوابه مقرون ايش و عقل و در ايتلري مظنون  
 اولان مرتبه دن افزون ايش **فرج** مي شنودم كه راحت جاني خون بديد  
 هنر اچنداني **صواب** بود كه اول بزه فرصت بولدن برفضتي غنيمت بولون  
 دستر انقام بزه قصد امدن بزيغ خون اسنايله انك قلنه قصايد و ز  
 ملك بومان چون فضلي استماع اندي يوزن درهم دوزبر مزبوره درهم ايدون  
 اتيدى بوندن زياده سخت دولتي و پير خلق اولور مي كه بوفقيه كه بزه هوا دار  
 اولدو غي سببدن مظهر نزاع ايدو آزار اوله بآنلك مقام عقوبت و هلاكنه  
 اوله و زو محنت زده يه نينه نار محنت و زحمت رسيد يه نينه بار مسقت روا  
 كوره و زمكمه بو پيتك منهوي سكا معلوم دكلدر كه ديشلرد **نظم** خاطر محنت  
 زدكان شاد كن و زدم محنت زده كه ياد كن محنت و غم دملرن ياد قل اهل  
 بده خاطر بے شاد قل **پس ملك** پوردي تا اول زاغى اكرام و اخرايله كو تروب خدمت  
 كتودر يلر و زيرا اتيدى اى ملك چون بيم كلامه التفات كوستر مدك و بيم نصيحت  
 جهنم كه عين حكمت و محض مصلحت ايدى روى قبولي دوندن مدك باري انكل



دشمنان کی زندگی ایلہ و هیچ بر ساعت انک مکرو خدایعندن این اولمه که بو  
 شبهه سنک درگاهک دنیا اندکدن انک غرضی بوملک فسادکاری و کساد بازار  
 وزاغلرک فراغ بالی و صلاح حال و ماندن غیر شسته دکلدرملک بونصیحت  
 استماعدن اشاع ایدوب و اول و ذیرنه نظیر صاحب تدبیرک رای اصابت  
 پذیرنه التفات و اعتبار ایلدی زاغ دخی انک خدمتند اقدام اهتمام اوزره  
 کلوب رسوم خدمت و آداب ملازمتندن هیچ دقیقه مهمل و نامرعی تویمیدی  
 و خواص و ندمای ملک هر برنه بر نوع خدمتله کند ویر متعلق و مربوط قلدی لاجرم  
 کوندکونه تربیت حرمی مرتفع اولدی و شاه و سیاهان قلوبنه دخول ایدوب  
 عروقه تمام بول بولدی تا بر مرتبه یله وارد بیک محل اعتماد و محرم اسرار اولدی  
 چون بو اخلاص روز افزون و صدق و استقامتن حددن بیرون کوردی مشا رالیه  
 مملکت مدار علیه سلطنت اولدی سواغ و مورد و انکله مشاوره ایدردی مصالح  
 جه پورده انک تدبیر یله میا شریک ایلدی بر کون محفل عام و مجمع خاص و عامه آیتک  
 چون ملک زاغان بغیته سبب آزده قلدی و بکایه جرمه عقوبت روا کوردی سینخی لک  
 کینه سندن بر طرف و سینه سن سهام استقامتله هدف قلیخ و شربت عذر که شفی  
 صدر حاصل قلوب کامیدان اخذ انتقامدن دست برد تمام کوستر مینجه قمر و ارام  
 بولم و کلار جهانده توجهله خرام قلم بن بوامرک حصولندن چوق تا ممل و بخیر زمان  
 تفکر بجز نه توغل اندم آخر الامر عین الیقین بلام و ذهن دور پندله کوردم که تابن زاغ  
 صورتند اولوب اول سیاه رولرک هیا شدن چقیم بومراد حاصل اولم و کشته  
 عرض ساحل حصوله اصل اولم و متعدد مابن علمادن استماع اندمیدی که چون  
 بر مظلوم مستمند برستمکار غداردن جنایه و بر ظالم جفاکاردن بر فقیر دردمند  
 محنت کور قندی کان ایدوب بپر د عالی جانب آسمانه روان قلسه و ناراکسار یله یافنده  
 و سعلله اصطر بله یا قلسه بیت چکوب همت کا ترصاد قانه دعا اوقن روان شیه  
 نشانه اول حاله هر پیر دعا که شت اخلاصدن کساد بولم بر مقتضای **من نجیب**

**دَعْوَةُ الْمُضْطَرِّادِ عَافِي** جناب حُددن جل وعلا قرین هدف اجابت اوله **بیت**  
 حق قبول ایلمسه نداسن انك • مستجاب ایلیه دعاسن انك • **رای** ملك آرای  
 ملك صواب کورد پورسون تا بنم خرمن بدمنه آتش اوردسوند شاید اول خطه  
 حرارت آتش جسمه واصل اولوب قبول دعا مرتبه سی حاصل اوله چنگ غریدن غمت  
 آسمانی تضرع ایدوب دیلیم که بوزغ صورتی بدن محو ایدوب معدوم اید و سیر  
 حیات که خلعتی ارزانی پورب بنی بوم اید تا بو وسیله ایل اول ستمکاره لومکافات  
 اقتدار بوم و اشقامی ناردن آلوب تسلی دل و تشفی صد حاصل قلم بوجود اول و  
 که کار شناسک قتل بابند مبالغه امشدی حاضر ایدی ایتدی **نظم** کر چون کس  
 نیست شوخ و چولاله تیر دل • پس دوروی ده زبان همچون کل سوسن میاش •  
 ملك وزیر ایدی بوسوره نه درس و بوسواله نه جواب و پر رسن وزیر ایدی بوسوره  
 فن شعبه ددن برنك و برنك زر قله آینه بر نیز نکدر **بیت** سرای او جمله دیوانست

و زاضون او زبکا زکشته دنك **نثر** اگر انکه شخص خیس و جنة خبیث کرانله



یتوب کل قله لرو حاکست بر چشمت حیوان و انهار جنانا نله قورب کل قله لر طینت شوم  
 و سیرت مذمومی قرار اصدیدن متغیر و ملق محالدر و خبت نیت <sup>و لوت</sup> عقیدتی سیول  
 انهار و میاه بحار ایله ظاهر و ملق و هم محص خیالدر **نظم** <sup>م</sup> اکو بیضه زاع ظلمت  
 سرشت • نهی بر طائوس باغ بهشت • بهنگام از بیضه پروردنش • زانجیر جنت  
 دهر از نشی • دهی آتش از چشمه سلسبیل • بر از بیضه کرم دم دجیر نیل • شود  
 عاقبت بیضه زاع زاع • کشد ریخ پهوده طائوس باغ • شکر بوم دکل اکو بعض  
 محال آنک ذات خبیثه همان صورت طاری اولسه یا نه المثل بدن خسیسی سیم رخ  
 لباس کیوب اول پلاس سپاهدن عاری وله هنوز صمم دلدن بنم نوعنه مایل اولون  
 عداوت اصلی صداقت عارضیه حایل اولسه کونک اول موش کی که با وجود که  
 صورت انسانیرده متمثل ایدی بنه کند و اصلنه میل ایدوب آفتاب نور باش و سحاب  
 قبض محشله باد راحت باله و کوه پرو قارله مواضنت قلمدی ملک استفسار اندی  
 که بخیر اولمشد راول **حکایت** و ذرا یتدی روایت ایدر لرو که بر زاهد مستجاب  
 الدعوی بر جو پیاد کنارندن تقاعد اختیار اتمشدی و آب قناعتله دنس تعلقات  
 دنیا دن الن یومش ارتمشدی اتفاق بر کون بر زغن پروا زاید رکن اول مقام  
 مقابله سنه بیتشد که مکرم بر سو راخدن بر موش بچهره شکار اتمشدی حکمت الهی  
 متقارندن خلاص زاهد او کند و شدی زاهدانی کور جک رقت و شفقتی  
 غالب اولوب آلدی خرقة سنه صاددی و بونیتله که خانه سنه الدکن و مریدین  
 بر نه سفارش قله تا آئی فرزند ی که تر بیت ایدن ناکاه خاطر نه بو خطور اندی  
 که بومار زیانکار جانور در رفتنی خانه ده اولسه اهل خانه بوندن متضرر و ملق  
 مقرر پس دعائندی که ایزد تعالی بر دختر ایدن یورد عالی زاهد هدف اجابت  
 یتسوب ساطه تقدیرانی بر دختر صورتند تصویر اندی سر و قامت زیبا  
 هیاهات روشن روی آشفته موی برو جمله که انوار آفتاب رخساری خرم مزاهر  
 آتش غیرت بر غوردی و دود رشک زلف مشکبازی دل سپاهدن آسمانه

۴۹۸  
 آغردی **پیت** خلق اولدن جهان اچندن جمال • کلدی کلیسیه اکر مثال •  
 کلدی نقشه کی صورت پاک • خلق اولدن نکاح خانه خاک • زاهد نگاه اندی  
 بر صورت کوردی که لطف محضدن آفریده و بر طفل کوردی که محض لطفله پرور  
 ای مرید لرندن بریسته سپارش اندی فرزند لری کیم پرورش اید مرید  
 اشارت پری جانشه منت بلوب تعهد حال دختره • سعی بلیغی در بیغ اتمیوب  
 از زمانه دختر حد بلوغه یتدی ای جان عزیز بلکه جاندن لذید شمشاد قدک  
 وراز سه و قامتک سرفراز بستانلرک حقه اناره و ساعد و بازو کک شاخ چناره  
 من بعد سنک کوهر پاک بر شوهر ایلر سنک ازدواجه منظر اولوق لایمدر بن بومری

سنک رضا که تقویض ایدم سن بوباید نه درس و افراط آدمی و پریدن بلد که  
 ذوات علویدن و کاینات سفلیدن **پیت** اختیار ایدرسن نه پرده  
 که اولایر سر و آزاد • قدوک بند در ای شاخ شمشاد • قوازاده لر عشق کوک بند  
 بویک او کند طوبی سرفکنده • دختر یتدی بر شوهر در لم که قدرت قاهره  
 وقوت ظاهر بوی اوله و علو عظمه درجه بلند و مرتبه ارجمند ایلر اختصاص بوی



زاهد ایتدی بو اوصافله موصوف کیمیاد اما غالباً مرادک آفتابدر دختر ایتدی بی  
 واقعا اول شوایب نقصدن عاری وزیر فلک ده اولنله فرمائی جاری در اول نیم زو  
 اولغه سزاوار و بنی عتدایلسک رواد **نظم** دکر و چون خسرو خاوری  
 برآمد برین طاق نیلوفری زمانه در روشنی باز کرد جهان بازی دیگر آغاز کرد  
 علی الصباح که بفرمان فالق الاصباح آفتاب عالم تاب تنق افقدن طلوع اندی زاهد  
 صورت حالی انکله در میان ایدوب ایتدی ای نیز اکبر بود دختر سعدا ختر بغایت خوب  
 صورت محبوب سیرت ملک منظر بیکر دلبر در **پیت** مد تا بندک برج شرف در  
 صفاده صانه سن در صد فلز قمر ارمش دکلدر پایه سینه کنش و شمش  
 دکلدر سایه سینه **حالی** بحکم **من تزوج فقد احسن نصف دینه** اغوی هوای  
 نفس کما هدن حصار استوار نکاحه پناه ایتمک دلر اما بندن شوهر توانا و زوج  
 عظیم الشان منّا ایلر بوسبیدن انی خدمتکه مناسب کورب دلرم که عقد  
 نکاح که مرتبط و عقد ازدواج که مخفی اوله آفتاب جزو قصه بی استماع اندی  
 خجلشد کاه صردی کاه فرزدی آخربو و بجهل جواب و بر دیگر زاهد سکا بندن توانا  
 خبر ویرین اول بر در که کوشه سایبان رفعتی خرگاه اسمانه برابر در ذیل ظلیل چهره  
 انوار می مستور ایدر و اهل عیالی تماشای دیدار مدن محجوب ایدر **پیت** آفتاب  
 بدین بلندیر ذره ابر نا پدید کند زاهد بواژه متوجه اولوب فصل سابق الذکر  
 تقریر ایتدی بر حیا سندن غرق غرق اولوب ایتدی اگر بنی اختیاره باعث قوت و غا  
 بادیندن بو معنیه البی در که هر چندن بکا غالب مطلقه رعنا نم آنک الله در هر جا  
 که دلسه چاکر کدر و اختیار قبضه تصرفند در هر طرف استسه ذخیر تسخیر ایلر ایدر  
 بو نکته فی مسلم طوئوب جانب باده متوجه اولدی و جمال دخترله قصه شوهری تفصیل  
 سابق و زره باده یاد ایلدی یاد بو خبردن متغیر و لب بنم نه قدر قدرت و قوت  
 اوله دیر سن قوت علی الاطلاق کوه تابند که پای تمکینی دامن وقاره چکوب  
 او نور مشدر و هرگز نده استوار و بر قرار طور مشدر بنم قدر تم آنده اولقد نه تاثیر ایدر

که کوش احمد صدای صور و صفحۀ صغیر صماده ضرب پای مور **پیت** باد اگر بر اینچنانند  
 چون بگو می رسد فروماند • زاهد چون بو حالک و فزون و جمال با جمال دختر کوهر  
 تفریف و توصیف اندی کوی صدای بلند ایلد اندی ای زاهد خرقره بوش قدیرت و قوت  
 موش بندن زیاده در که اطرافش شکافیده قاز و دوغند در لودر خاک و آشیانه در  
 دوزرسیم انک نیش درویشندن غلیظه و جسم انک زخم هر چندن کنکیره  
 دو نمشد در دختر کوهدن چو زبولا می استندی عرق جیسیم حرکت کلوب **ایده صد**  
**و بالحق نطقت** راست سویدرسن که موش کا غالب و مطلق در و بنمله از دواج  
 و امتزاج جمله دن اولی و الیق در زاهد دخی قبول ایدوب صورت حالی بر موش  
 عرض اندی موش بحسب جنسیت که علت خم در و دختر خلقت اصلی سسله که اکا منصفه  
 قلبند میل تام و شغف تمام بولوب ایندی بز دخی مدت مدید در که برد لارامه  
 آرزو مندیم که اینس روز کارم و جلس غمکسادم اوله ما زوجین ما بینند کفارت  
 لازم اولدوغی جلدن بنم جفتم واجیدر که بنم جنسندن اوله دختر اندی بوا مر آسانده  
 زاهد دعا قلسون که بن بوموش اولم و سنی دست عشیرتله در آغوش قلم زاهد  
 کوردیکه جابنیشندن رغبت کامل و هربری آخره جان و دلدن مایلدن رایل قالدر  
 دعا اندی و باری تعالی دن آنک موش و لمسنده است دعا اندی فی الحال دعوی  
 زاهد عزایتمه مقرون اولوب **کل شیء یرجع الی اصله** حکم ظهوره کلوب دختر دن  
 خلقت و صورت انسانی متخلع اولوب موش صورتند که صورت اصلیه سی ایدی  
 جلوه قلدی و زاهدانی اولد موشه و پروب فارغ اولدی **پیت** جان هر ناجیزا  
 با اصل خود باشد رجوع • ما چوازا کیم آخر خاک میباید شدن • بو مشکلدن  
 معلوم اولور که مقتضای طینت و آرزوم حیلست هر چند که بعضی عوارض سببیله او  
 حالدن تحول اتمک میسر داما عاقبه العاقبه همان حالت اصلیه به معاودت محقق  
 و مقرر در که حکیم سخندان طوسی یعنی امیر الشعراء فردوسی بو معنی سلت نظر **حکیم**  
 بو عبارت رنکین و استعارات شیرین یله ادا اتمشد **نظم** درختی که تلخست



ویرا سرشت • کوش بر نشانی بیاض هشت • و رازجوی خلدش همنگام آب •  
 به پنج انگین ریزی و شیر ناب • سر انجام کوه بکار آورد • همان میو تلخ بار آورد •  
 ملک بوم طالع خس و بخت شوی مقتضای وزره بوضای استماعدن امتناع  
 اندی و وزیر کلام اصابت انجمنه حسد حمل ایدوب جانب عواقب سور  
 نظر آمدی زانغ انلره هر کون بر حکایت د لپذیر و هر کچه بر افسانه بی نظیر تقریر اندر  
 و کلک تعبیر ایلده صفحه ضمیر لونه نکات غریبه و حکایات عجیبه تحریر ایدردی و تصویر  
 ایدردی تا بوسیله ایلده محرم خاص ولدی و محرمیت اسرار ایلده اختصاص بولدی  
 و بر کون فرصت بولوب تقوی ملک زانغان قننه کلدی و ملک انی سلا متده  
 کور بچک نشاط بال و لسان حاله بوم نوال اوزره مقایله آغاز اندی **پیت** ای  
 دوستان بکام دل کون توان رسید • کارام جان و راحت روح روان رسید  
 بس و پرو و صورت یکم اول همی بخندک کار شناس اندی ملک دولشنده حیلله  
 انلرک مغرزه کردم و مطلوبه و اصل اولوب مقصودمه ایردم همان آماده اولک  
 که تیغ انتقایی نیامدن چکک زمان و دشمنی دوست لر مراد بجه کور چکک آوازی  
 ملک ایتدی کیفیت حال بجه تقریر و صورت ممدن بر شمه تصویر ایلده تا حقیقت  
 و افعیه فی الجمله واقفا و لوب اسباب جدال و قتال در مناسب حال نه ایشه  
 مهیا قلنه کار شناس ایتدی ای ملک فلان کوهده بر غار وارد کرک لیل و نهار بولر  
 انده قرار ایدر لر و اول نواحیده هیزم خشک غیر متناهی در بون فکر م اندم که  
 ملک بیوره تا وقت ظهر ده که انوار آفتاب خاوریدن اولتیم دللرک بصیرت لر  
 کبی باصره لر خیز اولوب اول غار تاریک و تارده متواری اوله لر هر زاغ چنکال و متقا  
 هیزم مذکور دن مقدور لری مقداری کوتره و غار فر بوره بیه کوتره بنیادخی وارم  
 اول نواحیده اولان شبان لردن بر پاره آتش کتور بول مجمع اولان هیزم وارم  
 و ملک فرمان ایده تا زاغ بر لرن تحریک ایدوب آتش مشتعل اوله لاجرم هر بوم که اول  
 غار دن چقه پروانه وار سوخته شعله نوار اوله چمیبوب اچند قائلره دود آتش نارله

بوغله ملك بوند پر بنجایت مقبول كلوب في الحال تهيئه اسباب حظ و تر حاله اشتغال <sup>قلد بگر</sup>

و ترتیب مرئوسه او زرد بوم می تمامه بتورب تمام بوملری بوند پر له هلاک و معدوم  
اولدیلر و زاغلر فوق فور و غنائیم نا محصور له شاد و مسرور و منظر و منصور ما و الرینه  
رجوع ایندیلر و نعم شاد و عبودت بتورب دهان منیب و زیارت کرمی تله ایندیلر **بیت**  
آخر مراد ملك روا کرد و زکار • اقبال بوعده وفا کرد و زکار • شاه و سپاه کار شناس  
مساعی حمید و خدمات پسندید سنندک سپاس دار اولوب نك اکرام و احترامی  
یابنده مبالغه بحد دن کچورد لو و انك مدح و ثنا سنندک غلو و اطرای مرتباً خراطه  
یتوردلو و لدخی ملکه خیر عا ایدوب سایار کار و ایجا نك دخی حالنه منراستایش و ثنا  
اندیلر بواشاده ملك ایندی عدا بی مخذول و مقهور و اجتناب مسرور و منصور قلمده  
سنک حسن رایک و تدبیر عالیه ایا نك عجیب نتیجه ویردی کار شناس ایدری بوظفر له  
که میسر اولدی ملکک فرود ولتی و پادشاهک بخت سعادت منقبضی مقدما تے  
نتیجه سید و بن بوظفرک اثرن همان اول کون معاینه قلم که تدایر منری قلع و تدبیر  
قصد تدبیر تدلر و بنیم ملك موروث و ولایت قدیمیری پنجه تعلیه تسخیر اتفاق  
ایدوب ال پیرا تدلر **بیت** ان تیره رو که کود بملك توجشم سرخ • هم زرد روی گشت



وجهان شد بر و سیاه ملک بود فعه دخی صوزدی که بوملرله مصیبت غدا بنه نجر  
 صبر این بلدک و اول شوملرله مایند کرده کمال مینایت واریکن نفسکه انلرله الفت  
 و مو انسته نجر صبر این بلدک متیقن در که اختیاره اشرا برایه مو انست اتمک نجات  
 متعسر در و ابرار بخار له مجاورت و محالستدن نالطیع متفرده میشلردر کم مار زهر  
 ناکله مخالطت صد بار یارید کرد ایله مصاحبیدن اولی در **نظم** اگر در تلخی نجران  
 بزخم غم توان مردن • ازان بهتر که با بیگانه شهید و شکر خوردن • کار شناس  
 ایندی ملک پیور دخی کیسه در واقعا مصاحبت دیوود و محالست هملشین  
 بدون هزار بار اولی در و نفسه ناجیشله انسدن مکروه دهنه یوقدر **مصراع**  
 دیدار یار نامتناسب جهنمت • اما عاقل کامل اولدر که مخدوی رضا سینه  
 مقتضایه اوزره تقدیم ایدوب ولی نعمتک اداء حقوق نغنی بایند هر محنت که لا<sup>زم</sup>  
 کلاه صفای خاطر ایله تقیل و نشاط و افرایله تلقی و تحمل قله صاحب همت مقام  
 محنتد کند و سن کرد با اضطراب و ورطه حیرته اتمز زیر اهرامر که عواقبه فسخ  
 و نصرت و فرصته مقرون اوله هر چند که مینا ویسند در در و محنت و ریخ و حیرت  
 متضمن اوله جندان اثر و اولقدر ضرر اتمز که هیچ بر کج بی ریخ اله کمر و بر کسنه  
 الی نه آزار خار کل مراده از **پیت** مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب  
 براحتی نرسیدانکه زحمتی نکشید • دلوسک کاچه وصل یار و کلزار • کر که چکه<sup>سن</sup>  
 سن زحمت خاز • کوک بریل تحمل غدا نیبه • که برنج کون ایره وصل حبیبه • ملک  
 ایدم بوم لرك یکاست و داضلرن نجر فراست اندک کار شناس اندی آنلرك  
 میانده اهل تدبیر کوردم اول وزیردن غیره که نیم قلمه اشارت قلدی و آنلرك  
 د ابنی ضعیف و نحیف عدا یدوب نصایحی سمع قبولله اصفا اتمدلر و بوقدر  
 ادراك ایدم مدر که بن آنلرك میانده غریب ایدم و قوم قشند رفعت درجه  
 و شرف مترنم و ارایدی و عقل و فکر له معروف و موصوف و رای و تدبیر ایله مذکور  
 و مشهور ایدم مباد آنلرك بایند مگر تخنی اکیدم و عذره فرصت بولوب اندی دام

انشامه چکیم نه کند و عقلی یله بوقدر تمیزه قادر اولدرونه ناصح لک کلاسه  
 وزن و حساب الدرونه اسرار سلطنتی که اسرار واجب ایدی بیدن محنتی طوتلر  
 لاجرم گرفتار دام بوار اولوب بزه اند کلمی جور و ظلم مکافاتن بولدیلر دمسکدر  
 که اخفای اسرارده احتیاط واجبدر خاصه دوست خایدن و دشمن خایدن  
**نظم** دوستی کرتونا امید بود • محرم خود مساز در همه حال • باعد و نیز کز  
 تو ترساشت • نیست اظهار سر خویش حلال • ملک ایتدی بن سؤیله کمان  
 ایدرم که موجب هلاک بومان دعای سحرگاه مظلومان در وزیر ایتدی بیل  
 او یله **دریت** اول جراحت که سحر که آه مظلوم ایلیه • صتمه کیم هر کز لای بر تیر  
 مسموم ایلیه • هر پادشاه که ابواب جور و پیدای فتح و بساط ظلم و ستمی بسط  
 ایلیه عن قریب اساس دولتی منهدم و اسباب سلطنتی معدوم اوله که ثبات  
 سلطنت کفرله ممکن و ظلمه متنع **الملك یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم بدت**  
 ملک سلطان کرچه کافر اولسه اولور پایدار • لیک جور ظلمه اولمز مالک برقرار  
 رهان ستم را بیچاره • که کم عمر دارد ستم کاره • ستمشاه چون راپراند  
 یقین دانکه بد در حق خود کند • دمسکدر که هر کس که دورت نشنه یی مرکب  
 لازمه که دورت نشنه یی مترقب اوله هر کس که ظالم اوله عنقریب هلاک  
 جازم اولمق کزک زبوسالنده مزبور و کتب سابقه ده مذکور در و هر کم که  
 صحبت زنانه حریص اوله اول فیضی مقرر بملک کزک اول کس که اکل طعامده  
 شرف تمامی اوله بر مرض هایله منتظر اولمق کزک هر پادشاه که وزرای ریک رای  
 و بخرجه اعتماد ایدر ملک دن قطع امید اتمک کزک زیر آنا رساله ده مذکور  
 فلا سفده مسطور در که آلتی کسند یه آلتی نشنه دن قطع لارندروانک  
 حصولدن مایوس اولمق واجبدر • پادشاه ستم کار ثبات سلطنتدن  
 متکبر و متصور ستایش و مدحندن • خلق بد خلق کثرت احباده کسناخ  
 بآداب مرتبه عظمتدن • بخیل نه مروت احسان و انانیتدن **نثر** حریص



خسیس خیانت و دیانتدن زیر که حرص جریحی حرام اقدام اید و هر پرده که حرص  
 و احمیت قامت قورده امانت و دیانت اول منزلدن دخت قامتی کو تر چوت  
 ملک بومانک دخی زا غلرک استیصال و استیلا سی بایده و حرص و شرسی حددن  
 بیرون ایدی لاجرم دایع امن و اماندن بادییه هوان و حرمانده حیران و سرگردان  
 و غیره لاجون حضرتدو که چاهه کند و دوشوب **من خفر من لاخیر فقد وقع فیها**  
 نکته سی نک حقنه عیان اولدی **پیت** فردشینه قوی قورسه کشتی  
 قوییه دوشمک اولور انک ایشته **نظم** سیندیش درحق مردم بدی • که آری بلا بر  
 خویشتن • نه پنی که ریخ فراوا کشید • که جایی کند هر خود چاه کن • باخر که چرا  
 بهان برد • وی اندر تک چاه افتد نه من • ملک اندی بو خدمتک کما بیغی حقن  
 که ادا قلدور و بو نعمتک عهد سکرندن کم کلور کم طایفه جانیه که صحبتلرندن  
 ابا و نفرت لارمه ذات و مقتضای طبیعت در طوع و رغبتله خدمتی بقبل انک  
 و مخدومک حق نعمتن ادا و احبابولنه جان و باشکی فدا ایدوب عدانک یا تحت  
 و بلا و باد مشقت و عنا سنده تحمل انک اگر نفوذ بالله اول وزیرنا صحت کلامنه  
 سمع رضایله اصغایده لر و جسمکه عذاب الیم و جانکه خطر عظیم مقرایدی کارشما  
 ایتدی ای ملک اگر چه صورتنه آدمی بسیار در اما معینده آدم دیمکه اول لایق  
 و سزاوارد که چون عنان رضا سن بر امرک تنقید و امضای جانیه معطوف قلد  
 اولاجان عزیزندن اوال یویه و ترک سری تاج افسر ایدوب میدانن مردانه قدم قوی  
**نیت** از سر گذشتند و بمیدان نهاد پا • صاحب دلان که کوی رادت ربود هاند  
 شویله که صلاح حال و مقتضای مقام کند و دن دونک امرنه امتثال و خدمتیه قیام  
 اوله توقف چکیوب فی الحال تحصیلنه اشتغال و اتمامه اهتمام قلعه ناعروس مرادی  
 علی احسن الوجوه تنق حصوله و وصولدن جلویه کله نشته که اول ما کند و نک صلاح کارچون  
 طریق سلوک اختیار ایدوب ناچار خدمت عو که رضا کو ستودی ملک استغنا داندی  
 نخر و ملشدن اول **حکایت** وزیراندی روایت ایدر که بر مار کبر پسندن غیظ و نزار

اولوب ضعف قوت و قوت ضعفدن شکاردن قالدی و کسب قوت لایموت  
 ایچون حوت کی تنگه و تخیر بخرنه طالیدی چون قوت زنگانی محال و ضعف حرفدن  
 بحفاظت و بی جالایدی یام گذشته به تلف و ناسف طریقله کند ویراندی  
 ای دریغ اولایام جوانی و احیف اول کمرانلق زمانی آه کیم بنیاد عیش و عشرتم  
 اولدی خراب کندی طاقت قالدی بر ذره اندامد تاب حالا توقع مراحت  
 ایام اسباب و امید عمارت بینه خراب و طمع معاودت قوای نفسانی و آرزوی  
 مساعدت اعضای جسمانی همان آیدن آتش و آتشدن تسکین حرارت عطش  
 منما اتمکدربونک برله کاشکی بربک مدتی دخی مدید و عهد عیب شیکلدن  
 بعید اولدی **نظم** فت دوران جوانی نوبت پیری رسید ای ذریفا صحبت  
 یاران و ایام شباب وقت پیری هم غنیمت دان که ارغمن عزیز مردی  
 کان بگذرد دیگر نه هستی خبر بخواب مارچون کوردی که تدارک احوال ماضی  
 محالدر تدبیر حال استقبال که مهم ضرورد راستغالاندی و اندی که چربو  
 خرمن شنبه صاورددم اما بجا الله که بخرم حاصلین کنوردم و بو عمر رازده بوز  
 حرم و تدبیر سرشته سن اله کنوردم حالا اساس کاری که آزادلق اوزره  
 بنا ایدوب هر مذلت که یوز کوستم نعمت و دولت بربک و هزار مسئله آنک  
 شرو عنده رعایت اتمک کونک تا اول امر که بقیه عمره موجب قوام معیشت اولغه  
 قابل اولر بو وسیله ایلر حاصل اولر بس چشمه کنارنه واردی که غوکلر اندر بچد  
 و پشمارایدی و ملک کامکار و امیر نامدار لری و ارایدی غوکلر بو کشت و قوت  
 کورچک مارک کوکلی صوبکی انلاره اقدی آخر کار بونلردن بعضینک شکار نه  
 صرفدی و هاتمزه لرکے سینجاک و مصیبت دید لرکے اندوهناک و غمناک  
 خاک راه اوزره کند و سن بر اقدی اتفاق بوغوک بوغی بو حال کوردی سر و قنر کلوب  
 حال صور دی وای نیندی ای ماریسنی بغایت ملول و بی غمخو رکوررن موجبی تدبیر مار  
 ایلدی غمخو لرغه بنیدن سزاوار عالم کیم وار که ماده حیاتم بنم شکار غوکه من ایدی



حالیا بروا فقیه و غردم که انلرک صیدی بکا حلال ایکن حرام اولدی حال بوموال  
 اوزره او یق ای غوک بجه غمناک اولیم بنم امرم تمام اولدی بونی دیدی و بر راز<sup>بلدی</sup>  
 اغلدی که تمام غوکلرک انش رقله درونش داغلدی بس اول غوک وار و ملکه  
 خبر و رب ایتدی ای ملک غوکان بوضورت عجب دن زیاده تعجب ایدوب استفسار  
 حال چون مار قسته کلوب ایتدی ای یار نه سبیله سن بودام بلایه کرفتار اولدک  
 مار ایتدی من این آه جکر سوزازل پیمان شکن <sup>بهر</sup> از دیکری نالم که درد از خوشی  
 دارم ای ملک حرص شوم بنی بودام محنته کفتار ایدی و پوشه مذموم بنی کورب  
 بلا ورطه عنایه اندی تفصیلی بوکم اتفاق بر کچر بر غوک صید قصدا تدم پیجاره  
 نبدن قیوب کند و سن بر زاهدک خانه سنه اندی بن فسخ طمع بلا سندن عقبه  
 دوشوب زاهدک خانه سنه کردم قضای آلی خانه تار یک ایدی پسر زاهد خا بد ایکن

ایا غنک بلش بر ماغنه غوک صانوب غایت سمدن محکم طو تدم اصر دم هاندنم  
 پسرک زهر دن چهر سی زرد اولوب درد زخم دندامدن طوردوغی پرده سرد  
 اولدی زاهد قضیه دن خبره ارا ولوب بوسوز فراق فرزندد لبندندن بکا قصد

ایلدی بن صحرایون طوقب قدم سرعت واستعمالدن پروبال آچدم زاهد عقبه  
دوشوب هر چند که بکایمکه قصدا ندی یقندی آخر دعا ایدوب ایتدی اول قادر  
پروردگار دن دیرم که سینه خورونی اعتبار ایلیم و مرکب ملک عوکان ایدوب  
صید غوکه الک یرمیه تا ملک سکا صدقه رسمند و یرمیه حالیا ضرورت  
اقضا ایدوب وقضای رب العباده رضا و یروب کلام تا ملک بکاسوار اوله  
واقرائی میانند بوشرف و اعتبار ایلد استیاد و اشتها بوله **مصرع** کردن نهاده  
جنای زمانه را • بوتریز و یر ملک غوغا نک قلبند تمام تاثیر ایدوب بوباید  
کند و یر زیاده شرف و افتخار ایدوب و مرتبه و اعتبار بقصور اندی پس دایما ماره  
سوار اولوب اطراف چشمه ساری کزردی و انکه مباحات و افتخار ایدوب ابنای  
جنبه اوزره انکه رفعت و توق اطهار ایدردی چون حال بومنوال اوزره برزنا  
کچدی مارا ندی ملک عمری دز اوزو نهال دوشته سرافرازا ولسون مقرر در که  
بدن ما بتخلله محتاج در و طعم و لقمه به احتیاج مقتضای مزاج در معلوم شریفید  
که مرکب روح کثرت رکوبدن بی مجال در و نه غذا بو خدمتی ادخیا محال ملک  
اندی بلی راست سویلرسن بن مرکب سز اولق متعسر و مرکب بی قوت متعذر در  
پس هر کون انجمن که غوغه وظیفه تعیین اندی که طعام چاشت و شبانی انکه اشظام  
بوله مار بو وظیفه ایلد روزگار کچور دردی چون اول مسکننده منفعت پشتار و ایددی  
عارا تمیوب عاقبت کار مردانه ایددی **پیت** دستی که کزیدش ترانک آید تا وقت  
ضرور بوسه دادن شاید • هر کار که عارست و ملاول افراید • در حالت احتیاج  
بد نماید • بومثلی اول اجلدن کتوردم که هر چند که بن زمین دلد صبر بختن ایدم و بو  
طریق مذلت و مشقت بارن جکدم چوز آنک ضمنتند و هلاک دشمن مقرر و صلاح  
دوست متصور ایددی طبعه چندان کرامت بستمیوب زیاده متالما اولدم بودخی حقوق  
و مقرر در که دشمن بدسکالک استیصالندن معاودات و مخاصمتدن مداوات  
و ملائمت کار کرد رسته که آتش سخت اگر بردخته جرمندن ابرشته روی خاکدن بولدوغ



دكلو بقرامابولطافت ونفوسله هر درختی فرمناكه اصل ترايه وفرعی سهایه بیشه محمدن  
 واقع اوجی پنج و بنیادندن یقر **بیت** تلتف كن كه دركاری كه صعبست . بنرجه  
 ومداری میتوان ساخت . بوسیدن دشلدركه منفعت رای وتلدیر فایده شجاعند  
 کثیردركه . الرای قبل شجاعه الشجانه زیراكه مرد مبارزهرچندكه شجیع وبهادر اوله  
 میدان مقابله ده سكر با طغوز با یكری اونوزنا والی ویا یوز شخصله مقابله یه  
 قادر در بوندن زیاده یه مبالغه ایدو كه ظاهر درامرد صلب تدیر بر فكر صلب  
 پذیرایله بخره اقلیم وملك عظیمه ضبط و تسخیر الیر وبرای صلب نماید بخره لشكر بكرانه  
 بریشان و بخره كشور آبادی ویوان وخاك یكسان ایلر **بیت** بلك تدیر نیك میتوان كرده  
 كه نتوان پاسپاه بیکران كرده . بشمشیری توان جانی در بودن . بفری شایدا قلیتی  
 ملك ایتدی عدا به نه عجیب ظفر بولدك وفكر ناقب و رای صایبله بوفتح عظیمه  
 مظهر اولدك وزیر ایتدی بوا مری تمام مطلقا بنم رای صلب انجام و لطف تدیر هفتمه  
 اولما مشدد بلكه ملكك فردولت و غیر سعادت بویكار ده مدد كادر در دشلدركه  
 كه چون برجاعت برامرك تحصیلنه عزم ایدوب بر مهمك طلبنه حرم ایدو حصول  
 مقصوده اول كسینه فایز اولود كه فضیلت مروتله سایرند زامیناز بوله واكو جمله  
 صفت مروت ده برابر اوله لراول كسینه نك مرادی حاصل اوله كه خلوص طوین و صفت  
 غمیتدن فرقی اوله اكر بو خصلتد دخی متساوی اوله لرمطلوبه اول كسینه واصل اوله  
 كه یارومدركاری بسیار اوله بویابده دخی تفاوتلری اولسه هر كه كه اقبال و درو  
 مساعد و طالع و بخت معاون و معاضد اوله دست وصالله شاهد مقصودی  
 اوله در اغوش ایلیر **بیت** مدد بخت كرا نیست مرخجان خود را كه اكر روی سوی  
 بحر كین بر كوده . ملك ایتدی ای كار شناس اكر یوملر بزی اولدق در حسابیه آنر سه لوونرو  
 اخذ اشتقامه قدر تمیزی بلسه لرجب دكلدركه بزی غایت قلیل كورب ضعیف و ذلیل  
 عدایلدردركار شناس ایتدی درت شنه نك قلیلی كثیر عدایلك كرك . آتش  
 كه محرق و مضرد دشدر ضرر ده قلیلی كثیره بوایدرد . مرض كه هر چند انحراف مزاج

ضعیف و له علاج احتیاج قوید **پند** دشمن که نقد خوار و بمقدار اولسه دانم مگر ایله  
 خصمی دام اشقامه چمکه قادر درشته که اول کجشک ضعیف بکر مار قوی هیکلدن  
 بر حیلہ ایله انتقامن الوب بردانہ ایرمشد مکت اییدی بخیر روایت اولمشد اول  
**حکایت** وزیر اندی مثالده کلشد که الی کجشک برخانه سققدن آشیانه طوطی  
 و او قاتلین فراغتله کجور و آب و دانہ ایله قناعت ایشلدی بر زماندن نصکر قدرت  
 ربانی آندره برنازنین بجه اوزانی پیوهر مادرو پد بر بر کردردی و فرزند لر بر  
 تحصیل قوت اچون طلب ایدلدی بر کون مکر کجشک نه بر طرفه کشدی کلجک کورده  
 ماداق اضطراب تمامله اطراف آشیانه ده رقص و در و نفیر صغیری عالمی طوطی و زرای  
 آتش تا بیرو فلک اثره تمش اییدی ای روح روان بونه حرکتده که ایلرسن بونه ترانه در که شو  
 و بونک سببند که کندک چلر کندک اوینرسن جواب و پردیکه **پیت** میخلد رسیدن ام  
 خاری که میبارم سرشک • دردل سوزان غم دارم که آهی میکشم • بخیر نالشی ایمم که بوم  
 غایب اولدمدی کوردم که بر مادر مصیب و بر افعی با مصیب کلوب بجه لره قصد اندی هر نه  
 قد که تضرع و زاری امداد ایتدم **پیت** اگر چه غالبی از دشمن ضعیف تریم • که بزم آه سحر  
 بر نشانه می آید • کار کرا و میوب اندی سنک هوا و آهنگ بنم آیینده دل سیاه من  
 اثراتک میستم کلدر بن ایتدم بی اما بوندن خوف ایتم میس که بوفزند لک پدر  
 و مادری انتقام کمن بر میان ایدوب قادر اولد و غم قدر سنک هلاک که سعی اید و ز  
 مادر قهر اندی و اییدی **فرح** حریفی که او مادر را می کشد • ز مثل توبه عاجزی که کند •  
 چون بن لطف دمنده آنک منعنه قادر اولدم و هر چند کم فریاد ایدم فریاد رس بولدم  
**پیت** فریاد بسی کردم و فریاد رسی نیست • کویا که درین لید فیروزه کسی نیست • اول ظلم  
 خوشخوار بجمع بجه لر نه سدی و آشیانه ده یاندی اویدی کجشک ز بو خبر مصیبت  
 آوری استماع اید چک خرمن وجود نه صاعقه آتش دوشدی و فرزند لک  
 سوز فرا قید یاندی طوطی سدی بواشاده صاحب خانه اشتغال چراغ سشفول  
 ایدی روغنله آوده فیلده بی یاقوب طوترکن کجشک ز بر حمله ایله الدن قاپدی



کو نزدی آشیانه سته برآغدی صاب خانه مبادا که فئیده سقفه تیشه و ضرر کلی لار کم

دیو بالای بامه چندی واطفاء آتش بجز آشیانه بالاسندن کلنگه یقیدی مارا وکندن  
شورناری و اوستندن آواز کلنگه منقاری احساس اید بچك جانب بامد واقع  
اولان سوراخدن باش طشره چقدوعی محل سر باغدی که بر شکل عقد ایدی ضرب کلنگه  
حل اولدی بومثلک فایده سی بودر که مار کند و دشمنی خوار طوبی اعتبار امد و که  
سبیدن عاقبت سنک ایشقامله سر نه خردی خرد اولدی و آشیانه دن ریخت وجود  
کو تریب زهر هلا هله مرده اولدی **فره** دشمن اگر چه خرد بود در طریق حرم • اورا  
بزرک دان و غم کار خویش خور • **ملک** ایتدی بومهم حسن و چه اوزره اتمام خصم  
بداندیشدن اسهل طریقله اتمام سنک برکت رای اصابت انجام و میا من بلیغ حسن  
اهتمامک تم سید مرهل مرده که سنک تدبیر که دستور العمل قلم نتیجه سی فوز و فلاح دوتو  
هر ابله که سنک حسن کفایت و عین اهتمام که اعتماد ایدم عاقبتی فتح و فتح اولشدر هر پادشاه  
عاقل که زمانم انانی بروز بر کلف و بر ناصح کا ملک کن کفایتنه تنوین المیه هر کزد دست نوپ  
انک دامن قبائله ارمیه و پای حوادث انک ساحه ساوایه پیرامندک و کریمیه و تباشیر  
تدبیر صابت پذیر له خورشید دولتی همیشه افق سعادت دن طالع دایما فتح و ظفر جبین

حال و مانند ساطع اوله نته که سنک حسن رایکن وین تدیر عالم آریکن بکا  
 واقع اولمشده **بیت** بر چهر روی کم یا بر چهرای کم • مراسب دست قوی  
 چون تود و ست و یار منی • یا لکوز بوهنه کفایت اتم می که مدت مدید و یار اعدا  
 محبوس و خلاف جیشله بخیر زمان مایوس اولوب سندن نه بر نادره صادر اولک  
 که سبب نقیب و موجب تقیر اوله و نه بر فعل حادث اولدی که سوء ظنه باعث اولوب  
 انلری سندن تنفی قلم کار شناس ایتدی ای **ملک مصر** ان نیز بدولت همایون تو بود •  
 جمیع حالانده محاسن اخلاق و مکارم عادات ملکن غیریه اقدار اتمده **صفا**  
 حیدر شاهی و خصال پسندیده شاهنشاهیدن نه اقتباس اتمسند بنیای کاره  
 اساس و جمیع امور مد معیار و مقیاس اتمم بحد الله که ملکن غرم جرم و فکر جرم  
 و شکوه شوکت و هیبت و شجاعته جمیع اولوب دقایق مبهمات مشکات خاطر خفیه  
 و مرآت ضمیر نه منقلب دکلدر و موضع ثانی و شتاب و موقع نوازش و عتاب هن  
 صواب مآب جناب کامیابنه مثبته دکلدر هر روز مصالح فردا و امروزه رای عالم  
 افروز ایله تدارک ایدوب و فور کیا سندن هر امرک فاتحه سندن خاتمه سنی **فرا**  
 ایلر و هر که کردن حالی حلیه تنفیظ و انتباه در **خاله** املیوب جانب جرم و احتیاطی  
 رعایت و ناموس و عرض سلطنتی حایت ایلر هر کس که بوجیلین یاد اهل مقام حضور متد  
 برک و هلاک هزار کندله کند و جانبنه چکش اولور و نهال وجودن بوستان  
 عدم دیکوب تخم حیاتن کشت زار فساد اکمش اولور **نظم** خصم ترا زمانه به  
 تعجیل میکشد • از عرصه وجود سوی خیر عدم • با چون نوی هر آنکه دم دشمنی زند  
 مشکل اگر امان دهدش مرک نیم دم • سلت ایتدی سنک مدت غیبتکن نه طعام  
 و شراب و خلوت بولدم و نه آرام و خوابدن راحت مشاهد قلم حال **احل**  
 نجا • آفتاب دولت اولدی اوج عزتدن بدید • کوب اقبال خصم ولدی سعادت  
 بعید • و بر آنندی هر آنکه که بدشمن غدار و خصم قهارک دام مکر نه گرفتار اوله  
 اندن خلاص اولمینه ظلمتی نوردن و روز روشن شب دچوردن فرق املیوب



استی آبدن و هوای تزییدن تمیز یلن حکما پور مشرکه نایما ره کمال صحت میسر اولیه  
 طعام و شرابیدن لذت بولمز و حال تابار کرائی ظهریدن اندر میه راحت اولمن  
 و عاشق تادولت وصال معشوقه یر میه قرار قلز و مسافرا منزله منزوی اولدیه  
 حضور و آسایش کور فرور مرد خایف تادشمن مستولیدن ایمن اولمیر بر لحظه حضور  
 تنفس امن **بیت** چون زدشمن کیسه فراغت یافت • جانب خوشدلی عنان بر تافت  
 ملک ایتدی بزم رزم و غم و خرم آنلرک پادشاهنک سیرت و سیرتی بخه  
 کوردک وزیر ایتدی فراسب و یکاست ده غایت پست و معجب و متکبر و بن پرست  
 کورم نه اندیشه صوابد **نصیحه** وارونه رای راست و نه فکر خطا و صواب نید <sup>کن</sup>  
 اکثر تمام اتباع و اشیا عی دخی بوصفت اوزره درالاول وزیرک نه قتل اتمک باند  
 مبالغه قلدی ملک ایتدی آنک عقلی و دانشمه دلیل و معرفت رائی و زویننه سبیل  
 نذر اولابنه قتل اوزره قواری و بوار اوزره ثابت و اصرار یدر الحق اول تدبیر قضا  
 ایدی و مدکه آنک رایسله عمل واجبدی بردخی بوکم خیز قبوله واقع اولدوغی بلورکن  
 مخدومند خیر و نصیحت سخی بلغین دریغ امدی و باب مناصحت علی الخصوص  
 ملوک لایق اولن ادابی رعایت سیح دقیقه مهمل قومدی ملک ایتدی آداب **مناصحت**  
 ملوک نذر کارشناس ایتدی آداب مناصحت ملوک نظم کلامه طرق مدارا بر  
 سلوک دروجانب خشونت و عنندن جانب ملایمت و ملاطفه مایل و لمقدور **مناد**  
 بتجلیل و تعظیمی بابند شرایط رعایتی تقدیم ایدوب نه هنگام الحاح و ابراهیم جرات  
 و اقدام اتمکدرا کرانک قولنده یا فعلند ذلل و خلل مشاهد فلسفه ای تصریح ایتوب  
 تعریضات و حکایات و امثال و نرسله نبیره اتمکد رسولله که البته تصریح احتیاج  
 واقع اوله طرز کلامی مقتضای مقام اوزره طرح ایدوب عبارات شیرین **استعا**  
 رنگین ایله ادا ایلک در اوصاف مذکور وزیر مزبورک حسب حالی ایدی و کوردن  
 افعال و اقواله حلیه خصال مذکور ایله حالی ایدی برکون کوردم که جواد کلامه میدان  
 اقدام بر مرتبه ده عناد و پردیکه مدکه ایتدی جهاندارلق بر منزلت رفیع و مرتبه منیع <sup>که</sup>

پای آرزو جهد و جهد له اول پایه یه وصل اولق متصور دکل و مساعدت سعاد  
 و معاضدت طالع و دولدن غیر یله بودر چه حاصل اولق متصور دکل چون <sup>علی</sup> سید  
 الاتفاق بوصورت وجوده کلوب بوشعل استحقاق میسر اوله آنک قدرنه بلوب  
 ضبط قواعد و حفظ مراسمند مبالغه قلوب آیین عدل و طریق اضافی که معظم شرایط  
 سلطنت در کما بین رفایت تمک واجیدر **بیت** ای آنکه بملک یافتی دست روی  
 دولت طلبی کم طلب آزار کسی • صد تیغ سیاستان جوانی نکند • کا زرده خنجی برآرد  
 بنفسه • صواب بودر که ملک کامیات معظمت اموری چشم حقا در تله منظور قلبه  
 سواخ مصالح جهورده بصر بصر نه برده غفلتله مستورا یلمه که ثبات سلطنت و بقا  
 مملکت بودرت نشسته نك وجودنه منوط و مربوط در بری حزم کاملدر که چهر حال  
 و مال آیینة استقبالد آنکله معاینه اولنور و بری عزم شاملدر که حصول امیات مهم  
 وصول آنکله ممکن و میسر اولور بری دخی رای صایبدر که حق باطلدن و صواب خطا  
 فرق ایدر و بری دخی شمشیر تیزد که برق جهاشوز کی کشتی عمر مخالفی سیداب آتسه  
 غرق ایدر **بیت** در باغ ملک سیر نکر دو نهال عدل • کو آب خود بنا شد اش  
 از چشمه سار تیغ • بو کما نندن بر کله قالمدی که سویلیدی اما شاه و سپاهدن  
 بر دفره آنک سوزنه الثقات ایلدی و نصیحتی سمع قبوللر بر احد بیکدی تاجک  
 زیر و زبر اولوب خاتره و آشیانه لری خاک بر ایلدی نه اندر آنک عقل و کیا  
 فایده مندا ولدی و نه کند و نك فکر و کفایتی کا در کرا اولوب سر طه تدبیر ایلر اول  
 ورطه دن خلاص بولدی بوصورت **سر لاری لمن لایطاع** کونجه ظاهر و هویدا  
 اولدی • چدرسان زای انکس بماند صواب • که از گفته وی کند اجتناب • چنین گفت  
 و آنا که تدبیر راست • قبول کسی کو نیفتد خطاست • بو یا بد مرقوم اولان و افشا  
 معلوم اولور که دشمنک مصاید مکر و مکاید غدرندن احتراز و احتیاط واجیدر و خصم  
 هر چند تواضع و نضوع کو ستر سه اعتماد و اعتقاد اتمک کونک لازمدر که بر ذراغی پرو  
 بو عجز حلاله بو قدر دشمن بنوه و کروه پر شکوهی بر حیل ایلد یا مال اندی بونک سببه



بوملرك رككت راي و سماحت فتم و فرت حق و قكت حرميدر و الا اول بخرد  
 فكر عواقبدن في الحله بمرند اوله لودي اول زاع هر كمرانده ايرمزدی و چهره  
 عروس ظفري دوشندن كورمزدی خردمند و اجيدركم بوبايك ديدك عبرتله نظر  
 ايدوب بوجوهر رضايجي اويژه كوش هوش ايد و چندانكه عددون مهر و حبت لاف  
 و صدق و مودت كرافن ايشد جايزد كلدركم انك مسكنت زورند مغرور اوكن  
 انك مقتضاسه اوزره ايش ايد **بیت** و دشمن كولايف مودت زند صاحب  
 عقلش نثار بدوست • مارهاشت بسيرت كه هست • كوچه بصورت بديدايد  
 ز پوست • بوحكايتدن بودجي معلوم اولورك بازار دينا ده كسب يار خالص  
 و هوادار مخلصدن انفع معامله و سودمند تجارت ميسر دكش كه كار ساسك  
 امداد و عنايتيله زاعلر كودا بآفت و محالفتدن ساحل امن و سلا منته ميشد لور  
 اكر توفيق اولوب بر كسنه كذونك صديق صادق و يار موافق غزير طو<sup>شه</sup>  
 و اعداي بد را يك كين كيدندن امين و ليوب هميشه احترام و اندیشه اوزره  
 اولوب خرم و احتياطي كند و پيشه اشته عاقبت دينا ده دست آرزويله ميوه  
 مرانده ايره و ديدك عشرتله چمن عروس مطلوبني كازند كوره **فرد** با يار كو خوار  
 بعشرت بنشين و از دشمن بدامن حجت در چين • **باب پنجم چمن مطلق**  
**اهمال و غفلت سبيله و راي پرده تعويق و مستور و محبوب قالد و غن**  
**بيان ايد راي دابشليم كلام حكيمدن معلوم اولد كيه اول كسنه لوك داستانه**  
 كه مكر دشمندن حذر ايدوب آنك قولنه اعتقاد و مكنته اعتماد ايتيوب كند و  
 خصك مضيق زرق و مكرندن و اسيب كيد و غدرندن حسن تدبير و لطف حيله ايله  
 خلاص اند يلر حاله برهن بزرگوار دن ملتهدركه بيان پوره اول طايفه نك مثلن  
 كه برامرك كسبنه سعي بليع ايدوب مطلوبه واصل اولد و قد نصكره غفلت سبيله  
 اني ضايع قلده لبرهن هاما حقه دهان اچوب و جواهر مدح و ثنابي خاكپاي  
 رايه صاحب ايتدي **بیت** اي مبارك بي شمشاهي كه حاصل ميكند • اختران

۴۷  
 در آسمان از طلعت نیک اختری • مورت دولت شود چون سایه فرهای • بر همان  
 بونی که توطل جمایون کسپری • من چه گویم در کبرای حضرت • آفرین باد آفرین کره چه  
 گویم برتری • خاطر عاظمه شهنشاهی که مورد فیض ناستاید مرعفی اولیه که بر امر  
 کسبی هرگز دکلوا صعب اولودسه بعد للمصولانی محافظه آمدن آساند زیر که بچه  
 امورا ولور که اتفاق طالع و مساعدت سعادت و امداد بختله بی آفت کد و زحمت  
 جد و جهد محصل اولود اما بی مرے و تدابیر صابت پذیر مضبوط و مسخر قلیق منظور  
 اولمز هر کس که پیرایه حرم و احتیاطدن عاقل اولسه و میدان رای رای صاپ و مضمار  
 فکر عاقبتد راحل اولسه حاصل سعی هیا منشور اولوب عنقریب منزل اولنه نازل  
 اوله هر باری که کند ویر ملامت ایلسه فایده قلمیه و کف دستک حیف و ندامتد  
 غیره نشنه قائمیه نته که سنک پشنه پرنج کد و جهد وجد بوزینه کی بر صاف قلب  
 و صاد و محمد دوستانه کیردی اما غایت عبادت و نهایت حاققتدن قدرت بلیون  
 الدن چقردی بعد اکاچاره میسر اولدی و زخم حق و خرق حریف مهم ندامتله  
 التیام بولدی زای استفسار اندیکه مجز اولمشد زاول **حکایت** برهن ایتدی  
 اخبارده کلشد که جزایر بحر خضره بر جزیره ده که روی زمینده نظیری یوغدی  
 اندی یوزتیه لر غایت چوغدی بر پادشاهلری که نای کاردان ایدی مهابت کامل  
 و سیاست شاملله زمین و زمان امن و امانده ایدی مسامع جهانیان صیت صدا  
 عدل و احسانله طولمشدی و مکان دیار دریا بارطوطی شکر شکر مواهب بیکر انیسله  
 رطب اللسان اولمشدی **بیت** ستم زیان عدل را سود ازو • خدا را فی و خلق  
 خشنود ازو • مدت مقامی سرور حضوره کامران و کامکار روزگار کچو بر آب خیز  
 بحکم و آی نعیم **لایکدره الدهر** ربع شبایی خریف خرقه مبدل اولوب نار صنف  
 و فتور اعضا و اجزاسند و ظهور ایدی کوزنده نور و کو کنند سرور قائمدی کند و  
 درخت قوت که مثمر ثمر امنیت ایدی تف سموم صنف خوفله تور عینه یوز طوطی  
 چراغ طرینه تند باد تعبده منطفی اولدی و بساط نشاطی هجوم هموم و غمومله منطوب



اولدی **نظم** الذن جفدی چون نقد جوانی • ایاغنی الذی ضعف ونا توا •  
 خزان و قید در هکام پری • اولم و قتی صوکنده زمهر پری • سیمه روزگار ستمار  
 و شیون چرخ غدار ناپایدار بویله در که هر کشتن شباب کلخی شبیه بیدل اولوب هر  
 مشرب دولت خسر و خاشاک نکشته مکدر اوله بی محنت خزان راحت بهاری که کوردی  
 و نه خاد آزار غنجه مراده کم اردی و نه جرعه جفا ساغر صفائی که **نظم** جرخ  
 کردون که دون پرورد • بنجر بر سر قشند سرورد • ای بنجر اهل جاهی جاهه اثر •  
 ای بنجر هاهه بند کیم صتر • بنجر زینا غمراه آل ایلر • کورک خوشخواره پایمال ایلر  
 بو پیر زال شوهر کس که دنیا نام و فریبنده خاص و عام در جوانی ابنای زمانه که  
 فی الحقیقه اطفال باز بچه لعبت خانه جهاندر کندوسن نوعر و سلر لباسند عرض  
 ایدوب زینت ناپایدار و زیور بجای اعتبارله دل نظاری منتون و مکند فریب و بند  
 مکرله کردن کشادن روزکاری ذلیل و زیون ایدر **بیت** باز بچه ایست عام فریب  
 این شاع دهر • بی عقل مردمانکه بد و مبتلا شدند • یونک برله که آرایش ظاهر  
 باد غرور سفنکان میدان غفلت قلمشدر نمایش باطن مایه حرص بازار شاهر و شهور  
 قلمشدر عقده عقد ازدواجنه که منظر اولدی که میدان دنیا ده مراد نه یتوب  
 مرداننه وصول ابولدی • جمیله ایست عرو و جهان ولی خوش باش • که این بخدوه در عقد  
 کس نمی آید اطفال شهر **وما الحیوة الدنیا الا لهو و لعب** انک حسن ظاهر و صور  
 دلفریبنه ناظر اولوب خبیث باطن و نقص عهد و دناوت طبع و خست سیرتندن  
 غافلدر **نظم** راست چون ارقم است دولت دهر • نرم ورنکین واز  
 اندرون پر زهر • درغورش توانکر و درویش • شاده چون خیال کج اندیش • دمر  
 خرد پرور که دیک دلی **الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تمروها** کج الجواهر یله  
 منور در انک مزخرفات بلبلنه مایل و لمز و چاه جامنه دوشوب کج پر رنج  
 مال پر مآلنه کوکل و پر مزو چون بازار دنیا نیک فسادنه و متاعنک آخزنه کسادنه مطلع  
 اولور دولت فایندن ال چکوب مرعنه دنیا ده سعادت جاودانی تحین کو **بیت**

پنج نشان که دولت باقیّت بردهد • کین عمرگاه بهارست و که خزان • الفصّه کار  
 دانک اثرضعف قوّه و خبرتزلزل به نیستی چار سوی جهان و السنّه جهانیان و انتشار  
 و اشتهار بولوب حشمت شاهی و هیبت شاهنشاهی اندن نقصان فاحش  
 کلدی و شکوه شوکت و سطوت سلطنته قصور تمام متطرق اولدی **پیت** دولت  
 اگر دولت جشید نیست • موی سفید آیت نو میدیست • بوشانده اقربای ملک  
 بر نهال نه همتا که آثار دولت ناصیه سند پیدا و علامات سعادت حرکات  
 و سکاتند و هویدا ایدی نشو و نما بولدی چون ارکان دولت آنک شهریار لقی <sup>تیشه</sup>  
 استحقاق و جهاندار لقی منصبه استعدادن کوردیلر و تشیید بنیان سیاستند  
 استقلالن و تمهید سیاب ریاستند استبدادن مشاهده قلدر ضماید از اکامیل  
 و محبت مقررا و لوب و قلوب سلسله طاعت و انقیاد نه مطاوعت قلوب  
 و حیات کشور مصاحبت مهمل و بحق ظهور لطف و احسان فی دخی زیاده اولدر فواید  
 دنیویدن قطع نظریه مقوله کسسه ایله مصاحبت که طینتند مکارم اخلاق و محاسن  
 اوصاف سرشته آیات مروت و فتوت صفات حالانده نوشته مقتضات  
 روزگار دندر هر آینه آنک صیقل صحیفه زنگار ملائی آینه دلدن محو <sup>سب</sup> آنک مناسبت  
 و نور آفتاب موافقتیه هوای دروئے غمام غمومدن صحی ایلک واجب <sup>در</sup> تکه مشهور  
**پیت** دل که آینه شاه نیست غباری دارد • از خدا میطلبد صحبت روشن دانه  
 پس عزم صحبت بوزینه به جزم ایدوب بیلوفر یکے صودن باش چهره و بصدای  
 بر مله آوازی و رسم نهیت مهوری ایدوب قصد مصاحبت باعت اولان  
 خاطر فی عرضه آغاز اندی بوزینه آنک کلامندن اهترام تمام حاصل اولوب  
 جان دلدن آنک صحبت نه مایل اولدی و ایشدی توفیر اصحاب و تکیه اخبایه غیبت  
 و اختلاط یاران و ارتباط دوستانه میل و محبت خصال ستوده و صفات پسندید <sup>در</sup>  
 و هر کس که بر دق شیعی و انیس صدیقی وارد را یکی جهان دخی سرافراز مکار در  
**نظم** مروراد وستان صلب دل • زیور دین وزینت دنیا است • نعمت



دهر اگر چه بسیار است • نفعی بهتر از رفیق کجاست • **سنگ** پست آیتدی بگا **سنگ**  
 هوای و مصیبتک سودایی دشمن شد را ما بلزم که دولته بند قابلیت و از میلد  
 بوزینه آیتدی ارباب حکمت باب مصاحبت بزمیزان وضع ایملش در و سپور مشور  
 که اگر چه هیچ کس نه تنی صدیق و لایق دکلر اما هر کس نه دمی صداقت موافق  
 دکلر مصادقت اید چک اوج طایفه ای که اتمک کرک • ارباب علم و عمل که آنلر  
 که آنلرک مصاحبتله سعادۀ دنیا و آخرت میسر اولور **نشر** اصحاب مکادم اخلاقه  
 که دوستک خطا سنی دامن اغماضله ستر ایدوب باب نصیحتله سعی بلوغ درین ایملر  
 اول طایفه ایله دخی صاحبندن احتراز اتمک کرک برای ارباب فسق و فجور  
 که آنلرک مبلغ همتی منتهیات نفسه متصور در آنلرک میل و محبت نه سبب راحت دنیا  
 و نه موجب رحمت آخرت در ایکنی اهل کذب و ارباب خیانت که آنلرله مصاحبت غدا  
 الیمدر و معاشرت بلای عظیم سایلرله سندن کلام فتنه نقل ایدوب سایدن  
 سکا اخبار و حشت آمیز القا ایدر و دروغ پیروغ صورت کو ستر و بخی صحیحی باطل  
 صریح اکلا در لوا و چنی اصحاب حق و بلا هند که نه جر منفعده اوقا للرنه اعتقاد جایزدر  
 و نه دفع مضرتله افعال لرنه اعتقاد اکثر عین خیر تصور اند کوری محض شروع اولور  
 و مفید اعتقاد اند کوری مضر ضار ملا خطه قلل قلمری نافع اولور **پست** از دوستی کس  
 چه سان نفع بری • کو خیر ز سر نفع ضرر نشناسد • دشمن دانا به از نادان دوست •  
 دید کلرند نکتۀ بواولسه اولور که چون دشمن حلیه داشته آراسته اوله فکر عوا قبی  
 کند و به شعار ایدوب فرصت بولم یخیز نیش و درم بین نکه حرکات و سکنات سندن  
 آثار اشقام مشاهد ایدوب اثر هر قصدی تو یاک نذار که دفع اتمک میسر در  
 امداد و ست که دولت معرفتدن غرض بهر اوله هر چند که قصد خیر و رفع شره و حلیه  
 تقع و سلب ضرره جهل اید و مفید و ملحق غالب بودر که اول کس نه اتمک تدبیر  
 خایب و رای صاپی سبیل مضیق خطر و ورطه ضرر که فشار اوله نیته که اول بود **بینه**  
 نادانک دوستی قلندن قریب اولدی که شاه کشمیر که سفینه سی دریای خوزها که غرق

و کار و بار وجودی شعله خنجر آید را یله خرقا و له و اکا و اول دزدك انك دشمن داتا  
 ایدی یاد اتمسه اول یلانك تدارك دفعی مکان پذیرا و مزدی سنك پشت صورت  
 که بخدا و لشکر اول **حکایت** کار دان ایدی روایت ایدر که ولایت کشمیر ده برار  
 جهان آرای و شاه کسور کشای و ارایدی که قرانه سنك حمله جبال شاخه طاقت  
 کتوره مزدی و لشکر نک عدنه ارقام حساب و او هام حساباره مزدی ریایات  
 سطوت سلطنتی ذوق افلاک بتمشدی و آیات نصف و معدلتی صحیفه دوار  
 لیل و نهار ثبت تمشدی **پخت** زمانه تابع حکم روانی • سلا طین حاکم بوس  
 آستان • اور و بن داودین رسمینه بنیاد • جهانی عدلله اتمشدی آباد • بورایک  
 بر یوزنیرسی و ارایدی که مواضع آفات اکا اعتماد ایدوب انك تربیتی بایند عواطف  
 حسروانه دن بردقیقه ناعربی قومزدی یوزنیر دخی غایت صدق و اخلاص  
 رایه محرمیت اخصاص بولوب هر کچه خنجر بر تاب قطر سیمک که الله شمع  
 کبی شاهک باشی و چند ابایع اوزره طور بستان که صبله دك کوزن یومزدی  
 و تاد بدبک ظهور نیر اعظم ایل غافلان خوبگاه بستر کالیدن باش قالد رمیه  
 خدمت حراستدن فراغت قلمزدی اتفاق بردزد عاقل شهر بادن اول ولایت کشمیر  
 بر کچه کوکله بر شکالاله کوزمک داعیه بی دوشوب بدیل صورت ایدوب عیارلر  
 لباسله محلات شهری کشت ایدکن بردزد غافل و جاهل دخی بوسواد ایل اطراف  
 شهری کوزکن مجالست مناسبتیلر برینه راست کلدیلر دزد غریب مشورت طریقیلر  
 صورتیکه نه درس فنی مجلسنه کید لوم و کیمک خانه سنه نقب اورب کیمک خانه  
 منیب ایده لوم دزد نادان جواب و پردیکه رئیس شهرک اصطبلندن برفه دراز گوش  
 وارد که اکامام تعلقتدن محافظه سی بایند اهتمام ایدوب الله و یا غنی آهنین دخی بریلر  
 قید و بند ایدوب حفظ و حراستی همچون بهرام کوان نام کی غلام که بهرام آسمان و کوان  
 پاسپانی کوزنه کوسر تر لرنگه بان قومش در صلاح بودر که واره و زاول دراز گوشه آله  
 و چار سو یاشندن بر شیشه کودکانی وارد را کاده نقب اورب لطیف شیشه لروصاف



قاروره لر چقروب بر خروارندن اول خره يوكلدوب كیده وزانی سرمایه کار و ذخیره  
 روزگار اید و ز دزد آنک بوکلامن زیاده بجه ایدوب دلدی کم بو مجملک تفصیلی  
 تخصص الیه بواشاده ناکاه قوشودن براهر من دیدار بر عسس بدیدار اولوب دزد  
 آگاه لطف حیل ایله کندوبی بر دیوار آدینه پناه ایدوب عیار ایلد بجه عسسه مرغ  
 کبی قعسه کوفتار اولدی عسس صور دیکه نه کستی قند کیدردک و بو وقت بوند  
 نه ایدردک جواب ویردیکه بن بردردم رئیس شهرک دراز کوشنه او غمره غم ایدوب  
 قصدا ندمدی که فلان شیشه کوک دکاتی آجوب بر خروار شیشه يوكلدوب  
 اومه الم کیدم و آئی سرمایه روزگار و راس المال بازارا استطهار ایدم عسس  
 مرد ظریف ایدی استهزا طریقیله ایتدی حسنت دزد بویله بویله کرکدر که بردار  
 کوشک که بود کلویاسپانی اولم جانن کرداب بلایه آه و شیشه بر متاعدر که دشی  
 بر بوله دکر بازار جهاند و نقد جانی بو مقوله متاعه صاته **پیت** بزر خجیه  
 جانرازان قدرش نمیدانی • بو بخاطر لره از تکاب خزانه دای ایچون اولسه  
 یاری عقال قشند معذور اولسک اولوردی **مصراع** کوکسی بار کشد بار نکاری  
 باری **نثر** بونی دیدی و الی محکم بغلیوب زندانه الدی دزد عاقل دزد  
 غافلک فعلدن عبرت آلوب متبینه و متنعج اولدی و کلمات عسسدن  
 تحریه حاصل قلوب کند و کند وید ایدی بو عسس بنم دشمن دانا و بود دزد دست  
 نادانم ایشی که بی ادر کلکیله و در طه هلا که آه یازدی کر بود دشمن دانا اولسه  
 بنم ارم تمام اولوردی و بر خراچون عرم آخر اولوب شیشه وجودم سنک بوارله  
 صنوردی حالا عسس دید و که کبی بو خزانه دانی نقبه قصدا ملک صوب  
 صوايه اقربدر که غرض اصلی و مقصود کلیه دست رس میسر وله بس آهسته رایک  
 قصری لینه وارب بنیا دقصری قزمغه و زرسود اسیدل سنکی بولاده از مکه  
 آغاز ایدی **پیت** اوروبن تیشه سنکه پهدارا • خمیر موم اولوردی سنک <sup>خارا</sup>  
 هنوز عیار سنب رو آفتاب دیوار داین افق نقب ورماشدی که نقب دزد

۸۱۰  
 اتمامه پیشدی و اول مقام دن که خوابگاه رای اندی باش شش چندی رای کوردی  
 تخت زرین اورره خوابه وارمش واصناف ظرایف حوالی مسند شاهید و گلش  
 وانواع زواهر حواشی بساط شهنشاهی وزره صاچلش شمع کا فوری یا لک یوزلو  
 محبوبه عذاری کجی قوزمش کل کل اولش و پروانه سوخته عاشق آشفته کوکل که  
 نامراد لوق شعله سبیله یا فمش یا فمش کل اولش پروانه و من کوجه و وزنده  
 عشقم من جان جگر سوزم او بال پری چند اظرافه نظراتدی کوردی که بر بویه  
 شاهک بالینی بایند طورمش و بر خنجر ابدار الدن طوبت بر تیغ ابدار و موزنه  
 او رمش دیدن احتیاطله چپ و راسته نظر ایدر بوجالی کورچک متحیر

و متعجب اولدی و ایتدی بوسبکیارک که اعلائی درجه دفعی و چراغ پاییه  
 دریای انبساطی بساط شهرایه نه لیاقتله ایرمشد و بویغ ابدار که قرار ملک  
 و ملت اکا و ابسته در بویغ قرارک الله نه و جماله کوشد و بوتنکر مجونیله  
 حیران و تحیر کرد ایند سرکردان ایکن کوردی که بر چیه مورچه سقف ایواندن



سینہ رایہ کہ آیینہ جهان ارا ایدی دوستی و خادش پای نازا سدرک  
 سینہ نازک رایہ خدش و خراش اید شدی رای دریا خول به مستغرق ایکن  
 دغدغه پای مورچه دن الن سینہ سنه اوردی بوزینه بوحالی کورچک  
 اطراف شاهی تجسس ایدوب کوردی که برقع مورچه رایک سینہ سی اوزره  
 کز لر دل بوزینه ده آتش غضب مشعل اولوب آتشی بخلین پاسپان واریکن  
 که ستاره چشمی نجم سیاره کبی روی خوانی دشنده کور فر مورچه زنگ نه حدید  
 که بنم مخدوم ایوب دخی ول کستخ قدم شومن انک سینہ سی اوزره قویه بس  
 عرق حمیت جاهلی حرکت کلوب قهرندن قصدا ندی که الن اولی خنجر آبداری  
 رایک سینہ سنه اوزره نابو واسطه ایله مورچه لرک خرمن جمعین صاورب باد  
 فغانه ویره دزد فریاد اندی که ای ناجا نمردن بک آتک بک که جهانی هلاک و جان  
 جهانی آغشته خون و خاک اندک دیدی و نه الحال صیوب بوزینه الن محکم طوطی  
 رایک نغمه دزد له شراب خواب باشند کدوب حال بوموال اوزره کورچک  
 صورتیکه سن کیس دزد ایتدی بن سنک دشمن دانا که بوند طلب مال اچوب  
 کلام ایدی اگر بر خطه دخی سنی محافظه اهل ایدیدم بوسنک مهربان ناد انک  
 شبستانکی فانکله مال ایدردی رای کیفیت واقعه واقف اولوب مجده شکرانه  
 اندی و ایتدی بلی چون عنایت ربانی عداوله دزد پاسپان و دشمن مهربان اولور  
 پس دزدی نواخت ایدوب شرف تقریب اذانی پوردی و بوزینه بی زنجیر چکوب  
 اصطبله کوندردی دزد که شیر و لک کمرن میانند بند ایدوب خزینه امیدیه بش  
 پادشاه قصرک دیوارنه نقبا ورب خلوتنه کیردی خلعت دانش برندن و تاج  
 معرفت سرنه اولدوغی اجلدن دزوه دولته ایدردی و بوزینه که محرم اسرار شهریار  
 و خزینه داری رای جهاندا ایدی چون خارج جملده چم غفلتی خراش اولوب پرده غفلتده  
 بصیرت مستور ایدی حرف محرمیت صغحه خالندن تراش اولوب دایره حرم حرمت  
 و تقریبندن دور اولدی <sup>بلیت</sup> حصم دانا که آفت جاندر • یکدر اول دوستدن

که ناداندر **بو** مثلدن بوفاید حاصل اولدیکه مرد عاقل ابواب محبت و سودی ارباب  
دانش و معرفت اچو کرک در صحبت دوست جا هلدن فرسخ بفرسخ چتو کرک در مثل  
که **بیت** عقلسنر دوست دشمنان بتردر **عقلسنر** دوستدن دشمن نه واردر  
سنگ پشت چون بو حکایاتی که فواید غایتیه مشتمل ایدی استماع اندی ایتدی  
ای دریای دانش و فضیلت کوش هوشمه کوهر شاهوار حکمتی کوشواره قلدرک حالیا  
دلرم که دوستلر اقسامی اعلام ایدوب کلام جواهر شطامکی کردن و ساعد  
سامعه طوق زبان قله سن کاروان ایتدی حکماء حکمت شعار پوروشلردر که عالمه  
دعوی صداقتدن دم اورن آدم اوچ قسم در بعضی غذا مثایه سنک که آنلر سنر  
زندگانی میسر اولمز و شمع جمالری نور و فوری اولسه خانه صحبت منور اولمز **بیت**  
چراغ خانه دل دوی یاراست **دل** ز مهر چنان روی بکاراست **بو** طایفه در پی  
دو مثایه سنک در که احیاناکا احتیاج واقع اولور بعضی خردخی مرهم منزله سنک در  
که جز ضرر دن عجز یاند نفع متصور اولمز بونلر مرایی لرو منافق لدر که ظاهرده سکا  
صدیق صادق کچر لاما باطن مخالف لرو منافق لدر در **بیت** پیش تو از نور موافق  
ترند **وزیست** از سایه منافق ترند **کرم** ولیک از جگر افسرده تر **زنده** دے  
از دل خود مرده تر **پس** خردمند لازم در که بو طایفه دوست روی دشمن خوی  
محاببتندن اجتناب اید لرو احباب خالص و اصحاب مخلص جانبیه خدمت  
و شتاب اید لرو **مصرع** دشمن بکسل و در دوست پیوند **سنگ** پشت ایتد  
فرط صداقت نه شرطله وجود بولور و کمال خلوص بجه اولور و نه طریقله معلوم  
اولور بوزینه ایتدی اول کسسه که بوالقی خصلتله آراسته اولور آنک مصادقتند  
شایسته قصور و نجاستند رایحه فتور اولمیه **بود** که دوستنک بر عینه مطلع اولسه  
اظهارنه جایز کورمیه **اگر** هنرندن کورب برنی اون کوره **دوسته** احسان افسه  
مقابله سنک امتنان استمیه **دوستدن** احسان کورسه اکا نسیان روا کورمیه  
دوستدن خطا و ذلت مشاهده افسه ذیل عفو و صحتله ستر ایلیمه **اگر** جرمند اعتراف



اید و باعتبار ایلیه شرف حسن قبول از ثانی کوستر هر کس که اوصاف مزبور اید  
 موسوم اولیه مطلقا صداقة لیاقتن محروم و بمقوله کسسه اید صداقتك عاقبت  
 ندانم معنی و ملامت معنی اوله چون بونوع اجابیه زمانه تا کیا بدر لاجرم ارباب  
 تجارت و مشرد که صدیق صادق عنقا کیه لا مکان و رفیق موافق کیا کیه بی اسکا<sup>ند</sup>  
**پیت** همان عنقا در غمخی اصادق • جهان کیلار یا اصادق • چون کار داند  
 کلامی بومقام تمام اولدی سنک پست ایتدی کلام بودر که بن دعوائی محبت  
 صاف دم طریق صداقت ثابت قدم یارک ادا بند بر دقیقه اهل و<sup>ستل</sup> و  
 شریطنه بر نکتہ فی اخلاص احتمالی یوقدر اگر بکنند مصاحبت که بند اتمکه  
 قبول اید رسن طوق منتك تا قیامت کرده پیوند اید سن شان کریمکدن  
 بعید و کرم عیبکدن بدیع دکلدر بوزینه یه تملق اید و ببالای درخت دن  
 اشغاینب کشف دخی دریادن طشمر چقوب بر بزکار و رابطه محبتی محکم  
 و قواعد مودت استوار اند لرم کربت غربت ساخنه دل بوزینه دن دور و سنک<sup>پست</sup>  
 آنک محبتیه مستظمر اولوب سرور وادی هر کون انلرک میاندن طراوت نهال  
 و داد و اتحاد زیاده اولوردی و ککشن مخالفت و مصاحبت رونق لطافت بولور<sup>دی</sup>  
 بیکانه لک بر مرتبه یه یکانه لکه یتدی که بوزینه نک خاطر ندن هوای ملک و سلطنت  
 بالکلیه کندی و سنک پست فرزند وزن و خانه و مسکن تمامت اونودی **پیت**  
 یا با ما ست چه حاجت که زیادت طلبیم • دولت صحبت آن مونس جان بار ابرس •  
 خیلی زمان بونک اوزرینه کچدی و مدت غیبت سنک پست تمامدی اولدی  
 جفته انک فراقندن تمام مضطرب اولدی و کانون دروننک آتش اشتیاق زیاده  
 ملتهب اولدی و هجران جانکد از شعله حسرتله خرمن صبر نیاقدی و سیل سرشک فواره  
 دید سنندن دامن دریایه سیل بهار و میاه افشار کیه آقدی **پیت** هجر داعیست  
 که کردر چکر کوه نمند • سنک برسینه زنان آید و فریاد کند • آخر حکایت فراق  
 و شکایت اشتیاق اینای جشنندن بر سیله در میان اید و بایتدی **نظم** رفت

یار و آرزوی روی او در دل بماند. **پیش** سر و دم باز شوق قامتش در کل بماند. از جانش  
 مشکل خود خواستم آسان کنم. رخ نرفت و قصه ما همچنان مشکل بماند. **بلز** کم  
 اول غریق دریای غربت سفینه بسفینه سن بخور که با غمراهه صالیدی و اول سالک  
 مسالک مباحرتک پاره دل واره می بخور جلا یا اختلا بهد و شدی قالدی نوییدی  
 اگر طلوع صبح و صایله ظلت شام فراق مرتفع و هوای تماشای جالیله شعله آتش  
 اشتیاق منطقی و لیدی **پیت** چه شود کان کل رعنا بچمن باز آید. مگر این جان  
 زتن رفته بتن باز آید. چون اول غمکاری ندن بوانقباض و انکساری مشاهد ایند  
 ایتدی اندی که نیم کساختی معذور طو توب بنی تعییب تمز سک و بنم کلامی غرضه  
 حل امیوب بنی نکذیب بلز سک سنی انک حالندن خبر استند و کم کی سبب مکت  
 و توقن عز حضور کن تقرایدن زن کشف اندی ای یار مهربان و محرم اسرار نهان  
 سنک مزاج کلامن شایبه مرض عرضدن معرادر و پیام حقیقت انجماک عیب و درپ  
 و وصمت تممتدن مبرادر مهرباری که سنک نقد قلبی محک امتحانه اوردم معیارده  
 اعتبار خالص و تمام عیار بولدم مقدر در کم هر سوز که سندن صادر اوله تیرگی راستند  
 و خلعت صدق قامت کلامه کی کم و کاستدر محرمی ایتدی استدم که سنک شوهر  
 بر بوزینه میانند اتفاق نطق مودت و وفاق مستحکم اولوب دل و جان انک مهر  
 و محبتنه وقت و عنان احتیاردن انک مبل و مودتنه صرفا یلش غنیمت صحبتن  
 هیچ بر فتمه مقابل تمرش ولذت ملاقات و استماع مقلاتن عالمه و بر مرمش سنک  
 فراق آشتی آنک و صالی تسکین ایددش و سنک سنک حیا لکن انک جان نایم البدل  
 عدا یلوش ماده که بوخیر غم پروری استدی بخار سودای غیرت و ما غم چمن  
 زبان حیرله ایتدی **پیت** خور کشته اذ در دوش لم دلدار یار دیگران. مارا کنار از  
 استک پر او در کنار دیگران. ای روزگار جفا کارنه کناه اندم که خرمن جعیتی صاعقه <sup>ایله</sup> نقره  
 یقذک وای چرخ ستمکار نه جرم ایلدم که سیل هموم و غمومله بنیاد خانه حضور می یقذک  
 یار مهربانی که انیس خاطر پریشا نم ایدی جلیس انیاد اندک و حریف طراغی که بساط عشر



اوزره نقش مرادی آنک دیدار نشا طیلده کورددم اغیار ایله یاراندنک اول پوفا  
 کویا که لوح مجتدین هر و وفا حرفن قوما مشلر اول پیکانه وش صنکه آشنایق بشتر<sup>ند</sup>  
 بنمده بر بالینه باش قوما مشد رنکسه نک یارب نکار پوفا سی ولسون • پو فالر  
 خلیلنک هیچ مبتلا سی ولسون • آشنایه یاد دیرله آشنا • مکسه اول پیکانه و شلر آشنایه  
 ا ولسون • ممدی آیتدی بعد نزول النوازل جریع پهوده دن نه حاصل اولایا اولی بودر  
 که مولهت جاشنی حنظل فراقه و بز زمان صبر ایله سن بس مطالعه داستان مکر و داستان<sup>نکه</sup>  
 آیت **ان کیدن عظیم** آن کنایت در مشغول اولدیلر چندا نکه مسمار فکر له نو کارک  
 غورنه کردلر قعرنه ارادیلر هلاک بوزینه دن اولی اول زخم مرهم بولمیلر و اول  
 یاره یه آنک قلبدن غیری چاره یه قاورا و لیمد لر بس بو بادی صندوق حیلده یی آجیلر  
 و متاع فکر لرن دو کدیلر صحت یلر آخر الامر رایلری بونک اوزره بخیر اولدی که ماده<sup>ضر</sup> قمار  
 ایدوب دوشکله دو شدی یا ندی و سنک پشته برکسنه کوزرد لر واروب جمیله  
 سنک حالندن خبر و یرب ایتدی **نظم** یا تور صاحب فراش اولدی حلاک • حرام  
 اولسون سنک و ارسه ملاک • وجودن قلش آلام استقام • بلنمز نولسه جای سراج  
 الدن سننه کلز آهه قالمش • ایشتی اول خسته نک الله قالمش • سنک پشته<sup>سنک</sup> خسته  
 خسته لغی خیرنا استماع ایدمک بوزینه دن استیدان که اونه واره خسته سن  
 کورب اهل و فرزندار یله عهد ملا قانی مجدد قله بوزینه ایتدی ای یازغسار الدن  
 نه کلور و ار نه کلور و اراما او مریم کم عن قریب الحالینه تشریف وصال ارزانی  
 پیوره سن و بن عزیزی بو پیشه کوشه سند شها و پیکس قومیه سن بنی خود اند<sup>و</sup>  
 فراق بر خطه شها قوت و در د هجران بر زمان حضور مد ایرمز و کوزم کبی یلش  
 بر یولداش دد که بردم نظر مد ن ایرمز و کوزم کبی یاشی بر یولداش در که بردم نظر مد  
 ایرمز **پیت** دیناده بکا اولیه کوزم کبی یولداش • کم پیله طور پیله یا تور پیله دو کر  
 یاش • سنک پشته اندی ای رفیق مهربان وای راحت روح روان بو مهاجرت  
 بکافی اختیار واقع اولدی و نومسافرت بکا ضروری لارقم کلدی و لا طوع و رغبتله

هرگز سنک صحبتکی قویوب کیده میدم و طیب خاطر بدم حضرتکدن غیبت  
 اختیار اید میدم **پیت** زدیدار تو میجوهری ضروری میشود ورنه نخواهد هیچ موجود  
 که جان از تن جدا باشد • بس کام و ناکام بوزنی و دواع ایدوب مقامی چابند  
 متوجه اولدی دیوب بوسوزلری یدرود قلدی یوزندن قلدوایش رود قلدی چون  
 وطن مأتوف مقدم کشفله زیب و شرف بولدی اوقربا و احبا مجتمع اولوب صدای  
 خیر مقدم و مرجایی عتوقه یوردیلر و مسافری عظیم و تکریمله خانه سنه کوردی  
 سنک پشت اچو کیدی عورتی کوردی که صاحب فراش و ملش و تق و تاب عار <sup>دن</sup>  
 کل باغ عارفه صولش **پیت** تاب تب کلر خلی رنکینی سرنی ایش • خسته لق  
 سیمین تن ضعیفله زرتن ایش • سنبللری برک سرنی اوزره صاحبش کلزار ایش  
 رخسارند ارغواندن بدل زعفرانلر ایش • اول سهای قد لاله خذباغ ارمن  
 تازه روی ناله دن صن ناله اولش مویه دن کویا که سوی هر چند که تحفه تحیت  
 عرض ایلوب حالندن خاطرندن سوال اندی مقابله ده مریضدن بر جواب  
 صادر اولدی و هربادی که طرح تطف و فتح کلامه اقدام ایلدی شرف اعتبار  
 و التفات بولدی نه تضرع و نیاز معرض قبوله واقع اولدی و نه مقدمات خلق  
 و تملق بپتجه مراد و پردی **پیت** ای دل از کوشش پیر سرهایه درد و نیاز • کین متاع  
 کاسدا بیچاره روز بازاری نیافت • بس اول هرمنه که مریضی تمارضه تحریر ایشدی  
 و کمال هوادار لغندن باشی و چند اوتورب مکس بالغله مشغول ایدی ایتدی ای خوا <sup>هر</sup>  
 مهربان **فرد** ای صبحی بهار این بکلمه کدن دل شکست • ای کوزک اوینجی یوزینه  
 کور ممکن ناتوان • بهار چون بنمله براغز سوز سولیز و ماغ الضمیرن پریشان  
 خاطر اظهار ایلر اولدخدی و دن دلدن درد له برآه سرد اندی و ایندی **پیت**  
 درد سرم علاج مکن بعد ازین طیب • درد یست درد عشق که درمان پذیر نیست •  
 بو بهار که نوید علاج دن نا امید و برخسته که احتمال صحت اندن صدمه حله بعید اوله  
 برآن تنفسه بجه رخصت بوله و نه قوت و سامانله برکلیه قادر اوله سنک پشت



چون بوکلمات در دآمیروی اشتدی سوز و کدازه آغا زاید وب رقت قلبه  
 ایتدی آیا بونه دارودرک بود یا رده بولمنیه و بخره دوا درک جد و حمله پید  
 قلنیه بود درک درمائی ندر کا خبر ویرک طلبنده بجز وبری یا غم الله  
 الم و بومضك علاجی نه نشنه در پورک که قرپ و بعید دیم وارم و آشنا  
 و بیکانه سولیم صورم هر قدر ایسه بولم اگر ماهی کبی فخر دایه طالع لازم  
 کلور سه طام واکرمه کبی و ج سایه حقیق واجب و لور سه سر دن قدم قلوب  
 نقد جان ولی که خلاصه آب و کدر بود و انک تحصیل بولنه فدا قلم **پیت** تنه  
 جانم که یاریه طیکه • دلدن آئی فدا قلم قیکه • کو ایدم جان و یا شنه در یغ • جانمه  
 زخم تیر و یا شنه تیغ • یار بهار جواب ویردیکه کتب طباده مصرع و منصوبه  
 که بوردرد درک طایفه نشایه مخصوصه و بر مرصده که آنلک ار حانده حادث  
 اولوب بوک علاج دل بوزینه یه منحصر در برداء عضالدرک بود اردن غیر یله  
 دوا محالدر سکت پست ایتدی بود اردن وقت بولنور و نه حیلله ایلله الیه کیر و بخره  
 تحصیل اولنور هدم بهار که فن مکرده ماهر و فنون سحرده ثانی سامری ساحر ایدی  
 جواب ویردیکه بزه بلور که بود اردن و الیه کیر مک دشوار در و بود اردنک عنقا کبی  
 عالمه اسمی وارد رسنی بود و اطلبیچون دعوت اتمک بلکه نار و فادار که آخرت  
 و قتلده کوره سن و آخرت حق حلال ایدوب و داع اید سن حسرت قیامت  
 قالمسون دیو طلباند و که پچاره یه مزبده نه حلالیه مصاحبت مجالی وارد  
 و نه دنیاده بردخی صحت و عافیت احتمالی وارد **پیت** بجز خوشتر بیت در خود  
 در خود نمی بینم • بجز غم راحتی در روزگار خود نمی بینم • سنک پست بود در آمیز  
 و جانکد از کلا ندن کربیان صبری چاک ایدوب کوسیه آغا ز قلدی و هریاری که بوبان  
 دریای نفاکه طالیدی بوزینه نک قتلدن غیر چاره دن عاجز قلدی ضروری  
 بنیاد حقو یشنه عقول هدم ایدوب صدیق صادق و رفیق موافق موافق  
 قتل غم اندی خرد ار چند هر چند که بند و ضحی حمله ایتدی ای ناجوانم دینا دسوق

و داد و اتحادی که سنکله یوزینه میانند مشید و بلشدی بوزن افسرده آنچه  
 که نقش و فاصحه خالذن سترده در دست عذرله یقی و مروت بابی سید  
 ایلوب پوفالوق بنا **سنه** یا پمقد **رفد** حیف باشد که از برای زنی • پاره سا  
 بعد پیرهنی • **نفس** لوآمه سی و سوسه ملا مته آغاز اید و با یتدی که حلیله  
 و فادارک جانبی که اشطام حال و قوام عیش کامنوط در و حط منل و بقای  
 نوع اکا موقوف در نامرعی قومق و بر بیکانه نک حق حرمت محبتی که سنکله انک  
 میانند نه علاقه جنسیت و نه رابطه قرابت وارد در محافظه قلبی طریق هدایت  
 قویب مضبوطه صایقه **پیت** حقوق صحبت دیرین و عهد یار قدیم • هزار  
 یار به از خون دوستان نوشت • **آخر** الام جانب زن غالباً و لوب کشف **ناخنک**  
 فکری بونک اوزرنه مقرر اولدیکه تیغ عذرله کردن عهد و فای اوره و باد  
 مکرله خرمن خلوص و صفایی صاوره پیمار به بلدی که صمت مکر و صفت عذر **نفس**  
 سقا و تدر که بد کرد ارلریشانی خالذ عیان اولور و نقص عقد و مکث عهد  
 داغ دنا و تدر که خاکسار لک روح جبینند نمایان اولور هر کس که صفت عذر  
 و خیانتله موصوف اوله هیچ **حب** دل انک صحبتنه مایل اولور و اول کسه که **نقص**  
 عهد و پوفالوق همیله موسوم اوله اهل حقیقت قدس سرف اعتبار و درجه  
 قبول بولمز منسه پیمانیکه کاسه سر صیمه پمانی صادقسک کر • بلکه انکله  
 مناسبت و صاحب شانه ندر نه نقص و شین و انکله مرافت و مصادق **دند**  
 دمنتر لریه فرض عین بلور **پیت** پیر پیمان کس من که در و نش خوش باد • گفت پیر  
 کن از صحبت پیمان شکنان • **سنگ** پست اگر چه یوزینه نک قلنه عزم اند  
 اما نا آتی مسکنه کتور مینجه بومرده حاصل اولمیا چغه جزم اندی پس بو غمیتله  
 یوزینه جابنه کدی بوزینه نک آنک دیدار نه استیاقی حد دن بجا ورا مشد  
 و کربت عزبت و وحشت وحدت دن کار جابنه پیمشدی و حالده که نظری آنک  
 جالنه داست کلدی غایت فرحدن نغاث نشاط انکیر له بوزینه آغاز اندی



**پیت** هزارشکر خدا را که چون تو دلداری • نمود رو بمن از بعد مدتی یاری  
و کشف حال و خاطرین صوب اولاد و احفاد نک احوال استکشاف اندی  
ای نیس دل و مونس خاطرین غل سنک درد مفارقتک درون و بیرون و نغمه شویله  
مستول و نما مشدی که انلرک وصالدن و مساهله جمالندن انشراح حاصل  
اولیدی اهل و عیالک الفتیله بو خاطر محنت زده طرب و بهجت بولیدی  
هر ساعت که سنک تنها لکک دن و حشمتکی اتباع و اشیا عکدن انقطاع صحبکی  
فکر ایدیدم و تحت و تحت و سلطنت و حاکمندن جبار و سوب فرمان فرما  
و کما مرانلقدن انقطاع انفاق اثر که محل قلیدم عیشم بکا منقص اولوب  
مشرب مسرت و صفت حسرت مکدر اولوردی و اندکم فعله بذا منده و نفسمه  
دایم ملا منده ایدم که ای بی همت رو امید که سن بوند صحن کشیده سند  
عیش و زهره او تورب خط نفسا بنه دن هر نهرا یستراییه و یار و فادارک خار  
عزبتن خار و خاری با این و بستراییه **پیت** روا باشد اینجا چو کل نوشگفته

رفیق ترا خا در پای رفته • پس اول غمزه کلام که کرم ایدوب نقد ز حجت  
 ایسه کلبه اخنامه قدم رنجز پوره سن و دعوت را جابقی که سنت سینه در همت  
 دست که واجب بلوب دارد و یاری دیدار مبارک که مشرف قله سن تا احقاد  
 و احسانم سنک بکاسیغ محبتی بلور و اجاب و احسانم مقدم هایونکله قدم مبارک  
 فوق فرقدانه بی قویه لرهم دل سنک دلکله شاد اوله هم متزل سنک جمالکله زینت  
 بهار بوله بیت کوشه کاشانه بر خطه احسان ایملک کلبه اخنامی نازنه گلستان  
 ایملک مقدم و در که سنک شرف قد و مکه بزم آفتاب قدم ارتفاع بولور اما  
 سنک ماه حاکمه نقصان کلز بیت چهر کم شود ز توای مه که بر منت گذراشد  
 که نابروز نم از رویت آفتاب در افتد و اکابر و اصاغری دم قد و مکه نواحت  
 امکله شان شریف که شیر و عار لاحق و متطرق و لمر **نظم** کنش کم نور اعظم  
 پر تویدر • دما دم منزلی در ویش ویدر • جهان تحاجکن کون بر تونیه وادر  
 عار ایلز در ویش وینیه • دخی دلرم که سنک تعظیم و تکریم بایند شریک مبالغه  
 تعظیم ایدوب مایه ضیافتی نعم بی نهایتله و دما و ظرفا دن بر جماعتله آراسته  
 قلم بود سیله ایله شاید که حقوق کارمکن بعضی ادا این بلم بوزینه ایدی بوتکلفانه  
 فارغ اول که چون عتدود ادا نظام بوله و عتدود و اتحاد استحکام پذیر اوله تکالیف حد <sup>و تکلیف</sup>



مراسم ضیافت نشه که دایار باب رسم و عادت در سسنت زاید و مؤنت  
 فایده در دمسلمدر که **مصراع** تکلف کرینا شد خوش توان زیست. و بنم سکام هر  
 محبتیه که زیاده چون میان دریایه یلشیدی کشتی خاطری کردای کشویش  
 دوشیدی و کند و یله ایندیکه یو عملک عاقبت ندامت و ملائمه منفی در و یو  
 اخری فضاخت و قباحته مقتضی در یو مقدمات عذر که ترتیب یدرسن بدنام  
 غیری نه **مصحف** ولور **پیت** هر که زکزار و فاد و بتافت. خارجا سینه  
 اورا شکافت. **نشا** ناقضات العقل ایچون عقل نام و ادراک تمامه سوسو  
 اولین یار و فادارمه که نادره روزگار دندر کرمکری در میان و خدنگ عذر  
 در کمان اتمک سمع اختیار دکل بلکه صفت اشرا در **پیت** نه اولور عورتک  
 عقلی سوزینه. اولور داورمیه عورت سوزینه. **وطلب** رضای رحمان متناع  
 و هوای اغوی شیطان اتباع سبب نقصان و حسادت بلکه موجب هلاک بواردر  
**مصراع** ممکن ممکن که نکو محضران چنین نکند. پس کشت بومثال ازره میان  
 آید کدم یله خطاب و عتاب و سؤال و جواب به مشغول و لوب حرکات و سکات  
 آثار تردد و تحیر ظاهر اولدی بوزینه نک قلبه انک بوجانند زشمیه کلون **صوره**  
 که موجب تنگدرد که تحیر که کیدرسن یو خسه بنم بار زحمته محل دشوار کلوب  
 اولر اجلد نمی تردد و تا می یدرسن سنک پشت آیددی بوسوزی ندن سولرسن  
 و بوشبهه نه دلیل ایل تاویل ایلرسن بوزینه جواب یردی که حرکات و سکات  
 نفسکله واقع اولان مناظره و محاوره یه دلیل ظاهر و تغیر فعال و احوالک بواندک  
 غرمتند تحیر تردد که برهان باهره داما اگر کیفیت حالدن بنو آید و ب  
 شرف اعلام ارزانی پوره سن شاید که بنم مشاورم معا و بتیله ورطه حیرتدن  
 خلاصا و لوب ساحل سلامته وصول بوله سن سنک پشت اندی راست  
 پوررسن اما باعث تفکر و تحیر بویتمیه که مقدم هایونک کلیه خزان اول و صول  
 و بود و لتک بویکنه یه آیددی حصولیدر **مصراع** اینهمه اول زانار جهان افزو است

246  
جامعہ معلوم در کہ خستہ و شکستہ در لایم تہات خانہ قصور و خلل د  
خالی اولسہ کرک بس مراد اوزرہ و ظایف دعوت و مراسم خدمت ضیافت  
مودی و لمیوب لاجرم بوجالت موجب فصاحت و نجالت اولسہ کرک  
**مصراع** و کوکناہ بیخستند شمسادی هست • بوزینہ ایتدی چونسک بنم ختم  
صدق عقیقہ نک کونکے عیان و صفای نیت و خلوص طوئیک مستغنی عن  
البیہ اندر اگر تکلف بایند توقف پیور رسک و رسوم و عادات عامہ دن کہ نا  
ضیافتہ آئی رعایت ایدہ کملش در واز کلکسک کمال و داد و اتحادہ اولی و الیق  
ایدی و تمام اخلاص و اختصاصہ اجری واقف **پیت** پیکانہ را برسم تکلف  
کتند دوست • انجا کہ دوستیست تکلف چہ حاجتست • کشف چوز بوزینہ دن  
بوکلہ اشتدی غیرت ایدوب بر مقدار دخی کدی نہ تردد بحر طالب همان  
فکر اولی تجدید و مقدمات ندامت و سلامتی تمہید ایدوب کند و کند ویر  
ایتدی بر طایفہ بنی مکث عہد و نقض تحریر ایدر لر بن عین الیقین بلورم  
کہ آنلرد آئیرہ حسن و عہد دن دور در واول آشناروی پیکانہ خوی لرد  
امید مہر و وفا و طمع صدق و صفاروش خرد دن بغایت مجہر **پیت** بولرد  
ناقصات العقل والدين • طشی صدق و صفا ایچی طلوکن • بولردہ یوقدر  
صدق و صداقت • وفا و املق بولردن کے حفاقت • پس آنلرک اغوا سیدلہ  
و اول نادانلرک فتوا سیدلہ بوفالوق و نامرادلک جانبنہ میل اتمکہ اصحاب  
صدق و امانت رخصت دیر لری واریاب داین و دیانت بونی جایز کوردر  
سنک پشت بو تفکر اٹا سندن تحیر نہ ینہ توقف ایتدی بوزینہ نک سوء ظنہ  
غالب اولوب ویر زمان تفکر بحر طالب کند و کند ویر ایتدی چوز بر شخصک  
قلبنہ دوستدن و ہم شبہہ خلیان ایدہ حصن حصین تدبیر تحصن ایدوب  
ملاحظہ حال و مالہ طریق رفیق و مدارایہ سلوک اتمک کرک اول کان یقینہ  
مبدل و لورسہ شرطہ تدبیر ایلہ کند و سن آنک و رطہ مکر و فریبندن قور ترہ



واکوگان خطا اولوب **نثر** فیلندن اولورسه جانب حرم و احتیاطی رعایتدن  
 اکا زیان یشمن و عیب و نقصان لازم کلر **بیت** کویار یسار اولامین اولورسن  
 دکلسه حیلہ سندن قوزلورسن **پیر کشف** آواز آندی وایتدی سبب ندرکه هر  
 زمان شہسوار خیالک میدان فکرت آت صار و غواص همک دمیدم دریای  
 تورد و حیرتہ طالر کشف آتدی ی برادر معذور سپورکه اہلک ناتوانلغی و اولاد مک  
 اول سبیدن پریٹانلغی و نسا مانلغی بنی متحیر و متفکر قلمشدر بوزینہ ایتدی  
 بلورم کہ سنک بوخجرتکہ کہ حادثا و لمشدر جماعتکک بحضور لغی باعث اولمشدر  
 الحق داست دملشدر کہ **بیت** خسته اولوقوشدر در بہارہ تیمار اتمدردن  
 تن درستش مشمر انکورج بہاری کشید **حالی** لطف ایدوب با علام ایلکہ بومر **صلک**  
 علاجی بنہ موقوفدر و دواسے ارباب حکمت قنن نہ اسملہ مشهور و معروف  
 چو ہر کردار چون برد و امعین و ہرزج اچون قانون حکمت بر شفا مبین در اطبای  
 مسیحادم مبارک قدہ مراجعت قلہ لم مزاج علیہ موافق نہ علاج پورلرایسہ  
 تحصیلنہ سعی ایدوب ہر قنن ایسارایم لم بولم سنک پشت ایتدی طباقولندن  
 اکا علاج بردارویہ محتاج ایمش کہ اوللہ کیمز و حجر مکرم و اکسیر اعظم کی کسہ اند  
 نشان و برز بوزینہ ایتدی بخدادویہ اولہ کہ عطار لرطبیلہ سندنہ بولمیر و نہ  
 اصل عقاقیر اولہ کہ عشا بلرخریطہ سندن الہ کر میہ عجبا اندہ یکا اسمنہ و رسمنی  
 اعلام اشک اولمز شایکہ قنن بولد و عن بلم و تحصیلنہ بر حیلہ ایلہ ظفر بولم کشف  
 سادہ دل کمال بلا ہستدن ایتدی بنی کرداب تفکرہ دو شورن دل بوزینہ در چون  
 راست بوسوز کوش بوزینہ ایرشدی میان آبد آتش اضطرابہ دوشدی  
 دزنبور بلا باشنہ مور و ملخ کہ اوشدی کلاہ فلک باشنہ طارکلدی روز روشن  
 کوزنہ قاراولدی اما قوت عقلکہ کند و سن جمع ایدوب کوکلند ایتدی ای مغنس  
 کوردکی کہ شامت حرص سنہ بخہ و رطہ سہمنکہ آتدی و علت غفلت سنہ اصل  
 خطر عظیمہ گرفتار آتدی خطر عظیمہ اما بخہ اتمک کرکہ کہ دام رزق خصہ اولابن گرفتار

اولدم وکلام اصل نفاق کو قبوله همان بن اسماع قدم حب غمضتک شست و نپند  
 تیر آفت همان بنم سیمه نمیشدی و بداندیشدک نیش خار شوشی همان بنم قلبه  
 ریش امدی **ن هذا ليس اول قاروره کست مصراع** بسیار کس کز آتش این غصه  
 سوختند حالیا حیل و مکردن غیری دستگیر میسر و کدر و ترویر و تلبیسدن غیری  
 تدبیر مقصود و کدر اگر عیاذ الله غفلتله سنک پشتلر جزیره سنه دوشدم رشته  
 کارم بروجه منقاد و لیدی که انا مل فکر و نا مل انک حلدن عاجز قلیدی اگر آنلر  
 کذومی تسلیم ایتوب قچسم برکوشه ده محبوبی قالب آ جلقدن اولیدم و اگر اولدم  
 ایدوب بوجانیه کچک دلم ضرورت سفینه سینه می دریا یه صلوب غرقاب  
 هلاک اولیدم چون بن کذ و پیشه عافیت آباد می قویوب بی اندیشه عاقبت  
 زمام اختیار می برنا جنسک النرو پروب آنک جزیره سنی تماشا تماسن ایدیدم  
 صد بار بونک کجه بلایه ارازی و هزاران هزار بوندن زیاده غایه سزاوارم  
**فرد** من دیوانه جوزلف تور هامیکدم • هیچ لا بقدم از حلقه زنجیر نبود •  
 پس سنک پیشه ایدی اول مستوره صالحه نک مرشدن وجه علاجی معلوم  
 اولدی وجه علاجی معلوم اولدی هیچ غم چکه زمین خاطر که دغدغه تخن  
 آنکه که بزم عورتلر من بونوع جوق واقع اولور و بز قلبلر و مری جقد و ز تماندن  
 بحر روپ و آتمدن ید و در زنی الحال اول مرض آنلر دن زیایل اولور و بزه اندن  
 اصلا اله و ضرر مترتب اولمز که سینه مزدن قلبلری چکوب چقرق و اسند و کز  
 وقت ینه یرنم قومق بزه غایت آساند بزم طایفه خلا فخر قلبک وجود یله  
 عدمی یکسا ندر چون بیدل زند اولوق میسر د بوندن نه نقصان و مضایقه وار  
 که بو بزم قائم زده غایت محقر در علماء بکار و فضلاء حکمت شعار بود مشلدر  
 که درت طایفه دن درت سنه طلب ایدر لر دین اتمک جایزد کلد ریا د شاهلر  
 صلاح نفسلر چون برهنه طلب ایدر لر دین اتمک کک فقر اک ابقا خیرت  
 وادخار حسنات اچون حق الله دن جرعه سنه دیلیه لر بدل اتمک کک • شاگرد



قابل که کسب فضایله استعداد کامل حاصل قلش اوله لروانك طلیند اقدام  
 اهتمام اوزده کلوی ساق سبب شهیر قلل لروانك ره همون اولوب بای تعلیم <sup>تعمید</sup>  
 شرط مبالغه تقدیم اتمك كوك احباب صداقت انسابك هر سنه که سبب فراغ  
 خاطر لوی اوله اکادست رس میسر ویجی دریغ امیوی اول باید مضایقه به  
 محال ویرمك كوك بیت چیست نقد جانکه نتوان کرد بر جانان نثار دل چه  
 باشد کان پهای دلبری نتوان فکند اگر بوجایبه توجه اتمد ز علم ای دیدك قلبی  
 یله آلوب کلوردم که بنم قدمه سنك حقت که صحت کامل حاصل اولوب درخ  
 بو خدمت سیبیله سنك جانیکدن منت عظیم واصل اولوردی بن خود قلبدن  
 اولدکلول بحضورم که اندن دور اولوق آرزو سندن غیری سنه خاطر هر خطور  
 اتمزیرا که اطراف جوابنی غم واند و هله طویطلو در بکا صحت قلبدن صعب <sup>سنه</sup>  
 کلز درم که من بعد رسته تعلقی اندن قطع ایدم که شاید بو وسیله ایله اندیشه  
 هجران اهل رعیا لدن و تاسف حرمان ملك و مال دن خلاص بولم و اول درد منک  
 دخی غموم جگر سور و هموم جانکداردن قور تر ب مثاب اولم یارب این یک قطره  
 خون کوراهنجی اتمد دل تا که از پیدامه رویان ستم خواهد کشید سنك <sup>پشت</sup>  
 ایتدی قلبك قنده در که یله آلوب کلورمك جواب ویردیکه آند قوردم کلام بور <sup>لوك</sup>  
 رسم قدیمدر که چون بردوستی زیارت کیدر لر و دیلیه لکه اول کون سرور و شادما <sup>نیل</sup>  
 آخر ایدر لر و جمله که دست غم دامن محبت لر نیز ایرمیه و دیده اله پیرامن عشر <sup>لک</sup>  
 کورمیه قلب لر یله آلوب کمتر لکه اول مجمع ریج و محنت در و منبع درد و مشقت  
 هر حاله بر خیا الله آیین عیش مغر و هدم بر امله مشرب حضوری منقص و مکته  
 اضطراب انقلاب سیبیله قلبله ملقب و ملشد و نشأ خاطر او لدوغی جلدن خاطر  
 نامیده اشتقاد بولمشد بر خطه بردسته اوزده قراری یوقدر و بر ساعت اضطرابه  
 اختیاری یوق **بیت** هدم بهوای دلربای دگوست هر خطه دروی فکر جای ذکر <sup>ست</sup>  
 چون بن سنك زیارت حرمك نیتنه احرام عزمی میان جانه بند ایدم و سکا متعلق

288  
 اولین عزیز که شرف دیدار یله مشرفنا ولد قد نشاط کامل و فراغت شامل حاصل  
 اولسون دیوقلی آند قودم کلم عقل صحیح قنده بیج صریح در که اول مستوره نك  
 مرض مزاجنی بلم و مداواته احتیاجنی اشتدم دخی علاجه قادا یکن اندن دریغ  
 ایدم چون باب محبت و مرو شدن سن بتم صفای نیت و خلوص طویم نه مرتبه  
 در بلور سن جایز در که معذور سپوره سن اما محقق و مقرب در که سنك اقربا و احباك  
 شویله ظن انشه کر که سنكله بتم ما پندم بوقدر سوابق و لواحق و ارا یکن و بنیاد  
 و داد و اتحاد و میانه ده استوار یکن بو محقره مضایقه کو شتم و بر نشنه نك که وجود  
 بکا نسبت زاید اوله و سکا و متعلقا نك اندن نفع کلی عاید اوله دخی سندن دریغ  
 ایلیم پس مشرف مروقت و مذهب فتوحه مناسب بلکه فرض و واجب بود در که نه  
 مقام معهوده رجوع اید و زوقلمی که آند قویپ کلمشدم بلرجه آلوب آندره تحفه  
 ایلد و زهم تی دست و اریله و هم باب علاجه تنصیر و تهاون روا کو رلیله  
 سنك بشت چون بوزینه دن بو کلماتی اشتدی شطاط تمام و انبساط ماکلام<sup>ایله</sup>  
 دویب نینه پیشه یه جانینه کندی و حصول حرام و وصول تمام اعتقاد ایدوب  
 شتابله بوزینه کتار آبه پیشه ردی بوزینه کرداب بلادن خلاص و لحنی صحرایی  
 بردخت اوستنه چقدی و وطایف شکر کرد کار و سپاس پرورد کاره قیام  
 ایدوب بر شاخسار و زره قرار اندی سنك پشت بر زمان اشطار دضکره آواز  
 اندی که ای یار عزیز قد سن که زمان فرضت شرف زواله در وقت رحلت  
 صدق انقضا و انتقال **پت** دخی بنما که کار از حد گذشت روی بنما که اشطار  
 از حد گذشت بوزینه کشفک بو کلامنه طترکان و خند زنان ایتدی **فرد**  
 یاد میدار کا بخر بنودی در وفا در خلافت آن بودی بن مدت عمری شهریار<sup>ایله</sup>  
 کچورد و هزار بار در و زکارک سر و کرمی و درشت و نرمی کوردم هر چند که زمانه  
 احساننی بندن است و ادالتی و سپهر بندن یوزد و ندر ب و یزد و کفی نینه آلدی  
 و بنی منکوب لوزهر سندن قلدی اول مرتبه ده کلم که فواید بخر به دن معلوم



اولوب خیر و شری نفع بلیم و موضع و فاقی محل نقا و دن تشخیص تمیز قلیم بو  
 سودا دن فارغ اول بر دخی جوانی در مقام اند او فوتمه و عهد دعوا سن ایدو  
 من بعد وفا و مروت لافن اور میه **پیت** مبر نام و فاد بر زم خوابان که بوی  
 از وفاداری نداری هنر و معرفت دعوا سن ایدنک و کرم و مروت لافن  
 اورنک عیاری وقت آزما یشدن معلوم اولور و نقدی محک امتحانده امتیاز بولور  
**پیت** خوش بود کو عک تجهر آید میان باسیه روی شود هر که درواغش باشد سنک  
 پشت فریاد اندیکه بویه سوء ظن در که بنم خند ایلر سن ونه آتمند که بکا حسبت  
 ایلر سن حاشا که سنک خلاف رضا که بنم ضمیر مه کاش اوله و یا سنک با بکده قصه  
 غدر و فکر مگر پراهن خاطر مد دوران قلش اولا اگر بنی صد هزار سنک حفا یله  
 سنکسار ایسک خاک آستاندن یوز چور ملک یوقدر و اگر بیغ اغماض و اعراض له  
 سنی صد چاک ایلسک خیال و صالک دامن صالیو یر ملک یوق **فرد** بکا سنس  
 نه جان کونک نه جهان سده صحت اولور می اولمسه جان کوزمه نور سن دلمه  
 سرور کوزونی تمسون خدای نور بوزینه ایدی ای نادان نه اول شیر نظیر  
 صانور سن که دوباه اکا ایدی اول خرنک دل و کوشه یوغدی سنک پشت نجر اولمشدر  
 اول **حکایت** بوزینه ایدی مثاله کلشد که بر شیر رخ جریه مبتلا اولدی و وجود  
 تب لار می علت جربدن دارا تغلب اولوب جلدی دباغت اولمشق در بر و شکلی بوزی  
 بورشش قهرید و ندی آرخارش اندام پجاریه خار خار نام عارض اولوب قوت کوندر  
 کونه ساقط اولدی و برکت حرکت ن محروم اولوب فشار شکار دن قالدی آنک در کا هند  
 بر دوباه و ارایدی که آنک هر یسه فریسه سی کاسه لیس ایدی و ریزه خور لمر و قراضه  
 طعمه سی و بقیه طعامی و عطیه انعامی پرورده سیدی چون شیر سیر شکار دن قالدی  
 رو باهک حالی خراب اولوب تابا اضطرابه دوشدی بو کون ضیق عیش و دغدغه جوع دن  
 شیر زبان سلا متی دراز ایدوب ایتدی ای ملک سباع سنک مرضک عارضه سی بو پیشه  
 و خوشنه جانندن پرا رامتدر وضعف حالک و اثر ملک ملک تمام خدام بل جمع خاص

و عامه سرایت قلمش در **پیت** بوجان تو صد هزار جان می لرزد • و ز بیم تکسرت جهان  
می لرزد • بچون بود اعضاءك معالجه سند اهل اید سن و بود در دخر اشك مداوا سنه  
التفات ایلم سن اشتمد کی که دشمن در **اذ الله بك الموضع المعالج بالمعاجلة** شیر بوگلا  
تاثیر اید و پ ناله این و آواز خیزن ایلد ایتدی **فرخ** مرا خادیت در دل کان  
بسوزن بر نمی آید • دل خوز کشت و این خار از دل من بر نمی آید • **ای رو باه** مدت  
متمادی در که بن غصه دن قان ابحرن و علت جربدن بن بلورن که نه نقب چکوت  
ضعفدن بدنم ناله دوندی موسر بوتم شاله دوندی بلزم بو مرضه نه علاجده دوا  
میسرد و بودرده نه دار و یله شفا مقصور در مجلسه حاضر اولن اطباء برسی که قنده  
ما هر ییدی ایتدی بو علت کوه کوش مد دل خردن غیری بر له علاج میسر دکل در اما بو  
مرصك زمان حد و نشدن الی هذا الآن بو فکده بن که بو سطلوب قناع استاعدت  
نه و جهله یوز کوستر و بو مراد بخج حيله و تدبیر ایلد اله کوه رو باه ایتدی کفر مان ملک  
شرف صدور بو لورسه بن کتر بن بند کان در کا هم که کمر قصدی میان جانن چکی ب  
قدم جد و جهدی طر بو جست و جوبه قویم امیدم بودر که بمن اقبال سلطانی و فرد دولت  
خسر وافی ایلد آئی اله کورم و شاهد مقصودی عنقریب ملک روزگار کنگار ندن کورم  
شیر ایتدی ای رو باه سن بوئی ندن دیر سن و بو مد عالی بخج برهانه اثبات ایدر سن  
رو باه ایتدی ای ملک خاطر مد بو خطور ایدر که ملک بو پیشیه دن خروج مناسب  
دکل در دیواتن و اندامندن موی که صورت و جاهتک آب روئی در دو کلسدر و حمار  
صورت و شکوه و هیئت فی الجمله نقصان پذیرا و ملشد در بو حالت اوزره سیر و شکار اتمده  
و کند و سنه آشنا و بیکیانیه اظهار اتمک حشمت شاه و مهابت پادشاهیه نقصان  
تمام موجبی در پس بوئی صلاح کوردم که مطلوبه کند و یا غیله بو پیشیه کوردم تا ملک  
سباع آئی کند و الیله طو تب کوکلی مراد بخج اندن تناول پوره سز ایتدی بو بخج میسر در جوا  
و یردیکه بو پیشیه قرپ بر چشمه غریب وارد که غل رف ما نه آمر عینه بخج عانی و نظا  
و صفاده نخل ایلر زلال حیوانی **فرخ** در صفا جون رخ نکار نیست • در لطافت جوجان



شیر نیست بر کار زهر کون چشمه کلوب بزبور و بار کش بر خری وارد کردم اول  
 چشمه حوا یسندگاه اولرگاه یا تورگاه او بودم وجود که انی بر حیل ایلده بوی پیشه  
 کورم اما ملک نذا یلسون کم چون دل و کوش به باقی سیه سایر و حوشك خاطر ن  
 خوش ایلده شیر و باهك ملتستی جابته مقرون قلوب شرط فروری نذر و عهد  
 اندی و مویشی پیمانن ایمان غلاط و شنداده موكد و مشدد دقلدی ریا به دخی نعمت  
 مستوفی امید یله سر چشمه جانشه متوجه اولدی چون خری را قدن کوردی مراسم  
 تحقیقی یزنه کتوب تمات و بتحصیه آغاز اندی و ملا طفت ایلده مصاحبت ایدو  
 یانته دوشوب قند کیدر سه یله کندی **بیت** بشیرین زبانی و لطف خوشی • توانی  
 که پستی بوی کشتی • پس صورتیکه هی یارسن نچون بویله رنجور و زار و بحضور و نزار  
 کورن خراشیدی بوکار در متصل بکایش اشادر و آغریو کلوبو جمله ایلده یینه تیمار  
 امال ایدر غم علفدن تلف اولملی اولدم اول دانه جو آلمر و خرمن عرم باد فایه و آ  
 اولدی اول برکگاه دکلوا اعتبار قلز **فرد** بعمر خویش تیماری ندیدم • زکاه و جو  
 همین نامی شنیدم • خورم هر روز خون در زیر این یار • همیشه خاك میلیم ز دیوار  
 مکن عیم اکوزار و نزارم • که غم از خاك خون خوردن ندارم • رو باه آید ای سلیم  
 دل بجه الله که الک ایاغک وار و قوت رفتار و اقتدار قارده قصورک یوق پس نه  
 سببله بو محنتی اختار ایدوب ضعیف و نزار بودام بلایه گرفتار اولورسن خرجواب  
 و پردیکه بتم بار کشتلکله سهارم وار هر قند که وارم بکایار مستت چمک در کار بو  
 شولیشدر در سموک دکلوی که خری دو کنه دعوت اتمشلمش **نظم** بنو تقظیم  
 اچوند رصنه کربو • بو او ددن حاجت و لمشدر یا خود صو • باوجود که نهابن بوبلایه  
 مبتلا دکل بلکه انبای حینم بورنجه کمر قاردر وزیر یاربلا ده انیس ناله زار در **بیت**  
 هر کس بقدر خویش گرفتار محنتست • کس را نداده اند برات مسله • بو بآبد چون  
 زمان نقدا فکاری عیار اعتبارده اوردم آخر کار بونک و زرنه قرار قلم که چون  
 خنجان دنیاده هر مقامد جام محنت اچم مقدر در و جامه محنت کیم محقق عمر و لخت

بوخانه ده ساکن اولوب کار خد متندن کتمیم و چون نهال عمر دن بر خورد ادا و ملق  
 محال د باری سبکسار لوق عاری یارن چکیم **فرد** کشته سنکین کرک مانند کسار . کرکزی سبک  
 اولق سبکسار . روباه مکار ایتدی عیار پت کجور و بختیله عمر چاغن . نه بکل سن  
 طور با آخر بو چاغن . چون اتمایه سن میل علف زار . چکر سن غم یوکن خروار خروار .  
**بل من ان ارض الله واسعه عرصة زمینک زیاده وسعتی ارمشور سیر و ارض**  
 محنت زد کار و روز کارا چون سرمایه کار در **پیت** سفر کن یو جای توانا خوش بود .  
 کزین جای رفتن بدان تنک نیست . و کونک باشد ترا جایگاه . خدای جها ترا  
 جهان تنک نیست . **خزاندی** چون هر شخصه هر قدر ایسه رزق مقسوم در و اندک  
 زیاده بر حبه واصل اولمز بس حرص بلا سندن شداید سفره از تکا بدن عذاب  
 و تعب دن غیری نشه حاصل اولمز **نظم** کلور نه کا ولد ی مقدر فراخی و تنگی . کرکسه  
 در دله طار کشته یه چونکه مقدر در رضیی ازل . نه اکسلور نه ارتراید رسر سنی هار  
 روباه ایتدی بو کلام محل ناملدر و بو خصلت صفت صدر نشینان مرتبه قناعت  
 و توکلدر هر کسه به بوسه هایه میتر کلد رست حضرت باری جل فکوه بونک او زرینه  
 جاریدر که عالم اسبابه هر نفسه بوسیله ایلد فتح الیاب میسر اوله و مسیت لاسیاب  
 هر شخص کسب و اکساب سببیه مرزوق قله **مصرع** بکبب کوش که کاسب بود حبیب الله  
 اگر جایز ایسه بر مرغزاره الهم سنه که زمینی جوهر بکله کلبه سی کی انوار الوان ازهار له  
 مزین و منور اوله و هوایه عطر فروش طبله سی کله نسیم عنبر و نسیم مشک اذفر  
 مطیب و معطر اوله **پیت** هوایه خوش فضلایه خوب و دلکش . چمن زادی شکوفیله  
 منقش . عناری توتیای چشم آهو . گیاهی فسترین رنگ و سمن یو . بوندن سابق  
 انبای چنسکدن بویسنه دخی بونیضی اتمشدم و الحاح و ابرام ایلد او مقام بهشت آینه اتمشدم  
 الآن اول عرصه فراغت حضور تمامه ارام و خرام ایدر و اول ریاض امن و سلامتدن صحت  
 و عافیتله کچه و کوندنرا و تلبوب و یخنیه کذویه حرام ایلد لقصه روباه مکار دم مگری  
 پرکار و اذکار افسانه و افسونه اولد کلوتک اراتدی که نان تو ویری تنورند ببرد

در کتب کلامی  
 در کتب کلامی



بسوردی و خرام طبعك ديك حرمی کانون درونند قیدی طبعی عاقبت زمام  
 اختیار در دیو و هیله کارك قبضه اقتدار نه تسلیم اندی و ابتدای دلیل سبیل  
 هدایت سبک بار که بحضرت مقتدر و فرط غایت در ناشی در اطاعت عین سعادت  
 و فرمان واجب الادب آنکه کمال مروت و مکرمت در منبت اولور مخالفت علامت شقاوت  
 هر نه بیور رسك فرمانم طبع و متقادم و من بعد سکا صدیق صادق الوداد و رفیق  
 خالص الاعتقاد **بیت** من سینه بریاد صادق اکرم هر نه فرمان ایل سک فرمان برم  
 دوباره بر تو ویرانی بود **بیت** سرشته کتوردی شیر خری کور چك اشتها سندن آغزی  
 صولندن صغایر بولندی و غایت شغف و شرمندن صبرم مجال اولیوب استعجال  
 قصد اندی حور کمال ضعیف و هزار الدن دندان و چنکال ملال و کله الدن خالی دکلی  
 رحم بیر حمی اندام خرده کار کرا و لمیوب خر پچاره بادل صد پاره بنجر خلاص اولوب <sup>کنی</sup> جدی

دوباره شیرك بفرشته ضعیف کور چك تعجب اندی بو حاله دنیا استعجال اند و کت  
 بخصود اولوب زبان ملا مثل اندی یا تعذیب حیوان بلا فایده دن نه حاصل اولور  
 و بومهل محال فرصت باقی کنی استعجال پهوده نه فایده ویر و حرم و احتیاط شرطی

۲۰۱  
 بوایدی که بر مقتل رکند و که ضبط ایدیدک و وفای و ثبات بوئے امتها ایددی که عنان  
 تمکینی الدن قومیدک تا آخر کار بشیمان اولتیدک **مصراع** از پیشانی و چهره سود آخر  
 چو کار از دست رفت • بوکلمات ضمیمه شده زیاده تاثیر ایددی ماکند و نیکوکاری ایددی که اگر  
 بوا مرده احوال اندم دیم تردد و تحیر منسوب اولورم و اگر لطف و رحمت و غلبه جوعه  
 تمسک ایدم ضعف خفت و شر مذمومه اولور و اگر قوت ضعف وضعف قوت  
 حواله قلم التزام عجز و اعتراف ضعف لازم کلور و اعدای دولت و مدعیان مملکت  
 کیفیت حاکمه مطلع اولور لاجرم صواب بود که رو باهک بویست و نه غف و خوشنقله  
 جواب و یرم حضور مدع نوع کلمات دن انی نجر ایدوب من بعد بومقوله خرا تدن آن  
 هجر ایدیم پس ایددی ای رو باه کمره بوکست خلو تنک نه حد کدر بلر نمیس که ملوک دن  
 هر نه صادر اولوسه رعیت اکا و قوف طلب اتمک طور ندن تعدید در وانک سر ن  
 و سنن صوره کمک آنک نه حدیدم **فرد** که حد دن بلور ایرد شرف • رحم الله  
 امر و عرف **بیت** توسی بر خط فرمان نه چکار این و آن داری • فقیر نه بصاعت راجه  
 نسبت با جهان داری • هر جا که مفلوک و قوف احوال ملوک تمحل و انز و اسرار واجب  
 الا سر اسلاطین رعایا و سلاطین حوصله سنه صغر **لا بحل عطا یا هم الا مطایا هم**  
**مصراع** یتوهی پیماره را حوصله باز نیست • بوسوال دن فارغ اول و خری ینه کتور که  
 بر حیله فکر ایله نابو وسیله ایله سنک خلوص قلب و صفای باطنک بکا ظاهر اوله و  
 شاهانه و عنایت خسر و نه ایله مخصوص اولوب افران و امثالک میانک آفتاب قدر  
 درجه ارتفاع بولر رو باه ینه زمام حیل و نوبت ترویج الله الوب حرقه کلدی و تملق  
 تمامه رسم تحیت و سلامی بر نه کوردی خرا ندن اعراض ایددی و انقباض صورتن کو سرب  
 ایددی **فرد** حیفت رخ بردن در حق چون نوباری • کز راه بوفای جز قصد جان نذار  
 ای مکار حیله کار اول بنی وعد لطف و وفا یله نوازش اندک بعد بر شیر شکاری سینه  
 سفارش اندک محلب آزادی برلر برته یازدی پوسم • بر مسلمان بونی کافره اتمزد و ستم  
 رو باه ایددی ای ساده خاطر سن نه تو هم اندک و خیال که نه کلد یکم حجره بو طلسمی کوز



[illegible]

ایده و بیاض استیحا الله کا خدا امنون تحمل ایستون تا اول وقت که قوه حرکت بدو و ب کمال  
ایستون و بیاضی در حش و جروی کفست له ال و بره مصلحتی که و بره سن مراد که ابره سن ملک  
و جلیش جام و بیاض برو باهی که هوادار تو بختند نایا یلیدی آویزه که نش هوش ایدوب  
طنینم بجایست کوشه پیشمرده ایلای اوزنه طور دین و دیاه غرما ابتدی بری کل تابو  
طلمک حقیقتن تحقیق اید سن و بله سن که اندک احوال حرکت و تصور مصرفت محال غمرد  
جرات ایدوب اقدام اقدام اطراف شیری طواف ایدوب اندر هیچ حرکت احساس  
امدی آهسته آهسته انکله الفت واستیناس ایلدی و بالکله انکله فمیدن ضرر  
احتمالی و یریبوب فراغ خاطر بدو و تلغیر باشلدی خروسیکین مدهت مدید جوع البقره  
مبتلا ایکن جالیا خوان دعوت و مایئن نعمت فی زحمت و ستمش بولجی شول قدر اکله  
مشفول اولدی که تمام طوبدی چون متلی اولدی علت دار کارند طنیم قریب یرده  
یا تئی او پودی شیر حالت غفلتند اکا فرضت بولوب فی الحال هیچ بوب شکن یرتد ہے  
پس دیاهه ایتدی سن یعنی کوزت بن سرچشمی واروب غسل ایدین بعد دل و کوش  
خری که دوی علت کوراکل ایدین که اطبا انک استعالاند اغتسال شرط ایستلارد  
دیاه سمعاً و طاعه دیدی و همان شیر کتدی که سنک دل و کوشی که الطفا عفتا  
تمام طو تدی بدی شیر لوادم اغتسال دن فارغ اولوب استیحا الله کلک دوی غمورد  
عین و اثر کورمدی دیاهه ایتدی بولیکه عضو که بندد و مدعلاج و اصلاح مزاجم  
اکا محتاج ایدی بخدا اولدی زیر کتدی دیاهه ایتدی ملک عمری حق اولسون بولجی  
دل و کوش یوغدی بود لیلله که کرد لی اولسه که محل فکر در نیم مکملد فرقیته اولمزدی  
واکو کوش اولسه که مقام سعادت صولت ملکی مشاهد اند که نصکر بنم افسانه  
و دروغی استماع فکری و حتی باطلدن تمیز ایدوب دم فتنه اینکی بله بودام بلا یه  
کند و یا غیله کر قنار اولمزدی بولجی اولاجدن کوردم که فرضا سن اول دیاه  
کیه زیرک و تیزهوش اوله سن بن دراز کوش کیه بی دل و کوش کلم تاسنک دقایق  
مکرم بلیم و دروغ بی فکر که اعتقاد ایدوب شایط حرم و احتیاطی رعایت قلم مجدا الله



که عین یقینله حقیقت عالمی بخودم و بسیار فکر و اندیشه میانی الضمیر که ایردم و چو زخمت  
 چکدم تا شرطه بدیدم بکشته وجودم کوراب هلاکدن کنار سیلا متهم بیدی و جانم  
 آخرمه کلش کن سعادت مساعداست اید و بیستینه معاویته بیدی **بیت** قتل این  
 خسته بشمیر تو تقدیر نبود. ورنه هم از دل برجم تو تقصیر نبود. من بعد بدن  
 طمع و نوکل و توقع مصاحبت و خیال و احسنت که احتمال محال در خاطر که کتور منبیه  
 علی الحقیق بل و عین یقینله معلوم قبل که **فرخ** ماه اول و سیک آسمان بقیام **سک** و اول  
 بوسنه بقیام. بر کل اولیک کلستان در ده. کور او حیلله بوسنه بقیام. **سک**  
 پشت بیدی بلی راست سپور سن نیم یو باید انکارم مریتیه اقرارده در واقعاً قلیک  
 بدن برو حمله منکسر و موثر اولمشد که هیچ بریم اعتذار بیده البتاهم بولوق یوقلد  
 و نقش عذاری و رسم بدکرداری صغیر حایل شوبله منقش و رسم او لمشد  
 که هیچ بر آب استغفار و استغفار بولوق بولوق الدن نه کور بلورم حج شارب  
 ناخوشکوار و فراق اتمکی مقسم قلیق سن و بی شمیر زهر آبدار ششاق اتمکی مقمر بلش  
**بیت** لایقم ارباشدم در خون نشیبت. یا چرا واری چو تو دادم ز دست. همین  
 هرگز شکست خود که کرد. اگر شود جاوید جانم عذر خواه. هم بنیاد رخا است  
 عذر این نگاه. بنو حمره چانکد زنی بیدی و خجالت زده و شرمسار و بیدی کیدی  
 و باقی عمری نعت غبار قتل کجوب هرگاه که برسم کوشش نکر ایدردی کند  
 کما هنه اعتراف اید وید زبان اضافله دردی **قطعه** که ای بد طالع وای بد ستاره  
 انکه سن سکا اندک نه چاره. هوی غولینه اید لک یو بدن از دل. و فاسد نامی  
 اگر یازدک **بیت** برین عیان ز غمت می آید و کز بنار. جاساکه رسم لطف و طریقی  
 کرم نداشت. یو و اول طایفه رنگ و استانی که یار دوله ایزه و یار صدیق  
 صادق الله که بطور غایت غفلت و نهایت غیا و تندن ضایع ایدوب جاهل  
 جاوید دوشه و هزاری که با شنی طاشنه طاشنه و طاشنی با سته اوره مفید  
 اولتیه در سن حیلله ایدر منیک کره سحر ایدوب اول و در طله در نجات بولیمه



عاقل حاتم اولان لازم ولا بد ذكركم لکن اوقاقتی برحق کایاتی غریب ایدوب بواشارلے  
بناء کارنه پیش نهاد ایلیه وهر نظایف که کمر لکوسه حطام دیویدن اولسون  
وکرکه یاران مغوثی او غریز و مستطیر طو تر دنیا اول کسسته که الدن کیده قماشایله نیه  
اله کلز و فواشه تاسف و تلف فایند و یوز **سبب** مطلوب چون بدست بود مفتنم  
واتر از کتعد که بشماقی آید **سبب** کس که کج از آستان وهد بیاد و انکه زرخ  
بیدنی غصه ها خورد **از کت** و فیه باز نیاید و هیچ خاک **چندانکه** او ففاز کند  
جامها درده **بالب** **مفتنم** **و فحیل** **و صبر** **شما** **باید** حکیم ربانے  
چون بود استانی قلم اندی مزای عالم کیر و حل و روشن ضمیر شریف خطاب ارزا  
پوز و بیت ایندی **م** **ادای** **بیل** **رایج** **معانی** **و لک** **سراغینک** **ترجانه**  
قدک سرور ریاض قدس حکمت **سوز** **کردن** **روح** **قدیمی** **که** **عبرت** **معلوم** **اولد**  
اول طایفه **لک** **داستان** **که** **مطلوب** **نمونه** **حاصل** **اولد** **قدنصکر** **محافظه** **سند**  
اهال الله وکے شہید **ن** **صایع** **قله** **بدر** **کرداب** **ندامت** **و غرقاب** **ملا** **منه** **دوشو**  
هر باری که طباط و اضطراب ایلیه مفید و تیر و اول و وسطه دن شرطه تدبیر ایله  
ساحل بخانه وصوله و تیر حایا خطاب فصایل کشتاب سلامت و متوقعدر که بیان  
پوره اول طایفه **لک** **داستان** **که** **مضامین** **میتد** **تحجیل** **ایزوب** **فوائد** **نامل** **و محله**  
غافل و کردن حالی فرایند **ن** **و فحیل** **کردن** **عاطل** **اوله** **و آنک** **عاقبت** **کاری** **ینه**  
مفضی اولوب **حاکم** **کرداری** **ینه** **نهایت** **اوله** **و تخم** **شکاف** **فرع** **دک** **الحک**  
نجد برو نهال استیجالی زمین اعلال و دلک نه ثم ویر و برهن بزرگوار جواهر زواهر  
دعا و نای طوبه ها **ن** **قویوب** **رای** **کا** **مکار** **خاک** **بایله** **نهاد** **آدی** **و اینک** **ست**  
شهابخک کوے تابند آوشون **سعاد** **د** **که** **کد** **بن** **و لسون** **بوکسه** **که** **بناء**  
کارے صرویات اوزره اولیکه و اساس معنی سمار سکون و وفای ایله استوار  
عواقب حوالی ندامت مفضی و خواتیم اعمال **ملا** **منه** **مفضی** **اوله** **افضل** **خصال** **حمید**  
که قدرت یردانی و خلعت آسمان انکه آراسته قلوب عالمیان اوزره آنک برکنیکه



رتبت تکویم ارزانی پور شد رصفت نبات و قرار و فضیلت حلم و وقار در **بیت**  
 برد باری خزانۀ خرد است • هر که احلم نیست دیو و دواست • **حلم** ملک ماده اخلا <sup>قدر</sup>  
 دید کار نه نکته بود در که حلمی قلب ایلست بلخ اولور یعنی فرضا که بر کس نه تحصیل  
 اجناس فضا یلله بنی نوعندن ممتاز اولسه و تقدیم اصناف فواضله اقران  
 میانش کوی مسایعتی دیوده قلسه چون خشونت طبع و غلظت قلب و تهتک  
 مزاجله موسوم اوله سایه عزیزی معدوم حکمت اولوب شول طعام بی ملک کی  
 که مقبول طبایع اولدن محروم اوله و خواطر انک خفت مزاج و رکعت رایندن  
 متفر اولوب طباع انک خشونت طبعی سببیله مصاحبندن ایا و امتناع قلبه  
 با وجود که حضرت سید کاینات و سند مخلوقات علیه افضل الصلوات و اعلی التیات  
 که سبب کالات ایدی خطاب مستطاب جناب ربّ الارباب کا بومنول اوزره وارد  
 اولدیکه **وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** یعنی ای جامع فضل  
 و فضایل اگر سن غلیظ الطبع و درشت خوی و سخت دل اولدیکه هر آینه مواکب کوا  
**افعیان النجم** که حالا پراکنده نربا کیب مجتعل در نبات النفس و ابرو اندک و تار  
 و مارا و لاردی و صفا سهر خلعت و بدهر ارباب دین و ملت بنی مکرم حضرت  
 ابرهیم علی نبینا و علیه **سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ ذَکَرِ** قرآن قدیم و فرقان لارم الذکریم  
 و التقدیمند بوصفله ستایش پور شد که **اِنَّ اِبْرَهِیْمَ لَوَاحِدٌ خَلِیْمٌ** و الحاصل فضیلت  
 حلم صفت مطبوع و مرغوب در وحلم دل مقبول طباع و محبوب قلوبدر **بیت**  
 ستون خرد بره باری بود • سبک سهر همیشه بخاری بود • **تجیل و شتاب** ارباب خرد قند  
 مردود در و حکیم کامل قاشد و ساوس شیطاندن محسوب و معدود در نته که پور شد  
**التَّائِي مِنَ التَّجِيلِ مِنَ الشَّيْطَانِ** بوکلامک جواهر معاینه سبک نظره بود <sup>جمله</sup>  
 انتظام ویر مشرود در **بیت** • **توقیلی** که اول شیطان اشیدر • تاقی صبر دحلر بشیدر  
 مکر شیطانست **تجیل و شتاب** • لطف رحمانست صبر و اجتناب • باقی کشت موجود  
 از خلد • تابش روز این زمین و چرخها • ورنه قادر بود کوا کاف نون • صدقین

در یکدم آوردی برون • این تاقی از پی تعلیم تست • صبر کن در کار دیر آیی و درست  
 هر کس که تمسیت موردن زمام اختیاری قبضه تعجیل ویره لاجرم آخر کاری ندامت  
 و خاتم امری ملامت ایره **بیت** هر که بی فکر و تامل عملی کرد پیش • آخر الامر  
 از آن کوه بشیمان گردد • صحایف اخبار ده و لطایف اسماء ده بویایه مناسب حکایت  
 بسیار و امثال و روایات پیشمار وارد در اما بوحمله دن اول زاهدك داستانی  
 که نه تامل و تانی عنان تو سن نفس دست هوا یه و یردی و خون ناحق له آلوده اولو  
 را سوی پیمانه ک فاته کردی سیاقه الباق و سیاقه او فقد درای استفسار ایلک  
 بخدا و لمشد را **اول حکایت** برهن ایتدی روایت ایدر که بر زاهد مدقه مدید بخرد  
 قصدا نیکم **النکاح سنی** و طیفه سنه قیام ایدوب **تاکلم تاسلو** افغان  
 جهمانطاعنه امثال و اتباع ایلک پس بو خاطری زهاد زماندن بر سیله مشاورت  
 ایدوب شرط استجازه و استخاره بی تقدیم اندی زاهد ایتدی غایت صواب  
 فکر اتمش سن که تزوج معیشت و موجب نظام امور دینا و آخرت در و بقای نوع  
 که دوام ذکر اکامت فر عدد و اکامت **نظم** مرد راهر کنیکم دچم دولت فروغ •  
 تا بروی زن نیفر و زدر چرخ خانمان • عمر کنج بخرد مکذبان دیکر که هست • عشرت  
 آباد تامل روضه امن و امان • اما جمد ایلک بر رفیق شفیق که کوره سن و ناموافق  
 مصاحب دن اجتناب و احتراز قله زاهد صورت یک نه مقوله زنده از دواج ایدوب  
 نه صفت و زوج ایلک متراج اتمک کون ایتدی عورت کر که کم و دود و لود و صالحه **میسر اوله**  
 یعنی شوهر نه زیاده محبت قله و جوق ولد کوره و اهل عفت و لوب ساحه ذمبی  
 تمت و خیانتدن بری اوله هر کس که زن عنیفه و صالحه **میسر اوله** خانسی شب تیر  
 یک تاریک اینه دوز و شرنجی نور اولور **نظم** صلاح دینی و دینست صحبت  
 زن نیک • ذهی سعادت مرد یکم زن چنین دارد • زهنشین نگو کام دل تواند بود •  
 کینه که طالع فرخنده هشنین دارد • زاهد ایتدی بخه زنک صحبتدن اجتناب اتمک  
 کونک حواب و پردیکم حکما پور مشلور در که نفرزندن احتراز اتمک کونک و حذر واجبد



خانه و منانه و انا نه و کیت القفا و خضر الدهن خانه اول عورتد که زوج آخردن  
 اولادی ولوب بحکم **اولا دنا اکباد نا** غایت مهر و سفقت و کمال حسن و مرمختگی  
 بوز و جک مالنی متصل انداره صرفا یلیه منانه اول عورتد که صاحب مال و جاه  
 اولوب قدرت دستکا هله ار نه منت یلیه انا نه بر عورتد که مال و جاه اولوب  
 بوشوهر دن سابق اندن فایق یا کند و فراجنه موافق ذمچی اوله و انک ذو و صحبته  
 کام آرزو سندن کتیوب متصل بوشوهر دن این و شکایتک اوله کیه القفا شول  
 زن غیر عقیقه د که شوهری محله که غایب اوله حاضر لرائک قفا سنده طعن داغل اوردلر  
 خضر الدهن زن جمیله در قبیله غیر اصلیه دن بومقوله زنی سینه فرایلیه تشبیه یلمشورد  
 بومقوله ازواج ایله ازدواج و امتزاج دن احتراز اتمک کورک که دیدار دلداری بد کردار  
 هله مصاحبت مار و مازجت سیباج جهان شکار دن دشواری در **نظم** زن بد و بری  
 مرد نکو • هم درین عالمست دوزخ او • زینهار از قرین بد زینهار • و قنار تباعدا  
 الاناد • زاهدینه استفسار ایتدی که نه سندن زن اختیار اتمک کورک جواب و برد یکم  
 زن جوان نور سید لورک عجایزه مصاحبت قطعاً جایز دکلدر که طراوت عارضین کید  
 و انلر کله بمجمعت صنف و مخافت کتور **نظم** اول زنک که قدی اوله چوکان •  
 نفسی راست صنکه تیرا ولور • جانقزادر نکارتازه و بی • زهر قاتل اولور چوپر اولور •  
 دشمنلرد که عورت اون یاشندن یکم سیه و ارنجه موضع لطف و امید و محل مهر  
 جدید در یکم میدن او توزه و ارنجه انا م دل و جان و راحت روح و روان در انوزون  
 قره و ارنجه حبست بلند و خداوند مال و فرند در قرقدن اللیه و ارنجه حافظ  
 نام و ناموس و حبست رزق و سالوسد راما اللیدن تجاوز اشته بلای سینه و آفت مال  
 و جاه و سوهان عمر عزیز و اینه جان لذیذ اولور عمارت خراب و زراعت بی آب  
 مار نه کج و بار در دور بجد **نظم** زن جوز پنجه قدم آسنوفهد • مرد هان به  
 که بکسو جهد • اورده سن چون پنجاه پنجه • آتی کور ملک اولور ارنجه • زاهدینه  
 استفسار اندیکه حسن و جمال باینده دیر سن جواب و پردیکه بو طایفه ده سرمایه

رعبت لطف و خلق و ستر و عقدر اگر سعادت مساعد اولوب حسن و خلق دخی کا  
 ملحق اولور سه نو علی نورد در **پیت** روی خوبست کال هنر و دامن پاک. • لاجرم  
 همت پاکان دو عالم باوست. • زن خوب صورت که بدسیرت اوله بلای جان  
 و عذاب جاودان در زن نیک حضرت هر چند که زشت طلعت اوله یار مهربان  
 درونق خافان در **نظم** ندکلوزشت اولور سه همد نیک اولور خلق خوشیده  
 دید روشن. • رفیق ناموافق دن حذر قیل. • جمالذن اولور سه خانه کلشن. •  
 بو باید بر ایات نه نظیری که بر بزرگوارک نتایج افکار دند در سمر صغیر اید نمک کرک  
**نظم** زن خوب فرمان برپار سا. • کند مرد درویش را پادشاه. • هر روز اگر غم  
 خوری غم مدار. • چو شب عکسارت بود در کنار. • اگر پادسا باشد و خوش بخت  
 نظر دنگوی و رشتی مکن. • زن هشت خوبی که زیبا بود. • کجا در دون دلش جا بود.  
 مبین دلفر پیش چو خوب هشت. • گران روی دیگر چو دوست زشت. • بزندان قاضی  
 کز قادیبه. • که در خانه آبی دو برو که. • توی پای رفتن به از کنش تنک. • بلای سفر به  
 که در خانه جنک. • در خرمی بر سر ای بیند. • که بانک زن از روی براید بلند. • ز نامحرمان  
 چشم زن کور باد. • چو پروں شد از خانه در کور باد. • القصه زاهد تنخص نه پایات  
 و تجسس فراواند صکره مدد بخت بلند و مساعد همت ار چند ایلد بر قبیله اصلیه  
 و نیزه اشله دن بزن حسنا و بر محبوبه مستثنا ضعیف اولدی که عکس انوار رخساری دیدن  
 طبعه صحیح خیره و سودای زلف غنای طرغ غایبه دنک شاهی تیره قلور دی دیدن سپهر مینای  
 آفتابیدن غیرند و نظرن کور مشد و نقش بند خیال عالم مثالدن غیرند مثلن مشاهد  
 اتمشدر **نظم** نظیر چشم احوال کور مش انجی. • یوز نیر آینه نورا و در مش انجی. • قمر  
 ایرمش دکلدی پایرسیده. • کش دو شمشرد کلدی سایه سینه. • باوجود لطافت صورت  
 لطافت سیرتله آراسته ایدی و کلشن حسن و خلق کلبن لطف و خلقتله پیراسته راهد  
 همیشه بو نعمت عظمایک و طایف طاعت شکر نداد ایدردی و یار خوری طلعت بنا  
 عشرت بقای نوعه مستبنی قلوب روز و شب فرزند دلبند طلبا یلردیکه هیچ عاقل



قاعد ما هلی شهوت مجرده مبتنی قلز و طلب ولد صالحدن غیر ایچون کم ولدینه  
 ایصال میامن وعاده صدقه جاریه حکمتدربو سغله ارتکاب **مقریبت**  
 عرض ز محنت زن و جفا کشیدن مرد • همین تفرج فرزند نازنین باشد • چون  
 بوموال اوزره خیلی زمان کچدی زاهد آینه روزگار دینچهر مرادی کورمدی  
 ونهال آرزوده شمع مقصودنه ایرمدی خرنا امید اولوب روی ضراعتی خاک نیازه  
 سوژی و بترد عایه نامردلق کمانندن کشاد و یردی چون کار و یار و چون بونولد  
 خاک و مشرب عقیده سنی اشوب ریب و ریادن پاک اتمشدی حکم **امن نجیب عوق**  
**المضطر** بترد عاسنه نشانه اجابته داست کلدی **بیت** مستجاب اولدی دعوتی  
 آنک • ظاهر اولدی کرامته آنک • هر کز دل پاک باشد تراختلال • آن دعایش میرد  
 باذوالجلال • باری زاهد نومید اولمش ایکن نوید عنایت باری بيشوب زن  
 زاهدک حلی ظاهر اولدی بیر نامراد بو وضعیت بر مرتبه ده سرور و دلشاد اولدیک  
 بر آن فکر فرزند خاطر ندن کتمزدی و ادای و راد در صکره دل اولاد دن غیر نیستنه  
 زبانه کلردی چون پنج زمان بومال بحولیا میداستد جولان و بوقنادیکی کانون دماغنه  
 غلیان اندی عاقبت خامه فکرت و انبویه خیال ایلده صفحه باله نقش اندوکه صورته  
 مثاله کتورب خاتونه ایتدی ای انیس روز کار وای جلیس غمکسار عنقر سنک صدق  
 رحمدن ساحل ظهوره بر کوهر شاهوار کلبس و خلوتخانه غیبیدن صحرای شهادت بر سر  
 زبیا منظر خرام قلیس بن علم خوب و لقب مرغوب تعین ایدوب بعد آنک توبت و **تشییه**  
 بایند بذل طاقت و جهد بی نهایت استم کرک و احکام شرعیه تمام تفهیم و تعلیم  
 ایدوب انکله تمدب و تاد پی جفتدن شرایط سعی و اجتهادی تقدیم ایسم کرک تا اول  
 دخی ناصیه دانسته مرقوم اولن آیات رشد و هدایت و انار مجد و سعادت مقصدا سے  
 اوزره آداب طریقت و احکام شریعتیه تمحلی اولوب آرزمانده تعز الله الملك المختار  
 بر عالم عالمقدار و بر زاهد کرامت اشتها داولسه کرک پس آنک جماله نکاحنه بر اودم  
 شریفدن بر کرمیه کتورب آلدن اولاد و احفاد ظهوره کلوب بو وسیله ایلده شلر

عالم فایده باقی و بواسطه ایله ذکر صحیفه روزگارده پایدار قالسه **کرت نظم**  
 قالور نامی جهانده اوکسینک که بر فرزندنی قاله یادکاری بخدر کستون صدف  
 نامی قولقدن او تود و در می در شاهواری **خاتون** ایتدی ای رفیق شفیق وای  
 شیخ صاحب طریق بونوع کلمات سجاده نشینده لایق بویکونه زهاد تسبیح گذارده  
 موافقتیدر که اولاً **دجماً بالغیب** وجود فرزند جرم اندک احتمال وار که بندن  
 ظهور فرزند محال اوله فرضا که ممکن اوله ممکن که انشی اوله بدکه محتمله که خشی اوله  
 تسلیم اید که پس اوله شاید که معنی اوله غیر بیشتر اوله بوقعتی جبر دخی معلوم دکلر که  
 عاقبتی نیز نهایت بوله سن اول نادان خیال پرست کبی مرکب تمنایه سوار اولوب  
 میدان آذوده تک و پوی ایدرسن و بوضعی بی منتهانک نهایتنه ارم درس هیبت  
 هیبات **نظم** با آرزو و هوس ره نمیتوان پمود بداف عریض کاری نمیتوان پرداخت  
 هزار کس بمنای خام سوخته شد که روزکاری که را بدام دل نتواخت بومالینو کیانک  
 مالی اول پادسانک حسب حالیدر که خیال محالیده روی و موینه شهید و روغند ملا  
 مال ایتدی زاهد استفسار ایتدی که بخدر روایت اوله نمشد **اول حکایت** **خاتون** ایتدی  
 امثاله کشیدر که بر مرد پارسا بازرکان جوارندن وطن طومشدی و تاب حوادث روزگار  
 انک سایه سینه النجا امشدی بازرکان دایما شهید و روغن آلود صارتدی و بومعا<sup>ملایه</sup>  
 جرب و شیرین فایده لر حاصل ایددی چون مرد پارسا خله یقذر **علاقه** قطع ایدوب عبادت  
 خالقه پیل بغلشدی و حب حب الهی مزرعه دلنه غلند امشدی بازرکان عن حمیم  
 الفواد اکا اعتقاد امشدی و جله خرجی و حاجتی دمت همته امشدی و اقعاً نتیجه  
 نعت بسیار و فایده مایده ثروت پشمار بود که درویشلرن دلردیشنی عشق سوشینه  
 فاقه دن خلاص اید لر و مال و منال و حطام دنیای سریع الزوالی جهان فایده دخی  
 باقی بر قویه لر کید **لو بیت** توان کرد دل درویش بنوازش که محزن ذرو کج و درم  
 نخواهد ماند **خواججه** صاحب نعت فرصت خیری غنیمت بلوب هر کون اول **عبداللہ**  
 که انک بیع و شراسته مشغول ایدی بر مقدار عاید مذکور کوندردی اولدخی



بعضی سین حواچنه صرف ایدوب یا قیس ذخیره قلوردی مرور زمان ایله بوندن  
 برسیب طولدی و پارسا بویضا عندن سوده سوده اسن ایدر اولدی برکون سبق  
 نظر صالوب اندیشه بحیره طالوب طور درکن خاطر نه بو خاطر خطور ایدی که  
 آیا بوسبوده نه قدر من غسل و روغن جمع اولش اول آخر آئی تقدیر و تخمین خطور<sup>ایله</sup>  
 اوز من تعیین ایدوب ایتدی ولی بودر که بود خیره یی اون دیناره صانوب  
 بها سنه اون کوسفند لمر ظاهر بودر که بونلرک هر یسی الی آید طوغور سر  
 کرک و هر بری کیش و لد کنور سد کرک و ییلر قرق الی عدد اولوب اوز بیلده  
 بونک نتایجندن رمد لر پیدا اولسه کرک بعضی صانوب استظهار کلی حاصل قلم  
 و برا و لو خاندان بردختر نازنین الماول دخی طغوز اید بندن بر پسر ملک منظر  
 و حوده کنوره بر زمانه قصه که بن کا علم و آداب او کردم اما چون ضعف طفولیتی

قوت شبیه مبدل اوله و اول سرو باغ اما فی جوانیده قد و قامت چکه میکی که  
 بنم فرما ندن تجا و ایدوب سرکشکه آغاز اید بو تقدیر جبرانی نادیب اتمک لازم  
 و بوالده اولان عصا یله فی نادیب بلیغ ایلم دیدی و عصا یی قالدردی و بحر خیاله

شویله مستغرق ایدی که پسر کردن کس بی ادبی حضورند بقصویر ایدوب عصای  
اول سیوییه محکم آوردی مکر سیویای طاقه طوردی و کند و اتفاق <sup>قد</sup> نیرط  
اکا متوجه اولوب و توردی چون عصای جاق سیونک وسطنه راست کلدی فی  
الحال شکست اولوب یاغ و بالله عابدک ساچی سقالی مالا مال اولدی بو تمنا ی  
محاله پارسا نک یوزی ترش و خیال نابخند لوی تحس و تحس اولدی بو مثلی کتور دم  
تا باله سن که هر نقد فکری بوته قلبه خالص ولیه قاله کتور ممک کړ واکرو مکر  
وغسی ایله تمنا ی محاله وجود ویرمک لړک د مشلور درکه اگری مکر تروچ ایلسک اند  
متولد او بن پسر کا شکی اولسه **بیت** اگر را با مکر د مساز کرد ند • از پیشان  
چهر آمد کا شکی نام • مرد عاقل کر کرد که اساسا سر امور فی خیال محاله متنبی قلبه اوها  
خامه که دام و سوسه شیطان و هان نام در قلبنه یول ویرمیه **نظم** ساها  
ایندیشما بختیم کز دور سپهر • کار ما آخر چنین با انجان خواهد شدن • عاقبت معلوم  
شد کینه خیالی پیش نیست • یاد را ن اقلیم حکم ما روان خواهد شدن • یاد رین  
ویرانه کنج سیم و ز خواهیم یافت • هر چه خواهد حاکم مطلق همان خواهد شدن  
عاید بو فضیحتی کوش جانله استماع ایدوب خواب پندار و غروردن پندار  
اولدی و من بعد بواصلی فصول فی اصولی تلیفیدن فراغت قلدی ما چون مکت  
حمل آخر اولدی وزندان رحمان اول بیگناهک زمان حبسک نهایت بولدی  
و بر مولود خوب صورت محبوب طلعت وجوده کلدی که انوار رشد و نجابت  
مطالع چمن سنده طالع ایدی و آنار زهد و کرامت ساو و چهید لامع ایدی **فرد**  
بچه فرزندان کو یاد اند در • بها هر موبیه پیمان در • زاهد صبح امید ی مطلع مراد  
تبسمه کلدی و عند لیب دلی کلشن شاد ما نیده ترمه آغاز قلدی **بیت** از محیط  
فضل زبیا کوهری آمد پدید • بر سپهر شرع روشن اختی آمد پدید • پارسا  
جمال فرزندانله خوشحال اولوب اند و که نذر لر و فاندی و شب و روز ملازمت  
عهد نه تمنا ایدوب سا بر امور نه خط دشیا ن چکدی و تمام هتی آنک تمیت و تعوی



و تمشیت و بر پیشه مصروف **پیت** چندان چو صبا بر تو کارم دم همت **•** که غنچه چو گل  
خدم و خندان بدیاری **•** اتفاق بر کون زن پارسا حامه کندی پسرین پدیده سنا  
ایدوب تقدیمی باینک مبالغه اندی پدرک خود اندن غیری مصلحتی یوغدی  
چون بوحال او زره بر زمان کچدی پادشاه جا بنندن حاجب کلوب درگاه  
دعوت اندی عابد فرمان حاجبه اطاعتی واجب بلوب ضروری پسریتها  
قویپ کندی بونلرک بر اسو لری و ارایدی که اولون اکا اینا نوب قورلر کیدرود  
و هر نریه که کتسه لر اول یوده قالمقی انلر فارغ البال ولوب حضور ایدر لودی  
اولدخی یوده تولد و عی هتراقی پالمادیور و چه یودی و دفع مأذیانده نفع قماچی  
و ارایدی عابد چون امره امتثال اندی انی پسر یله قودی کندی عابد کتدی کی  
بر مار زهر بار اژدرا کور کور دا سوراخ دیوار دن چقوب که وارید متوجر اولدی راسو  
چون کوردی که اول زره پوش نیزه قامت و اول پیر زهار کمان هیات برالف تصور  
وقت سکوند نون شکند متشکل اولور بر سیرتد ویر که هنگام حرکت تیر و کمان  
صورتنند متشکل اولور **پیت** کی جو قوس شود کورد و که چو تیر اژ **•** کی نموده زتن  
حلقه کند آسا **•** نه ابولیک دواثر اندر و سله پنهان **•** نه بحر لیک برو سوج بیکران **•** پیا  
که وارید قصدا یدوب فشتاب زهر باکله پیس خفته بی بسترده هلاک اتمک استر  
راسو حال زیر کواره دن چقوب حلقی محکم دوتدی و زور و زار یله بر غوب  
حلقه کند امله کوفرا اندی انک برکت حراستیده و طه هلاکدن نجات بولدی **•** جالب  
عقبچر بار سا کلوب راسو یه خون آلوده کوردی بچاره راسو عابده قوشو  
واردی عابد انک اول حالندن اوغلان هلاک اتمک خیالندن سیلا غضب  
بنای صبرن یقدی دود خشم روزنه دماغنه چقدی ظلمت دخان خفت تنک  
خانه علقی تیر و بخار دیک حدت و تهور بصیرتی خبره قالوب شخص کار تحسین  
احوال اتمدن عصا سن قالدر ب راسوی بچاره نک باشنه شویله اور دیکه اول دره **•** مندر  
دفتر عمرنی دوردی و خرمن جیاتن باد قفا و فواتله صاوردی بعد او نه کوردی

پس رفت مهد سلامت ببولوب بر مار عظیم و بر افی جسیم بایند کشته و خون و خاکله  
اعشته کوردی دود حیرت باشته اغدی و باغ دماغنه تکرک حسرت یا عد  
که بهر گمان و ناله زنان ابتد **مصراع** که دل خوش پس ازین حال محال عجیبت درینجا  
که بوحادثه دلسوزک اشق با عذار ایلده تسکین بولمز و بواقع جانکدازک عد  
سپه استغفار ایلده مندفع اولمز بونه شایسته حرکت تدیکم بدن صادر اولدی و بونجه  
شنیع قباحه تدیکم بنم المدن ظهوره کلدی . که خون خورم زنجلت این غصه درخور <sup>است</sup>  
و رجان دهم زنا خوشی این عمل رواست . کاشکی هرگز بوفزند عرمدن وجوده کلیوب  
بکا انکله اش و الفت میسر و لاییدی تا انک سببیله ناحق یه فان دکلوب بومقوله  
شنیع حرکت بدن وجوده کلیوب بن بوبایدن که کذب و نمحانه بی سبب خدنگ هلاکه  
نشانه و پاسپان سرچی و نکبان فرزند دلمربای نه بهانه وادی عدمه روانه قلدم  
خالق نه جواب ویره بلم و خلا یقنه وجه صواب ایلده اعذاره قادر اوله بلم مز بعد  
من بنم کردنم طوق ملامتدن خلاص بولوق یوقدر و رقم فصاحت صحیفه حوالمدن  
مضحیل و لوق احتمالی یوقدر **مصراع** نام نشانه شد در محنت و ملامت . ای کاشکی  
بنودی هم نام من سلامت . و هم راهد بوفکر ایلده بیج و باید بواله ایلده اضطراب <sup>ایدی</sup>  
که ناکاه خاتون کلوب کیفیت حالی مشاهده اندی زاهد زبان ملامتی دراز ایدوب  
تعبیر و سر زنده آغا زانندی و ابتد **مصراع** ترا هرگز نداشتیم باین نامهربانها .  
خدای بی عیب جل عن الشبهه و الرتب حالت شیبیدن عالم غیبیدن سکا بر فرزند دلیند  
ارزانی پیوردی بوفعت مقابله سندن وظایف شکر گذاری بومیدر که سندن صادر  
اولدی و موهبت ربانی چکر کو شکر زخم دل کداز ماردن نجات ارزانی قلدی بوعطیه  
مکافاتندن مراسم سپاسداری بویلی کرکدیکه که سندن ظهوره کلدی زاهد فریاد  
فریاد ایلدی که ای انیس لایعقل لطف حبله ایلده بومناقشه دن فراغت قل **مصراع** که از سوا  
مولیم و از جواب نخل . بنم بلام که ادای وظایف شکر الهی و معرفت قدر نعمت نامتنا <sup>هیدن</sup>  
غفلت اندم و منبج قدیم اصطباردن که شاه راه سالکان مسالک و اصبر و ماصبر <sup>بانه</sup>



طشه کدم حالا بوباید تعجیل و شتاب سبیل نه صبور لر جریه سندن مسطورم ونه  
 شکور لر صحیفه سندن مزبور سنک بو حاله ملا متک همان یاره اوزره یاره آچقدیر  
 وتازه جراحت دیزه نمک چچقدیر **بیت** ملا مت بر دل صد پاره عاشق بدان ماند  
 که باشد زخم شمشی بدوزندش بسوزن هم **زن** ایتدی طغر و سولیر سن واقعا  
 بعد الوقوع الواقعة ندامت مفید اولور و مرهم ملا متله اول جراحت نجر التیام  
 بولور **فرد** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد **دریغ** سود ندارد **چور** رفت کار از دست  
 یونادره که سندن صادر اولدی بو مجرب ظاهر اولدی که تعجیل و شتابک آخری خراب  
 و خفت و طیش مورت مضار نه حساب در و نه نور و استعمال هر حاله مذموم و مرد  
 مستعجل حصول مراد و وصول مراد من محرومدر **مصرع** هر اشک ثانی کرک کم شتاب  
 بخره خافان ایدر آخریاب **ماملول** اولمه که بودامه همین سن گرفتار اولمه که بودامه  
 همین سن گرفتار اولوب بوبلایه همان سن مبتلا اولمک که سندن سابق بو مقوله چوق  
 وقایع واقع اولمشدر و کعبتین لیل و نهاده هر رکه بو نقش عیان کلمشد رجه دن  
 بر بوی اشتد کی که اول پادشاه اندک اولان یازنه بیکناه هلاکتشدر و بخره زمان  
 آتش حسرت و ندامتله یانوب سرکشتنی ارباب اعتباره یاد کار قوش کمتشدر  
 زاهد استفسار اندیکه بخره اولمشدر **اول حکایت** زن ایتدی روایت ایدر لر که  
 زمان قدیم بر پادشاه شکار دوست و ارایدی که متصل مرغ دلی قصد صید  
 مایل ایدی و کار شکارده مشغول ایدی بو پادشاهک بر بازی و ارایدیکه بر  
 پرواز یله سیمرخی قله کوه قافدن اندر ردی ویم چنکال و وهم منقاد ندن  
 شرطایر عتاب چرخ کنادی اینه صقنوردی **فرد** هواده اول چوبال و پراچر  
 عتاب چرخ و همدن چردی **پادشاه** اول بازی حدن زیاده سوردی وافی متصل  
 کند الیه تر بیت ایدردی بر کون اتفاق اول یاز تیز پرواز یله بر مرغ زال مشکین  
 بال بدیدار اولوب شاه شیر کمال شغفندن فی اختیاره هونک عقبه <sup>سدی</sup> دو  
 و سمند باد پها سنبه بر وجهه عیان و بردی که باد صبا طره العین ده عالمی طی ایدر کن

۵۹  
اثرن کورلر اولدی و بیک شمال کال سرعت واستیجا لده غبار مرکب بادرقارنده  
ایرملر اولدی **پد** راه داندازه پروزقته **۱** فیثوان رفت که چوز رفیق **۲** کیدر  
ملا زمان درگاه بررور قالدرو خدم وحشم پادشاهدن ایرملر بعد زمان  
آهودخی نابید اولدی و پادشاه آنک شکارندن نا امید اولدی بواشاد آتش  
عطش کانون معد سندن زبانه چکوب حرارت حرکت درون و پیرونده سرایت  
قلدی ضروری طلب آب چون هر طرفدن شتاب ایدوب مرکبن جانب دشت  
وغایه سوردی کیدرک برکوه دامننه ایردی کوردی که بالای کوهدن آب  
زالال تقاطی ایدر ترکسندن اولان جای منزه آبیه طوبی اولاب که بخیلر کنی کی  
نه نفع ایدی قطر قطر جمع اولوب جام طولدی نوش ایدر جک محله اولان باز  
قادیله جامی اوب بچند اولان آب تمام توکلدی شاه بو حرکتدن پریشان خاطر اولد  
بر دفعه دخی هزار توقف و تکلفله جامی بر ایدوب بجمع ایدر جک زمانده بازها  
اولکی حرکت اعاده ایدوب جامی دوکدی **مصرع** نزدیک لبارند و چشیدن  
نکذارند **۳** شاه شدت عطشندن مضطرب و بازک بو حرکتدن آتش غضبه  
اولوب اول باز بلند پروازک ساز وجودن یزه چالدی و جام جسمنی سنک خشمه  
پاره پاره قلدی بو حاله مقارن بر رکاب داریشدی بازی کشته و ساه  
تشنه بولدی فی الحال مطهره قهروب و جامی بر ایدوب شاهه صنوبردی  
شاه پیوردیک بنم کوکلم بو کوهدن تقاطر ایدن مایه مایلدرا اما قطر قطر جامه  
مجمع اولمعه توقف خیلی تکفدر کرکدر کم سن بو پشته یه چوب کورده سن شایدکه  
بو آبک مشبع بولوب جامی اندن طولدوره سن رکابدار سمعاً و طاعه دیوب  
پشتیه چوب بر چشمه کوردیکه سنکدل پرچمی کی بر قطر آب هزار خونابه ایلر  
روان ایدر و براردها اول چشمه کفادن اولمش و تاب آقاب آند تا یئر ایدوب  
متعفن و متغ اولمش رطوبت زهر آمیزی اول ایلر مختلط اولوب اول کوه دامنند  
متشیخ اولمش رکابداره دهشت غلبه ایدوب سرسیمه کوهدن اشعه اندی



و صورت حال عرضه عرضه پیشدروپ مطهر ده اولن آب سردن جامی بر آید.  
شاهه صنو و پردی شاه اگر چه اول جامی اچوب نوش جان اندی اما جام چشندن  
جوی خونابه روان اندی اگر چه شاه او جامی چکر دی و لیکن بویو پردی بیک دو کردی  
رکا بدار سبب کریدن استفسار اید چک پادشاه دل پردردندن بر آه جانکا  
ایدوب ایتدی **پیت** مرا غنیست که اعلان نمیتوانم کرد. حکایتیست که بنما <sup>میشود</sup>  
کرد. **پسر قصه** جام و حکایت بازی بالتمام تقریر اندی و ایتدی رکا بدار بواصل باز  
تیز بازی که وقت پرواز ده عقاب چرخه اشیانه آسمانی طوز طولاندردی می پرده  
برده تلف اندو که آغلام و بونجیلین مرغ ها بونه که مرغ روحمن عزیز جان نذینداید  
کو قار دام هلاک اندو که تلف و تاسف ایلم رکا بدار ایتدی ای شاه بویا ز سندن  
بر عظیم بلاد دفع ایدوب جمیع اهل ولایت منت بی نهایت ایتد راولا بوایدی  
که شاه انک هلاک بایند تجیل روکور میدی و آتش خشم آب حمله اطا و عنان نفسی  
دست تانیده ارجا ایدوب مقتضای فحوی کلام بصیحت انجام حکامدن کم پور مشلردر  
**فره** توسن خود تند مسازا اچنان. کس نتوان باز کشیدن عنان. **تجا** و ز پور میدی  
شاه جواب و پردیک بنده بو حرکت ن بشیمان امانه فایند که بشیمانلق فایند و ریز  
وریش نذامت بر جراتدر که مرهم ملا متله التیام نولر حیاتم اولد قجه بوداغ حشر  
سینمه او کلمسه کرک و خراش ناخن ملامت جهم حالدن اولمسه کرک **مصرع** چونکم  
خود کرده ام خود کرده را ندی چه چيست. **بو مثلی** کتوردم تا معلوم اولاکه بو صورتک  
امثالی چون واقع اولوب نجه کسسه لر شامت تجیل و شتابله کرداب ندامته دشمنلرد  
و تامل و تانیدن اجتناب ایلد غرقاب بحر ملامت اولمشلردر **پیت** مردم بی سنک بخود  
کم بود. **سنک** کران کو هر مردم بود. **برف** سبکسار بنپایدیسی. **هر نفس** از جا  
برود چون **خشم**. **هر که** بتجیل بر آورد دست. **سنک** جفا پایة قدرش شکست. **زاهد**  
ایتدی ای مؤمن او قائم و پلنایام حیاتم بو حکایتله بکاسلی و پردک و جراحت پردی  
مرهم راحت اوردک بلورم که بو جنایتدن امثال غایت جوق و سرکا هه نهایت بوقدر

نته که آنرا که حکایاتی تجرید آیامد مسطورا و میشد دریم سر گذشتم دخی مثل سایر یکی  
 السنه ابامد مذکور و مشهورا و لسه کرک و هر کسه که مبادی افغانند عواقب حابے  
 و مآلند غفلت قله و منافع و قار و نواید برد باریدن بی بهره قاله بو حکایتدن متنبه  
 اولوب بوسر گذشت لردن عبرت لسه کرک بود اول کسنه نك داستانن که سنه  
 تدبیر و تفکر بر غنیمتی مضایه پتوره و نه بامل و تحمل بر یکی درجه نقاده کتوره عاقل چارمه  
 لارمند که تجریدی بنیاد امور نه پیش نهادیدن و آینه راینه اشارت حکما و نصیحت  
 عقلایله صیقل اوره جمیع و قائد جانب تامل و تاثیر مایل اولوب جانب تعجیل و  
 اجتناب قله تا و فوراً قال و دولت نك ساحیه سعادت متواتر اوله و رشحات  
 خیر و کرامت جانب فضل شهادتیه علی السوالی متقاطرا وله **نظم** زمام دل  
 بکف صبر و کرت باید • که کوی عیش بچوکار بختدیریایی • متاز تو سن غفلت بجهت  
 تعجیل • که آخر افکندت بر زمین برسوایی • شتاب در خطرتیا فکند که کو صد بار •  
 نودست پای زنه زان خطر پرو نایی • سکن شتاب و زاین حلم روی متاب •  
 که غیر صبر و سکون نیست رسم دانایی • **باب هفتم خرم و تدبیر و حیل**  
**و تزییر له بلای اعدا دن خلاص اولغین پناات ایدم** دابشلم ایتدی معلوم  
 اولدی اول طایفه نك داستانن که بی فکر و تانی کند و لرین غرقاب دریای نذر  
 و حیرت اتوب قله تدبیر و تامل و عدم صبر سیبیله دام ملا متنه غرامت اولد لر حالیا  
 مضور و نصیت هفتم تقضیل ایدوب بیان پوره اول کسنه نك داستانن که اتفاق  
 دام دشمنه گرفتار اوله و هر طرفن هاله و اراعداد بسیار و هر جانبین دایره کورده  
 اعدای بیشمار احاطه قلوب کند و سن شکجه بخر بواره و عقاب عقابین هلاک  
 و دمارده مشاهده قله بوغایله نك رفعتد بونه صواب کوره که آنلردن بعضیده  
 باب وفاق و مدارایی فتح ایدوب در شقا و بمعاداتی س داده بلکه میا عهده  
 و پها نه نفاق ایمان فرا و الله شداید چون انك مدد و معاونتیلر بند بلادن  
 خلاص اوله اندو که احبای پندن علاقه محبت دایم دکلدر اعدا میاتند دخی



شطرنج عداوت قایم دکلر زیرا که عارضی در عارضی تغییر تیر قابل اور و صفحہ  
 سنیدن ادنی بهانه ایلد زایل اولور بوسیدند که بعضی کسینه لرمیانتند  
 محبت و عداوت کدرک بلکه مرور زمانله کالعدم اولور و جب بعض اهل  
 جهان ابر بهاری حکمند در همان **مصرع** بر زمان یا غرسه دیگر بر زمان **ع** با هر که  
 دلم بدوستی داشت کمان • چون نیک بدید دشمنی بود عیان • بدوستی و <sup>سختی</sup> و  
 اهل جهان • دیدیم که نیست اعتقادی چندان • دشمنی در که مهر و کین اهل  
 زمان تقرب سلطان و جمال خوبان و عهد صبیان و وفای زنان و سخاوت  
 مسنان حکمند در همان که هیچ برینک وجود نه اعتماد و بقا سنده اعتقاد  
 جایز دکلر **پیت** خوشست عهد محبت بدوستان بستن • ولی چه سود  
 که ان عهد را وفای نیست • **نچه** صداقت اولور که درجه و دادن مرتبه اتحاد  
 وار مشکن و اساس اخلاص و اختصاص مرور زمانله اوج آسمان را بر مشکن ناکا اثر  
 چشم زخم انی محض محبت دن عین عداوت منقلب قلوب لطافت حالی  
 و طراوت نهالی تنسم سموم همچو انله منطقی اولور عداوت قدیمی و خصومت  
 سوری و دخی کا قیاس ادنی ملا طفته صداقت مستحیل اولوب آتش تراع و شقاق  
 هبوب نسیم و فاقه منطقی اولور بوسیدند که عقلا اعدایله شرایط مدراست  
 بالکلیه نامرعی قومز لر و کلیاتک مصادقتدن رشته طمع لر قطع ایدوب آنلره  
 موافقتدن کوز بولمز لر و دخی دوستلرک دعوی محبتنه اعتماد کلی جایز کور مز لر  
 و آنلرک و فاسنه مستظهر و موثق اولوب عهد لر نه اعتقاد اوزره بنای امور لر  
 بنیاد اور مز لر کلمات نامات **احب حبیبک حبا عینک ان یكون یغضبک یوما**  
**نثر** نبوت کبرادن مترشح اولمشد در همان بومعنه و بونکته بی مفصل در **نظم**  
 دوستی انجان نمی باید • که بیکه دیدن میان موئے • دشمنی هم بد از صفت خوش  
 نیست • که زیاری نباشدش بوی • هر دو جانب نگاه باید داشت • هر که راست  
 معتدل خوئے • چون برهانه عیان اولدیکه اهل زمانک اظهار صداقت و عداوت

چندان اعتبار یوقد دانای عاقبت بین دشمنه مصالحت و محال شدن  
 که جلب منفعتی یا دفع مضرتی متضمن اوله ابا اتمیوب صلاح حال ایه  
 اکا اشتغال ایدرو اول نشنه که کاری نکلہ تمام و مہمی انکلہ سرانجام بولہ مقتضا  
 مصلحت وقت اوزرہ حصول آمالہ انی استعمال نا آنک دور پندگی و صلاح  
 اندیشه لکی میامینہ فتح البای دولت میسر اولہ و صبح سعادت افق گردن  
 طلوع قلم و صورتک مثلی داستان موش و کبر در رای استفسار ایتدی که بخر  
 اولمشدراول **حکایت** برهن ایتدی پشہ بروع ده بودرخت و ارایدی که رفتہ  
 شجره طوباد ن دراز و کثرت فروع و اصالت اصول سدرہ المنتہی دن سرافراز  
**بت** کوامت کو لکه سن صلیس مینہ ایرن راحت اولوردی سایہ سینہ جہانہ  
 کورمش مقدار ذرہ نہ رخم تیشہ و نہ ریخ ارہ تحت درختہ برومش تیز  
 هوش حریص مضامی محال طبع سریع ادراک کہ برنامللہ فرار عقد مشکلی حل ایدر  
 و باب فسون فنون تلبیس ابلیس سبق و پروب دلہ محتالیہ درس و پروردی  
**نظم** فسونکر ایدی غایت موش بد لکش اکا صنعت فسون و مکر سحر اید  
 ایش آنک بلد و کنی بلزدی ابلیس اود کلوا یدہ مرزدی دلہ تلبیس  
 بر آشیانہ دوزخشدی اتفاق اول حوالیدن بر کو بی بیخا دخی وطن طومشندی صیاد  
 اول ارایہ جوق کلور کدردی و اول نواحیدہ دام قوروب و خوش و طیب و عطیا  
 ایدر لردی بر کون بر صیاد کلوب بودرخت مزبور دہنہ دام ترتیب ایدوب  
 زیرا دامہ بر مقدار گوشت تعبیه اندی کرہ حریص یو بازیدن غافل بچارہ سے  
 بوی گوشت کشان بو کشان جانب دامہ کوروب چاشنی مراد هنوز کام آرزو  
 یقمدی حلقہ دامہ کہ قرار اندی **قطعه** حرصت کہ جملہ را بدام اندازد  
 و اندر طلب مال حرام اندازد حرصت کہ جملہ خلق را از آسایش باز آرد و  
 در ریخ مدام اندازد بواشادہ موش دخی طلبندہ سوراخدن دیدہ احتیاطلہ  
 ہر طرفہ با قوب جب و راست وزیر و بالائینکاہ ایدر کن کوزی کہ بید راست



باوجود که خانه دید آنک مشاهدت سے ظلمت تارک اولدی و حیات زندگی  
 امید رفته سی بار یک اولدی عقلی الدیه یوب و قتلہ نظر تدی آئی بسته بند  
 بدو کوردی صیاده جان و دلله دعا و خصمی قید و بند ده کورد و کنه وظایف  
 شکری ادا اندی بر جانبد دخی نگاه ایلدی کوردیکه بر رسوا کینکاهده او تورش  
 و تیر نظر آنک جانبد راست یدوب کمال قصدی آنک صید نه قورش بواسطه  
 کوردیکه بزراع دخی بالای درختدن تیره شعاع بصرین انی شکاره طوغر لشم  
 هوش مرسته و حشمت و دهشت غلبه اندی و قلبیه خوف و حشیت مستول  
 اولوب ایتدی **پیت** آه ازین طالع برکشته که هر روز مرا **ره** بجای بنماید  
 که بلا پیشتر است **اکو** ایلر و کدرسم کریدن بجه خلاصی وله ین اکو رجوع ایدرم  
 داسودن بجه نجات بولرین اکو مقامده قرار ایلرسم زاغدن نه طریقله قورتلرین  
 بواور ناده بونرله بجه باشنه چقاین و بونهای عناد بنیاد بلا بی بجه تیرین تیرین

یقین قصه پر غصه می مکد دیدن دردمه دوامدن او مدین **مصرع** ندارم  
 چو کجشک که افتد بدم یاد تفک **هر کس** نک که دروخته اندیشه کونا کون  
 یول بوله و سوسه بول و مکر لعلی مشحون و مسغول اوله عقد امل و تدبیری  
 فاسد با زار رویت و تفکری کاسدا و لوب هرباری که آینه ضمیر نظر انسته  
 ز نکار و ساسله تیره اولد و غی اجلدن چمن مطلوبین آند مشاهده اید منز  
 و هر چند که دفتر تدبیر مطالع قلعه بصیرت رمد خیالات فاسد ایلد  
 خیره اولد و غی سبیدن رقم مقصودین آند معاینه قله مزبوعیند بعضی  
 اکابر پیور مشلدر **ریت** یا ستواری اندیشه کوش در تدبیر که در  
 تردد و سواس صد خلل زاید **ثبات** رای نماید جال کار درست در آب  
 صورت تو انجان نه بنماید **الحاله** هن بوند زان شب و صوب صوابه  
 بوندن اقرب تدبیر یو قدر که کوبه ایلد مصالحه یا بنی فرع ایدم و دست  
 محال صله پنج خاصیت مایمزدن قلع ایدم زیرا که بوعارضه ده بنمده هم  
 مزاج در و بود ردک علاج بنم معاونت محتاج درنته که بکا انک مظاهر  
 بوافدن خلاص میسر را کادخی بنم معاونتله بو ورطه دن نجات مقرر  
 سوبله که کوبه بنم کلامی کوش هوسله استماع قله و عین یقینله نظر اید  
 صدق کایقه اعتقاد ایلید وانی نفاق و حیلله حل یثیوب آفت مکر و ترویر  
 و شامت رزق و توفیردن معرا و مبرا ایگیز دخی برکت صدق و عین فافله  
 نجات میسر و لوب سایرد شملدر شسته طعاری قطع اید و ب خایب خاص  
 اوله **لوع** دوست چون یا ماست دشمن کوی کاری نشین **پس** ویش بواندیشه **نصحه**  
 کوبه قاتله کلوب صورتی که حال ندر که به آواز خزینله ایتدی **پت** درد مندی  
 و خبر میدهد از سوز درون **دهن** خشک و لب تشنه و چشم ترما **کور** فرس که  
 کردنم پیسته بند بلاد **ویدم** سوخته آتش درد و عنادر **موش** ایتدی  
**فرد** نکته دارم نهانی با دهان تو **وقت** شکست و غمی بایم مجال فرسته **کوبه**



تملق تمامه اسدی لطف ایلده خاطر و که لایح اولنی بیتکلف دریغ پورمه و آنک اظه<sup>ر</sup>  
 تود و توف روآورمه موثر ایتدی ای کبر بلیش اول که صدق بنم شعاع حاله و پیرایه مقام  
 که کلام دروغک قلوبه فریغی اولمز و کذا بلر هرگز صدیق لر توان بولمز **بیت** هر نه سوز  
 که اوله بوی دروغ • کور مر اهل بصیرت انده فروغ • شمد یکن بن سنک غمو که شاد اولمز  
 و سنی خراب کور سم آباد اولوب سنی بند ده اشتم قید غدن ازاد اولور دم تمام هتم  
 بوکم مصروف ایدیکم بر یلای عظیمه مبتلا اولوب بر عذاب الیمه گرفتار اولیدک ولیکن  
 بوکون بلیده سنکه شریک و سکا قصد اندو کم ضرر ده مشارک اولدم خلاصم  
 بانبند بر فکر ایلدم که سنک خلاصک اکادخی متوقفدر پس بوسیله مر بان اولوب  
 دعوی مهر و محبتکدن دم اوردم و حلقه باب مودتک تحریک ایدوب صف صد<sup>ق</sup>  
 ثابت قدم طور رم **بیت** این دوستی ایست مشتمل بر عرضی • اما عرضی که تقع باشد  
 نه ضرر • و نور کیا ست و شمول فراستکه پوشید دکلر که بوباید مضمون کلام  
 واقع حالدر و مکرو حیانت احتمالی بو خصوصه محالدر حقیقت دعوا و صدق مدعا مه  
 ایکی شاهدیم واردد بری راسو که عقیقه کمینک اولمشدر بری زان که بلای درختد متصد  
 اولوب یکسی دخی بنم عزم قصد مہ طور شلردد هرگاه سنک سایه دولنگه پناه ایدم  
 انلرک امید یبندن منقطع اولوب بوبلا سنک برکت صحبتکله اوزرمدن متدفع  
 اولوراکر بکا امان و پررسک و عهد و پیمیلد قلبی مطمین و خاطر و امین قلوبرسک کشف  
 حایتکه الحجا ایدیم که هم سنک بند لولر کلوب غات بولر سن و هم سنک سییکله بن دخی  
 بوبلادن قورتلوب و بوسیله ایلده ماجور و مشایب اوله سن **مصراع** هم مر از بن نوع سوا  
 سود باشد هم ترا • کبره بوکلمات بو حاله استماع اید بچک تامل بحر نه طالدی  
 و بر زمان نجه اندیشه به مستغرق اولدی قالدی و دیلدی که بودر یایه قوت فکر  
 سیاحت و بومحاربه قدم تدبیر سیاحت ایلیمه مویشک قلب خالصه بوتنه اختیارده تلب  
 ویره و محک اعتبارده تمام عیار واقع کوره مویش کورد که وقت بغایت تنک اولدی  
 و کبره بوسودادی سرا سیمه و دنک اولدی ینه ربان نصیحت بر کار و پیمان گذشته

تکوار ایدوب ایتدی ای کبریم کلامی کوش جانله ایشت و خلوص یاک و صدق  
مقامله اعتقاد و اعتقادیت بنم ملاطفتی قبول یله مخالفت اتمه و استماع نصیحتدن  
مسارعت قبل و ناجیز و تراخی رو کورمه که هیچ عاقل بوقوله امده تردد و توقفه  
بول و پیر و بواصل مهن تحریف و تانی جایز کور **مصرع** غافل مشور کار که فرضت  
غنی هست. نه که بن سنک محاور تکلمه شپاک هلاکدن خلاص اولورم سن دخی بنم  
معا و نقله پیدا و صیاددن آزاد اولور سن هر بریمز که بخای آخرک حیاتنه منوطدر و خلاصه  
آخرک وجود نه موقوف و مربوط سنکله بنم مثل هم از کشته و کشیشان مثلی در که کشته  
سعی کشیشانله ساحل بخانه واصل اولور کشیشانک دخی مقصودی پشت کشی ایله حاصل  
اولور کوشک ظاهر در که بنم حسب عالم و صدق مقام بعدن زمان معلوم خاطر اولسه  
کرت اما حروف ایدر که فرضت فوت اولوب تدارک قدرت اولمیه **مصرع** ترسم  
که عمر امان ندهد تادی در که **ضمیمه** منیر که واضح و ظاهر در که بنم فعل قولیه اوزره غالب  
و کوردم گفتارم اوزره را محمد بن عقد عهد ایدوب و شرط و فانی ذممه آلو چنا بکه  
التخا ایدرن سندن دخی بو آواز ده بر نقرده و بوسا زده بر زخمه رجا ایدرن **فرد**  
فرما اشارتی که دو چشم امیدار. بر کوشهای آن خم ابرو نهاده ایم. کبر مکرر موشدن  
بوکلای کوش ایدر بچک جمال حالو خال صدق و صفا و کلک و نه مهر و وفایله آراسته کور  
ایتدی سنک فحوا ای کلامدن بوی وفا استقام اولور و عهد و میثاقدن هوای صفا  
استشاق اولور بن بو بازاره جانله خریدارم و فرما نکه مطیع و فرمان بردارم من بعد  
**الصلح** **چهار** فرمان جهان مطاع عن صمیم القلب اتباع اقدم و بور باعینک مضمونی  
تا صلح توان کرد در جنگ مزین. تا نام توان جست ده تنک مزین. با خلق خدا ره مدارا  
بکشا. پیش آوی و سبوی خویش بر سنک مزین. کوش هوشله استماع اتم امیدوارم  
که مصالحه نک برکنیه ای جانیه مخلص میسر اولوب بومو هبتک مکافاتی ذمتم واجب  
اکلیه و ذوب و نعمتک شکر و منتنه ابدالا بآباد الترام کوستره و زحالیابوبند سنجایین عهد  
و میثاق و عهد بقای کور دن دله طوق و میان جانیه نطاق ایدوب رجا ایدرم که بو



عهد بی وقایه و بود ذری ایغایه پیش درم همان بی تکلف پور که بویاید بکانه بلیک  
واجب در و سنکله نه نوع معامله اتمک لایق و مناسب در موش ایندی چون سنک  
حضور که وارم لاند که شرط قیام و تقطیم و تکبیری تمام تقدیم اید سن ناد شمندر  
آنی عین یقینله مشاهد اید و میا نمرده اولن لوازم اخلاص و اخضا ص لازم  
اولوب خایب و خاسر دورن لر کیده لر بنده فرایغ خاطر ایلد کردنگدن بنددی و پایکدن  
قیدی کیدرم که بر بوقولی قبول اید و بوشراط التزام کوسر دی موش دخی قدم  
اقدامله ایلر و کلوب سلام و بر دی بر اسم قیام و شرط اکرام و احترامی بر نر کدوب  
حالتن خاطر ن صورتی و انواع ملائمت و ملاطف و اصناف مخالطت کوسر دی چون  
زاغ وراسو حال بو منوال و زره مشاهد قلدر رسته امیدارن قطع اندلر و شکا  
موشه قراموش ایدوب دوندلر و ماوالر و نیر کتدیلر چون موش حمایت که بر ایلد بویک  
بلا ی عظیمیدن خلاص اولدی که بر نک بندلرن کما که آغاز ایدوب بوا نشاده  
اندیشه به دوشدی که کد و نک عاقبت حلی نیر نهایت بولر و بوبلا بندندن کدو  
دخی بنجر خلاص اولدیس بوسبیدن جبین حالتن علامت ملال لایح اولوب کوبه  
فراسنده بلدی که موش فکر دور و درازه دوشدی و هم ایندی که بندلرن کسهر دن  
فراغت اید و ملتقت اولوبوب دام بلده پای بسته قوی کید پس خطاب عتاب آنیر که  
اجامیاتند رسم قدیمه آغا ز ایدوب ایندی ای عزیز اینیه خاطر کد کار ملائمتدن  
تیر و دندان خاداش کافک کدر کلا نه تیر خیره اولدی سنک عقد عهد و لطف و مرو  
اعتقاد بویله دکلدی چون حاجت که طفر بولدک و مراد که واصل اولدک و قای عهد کد کنگا  
و انجاز و عدک تغافل ایلرس بن بلور دم که و فایر دار و در که دار استغای دنیا ده بولمز  
و حسن عهد بر کوه در که کان جهان و خزانه زمانه ده اله کوفرو فاعناق کبی همان بر اسم  
بی مستاد و حقیقت یکمیا کجه دنیا ده ناپیدادر **نظم** و فاجوی زکسن رنخی نیشوی  
هرزه طالب سیمرخ و کیمیا می باش موش ایندی حاشا که بن چهرم حالتی ناخن عذر لر خراش  
ایدم و نقطه نامی نیک نام لر جریه سندن تراش ایدم بن بلمیم که کند کدون ادات و شش

۳۹  
 راه سعادت بد بر میآورد که خالک پیره بی نزد و بر تو تبادر که دیدنی چیزی صحت نظر ایلر  
 مشام هر خیشوم که استنعام بوی وفادن محروم اوله استنشاق رواح ریاحین محاسن  
 اوصافدن دور درو آینه مهر ضمیر که اقسام صورت صفادن زنك پذیر اولیه انعکاس  
 انوار مکارم اخلاقدن بعید و مجبور در **پیت** و فابونین چو ویرن لاله باغ • انکجور  
 اولدی پیری طاق اچین داغ • و فایولنده چون سرو اولدی قایم • صفاییله طور در **سیر**  
 دایم • کبر ایتدی چون بلور سن که وفامشاطه عروس کمال و خال رخساره مشاهد حسن  
 و جمال در کوکد که سن دخی عذار کو دار که رخساره محمد و قرار که بوکله کونه ایلر آرایش  
 ویره سن که هر گلزار که آند نهال و فابتمیه شاخسارند بلبل صفانوا ایتیمه و هر رخسار  
 که خال و فایله آرایش بولیه صاحب نظر لک بر توالتقا لرنیه منظره اولیه بواجلد ندر که  
 دمشلر در **پیت** انو که طریق کرم و رسم و فانیست • کر خود بهشتست که شایسته **منا**  
 هر کسسته نک که جمال خالی پرایه خال وفادن خالی وله اکا اول بلا یتشه که اول زنت  
 دهقان یتشدی موش ایتدی که بجه روایت اولمشدراول **حکایت** کبره ایتدی  
 امثال کلمه که اعمال فارسدن بر قرینده برد هقان و ایددی اهل فراست و صفا  
 کیاست فحمانه صفاده بجه ساغر صفا سوردش و کشاکش روزگار دن هزار کز جور  
 و جفا کورمش طاوس کاوس دمان و زمینده بجه تلخ و شیرین طامش و کاروبار  
 متاع جهانی هر رکن آتش صامش **فرخ** جهان پیوده بسیار دانی • طریف زیر که  
 شیرین زبانی • بود هقانک بر خانوئے و ایددی که روی دلاویزی سمع شبستانه  
 جان و لعل شکر ویزی نقل می پرستان رندان ایددی نقش آمیز بکده نوبهار که  
 زنگار نک و عشق فوشدکن روزگار بکی پر دیو و نیرک ایددی **نظم** سرای حسنه  
 فرقه عنبرین فام • بیاض سینیه فرهی فقره خام • شب و صنت بکی دام دل افروز •  
 رخ فوخنده فالی روز نوروز • پیردهقان اگر چه زیور هنرله آراسته ایددی اما  
 روزگار ی فقر و فاقه ایلر کچورددی **و افوض امری الی الله** مژده سنده توکل تخمین  
 اکر دی پیشه چرخ غدار و عادت سپهرستما که خود بود که اهل هنر و کاملری اسفل



سافلینه نازل قله و بی هنر و ناقابل برای علای علیینه و اصل اوله **فرد** کج روا ترا  
 دهد خرمنها • برك کامی بر آستان ندهند • مکساز دهند شیرینی • بهمایان  
 جز استخوان ندهند • **پیر دهقان** صفت دهقنده کمال مهارتله موصوفاندی  
 چون بوعملک اسبابند و سعی و آلاشه قدر بے یوغدی دست عیشی تنک و پای  
 عشرتے لنگ و لوب عمرتے قلت فخرتله کچور ردی بر کون زن کال عجزدن ربار سلطی  
 درازایدوب دهقانه ملامت آزارندی که ای پیر یا بالغ بجه یدک کوشه کاسنه  
 فارغ او لور سن و کسب و کار اتمیوب عمر و کف و فاقه و احتیاج و مضایقه ایله  
 کچور سن آخر حرکت موجب برکت اید و کن بلر سن بجه مدد تدر که سکار کور سن  
 اینای جنسکدن عار اتمر سن اگرچه دیواخانه ازله **الْوَرَقُ عَلَى اللَّهِ** بوالی هر آفرین  
 اسمیله موسومدر اما عنوانته **الکاسب حبیب الله** طفراسه وحی مرقومدر پس  
 ظاهر سبب رزق سعی و کسب ایدر اگرچه فی الحقیقه رزق و سبب لاسباب در سبب  
 رزق سبب رزق نیست کسب و بے رزق تو مسبب سبب است صواب بود که  
 سندن طریق کسبه سالک اوله سن تا سایر ناس کی سن دخی اسباب نعمته مالک اوله سن  
 دهقان ایتدی ای عمر عزیز دیدک عین صدق و محض صواب و موافق قیاس  
 و اجماع و مقتضای سنت و کتاید ما روز کار ایدی که بود یه ده بنو استاد کار و  
 و بود یارک دهاقینی بکا خدمتکار ایدی حالیا ضایع ضایع اولوب اسباب زراعت  
 الدن چندی مزدور اولدن غیر یی چاره قالمدی مرد و درمه مکاری و ملق عاری ناردنه  
 دویه وزن **النَّارُ وَالْأَعْمَارُ** مصمومین موجب بجه من بعد بوطر بقیر قدم قوبیر عز بیت  
 زبزه سفره خوبا زنیارم خوردن • بار از بار کس خود نتوانم برداشت • اگر البته  
 کسب و کار اچون بر حرفت اختیار اتمک لازم اید و اجیدر که بود یار دن رخت  
 رخت قامتی بر جانیه دخی کوثره و زکمه داره بیده شمانت اعدادن سلامت میسر  
 دکل امدی جلای وطن ایدوب بود یاره دخی کیده له و انده هرنه صنعت راجح دار  
 اختیار ایدلم دنک فقر و فاقه دن طاقت طاق اولشدی خربت غربت و بلا و جلایه

رضا و یرو ب ار و عورت تقا قله اول دیار دن دخی کو تر و ب بغداد جانبند  
 رحلت اندر اثناء مسافرت بر کون شداید راه دن بی طاقت اولوب بردخت  
 سایه سندن یا ندر دفع ملال و رفع کلال همچون مقتضای حاله مناسب قیل  
 و قاله استغفار اندر کیدرت **الکلام بحال کلام** نحوای اوزره مقالدری بومقامه  
 یئتشدی که دهقان ایتدی ای یار کرامی محنت غربت اختیار ایدوب عنان غری  
 بردیاره توجیه اندوک که اند بزی بر فرد بلز بزدخی برا حد اذند بلز زخ  
 که اول ولایتک خلئی مسئله و جیار یا اهل حبله و مکار اوله لومشاطه صنع  
 ذوالجلال جل عن الاشیاع و لا مثال جهر جال با کالکی احسن بقوم حالیه آراسته  
 قلشد **فرد** غالباً بوهزار دیت فلک کورمدی **ساکه** انس و ملک **مبادا** که  
 افسون و فسانه ایله یا تعلق و بهانه ایله سکا طعین لر سندن خور و جوانی و امید  
 کارانی ایله آنره مایل اولوب **دوم** چهاره نک **چینندن** اعراض اید سن و پیر  
 و قشند بوفقری حقوت و رف و کرب و غریبت **توب** کید **سی** اگر عیاذا بالله  
 حال بومنونال اوزره اوله **منوع** بکا احوال حیات مقوله **هالاندزا اولور** **نظم**  
 زمرکم ہم ندارم و الحی ازان برسم • که من همیم و تو یارد یکران **باشی** • دن چور  
 بوکلانی استماع اندی کال انفعال اظهار ایدوب ایتدی بونه کلام شور انکیز اولور  
 که سویلرسن و نه خیال وحشت امیز اولور که تحیل ایدرسن **پیت** تن و جان و کوکل  
 قربانک اولسون • قولم یصدق صاچم یورغانک اولسون • اسیرک اوله ین تاجان  
 و رنج • بوجسم ناتوان کوره که رنج **کریم** حاکمه خیانت خالندن بر خیال اولسید  
 وطن مالوفدن اشغال و مسکن مشغوفدن التحال ایدرمیدم امیدم وار که سندر  
 مدمواشتوک قدم بصد و غم اولکی کچر ده اندوکم عهدی **لحد** یئتدرم **فرد**  
**بقیامت** برم آن عهد که بستم با تو • تا نکوی که در انوز و فایت نبود • حالیا  
 دخی تجدید عهد ایدرم و رسته بهمانی بونک اوزرنه عقد ایدرم که طاق و نه  
 بدند جلوه قله طوطی بان شکر شکر کدن غیر یله شیرین کام ایتیم و نا های زندگانی



آشتیان که ملتند آسوده اوله مرغ دلی که دام محبتدن غیره یرام اتمیم کوسلوک سپل  
 آخرتد سندن مقدار اولور سه خودمها شرطی پایانه یتشد ریش اولم واکر بومدت  
 دخی اجل ممدت و عمر مساحت کوستر سه بو عهد اوزره پایدار و بو پیمان اوزره برقرار  
 سوبله ملاحظه اولسه **بیت** دوسه روزی کوازمک امان خواهد بود عهد من  
 بانو هانست وهان خواهد بود **پر کهن** سال بوکلاتک استماعیل خوشحال اولدی  
 زن دخی وجه مزبور اوزره پیمان و عهدی ایمان غلاط و شداده موید و مؤکد قلدی  
**بیت** اولور کذاب و لانتک ایسی سوکتد چو بسوز سوبلیه ایچه خیزاند چراغ  
 کندن چون روشن قلد زن و پر کوزی یاشندن که روغن پیر فراغ دل و صفای  
 ضمیر ایلد یاشنی نه نوی زن دجو اوزره قویب خوا بر وادی بو حاله مقارن  
 اول مقامه بر جوان کلدی **فرد** التند اسب تازی دستند مرغ بازی باشندن  
 تاج کیانه دوشند لباس خسروانه زن نظراتدی نه کوردی **نظم** بر کوکل صید  
 ایدیحی جان کوردی بجه جان بر کوزل جوان کوردی اگر مردم شب تیره ده  
 رخسارن کوردی متق افق مشرق دن صبح صادق طالع اولدی صابندی واکوردی  
 مردم زیر طرغ شب دنکندن عارض زپاسن تماشا ایدیدی آفتاب جهان تاب  
 و رای حجاب سحاب دن لامع اولدی دیدی **فرد** بر کلسیر ایدی کل برک رخسار  
 انک سینل پر تاب ایدی زلف سیم کارک انک نقاش قدرت پر کار ایداعله  
 غیر تر دن سطح عذار نه دایره چکشیدی و دهقان فطرت باغ جمال و بوستان  
 حسن باکالنه تخم لطافت و بند ملامحت امکشیدی **بیت** چوکان زلف پر مه  
 تابان کشید مه را چوکوی در خم چوکان کشید آن خط سیر فام که خضر است  
 نام او خوش بر کار چمنه حیوان کشید زنک چون تیر نظری اول جوانک هفت  
 جالنده است کلدی سلطان عشق لشکر شور و شوقله کشور درون و بیرونه اود  
 صالدی عقل که شمنه شهر پند را اول منزلدن رخت اقامتی کو ترب پیا بان حیرت  
 و حسرتدن سرگردان اولدی قالدی و زیان حاله بو پیتی انشا ایدوب انشاده

آغاز قلدی **نظم** سواره آمدی صید خود کردی دل و تن هم • عنان صبر بکستی  
 بحام نفس تو س هم • اول جابند رخ جوان نظرا دیوب برنا زین نکارین کوردیکه  
 مشاطه صنع یزدانی چهره دلوا بسنه کلکونه ملاخله تاب و یرمش ویا غیان  
 قدرت الصمدانی کبرک هر خسار زینا سنه شیم لحا فتلده آب و یرمش خورشید رخسار  
 رشک عارض سمیندن چهره سی التونا ولش و مشک خطا نک غیرت <sup>زلف</sup> مستانیدن  
 جگر ی خون ولش **بیت** قامتی سرو سوار از اولش • میوسی شیوه برک ناز اولش •  
 دهن تنک حقه مر جان • لعل نابی مفرج دل و جان • زلف ثقیان آیت موسی  
 لب جابخش غیبت عیسی • آنک دخی کردن جانی اسیر زنجیر محبت و پای و بی بسته  
 بنداد دت اولدی **بیت** لشکر عشق و دلم ترک جان گرفت • صبر کمر پزای سهر اندر  
 جهان گرفت • جوان سوار مکر اول دیارک شهر یاری او غلیدی عزم شکار ایله  
 صحرا به چقوب اتفاق خدم و حشم دن دور دشمنی چون تیر نظری اول غزال  
 شیر افکن شهر آشوبه راست کلدی کان ابرو سندن سپر سینه سنده جوان  
 بر پیکان دلدوزاوری که جانی آجسندن لذت کارشکاری او نوندی و قصد  
 صید ایدر کن تخیر واردام عشقه گرفتار اولدی **بیت** کوردی چون قامتی خیالین  
 آنک • دکدی جانده بلا نهال آنک • عشق غوغا سی کلدی کتدی فراغ •  
 آوردی خال خیال جاننده داغ • صوردی که ای هر شک پری وای جان بنان آزی  
 سن کسن و بوند نیلرسن و سبب ندر که بو غولده موافقت ایلرسن **بیت**  
 بکادی کم نه برجک ماهی سن سن • بجه چشمک نما ساک ماهی سن سن • نه کوندن  
 پرتو الدک ای مه نو • که صالدک برج حسنه بویله پرتو • اگر انسا لنک انسا لنده  
 اول • پری ایشک ندر یاندخه غول • زن دل غم پرورندن بر آه پرورد  
 ایدوب ایتدی ای دولت بیدار بخت خفته حامد نمی صورد سن یا فتنه دل شکسته  
 حامد نمی استفسار ایدرسن **فرد** سوی دارم که سامانی ندارد • بدل درد دیکه  
 درمانی ندارد • انیس روز کارم بو پهر کهن سال درد دل بقرارم سوزن ندوه



و ملا در لباسم بویلاس در که کور در سن یال و بام بو حال او زده در که شاهد  
 پیور در سن عمری دارم محنت و بلا یله کچوردم و جانم مدام ساقی دهر المذن شراب  
 قهر انچوردم جوان ایتدی ای مراد دل غم دیده وای انیس خاطر محنت رسید **مصراع**  
 حیف باشد چون تو شهباز اسیری **قصه** • رو امید که سن بو حسن عجیب و شکل  
 غریب و چمن دلفریسده بو پیر فرتونک اسر زنجیر شخیری اوله سن و غیر عظیمه که سن  
 بوزیب و بهایله بازار روز کارده بی قدر و بهادری برك و نوا قاله سن کل **شعر**  
 سیستانه القوب سهر غریبه کچورین و ملکک ملکک سی ایدوب و رایت قدر که  
 دروه رفعته بتورین **فرد** • هر انچه از عمر پیشین رفت کورو • کون روز تو **ست**  
 و روزی تو • بیا از در دولت درایم • چو دولت خوش در آمد خوش برایم •  
 چو دل خوش باشی تا من جان فروشم • تو ساقی باش تا من می نوشم • زن چون نوید  
 وصال کوش اندی حقوق پیر زال فراموش اندی و پمانه پمانی سنک عذر له صوب  
 عقد اند و که ایمانی بالکلیه او نودی چون جوان زنه کند ویه مایل کوردی ایتدی  
 ای جان جهان فرصت غنیمت نه توقف ایدرسن کل کید لم پیر پیدار اولنج مسافه  
 دور و دراز قطع اید لم زن آهسته رك پیر له باشی دیزندن اندروب یه قودو  
 چیست و چالاک عقب جوانه سوار اولوب دست اعتماد یله میان جوانی در اغوش  
 اندی و آتش محبتله شویله طوئشندی و عنان شهوتله شویله یاپشندی که دعوی  
 عفت و عصمتی فراموش اندی نوا نشاده دهقان پیدار اولوب کوردی که بر جوان  
 سوار اولمش و جانان انک پای وصاله خطال و ساعد صحبتنه سوار اولمش آتش غیرته  
 زیانه چکدی و دود حمیت باشنه چقدی و بحر کجی جوش و سیل کجی حروش ایدوب  
 ایتدی **بیت** یار من مهر دوستان برداشت • مهر دیرینه ارمیان برداشت •  
 آخرای هوفانه عجب نقش ورنک اندک وای دلفریب نه غریب ربو نیرنک اندک  
 ای نه حقیقت قنی عهد و پمانک وای نامروت قنی عقدا پمانک قنی حقوق و حقیقت  
 قنی وفا و حقیقت قنی دعوی عفت قنی مقتضای مروت زن ایتدی ای پیر نابالغ بو

سوزدن فارغ اول که خوبرده وفا اولمز بونلردن حسن عهدا و مقوهان سهیلی  
تربا ایل جمع اتمک و آتش سوزان ابحر نهال کلدیلمک در یکی در **عرب** ایته الناحی للتر  
سهیل **عمر** الله کیف یلتقان **هی** شامیه اذاما استقلت **وسهیل** اذاما استقل  
یمان **سن** مکر شمدک اوله که دیشلرد **فد** کفتم زمهر و رزان رسم وفا پامو  
کفتار ماه رو یان این کار کمتر آید **اکوچه** چوقدر دیناده تسویش **ولیکن** اولمیه  
بوندن یتراش **که** اورده بغری عاشق طایغر طایغی **اوله** معسوقه نیک اندن و اغی  
انک اول درد بیله یانه سینه **آنک** توز قومیه آینه سینه **پهرا** یتدی ای پری  
دایر **ایضا** قدن طشع چتدک و جفا کارلق بنی دل آزارلق کلید ایله آچرک قورقور  
که پیمان شکلت مکافاتنه کوفتار اوله سن و بکا اخر وقت سزا کوردک فعلت  
خواسنه عنقریب بوله سن **پیت** صقن آهدن ای نکا رصقن **کینه** چودر بورور  
صقن **رن** آنک جانبیه التفات ایتمیوب جوانه ایندی نه طور ز کیده لم تاجفای  
بادیه فراقدن قورتلوب سرمزل صفای وصاله ایره لم ملک زاده سمندیز رفتار  
و هامون نورد دریا کذاره که شمال تندروا کاهمه اولمزدی و وهم تیز کد کدنه  
اره مزدی و کور مزدی **پیت** فلت وار اولسه چون میداند دایر **هلا** لندن اوله  
ستیاره طامس **ایاغدن** آنکسه نعل پاره **اولوردی** کوش چرخه کوشواره **کوز** عالم  
ایچن برد مد چون برق **اکی** منزلی که غربله شرق **عنان** و یروب اول بیابان نه  
پایند آب کبی روان باد کبی دوان اولوب آن واحده دید دهقان دن غایب  
ونا پیدا اولدیلر پر پیچاره بادل صد پاره چون بوحالی مساهد اندی با وجود که  
کربت غربت و شداید راه مسافر تدن طاقت اولمسیدی حرقت فرقت همراه صبر  
و تحمل اید میوب افشان و خیزان عقبدرینه دوستدی کندی **مصع** درمندان راه میسند  
وازی میروند **کدرکن** کدو کدو و پیر ایتدی شفا طایفه سندن خود و اولمز و نه  
عهد لرنده بقا و مشرب قلبلرنده صفا اولمز **عرب** دد ذکر هن فاهن و فاء  
ریح الصباء و عموود هن سوء **بن** بونک قولنه اعتماد ایدوب وطن مالوف



و دیار معودی ترک ایلدم حالیا نه بو حالله رجوع اتمک میسر درونه بو طاقت و محاله  
 اردلرندن یتمک و نه الی غیر الهایه عتبلر بخره کتمک متصور اما بنم عاقبت کارم بخره  
 اولیسه و خاتمت حاله بینه نهایت بولیسه **پیت** میروم کورد جهان در پی دل  
 بی سرو پا • حکمت کار مرا پاوسری پیدا نیست • اما چون یونلر بر زمان کدلر خیلی  
 مسافه قطع اند لو کیدرک بر چشمه ساره و بر سایه سپیداره یقذرلر چوز استیج الله <sup>کندن</sup> حر  
 محب و محبوبه اثر ملاله و قوت مرکوبه فتور و کلال طاری اولدی ایتدیر اولی بودر که  
 بو مقامده بر ساعت ساینش و آرام ایدن و زو شه سوار میدان آسمان خنجر دایره  
 نصف النهار دن گذاراید چک بزدخی بو مقامدن ماه کبی منزل مهور فرخام ایدن  
 پس اسدن پیاده اولوب سایه درخته کلدیلر بر زمان لب آیدن او تورب کتاب  
 عشقندن بر بخره فضل و بابا و قیوب محاوره و مساعره یه آغاز قلدیلر چوان روی  
 رنگین نکاری و زلف و زلف مشکین دلداری مشاهده ایدوب حوالی خسار  
 کل رکند حلقه طع غالیه باری معاینه ایدچک ایتدی **پیت** زلف مشکین  
 حلقه ات بر روی کلکون بسته اند • می ندانم روز و شب بر یکدیر چوز بسته اند •  
 جانان دخی بر زمان اول سرو نازک سرفراز لکن و اول شوخ طنازک دنلواز لکن  
 تماشا ایدی و نخل قامت دپاسنده که رشک طوبی و غیرت سدره المشی ایدی  
 نظر ایدوب بو بیتی انشا و انشا ایدی **پیت** نخل بالایی تر ایا رب چه موزون  
 بسته اند • صد هزاران نازک بر یکدیر چون بسته اند • انشای مصاحبت زون  
 دهقان تقاضای طبیعت مقتضا سحر تجدید طهارت لارم کلدی حرمت و آد  
 رعایت ایدوب اول موضعده زخیل مسافه کیدوب خلوت کوزدوب بر پیشه یه  
 قرینده بر چشمه کوردی هنوز ککار چشمیه وارمدن بر شیر غران که شیر آسمان انک  
 هیتندن لرزان و کاو و سپهر زیب میبشندن کویزان ایدی **فره** هی آمدن خرو  
 و ستیلن • هنر پرچرخ از سهمش کویزان • بنیش ناخشان زهر آب داده • به تیغ  
 نابا و زهر آب داده • التهاب آتش جوعدن اطراف دشت و عالی کشت ایدرکن

چشم پر خنثی اول شوخ چشم راست کلوب فی الحال قلاب چنگال قاپوب .  
 اول پیشیه اندی جوان چون صفیر شیر ایشندی و نکاری کاره چکد و کنی <sup>شاید</sup>  
 اندی ہم جانندن همانا لان کد و سن آت ارقاسنده براغوب راه بیابا طو ندی .  
 کندی **مصراع** بلا لادید ورواز یاربوتا فت . **القصه** چون هول جانندارد نه  
 بقیوب قاجدی و جانان چنگال شیر غرانه کوقمار اولوب مرزعه همانا کد <sup>بسیه</sup>  
 بجدی **بیت** هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت . **بهر دهقان آنک** عقبه  
 افغان و خیزان و خیزان و کریان کیدر کن اول چشم بخارنه کلوب نلردن اثر و <sup>نشا</sup>  
 کور میوب فریاد و فغان ایوب اندی **نظم** درد که یار رفت و دلم را دوا  
 نکرد . صدوعن پیش را دویکی را وفا نکرد . بر زمان ایام وصال و هنگام انصا  
 خیال حال یدنوب نالشی اندی و قطرات حسرت و محاجات عیراقی باغ رخسار  
 و سمن زار غذارنه روان ایدوب اندی **بیت** قافی اول کونلر که وصل یار لمر <sup>سهر</sup>  
 ایدم . اول جمال حسن بن وصلنه مغرور ایدم **نظم** جتاروزنکه ما را در سرا  
 بستان وصل . چون کل و بلبل مجال خند و گفتار بود . دریغ که انوار لمعات  
 موصلت ظلمات ایام مفارقه مبدل اولدی و حیف که بهار حضور و راحت دبور  
 محنتله خزان و برب و یار دولت نکبات نکبتله دیزان اولدی **رباعی** دی روز چنان  
 وصال جان افروزی . امروز چنین فراق عالم سوزی . افسوس که بود فتر غم ایام .  
 ازادوزی نوید این را روزی . کویه بسیار و ناله نیشمار دینکمه نظر اندی کورد  
 که یار قدیمیک اثر قدیمی پیشه جاننده کندی نه محابا اول ایزی ایزلیورک و دیدن  
 احتیاطله جوابی کوزلیورک کندی اول موضع نیدی که شیرانک شکن چاک اتمشد  
 و احساسندن بعضی بیوب باقیسن انده قویوب کمتش ایدی پر فروت اول حاله  
 مشاهده ایدچک سراسیمه و مبهوت اولدی بلدیکه اول پوفا حیایت خیانتک  
 عقد غفانه کوقمار اولمش و اندو که عذر و نقص عهد کجوا و باداشنی بولش بر زمان  
 دیدن غیرتله آنک حاله بقدی حیران اولدی و آنک محنته و کد و نک غریبته



هزار ناله و آهله گویان اولدی **بیت** ز لب ناله اش بر تریا رسید • زمرگان  
 سرکش بدریا رسید • بومثلک فایده سی بودر که هر کسه که جهش عهد و وفا  
 ناخن غدر و جفایله خراشاید کذلک کاتب و هر آنک رقم وجود نه کذلک  
 قهرله دفتر روزگار دن تراشاید **فره** پیوفای هر کجا رخت افکند • عاقبت  
 انجایرا ویران کند • **موش** آید بن ده بلورم که نقص میثاق و قرع باب نفا  
 خلاف محاسن و صاف و نقیض مکارم اخلاق در سنک منافع محبت و فواید  
 صحبتک بکا و اصل اولوب بوا یکی بلا و ستمدن سنک واسطکله مندفع  
 اولدی واعدا نك بندن رشتنه طعی سنک بمنزعت و برکت عنا یتکله منقطع  
 اولدی پس بر و نه لایق بودر که بومکرمته مکافاتنی ذمت همتمه واجب بلم سنک  
 بند لرو که کسمه ده اینکی دیشیم قالبحه جالشوب خلاصک بایند اندکم عهدک عهد <sup>سندن</sup>  
 کلم اما خاطرم و مخطر ناک خاطر خطور آدی که فساد تندن عنان تمالك و تماسک  
 المدن کندی آیینیه دل اول عباردن صفا و **مآت** خطر اول زنگار دن جلا بولیه  
 ممکن دکلدر که سنک عقد کارک تمام کشایش بوله کر به آیدنی شوبله فهم و لنو  
 که نیم جابم بدن خاطر که خرشه اولوب نقص عهد اندیشه این سن حال بو که  
 بن بند عهد و پیمانی میان میان جاننه عقد ایدوب ایمان غلط و شداد  
 موکدا تمسدر من بعد غد و نفاق و نقص عهد شقاق احمالان و پرمه و سوابق  
 و حشقی مطلقا خاطر که کتورمه که فانوز غلصت جدید و آیین خاصمت قدیمی  
 نسخ تمسدر سندن وفادارلق و حق کدارلق متوقع و مطلوب ایکن مکارر حلیه  
 کارلر زمره سندن معدود و محسوب اوله و جمال مناقب و آیین محاسنکی  
 ز نك نیز نك و در نك غدرله موسوم و معیوب **فره** صاف دار آیینیه دل  
 که صفا ازهر به • مشکن عهد که آیین و فا ازهر به • عاقل کامل و هومند صا  
 دل که بر کسه دن شمه تعطف و کوشم تطف کورسه بنای خلاص و قواعد  
 اختصاصه ذروه سمایه یتور و نهال صدق و صفاده میوه لطف و وفا یتور

اگر صیغه نبرد غده ظاهر اولسه و خاطره بر شمشیر خطور قلعه فی الحال  
آنی صفحه خیالندن محوایدوب من بعد آنی پیرامن عرصه خاطر کتورض علی الخصوص  
که ما پینلرند عقد عهد و میثاق مبهم اولوب ایما غلط و شدادله محکم  
اولش اوله معلومکدر که بوفالرك خاتمی شوم و عاقبتی مذمومدر و ارباب  
عذر سعادت دنیا و عقبدان محرومدایمان کاذبه بنیان عمری ویران  
ایدر و حلف و عهد و نقض پیمان بنیاد عمر زندگانی خا که یکسان ایدر **الیمین**  
**الکاذب تدع البلادی نظم** چون درخست آدمی و پنج عهد • پنج رایتیار  
میبااید بجهد • عهد فاسد پنج بوسید بود • و زشمار لطف یهیده بود  
نقص میثاق عهد و ارجعیتست • حفظ سوکند و وفا کار تعیتست • امیدوارم  
که وفادارلق حققی فراموش ایتوب مقدمات آزادی قویرسن و عتداتد کلث  
عهدی نقص ایتوب نقض غل و غش صفحه دلدن بویه سن موش ایتدی **پیت**  
**هر کسی که در وفای سوکند بشکند** • جان و دلش بزخم حوادث فکار باد •  
حاشا که بن عهد و وفا و سنی بند و بلادن رها ایتیم فاما خاطر خلیاناید  
خاطره که سکا بیان ایشم بنی کرداب تفکرم و تبه تحیر برقدی که ایتدی مکتون  
خاطر و مضمون مافی الضمیر که بکا اعلام ایله تابن دخی دیدن تدبیر ایله کانظر  
ایدوب سنک پایه عقل و ادراکی بلم و اندازة اندیشه و دانشکی معلوم  
قلم موش ایتدی که بر اهل بحر پور مشلرد که دوست اکی نفعدر برای ولد که  
صدق کامل و رعیت شامل ایله بی شایبه عرض فی توقع عوض جانب موکلا  
و مضافاته مایل اوله لرایکچی آنلرد که یا مطامع منافع و یا دفع ضار و رفع  
مضار ایچون بوطر بقی اختیار قله لر اولکی طایفه که ابواب صداقت صفای نیت  
و خلوص عقیدتله فتح ایشلرد در هر حاله انلا ره اعتماد بجالی وارد و هر زمان  
انلرك جانبدن امن و امان محملدر و آنلرك حقند ممکن اولن انبساط و نوازش  
روشن دانشدن منخرف دکدر **پیت** دوست بود غمخور و راحت رسان •



ورنه رهاکن سخن باکسان زهرآدوست چه داند هنر اما آنکه منت  
صدای سیردفع حضرت اید لریا وسیله جذب منافع و واسطه جلب مطامع  
قله لرحالری بر منوال اوزره قرار امرگاه بساط مبسطه قدم اینبساطی دراز  
ایدر لروگاه ساز موافقت درون بوزب مخالفت پرده آغا رایدر لر  
**فرد** که دوستی کنند چون شیر و شکر • که دشمنی سخت تر از نیز و تبر • مرد دانا  
بومقوله اصدا قالک بعضی حاجاتند مساعدی بی روا کورفر و با کلیه  
زمام اختیار آنکه قبضه اقتل رنه تسلیم ایلر بلکه اتمام مهم باشد اعذار  
لطیفه به تمسک ایدوب تحصیل برامنه تدریجی سرانجام ویر و آنکه ضمته  
کند و جابهن دخی ملاحظه ایدوب شرط احتیاطی کا پنی محافظه قلور که  
جمع امورده احتیاط مناسبید بلکه وصانت نفس علی کل حال واجبدر  
که هرکسه که بومقوله احبابله مصاحبت طریق مزبوره سلوک اید السنه ناسن  
حقیقت مروثله مذکور اولور و میان عام و خاصه عزیت رای ورویتله مرو  
و مشهور اولور سن فکرم بودر که سنکله همان بومنهج اوزره سالک اولم چون  
سنک استخلاصکی ذمت عهد مدالدم لاجرم انجاز وعد و ایقار عهد لازمدر  
اما صیانت ذات و محافظت تقسم باینکه دخی ممکن اولان احتیاطی واجب زیرا  
که بنم سندن خوف و خشیت زیاد در اول طایفه ذن که سنک حرم کر مکّه <sup>صلی</sup> اختصا  
آنکه ام کامندن خلاص اولدم و سنک بکا بعض وعدا و تنک اسد درانلردن  
که سنکله قبول عهد بی آنکه دفع دردی چون ذمت لازم قلدن سنک جابنکدن  
دخی بنم باینکه واقع اولان ملائمت و ملاطفت مقرر در که مصلحت وقت ضرورت  
دفع مضرت اچوندر حالا بکا فرستد که خصم مکرو احتیالندن حذر ایدوب  
ایدوب سمع قبوله اقوالنی کوشایتم و مال حاله نظر ایدوب جانب حزم و احتیاطی  
فراموشایتم که پور مشلردر **نیت** در استحکام کار خویش میکوش • مکن قانون  
حکمت را فراموش • کسیه کوکار بر بسیار سازد • بنای عقل را آباد سازد •

که با ایتدی ای موش سن بغایت زیرک و باهوش اولمش سن بن سنک مبلغ ادراک  
 بو هر بته ده ایکن بلزدم و مقدار دانش و پیشگی بودر چه ده فتم ایلزدم چو <sup>بینه</sup>  
 بو کلمات حکمت نکات کن بهره مندایدوب جواهر بند کوش هوشمند و پو  
 اندک و فور لطف و کر مکن دور دکلدر که اعلام پیوره سن که هم بنی بند  
 قورتر مق هم سن سلامتله قورتلن نجر متصور در و بو فعل مشکک فخی نجر کلید  
 اندیشه ایله ممکن و میسر موش تبسم اندی و ایتدی اولدن غیر هر هپ  
 چاره واردر • اوکلز دینک نه یاره واردر • ای کوبه صنعت چوب لسته در بو یاره  
 فکر صواب بودر که جمیع بند لوکے تیغ تا بمله کسم لاسؤل عقده یی که اصل لبا بدر  
 کند و جانم ایچون حفظ ایدم و فرصت کوز ایدم تا سکا بکا قصددن تا اهم مهم  
 حادث اولوب بنی صیدن عاجز اولاسن و اکا استغلا لله بحالک اولمیه که <sup>بچو</sup>  
 و چنکا لکله بکا دست بولاسن سن اول عقده یی دخی حال ایدم تا سندن بندن و بند  
 خلاص اولوب یلرک دخی مرادی احسن و جدا و زره میسر و محصل اوله که بهر بلدی  
 که موش بغایت دانا و عاقل و صقندک استاد کا ملدر ضنون و فسانه ایله اول  
 عقلن الدرمز و علت بهانه ایله یولندن ایرلر ضروری بر حکم امضا ایدوب  
 بو قضایه رضا و پردی و موش دامک بند لونی بدیهه بد کسویا و عقده یی که جمله  
 سنک عن سنی ایدی حالا و زره قودی و اول کچه تمام خواب و ادم ایتموب کتاب  
 حکمتدن نجر فصل و باب و قودی اول زمان که طاوس زرین بال هر سپهر ده  
 جلوه و اهتر از و شهباز آشیانه طارم چارم شهیه بور کستر ایله هوای فضایی افقندن  
 پروازه کلدی **پیت** صیادم اوردی سمند چرخه زرین زرکش • نوردن چکدی  
 لوای ردها بیکرکش • صیاد خام طمع امیدشکار ایله اراقندن بدیدلار اولدک  
 موش ایتدی او شدن اول وقت کلدی که اول عقدا یتدکم عهدک عهد سندن  
 کلم و اول ضامن اولد و غم و عده یه بالتمام وفاقلم چون که بهر صیادی کوردی که  
 جان شیریندن ال ییوب هلاکته منتظر اولدی طوری صیاد یقین کلچک موش



عقد باء دخی جل اندی کره هول جانبدن یاد موش فراموش قلدی و پای کشان

برایج باسنه جقدی موش دخی اول تشویشدن خلاص اولوب بر سوراخر کردی  
صیاد کلدی و انک رسته لرین کسسته و عقد لرین برین بولدی نفسنه دهشت  
و حیرت مستولی ولدی چند انکه اطرافه تحسین و تخلص اندی سپیندن نام و نشانی  
بله میوب دام کسسته و خاطر شکسته ایله خایب و خاسر و وندی کندی برزما  
موش سوراخذن باش چقدی کره اراقدن کوروب یقین و ارمغر خوف اندی  
و خدمت ملازمه قصورنه زبان معذرتله عرض ایدوب ایتدی **بیت**  
حون حصول دولت و صلک محال ولدی بکا کوزاوجی برله اراقدن مرحبا  
اولسون سکا کره دخی واز جان کماز ایله نالش ایدوب ایتدی **بیت** یارب

۴۱  
 اول دشمن بشلو یاره نندم نیلین • سودمکن غیر ی اول دلداره نندم نیلین •  
 پچون بندن اعراض و مصاحمکن احتراز ایدرسن مکر بلرسنن اولاک بر صدیق  
 صادق و رفیق موافق تحصیل اندک و نوا یب زمان پچون بر حصار امن و امان  
 و اولاد اخذ اندک پچون بر حصن شدادی بنیان بنیاد ایلدک بروکل نا اندوکلن الطاف  
 و ملاطفه نک مکافاتنی ضعاف مضاعف بندن کوره سن و ددکدک درخت  
 مرو تک سایه سندن آب آفتاب حوادثن مصون اولوب نهال آرزوده میوه  
 مواد تو که ایره سن سن بندن پچون نفرت ایدرسن بن بوحیرتیم که اندکک الطاف  
 و ظایف عذرتی بجه زبان عجزله ادا قلم و اول انعام و احسانک شکر شکر بیلنه طریقه  
 شیرین کلام اولم **پیت** هم نازه رویم هم محل هم شادمان هم تنک دل • کو عهده  
 بردن آمدن توانم این انعام را • موش همان پای احتیاطله حواشی بساط اینسا طره  
 متماسی کورب و پرکار و اساحت مصاحبت کوبه دن کار جزب نقطه کردار دایره  
 وحدت و زاویه عزلت قرار تندی بوشنک مثالنی پور مشل در **مصراع** هذ زمان  
 العتوق لا زمان الحقوق • کلک فکر و انبویه حیال الله صنفه حسب حالته یازوب آواز  
 خزینله ایتدی **پیت** روزگار نیست که از غایت بیداد درو • نیست ممکن  
 که کسی راسر و سامان باشد • چشم نیکی ز که داریم بعدی که درو • کرکس بد نکند  
 غایت احسان باشد • چون بوزمان وحدت و عزلت و اوان خلوت و فراغت  
 خاطر مر بو خلیان ایدر که من بعدانیای زمانله مصاحبت هواسن ائیم و کائیناتن کان  
 اخوان و خلاندن بر فردله مجالست پرواسن بزم غیر مر کتور میم **مصراع** کو هدم  
 آرزو کند هم خویش • کره ایتدی ای موش لطفله بکا بجران سورن سوسلر  
 و دیدار کنندن دروغ ایدوب دوستلر حقنه و آشنالو حرمتنی ضایع ایله هر  
 کسه که الف جهده بر صدیق صادق عهد الله کموره و قدرین بلا میوب اسانغله  
 الدن بتوره دوستلر تپاچندن محروم اولانسا پرا حجاب دخی ذن نا امید اولوب  
 انک مصاحبندن اعراض و اجتناب قله **پیت** بد کسی ان که دوست کم دارد



بدتر آن کو گرفت و بگذارد. شویله بل که سکا بنم دتمند منت جان جاودا آیند  
 و بکاسنک صحتکله نعمت زندگانی را یکا نیدرو میا نموده اولان رشته  
 مهر و محبت نظر و انقضال دن ماسوند. توان شنید نسیم وفا و عهد قدیم.  
 زهر که که دمد تا قیامت از کل مادام که ساقی عمر با قید رسندن نوش اند و کمر جام  
 گرمی فراموش اتمس کرک. شکر کرمنه که همچو کل تو بر توست. سوسن نیم بصد  
 زیان خواهم گفت. هر چند که کر به باب ابرامد کلامی هر جدا طنا به بتوردی و ایمان  
 غلاط و شداد یاد اید و ب دلی که حجاب احتجایی میانندن کتوب باب مواصلا  
 فتح اید مفید و لما یوب موش جواب و پردی که هرگاه که عداوت عارض اولاجانند  
 ملاطفت و ملائمتله زوال پدیر و لمق میسر و اول ماده که تحریک زنجیر محبت  
 فنون جنون و سفاهندن معدود دکلر اما چون عداوت ذاتی اوله هر چند که ظاهر  
 بنیاد صداقت مقدمات مودت مشید و مهادله کا اعتماد اتمک کرک و محافظه  
 حال و ملا حظله مالد برد قیقه نامرعی قومو کرک آنک مضری غایت چوق و مفاسده  
 نهایت یوقدر پس همان بود که چون میا نموده مناسبت اضداد در شبست نسبت  
 بنمله مصاحبت سودا سن یاد که کتور میسر بن خود صمیم جانندن شک صحتکله دن  
 کوز نام هر کس که خلاف جنسیله مصاحبت هواسن این اکا بلا یشکه اول غوک یشکه  
 کواستفسار اندی که نچه اولمشد اول **حکایت** موش ایدی روایت ایدر که بر موش  
 بر چشمه کارند و وطن طومشدی اول چشمه ده بر غوک اولوردی کاه کاه شم هواچو  
 آبدن جنوب چشمه کارند کلودی بر کون کار چشمه ده نغمه دکلر اشله جان پرده لرین  
 درین قلودی و کزدوسن بلبل هر اردستان صنوب آواز ناسازله کلزار ایدند  
 دل قوشلرین دمیده قلودی **پیت** اگر چه زشت سرآغاز و بد مخارج ایدی  
 اصول اراستی زیاده خارج ایدی. بوزمانده موش کوشه کاشانه سنده زرمیه  
 مشغول ایدی راست چون آواز شورانگیر غوک استماع اندی متحیر و لوب اختیار  
 تماشای خواسته آهنکنه طشره چقدی و سماع نغماتنه مشغول و لوب اصول طوط

الف الله اوردی باشا وینادب تو برغن دپردب طور دی صوفیلر کی رقصه  
 کردی غوک موسک بو حرکت غایت خوش کلدی تحسین و آفرین او توپ موسله  
 اسنالق موسی دیک دماغنه جوش اندی کمر چه زواج عقل مضاحبت تاجند  
 مانع و حایل ایدی اما داعی لبعی مواسست موشه مایل و قایل ایدی الغصه بر بریل  
 انش و الفت ایدوب مملو دزد و صحت ایدلدردی و بر برینه عجیب حکایتلر و دکنش  
 روایتلر ایدلدردی **بیت** ترددل باهدی کمری باخند • وز سوا و سینه می پردا <sup>خند</sup>  
 غوک نزد موش دلشاد آمدی • پنج ساله قصه یاد آمدی • موش بر کون غوک  
 ایتدی ای یارمهربان بن وقت اولور کم سکا کشف داز نهان اتمک دلرم و خا طر  
 بریشانی صحبت شریفیکله شادان اتمک آرزو ایددم کاه اولور نفسم انقاس لا یور  
 استماع اتمک دلروقت اولور کم کوکله نغمات طرب انگیز کله رقص و سماع اتمک  
 دلرسن اول غلله مقعر بن استراحت و خوابدم بولور سن اول حاله سن بکا  
 کلک امیددی بعید بن سکا وار مق خیال محال **بیت** انجا که تو بی آمدن من مشکل  
 و اینجا که منم هزار مشکل در دل • هر چند فریاد ایددم صدای آبدن اشترسن وهم  
 بار که نغمه او رورم غوگر غوغا سندن استماع اتمرسن پس بر حیلله فکر اتمک  
 کون چون چشمه کنار کلم سن واقف و لاسن و بن آواز اتمدین کلدو کی بلوب  
 طشر کله سن غوک ایتدی راست پور رسن بر همیشه تواند نیشه ده بن یار غم کسام  
 کنار چشمه کلجک بن قعر آید اکانه و جمله جواب و یرم و اول بنم ایچون چکد و کله  
 انتظارک اعتدازی عهد سندن نه طریقله کلم کاه اولور نیده سنک سودا خک  
 قاپوسنه وار دین یا باند بولوب بن مد مدید منتظر اولورین خیلی زمانه که  
 خاطر فاتره خلیجان ایدردی که سکا بو معنیدن بر شمر در میان ایدیدم سن خود  
 کرامت ایدوب صفای باطله مکنون ضمیری بلدک و بو معنی احسن وجهه و زره  
 بیان قلدک حالا بو خصوصت تدبیری سکا دخی مخصوصدم و بو مشکلک حتی برای  
 اصابت یذیر که مفوض ذهن لطیف توهمه فکر نکوکند • موش ایتدی بو امرک



سر رشته تدبیری سرانگشت قدر نموده در صواب بود که بورشته دراز بیند  
 ایدوب بر طرف بنم پامد بند و بر جانین سنک پایوک پیونداید و ز تا چون بن  
 لب آبر کلم رشته می تحرک ایدم بنم قد و ممدن سن منبیه اولوب قدم رنج  
 قلدر سن اگرگاه سن دخی مقدم شریفکله در نما وید مزی شریف پیور سن رشته  
 تحریک ایدل بنه اکاه اید سن طرفدن عقد عهد بورشته اوزره انتظام و عقد  
 صحبت بورشته ایدل استحکام و یرد لومواوه بوشر طی رعایت قلور لردی و هربری  
 آخرک حالندن بو طریق ایدل خیر ادا و لور لردی بر کون موش لب اید کلدی تاغوک  
 طلب ایدوب اساس محبت بنیاد ایدوب خانه عشره آباد ایدل لرناکاه بر زاغ سینا  
 فضای هوا ده اوچر کن چشم طعلله کنار چشمه ده موشی کوردی قضای آسمانی کنه  
 ز الحال اتوب قصاب و ارپجاره قناره منقار نه اوردی و پروازه کلدی اول رشته  
 سبیلکه بر طرف پای غوک و بر جانبی پای موشه بند اولمشدی درون آیدن ظرّه  
 کلدی هوا ده معلق سر نکون اولدی خلا بق زاغ و غوک بو حال اوزره کورچک و بو  
 نقش بو العجبی تماشا اید چک زبان طعن و طتری دراز ایتدیلر و تعجب طریقه ایتدیلر  
 عجب حالدر که زاغ برخلاف عادت بر غوک شکار اتمش هر کون غوک شکار زاغ اولون  
 کور لمشدر غوک فریاد ایدی که حالیا دخی غوک زاغ اولمشدر ولیکن شامت حضرت  
 موشدن بو بلایه مبتلا اولمشدر هزاران هزار بو مقله بلایه سزاواردر اول کسه  
 خلاف جنسله مصاحبت اختیار قلله **بیت** ای قغان از یار جنس ای قغان • هنشین  
 نیک جویدای مهان • بو مثل مو جیخه واحد که حب رای صایب نا جنسله مصاحبت  
 قلبیه تاغوک بوی قضای هوا ده رشته بلایه آویخته اولمیه حال بکا بود ایدر شمشدر که  
 من بعد بنی نوعم صحبتندن دخی مجانبیت بو قند قالدی که خلاف جنسله مصاحبت  
 ایدم • بو عزلت جوی و دور از انجمن باش • رفیق خویشین هم خویشین باش •  
 عزلت شاه مرغان کشت سیمرخ • یک مرغست خواندش سیمرخ • کوبه ایتد  
 چون لذت صحبتدن نفرت ایدردک یابدایت حالی دانه غلغ و دام تلطف و تحلفه

بنی صیدا بدوب نذر دك و چون مرزعهء حالكنه عاقبت تخم مخالفت اكردك اوزمان  
 زمين د لك پنچون نهال موافقت دكردك **رباعی** ساعه بوفاسر سبوب بكشادی ♥  
 چون مست شدم جام زكف بنهادی ♥ جون دردی هجر خواستی داد آخر ♥ اول  
 می صافیم چرامیدادی ♥ **موش جواب** و پردی كه اول زمانه بنم سكا احتیاجم و اراید  
 كه اعلامی جان شكارك پنجه سندن خلاصه شوارایدی عاقل اكرد بر دانه كرفار  
 اوله كه اندن نجات دشمنك حسن اتمانه وابسته اولسه ضروری آنك  
 دامن مدارات موالاته تشبث ایدوب اظهار آثار مودته ارتكاب ایدر چون  
 مقصود نه فایز اولور و مراد نه ظفر بولور اندن بصورتیكله مصاحبندن تنفر  
 ایدوب محاسنندن اجتناب ایدر اما بونفرت عداوت و انكار و بونوحشت  
 استنكاف و استكبار جھندن دكلدر نته كه بچه لر شیر پنچون مادر لری یا پنجه  
 كدر لر چون شیردن سیر اوله لر نه سابقه و حشمت مواضندن فراغت ایدر لر  
 هر احد بلور كه انك باعث بغض و عداوت دكلدر بزمه میا نمرده باب معاوت  
 و مظاهرت مدور اولدی ترك مصاحبت و مواصت صوبه صوابه قریب كورینور  
**پیت** هر كه از وفا بدی می رسد ♥ دیدن اورا حیات جان و دشت ♥ انك از وفا بدی  
 نتوان گرفت ♥ صحبت او زجر و رده عاجلست ♥ بردخی بو كه ایكرك دخی طینت  
 خلقی معاد الله سرشته اولوب آوازه عداوت مرادان اسماعه وصول بولمش و نفوس  
 طباعه مركوز اولمشدراول مصادقت كه مصلحت وقت باعث اولمش و برای قضاء  
 حاجت واقع و حادث اولمشد چندان كا اعتماد قلق كرك و آنی زیاده و زرع حسیا  
 المتوكل كه چون ما بیند رشته عرض منقطع اوله موافقت مخالفته منقلب اولوب  
 صداقت اصلی بیر رجوع قله مثلا آب بکی مادام كه تاب آتسه قریب ولاكرم اولور چون  
 آتشدن بعید و لاهان برودت اصلی معاودت قلوب هر كشتی بیر معلومدر كه موشك  
 كریه دن قتال دشمنه یوقدر سنك بكابد كواستیا قلك باعث دكلدر لا یوكرم بنم اتمه  
 دیش بلور سن و قائمه اش بیر سن بنم خون دامی شیر مادر كن حلال كلرسن هیچ توجیه



و تا ویله میسره کله که بر سنک لاف و کزافله فریفته اولم و سنک دعوی مهر  
 و محبت که اعتقاد و بنیاد عهد و پیمان که اعتماد قلم **فرد** کبره را یا موش که باشد مهر  
 مادری که بر آیتدی بوسوزلری عمد و جدله می سویترسن یا فی نفس الامر هرگز  
 و مطایبه می یلرسن موش جواب و یردی که **مصراع** در جان بازی چه جای بازی باشد  
 بو کلام حلیه صد قله محلی و شایبه هر لدن معرادر که رای عینله معین و برهان  
 تعینله مبرهن و مبتین در که بچلین نا توان لازمدر که سنک بکی توانا نك صحبتندن  
 صدر حله کرزان اوله وضعیف مزاجه واجیده که اول عارضه دن که هیچ مرهم دار ویله  
 علاج پذیر اولمیه بقدر امکان احتراز قله **فرد** هر ان کتر که با مهر ستیزد چنان  
 افتد که هرگز بر خیزد **حالا** مصلحت وقت بود در که بن سندن احتیاط اوزره اولم سن  
 صیاد دن مزبعل بنله میا نکه صفای عقیده معتبره روحالصلت معنوی و مناسبت  
 و مصاحبت روحانی میسر **پت** چو میان من و تو قربت جانی باشد چه تفاوت  
 کند از بعد مکانی باشد **حقیقت** حال و خلاصه مقال بود در که سنکله میا ندم امید  
 وصال و احتمال انصاف طیف خیال و تصور محال در که بر نوید وصال دن نوید و لایق  
 برز فریاد ایدوب یا ولدی و آتش فراقله درون سینه سن داغلدی و آه سرد چکوب  
 و ناله پردرد ایدوب دل کرم و آواز زم ایلده بنوخه یه آغاز قلدی **پت** زهم  
 بریدن یاران بر تیغ ناکامی چو هست عاده دوران مزاجه ناوانست **بدرین** مفارقت  
 جان زجان چکونه بود **بیجان** دوست که هجران هزار چندانست **معارضه** بی مقامد  
 تمام ایدوب بر برنی و داع اندر و هر بری ملول و محزون و دوتوب کلبه اخرا نله  
 کتدر مرد خردمند حکایتدن فایده اولدر که عدویله وقت حاجتد فرصت صلیق  
 اتمیه چون غرض حاصل اوله حاسب احتیاطی رعایتدن غافل اولمیه سبحان الله بر موش  
 بی هوش بو عجز حال و ضعف بالله چون کرباب آفات و دریای غافانه دوشدی واعد  
 غالب و خصمای سخت چنگال و نیزه خاب مورد و زنبور کیه باشند اوشدی دایق حیدیه  
 تمسک ایدوب اندر دن بر سین دانه موافقتله دام مصادقه چکدی و عهد و پیمانله

۲۸۹  
 حصار من و امانتت تحصن ایدوب و قایم مهر و محبتی تیرا بآن بلا و محنته سیر  
 اندی و قادر و لدوغی قدر عقدك اندو كه عهدك عهد و سندن كلوب  
 آداب خرم و احتیاطی برینه كوردی اگر ارباب عقل و یکاست و فهم و فراست  
 بوا مثال عجیبیه و تجارت عمر بنیه بنیاد کار لر نه پیش نهاد ایدوب بتدیم متمانده  
 بو حکایات و اشاراته اعتنا و اعتماد ائسه لر لاجرم قواخ حال و خوابیم احوال لری فواید  
 مصادقه مقرون و لوب جمیع امانی و امانی احسن و جود و متواصل اوله . هر انکس  
 که کند پیروی اهل خرد . هیچ وجه ملاطی بحال او نرسد . بآب بحر چون کرفته  
 بنشاند . عباد نقص بروی کمال او نرسد . بنای رفعت کو بر اساس جزم نمند  
 خلل بر تیشه چاه و جلال او نرسد . **باب هشتم** حقدن احتراز ایدوب  
 اندك قولنه اعتقاد و تملقنه اعتماد جابر دکر ایدو کن بیان ایدر رای جهاب  
 ارای برهن فرخنده رایه ایتدی ای حکیم زبانی **بیت** زبانت بلبل باغ معش  
 دلك اسلم غنیک ترجانی . سمت عبیدن معر بر تقریر له وضمت ریندن مبتدا  
 بر تعبیر له بیان اندك اول مکسنه نك داستان که اعدای غالب شیران سخت  
 مخالب کبی هر طرفدن آنی احاطه قیلور هیچ جانبندن دهکار فخر بولیه و هیچ نمر  
 طریق خلاص منصور اولیه اول دخی انلردن برسیله مدارات قصد ایدوب  
 قاعد عهد و صلحی محمد قله و انك حصن امانتت تحصن ایدوب سایر لوك مکین  
 کینندن امینا و اول واقعه ده عدوبله عقد اتدکی عهدك عهد سندن کله  
 انك ضمتده کند و بنفسن دخی میاننده و شرط احتیاطی برینه کتورب میان رای  
 ضایعی و برکت خرم و فکر عوا قبله کردای آفادن ساحل فوز و نجاته وصول بولا  
 حالیا مامولدر که بیان پوره سزاوول داستان که بر کسنتک مهال کینه زمین دلند  
 شاخ وار و عداوت دیرینه درون سینه سندن بایدار و یحیی اصحاب و احباب انکله  
 مصاحبتندن احتراز و اجتناب تمک و اجید رویا انکله انبساط و اختلاط اتمک  
 مناسب اگر بو مقوله کسنه نك ذیلا استمالت و ملائمته شش اشه اکا القات **انکله**



كرك ويا مطلقا انك دعوى صدق و داد نداشتی و اعتقاد و اعتماد امیوب صحبندن  
 اختار و اجتناب و احتیاط انكی كرك برهن اییدی **قطعه** ای به برج سعادت  
 ای شده صاحب قرآن • ای چو وهم از افتتاح آزمایش دور بین • وی چو عقل  
 از ابتدای فریش کار دان • هر نفس که فیض روح قدسیله مؤید و لاوهر شخص  
 که بنای عقل مدر ملا اعلایه مسید و لا لا جرم جمیع امورند رعایت شرط حرم و احتیاط  
 واجب بله مواضع خیر و شری و مواقع نفع و صتری بر بردن تمیز قله واکه پوشید  
 اولیه که دوست آزرده و صدیق رنجیده در احراز فرض و واجبد و آنک مکان  
 مکرینه پوشیدن و غوایل عذر کندم غا جو فروشدن اجتناب مقتضای راه  
 صابیدر خاصه که تغییر نیت و نکدر عقیدتی عین عقلله معاینه اولنه و خد شیء  
 خاطر و دغدغه ضحیه بصر بصیرتله قلته **قطعه** چو آزرده شد خصم ایمن  
 خواشید راهست قصد خراش • کراول در اید بلفظ و خوشه • در آخر بی محنت  
 از وی کشته • هر کسه که اهل کینه دن علامت عداوت مشاهده قله لا زنده که اکا  
 ربت قربت روا کو رمیه و انک ملائمت و ملا طفتنه فریفته اولیه و میا دا احوالنه  
 جانب احتیاط و امورند شرایط انبأه و تیقظی مهمل و نامرعی قومیا شویله که آذند  
 امور ضروره نك خلخ فی ظهور قله تیر آفته سینه سن هدف و شمیر محنته کند و سن  
 علف اتمش و لا **پیت** ایمنی از خصم محنتهای بسیار آورد • تخم غفلت هر که کار در رخ  
 دل بار آورد • بویا بد و واقع اولان امثال حکایتدن که دفتر خاطر اولی الا لیا بدن  
 مرقوم و مرسوم در شاه پیور دی که بخدا و بلند راول **حکایت** برهن اییدی روایت  
 ایدر که ممالک یمنه بر ملک واردی ابن مدین دیمکه مشهور و همت عالی و رای  
 روشن ایلد افواه و السنه ده معروف و مذکور قصر فیع المقدس سلطنتی سعی معمار  
 شوکله سمک سما که یمش و بنای وسیع الفضای معدلتی مدد مهندس حشمتله  
 ذروه افلا که ابرمش **پیت** فلک کو که شاه جمشید بخت • ملک مرتبه ماه  
 خورشید بخت • و بر مرعله که اکا قبره در لردی فاش تمام و الفت ملا کلام انمشدی

۲۵  
اول بر مرغ شیرین کار و سحر گفتار ایدی که حسن کامل و حدس شامل و نظیر دلکشا

و صوت مطبوع و صورت زیبای و ایدی همواره ملک انک صوت و صورت و صوت  
و سیرتند مرتبط و امثال رنگین و حکایات شیرینله منشرح و منبسط ایدی **قطعه**  
سخنهای زیبای رنگین خوشست • حکایات شیرین **چشمه** دلکش است • کسی که از اینها  
بود بهره مند • کندش بزرگان و شاهان پسند • قضای آلهی قهر کوشه قصر شاهی  
پسند کتوب برمد تدنصکره بر بچه چهره ی ملک اکمال تعلقند ن پور دی تا آن  
سرای حمرا یلند یلر خدام سراپه فرمان اندی بقصد حالی بیداهتمام و خدمت ترتید  
سعی تمام اید لواتفاق همان اولکون پادشاهک دخی بر فرزند دلبندی اولدی  
که انوار نجابت ناحیه سند تا بان ایدی و آثار سعادت صفحات حالند نمایان



**قطعه** بوزی برآت نوار آلهی • جیستند فوزان قرشاهی • مهی بر  
 اوج سپهر کمال طالع شد • کسی ندید چنان ماه در هزاران سال •  
 نخستین روشن طالع دل مبارک پی • فرشته طلعت نیک اخترهایون فال  
 از آن نهال شرف تازه کست گلشن ملک • چنان که تازه شود برک از نسیم  
 شمال • **نقد** که بچه قبره نشو و نما بولوردی شهراده نیک نهال قدی بالا بلند  
 اولوردی و میا نلرند کمال الفت و تمام مواشت واقع اولوب ملک زاده  
 دایم نکل طوردا و تورردی و هر دم انکه او یورا و تودی قبره هر کون ملک فرغت  
 داغلو و فودوس مانند باغله کیدوب یاد بال پرمدک و آدمی زاده کوزی کورمدک  
 میوه لردن بولوب یکی دانه کوردی بر بسن شهراده یه و یروب برن کند و  
 بچه سنه ید و وردی کود کلردخی فی نشاط رغبت یله یلردی و انک منفعت  
 و تقوی ندا ملرند و تا یر تمام ایلردی شویله که روز بروز شو و نما و قوربالار  
 و تفاوت فاحش ظهور و بروز ایدردی **پیت** کستند سر یلند به نشو و نما ی  
 خویش • چون سبز تر از آن فضل نوبهار • قبره نکل اول خدمت واسطه سید  
 ساعت بساعت جاه و رفعتی امر و توقیر منزلی از دیاد نولوردی بوحاک  
 اودره بچه زمان کچدی و زور کار دفر سفید و سنیا ییل و نهاری بچه کوه دردی  
 بر کون قبره عادت معهوده اوزره خدمته کندی بچه سی شهراده نیک کما زنده آید  
 ناکاه لطیفه قصدا یدوب سپر بچه خوشنیل شهراده نیک الی بر تودی **پیت**  
 کوه خورد و لطیف می بنداشت • شهراده آنک بوح کندن زیاده منفعل و انشی خسته  
 بغایت مستعل اولوب نمنک مزاج وحدت طبیعت فی غریاب طیس و خفته اندی  
 تا چشم لطف و مروی خاشاک عنف رعوتله اورتوب خوالفت قدیم و عهد  
 صحبت کریمی سنیا منسیا اوندی و ایا غندن آلوب یوه شویله چلدی که مادر  
 حسرتی قیامته قالدی **فرد** دریغ که شاخ کلر نوش کفنه • فرور بخت از تند باد خزان  
 چون قبره کلدی بچه سن کشته و خاک و خنله آغشته کوردی بر نعم اوردی که مرغ

۲۵۶  
 روحن نفس تندن و چره یزدی و شمرطایری آشیاند آسپاندن کوجره یازدی  
 بووا فخر حکم دوزک هولدن قلینک قرع اکبر مشاهد ایدوب کانون دروئی  
 سوز فراق پرکاله حکم پرا حکم معاینه اندی و ضمیر نفی منزل ماه و پیر ایدوب  
 و ناله اشق تاثیر دروه فلک اثره یقورب **مثنوی** در رکبی دو کد کوز یا شینه  
 کھی کوکسن دو کدی که با شینی • دو تونی آهنگ کوکه آغردی • یاشی غور کھی  
 پیره یغردی • جرع و زاری و قرع سو کوارید نصکره خطاب عتاب آمیزله کدو  
 کدو ویرایتدی بودریای مصیبه ینه سن سن اندوک و کالای فراغی غوغای محنتیه  
 ینه سن الدک صائدک • سن اندک کد کازارک یز خاد • بریدرکه اولاسن بیل کھی  
 بکا مناسب بوایدی که بواج حسن و خارا یله برکوشه دیواره برایشیانه ایدیدک  
 حرم سرای سلطان ایله سنک نه کارک واریدی و واجب بوایدی که کد و بچه کلک  
 تر پشته مشغول اولیدک شهرادک انا بکی اولموسنک نه مصلحت که یاردی اگرکوشه  
 و توشه ایله قناعت ایدیدک حالیا بوقصه دن غصه چکرک و بوبلایه مبتلا  
 اولوب زمین دلکک غم تخمین اکزدک اکا بر حکما پیور مشلد در که زهی خاسر  
 اوکسه کم جبار لرایله معاشر اولای زهی خایب اول شخص ستم کارلرله مصاحب اولای  
 بو طایفه نلک زمام عهد و اقراری سخت سست مزاج و قول و قرار ی قوی ضعیف  
 همیشه رخساره مروئے ناخن جنایله حراش ایدر لر نه اخلاص مناصحتک نالر قشد  
 حرمقی وار و حرف فتوی صحیفه حقیقتندن کد لک غدرله تراش ایدر لر نه اخلاص  
 مناصحتک نالر قشد حرمقی وار و نه سابقه خدمت و حقوق مصاحبتک قدری  
 و قیمته وار **فرد** برای خدمت آنکس که نشناسد حق خدمت • مکن اوقات خود  
 ضایع که نه مزدست و نه منت • عفو جرایم که صفت ارباب مکرم در مذهب <sup>ایستقام</sup>  
 حرام اندر حرام بلور لر و غدر و عدوان نقص پهمانی سمت اهل کفران در آیین کبر و <sup>حق</sup>  
 مباح بلکه سبب فوز و فلاح اکلر لر آخر بو بر طایفه ملازمندن که سوا بن حقوق  
 لواحق عقوقه مبدل قله لونه فایده حاصل اولای برکوهه روز و شب خدمتندن



که مواقع شکوایه کفرانی و مواضع آفریده تقریبی ذماتر نه لازم بلکه لونه شفقت و اصل  
 اولاً **پیت** حیف است در زخم بر شین نام • انرا که خو صحبت یاران شناسد • بونلر  
 بر طایفه در که کند و لر جانبدن بر ذنب کیری صغیر و بر عیب عظیمی حقیر تصور یاید لر  
 و سایر طرقت بر امر یسیری غیر و بر سهو قلیله کثیر عداید لر • عیب خود باز <sup>بند</sup> نما  
 دکر • هنری هست ترا عیب عظیمش خوانند • چون بنم جگر کوهر بوجفا یی  
 و بوجنه حقوق و ادایکن بکا بویلا پی روا کورد لر و واجب اولدی که وقت مکافات  
 و فرصت مجازانه مترصد اولوب عظیم و صمیم طور میم او تو میم ما قره العینک اشفاق  
 اول ظالم عدا و ستمکار خو بخواردن که کند و نک هدم و همران تیغ پیداده هلاک  
 اندی اولوب آینه سینه دن غبار کینه یی کور میم **پیت** • بهر سونهم هر آردم را  
 بچو آردم کینه کرم را • بس بر کون فرصت بولوب بی محابا ملک زاده نک یوزنه  
 صحرای و بنقا رخو بخوارید اول قرق المین سلطنتک کوزین چقردی بعد او چوب  
 قعر شاهک کنکه کرده و ن اغتباهی وزره قوندی شاهد بوجنه و اصل اولیچو پیرنک  
 بصرا چون بر زمان کریان و غریوان اولوب آخر قصد اندی که دانه فرسپله اول مرغ ریز  
 دام اشقامه کتوره و قفس بلاده حبس ایدوب لایم اولان قصاص سیاستی حد  
 و اتمامه بتوره پس قبره نک مقایله سند کلوب زبان مکر و فرسپله نیازه آغاز  
 ایدوب ایتدی ای موسی و زکاد و ای بنس غمگسار اشغاین که شمد بد مضکره اول <sup>چو</sup>  
 اولدی و قصاص مکافات طریقله هر کئی تدوکن بولدی **مصراع** کوز دست  
 زلف مشکینت خطای رفت رفت • حالیا کرم ایلده شربت صحبتی تیغ و غش عشرت  
 سلخ اتمه چراغ عیش حضور می مرده و برک صفا و سرور می پرورده قله قبره  
 ایتدی ای ملک اگر چه پور و غک مقتضای ای صایب و پاد شاهک عدن و انضا <sup>فنه</sup>  
 مناسب در و فرمان اولی الامر متابعت جمله فرك ذمتنه فرض واجیدر اما عهد  
 بعید و مدیدر که قلمده بوفکر می مقرر و خاطر مدع بواندیشه مصمم قلمشدم که عمر  
 اولد قهر درگاه فلک استیبا هدن غری بر پناه بلیم و اول کعبه آمال و قبله اقبالدن غیری

برجهت اسقبال قلم کمانم بوایدی که آنک حای حایتند حامه حرم کپی فارغ باد  
 اولایدم و سعیم بوایدی که عرفات خدمتند واقف اولوب مرو و مرو نله مرتبه  
 صفا بولیدم حالیا که خون حاکم کوشه می حرم سلطنتند دم قربان یکی حلال کورد کور من  
 بعد بکا بو بیک طوافی بحال اولوب بومقام حرام اولشد بوجله ایله نینه جان شیرینه  
 عوض میسر اولاجعن بلیدم لیک زن ان اجرام خدمتی میان جان نه بندایدردم و لیکن  
**بیت** مرغی که رمید کورد و از دام من بعد بدانکی شود رام بوندن غیری **لایله غ**  
**المؤمن من حجر مبین** حدیثی موجدی و خردمند و ابجد رک حجره تکرار تجر بر امتیه  
 و برافیدن ایکه دفعه زخم مییه **بیت** نشنودی این مثل را که ارباب عقل گفتند  
 من جریب الحرب حلت به الدماحه و دخی ضمیر منیر مدکه روشن در که محرم بر حالن  
 امین اولوق جابزد کلد که اکوعقاب عاجله همت اولور سه عذاب اجلن مساحت  
 میسر کلد فرضا که مساعدت بختله دفع الوقت میسر اوله البته عاقبت یا کذیا اول  
 شریف محنت و شورایه عقوبتدن جاشنی طمق مقرردن بریرا که طینت طبیعت آب مکاف  
 سرشته اولشد و مزاج روزگار خاصیت مجازا نله پرورش بولشد **بیت** چو بد  
 کردی مشو امین زافات که واجب شد طبیعت را مکافات نه که سپر ملک بنم  
 نور دیده بو عذری و او کوردی بندنی اختیار بلکه بطریق لاضطرار آنک چشم جهان  
 پسته بو آفت ایردی مکمند که برکسته شمس کا دسا غرتدن جرعه نوش ایدن حمار  
 بلا یه مبتلا اولیه یار امین حال و بوستان اعمال ده بیداد نهالن دکه اندن من عتو  
 و نکال حاصل قلیه **بیت** ابلای را که تخم خطر کاشت طع فی شکر نباید داشت پادشاه  
 عاقل مکراول حرامیلر و دانادل حکایتن شتمه مشدر ملک استفسار ندی که بخراولشد  
**اول حکایت** قهر ایتدی روایت ایدر لکه شهر قدده فقره سندن بر درویش قضا  
 خرقه واریدی آداب ستوده ایله آراسته و عادت پسندیدن ایله پراسته محاسن  
 محاسن و صافله موصوف و مکارم اخلاق مشهور و معروف و معارف فضا یلدا  
 و کامل اولدوغی اجلدن اکا دانادل دیولردی و اول شهر اها لیس اکا جان و دلله تحبت



ایدرلودی **پیت** انراکه کال معرفت شد حاصل • هم موثر جان باشد و هم  
مرهم دل • اتفاق بروقت زیارت پیت الحرام نیت اید و با حرام غری میان جان  
بندایتدی و نه هموم و رفیق یادیۀ طریقین طوتدی کندی **پیت** در پیا بان  
چون بغرم کعبه خواهی زد قدم • سر ز نشها کو کند خار مغیلان غم بخور • اتفاق  
بولد • رواج خونی خرامیلر اند مال احتمالن و پروبی فی قله قصد اندلرد انا دل  
بونلرک قصد نه مطلع اولیحق ایتدی بن مال دنیا دن اول نضایه قادر د کلم که توشه  
راه حجه کفایت اید • اگر غرض کوز مقدار له حاصل اولور سه تکلف د کدر نم واریسه  
الک تک بنی صالی ویرک نا طریق تجدید و توکل ایلد بورا • شد ایدی قطع اید <sup>مقصد</sup> **پیت**

مقصود مه واصل اولام در دیدن انظار کسید نه خاك آستانه حرم محترمه  
 که کل الجواهر اهل یقین در توییای قلم **پیت** روم بکوی وی و سر پرستان فکنم  
 عباد خاك درش توییای دیدن کنم **حرامیان** نه رحم اخ زنده قومه دن و هم ایدون  
 اتفاق ال بر اندر و شمسیر کینا ایل آنک قلند سعی تسمیر اندر پچاره متحیر و لوب هر  
 نظر ایدردی **کافر تو بیست** **بکل جیش** هر منسه دن مدد و معاونت دردی  
 و اول وحشت و بودای پر هول و دهشتند حیوانات متغسه دن بر فرزند نظرنه  
 کلدی مگر کلنک جستن در فوج دریای بر موج کبی نلرک سمت داسند اوج هوده  
 پرواز ایدر دردی دانا دل آواز جانکدا زین اسیدوب فغان ندی که ای مرغان هیاو  
 هاموند بوستما کارلرک پنجه قهر و دست هلا کند زبونم حضرت عالمه لاسرار دن  
 عیری دیار بر احد بنم حاملدن خبر دارد کلد ر شاه مرغانم خاتمه اسم حقیچون و خیل  
 الرحمانک معمور اندکی حرم معظم حرمیچون بنم حتی بوستما کارلر قوما یوب بنم فانی  
 هد را تمیز سز و تا بنم انتقامی بوخو خوارلردن اما پنجه آسینا نه جهان دن کمی  
 حرامیلر بوکلای ستماع اید جک استمز او جهیلر کشتیلر و ایتدیلر صورتی عیب  
 او لما سون نامک ندر ایتدی دانا دل ایتدیلر بو اسم مسما یه مطابق دکلدر  
 بو عنوان بو شانه موافق دکل سین پنجه دانا دل سن که طیور جیشی قابل خطاب  
 دکلد کندن عاقل سن بره عین الیقین حاصل اولدی که سن تمام در جرده جامل  
 و کال مرتبه ده لایعقل سن هر کسه که زیور عقله محلی و ملیه قلند چندان کناه  
 او ملیوب قاتلی زیاده و باله کر میا و دانا دل ایتدی **عرب** سوف تری ذاتیل  
 العباد **هل فوس تحکام حار** بن آفات مکافاتن بر نکمه استعار ایدم و محاف  
 مجاز ایدن بر شمر اظهار ایلدم اما اول طایفه که صفات **هم بکم فهم لا یحیو**  
 آنلرک لازمه ذاتیدر بو معنی بلرلر و بور فری **کلر لپیت** اگر کوش دارد  
 خداوند هوس **ازینان سخنها خوش آید بکوش** اول قدر که دانا دل بو متولی  
 نصیحتی شعر سوزلر سویلدی مفید و ملیوب کوش هوشلری استماع کلام حکم



امتناع ایلدی و باصره باصرتلی مشاهدات جلوات جمال حقیقتدن ناپسنا  
 اولدی عامب بیر فقری قتل آتدی قلیل کیشی واریسه الدیلر کتدی لر چون  
 خبر قتل اهل شهر بئشدی ملول و محزون اولوب انک و فایحون ماتملر آتدی لر  
 و جهدا یدوب انک قاتلارین بولمغه قصد آتدی لر عاقبت عهد بعید و مدت  
 مدید نضکره یوم عید ده اهل شهرک اکثری مصلی ده جمع اولوب دانادل  
 قاتلری ده اول جمع ده حاضر اولوب برکوشه ده او تور مشلردی بوا شاده کلنکله  
 برفوج عظیم اوج هواده بی حرمیلر مجازا شده پرواز ایدوب سوبله موثر آوازه  
 آغا زاتدی لر که خلق انلرک صغیر شور انکیز و فغان درد آیمزندن نماز و نیاز و اوراد  
 واد کارلرن اوتندیلر حرمیلرک بریسی بو حال تعجب ایدوب تبسم آتدی واسته نرا  
 طریقله کند و همراهنه آتیدی بولر مکرمه انا دلک قاتر طلب ایدر لر قضای الهی جوا<sup>ند</sup>  
 اولن شهر قومندن بریسی بوسوزی ایشندی همان اول ساعت صوٹ حالی حاکمه اعلام  
 آتدی الحال شخه و عسک جمیع ناسغلو آتدی لر جمال و برمیو حرمیلرک جلد سن طو تدی لر هنوز

شورابه عقایدن چاشنی طمعدین و شراب عذاب با شلرنیه حقیوب یا فلرندن  
 طومدین واقع حالی بر بر ایرلغه باشلریلر و اول خوزناحقك مكافاتی انلره یلشوب  
 قصاص صعبله اختصاص بوله یلر **قطعه** که کرد در همه عالم کان ظلم نره • که تیر  
 لغت جاوید را نشانه نشد • که در زمانه بی اعتبار کردیم • خیال بست که خود  
 عبرت زمانه نشد • بومثلی کوردیم تا ملکه معلوم اولاک شهرزاده نک ترخی بایند  
 بنم جراتم متضای مکافات سبیل و اقصای مجازات حسبیل در لاسرغ ضعیف حال  
 و شکست بالک نه قوت بجالی اولاکه بوا فعلاک مثالی ندن ظهوره کله چون  
 چون بندن بوجرمیه صادر اولدی حالیا فرما سلطان عقل بونک اوزره جاریدر که  
 سنک کلام قریب انجا مکی سمع قبول ایله استیم و سکا من بعد اعتماد امیوب سنک  
 فرما نکلر ایشی انیم **پیت** اولی بودر که خدمت شهد زحدر قلم • ملک ایتری  
 ای قیر مصفون کلامك صدق صوابه مقرون در حق پناک جواهر حکمت  
 و فواید معرفه ملو و مشوندر واقعا الیادی اظلم من هو می و جیجیه کاه بنم پسر <sup>ای</sup> سنک  
 اول متورنه بالک بی سابقه جرمیه سنک چیر که هلاک اندی سندخی بر طریق  
 مکافات شان کریمیکه سزا اوله زنجوای انک آنک ختمشد بوا حسان دخی کرامت  
 پیوردک که آنک قلندر قصد امیوب کریمینک برین نقص انکله اکفا انک حالیا  
 نه سکا کرامت متوجه در نه بند از اربابی بلکه بوباید بوسکا منت اید در وقت  
 میسر اولور سه انشاء الله کدر کچر خدمت اید رز لطف ایله بنم قولم اعتماد و صدق  
 عهد مرا اعتقاد ایت پیوده بزدن مفارقت و مهاجرت اختیار ایلیه و شویله بلکه  
 بنم مذهب مرا اخذ اشتقام ازل رز ایلدر و عفو و غفران افضل فضا یلدر بلکه مد عام  
 بودر که اسادت بمقابلله سند احسانی کند و مه واجب بلم و مضرتی کورد کم بکنسیر  
 منفعی ذممه قرض قلم **رباعی** ما عادت خود بهانه جویی کنیم • زین کونه بدی  
 ونیک جویی کنیم • و انفا که بجای مایدیها کردند • کدست دهد بخیر نکوتی کنیم •  
 قبره ایتری ای ملک من بعد میا نمرده خیال وصال احتمال محالدر که ارباب لیاب



صحت یار مستوحشده احتراز واجتناب مبالغه بی سرحد طفایه بی تور مشل در  
 و وفای تر آثرا کار برده مسطور در کم مردم از رده به هر چند که استمالت و ملا<sup>مت</sup>  
 افراط اولنه و غله لطف و عنایت مبالغه قلنه بد کالغی دخی مترا اید اولوب  
 تنفر و توحشی دخی مشید اولور بوتقدیرجه اندن تخرز و تحجب زیاده واجب اولور  
**پیت** عزیز من چو آزردی کسی را • مرا عاشق مکن تا میتوانی • که هر چند از تو  
 خدمت پیش بپند • مرو را پیش کردد بد کانی • ملک آید ای قیره سوزدن  
 فارغ اول که سن بنم صلی فرزندم بکی غریز بلکه اندن دخی لذیذ سن و سنکله اول  
 انس و الفتم زن و فرزند و خویش و پیوند من بر سنه الما مشدر هیچ کس نه کدو  
 اقر با سنه یرما ز صا و اجاسنه مقام استقام و خصومت اولور می قبل آید حکما  
 اقر با باند بو تمثیلی پوب هر بر نیک حالی بو متوال اوزره بتفصیل پور مشل  
 مادر و پدر صدیق صادق مثابه سنه و برادر رفیق موافق مرتبه سنه و خا  
 و عجم آشنا لودرجه سنه و زن قیلند ندر و دختر خصم قسمند در و سائر  
 اقر با پیکانه لوحکنند در اما پسری بقای ذکر ایچون اسفلو کد و نفسلرینه برابر دند<sup>یلر</sup>  
 سایر لرله ای بر بلر لر و غیر لری غرت و حرمتد اکاشیرک قلر لر بو مقدمات و حجه  
 هرگز بر سنک فرزندک مثابه سنه اولمق میسر و متصور د کدر بوتقدیر که سن  
 بنی فرزندک مثابه سنه علاید سن وقت تزلزلت و هنگام هجوم  
 محنت ده بنم طرفدن اغاض اتمک مقدر در که هر چند که بر کمسنه بر کسینیه محبت  
 ایدن و انک مرادی کد و مرادی اوزره ایشار بلکه نقد جانی انک یولنه نشار اتمک  
 دعوی اید و بایده **مصراع** جان چه خرسست که هر تو فدا توان کرد • اول  
 زمان که بر پل نازل اول و حال بو مرتبه واره که کار جانه و کار دستخوانه و اصل  
 اولاننه شبه کد و سن مضیق محنتدن ساحه سلامته یشد و رب اوله و ستین  
 نشانه یتربلا و وقایه تیغ عنا اشنه کرک **رباعی** مردی باید که از بلا نگر یزد •  
 و زهر کسی از سر جان بر خیزد • مگر ملک پیرزن و صفتی حکایت ایشمه مشدر

و آنکه ما جرعه سمع شریفند بیستم شد و شاه استفسار اندی که نه کیفیتله و  
 اول **حکایت** قبره ایتدی روایت ایدر که بر زال کهن سال فرسوده حالک برد خسته  
 صاحب جانی و ارایدی هستی نام که ماه تمام بر تو لمعه جبیند در یای رشک و غیره  
 عرق و مهر سپهر مینا فام انوار خسار کدن عرق حیا و مجلته مستغرق ایدی  
**پیت** شیرین سخنی که هوته برد • رونق زشکر فروش می برد • نازی و هزار  
 فتنه درد هر • چشم و هزار گذشته در شهر • ناکاه چشم زخم روزگار اول  
 سرو قد کلعدارک فراخته کار ایدوب نهال حالی سمت اعتدال دن سمت اعتداله  
 مایل اولدی و کلزار عذارندن رنگ ملاحه و رونق لطافت یکدوب عار  
 رنگینه تف اضطرابدن بی آسیب بر چینی پت آتش تایدن بی تاب اولدی **پیت**  
 چوزلف مشکبار عنبرینی • نکستر بولدی چشم نازینی • پیر زن متصل دختر  
 پیرامن بسترین طواف ایدردی و روی نیازهای آسمانه طوب چشم کویا شدن  
 دریالرد و کوب دیردی ای جان مادر **مصراع** فدا اولسون سکا بوجان مادر •  
 عالمه سنکله بولورین لذت جانی • سن و لما یحیی بن نیدرین جان و جفا •  
 نکه سن صاع اول جانم سکا قربان اولسون • بن دردیده جان ویره بن تک سکا  
 درمان اولسون **مصراع** بن ملامت اولین تک سن سلامت اول یوری •  
 هر سحرگاه فغان و آه و ناله جانکاه ایله ایدردی خدا یا بوجان نازینی که  
 هنوز شیریند کایندن سیرا و لما شد در محبوس زندان کورانه و بوجا شدن  
 سیرا و لماش فرقتی ال تک آفی دارد نیادن دورانه **پیت** بنم عمرم نه قالد  
 اکا ویر • آنک دردینی آل اندن بکا ویر • اگرچه مویرد و ندردی بنی غم  
 تنند ایله بر موانک کم • الفصه پیره زن غایت شفقت و نهایت محبت مادر  
 موجبچه روز و شب کریم و زاری ایله وظایف دعا یا ایدوب جان لذت  
 فرزند عزیز بولمده فدا ایدردی قضای آلهی پیر زنک برکاد سیاهی و ارایدی  
 صحرادن کلوب مطبخنه کردی بوی اشله باسن هر یکا صوقدی ایچدن برینی که بولدی یدنی





کوره می تابو شخص کدو جگر گوشه سن آتش پیداده کباب و نور دیدن سنک  
 بنیاد حیاتن سیلاب هلاک ایلده پتیا بید نله بر ساعت مجالسته طاقت کور  
 چون بن فرزند دلبندنک که نور دیدن بر نم و سور سینه پر غم ایدی جالتی فکر  
 ایدم و آنک بال و بالنه وحن و جالتی و هنر و کالتی ذکر ایدم سیلاب حسرت  
 خروش ایدوب بنای صبر سکون می یقرو اتش فرقت زبانه چکوب خانه درون و پیر  
 یقر **قطعه** اندر جهان منم که محیط غم مرا • پایان بدیدنست چه پایان کار هم •  
 گفتیم بصیر ساحل دریا شود بدید • اکنون شکست کشی و صبر و قرار هم • <sup>ایلده</sup> بوجله  
 ینه کدو جانمندن ده ایمن و کدو جانمندن دخی مطمین دکل اسباب و حشمت  
 و تفرقه بود کلو که ت و وفرت و ارکن سنک تواضع و تملق که فریفته اولتی طور  
 عقلدن دور و روشن عقلدن بغایت مجبور در لاجرم ناچار **یا لیت** <sup>پدین</sup>  
**و پیک** آیتن تکرار ایدوب ساحه صحبتکدن کار و سایه دوستکدن قرار ایدرین  
**بیت** وصلی که درو ملاک باشد • هجران به ازان وصال باشد • سن دکل بلکه  
 من بعد جمیع علایقدن تفرقه اختیار ایدرین که سنک بار دار صحبتکدن اول قدر فایده  
 کار اقدامک رحله قوتم آنکه کران بار اولوب بار یار آخر تجله اقدار قلدی **مضارع**  
 ترسم که تن ضعیفست این یار بر تابد • ملک آتیدی بوفعله بادی سن اولسک بحکم  
 البیادی ظلم تحریر و تجنیب مناسب بلکه لازم و واجب ایدی و لکن سن یا عشت  
 اولدک مقتضای قصاص و زره برایش ایلدک قهرمان معدلت دخی بویله پیور <sup>وحاکم</sup>  
 انصافه اول جنایت مقابله سنده بومقوله عقوبت روا کور پس نفرت و سبب  
 و حشمت ند ر آخر فکر ایلده کم فرمیدن دن هنوز نام و نشان یو عکس ایس قائم و منس  
 حیاتم ایدک چون پسر مفضای عدمدن سری وجوده کلدی خفاوت پدرانده  
 آتی آندی که آنک دیار یله انس و الفت ایدوب مواشتد آتی سکا شریک ایدم  
 و سنک مصاحبیکله و آنک مواشتیله معتنم اولوب حضوره موفور و سرور  
 نامحصوره روز کار کچوردم حالیا چشم زخم زمان بی امان نور دیدنک <sup>سنه</sup> یا صر



زیان و نقصان پیشدرب آنگ دیداریده اند و کم ذوق و صفا خلل ندر او بود  
 اما سنک مصاحبک لذتی و مجالستک حلاوتی و صدای دلکشک خطی  
 و آواز فرح بخشک ذوقی بافیدر شویله ایله که بودخی بالکلیه منتفی و له  
 و بکا بقیه عمر مد معتکف بیت الاحزان اولوق لارم کله ای قهرم و سنکله بنم  
 مسلم راست اول مطرب ایله اول پادشاه مثلی در قهرم استغساراندی که نه و جمله  
 اولم شدراول **حکایت** ملکشایدی بر پادشاهک بر مطربی واریدی خوش  
 اواز و شیرین نوا الحان دلفریبه پای عقده رکندن و عنان ملکه دست صبر  
 و شکیدن جعفر دی **نظم** ایینه عود و بریط و چنک طوتودی اول هواده  
 زهر و چنک کراهنک ایلسه نار عراقره اوداوردی سفاهان و عراقه  
 سراغاز ایلییدی بوسه لکن نواقوپردی هر بغری دکن پادشاه اکا بنقا  
 متعلق ایدی و سماع نغمه رو و دلاویز و صدای رخ عود نشاط انگیزنه زیار  
 متشوق ایدی نوای مطربی بشنو که صوط راحت قزایش بزیر و هم چو نایید  
 آورد در چرخ کیوانزا **بومطرب** شاهک بر قابل غلامن تربیت ایدردی و سا  
 و نوازندن لکن مستفقانه تعلیم ایلردی ناآزمانده صنعت موسیقارده  
 استادن بو غلامک آهنگ ساز لغی و نغمه پردازی مجامع عرب و عجم سیدی  
**بیت** خزانسه سراغاز دلاویز ایدردی عیش عشرت عشق یوز شوشه  
 کم اوردردی زخم عوده فلک زهر بشلردی سروده شاه غلامک هنرن  
 آگاه اولوب آنگ تربیت و تقویت القات پوردی تا بر مرتبه وادی که  
 ندیم خاص و مقرب صاحب اخصاص اولدی شاه همواره نغمات فصیحله که سخن  
 و اود و نفس مسیحدن خبر و پردی و صوت عود و صدای سرود ایله قلب  
 عشاق عود کی هوا و دانه اوردردی غم برم عشرت و آهنگ عیش و صحبت ایدردی  
 عرق حسد دل مطرب تا عود کی مضطرب اولدی و نار عاره تحمل اید میوب  
 آخر کار آتی قلمه مرتکب اولدی بو خبر سم پادشاهه بنشوب مطربک احضار نه

لکن

۳۵  
 و زمان آیدی چون مطرب مقام سیاسته کلدی یاد شاه اکا نگاه ایدوب عفت  
 آمیزله آیدی ای نه ادب بلزمده بنظر دو ستم طینتم آب عشرتله سر شسته  
 و خلقتم نشاط مسترله اغشته در بنم نشاط ایکه قسم آیدی بری محبتده سنک سا  
 سازنده لکدن حاصل آیدی بری خلوتده غلامک نوازنده لکدن واصل آیدی  
 چون سنه سبب ظاهر بنم نشاط سرورمک نصفه باطل قلدرک لارم اولدی که  
 پیورم تا سکا دخی اول شربتدن که علامه اچردک چاشنه ویرلور نارکودن  
 که تیغ هلاکله چالوب عود وجودک قناودنه اوره لرمطربک سمعنه قول شاهدن  
 سرود سرور کلوب آیدی شاهان خود کناه اندم که شاهک نصف نشاطن بناه اندم  
 اما بنم حقیقه پادد شاهک فرمانی نقاد بولور سه کند و نک تمام نشاطن ضایع امش  
 اولور پادشاهه مطرب بوکلامی خوش کلدی و نوازش پیوروب قلدن آذاد قلدی  
 یومئلی ایراد دن مراد اولدر که بنم طرب سرورمدن براز فرزندم سببیه هیاه آشور  
 اولدی سنده که ساز عراق فراقه اهنک ایدرسن قویدر که پست امیدم قوت راست  
 قامت چنک بکی حیدر و دوا یرن سینم حدوف بکی نرم ایکن روی عود بکی خراسید  
 اولای عاقبت خود اورا و صحبت یاران تنید باد مفارقت ایله پریشان اولمق مقدر در  
 باری لآن اختیار هجرانی روا کورمه و نعت صحبت غنیمت بلاد من جمیع الدن  
 کدیمه بیت خود ممکن بیگانه کی باری چومیدانی که چرخ آشنا یانرا مدام از  
 یکد کرسازد جدا قمر آیدی حقدنما غخانه دلی مدفون و کینه خراشه سینده ده  
 مخوندن چو کسینه اکامطع اولمق ممسغ در پس قیل و قال ترجان زبانہ اعتماد جایز  
 دکلدر که گاه اولور که زبان ضمیرده مکنون سرک مضمون عبارت راست ایله  
 ادا قلز و بیان مخروانات خاطری نهاده شرط امانته بریزن کتور من اما قلوب محکم  
 القلوب تشاهد بر بر نه شاهد عدل و کواه راستدر بیت حدیث سرتدل  
 دل داندوبیس زبان و لب دران محرم نباشد مدکه معلومدر که شوک  
 نسنه بی که زبان ادا ایدر قلبی کاموافق دکلدر و ضمیر نه نهان اولادنک بیت



لسان صادق دکل **مصراع** صد جان فدا بر آنکه زبان و دلش بکسیت • ای ملک  
 سنک صولت و سطوتله خوب بلورم و نهیب سیاستدن دخی تمام با خبرم  
**پیت** از کوه کاه زخم کوان ترکی رکاب • و ز باد وقت حله سبک تر کنه  
 عنان • **هج** برا ز خط هیبتکدن امین اولسم کونک و بر نفس ضرر سطوتکدن  
 آرام قلم کونک بن اول قیلدن و کونک که طیب کا ایتدی داروی چشم سکا و اشکدن  
 اهرم و الزم در و اصلاح حسن طاهری علاج داء باطندن سکا نسبت مقدمدر  
 ملک استفسار ایتدی که بجه روایت اولمشدر اول **حکایت** ای طیب آخر علاج  
 کن که کار از دست رفت طیب اول طریقله که ارباب حکمت قانون معرفتله  
 اسباب و علاماتی تقدیم ایدر لر تا تشخیص مرضد نصکره علاج کامله که سببشای  
 عاجله اولمباشرت قله لر بر سپیل استفسار ایتدی سوال ایتدی که بو کون نه غذا یدک  
 مریض ساده دل جواب ویردیکه قورومش قاورلمش بایش کونیش نان پاره یدم  
 و اول غذا یله که زفت انکسته و نمش ایدی نور معدی یی تیز قلدلم طیب خاده  
 ایتدی وارد ار الشفادن کل روشنایی کور بو خسته نک چشمنه چکه لمر تابا سینه  
 جلا ویره و نور بصره زیاده قله مریض چون طیبیدن بو کلامی استدی فریاد ایدق  
 ایتدی **پیت** آخر چه محل هرل و باز بست • وقت اجلست و چانکد از بست  
 آی طیب هرل و لطیفه می سولرسن که بن درد شکدن شکایت یدر بن سن  
 درد چشم علاجی ایلرسن ای حکیم بزرگوار داروی دیدن ایلده درد شکم  
 نه مناسبته وار طیب ایتدی دلرم که سنک چشمک روشن اولوب سیاه و سفید  
 عجز اید سن تا بر دفعه دخی غدا یمدن پر هیز اید سن پس علاج چشمه ضیا چاک  
 مداوات شکدن زیاده در بو مثل ابراد دن مرادم بودر که بن اول جیلدن دگو  
 که تخامی بختنه دن و سوخته ساخته دن فرق اتمیم **پیت** بحمد الله که درد داش  
 چنانم • که خیار شر جدا کردن توانم • ملک ایتدی دو ستر بپندن بو مقوله  
 و قایع حوق اولود هیچ اولور می که دواعی مخاصمت یا لکلیه میان آدمیانندن

سوال ایله ارسال یلیدی مضمون نامه نضایح مسفقانه مواعظ ملوکانه بلده مشون  
 خصم مغرور غایت نخوت وغروردن نامه مزبوری نظر الشامله منظور قلماری  
 و شراب عصیان و عباد کفران ایله مست و حیران اولانلری کند دعوتله کند  
 جاننده چکوب ولی بعلک بندی ایله منتقم اولدی **فرد** پراکنده چند را جمع کرد  
 که ناورد جویند روز نبرد **الفقه** چون پادشاه کوردی که نوش داروی ملا طغنه  
 انک مزاج کینگی که نهج اعتدال دن بالکلیه منحرف ایدی صلاحه کلک احتمالی محالدر  
 بو وجهله بهنام ارسال یلیدی که سنگله بن همان شیشه و سنگه بگمزه کرسه  
 سنگی شیشه اور کوکسه شیشه بی سنگه اور ایکی حاله شیشه شکست اولوق  
 مقرر در و سنگه اذن اسیب ضرر یقینم محقق بو مثلاً ایرادندن مراد اولدر که  
 ضمیر منیر آینه نظیر شاهه هویدا اولسون که بو بید شکسته بال دخی قبول تا اثر  
 وانفعاله همان شیشه مثال در خشم سلطانیده که سنک کبی پایدار و خصم شکست  
 محال مقابله محالدر **به** بتان آهین دل نشوی دلا مقابل **که** تو آبکینه داک  
 ونه حریف سندان **ملک** اگر چه مرتبه انتقامدن ملاطفت مقامنه مزک  
 ایدوب دلر که سکینین معذر نله صغری وحشتی تسکین ایلیه آماند هب  
 خورده ارباب عدرك عدردی قبول اتمک منی و محظور دد زیرا که دیدن اهل اشقا  
 رویت طریق لطف و مروتدن کور و سینه پر کینه اصحاب حقد و پر نیرد این عفو  
 مغفرتدن دوردر **زدوستان** سخندان شنیدن ام بندی **که** بر ملا میت  
 دشمن اعتقاد مکن **چو** اعتقاد مضرت بخصم پیدا شد **مشو** فریفته و فسخ  
 اعتقاد مکن **ملک** ایتدی کمان موهوم ایله که **این بعض الظن اثم** مفهومبله  
 موسومدر اساس مصادقتی هدم ایدوب سد مخالفت بنا قلم و مضنه و هم  
 سببیله رفیق قدیمی سوز فراق آتش اشتیاقه مبتلا قلوب اصحاب مروته لایقیدر  
 و سوابق حقونه سائیه انحرافله عقول مبدل قلوب سر رسته عهد و پمانی  
 و عتدایمانی جزئی خدشیده چرمی طریق ارباب فتوة موافقتی **پیت** وفا و عهد



تو این بود و من ندانستم • نوید مهر تو کین بود و من ندانستم • سگ فقیر که  
 جمیع جانور لردن حقیر و نجاست ذات و خجاست صفات شهر دگر کم صفت  
 و فایله بجه موصوفه و معرفت حقوق نعل مشهور و معروف سنگ جهم حالك  
 حال وفادن پنچون خالیدر و قامت کردارك خلفت حقیقتدن بدل عاریدر  
 مهر و فاکتبدن بر حرف او قومادکی و پست صد امدت بنمله بالین محبتده باش تو مد  
**مصراع** • وفا و عهد نکو باشد اریا موزی • قبره ایتدی بندن امید مهر و وفا  
 و صدق و صفا بجه ممکن و میسر در اول هنر جانبدن ارکان محبت زیروز بر و بنیاد  
 عهد حقیقت خاک بر ابر اولدی بعد ماکه مجرم جزا و سراسن بولدی ممکن مدد که حق  
 و حشمتی فراموش قلرس و فرصت مکافاتن اخذ اشقامدن خاموشی و لاسن چون  
 حالیا زور قوی سله بنی اله کتور مکه قدر تکوزیو قدر در لستر که بنی مکرو حیللایله دام  
 اشقامه چکه سنا ما **بدت** • عنقا شکار کس نشود دام باز چین • کایجا همیشه  
 باد بدستست دام **بیا** • حکای فضایل مناقب سینه سلاطیندن ممکن اولان  
 کینه دن احترازی واجب کور مشلرد در انلر تحت سلطنت سببیلله اخذ اشقام  
 باینده زیاده قصد و اهتمام ایدر لچون فرصت بولر لرنه توجیه ونه تاویل رخصت  
 و بر لرونه احتیاج و اعتداده مهلت روا کور لرد مشلرد که کینه اخگر فخر و پر بکرز  
 اگر چه حالیا اثری ظاهرا و لزا اما آتش غضبدن بر شراره ایلر شوید مشتعل اولور که  
 آب حمله اطفاء بولر نسیم با خشم خروش اید چک بیدان جهانی یقر شعله اشقام  
 آتش کینه دن کانون سینه ده بر سر و قالسه ضرر شعله خشمندن امین اولوق  
 میسر دکلر **فرد** • چون شعله زند خشم تر و خشک بسوزد • ملک ایتدی عجب  
 حالند که سن بویا بدعنف و خشونت طرفه کتدک لطف و مروت جانبن  
 بر طرف ایتدک پنچون ممکن دکلر و مبادی وحشت میامن الفت مبدل اولالا  
 و کدورت غاصتد بضمکر صفای مخالفت ظهوره قبره ایتدی بر کسه قادر  
 اولسه که مراعات جوانبدن لطف تمام و طلب رضای اجاده سعی و اهتمام

۵۹  
 کوستره و انلره جلب خیر و دفع ضرره معاوتی و مظاهرتی واجب کوره ممکن  
 که اول وحشت میا بدن مرتفع اولوب هم سینه کینه جوهر صفای کلی حاصل  
 اولاً و هم دل خایفه نسیم امن و امان و اصل و الا اما بن قادر دیکم که بویا بد عار  
 کینه زایل ایدر و دشمنه فکراید بلم و طمع طریق الفت و ملائمته مایل ایدر بر چاره  
 خاطر کتوره بلم نینه درگاه شاهه تباه انسم متصل هراس و خوف اولوب هر لحظه  
 مرگ و هلاک منتظر اولتی مقرر و محقق در پس بوسر اجعتدن مجانبیت اختیار  
 اتمک و معاودتی مبادتیه مبدل قلن اولی و اوفقد **فرد** ارد درخت بخت  
 چون بشکفت کلهای وصال • در پیایان جدایی خار در باغ خوش است • ملک  
 ایتدی فراد آفریندن بر فرد بر احد حقندن بی ارادت حق عزرا سمر بذر نه نفع و ضرر  
 قادر دکلدر و قلیل و کثیر و صغیر و کبیردن عرصه وجوده کلن داین تقدیر ارنه  
 و سابقه حکم لمر بولی دن خارج دکل نته که دست قدرت مخلوق و ایجاد و آخبدان  
 قاصر در اهلاک و افتادخی مخلوق جعتدن معذور در بنم فرزندمدن صادر  
 اولن خطا و قصاص طریقیله سندن واقع اولان جزای قضای ربانی و مشیت  
 بزدانی حسبیلده در انلره میانه ده بهانه در و حکم باریده سبب ظاهریدر  
 بزه تقادیر آسمانیله مواخذ قلم و مقدرات زبانیلده سرزنش سپورمه و قضای  
 خدایه رضا ویر **نظم** چون قدرترین آتیه قوس قضا • سپر اولمز اکامکر که  
 رضا • بجز رضا بقضای خدائی شاید • بغیر صبر بوقت بلا نمی شاید •  
 از انچه رفت قلم سر مکش و کز نه بیار • برون دواز خط او کر تر آنمی شاید •  
 قیر ایتدی دفع قضای آفرین کاروان افراد آفرید نک عجزی عیب **و سبب**  
 شبهه دن عاری در و اهل تحقیق و ارباب تصدیق فاشدن بوقضیه مبین و  
 که احکام و شر و اصناف نفع و ضرر باری تعالی نک عزرا سمر ارادتی حسبیلده و مشیت  
 سبیلده نافذ و جاریدر و خلقک قصد و جهدی و منع و دفعی و تقدیم و تاخیر نک  
 ذره دکلونفعی بوقدر **لا واد لقضایه و لا معقب لحکم** بیت کسوز چون و چرا



دلم نمی تواند نهد • که نفس بند حوادث و رای چون و چراست • هیچ بر عاقل بو  
 معنیدن غافل و کل ایکن بو کا قابل او لما مشد که جامب حرم و احتیاطدن غفلت  
 ایلیه و مضار و مکار هندن تخریده مساهلت کو ستره بلکه دیمشرد که هرام<sup>بده</sup> است  
 ما شرتدن تقصیر میبوی بعد اما فی مسبب لاسیابه تقویض اتمک **کوک بدت**  
 سنتی بهاد از اسباب و طرق طالبان نرا این نیلی تق • ای که قار سبب بیرون میر  
 لیک غزل آن مسبب ظن مهر • با سیمها از مسبب غافل • سوی این رو پوشها  
 زان مایلی • و نکته تعقل و توکل بو قوی مؤید در و بوامری مؤکد **مضراع** با توکل  
 زانوی استریند • ملک آیددی بو مقالاک محصل و ملخصی بود که بر شتک مقال<sup>یک</sup>  
 جانله خریدار و صحبت که عن صمیم القلب میدوارم ضمیر مد سکا حدول بیرون ندر  
 و در و نده دیدار که تشوقم شماردن افزون هر چند بنم جابیندن علایم مهر و اشتیاق  
 فراواند رستک طرفکن غرام و فراق صد چندا ندر **بدت** تو مولوی نه ما و نا  
 مشتاق • دل بدل میرود چه حالست این • قمر آیددی سنک اشتیاقک بوکا ویر که  
 دل محرو حکم بنم قلمله مرهم اوره سز و مزاج علیلا که شربت هلاکه شفا ویره سز  
 حال بوکه نقسمک حالیلا شربت اجل اچکه خطی و قامت بقاسنه قیای قباچکه میلی بوق  
 مادام که عنان اختیار دن اولاسنک دام مکر کدن فرار ایلرن و بو بایدن تلفیق اند<sup>کند</sup>  
 مقدماتی قصد یددن اجتنابی عین صواب کلرن که جان عزیز بایده بتمرو کسلن باش  
 ینه بتمر **مضراع** سربار دکر زتن نروید نه فی است • حالا بن کدو حاملد رستک  
 ماخ البالائه استدلال ایدرن که اگر نه الحمله اقتدارم اولسه قرة العین سلطنتک هلا<sup>کندن</sup>  
 غیر بلایه راضی اولمزد عین الیقین بلورم که شاهک دخی فرزندک ملا فی سبیلده بنم  
 هلاکدن غیر مرادی یوقدر در یاب مضایبک خاندن اول کسته خبر دار در که مبر<sup>میر</sup>  
 آتشیله دوستش اولاول بایده دن باد د تلخ تخرع اتمش اولامد عیان راحت  
 دین بو خال دن غافلدر در و نادر و ورد کان زحمت نارسیدم بو معرفت پیرایه بسندن  
 عاطل **فرد** ای ترا خاری پیا نشکسته که دانی که چیست • حال شیرانی که شمشیر

بلا بر سر خورند • علم الیقین بلورم و عین عقلمه مشاهده قلورم هرگاه که پادشاه  
 پسر نك بصرفی تذکراید بندخی نور دینك ملك حالى تفكر ایدم مقرر درك باطل مرزده  
 نكده ظاهر اولوب مزاج ضمیر تغییر پذیرا و لسه كرك معلوم درك اول حاله خوانده نه  
 فتنه بر پیدا اولوب سینه لردن نه کینه لر حیرت ظهوره کلسه كرك پس صفای باطن  
 بویله اولحق مفارقت مواصلتدن صد بار اولی درو مبا عدت مقارنتدن هزار  
 هزار ادری صحبت چون سین است جدایی خوشتر است • ملك آیتدی آمدید راول  
 کسته که حرام احبای دین عفوایله سترایلیه و آینه سینه سن زنگار کینه دن مصفیه  
 قلبیه مرد فرزانه و خردمندیکانه قادر درك مجرملوك جراید جرمینه بر وجهه قلم عفو  
 ورقم صفی چمکه مکة العمری صفی خاطر نداندن انزکوریه و بر زمان لوح ضمیر  
 اندن نام و نشان بویله و نگاه کارلرك استغفارے سمع قبوله اصفا و بدکردارلرك  
 اعتذارے اهر از قدام ایلله تلقی قله **شیراز من لا یقبل الا عذار عریبه**  
 والعذر عندی للذنوب مکفر • بن بادی مشرب ضمیری خاشاک کدورتدن  
 صاف بلورم و آینه خاطر می عبار خشم و غضب و زنگار حقد و انتقامدن خالی  
 کورورم و همیشه جانیه عفو می قصد عقوبت اوزره ترجیح قلورم و بلورم که هر چند  
 که نگاه عظیم و لاصفت عفو اندن اعظم اولسه كرك • کو عظیمست از فرو  
 دستان نگاه • از بزرگان عفو کردن اعظم است • قبره آیتدی ملکک پیورده  
 لطایف مقتضای حال و اندیشه مآله مخالف در زیراکه بر نگاه کارم مجرم همیشه  
 ترسان اولورکه خاین هر لحظه و هر آن بدکار و خایف در بویستردم که بر کسینه  
 کف پائیدن و جراحتدن انرا اولوب اول قوت طبعله بی باکک اید و شب تیره  
 خار حاد سنان و سنکستان اوزره زلیک نرم اوزره پورر که کیده البته انك  
 اول جراحی تازه اولوب یاره اوزره یاده اولوق و اول پیکاره نك پای افکاره  
 خار و خارده ایلله ناپاره اولوق مقرر در بنمله ملکک حالی و قصد و صالی همان  
 بوموال اوزره درو موجب خطاب و کتاب مستطاب اوزره دخی اندن احتیاج



فرض عین و عین صواب در **ولا تلقوا یا یدیکم الی التهلكة** حکما پور مشهور  
 که اوج طایفه روش حکمت در ور و منهاج دانش و معرفت در مجورد را اول اول  
 کمسنه که کند و قوتنه اعتماد ایدوب بی باک اول لاجرم بوقوله کمسنه نفس مهالکم التا  
 ایدوب تهور کا سبب هلاک اول ایکنی اول کمسنه که اندر عداسن غیر انیمه و طعام  
 و شرابین بولد و غنی تناول یلیه پر غیر انیمه هر آینه اول طعام و شراب ول کمسنه نک پنه  
 خیانتی خراب یلیه او چنی اول شخص که ملائمت خصله مسرور اولوب عدونک عذب  
 لسانیه مغرور و سحر پانیه مسعود اول بشبه انک انجام کاری خسرانه مضی و عاقبت  
 حالی ندانمته مقتضی اول مشواین زحیله دشمنان • پندیش و پرتاب زان سو  
 عنان • ملک آتیدی قیره هر چند که یاب ملا طفتی فتح ایدوب سخی باب ملائمت  
 تحریک ایدر زو بضایح دوستانه ایله طریق صلاح دلالت ایدوب سر نکشت  
 پیمان ایمانله کوشاد عانکه تعزیک یلور سن همان اقدام رعونت و خشونت اوزره  
 قیام ایدوب بونضایح استماعدن دامن قبولی سلکر سن و متصل زمین  
 دله ابا و امتناع تخمین اگر سن بر کمسنه نصیحت اتمک که کوش هوش کوشواره استماع  
 عاقل اول پیمان اول زاهدک نصیحتی کی باطل و پچااصل اول قیره آتیدی بخبر روایت  
 اول نمشد اول **حکایت** ملکت آتیدی اخبار ده کلشدر که بر مرد زاهد و عابد  
 مجاهد که اوقات شریفین ادای وظایف اذکار و او داده و عیادی طریق صلاح معا  
 و معاده ارشاد صرف اتمشدی اتفاق بر صحرا ده کیدر کن کوردی که بر کرک کرسنه  
 دهن حرمی و شرب پیچوب و زمین دله دانه آرو طعی صاحب همتی بوکه وقف  
 اتمشدی که بر یکجاهی پناه ایدوب انک ما تمیده سورا یلیه و بر جانوری بجان ایدوب  
 ایت نفس انکه کور ایلیمه **بیت** سستینه کاری پیدا کر نکر که بجهل • رساند زنی یک  
 سود صد زیان یکس • زاهد که آتی اول خالد کوردی و صفی زانیمه سند جور  
 و ستم رسمن مشاهده قلدی شفقت ذاتی و مرحمت جلی سے مقتضای اوزره  
 پند و نصیحت آغا ایدوب آتیدی زنها را خلا یقه اید و اضار دن احتراز ایلده

56  
تعدی دازانه و چشم تقس حریصی سوزن قناعله دک میل شرواز افند  
**فرد** قیون کچه سلیم النفس خرسند • اولوب ایت کونک نفسک اغری نیند •

نه کوزلم حرصله عالم قوسن • نه ودرکل کونک نفسک آرزوسن • که عاقبت  
ظلم بیداد عقوبت رب العبادی معفی درو خاتمت جور و تعدی عذاب آخری  
مودی **پیت** هرکه اینظلم پیش نهاد • بند بردست و پای خویش نهاد  
چند روزی اگر سرفراز د • دهرش آخرباد راندازد • بومقوله پچه سوزلو  
سویلدی و خلقک کوسفندندن ترک تعدی باینک پیمود بند و نصیحت لایلدی  
کونک چون زاهدک بونصایحی ستماع اندی وایتدی ای حطیب منبر نصیحت  
**تطویل الخطبة من سنة الجاهلية** معظمه باینک اختصار اختیار ایلید که بو  
پشته نك اردن بر سوری یوردر قورقم فرصت فوت اولوب دست امید



دامن مقصوده واصل اولیه و امکن ضایع اولوب تخم زحمت و مستقندن بر ملا  
 و مؤثر ملائدتن غیری گشته حاصل اولیه بومثلی ایراد دن مراد اولدر که اول  
 قدر که بن زبان نصیحت پروکارا یدرین سن همان اعتذار سابقه تکرار ایدرسن  
 و هر باری که مدعا بجی شود عدول ایله اثبات یلرین سن مکابره و عناد ایله  
 اشکار ایلرسن **بیت** مکن که اهل مروت <sup>شیخی</sup> باشند • هر سال پیک  
 نکتہ در کو باشند • قبره ایتدی بن زاجر عقله متضج اولدم و واعط خرد  
 نصیحت الوب عاقل لک اکلدم که پیوسته باب خرخی کشاده دوتہ و آئینه  
 تجریم پیش نهاد ایدن عزیم مفارقت مضکره بوندہ بود کلی اقامتم دخی حرمندن  
**فرد** عاقلانه بر سر راه گیر استاده ام • بر مخلص نغمه کره که بکا ضرر و خطر  
 ایر شمیم من بعد بکا بوندہ توقف اتمک حرام در و بو تورد دخی لہ نینہ خدمت  
 شاهد مراجعت موجب یار نذر نریا بن بلورم که ملک بنم خونی استحلال  
 اتمشد و شرع قروندہ حرام اولنی مباح طوتمشد ریس بی توسف بومثلدن  
 رخت کتور ملک واجبد در و بر ساعت بوندہ اقامت خلاف مقتضای  
 رای صایبند **مصراع** رفیق ازین زیاده بودن خوش نیست • ملک ایتد  
 سکا اسباب معیشت ماده و ابواب راحت و فراغت کشاده ایکن مستقت  
 سفر اختیار اتمک و انتظام معاش مری تمام ایکن مجر د او هام خام ایلہ ترک یار  
 وجاہ دیار اتمک طور عقل سلیمدن دور و مقتضای طبع مستقیمدن بغایت  
 مجبور در قبره ایتدی هر کسه که بونش خصلت طریق معاش و معاشرت زار و بنای  
 کار مصاحبت پیش نهاد ایلیه هر نیه قصد ایدرسن بر مراد اولاه و هم یاده که او  
 رفیق یار و مصاحب نعمکسار دن خالی اولیه اولاد کردار لکدن عار اتمک ایکن  
 نکو کار لغی کذویر شعار اتمک و خنجی مواقع تمندن احتراز ایلک دورد بخی  
 مکادم اخلاق کذویر لازم قلبی بشخی آداب معاشرت جمیع اوقات و فرعات  
 اتمک هر کسه که بومناقب جامع اولاهیم بر دیار و کربت غربت اکایول بولیه

۵۷  
 و راحت و موافقتی و خشت غریب مبتدل اولیه **مصراع** دانا بیخ شهر و ولایت  
 غریب نیست. **عاق** خون کند و نک مولود و منشایدن و اقارب و عشایر  
 پستند دایم امن و اماندن دور و الا ضروری فراق یار و جلای دیار اختیار  
 افسه خردمند و ارجمند کشد معذور و لاریا بوندن عوض میسر در اما  
 نفس نیستدن بدل متصور دکل **نظم** هر مک که توپی اولیه یار. وطنندن  
 غریب او لورنا چار. اگر ترا بطن نیست کارها بمراد. اسیر خانه عطلت مشو  
 زنه هوسی. سفرهای بی دوستی بخوای ماند. مهر مکان که روی و مهر زمین  
 که در **س**. ملک آیتدی کندک تقدیر جز نه زمانه دک کلور سن و اند نه دکلو  
 مدت توقف کلور سن قبر آیتدی ای ملک کند کد نص کر نیه کلک توقفن ایمی  
 و بوسفر ز معاودت احتمالن خیا لکه کتور میه عجب مشابه در بزم سوال و جواب  
 اول عربله نانو احکایتنه ملک صورتی که بخرا و میشد اول **حکایت** قبر آیتدی  
 روایت ایدر لر بر عرب اعرابی شهر بغداد کلوب بزنا نوادگان کوردی که گروه  
 قوص ماه یک افق تنوردن چمنش و چو کلسینه آفتابه داغ حسرت یقین کلک  
 فروغ سماک یقین حلقه لر خلقه صلا ی عام امش هند سفیدی کور و ب هلال بر  
 اصرش **قطعه** سمیدال قال دودب ایدر د عایی. ایدر لر حلقه لر خلقه صلا  
 فرار منبر خیار قرض نان بنداری که خورشید جهان تابست طالع ارکودون  
 تنور نانو اندر خلیل الله راماند. کو و هر خط آید تازه تانی همچو کل پرون  
**بجاره** اعرابنک مشامنه چون بوی نان کلدی **مصراع** تن بی جان کویا  
 حیات جاودان کلدی. آتش آشتها تنور معد سندن زیانه چکوب نانوایه  
 آیتدی ای خواجر اتمکلردن طو بخرا اکل اتمک نه ویرین خیار فکرا آیدی که بو حریف  
 انجی اوج و رت رغیف یمک میسر در بشدن التی دن مجاوز اتمک مقرر در  
 پس آیتدی اتمک دینار احضار ایلد و له دیک قدر بونا نلردن افطار ایلد  
 اعرابی نقد ممودی و پردی و دجله کنار نه کلوب او توردی متصل خیار نان



کتوردی اعرابی صویه با تورب پردی تا من نان نلشدن نلثانه واردی دخی  
اندن بجا وزایدوب دینار تمام اولدی نانو بو که تحل این میوب ایتدی یا ایا  
الوب اول خدا چگون که سکا بوقق اشتهای کرامت پیوردی بکادی که بچیدک  
یسک کورک عرب جواب و پردی که خواجه اضطراب اتمد که دیک معدن آتش استهایله  
شویله علیان امشدر که تابو آب روانه جریان ممکن اولابکا اکر ناندن فراغت  
ممنوع در بومشلی عرض اتمدن غرض اولد که ملکه معلوم اولاکه تا آب حیات  
مجادری بدنندن جارید و تناول نان بزم جان بکا ضروری در ماندن بی فایده  
مصاحبندن مستفیع اولوق مستعد هر روز کار غدا ریزم میا نمرده بر هجران مجاید  
چلکی که من بعد احتمال وصال طیف خیال و زمانه ناپایدار بزم رشتنه  
مصاحبتم بر وجهه انقصام و انفضال و پردی که صورت انصال یکنه خیال

غیر بد کورنک محال در من بعد هرگاه که شوق دیدار پادشاه غالب اولاً  
 اخبار سعادت ملکی سحر من صور سم کرک و جمال با کمال شاه عالمناهی آینه  
 خیالند کور سم کرک **پیت** کو وصال یار بنود با خیال سر هم خوشم • کلبه  
 درویش را شمع خوش از منتاب نیست • ملک قبره دن بوکلات فرقت  
 امیری ایشندی قطرات حسرت و سیلاب عبرتی چشمه چشمندن روان اید  
 جزم آید که اول مرغ زیرک دانه حیل ابله دامه کلمک محالدر و سینه سند  
 اولن داعیه انتقام خلوتخانه خفادن عرصه حضوره حرام اتمک مسعود بر کوه  
 دخی زبان مگری پرکار ایدوب دیگر با ایمان عهد و پیمانی تکرار آندی قبر آید  
 ای شاه عالمناهی هر چند که بنا ملا طغی مسید و مقدمات ملا می عهد قیور  
 باب من واستیمانندن عاطفت بیگران ارزانی پوربانی امان فرمان و پیمان  
 نه پایان ایله مؤید و مؤکد قیلور سن لیکن ممکن دکلر که بن موجبات وحشت  
 فراموش ایدوب من بعد حلقه خدمتی در کوش و غاشیه بلا رفتی بردوش ایدم  
**مضاع** سخن ضایع مکن دیگر که با ما در نمیگیر • ملک چون عین یقینله معلوم  
 آیدندی که سوژن حیل ایله قبر نک کف و پای دلندن خار و وحشت حلقه  
 جمله محال سذر و تیر غدر که ششندن چقر زور بازوی عذرله مینه  
 دسته کلمک مقوله متنعانندن در ملک آیدندی ای قبر معلوم اولدی که من  
 بعد مشام جانم مسامه وصالدن شمه واصل اولن محالدر وجهن انصار  
 آینه و همدن غیر ده کور ملک محض خیالند **پیت** آن رفت که در حوی  
 طرب ای بود • باد سر زلف آرزوی بایی بود • درد که زمان عیش و دور  
 وصال • بگذشت چنان که کویا خوابی بود • اما توقع و تضرع ایدرین که  
 برقاج کلمه که انک تکرار ایلر صفحه روزگار ده آثار سعادت باقی و پایدار  
 اوله یاد کار پیوره سن و صیقل و نصیحت کلمه رنگارنگ غفلتی مرآت خاطر من  
 که غبار ملال ملال یار ملال ایله تیر اولمشد در دوده قله سن **پیت** زهر ما



سخن یاد کار خویش بکوی • که بهتر از سخن خوب یاد کاری نیست • **قیر**  
ایندی ای ملک پستان امور جهانیان اساس قضا و قدر اوزره مبتنی  
و شاه و وزیر و صغیر و کبیر آند فکرم و تدبیر و تقدیم و تاخیر له بحال نصیر  
ممنوع سوق اید چونکه برایشی تقدیر **مصراع** الهی عوق ایدر بلر تدبیر بر احد  
بلر • که نامی حریص سعادته می فرموم دریا ناصیه حالی داغ شفا و تله می  
مرسوم در لیکن کافه ناسه واجب در که امور لر نه اساس رای صایث اذ در  
بنا آورده و مواعات حرم و احتیاط اقدام اجتهاد و اهتمام اوزره طوره  
تا اگر تدبیر موافق تقدیر واقع اولور سه سهر اقبال و مسند جاه و جلال  
اوزره متمکن اولور و اگر قضیه بر عکس اولور سه دشمنان شمانته حجاب  
بولمایوب دوستلر مندر تن قبول فله **لر نظم** حکیم گفت که تقدیر سقا  
ولی • بهیچ حال توند بیر خود فرو مکندار • که کر موافق حکم قضا ست  
تدبیر است • بکام دل شدی از کار خویش بر خوردار • و کو مخالف آنست  
داردت معذور • کسوک وارد از انواع عقل استطهار • و دخی ملک  
کو کدر که اخبث اموال اولدر که اندن اشفاق اولمیه و غافل ترین و ابله  
ملوک اولدر که خنط ممالک و ضبط رعایا ده سعی و اهتمام ایلیه ولیئم ترین  
وستان اخس احباب اولدر که ایام شدت و هنگام بکبتده دوستنه جانیندن  
اهال و اغفال ایلیه اشرفشوان اولدر که بدخلق اولوب شوهر ادا ایلیه  
ناخلف اولور و اولدر که اطاعت بوی دن اما ایلیه خواناد بلا و اولدر که اندن امن  
امن و امان اولمیه اقیح مصاحب اولدر که مصاحب لک آینه سینده لری  
ژنکاد کینه دن صفا بولمیه پس چون بنمله ملک میانته بو قدر کدر واقع  
اولدی ولی بودر که رسن هجر و فراق میان جانه نطق ایدم و مقالات  
ملا قاتی من بعد کلمات مواعنه تبدیل ایدوب آهنگ حجاز صحبت شاهی  
قویپ ساز عیاق فراق ایدم • رفتم و داع ما ز دل باید کرد • و از آب

است

دود یله خاک کل باید کرد • کربد دیدی همه نکو باید گفت • ورد در سری بود بجل  
 باید • **قبره** کلامن بو مقامه تمام اتدی و کنکه اواندن پرواز ایدوب صحرا  
 جانین دوتدی کدی ملک انکست تحسری دندان تحیرله اصروب بر زمان تاسف  
 و تلفات تدبی و بر ملا لایله که حد شماردن افزون و براند و هله که دایره قیاسدن  
 بیرون ایدی قصرنه متوجرا ولوب ایتدی **قطعه** کدک ای غمگسار قلب حرن •  
 قالدیم آه و غمیله بن مسکین • کجا کویم که یا این درد جانشوز • طیبیم قصد جان نا توان  
 کرد • میان مهر با نان چون توان گفت • که یار ما چنین گفت و چنان کرد • **بودر**  
 اول کسه نك داستانی که ارباب حقدك مکان عذرندن حذر ایدوب  
 اهل کینک نضرع و نیاز نه یاورد قلدی و خضمتک دعوی و داد نه اعتماد ایمیون  
 اخذ ایشقام ایچون کلام قریب انجامنه مغرور اولدی عاقل و کامل و هوشمند  
 و فاضله مخفی دکلدر که بود داستانی بیاندن مراد بودر که خردمند بو جواهر پندی  
 کوش هوشنه بنیاد یوب حوادث جهان و نواب دوراندن بوضایح بی مانند  
 فایده مند و لا و بو حکایاتی مرشد راه نجات پبله و بنای کارن اساس حرم و احتیاط  
 اوزره قله و هیچ وجهله دشمن آزر دیه اعتماد قلیله و آفت عذرو مخافت مکرندن  
 ایمن اولمیه **رباعی** خواهی که بنایشی بغم و رنج قرین • بشنوسختی پاکتزار  
 درمئین • از دشمن آزرده تغافل منمای • و صاحب کبر و کینه ایمن بنشین  
**باب نهم طریق عفو و صفحه سلوک افضل و اوصاف ملوک ایدو کنی پان یدر**  
 رای دابشلیم و طایف خدمت و شرایط مفتی تقدیم اند کد نصحه **مشق**  
 دیدکای بلبیل باغ معای • ضمیرک غیب و سرک ترجائی • دکل کچینه اسرار  
 مفتاح • کلامک غیب دپچورندن مضیاح • معلوم اولدی اول کسینه نك  
 که دشمن آزرده دلدن استمال الله تسلی بولمیه و چون آینه سینه سند غیا  
 کینه و آنا دعداوت دیرینه بی باغ معاینه قله اظهار تواضع و نیازله منج احتیاط  
 و احترازدن منحر و اولمیه حالیا برهن فاضلندن بجا کامل و کدر که بیان پوره



اولد استانی که عفو و غفران ملوک مشتمل اوله و پادشاه بعضی مقربان  
درگاهند انار جرم و گناه مشاهده قلعه آن دامن عاطفته مستور  
قلوبی انسیب و رویا ساحه عفو و مسامحه در قلوبی اصوب در  
برهنی پیدای کلام دلکسای و خطاب جانقزایله جواب و پردی که اکرم  
ذلات و جرایم ملوک طریق عفو و مرحمتی مسلوک طومیه لرحم قلیل و جفا  
یسیر عقوبت کثیر ایله مجازات و مکافات پیوره لرمقربلرک مشرب اعتقادند  
صفا قلز و خواصک قلوبی مکبر و لوب براحداندر اعتماد قلز و طالدر ایکی ملت  
حادث اولور برای اولکه سواخ مصالح مهمل و معطل قالور ایکنی ملوک لذت عفو  
و منت مغفرتدن محروم و بی مضیب اولور اکابر ملوکدن بریسی پیور مش که اگر خلق  
جهان بزم کام جانم چاشنی عفو و مرحمتدن نه لذت بولد و غن بیلردی هر  
آینه درگاهن جرم و گناهند غیری هدیه کتور میه لردی **قطعه** مجرم کراین  
دقیقه بدانند که دمیدم • ماراچه لذتست بعفو کنا هکار همواره ارتکاب  
جرایم کند بعد دایم بنزد ما کفار دبا عذار • حال حال ملوک عالمه نقطه عفو  
زیبا خال اولز و ذوات سامی صفات خلفاء بقا دمه فضیلت مغفرت و رحمت  
افضل کمال اولمز مضمون کلام معجز نظام حضرت سید الانام علیه افضل التحیه والسلام  
**الا انبیکم باشد کم من مملک نفسه عند الغضب** بو معنی نه اشعار و اعلام الیه  
که فرط قوت آدمی بشکین شعله خشمه بلنور و صفت مرای و مراعی شربت ناخشنود  
غضبی حمله تجربه قلنور مردی کانه بر که بزورست و پردلی ناچشم اگر برای  
دایم که کاملی افضل سلاطین و اعقل ملوک عدل آیین آنلرد که معیار خردار  
بنای کارلر نه معیار قلر و هر وقت کردن اتلا قلر حلیه لطف و عنقد خالی  
قومیه لراما لطف بر وجهله کرک که سمت ضعفدن مبرا اوله و عنف دخی سوله  
کرک که سمت و ظلمدن معرا اوله تا چهره حال سلطنت حلیه جمال و زیور جلال ایله  
حالی اوله و مدارد کان دولت و مقربان حضرت اشارت خوف و نشارت رجا

اورده دایر اولوب سلطنت و مملکت نظام حالی نظرق اختلاف و تشبث و اختلاف  
 حالی اولانه مخلصه عنایت بیگانه دن بعید و نا امید و لالونه مفسد لریم  
 سیاست دن رکاب جرئت قدم قویوب جنایت خیانت از تکاب قله **ریت**  
 ناشتی قوم خویش با جشید **دایم** اندر میان بهم امید **حکماء اسلامیه خراهم**  
 خیرا پور مشلرد که ایزد تعالی بنده لر فی مواعظ قرانی و فضیله فرقانی ایله هدیه  
 اخلاقه ترغیب ایدوب تحصیل مکارم صفا و محاسن عاداته تخریض پور مشلرد  
 هرکه که سعادت نازی بار و کفایت ابدی معین و مدد کار اوله لاجرم احکام  
 قرانی و کلام حکمت انجام فرقانی قبله جان و کعبه جنان اید تیوب جمع زمانه  
 اول حرم امن و امانک حرم حرمتنه التجا قله مصالح عباد حقند نازد اولان  
 آیت کریمه دن بری بو آیت در که نضایح مزبوره فی شتملدر قوله تعالی **الکافی**  
**الغیظ والعافین عن الناس فانه یحب المحسنین** پیران طریقیدن برسی نربان  
 حقیقتله بو آیتک جواهر معانی سن بو و جمله سلك بیان چکشدر که کظم غیظ  
 اولدر که عقوبتد مبالغه اولمیه و عفو اولدر که اثر کرامت صفحه دلدن محو اوله  
 احسان اولدر که دوست محرم و معتد ره باب ملاطف و مراجعت مفتوح طوئله  
 بو مفصلک محصلی بودر که آدمی کر که هر که بنای احوال و افعالن لطف و مدار اولدر  
 متبنی قله و جمیع اوقات مددات و مواسات معتر بله که صحاح اخبار و احسان انا رده  
 کلسدر که اگر دق و لطف بر صورتله مصورا و لطف متصورا و لسه شعشعه جمال اکا  
 بر و جمله تابان و درخشان اوله که هیچ بر دیده آنک مشاهده سنه طاقت گور  
 و بر دپرانک شرح شکل منیر و وصف صورت بی نظیرن کلک تعبیرله صفحه تقریر  
 تحریر اید میه بعضی عیان بو معنی بو قطعه دن برج پستله بیان پو مشدر  
**قطعه** کند کاره چوقد برت بوله سن سن • کناهن عفو اید رسک بند اولور •  
 که مجرم کند و جرمی کشته سیدمر • نسیم عفو اید سر زنده اولور • چوقد برت  
 دادن یزد بر کنه کار • بعفوش بنده کن تابند کرد • که مجرم کشته افعال خوشیت



پوی عفو باید زند کرد • اگر صورت پذیرد بیکر عفو • جوهر و مشتری باید  
 کرد • چون بمقدّمات تا مل شامل پوره لرهر آینه غلام واصل اولور که شرف  
 انسان فضیلت عفو و احسان ایلد متراید و منکا مل اولور پوس هتی بوایکه سیرته  
 ملازمته قصر و بوایکه حصلته ملازمته حصار تمک کرک پوشیدن دکلر که آدمک  
 حالی سهو و غفلت و جرم و ذلتن خلی دکلر اگر هر جریمه مقابله سندن عقیبت و هر  
 خیانت راستند سیاست رواپور له اذن فساد کلی و مضرت عظمی نایسته اولور که خلال  
 ظاهری مهمات ملک و مالیدن ساری و فاش اولور **مثنوی** بتندی سبک دست برد  
 بد تیغ • بدندان برد پشت دست دریغ • سری کرخیل بماند نمی • حرامش بود ناج  
 و فرمان دمی • و درخی ملوک لازم درک مقام تمتدن اولان خدامک مقدار هضر  
 و کفایت و انداز اخلاص و مناصحتن تمام تحقیق ایلد تا اگر اول جمله دن اولور که  
 مصالح ملک آنک راییده استعانت آنکه قابل اولور با وقایع دهرده آنک بد پذیرد  
 استعداد ایلد که لایق اولور اکا اعتقاد دن تازه و مجلاسی پوره وانک تربیت و تقوی  
 و همت تشمیه مسارعت کوسره و مشرب دلن عیب و ریب و غش و غلن صفا  
 ایدوب قوت قلبن استعانت و استعطاف ایلدینه قرار معهوده یتشدوره زیرا که مهمات  
 مدکه نهایت یوقدر و ملوک کفایت ناصح و عمال امینه که محرمیت اسرازه استحقاقلری  
 و مهمات ملک و مالده استبداد و استعلا لایق استعداد لری اولور احتیاج لری محققدر  
 پس جهاندار لک شرایطی اولدر که اول کورومی که حال خرد و صلاح و هنر و عفا فله را<sup>ست</sup>  
 اولور و زیور صدق و امانت و تقوی و دیانت ایلد زینت بوله لرو حقیقت و حق  
 کنار لک و نصیحت و هوادار لکه سایر لردن ممتاز اولور تربیت پوره لری  
 و هر پرستی علی حد نه علم بر او نه مرتبه بر سزاوارد بیلد لرو هر بر نه فهم و ذرا<sup>ست</sup>  
 لایق و رای و بیجا عتد موافق و عقل و کفایت مناسبت مناصبه ناخرد  
 قلدر لوستولید که بر کسسه نک هنری واریکن عیبی ظاهر اولور اولی بود که آنک عیب  
 ذیل اغاضله سزاایدوب نظر لرن آنک هنر نه حصار اید لکه لاریب بنی آدمک

۲۵۱  
 حالی سوب عیدن خالی دکلدر اول جلدند که دیمشدر در **مصلح** یار سوب  
 عیب آستین بی بار اولور. بومعانی فهم ایدوب بود قایقی سلت ضبط نظم  
 اند کد مضحکه و پادشاهه لایددر که امتاء و عماله تفویض اند و که اعالت  
 و اشغالک احوالی تتبع و تخصصه اهل روکور میه بلکه برو جمله تحقیق و تنقیر  
 پیوره که احوال ملک و مالی تغیر و قطیر ضمیر منیر نه محقق و پوشید اولمیه که بوند  
 اینی فایده کلی مقصور در بری بو که مباحث انا عالم دن کم رعیت پرورد و کم حق  
 کوسر در پهلوی آنره که رعایت رعیت بایند اهل اتمیه ستمالت و پروب  
 اول شغلان استقلال و پره و اندر که زیر دستلر غنیمیه نامنی جرید علدن محوید  
 دفتر عولده ثبت ایلیه. خدا ترس را بر رعیت کار. که معمار ملکست پرهیز  
 کار. بداندیش مستان و خوانجوار خلق. که نفع توجوید در آنا رخلق. رباب  
 بدست کسبانی خطاست. که از دستشان دستها برخداست. نکو کار هر کو  
 بنیند بدی. چوبد پروری خضم خود هم خدی. بری خنی بو که چون ضمایره  
 مرتسم اوله که پادشاه نیکو کار لک کو دارنه لایق عاطفت و او پرور و نگاه کار  
 نگاه مقداری تادیب و تنبیهی واجب کور اهل صلاح امیدوار اولوب نیکو کار  
 شاه دهنه کیدر واد باب فساد ترسان و هراسان اولوب اضرار و افساد دن  
 احتراز و احتیاط ایدر را سمار و امثال دن داستان شیر و شغال بو و صیغه <sup>نسب</sup>  
 و بوسباقه اقرب رای استفسار اندی که نه مرتبه و نه طریقله روایت اولمشد  
 اول **حکایت** برهنه ییدی خنارده کلشدر که دیار هنده بر شغال و اراید  
 فریسه نام بنی نوعی میا ننده بنام حطام دنیای فایندن اعراض اتمسدی  
 و تعلقات بحاصلی ورا ظهن اتمسدی اگر چه ابنای جنسیله صحبت و اخلاط  
 ایدردی آما زهد و رهبانیت اختیار ایدوب سفک دم واکردسم و ایدای نفوس  
 محترم دن که بنی نوعنک لارمه ذاتی در احتراز و احتیاط ایدردی **بیت** قیلوب  
 پرهیز جوانان استندن. ان چومسدی شکر شیندن. کچه کوند زمرهاضت ایدردی



خداوند عبادت ایلریدی • یاران انکه خاصه آغا زانندی لرو منازعه  
 مجادله یه یتشده یاتد لرب سنک بوسیر بکن راضی دکلوز و رایکه بواجتهاد  
 خطایه نسبت اید رز چون بنی نوعک صحبندن وار کمر سن عادت و سیرتدن  
 انلرله نیچون دمساز اولرسن چون دست مصاحبت دامن عالطندن چکر سن انلرله  
 کربان موافقتدن نیچون باش چمر سن و دخی عمر عزیز محنت مجاعله کجور  
 نه فایده اکلرسن و مرغ نفس نفس ریاضتده جس امتده نه منفعت ملخصه  
 ایلرسن **وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ** نصاب لذات دنیادن

کند و نصیبکه استیفا اتمک کون سن تا **وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا**  
**وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ** مشربدن بهر مند اوله سن و اکل و شربدن  
 که مدد مرکب تن و ماده حیات بدند را متناع اتمک کون تا **كُلُوا وَاشْرَبُوا**

فرماتنه امثال اید سن و بلك كرك كه ما فنى نك اقبالى محالدر و امر مستقبل  
 بجهول الحالدر نه مان حالی غنیمت پلوی خیالاستقبال و قی ضایع قلمق كرك  
 و بصورات فردايله لذات دنیا دن سدر مقله قانع اولمق كرك **پیت** بیاتایك  
 زمان امروز می نوشیم در خلوت كه در عالم نمیداند كسی احوال فردا را. **فریه**  
 ابتدای جون پلور سر كه ما فنى نك اقبالى دكله و فردانك احوالى مقرر و كل پس حالا  
 نه ادخار اند و كوكزه توشه راه فردا اولمغه صالح **اولا فردا** ان طلب امروز  
 هر كوشه. كونه فردات بود توشه. دنیا كوچه كه سر سر عیب و تقصیر **فصلیه**  
 وارد كه ضرر عه آخرت در هر نه تخم كه بوكون اكر سزایرن آند آنك دبعن كوتور سر  
**پیت** كوش امروز با تخی بیاسی. كه فردا بر جوی قادر نیاشی. اكر این كشت  
 و رزیر انورزی. دران خرمن به نیم ارزن نیرزی. مرد عاقل كرك مبلغ **هفت**  
 احرار مثنویات آخرته مصروف قله بو تقدیم خیرات و تحصیل مبراتله مستورد در  
 و عنان قلبن نعمت باخ و دولت جاودانی جانینه معطوف قله بومعنی ترك  
 اسانی و قطع تعلقات عالم فانی ایله ممكن و میسر در **فردا** بر آشیان فناد  
 منه كه جای دكر. برای راحت تو بر كسید اند قصور. بوكون كه قوتن فتور  
 و قدرتند قصور كوز یوقدر ثمرات صحتن خسته لك آیا میچون ذخیر احصا  
 قیلك و سرمایه سبایدن كساد بازار شیب چون سود اله كورك و مواید  
 فواید حیانتدن سفر بایر فنا و فوات چون اعداد زاد استعداد ایدك كه رخت  
 حیات لمعه برف بکینه بنا تدر و تحت دنیا ظلت بر بکونی بقادر نه شوید  
 نعمت المقت طوبی فواید دولت الفتنه اولمق كرك و نه عواید دنیا و در **مندان**  
 مسرور و لوب شایید و ازار سقندن بحضور اولمق كرك **پیت** نه اقبای **لندن**  
 اولمغور و سر كشی نه ادبار ندن اورجا نو كه آتش. محصل كلام و خلاصه  
 ما فی المقام اولدرك قلبی محبت كلیه ختم وقف اتمك علوه متمدن و در در  
 و كذركاه سیل فاده عمارت بنا اتمك كمال کیا سندن بغایت **مجموعه در فاجعه**



وَلَا تَقْرُبُوهَا **پیت** جها نارباط خرابست در گذر که سیل کمان مبر  
که بیک مشت کل شود معمور یاران آیتد برای فرسید سن بزی هر سیله طمه  
نفیسه دینای ترک دعوت ایدرسن حال بوکم نفیم عالمه انگین آفریده در که  
نفوس مستفسه هر دم انکله معتقم اولوب نهال لذاتدن پر خوردار اوله  
**وَرَزَقْنَاهُمْ مِنْ لَیْطَاتٍ** آیتی دخی بومعنی بهر اشادت ایدرو بومد عالی شها  
کفایت ایدر فرسید آیتدی نفیم دنیا برضا اعتد در که عقلا آنک آیدلر  
باز اوجها ندک ذکر چیل و نام نیک تحصیل ایدرلر و سفر راه معاد اچون زاد <sup>ستند</sup>  
اعدا دایدرلر تا بحکم **يَعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلْعَمَلِ الصَّالِحِ** مال و مثال آنلرک حسن  
و مالکترین باعث اوله و اثم و وبال که مستوجب عقاب و نکال در وسیله اولمیر  
هنر اکر دنیا و آخرتد سعادت یوزین کورمک استر سکر بوسوزاری سامعه قبوله  
استماع ایدک و جان عزیز طعمه لذت اچون که حلا و بی حلقه خلقه دن او تر کچن  
ناو حمیمه و عذاب الیمه العا اعدن امتناع ایدک و اول نواله ایلد که بی آزار و اضرار  
عالمه غیبیدن حواله اوله قانع اولوب اول مقدار دن که بقای تن و قوام بدن  
اکامه یارب تجاوز اتمک و شول منته ده که مخاف شرع و عقل اوله بندن موافقت  
طلب ایدک که بکا سر کله مصاحبت سبب عتاب در کدر اما افعال ناپسندیدل  
موافقت موجب عذاب و عقاب در اکر بی بنوعی تکالیف تر غیبیدن عرض  
تغذیه ایسه اجازت و پرک **أَمَّا أَرْضُ اللَّهِ** و **وَأَسْعَهُ** بود یاد دن کیدم یا ترک صحبت  
ایدوب گوشه عزلت اختیار ایدم **پیت** قبول مستند قناعت بود یاسن  
کیم دپاکی عزلت پلاس سن • یاران چون فرسیده بساط زهد و صلاح اوزره  
قایم و دایم بولد رخصتاری مرتبه ایقانه و یقیناری درجه اطمینان ایدوب سابقا  
اندک لاری کلماته نادم اولدرو زیان اعتذاری توکار ایدوب مقام استغفار و استغناء  
کلدر فرسده آرزو قند و رع و صیانت و تقوی و دیاشدن بر منزلتله و اصل  
اولدی که اول دبارک گوشه نشینلری آنک باطنندن در دوزخه ممیت ایدر کرد

وكرم روان بادیة مجاهدت بدرقه نظرندن استمداد هدایت ایدر لرودی  
 از رمانده صیت زهد و کرامتی مسامع جهانیا نه یتدی و ذکر طاعت و عبادت  
 اول نواحید شهرت طوتدی فریسه نك متلنن قریب بر پشته و ارایدی  
 انهار و عیون اشجار کونا کون ایله محلو و مشحون ایدی نك میاننده بر مرغزار  
 حرم و ارایدی که کلزار ارم آنک لطافت و صفاسی غیرتندن یوزنه نقاب خفا  
 چکشیدی و باد صبا خاك توتیا اساسی حسرتندن کوزنه کودها اکشدی .  
 هوای جانفراسی و لکشیدی . فضای دلکشی جنب و شراییدی . لب جوینده .  
 بتن سبز تر . خط کون لب جانانه بکرز . وسعت فضا و لطافت آب  
 و هوایی ایله اول صحرانگام انواع و حوش و سباع و مقام حیوانات مخالفه  
 الطباع اولمشدی آنلرک امیری بر شیر ایدی کال هول و هیبتده و بر هر بر ایدی .  
 غایت نهمیب و وصولنده **فرد** نقره سن ایششسه چاک اولوردی هر عدك **هر**  
 خشم چشمین کورسه خاك اولودی برفك چهره سی . اول حوالینك اها لیس صدف  
 و اخلاصه نك طوق اختیاصن کردن جانده کچور لرودی و پناه حشمت و حریم  
 حرمتده فارغ البال کچنور لرودی اول شیرتند خوی کا بجوی دیمکله مشهور او  
 بولقبه صدف و صدای چار سوی جهان و ضوول بولمشدی بر کون کا بجوی  
 ارکان دولیله هر بایدن ساز مصاحبتده آغا زایدوب بر حسب مقتضای  
 مقام حرب و شیرین خوان الوان طعام کلامیله رطب اللسان ایکن ناکاه  
 مرئیسه قصه فریسه میانده کلدی حضار حضرت آنک کمال صلاح و ورع و  
 اولقد در مبالغه اندلر که ضمیر شیرین باضرورة آنک میل محبتیه نك پذیر اولوب  
 سودای صحیح سویدای قلبنده جای گیر اولدی **پیت** رخساره او ندیدن چون  
 مردم حشم . فی الحال درون دیدن جایش دادند . القصه کا بجویك ملاقات  
 فریسه یه اشتیاقه دوز بروز ستر اید اولوب آخر کار اخصارنه اشارت  
 سپوردی اول دخی فرمان اولی الامر اطاعت ایدوب در راه عالمینا هه حاضر



اولدی ملک علی ملایه الناس شرایط تکریم و تعظیم بقیاس تقدیم ایدوب  
مجلس عالیده بیرون اجلاس رزانی پیوردی و انواع آداب طریقت و اطوار  
حقیقت ده تجربه قیلوب حاصل کلام فرسیه بی لالی فضایل و معالی ایلده بر بحر  
بیگران بولدی و جواهر مکارم و مآثرله ملو بر کج کوردی برد فعه دلفی کشف بهشت  
و اصلاح مهمات و فصاحت تعبیر اصابت تدبیره امتحان ایدوب نقد خالین  
محک اختیار ده تمام عیار مشاهده قلدی **مصراع** زری که پاک بود امتحان چه  
غم دار • کا مجویر انک مصاحبه خوش کلوب انک مجالستیه مواضعت قصد  
اندی بر مد تدبیر انکله خلوت ایدوب ایتدی ای فرسیه مالک محرم و سیه  
خیلی وسعت وارد در وانک اعمال و اشغالی بسیار در سنک خبر زهد و صلاح  
مسامع جلایله تیشدر مشلدر در **مصراع** نادیده ز دیده دوستر داشت  
بوزمان که سنه کوردم نظری خیال و زره راجح بولدم و بیانی عیانندن قاصر کوردم  
**فرد** شنیدم انکه در آفاق نیستت تا نه • چو دیدمت بحقیقت هرا چند  
چونکه سنک و فورد یانت و کمال صیانتکه اعتماد روز بروز زیاده و زره در دل  
که مصالح مملکت و مهمات سلطنتش سنک همت همتکه تقلید و تفویض اند  
تا سنک ذروه قدرک بزم انوار تر بیتملله آفتاب و لوب و آفتاب درجک بزم  
ذره عاطفتمله ارتفاع بولوب زمره خواصدن و سلسله ارباب اختصاصدن  
اوله سن و بزم یمن عنایت و حسن رعایتملله امثال و اقرا ناکدن غرق قدر و شرف  
اختیارله امتیاز بوله سن بر آستان دولت ماهرکه سر نهاد • نکذشت هفت  
که ز اهل سر پرشد فرسیه ارتکاب منصب و زارتده اجتناب ایدوب  
شیرک سؤالند بر وجهله جواب و پردی که سلاطین عدل ایینه مناسب بلکه  
فرض واجبدر که کفایت امور جمهور همچون انصار مصلحت گذار و اعوان معرفت  
سعرا اختیار ایدله و مناصب مناسبه توجیه ایدوب بوعلاک قبولند بر فرد  
اکرام جایز کورسه لر و طالب و ملینله ابرام و الحاح پیور میله لر که هر کار که جبر

284  
و ابرام ایلده حاصل اوله عالمی حلیه اتمامدن عاقل اوله و هر بار که جریئیل<sup>ایله</sup>  
تحیل محل اوله حاملی انک تحلیله قادر اولیوب چکر کے زحمتل ضایع اوله و لو<sup>ا</sup>  
و شرایطنک کا پنبی عهده سندن کلیوب انک و بای سلطانه و کاهای پادشاه  
راجع اوله بو مقدماتی تمهید دن مراد بودر که بند اعمال سلطانی بی کار هم و اند  
مارست و بحکم یوقدر و سن بر پادشاه صاحب شوکت و شاهنشاه علی مرتبت<sup>سن</sup>  
خدمتکن و خوش فراوان و سیاح بی کران و ار که حلیت کفایت و درایتله آراسته  
و زینت و امانت و دباستله پیراسته بو مقوله اعمال و اشغاله دخی طلبیری کماله  
شویله که التفات سلطانی نلرک بانبند ارزانی پورله خاطر عاطر شاهی دغدغه  
کفایت هماددن فراغت بولور اندر دخی ارتکاب منصبدن حاصل اولان رضایله  
وباد هوا و تحق و هدایای پجسایله شادمان و مستظهر و لور کاجوی ایتدی ای  
فریسه بو معانعه و معاند و زنده فایده عاقل اولور بن البته سکا بو کاسه دن شراب  
اچور سم کرک طوعا و وعاطوق اتمام مصالح خاص و عام کردن اهما مک کچور سم  
کرک **مصراع** اگر خواهی و کر نه ان مایه فریسه آیتدی استغال اعمال سلطانه  
ایک طایفه ارزانی در برسی اول عاقل سخت روی که مکر و دها و فکر و کایله کذب و  
غرض حاصل قله و سپر و قاحتله دایره عرض حفظ ایدوب هدف تیر تعرض اولیه  
ایکجی اول غافل ضعیف رای که تحقیر و ذلته معناد اوله و بی ناموس و بدنام و رسوا  
خاص و عام اولمدن احتراز قلیله بوشانله مکسته محسود اقران اولیه و مکسه انگله  
مقام منازعت و محاصمه کلیه بن بوا یکی طایفه دن دخی کلم نه طبع حریصدر  
که زمین دله تخم خیانت اکم نه نفسم خسیس در که دنیای دنی اچون بار مذلت  
چکم **قطعه** بخدای که آفرین کرد است عاقله نرا بخویشتن داری که نیز  
بزد همت من ملک هر دو جهان بیک خواری ملک لازمدر که مشرب  
خاطر عاطر شاهی بواند یسه کز زدن صاف اید و لو بو بند بی تحمل بار مستقد  
مسلم و معاف پوره لکه عهده بعید و مدت مدید در که دیدن حرص و آز بی



سوزن قناعتله دیکدر دم و متاع طع و نیاز آتش ریاضتله یا قوب  
دورم اگر بر که دخی ملک بنی عوایتو دینا و علایق خلا یقله آلوده قلر لوبکا  
هان اول یلا ییشنه که اول مکس لره ییشدی شیر استفسار ایدی که پنجه اولمشدر  
**حکایت** فریسه ایدی روایت ایدر لره که بوقت صدر نشینان صدر صفا  
صفادن بر صوفه صاخ دم ثابت قدم ایدی کشت بازا را ایدر کن بر درویش  
حلوائی که چاشتی فخر دن دونه و فقر اصحبته شونه و ارایدی اول عزیز دن القاس  
اندی که کوشه دکانتی مقدم شهر فیله شریف مرد عارف دعوت اجاتی واجب  
کوردی و آتی استمالت اچون ملتسمنی مبدول بوردی استاد حلوائی ضیافت  
طریقیه بر طاس غسل مصفی بی صوفه نک او کنه کوردی مکس لرنه که آنلر  
عادتیدر حلوائیه او شلر و منع و دفع ایله ممنوع اولوب اوستنه دوشلر  
**مصراع** مکس جانی نینخواهد مکرر کان حلوائی • مور و زنبور کی طاس غسله  
اوشد لربعض کنار طاسه قونوب بره زی میانه غسله دوشد یلر  
حلوائی کوردی که طاس زنبور و مکسله طولدی مرو حری الن آلوب  
طرد ذبابه مشغول اولدی آنلر که کنار طاسه قرار اتمشدر دی سهولتله  
کذولر ن خلاص قلدر وانلر که کندولر ن میانه اتمشدر دی قید غسله  
پای یسته قالد لربروازه قصد اندکجه پر لری غسله آلوده اولوب  
دام هلاکه کرفتار اولدولر اول عزیز چون آنلر که بوحالی کوردی بر حالت کلک  
مستانه نفر لراوردی چون دریای باطن شیخ ساکن اولدی و موج بحر وجد  
و حال آرام بولدی مرد حلوائی ایدی ای عزیز حلوائی صورتی سندن  
دریغ اتمک سندخی حلوائی معنوی بزدن دریغ ایله **مصراع** بکسالت شیرین  
و سکر ریزی کن • شیخ ایدی دینای دوفی اکا حریص اولوب مفتون  
اولنلری بو طاسله غسله بکعرض تدلر ملهم عیوی ایدی بو طاسی بایسل  
واچنده که غسل نک بغین ملا حظله قل بو مکسلر کجده سی اهل دنیا در

آنکه کاره و طاسه قویشلرد در فقره در که مایه دنیا دن از فایده ایله قنای  
 اتمشدر در آنکه در و نه طاسه کند و لرین اتمشدر در باب حرص و از در که قازو  
 د نیله بو غار نه دک با اتمشدر در اعتقاد لری بود که تا میانیه واصل اولمیر  
 بضیبلری حاصل اولمیر و بضیبلری حاصل اولمیر و بونلر زیاده لایعقللرد  
 که **الرِّزْقُ مَقْسُومٌ** مهنومندن غافلرد چون غریبیل حی علی الرحیل مروحه سن  
 یکم آغاز قله آنکه کاره طاس دنیا ده آسانقله **فَمَقْعِدُ صَدَقٍ عِنْدَ**  
**مَلِكٍ مَّقْدَرِ** آشیانه سنه پرواز قله و آنکه عسل زهر امیر دنیا یله آلوده  
 اوله تحریک پروبال اند که اسفل سافلینه متوج اولوب انجام جال بد فرجا  
 شقاوت واد بار ابدی وزره اختتام بوله **مثنوی** چرا یک لعمه حی باید  
 چشیدن • وزان پس این همه خواری کیشیدن • بجز هندی که ای اینک  
 بصاعت • نباشد هیچ کنی چون شاعت • بومثلی ایراد آمدن مراد بود که



ملك بنم پروبال و اقبال عسل دینای دغل ایله الوده قلییه که شاید امانت روحد  
 استردادی وقتند سلوک راه آخرت سهولتله میسر وله **پیت** چنان وقتی  
 بدست آزارمانه که کر کویند روگردی روانه • کاجوی ایتدی هر یکم معا  
 استقامتد مقیم و روش راه عدالتد مستقیم اوله و ستمکارلردن ستمکار  
 ظلم و آزارن دفع ایدوب محنت کشید لک تظلمی کوش شفقت و ترحمه  
 استماع قله هر آینه دیناده آنک دولتی عزا استقامتد مقیم اوله و عبی ده  
 شرف رفعت و کرامتله اختصاص بوله فرهیسه ایتدی بلی حمات نام شوایله  
 که شرایطیله سرانجام بوله آخرتد اندن رایحه نجات استنجام اتمک میسر در  
 فاقه دیناده آنک دولته دوام و بقا ممکن دکدر دمدت عدله قرار و نبات  
 مستعد زیراک هر کسه که تقی سلطانله سر فرار اوله هم دوشلر زمین  
 سینه ده بغض و کینه تحم که لره هم اعدا سپرو قاضی یوزنه <sup>طوب</sup> توب انتقامدن  
 خصومت دیرینه تیغن چه لهرگاه که اکا عداوته اجماع منفقد اوله اول دخی  
 خلقک اکا سو قصدنه معتقد اوله لاجرم پیم جاندن بران امن و امان او ذره  
 اولیه و پای رفعتی فرق فریاده دخی بنیسه سلامتله اول ورطه دن باش قورتر  
 شیر ایتدی چون بر سنک قضا که راضی اولدق سندخی بزم رضا فرقتنا سنک  
 ایامه و کد و کد مهلاکه و هم کد اب تحیله اتمه که بزم سنک بابکده حسن اعتقاد من  
 اعدانک سو قصدده حجاب تمام در شمه کوشمالله انلرک راه مکایدنی سدا ید  
 و سنی مرتبه بلنده یئشده و رب حسادک قصد قدح و افسادنی ینه کد و لره در  
 اید **زم مصرع** چه غم رحیله دشمن چودوست جانبست • فرهیسه ایتدی  
 اگر ملک بر تربیت و تقویتدن عرض بویند یا بنده انعام عنایت ایسه  
 عاطفت خسروانه معدلت بی کرانه یه لایق بودر که بنه قویه نالو صحراده ایمن  
 و فارغ ساکن اولام و نعیم دینادن آب و گیا هله قانع اولوب ضرر دوست  
 و خطر دشمنان امن اولام مقرر در که عمر قلیل که امن و راحت و حضور و فراغتله

کچھ بچہ اولیٰ در عمر طویلدن کہ خوف و خشیت و مسکت و محتلدہ کچھ بیت  
 دی فراغت دل بہتہ است از انکہ کسی ہزار سال نہ بروفق آرزو برود • کاجو  
 ایتدی سن عباد غدغہ خوئے آیینہ خاطر کدن دودامک کوک سن واتما  
 مہامی ذمتا ہتما مکہ الوب بکا تقربلہ دید اعدای کورود لاجبای سرور  
 امک کوک سن فرسید ایتدی کو حال یومنون اوزرہ اولوب ہم ابا و امتناع  
 فاترہ ویر مرزسہ و ملک نیم اعتدالہ سمع قبولہ شرف استماع ارضا  
 پور مرزسہ بکا امن ویر مک کوک کہ چون زبرد ستلر نیم منزلمہ وصول خیالہ  
 وزبرد ستلر کند و مرتبہ لرنیک زوالی احتمالیلہ ہم حرمت و غرضی ہتکہ بلکہ تیغ  
 غرضلہ خون حرامی سفکہ قصد ایدہ لرمک انلرک دمدمہ لریلہ متغیر و لیوب  
 اندہ رای صایبلہ تامل و تکمری ذمتہ واجب بلہ وحاسد لک قصد نہ  
 وقاصد لک کیدندہ شرط فرط احتیاطی رعایت قلہ **فرد** ہر تمت نمی  
 باید زما خاطر کران کردن • بقول دشمنان سہلست ترک دوستان کردن  
 شیرانکہ عقد و عہد و پیمان و ایمان ایدوب جمیع اعمال دیوان و خزائن اموال  
 انک کف کفایتہ تسلیم ایدوب تمام اتباع و اشیا عن کرامت بی نہایت ایلہ  
 مخصوص قلدی و ارکان و اعیانہ اعتبارا ممتیوب احوال مملکتہ اندن غیر ایلہ  
 استشار و اسرار سلطنت اندن غیرہ استظہار امر اولدخی تمام مہام **مصلح**  
 مصالح خاص و عام دہ جد تمام و سعی و اہتمام کو ستروب برو جملہ فرط عدا  
 وضبط و کمایت اطہار اندی کہ ساعت بساعت شیر قانتہ قریب و مکانتہ  
 زیادہ اولوب مخالطت غایبہ و مخالطت نہایتہ یتدی نہ فرسیدہ بران ملازمت  
 شیر جن دورا ولوردی ونہ شیر بر زمان حضور فرسیدہ سوارام قیلوردی **بیت**  
 دوستدن ابرو یکمکہ خندہ قیلور • دوستلق شرطی او قدہ ییلور **مضراع**  
 چود و سقی نہایت رسد چنین باشد • بو حال شیرک مقررینہ کران کلوب  
 مجموع ارکان دولت اکا خالفتہ موافقتدن دم اور دلروانکہ مخاصمتدن



اقدام اوزره طور در سامدن صباحه دك وصباحدن رواحه دك مشاوده  
 و تدبير اندلر وجهه سي انك دفع ومنعنه و پنج تقرينك قلع وقعه ال پرا تدبير آخر  
 الامراء جميع اعيان و امرا بونلك اوزره بخير و مقرا ولدی كه اكا جنابت و خيا  
 اسناد ايد لر يا مشرب ضمير شير خاشاك غد يله متكدرا ولوب انك حقند  
 متغيرا ولا چون تمت خياشله آنك دياتي بانيد عقيد شير كه اني مرشد كامل  
 اعتقاد اتمشدی تزلزل پذير اولاجرم انك احكام و افعا لنك كلي مدخلر بولوق  
 ميسر در و آنك قهر و استيصا لنك مجال قدرت متصور • بواسلوب اوزره  
 تدبير ايدلر • انك دفعنه ال پير ايدلر • پس تفافله ارباب نزو يردن  
 بوند بيرده شيرك اولنلك برين شريك اندلر تا چاشت شير اچون مهيا قلنا  
 كوستي فرسيه نك حجره سندا تدلر دوزديكر كه شير زرين چنك آسمان پيشه  
 زمره دنك سپهرده جولان اندی امارا ووزر آصف خدمته طور در و صدور  
 اعيان يادگاه ملكه حاضر اولد لر فرسيه برهم كلي اما اچون بر جانيه كمش ايدى  
 شير انك قدومه منتظر اولوب انك فرط كفايت وفهم درايتن و دوزبان  
 اتمشدی **پيت** و روزبان و موش چاشت نام يار • يك دم غير و دكم مكر  
 نمى شود • چون هنگام چاشت ولوب شيرك اويني وقتي كلدى وجوع طبعيسه  
 همچانه و ديك شمشاسى سبعيسى غلبانه اغاز قلدى هر بارى كه وظيفه سي اولن  
 كوشك چست وجويندك و پوي قلدر همين اثر بوليدلر و كيفيت حالند  
 خبر بوليدلر شير بغايت مضطربا ولدی بوزمانده فرسيه غايب خصما  
 حاضر ايدى چون كوردلر كه شيرك آتش چوي ملتهب ولوب غضب در قلبي مضطرب  
 و مضطرب در تنور خشمه كوم بولوب فطير ترويرى بشور مك تدبير اندلر  
 انلردن برينى ايدى بوندن غيرى چاره فرمالدى كه ملكه اگاه ايد و زو بوخته  
 منافع مضار ندن هر نه بلورسك و نه استماع قيلورسك بعضي منا فسكر  
 مزاجنه ناموافق دخي كلورسه عرصه عرصه يتشد روز كا بجوى متنيه اولوب

ایندی مقربان یکجمت و متعلقان پاک نیت لاندرد که هیچ بروقتی شرط نیست  
اهمال امتیه لر و صاحب دولتلرنک شکر نعمت و حق خدمت و تربیتلرن بلوب  
سنعت و مضرتدن یلدا کلرن و استد کلرن موقوف انهایه یئشد و ره **فرد**  
کسانی حق شناس و حق گذارند که حال از پادشه پنهان ندارند **حالاتن** <sup>ایستد</sup>  
شویله کوره لم و نه معلوم اندک تقریر ایله محک اعتباره اور لر اول مفسد  
و غا ز و حسود و همتا زل حال طراد و تزویری بو منوال و زره اغاز ایلدی که کوئن  
هوشمه شویله القا اولندی که فریسه و طیفه ملکه دست درازلک اتمش بر  
داخی انی تغلیط ایدوب صورت انکاره ایندی بن بوکه یاد قلدرین که اول  
کم آزار و امانت شعار جانه و در بری دخی ساز حیله بو آهنگ و زره **تخریک**  
آغاز اندی بو امرده احتیاط لازم در هر کشتنک دوستی و لور سه دشمنی دخی  
او لور غرض امور غیر واقع چوق خیر ظهوره کلور خلایق سهولتله یلنر و اسیر  
سرایره اسانلغه اطلاع و ضمایره و قوف متبع مستوفی و تقصص مستقصی **موقوف**  
اما اگر و طیفه ملک آنک منزله بولور سه اکا اسناد اولنان نتمت میان  
ناس و السنه عام و خاصه مشهور و مذکور اولان خیانت عیب و ریب  
و وصمت و کذب مزاد کا بجوی چون بو کلماتی استماع اندی عنان اختیاری  
الدن کیدوب ایندی خلق آنک حقنه نه سویا لر و آنک خیانت نه پنجه پنه  
اقامت ایلر لر حضار مجلسدن بر منافق که مخالفه بو باید موافق ایدی ایندی  
ای ملک بو پیشه اها لیس میا تده آنک خبری قصد عذر و فکر مکر میشت  
و منتشر در اکر دید کلری واقع مطابق ایسه انواع عقوبت لایق اولور و جنا **ست**  
خیانتنک عنقریب جرا و سراسن بولور مبتلا ی عرضدن بری دخی ایندی  
اریاب صدق و دیانت هر گاه آنک باینده بعضی جرم و خیانت ایشدر دم  
اما بلا تحقیق آنک تصدیقن تردد ایدردم حالیا که بو فصل ایشدرم ظلمت ظن  
و تخمین نور یقینه مبدل اولوب مضمون مطمئن تمام جرم اندم بر منافق



دخی ایتدی بوندن سابق دخی نك خبث عقیدت و مکر و خدیجته بکاوشید  
 دکلدر ایشده فلان و فلان واحد بعد واحد بوکه شاهد درک هر زمان ایدم  
 که بوزاهد مرای نك عاقبتی فضیحه یثسور و اندن جنایت عظیمه و جنایت  
 جسمه ظهوره کلور پری دخی که تمامت صدق و استقامتدن بر ایدی ایتدی  
 زهی عجب که بوند ادب و دعوی زهد و فقر ایدرکن و فرقه فقر نك مقتدا  
 و اریاب تاج و خرقة نك پشوا سی کچر کن حجاب شرم و حیایی روی و <sup>حیدن</sup>  
 رفع ایدوب بوخیانته جرات ایدی عجبدر که بویت صفحه مقاله انک زبان  
 حالندن ثبت و لغد یسه خرقة پوشی من از غایت دین داری نیست • پرده بر  
 سر صد عیب نهان می پوشم • بری دخی که طریقت تزویرک پری ایدی  
 ایتدی زاهد پاک صورت و پاکیزه سیرت بو مد تله تقلد اعمال مملکتی <sup>حسبت</sup>  
 دست ایلر رد ایدردی و تحمل اعباء ذراتی محنت و مصیبت عدا ایدردی  
 بو حالتله چهره حالی خال خیانتله موسوم و ملق محل تعجب و حیرت درو مقام  
 تا مل و عبرت بری دخی ایتدی هرگاه که اول اسیر شرع و آن بوجزوی بی خصوصاً  
 که وظیفه جاست ملک و اولاد دست طعی دراز اید ظاهر در که مهمات کلی نك  
 انما منک نه رشتو لرا اقدام انسه کرک و اعمال پادشاهیدن نه مبالغه ما  
 اله کورسه کرک **بیت** صیاد برکه بر نکذر داز کجشکی • دانی چه کند چو  
 بکک و پیهو بپند • چون امر میدان و قاحی خالی کور لر مرکب غمز و سفایت  
 عنان و یروب و ساحه دل کا مجوید تردد و تحیر کردنی قور در و دخی نهام  
 کلامی جانب قدح و وقیعت عطف ایدوب صفحه ضمیر شیر انواع حسودا رزدن  
 قلم تزویر لر بر چرخه رقم نخر ایتدی لر وزیر اول ایتدی اگر نه الواقع بوتمه اولدوغی  
 خیانته اقدام اتد یسه بونک مالی همان خیانته راجع دکلدر فقط بلکه که ان  
 نعمت و خیانت سیرت و حساست طبیعت بهر هان و حجت در انصاف بودر که  
 اگر بوجزائی اتد یسه بلکه تمام استخفاف اتمشدر دایر رعایت حرمت شاهی

حسنت شاهنشاهی دن طشهر کمتشدر ایکنی و در پردخی اقدام اوزرد قیام اندوز  
 بو طرزله اغاز کلام اییدی که ای یاران یونوع کلمات آشفته ایله نامه اعمال لکری سیاه  
 اتمک **ایحیی حدکم ان یا کلحکم حییه میتا** حذر ایدل کان مجر دله که ان بعض  
 الطن اتم قبیلند ندر بوسپکناهی تپاه اتمک که شاید قصه خیانت غیر واقع اولوب

حمله کوز مجرم و اتم اوله هنر عاجلان و آجلان بر موجب **و جزای سینه سیئه**  
**مشها** بو کارنا هنراک جزا سن بوله سنرا و چنچی و پردخی اییدی بوسرک  
 حقیقته و قوف ملک ادنی اسارتیه موقوفه رصواب بودر که ملک فرمان  
 پورته تا انک منزلی بحسن و لنوب روی حقیقته دن حجاب اشتباه دفع اولنه  
 اکر وظیفه ملک انک محرم سندن بولنور سه بوتتمک برهان صدق عیان  
 اولنوب ظنون خاص و عام یقینه مبدل اولور اکر بهتان صریح اولوب کوشت  
 منقود اول کاشانه ده موجود اولمیه جمله من اتم اولور بونقدیس جبر لازمدر که



زبان اعتذار و استغفاری پرکاراید و بفریسه دن حلالغن دلیه و زوزیر  
 آخر ایدی شرط احتیاط بود که بویاید شتاب اولنه که انک جاسوسلری  
 روز و شب تجسس احوال ایدوب برآن بوندن کتر لو و هر زمان ایستد کلرن  
 اکا ییشد و دب بو قضیه نك تدار کند مقد و لرین دریغ اتمر لو آخر کار و زرا  
 ملکن بری کستاخ و اراقدام اقدام اوزره کلوب ایدی بو قضیه نك  
 تحقیقندن نه فایده عایدا و لو و بو واقعه ده تفیقه و تدقیقه بی مفید  
 اولور فرضا که اول خاین و نامتد نك حوی روز روشن کی ظاهر و هویدا اوله  
 مقرر درک ذوق و تزویرله ضمیر ملکی تغییر ایشه کرک و جیل جیلده یه بو و جملہ تمسک  
 ایلسه کرک جمله بی ساحل یقیندن کرداب شک و شهمه ریه ایشه کرک **پیت**  
 بعد از انجنانست رایش متین • که شک را برآرد بر نك یقین • **الفصل** بو حالده  
 که شیر و داتش جو غله خشم آلود بد که برپاره اود ایدی حسود لو بو غلط اوزره  
 اول قدر کلمات اتدر که شیر تمام متغیر و لو بفریسه دن باطبع متغیر اولدی  
**وَمَنْ يَسْمَعُ نَحْلَ حَكِيمٍ** صمیر نه انواع افکار مستوی و لو بآخر الامر حاضر نه  
 مثال ویردی پچاره اثر مکابدا عددن پنجه فرمان اولی الامر مثال ایدوب باگاه  
 شیر متوجها و لدی چون دامن امن و دیانتی بو تممت لوتندن ظاهر ایدی قوی  
 قلب و جری خاطر کا مجوی حضورند حاضر اولدی شیر سوال اندی که اول و طیفه  
 مقررده روزمره که سکا حفظ ایت دیو ویرلدی ایدی پنجه اولدی جواب ویردی  
 که خدام مطبخ عامره تسلیم اولندی با وقت چاشند خون شیلون ملکه حاضر قلدر  
 امین مطبخ دخی باب عز و قدخی فتح اید نلردن مدی حصار انکاره تحصیل اید  
 فریاد اندی که حاشا و کلا بوبکا محض افترا در و بنم ساحه ذمتم بو تممتدن میر  
 شیر معتمد لردن بر جمع کثیر کوندر دی نامزل فریسه جست و جواندر چون آند  
 پنهان اتمشردی آشکاره کتورب کا مجوی حضور نه کتورد لر فریسه بلدی که ارباب  
 خدرو انتقام مصلحتلرن تمام اتمش و بو پنجه زماندن بری کد کلری تخم تزویر

۲۵۹  
 بری اكد كلوى نهال حيله نك ثمرى تمام يمش كند و كذوبه ايتدى هي دزد مند  
 سنك سكا يمش **فرد** آفتاب طريم بر سر ديوار رسيد **•** ساها بود كم از دزد  
 خنين تر سيدم جمله وز دادن بريسي اول كرك ايدى كه فريسه نك غيبش  
 برهيزايلردى و كذوسن شهود عدول عدا دندن عدايدوب سويله كوستر  
 كه فى تحقيقايقان بر امن اقدام ايلر خي با بر ممالك حقيقتنه واقف اوليد نك بايند  
 فتح كلام ايلز و هر دم فريسه نك دعواى مهر و مجتندن دم اورردى و آنك **حما**  
 بايند مبالغه قيلوردى بوصورت طاهر اولد قد نصكم ايلو و كلدى مافى الضمين  
 اشكاره ايدوب ايتدى اى ملك بونا بكارك خيانتى عن اليقين معلوم اولدى و بو  
 خاكسارك جنايق روز روشن كى ظهور بولدى صلاح ملك و رضاي خدا بوند  
 كه بى توقف مقتضاي قضاي سياست نك بايند امضا پورله كه اكر بوبابد  
 اهان مجال و پرله بى شبهر ساير كاهاكارلك دخي فضيحت عاقتندن و هم ايمون  
 ساعت بساعت بو مقولم شناعته جرأتلى زياده **اولا** **مصراع** سياست  
 اربنود كا رها خلل يابد **•** چون فريسه اعدا بو طريقله حقلد يلر شير امر ايتدى  
 تا شغالى صقلد لرو شيمايد يشه دور و دراز دوشدى و درلودر لوتوق  
 و كونه كونه تخيلات موروز بنور كى باشنه اوشدى ميان و حوشد زسيه  
 كوش كه ديك تزويرى جوش اند و رنلك پرى ايدى شيرك الش خشمين تير اتمك  
 اچون بر كوشه دن خروش ايدوب ايتدى بن راي عالم آراى شاهد كه آفتاب  
 انك پرتوندن اقتباس نور ايدرو ماه جها شتاب كا تشبه قصدايد رسه  
 دعواى زور ايدربغايت بچبايدرم كه بو خاين غدارك خيانتى و بود اهي  
 مكارك خيانتى كا پنجه مستور و مخفى اولور و خبت طبع ناپاكندن و مكر ضمير  
 بى پاكندن پنجه غفلت روا كودر و بو پنجلين جرم فضيحه مصد بونك كى  
 فعل شنيعه مظهر اولان نفس خسيس شخص خبيثك قتلده فرصت ال و پر  
 توقف نه و جمله رخصت بولور و مشرب سياستى كه پنجه درخت معدلت



آنک رشتنایله تازه و صبر سزاوار و رخس خاشاک تردد و تحیر له بخون مکدر قلوب  
ملک و حوش چون سیاه کوشدن بوجد من کوشاندی اکامتوجه اولوب  
ایندی سنک منصل کلام و محصل ارامک ندر حجاب و پردی که ای ملک حکما  
پور مشالورد که **من قامت سیاسته دامت ریاسته** قالد درمی خوابدن  
هیچ فتنه باش. دیدن شمشیر سپار او یچی. قیام نظام سیاست سبب<sup>دوام</sup>  
ریاستد ره حجاب ریاست که نیام اشقامدن تیغ سیاست چکیه زمین  
ورمانده نظام و انتظام تخمین امیکه و کلزار سلطنته تا از هار معدلت تبسم  
امیکه بوستان جهانده نسیم امن و امان تقسم امیکه **متنوی** آیین سیاست  
از بر افند. بنیاد امان زیاده افند. ان باغ زاینی نمی یافت. کر عین سیا<sup>ست</sup>  
انجو ریافت. هر ملک که صلاح ملکه طالب ولا و اجدد که اهل خیانتدن  
تیغ سیاستی در بیغ امیکه و هر چند که محرم خاص و محرم حجاب اختصاص اولد  
اکا التفات پور میهنه که سلطان بغداد مصلحت عام اچون کند و نک  
محبوب خاص که اخضر خواصندن ایدی علف تیغ سیاست ندی شیر استفسا<sup>ست</sup>  
اندی که بنجه اولمشد راول **حکایت** سیاه کوش ایتدی روایت ایدر لور که  
دارالملک چند بر پادشاه عدل آیین واد ایدی که رعایت قوانین عدالت  
جهشید و ارجام جهان نمای عقله آینه سواخ اود اتمشدی و اسکندر صفت  
چشمه آب حیات نصفت طالب اولوب ظلام ظلمی روی جهانندن دور اتمشد  
از معدلت شامل اود فتنه ستم. صد منزل زان سوی پان عدم. آنک بر پیش  
ملک منظر و بر فرزند نه پاپیکری واد ایدی که کند لطف واکو املد قلوب  
انامی شکا اتمشدی و دانه احسان و انعام مرغ جان خاص و عامی دام محبت  
کوفتا اتمشدی **بیت** مادر کیتی نراده همچو و حجاب جمال. دیدن دوران  
بدیدن مثل و صاحب کمال. سویدی خاطر شهزاده یه بر کون کرم عیال  
لباس محط رحال استیناس مصدوقه **ان اول بیت وضع للناس** سودا سن

70  
ظاهر و لوب اول مطاف الطافك شوق و اول منشأ دین و ایمان و منبع امن

و اما نك كه **ومن دخله كازامنا** انك شان شریفین بیان اید در زیارت عسقه  
درون جان و صمیم جان بد خلیجان و هیجان اتری **و اذنی فی الناس** داعی شک  
نداسند اقتدای فرض واجب الادا پیلوب لیسك زنان احرام عزیمت زیارت  
حرم واجب الاحرامی در میان انتری **قطعه** امید طواف حرم کوی تو افکند  
در وادی غم طایفه بی سرو پا را **لیسك** زنان بر عرفات سرکویت **صد**  
قافله جان منتظر آواز درار **پدری** جانبدن سرف اجازت ایله محضوض اولد **قد بضر**  
دریا طرقة متوجه اولدی و هلال مثال کشتی لر که عمودی سقف فلک و لنگر  
قرن نور داس همکه و اصل یدی و هرز و رت و سعت و عظمت فلک سپهر  
ازرقه مشابه و محال یدی کردیلر و مراکب بی پای و آب بهار لک عیان دست



هوایه وردیلر و اول خانه چوپند که سقفی آشفته و ستونی آوستند ایدی  
 متمکن اولوب آبکی روان و باد و رزان اولدیلر **نظم** چومه در برج  
 آبی کوده منزل • روان کردند کشتی را بساحل • مدت پسیرده مسافه کثرت  
 طی ایدوب مدینه مکه معظمه یه ایرد **نظم** پرفری آچوب و چوب کندلر •  
 مقصد معهوده واروب یتدلر • و مناسک حج و امر عمری تمام ایدوب بعد  
 روضه مقدسه حضرت جنت حضرت سلطان تختگاه رسالت خاقان  
 بارگاه عزت و جلالت **نظم** آن شهسوار کرم عنان و بلند سپهر • کونه ایدیم  
 چرخ دوال رکاب یافت • حبیب سنا محمد مختارک صلی الله علیه و علی آله <sup>خوار</sup>  
 و صحبه ابرار آستانه سعادت آشیانی تقییلنی تقبل ایدوب سعادت تلیم  
 عتبه علیه نبویه ایلر مستعد اولدی **نظم** ای خاک پوسه درت مقصود  
 هر صاحب دلی • برد بخاک این آرزو مشکل برازهر مشکلی • بعد **نظم** قافله خراسان  
 جانب بغداده توجه پیوردی شهریار بغداد قدوم شهرزاده دن خیر دارا و لایحی  
 فی الحال لوازم اکرام و انجلائی مرغی طوبی شرایط استقبالی یرنه کوردلر **نظم**  
 چون بشارت قلندی شاهه بو حال • اندر جمل عزم استقبال • و نزل شاهان  
 و منزل پادشاهانه میثاقیلوب برج کون انده توقف استعدا اندی شهرزاده  
 دخی سنت اجاب دعوت رعایت ایدوب بر مدت انده اقامت پیوردی  
 چون شداید راهدن آسوده اولدیلر وطن مالوفه معاودت عزمی مصمم قلدر  
 شهرزاده سلطان بغداد دن عذر دلیوب آندکی خدمت و ضیافت <sup>سین</sup> مقابل  
 انواع شکر و منظر ایدوب هدیه رسمند خرم سلطانه بر چنینی کبریا ارسال  
 آندی و همان دم رخت قامتی کوثر بخراسان طوتدی کنذی سلطان بغداد  
 اداء خدمت متابعت و رعایت قاعده مواد عتد بضرکه حرمده مراجعت  
 ایدوب کثیره کچه طلب آندی بر صورت کوردی که نقاشان فطرت اول ملا <sup>حند</sup>  
 بر صورت لوح وجوده نقش آتمشدر و دیدن فکر اول لطافه بر هیئت

ایله

جرید خیا له عالم منالده کورممش اشتمش زنجیر زلف تابرداری مکتدفته  
 دل نظاری تسخیر یار بدر منیر منیر فلکده انک صورت یوسف صفی سورن  
 تفسیر یلرد عوای کج ابروی خوبانی چین ابروسیل طاق نشیانه امش و داعیه  
 زهد گوشه نشینان کوشم چشم بزم مسئله باده برستک بادیه ستر براقش  
**مثنوی** ربه عشاق ایچون شمع شبستان • بلی نقل شراب می پرستان  
 قدخل بلند راست پندان • خم زلفی حریم شب نشینان • دهانتدین  
 قالب شهد شکر تنک • لبیدن لعلک اولمشدی پری سنک • ملک بقدا  
 اول سرزادک خوانندن پای دلی کله قالدی و جرعه لعل میگوشتدن بی واسطه  
 باده مست ولا یعقل اولدی **فرد** دل بسته یالای یکنک قباشد •  
 باز این زیلای دل تنم زیلاشد • هر چند که سلطان جد و جهاندی  
 دل رمیدنی اولجا بندن دوندرد مدی و هرباری که عقل کار فرمای آب  
 نصیحتی آتش عشقه صاچدی سونیدر مدی ساکن نمیشود کین درد عاشقه  
 بلامت فرون شود • القصه سلطان کینزکله بساط معاشرتدن بروجمله  
 اینسا طاندی که بالکلیه احوال رعیت و امور مملکت و مهمات سلطنت پروا  
 خاطر ندن کندی **فرد** چو سلطان اولاروز و شب مست خواب • اولان  
 کمان خانمائی خراب • هرگاه که پادشاه نقد و قتن ملازمه می و مشاهییه  
 که قواعد دولت ساهی آنک سیبیل واهی اولور مصروف قله و هموار جزایک  
 و اصایل و اسخارده خواب نوشین و نوش شراب زبکینه مشغول اولاجرم نظا  
 کار مالک کوندن کونده منحل و صلاح حال خلایق بر سپیل تدبیر محنت اولوب  
 هر طرفدن ثبات حساد و نهاکت اصداظهور قله و هر ساعت مملکت  
 دهنرازه و خلل اندازده مطرق اولوب **شرح هاب الدوله فی سرالعیسیا**  
**ونوم الغدوات** آشکارا و لاجهر شاه اول قدهر نک جام اولوق کولک • که سرو  
 باده ایله غنئی الدر میه • شاه اولن بیدار اولوب که کولک دروز و شب



خصم دولت تا که باش خوابدن قالد رمیه چون حال برنج کون بو منوال اوزره کچدی  
 ارکان دولت واعیان حضرت ملکک بو غفلتدن د لستک اولوب شهر و لایتک حالنی  
 مهمل دامو یا لستک ماننی مختل کوردیلر جمله سی دست نیازله حبیب دلیری د لندر تسمت  
 ایدوب گوشه نشینلر آستانه سنه یوزاودلر و درویش پاکیزه نفسلرک انفس نفیسند  
 همت و دعادر یوزه قلدر و صلاح حال سلطان لچون نذرلر و قربان لرایدوب فقرا لیر  
 صلات و صدقات احسان ایلدر عاقبت بی عرضلرک تیرد عاسی هدف اجابتیه  
 مقرون اولوب <sup>شوق</sup> شیشستانده سلطان کچر خلوت نکار یله قلورکن عیش و عشرت  
 صونر ساغر اینیه ساقی خواب ایدر نرکس لرن اول یاده سیراب بخار یاده چون  
 کوزنیه طولدی کوزی سیراب نرکس و ش سوزلدی عالم خوابده شویله مشا<sup>هد</sup>  
 قلدی بر بر صلاح سیما و کنه کلوب رفع صدایله ندا ایدوب ایتدی **بیت**  
 ای شاه چه کوشه چو پرسند از تو جای که بترسی و نترسند از تو بونه بذر  
 و زرد در کم زمین حال که اگر سن شکسته بالراحوالندن پنچون اها بال یلرس غفلتکند  
 قریب در کم کارالدن کیده و دولت سلطنت غیرک دمنته اشغال اید **نظم**  
 خواب غفلت نه یا تورسن طور عفلکه باشکه دیر مصلحتک کور آج کوزک  
 طور یوقاره و خوابکدن نرکس آجلدین ترا بکدن **مصراع** درنه هرفته که پی  
 همه از خود پدنی شاه بو واقع هولندن خوابدن اویندی بر زمان نوبه و انابت  
 او د نه یاندی و ندامت و ملامت دود نه بویاندی آخر کار نربان عجز و انکسار له  
 اعتذار و استغفار ایدوب صحبت کنیزکدن رجوع و تدارک مافات شروع  
 پوردی و فرمان اندی که من بعد اول کنیزک خلوتنر کلیه و همی و مشتری بر برج  
 قران قلیله اگر چه شاهه دلازام هنر آرام دل میسر و دیدار سر بران صبر و قرار متصو  
 د کل اپدی ولیکن خوف حضرت عزت و احتمال زوال سلطنت اول منوال اوزره  
 مثال پوردی کنیزک بر ملت نفسه جبر ایدب حرقت فرقه بر زمان صبر  
 اندی عاقبت بر کچر سودای صحبت سلطان دیک دماغنه غلیان ایدوب

بی اختیار باد هوای عشق جانان اول برك کلی گلستان شبستان سلطانه اندک  
 شاه نگاه آید بر کبرک طری کوردی که نسیم سحری دن اجلش طری سنبل کورد  
 برك کل وزره صاچلش **مشوی** ز سنبل بر سمن مرغول بسته • ز مرغولش بنفشه  
 کشته دسته • زمستی نوکس چادوش در خواب • ز سودا دهندوش در تاب •  
 تکرار تا نار هوای یار موش شهرای یغا قلدی و غوغای عشق دلدار متاع عقل  
 شاه تاجداری تاجه و پردی • بار عشق آمد و دیو لیکیم پیش آمد • برد لمر از  
 مژغنه زنی پیش آمد • بر زمان دخی آفته جمال و آشفته زلف و خالی آون  
 میان معاشرت دست مناشرت ایله در اغوش اندر و عیش و نوشه سفول  
 اولوب غوغای دنیا دنیای فراموش اندر برد فخر دخی منبیا عالم غیب شار  
 لاریب ایله شاهی شاه راه اصلاح و فلاح دعوت اندر شاه ینده متبینه اولوب  
 کد و کد ویر آید بوا آتش فتنه آب بور ایله سونیدر منیجه صلاح جهان مستعد  
 و یونفال فسادی شعله دما دایله کونیدر منیجه امید سامان حال پس در پانه  
 آید بوکستخ فرمانه اطاعت ایتوب بی جا زت بارگاه کلدی ارم بودر که نه  
 محابونه الله سن جناب کی آب دجله یه الله سن ونه تراخی و تاخیر حکم واجب  
 الا بتاعی اسماع ایدوب موجب فرمان جهان مطاعی بر نه کوره سن حاجب سمع  
 و طاعه دیوب کینر که آوب کندی کیدر کن کد و ببله اندیشه آید کی که بوشا<sup>ه</sup>  
 معشوقه سیدر شاید که بعد زمان بشیمان اولوب آتی ینده طلب قله اگر انک  
 هلاکته شتاب یدر رسم بعد دست فکرت دامن ندار کدن قاصرو له پس آن  
 آوب اوند المدی و کسوت صورتیه بتدیل ایدوب بورازی عیاردن نهان اندی  
 بر مد تدبیر که خاطر شاه بو حرکت سببیله انواع هجوم هجوم ایدوب هر بار که  
 صفه باردن سبستانه خرام آتسه آرزوی دیدار در کار اولوب مضطرب به قرار  
 اولوردی و ینده کد و یه ملامت ایدوب دلایل عقلی و زواج نقلی ایله تفریق<sup>تسلیم</sup>  
 قلوردی بر کچر دفع ملا<sup>لا</sup> همچون باد نیز زلال نوش مواعظه خرد و نصایح عقلی فراموش



ایدوب خیال دیدارد لدار دل شهرای پشیر و پقرار اندی و حاجب حاصی طلب  
ایدوب کیفیت حال بارد لارای استعلام ایدوب تهدید تمام ایله ایتدی شویله  
که آنی بوکچه احضار ائمه سن تن خاکسارک طعمه شمشیر آیدار اولغی مقرر بلك کرک  
سن حاجب اولقدر که مقدمات غدري تهید ایتدی مفید واقع اولدی و هیبت  
جشتم سلطانین مشاهد ایدوب کندوسن هدف تلف ملاحظه قلدی  
عاقبت خواه ناخواه جاریه یه بارگاه شاهه کوردی برد فعد دخی ابواب عشرت  
کساده و اصحاب صحبت اماده اولدی **نیت** ماییم و شبی و یار در پیش  
جام می خوشگوار در پیش **کل** امد و خزان گذشته **دی** رفقه و نو بهار در پیش

این بخش از متن به دلیل کمال تاریکی و عدم وضوح، قابل تشخیص نیست.

القصه اوج نوبت سلطان کتیک قتلنه فرمان ایتدی حاجب قیت ملاحظه سن  
واجب بیلوب توقف قلدی تا مهمات ملک بالکلیه مختل و معطل اولدی ملک  
جادم اولدی که بوبلا کندودن غیر یله مندفع اولوق مستعد و سایر لر معا و نیتله  
بوغایله نك زولی محال **مصراع** بدست دیگری برناید این کار **زیرا هر کس که**

۴۳  
 بوکیتزک قلیله مامور اوله مامور اوله البته دور سینگ وعاقبت الشک  
 جهندن توقف اتمک مقرر در پس ملک انک دفعه کند و بنفسه متعرض اولدی  
 اما مروت کورمدی که ظاهر بر نادره صادر اولدین انک قیدین کوروب مصلحتین  
 بتوره و شایسته حرم و خیانت ظاهر اولدین بر نفسی معرض هلاک بتوره پس زمان  
 فرسته مترصد اولدی طوری اتفاق بر کون بام قصر و زره دجله به نظر اید  
 طوری ماه رودخی مقابله ده بدر تمام کجی برق اورردی خیمه شاهه خوف  
 سو عاقبت و بهم زوال سلطنت غالب ولوب کند و میرا یتدی که حیرت مذهب  
 شرع بوند کاهک قانتی دو حکم حرام مطلقه راما بونک سبیلده بحر حلال  
 زاده نک دلی که بنم بی پروا لغم در دندن غرق خون اولمشدر در مان پذیرا و ملق محقق  
 هر چند که صحبت جانان بکا جان و جهان دن مقدمه ولیکن دل آذر دکان رعیت  
 ملاحظه حالی ندن اهم در چون کوردی که وقت فرصت را یتدی ای کار دخی  
 کاره کل که بوکیتزک عا شایده سن کینزک چون یقین کلدی پادشاه بشت دستله  
 بر مست اورب دجله یرد و شریدی و جرع و فرج اظهار ایدوب سؤیله کوستر  
 کند و کندون دوشدی مرادی اغوا صلا اولو لوی آبداری قهر د یاده بولوب  
 جعفر در و مستک آلود کلاب یله یویوب عیبر اندود کنگنده صار در لوتن کوزا شکر  
 برله یودیلر غیر و غیره و سینه قودیلر مراسم تقریر صوری تمام ولوارم مانده  
 ضروری ده اهتمام ایتدی و صلاح جهان و جهان بنان کند و جانان سن پچانانکه  
 بنفسه اقدام ایتدی **مضارع** پادشاهان از پی یک مصلحت صدخو زکند  
 بو مثلی کتوردم تا معلوم اولامک ملاحظه صلاح رعیت دن عقلت ایدوب بر  
 دعایته رغبت اتمک غایت غریب در که بر شخص نرد کلوکامل اولور سه مضرت  
 عام و شامل اولیجی اذن بعید و ملق صوب صوابه قریب در شیرک بود مدینه  
 آتش خشم مشعل ولوب فرسته به رسول رسال یتدی که بو سواله جوابک



ندر سويله و بونا هه اعتذارك ندر بيان ايله فرسيه چو نيكه ايدى  
 ديمشدر كه هر كيمك كه دستى كوتاه اوله زباني داز اولور **مصراع** بيگنا  
 ديرى باشند تلخ جا بلر و يروب درشت كلمات ايلدى انك كلمات  
 عنف اميزى حسادك نزهات انگينه مقدارن اولوب كامجويك هلب  
 غضبك اشتداد وارد موده باعث اولدى عهد و پيمان و عقدايمان  
 بر طرف قلوب فرسيه نك ميدان قتل جانينه روان قلدى **بيت**  
 غضب عقليه اولدى شوبله چيره كه اولدى چشم عالم بيني خيم بوخير  
 مادر سيم واصل اولوب بلدى كه پسرى سپل شتاب و تعجيله سلوك ايدوب  
 جانب حلم و اناني دن اهاال امشدر و طريقي صبر و سكونه تو يوب مضيق ظلمت و تنگ  
 كمشدر كند و كذوبه ايتدى نيز بتمك كوك و فرزندد لبندى قيد بند و سوسه دو  
 لعين دن خلاص اتمك كوك زير اهرگاه كه سلطان غضب مستولى ولا شيطان كا  
 سسلط اولور و اول نه مانده نه فرمان ايدر سه مختل و محبط اولور بو كلام فضيح  
**اذا استشاط السلطان تسلط الشيطان** حديث صحيحدر معنه نر بودك  
 بيانده نصره صحيحدر خطر لوايشي اشله غضبناك غضبناك اولور ايته خطرناك  
 غضب از شعله شيطان نيست عاقبت موجب پشيمانست في الحال حلاوه  
 بر كسته ارسال اندي كه امثال فرمانده بر آن توقف ايلنه كه بنم ملك ايله سولشجك  
 سوزم وارد و كندى كامجوي حصونه كلوب ايتدى پسر ايتدم كه فرسيه نك  
 قلنه مثال و پرمش سن اندن نه كاه صادر اولدى و نچره جرمه ظاهر اولدى سيم  
 صورت حالي واقع اولان منوال اوزره تقرير ايلدى مادر سيم ايتدى اى جان  
 مادر نفسكه باده حسرت سر كردان قله و مشرب عفو و احساندن بى بهره  
 قائمه ابر باب بجره و اهل وقوف ديمشدر كه سكر منسنيه موقوف در حرمت  
 زن شوهر و عزت فزنده پدره و دانش شاكره اوستاده و قوت شاه لشكر

و کرامت را هدیه صلاحه و امن رعیت پادشاه و نظام کارملوک و سلوک  
 طریق عدله و اجرای عدل اعمال حرم و عقله بویاید عمدت ایکنی سنه در بوی  
 اتباع و استیاع مراتب استحقاقه اطلاع ایدوب هر برنه هنر و کفایتلر منجبه  
 مناسب مناصبه نامرزا یتکدر ایکنی انلری بری بری حقنده حب غرض  
 و ستم طومقد که مهربان درگاه شاه میاند و سعه حقد و نزاع و وجهله ارتفاع  
 بولور که آب فراغت و وفادان غیر بلیه اطفال و اقارب متاعه اولور پس که پادشاه  
 بونک آخر حقند قدح و سعایتی مقبول کوره و آخرک بونک بایند غمرو  
 استماع پوره من بعدنک قول و قرار نه اعتماد قالمز و بر فردانک عهد و اقرار نه  
 اعتماد قالمز زیرا که ارباب عرض گاه اولور که بوا مینی معرض خیانتند عرض ایدر لر  
 و برخایند یاس نامشده جلوه و پر در لب و واسطه ایله پیکار لریند بلایه کر قار  
 اولور لور و محرملر ساحل نجات و کد اامن و سلامته وصول بولور **پیت** بی کنه  
 دلشکسته در زندان مجرم اذد و در خرم و خندان **بی شک** بومقد مات  
 بونک منج اولور که حاضر لر تقلد عملدن امتناع ایدر لر و غایب لر تقبل خدمتدن  
 تقاعد کوستر لر و جمعیت امور و حضور قلوب جمهور بالکلیه متفرق اولور  
 و ارکان ملک و بنیان سلطنته هر از خلل متفرق اولور بونک مرتب اولن مفاسد  
 دایره حسابدن پروند و مرتبه قیاسدن افزون حذر قل صحبت صاحب  
 غرضدن **کاتک** حالی دگر حالی غرضدن کور در هر کیمه وار نور سعادت **پلو**  
 که آند و آنا رد و لیت **طوترنک** حد آینه سینی **یقرشک** آتینه سینه  
 شبرمیدی بن فرسیده به کسسه قولیده بدکان اولدم بلکه تا انک خیانتی ثابت  
 و ظاهر اولمینی بنمضمیم اکامتغیر و ملدی مادر یییدی یقین صادق  
 تغیر مزاج پادشاه بر احد خصوصاً که معتقد درگاه اوله رواد کدر انک خیانتی  
 ظاهر و ملق دخی هنوز حجاب شتبا هده در انشاء الله الرحمن اول زمان که بونک  
 بوزندن برده کمان مرتفع اوله انک حقیقتی دوزد و شرنکجه عمان اولسه کر که



مزید عواطف باد شاهیدن بدیع و سعید دکلر که بو قدر خیانت که کان  
 مجرّم له فریسه یه نسبت و لندی انک حلم غیر مناهی سی قضا سندن نابدل  
 اولدی و سوابق خدماتی نصب العین خاطر قلوب اول سماعی و مآثر که بو  
 درگاه اذن صادر اولمشدی لوح ضمیر منیردن زوال پذیر اولمشدی  
 و هنرمندان کافی و مصلحت گذاری حقده نه هنر لک نزهات و فساد و خرافات  
 بی هنجاری موقع اصفا و محل ارتضا بولمیدی **مثنوی** سفله نخواهد دگری را بکام  
 حسن نگذارد مکس را بجام بی هنر آن صد جیل آرند پیش تا زود کار هنرمند  
 پیش **ای ملک عاقل عقل صواب نمایی هر واقعه ده حاکم عدل و رای عالم را است**  
 هر جادئه ده مشیر که مل پل که شرف کو هر مرد صفای عقل و خرد له در **بیت**  
 عقل است که بنیاد شرف محکم ازوست و افزونی حرمت بنی آدم ازوست  
 چون فریسه بی آستانه دولنگه و مرتبه منعده و درجه رفیعیه ابو کور  
 و منصب وزارت بلکه رتبه نیابنه رو اورد و بحالسه آنک مدحی ایدوب  
 خلوت لرد غر مشاورت ازانی پوردک حالیا سنک ثبات و وقار که لایق بود  
 قول سابق اوزر قرار ایدوب نقص عهده و ابطال اقراردن فرار اید سن دوست  
 تربتکله پناداند و کک بنای آتش پناد له بر باد ایتوب شامت اضداد و شاد گاه  
 حساد دن عار اید سن و حقیقت حلی تخصص استکسافده عدل و انصاف که  
 لایق شرط و احتیاط و فرط مبالغه ده تصور ایتوب عقل حضورند معذور اول سن  
 و اظهار حقده فواید صبر و ثباتی دن محروم اولیب عند الناس سواب تمند  
 دور و عند الله ثواب صبر چیل ایله مثاب و ماجورا و لاسن عاقل خردمند بوشید  
 دکلر که آنک مانند کامل و هنرمند که پایه شانی اندن بلند درک آئینه امانت  
 بو خیانت زنگار ایله مکدر قله و دامن دیانت بو جنایت نجاستله آلوده اوله محقق  
 و مقرر در که خاشاک حرص و طمع انک مشرب زهد و ورعنه کد و بر متمدن و کب  
 آرونیاز انک سمند پر هیز و احتزای کرده ایر متمدن اول زاهد دیانت مآب

وصیانت نصاب بوبانده انما و بوجنا به انساب ایدلدن شرب دم واکل  
 دسمدن احما واجناب امشد راندن سابق دخی اوصاف مزبوره ائله  
 موصوف و معروف ایدی و کوشه قناعتد انوا سی واکل حیوانا ندن پوزینا  
 اما وصیت و صدای ورع و تقوا سی میان انام و السنه خاص و عامه مذکور  
 و مشهور ایدی **مصراع** پهوده سخن بدین درازی بنود بود **لخواهک**  
 اغلب ظنی بود رک و طیفه ملکی منزل فریسه ده ینه انک عدو سنی و دشمنی  
 قوش اوله حساددن بوقلا فسادی چندان بعید دکلدر زیر که اهل حسد  
 بعضی نه خردلر اولور که آخر ضرر ریشتمک قصد یله کندی هلا کردی  
 اختیار ایدر و قتلنه جانله خریدار اولورنته که خواجه حسود محسوددن  
 اخذ انتقام سود چون غلامند کندی قتلتمک مقصود ایدینوب خبر  
 و ابرام ایلر فرماتنه رام ایدی شیر استعلام اندی که پنجره ویدر اول  
**حکایت** مادری ایدی روایت ایدر که شهر بغداده بر خواجه  
 وارا ایدی غلات حساددن بر همسایه سی وارا ایدی ورع زهاددن  
 ایامی علی الدوام صوم و ریاضت ایلر تمام ایدوب و لیالیده علی  
 التوالی اقدام طاعت و عبادت اوزره قیام ایلردی **قطعه** محبت  
 آتینه بغری یاغش ریاضت اودی دودینه بویاغش کچه کوندز عبادت  
 کچه ده قایم و کوندزده صایم درونه مخزن کچ معارف ضمیری سر  
 کاف و نونه عارف اهالی بغداد آنک ولایتنه اعتقاد و همت و عنایتند  
 استمداد ایدوب آستانه سینه کلوزلردی و ارباب ثروت و یسار هر دم هدیه  
 رسمند خاک قدمنه دینار و درم نثار ایدر لردی و محال و محافله خیرله  
 مذکور ایدی و سامع و جامع ده فضل ایلر مشهور بوجهت لردن همسایه سی  
 حسود آتش حسدله پرورد اولوب نایب غیرت جاهلیت کانون دروستده  
 زیانه چکدی و انک حقنه انواع در لو قصد لرایدوب زمین دلند مکرر مکید

یدی ایم



تجنبن اكدی اما كمان مكر و تزویر دن هر تیر كه اولجا نیر اتردی انك سپر صلاح

و ورع و رعند تا یتر قلمزدی و هدف مراد و نشانه آرزویر راست قلمزدی  
تا بو معامله دن عاجز اولوب درمانده فالمدی عاقبت العاقبه واردی بر غلام  
صانقون اكدی انك بایند مواجب احسان و انعامن واجب کوردی و لوازم  
اشفاق و تربیتی تقدیم قلدری هر ساعت اكا استمالت اید و بایدردی كه سنه  
بر مصلحت اچون تربیت ایدرم و برهم کلی اچون بار محنت و سونتك چكردم امید  
وارم كه دل زانجی بو باردن خلاص اید سن و خاطر نرمانی بو خار خاردن فارغ  
قله سن **فرد** ز آب دیدم كه می پرورم بسوزد روشن امید و رجیانم كه آتش  
نشانند چون بونك اوزرنه نجه انام كچدی غلام فرمان خواجهدید رام اولوب  
مقام انقیاد و اطاعت ارام اندی و اول مهم معبودك اتمامه كه خواجهدك

مقصودی نده مندرج ایدی اقدم واهتمام کو سرب اندی لاف نوازش و محتلم  
که بونیده باینده میدول بودک پیچر تاب و توانله شرح اتمک میسر در و اصناف  
الصفات و عاطفت بوچا کرافکنده به ازانی کورک بخیر کلک ریانه سلک پیانه  
چکک منصور **فرد** صد زبانم اولور سه سبزم مثال • شکر لطفکده اولسه  
کلی کلال • حال ادرم که بود لدارک مقابله سنده بند جان سپار لک  
ایلم و نعمت شکرانه سی خدمتکار لک شرا یطن پزیه کورم **بیت** نقد  
روان خویش نسا تو سیکم • جانی که هست در سرکاری تو میکم • خواجه کوردی  
که غلام حق گذار تو مقامند ثابت قدم در هوا دارلق داعیه سی درون  
جانده و صمیم جنانده مبرم و محکم در روی کاردن رفع حجاب اندی و در  
حسد دن برآه جانگاه ایدوب ایدی بل و آگاه اول که نوزاهد یار دوشک  
بنی هلاک اندی وانک بود قدر اقدار و استماری غیرتدن عنان اختیار الدن  
کندی قصدم بودرم که اگر بر نوع نکبت یتوم بلکه انک نام و نشانی روی جهان  
کو ترم هر چند که بویابد فن حیل کتبی اجم و دام مکر و تزویر و فکر و تدبیر  
دانه لرین صا اجم بوکاره چاره دن عاجز اقدم و آتش حسد شور جسد مده  
زبان چکوب راحت زندگانی بکا منقص اولوب غم و غصه دن مرو لذت  
حیات دن سیر ایدم بو زماندن بری سنک یار محنتکه بوسبیدن چکر و تخم  
مهر و محبتکه زمین سینه ده بوجهندن اکرم که بو کچه همان بنی زاهد همسایه نک  
بای اوشتند ذبح اسمعیل که تو بان اید سن و همان اول مکان دن خاک و خود اچره  
غلطان قوبر سن کیده سن صباح چون من آنده کشته و خون آغشته کوره لمر آینه  
بوهمته آتی طو شله لکوک و عرض و مالن بامال و خانمان ویران الله کول  
و آنک شیشه نام و ناموس شکست و صیت و صدای رزق و سالوس بست  
ایدوب انک حقند خلق اعتقادی بوزلسه کرک بردخی زهد و تقوی دعوا سن  
ایموب صفی حاله بو بیتک خواسی یازلسه کرک **بیت** زاهد از حدی برد



یارب برافکن پرده اش تا بیند اهل عالم مشق پنهان اشکار غلام آیتدی ای خواجه  
 بوفکر دن فارغ اول و بوکاره برطریق ایلده دخی چاره بول اگر مراد بود و رطه در  
 خلاص ایسه راهدی قل انمکله دخی محصل اولور و بوعقده بو تدبیر ده کشتایش  
 اولور خواجه آیتدی اولاندیشه دور و دازدر که اکا قادر اولمیه سن بر تقدیر  
 که قادر اولاسن محتملدر که عنقریب فرصت بولمیه سن بنم درد حسد دن طافتم  
 طاق در بکا صبرایت دیمک تکلیف مالایطاق در اگر حق خدمتی بیلور سگ رشکر  
 نعتی ادا قلو رسک نه توقف فرمانه اطاعت قلو و بی تکلف بوا مره شروع ایدوب  
 بو خدمتی جامع منت بی نهایت بل اشد عناق نامه ک حاضر در سکا تسلیم اید  
 و بر بدره ذر که بقیة العزم میست که کفایت اید سکا ویره یی تا بوشهرده طور متو  
 کیده سن برولا تیده دخی اقامت اید سن غلام آیتدی ای خواجه هیچ عاقل بوفکری  
 انمک سن ایدرسن رایحه ادر اکن بر شمه شی اولان بو طریق کمر که سن کیدرسن  
 نکبت دشمنی زمان دولت مطلوب در وفوت عدا و اوقات حیانت مرغوب سن  
 دولت حیانت دن دور اولیچو انک نکبت و جانندن سکا نه لذت حاصل اولور  
 و سن مجبوس قفس کور اولیچو انک شکجه و جسدن نه منفعت واصل اولور **فر**  
 چونیا ششم در کستان لاله کوهر کوهر و چون بر فتم ارچن شمشاد کوهر کوهر **ماش** **هز**  
 که بو نوع کلمات ایلده زبان بندی پرکار آیتدی مفید اولدی و آب بضمیحتی آتش در و نتر  
 نثار قلدی سکون بولدی چون خواجه نک رضا سن اند مساهله آیتدی ضروری  
 بام خانه زاهد اوزره باش کسوب حسدن که جمع حقد و حسد ایدی اند قود  
 کندی و همان عتق نامه یی و بدره یی دیناری کو تروب دارالامن و لایمان مدینه  
 اصفهان جانبند روان اولدی یارنده سی خواجه بدینتی زاهدینک سیرتک  
 با می و سندن مقتول بولوب زاهدی طو تند لروا حشرع و عرفه قید و بند ایدوب  
 زندان ایلدیلر چون شرعا قتل موجب جنایت ثابت و لما یوب اکثر اعیان  
 فارکان بغداد انک عفت و صلح حدیثها دت اند لو اکا قصاصی اقد لر

۲۷۲  
اما بنده دخی خلاص من قدر مدت تمامه ای ندانم محبوس قالدی قضای الهی  
تجربہ زمانہ نصیحت معارف تجارہ تیرسی اصفہان غلامی کوردی غلام  
خواجہ و زاهدک احوال فی اندن صورتی تا جردخی خواجہ نک قلند <sup>مد</sup> و زان  
حبشیدن خبر و پودی غلام انیدی اول بیکاهه عجیب ظلم اولش بوالی فہات  
خولعہ ایله بزدن صادر اولمشد زاهدان بہتان و افترا در اول مرد پارسا بوما  
جراڈن پنجرہ بوہمتدن مہرادر پس خواجہ نک الحاح و ابرامی ایله قلندہ اقداس  
علی القضاہ اعلام اندی تا جردخی تجارہ بغدادن جمع کثیری مضمون قضیہ بیه  
اسماء ایدوب شہر بغدادہ کلیجک صورت حادثہ و کیفیت واقعہ فی بالہام  
حکایہ اعلام اندلر زاهد استقامتی برکتی ایله اول ورطہ دن نجات بولدی  
حاسد ستقامت شامی ایله فساد نیر لعنت و رسوائی دنیا و آخرت اولدی  
و مرد پارسا بر قطعہ غلام نک فحاشی کہ بعض فضلہ نک زاویہ طبع شریفی در زبان  
حال ایله ادا و ابویر خیال ایله املا قلدی **طعمر** در باب من زروی حسد  
یک دوناشناس • دہمازدند و کورہ توویر یافتند • و اندر شب ضلالت  
بسعی و کان مکہ • موی غرض بنیادک حیثیت شکافتند • رخا لانہم ہر شکی بن  
رسید • ویشان خبری فعل بد خویش یافتند • بو مثلی کتوردم تا ملکہ معلوم  
اولاکہ اہل کینہ و ارباب حسد دن نہ فتنہ و فساد لو طاهر و لورمش بعد  
ماکہ بوندلر کند و لر باندہ و بولیر ائمہ مقرر اولہ سرعان اوج <sup>ہیان</sup> ہوادہ و ما  
قعر دیادہ و سباع کوع و محرارہ بدسکالارک قصد ندن ایمن اولمق پنجرہ میسر  
و خدم و حشم دن انلر کہ مترلہ فویسہ دن یکم اولہ لر حال حسد لر ندن انلر قصد  
فکر منکر اسے لر و انحطاط مرتبہ سی ایچون قصد عدوانتہ لر بعید دکلہ رصواب  
بودر کہ تعجیل و شتاب دن اجتناب ایدسن و رمام علم و وقاری الدن قومیوب  
بو قضیہ دہ تامل کافی و تدبیر شانی سورہ سزوانی بر و جملہ تدارک و تلاقی <sup>فلسفہ</sup> قلند  
کہ عدالت و شہامت شاہانہ یہ لایق اولہ بوا مرہ تا حیرت حالی کیدن خانہ



دکلدر اگر مستحق قتل و ملیه کند و نفسی بوجنایتدن حیانتایدوب جریء اعما<sup>لک</sup>  
 و بال خون ناحق ثبت اتمرسن و اگر آن نفس الامر واجب القتل اوله اختیار الکل در  
 تاخیر ایله شسته فوت اتمرسن **پیت** می توان کشت زنده را لیکن • کشته را باز  
 زنده نتوان کرد • شیر ما در نک کلامی محک اعتباره آوردی و میزان عقله طریق  
 عین یقینله کوردی که بر نصیحت در که همت غرضدن میرا و بر موعظت در که وصمت  
 ریادن معرا در حکم سیاستدن توقف کو ستردی و فریسه به امان و بیروب احضار  
 فرمان اتدی و داری اغیار دن خالی قیلوب اتیدی بزبوندن سابق سنی محک امتحان<sup>ند</sup>  
 بجهر اتمشوز در و سنک ما هیک عورنه ارمشوز و حقیقتک کهنه یتمشوز در و حوالیقین  
 بلوز که سنک قولک سایر سایر بر اقرار الدن حقه یقین در و نور صدق چین  
 احوالکدن مبین در پوری هان وضع سابق اوزره اتمام مصالح خاص و عامده  
 و نور سعی و اهتمام که در بیج اتمه و سنک با بکده واقع اولان گفت و شنید دت  
 متا ترا ولوب و هام بعید یه وجود ویرنه فریسه اتیدی اگر چه که نهال همت  
 سلطانی سایه عنایتن بیم فرق حالمه ارزانی پور دی و عواطف خسرانده دن  
 شان شریفینه لایق اولانی در بیج قلدی فاما بن بند نک ساحه ذمتی تو تمهتدن  
 بری اولمز مکر اول وقت که ملک بر چاره فکرایید و بر تدارک ایلیه که کیفیت کار  
 و حقیقت حاله اولابن دامن دیانتم بو خیانت لو شدن ظاهر اید و کنه یقینم  
 وارد در لیکن احتیاط تام و اهتمام تمام برات ساحت ذمت ظاهر اولمق امر مشور  
 چون آفتاب عنایت ملک کامکار فرق حالمه سایه دار اوله امید واریم که بوقضه  
 حقیقتی و راه پرده حفادن کالشمس فی وسط النهار ظاهر و اشکار اوله • غمناک  
 نباید بود از ظن حسود ای دل • شاید که جو و اپنی خیر تو درین باشد • کا مجوی آتید  
 نه و جهله انی تحقیق اتمک بتسر در و بوقضیه ده نه طریق ایله تدقیق ایلک منصوب  
 فریسه جواب و پردی که اول طایفه که اول فتنه لر تو پرمشور در احضار اولمق کرک بر<sup>سبیل</sup>  
 استقضا انلردن ستفسار اولمق کرک کن بن بنی با وجود که مدت مدید در که

لذت چاشنی گوشت کام مذاق ندن بعید در بوخیانت ایلده مخصوص قلوب اول  
 مکسند لوی که مدّة العسر گوشت دن غیر ی دسند یزله و بر زمان قان اچمسه لر  
 اولمز لوبری الساحة چقر مغر باعث ندر هر آینه چون ملک بونکه تے تحقیق ده  
 تدقیق ایده اندر ده واقع حالی بغیر و قطره نقره بر اتمک مقرر در اگر عناد ایدر لرسه  
 تهدید و تشدید له کیفیت موافقه یه و قوف مسر در انکله دخی اولمز سه امید  
 رحمت و وعدۀ غایتلر یله رخسار یقین دن نقاب ظن و تخمین و نفع اولمز متصور  
 باینم کونا ه دست لکم و پاک دامن لکم تمام خدم و حشمه روشن اوله و خلوص نیت  
 و صفای طویم ضمیر منیر حضرت ملکه مبین اوله **قطعه** یوز مدن کیده بونمت  
 طمانی آجیله کوز کجه راز نهانی هر راز که در پرده شب پنهانست چون روز  
 شود بر هر روشن کورده کاجوی آیتدی اندر دن صورت واقع و عید عقوبت  
 ایلده تحقیق اولمز کورک که نوید عنو و عاطفته مستحق دکل لردر زیواک انلر باینم که  
 بنم مقبل و مقبول مین و معتمد حقت حسد ایدوب قصد کیده مشغول  
 اوله لر عنو و اغراض مبذول قلب بغایت نامعولدر فریسه آیتدی هر عنو و مغر  
 که کمال استیلا و قدرت ایلده وجوده کله محض هنر و فضیلت در که المعنوعند  
 القدره بو فضل ده اصل فضل بودر که خصمه قدرت قاهره واریکن جراید جرایمه  
 قلم عنو چکله که عدویه قدرت بر نعمت غنیمت در که آنک مقابله سند شکر  
 و منت عنو و مغر تدن غیر یله میسر دکلدر **فرغ** چون کنه گاریه اولاسن قادر عنو  
 اول او نعمته شاکر کاجوی چون کلام فریسه یی گوش هوشله استماع اندی و آثار  
 صدق و اخلاص صفحات حالند عین یقینله معاینه قلدی فرمان ایدوب اول طمان  
 که بوقتنه عیار دن قور مشلردی دیوانه کوردی و بوقضیه نلک استکشاف خفیات  
 و استخراج غوامضده شرط اجتهد و احتیاطی حد بمالعه و درجه افراطه تیورده  
 بو وعدۀ ایلده که اکر بیان واقع ده تقصیر ایمیه لردامن حاللری و دش جرایم دن ابغلو  
 تطهیر لنه و بوندن غیر صلات و تشریفات پادشاهانه ایلده دخی نوازش



پورله واکر سوله که مضمون قضیه به انکار ایدوب بح و عناد اوزره اصرار اید  
 لر عقابین عقاب و پنجه شکنه عذابه کر قار اوله لر چون بونلر بویایدن تاکیدات  
 فواوان و تهدیدات بی پایان اندر اندر دخی بصوره فرمانه اذعان ایدوب  
 صورت واقع علی ما هو الواقع در میان اندر آفتاب امانت فریسه ذیل سحاب  
 شهمردن تابان اولدی ورنک شک وریب کدوب روی آینه یقین نمایان  
 اولدی **مصلح** امتحان کردم و حال هر کس معلوم گشت **•** مادر شیر ایتدی ای ملک  
 زمان بوجاعته امان و پردک نکست پیمان و نقض ایمان خلاف شرط ایماندر اما  
 سکا بو باید بر تخریب حاصل اولدی که آندن غیرت آلوب من بعد کوش قبول ایلد هیچ  
 برخانیک سعایتی استماع اتمک کرک و تادیل صادق و برهان باهر لبر قضیه  
 ثابت و ظاهرا و لمیه ترهات اصحاب اغراضه التفات کوسر حکم کرک بر شخصک  
 معایبه حقیقه سوبلین کلام اگر چه که سلك اچاز و غایت اختصار اوزره انظام  
 بوله معرض قبول واقع اولمؤ کرک که چوق سننه وارده ماده سی آزا یکی تدریجیه  
 بر صورت کیر که مدار که جزا مکان کلز انهار عظیمه کبی که اصلی بر جوی مختصیل یکن سایر  
 میاهک مدد یله کاه اولور بر مرتبه ید وارده که کشتی دن غیری ایلد اندن  
 عبور متصور اولمز پس خلقک مثالندن کثیر و قلیل هر سوز که عرصه یشنه آن  
 تاویل ایدوب بحسب الظاهرانی رد اتمکله سایر لره طریق تکلی سدا تمک کرک  
 تا خاتمه کار و خاتمه مفضی اولمیه و عاقبت حال شامته انجام بولمیه **مصلح**  
 سرچشمه شاید کرفتن به پیل **•** کاججوی ایتدی عین الیقین بلایم که نصیحتک  
 حق صریح و نه دلیل ظاهر بر کسینه متهم قلمی خلاف مقتضای عقل صحیح در  
 مادری ایتدی ای ملک اول مکسه که بی سبب ظاهر اجابین رنجید خاطر قله  
 اول زمره دندر که اکابر اندر له مصاحبتدن مجانبند تاکیدات وافر بود و سلسله  
 کاججوی ایتدی ای مادر مهران بوجملی زبان تفصیل ایلد بیان بونگه عبارت  
 روشن ایلد عیان اتمک کرک سن مادری ایتدی حکما اوراق صحایف و صایا پاه

قلم حکمته املا امسّر در که سکر طایفه دن مجانبت واجید روسکر که ایله  
 مناسبت مناسب اول سکر نفر شخص که دست موافقتی آنک دامن مراقبت  
 حکم کونک اول اول کسسه در که منعلک حق نعتن بلیه و کمران و عصیان دن احتراز  
 قلمیه ایکنی اول کسسه که بی سبب غضب ایلیه و خشی حلم اوزره غالب او چینی  
 اول که مغرور عمر دراز و رعایت حقوق خالق و خلا یقین بی نیاز اول  
 دور بخنی اول که اندیشه عذر و مگری کذوبه پیشه قله بشینی اول کسسه  
 که دروغ و خیانت طریقه کیده و صفت صدق و امانت دن کناره ایله البتخی  
 او شخص شهوت پرست که عنان نفس را خیالیه و توسن مرادن میدان هوا  
 و هوس دن رها ایلیه ید بخنی اول که قلت حیا یله موصوف اول او وقاحت  
 و سواد بایله معروف اول سکر بخنی اول نه سبب ظاهر خلق حقنه بد کان  
 اوله و نه برهان با هر اهل عقلی متهم قله اما اول سکر نفر که انزله مصاحبه طالب  
 اولی کونک بلکه انذر مواضعت هم مطالب اولی کونک اول اول کسسه در که ادا سکر  
 نعتی دمنه لازم بیلد و قضای حق خدمتی عهد سنه واجب قله ایکنی اول که  
 عقد عهد محبتی صرف روزگار له محل اولیه ورشته دعوای مودتی تقبالت<sup>آورده</sup>  
 انقسام بولیه او چینی اول کسسه که ارباب لطف و مروتک تعظیمی واجب بیلد  
 و قول و فعلا مقام محاربات و مکافات ده اوله دور بخنی اول کسسه که عذر و تجور<sup>دن</sup>  
 احتراز و تحت و غرور دن اجتناب قله بشینی اول کسسه که حالت غضبه نفسیه  
 ضبط قادر اوله البتخی اول کسسه که لوائی سنجایی دفع ایدوب فقر آنک تحصیل<sup>صدیده</sup> مقصود  
 مقدور نه صرف ایلیه ید بخنی اول کسسه که دامن شرم و حیای الدن قومیه و طریق  
 اد بدن بجاوز جایز کورمیه سکر بخنی اول کسسه که صلی و اهل محب و فضا و اهل  
 بدعتدن مجتنب اوله هر کسسه که بو طایفه ایله که حالیا ذکر اولندی مقام<sup>فی</sup> وفاق  
 و اتفاق ده اوله اول کسسه که سابقا مذکور اولدی معرض خلاف و شقا<sup>وده</sup>  
 اوله آنک مرکب صحیح ایله خلل اخلاق ردیه اندن رایبل و لوب مزاج حایله



اعتدال حقیقیه مایل اوله سرکه بکی که بو قدر حدت و حوضت ایله چو غسل مصف  
امتراج بولور عرض حوضت صرفه اندن زایل اولوب بوقدر مرضك ازله سنه  
موجب اولور **نظم** چوسرکه ترش روی مایا نگیلن امیز • که دافع مرض و رحمت  
روان کردی • مباحث مرده دل و همدی جان بکیرین • که از مصاحبت جان  
توینر جان کودی • چوسایه باش ملازم به پیش اهل صفا • که آفتاب صفت  
شهر جهان کودی • چون شیر بو خللک تلافی سندن و بو واقعہ نیک تدار <sup>کنده</sup>  
مادر نیک جهد تمام وحدوا هتما من مشاهد اندی تمهید قواعد سپاس تقیم  
وضایف شکر بقیاس دضرکه ایتدی ای ملکه زمان سنت برکات نصایح  
و نفقات مواظکله **بیت** شب تاریک اولدی روز تابان • قود سوار  
اولر اولدی آسان • بوا مین کافی و کاردان ورطه تمتم و مهتاندن  
نجات بولدی و ملازمان درگاهدن هر بر نیک حالته اطلاع کلی حاصل او <sup>لدی</sup>  
من بعد متبینه اولدم که بونلرله نجه مسدکه سلوک الملک کرک و سوال لر نه  
جوابد و کلام لر فی سلب و ایجاب نجه صوب صوابه کیمک کرک پس فرستید  
امتنه اعتقاد ای ایتدی و انواع معذرت و ملاطفت پوریا و کنه دعوت  
ایدوب ایتدی بحال الله که بونتمت موجب صدق اعتقاد و سبب فرط اعتماد  
اولدی همان حسن اهتمام که متبوض اولان احکامک تمامند قرار سابق اوزره  
قیام اتمک کرک فریسه ایتدی بو قضا یله بوقضیه نجه فیصل بولور و بوسر انگشت  
تلفله بوعقد نجه مغل اولور که ملک سوابق عهودی فراموش ایتدی و <sup>سبب</sup>  
حساد و وشایت ارباب افسادی بمع قبوله کوش ایتدی **نظم** ای انکه دل  
از وفا پرداخته • بادشمن من تمام در ساحت • کربا هر کس عشق چنین باخته  
هر کز حق هیچکس تو نشناخته • کاجوی ایتدی بوا موردن خاطر که هیچ نشنه  
خطور اتمه سن که نه سنک خدمتکده شمه قصور و ایشدر زبزم همترده  
شایبه قصور و اوسه کرک خاطرک جری قلبکی طوت و استطهار تمام ایله اتمام

مصلح خاص و عامند اهتمام ایت فریسه ایتدی **مصراع** هر روز مرا سري  
و دستاری نیست **چا**زم اولدی که بود فخر بکا قصد فاسد حساددن مضرت  
عاید دکلدر اما بازار جهان مفا سدا هل فساددن کاسد دکلدر تا ملک  
بنم حقد غنا یی باقی و لا حاسد لو کد قصد فاسدی برقرار اولق مقرر در  
چون ملک سباع ساعیلر کلا منه شرف استماع پورب یلد لو که ملک جانی  
هتین ولین در هر خطه تمهید مقدمات تخلیطی تجدید ایدوب هر ساعت  
ربان نقای بر کار و کلام سئلہ تکمرا اتمک محقق هر پادشاه که کلام ساعی  
فته انکیزی استماع جایز کوره و سخن جین و نقای آیینک زر و شعید سنه  
التفات کوسره اکا خدمت اتمک جابنا لوق در جان اله باری اتمک اهل خرده ناملا  
و ناموافقد **مصراع** هر روز مرا از تو زوید جانی **ا** اگر ای ملک ارامی  
ملک صواب کور سه بن بند تقبل اعیاء وزارتدن ابا اندو کک سبن انها  
ایده بن شیر اجازت و پردی فریسه ایتدی اگر ملک بونید جانی یاد ایدوب  
بیدا دجله دون آزاد ایتدی ایسه تطف و تفضل جتدی ایدی از نعمت عظیمه  
و عنایت جیمه ملک کک کیفیت حالی تحقیق امدن اد باب عرض کلامن تصدیق  
ایدوب امر سیاست بانده شتاب نمکله خانه وقار و ثبات شایه خراب  
ایتدی لاجرم انک مکارم بادشاهانه سندن بد گمان و عواطف خسروانه و محرم  
بیکرانه سندن نا امید وارم دراکم کندونک سوابق تربیتین و بنم سوالف خدا  
بلا فابده بناء مشور ایدوب کندونک پرورده دست هتین ونه سبب نظر  
عنایتندن مجبور بیکه دایره حیانتدن دوطلمک دلدی و بر تهمت حقیر لیلکه ثابت  
اولدوغی تقدیر جده دخی مقدار واقعی بند و ک ظاهرد عقوبت عظیمه و اکورد  
پادشاه سوبله کور کدر که جنایت عظیمه و جرایم کثیره دخی مشرب عنونی تیر اتمیه  
فکیف که بیسیه ننه که شاه من کند و حاجتی جریمه عظیمه سی وارا یکن رسوا و ملاست  
امتیوب دامن عنفو و مساحله آنک سنا عتق ستر ایدی کاججی ایتدی پنجه



اولمشد و اول **حکایت** فرهیسه ایتدی روایت ایدر لکه دار الملت یمنند  
 بر پادشاه و ارایدی که فروغ صبح سعادت جبین بینند باهر و لمعه نور  
 عدالت چهره آینه باطنند ظاهر ایدی **مثنوی** شهری که آسمان در رهش  
 کاه بار • ز پروین و جوزا فساندی نثار • نشینند بزم کسری و کی • فریدو  
 مکر شاه فرخت پی • بر کون بر حاجیه متغیر و لوب در کا هندن آنی رد و باب  
 عواطف شاهانه بی اندن سدا ندی پیماره حاجب مفارقت در کاه پادشاه  
 طاقت کور مدی و جلای وطن و ترک دیار اتمک صلاح کار و مصلحت روزگار  
 کوره مدی ناچار کوشه کاشانه ده تقاعد اختیار ایدوب کاه کند و تک حال  
 پریشانته اغلردی و کاه روزگارک اطوار عجیب الشانته کوردی **فرد**  
 هر شب از سوز درون بر حال بهماری خوش • کاه میگویم چون شمع و که بتسم میکنم  
 عاقبت شدت حال و قلت مال و کثرت عیال دن مستحضر ایال اولوب شوک  
 هنکا مد که شاهک ضیافت عظیم و بارعامی ولدی حاجب پیماره بعض  
 اجناسدن اسب لطیف و جامه شریف استعاره ایدوب بندی در کاه کار  
 شاه کلدی در بانلر کان اندر که شریف خسروانه ایله اختصاص بولمشد  
 و بوند کلسنه فرمان شاهی باعث اولمشد مکسه آنی منع اتمدی حاجب اقدام  
 ایدوب بار کاه کردی و شانته مناسب مقام طور دی شاه بر فضای  
 دلکشد چتر شاهانه تور مشدی وارکان و اعیان ایله بزم شرابه و ترمشد  
**نظم** سهاط بزم دونش که کشانه • کش ساغر لرا ختر دن نشانه • طبعقر پر  
 کباب کبک و دراج • صراحی لر خوس آتشین تاج • نذر و بادیه جام استیانه  
 بط سمن او کندن نقل دانه چون حاجی کوردی در یای خاطری اضطرابه افش  
 غضبی التها به با شلیوب خاطر ند سیاست داعیه سن ظاهر اولدی به  
 توقف ایدوب دله مدی که مجلس عشرتی منقص و نشاط پاده خوشگوار  
 اندوه آواره مبدل اوله کرم اصلی بی آنک کما هندن مساعته مسابقت

کوستردی و سخاوت جلی بی آنک جریمه سن کا لعدم فرض قلوب بومطراعت  
 مضمون خاطر عاظمه عرض قلدی **مصراع** تو یاده نوش و کرم و ذرا الضمان  
 علی چون حاجب بشره شاه نظر قیلدی و مشاست و بشاست و نشاط  
 و انبساطی برقرار بولدی فی الحال سار خدام جان سپار کی خدمت  
 مکر جانه استوار ید و باول مقامه مناسب و لان هر عمل اقدام و هر شغل  
 اقدام اهتمام اوزره قیام قلدی فرصت بولوب فی الحال بر طبق زرینه که در  
 پیک مقال ایدی دامن قیاس السنه الدی شاه ابدن بوحرکت مشاهد اید چک  
 بلدی که آنک بوجرا تنه باعث فقر و فاقه و صیف معاشه عدم طاقه در دامن  
 حلم ایله عین ستراندی و اول جریمه به قلم عفو چکدی مجلس آخر و بخت چاشنی که  
 آنک طلبند شور و شعبی حد دن کچور در و حضار مجلس مهم قیلوب قصد  
 اندر که زور و زار له آنلره افراد اذوره لر شاه مقرر بان درگاهدن برندن  
 استفسار ایدی که نه حادثه اولدی که برجامعتک بویلر انقلاب و اضطراب  
 باعث اولدی صورت حالی اعلام اید چک پادشاه ایدی خلقی بحضور  
 اتمک که انی آنلر المادی آنانی دخی کورمدی اول کسه که الدی یدی و یرمک  
 محالدر و اول کسه که الدی یدی و یرمک محالدر و اول کسه که آنانی بلدی  
 دیو و یرمک ممسغ حاجب بادگاه شاهدن طشره چقوب مترانه کندی و بر  
 پیل تمام اول طبقک بها سیده معیشت ایدی عام مستقبله همان اول جشن  
 خاص و بارعام حاجب ینه بر حیلله ایله یارگاه شاهه دخوله طفر بولدی  
 و مقام معبودند طوب سار خدام کی خدمته مسغول و لدی شاه چون  
 آبی کوردی و کنه دعوت ایدی و آهسته ایدی بکمر که طبق دستک  
 اولی در تمام اولمشدر و کیسک کاسه دیاب کی هاء طبق نرسید رخا  
 قالمشدر حاجب روی تضرعی زمین نیازه اوردی و جبین مسکنه خاک <sup>لنه</sup> مد  
 سوردی و زباز نکسار و اعتذار له ایدی **پیت** کامکار اچشم از ماه جا <sup>هت</sup>



دور باد • خانہ عمر تو تاد و را بد معمور باد • بوفعل شیعہ کہ بندہ  
صادا و لشکر بوفکر اولندی کہ شاید پادشاہ و یا مقربان در کاہدن  
بررسی کورہ بکا سیاست پورہ کہ آجلی محنتدن حیاندن طورم و نان  
حسرتدن جاندن ال یویوب طور ورم واکو بوسعدت مساعدت امینو  
بوشناعت پردہ حقادہ قالورسہ باری برچ کون سدر مق اولاحق  
قوت الہ کورم عین الیقین بلورم کہ ضمیر منیر پادشاہ بنم حسب

خامدن آکاہ و صدق مقابلہ کواہدر **پیت** دارد آن شمع دل افروز  
آگهی ارسوزما و اندرین دعوی کواہ ماضیر پاک اوست • ملک ایتدی  
دانست سویلرسن سنک کیفیت حالک بکا ظاہر د و صدق مقابلہ کہ  
حسب حالک برهان باہر د و رحمت و شفقتہ لایق سن و عنایت

وعاظمته مستحق پس فی نواخت اید و بینه منصب سابق اوزره مرتبه اولی سن  
 اوزانی پور دی بومثلک ارادند فی مراد بودر که قلوب ملوک نامیداردی رای  
 ذخاری بی کران و نه کارا و ملق کرک تا خس و خاشاک سعادت یله کدورت  
 پذیرا و ملیه و حلم و وقار سلاطین عالمقدار کوه باشکوه کچی ثابت و برقرار و ملق  
 کرک تا سدیاد خشم ایلد مترنزه اولمیه **نظم** یادل نیکان بنود خشم  
 هیچکمی کوم بنایش خیار خس بغیاری رودار جای خویش کوه زدامن نکشد  
 پای خویش شیرایتدی سنک کلامک اگر چه راست و درست در اما تلخ  
 و در ستر در نوش داروی بضیحت خوش مزه و خوشخوار و ملق کرک تا آنک تا و  
 مریضه دشوار اولمیه طبع بیماری داروی ناخوشگوار دن اگر چه علت <sup>السه</sup> صحتی  
 دخی مرارتی سبب یله کاه اولور استکاف و فقرت قلوب اول سبب یله نعمت صحت  
 و دولت حیانتدن محروم قالور **فرد** کسی که او بشکر خند دل تواند برد  
 جواب تلخ چرا کوید از چنان دهنی **فهرسه** جواب و پردی که بلی کلام ملک  
 بویاید راست و درست روی ملک فعلی ابطال حق و امضای باطلد بنم قو<sup>لمدن</sup>  
 هنر آباد در ستر رجون ملک تحقیق و اظهار صدقه اصحاب عرضک تر ویر  
 و بهمانی بویله سلت استماع قلدی لارمند که اهل حق کلام بضیحت انجایی  
 که محض صدق و عین صوابد را کاکران کلیه زینهار ملک بنم بوضیحتی کسنا خلع  
 و سوء ادب و شبت امه سنکه ایکی مصلحت کلی متضمند را اولاً بویکه مطلوب مره  
 استغاثه و تنظیم ایلد نسلی وقاعت کلی حاصل اولور و باد ناله و فریاد له خاطر<sup>لرندن</sup>  
 عبادانده و ملال زایل اولور پس ولی بودر که قلمده خار تسویش دن هر نه  
 واریب اظهار مملکه ساحه ضمیرم خاشاک غل و غشیدن پاک آیدم تا ملکه بنم  
 حضور و غیبتیم یکسان اوله و نه انجانده ضمیرم بر نشنه قائمیه که بعد ترهان  
 موجب کفران و عصیان اوله تا نیا لارمند که بوقضیه ده حاکم عقل و خفا  
 وعدل جهان آرای ملک اوله و هر نه قضای که امضا قله کلام منطقی تمام



استماعدن صکره قله لاجرم واجبا ولدی که صورت حال محتفی حاکم عقل شاه  
اعلام ایدم وصف درد و زحمتی لطیب عدل ملک فلک درگاه راهاده  
تمام اهتمام ایدم **مصراع** چون توان در دارطیب خویش پنهان داشتن  
کامجوی آیددی ددک کی دراماسنی بوغر قایدن استخلا صد عنایت کلی مورد  
که فرمان سیاستد نصکره اعطاء امان کج کلی نعام و عظیم احسان اولمز  
فرسیه آیددی بن عمرم اولدق عواطف ملک شکر قلمن و حیاتم اولدق  
مکارم شاهنشاهینک عهد سندن کله مزن **مثنوی** اگر هر قل تمند  
اولسه بردل • بونعت چونسکا شکر اید **بیک** میل • ادایید میوب بیک  
برینی • بلوب عجم قلام آخریرینه • حکم سیاست و امر عقوبتد نصکره  
عفو و مرحمت جمیع نعمتد دن اولی و راجحد ر و فضیلت و مرینی جمله سنک  
اوزرنه ظاهر و واضحدر که سار نعم و سبب تربیت ایداند بونعت مدد  
آزاشی روح رواندر **بیت** بر جان و بردلم نظری کرده بلطف •  
جانشد رهین منت دل شرمسار دست • جمیع اوقاتد ملک خالص  
مخلص و مطیع متخص بند سیم و نقد جانی انک رضا و فرمانده فدا ایدرم  
حالیا بوجرا نه باعث دکلدر که رای ملک رای مدکی خطابه مشوب قلم یاخا  
دم تعلقی قلت نانی و سوء تاملله معیوب قلم اما جاهل لک حسدی اهل  
هنر و کفایت حقندن عادت مستمور رسم معهود درد و احباب عقل و ارباب فضل  
نادان و اهل جهل میانند دایما مغبوط و محسود در **مصراع** بخار حسد نیست  
کل و فضل هنر • بعضی کا بر بو باید پورمشدد • از حسد نا اهل ارکوید بد  
زان بود کز من بد دل دردستش • حاسدان هستند و ما را باک نیست  
بی هنر آنکس که حاسد نیستش • و دعای حکما که بت محسود اهان • بونکه ایما  
ایدر کامجوی آیددی قصد حساد و مکر اضداددن نه باک که کلام درد و نمک  
فروغی اولمز و هنرمند لک فضل حقندن بی هنر لک حیل سی سهاکی و زلمور می انور

نو گویند **مثنوی** نه د کلو صبح کاذب فلسفه تر ویر • اید مرقب شبده  
 نور تایت • طویلور عاقبت کذب و خطاسی • همین یابینه قالور یوز قراسی  
 باطل همیشه مقهور درو حق دایما منصور مثل مشهور در **الباطل یغور**  
**ثم یغور** اهل حسدك قد حیلہ رونق ارباب خرده ضرر کلز و تعیب بد کویله  
 مرد باک دامن ملوث اولز **قطعه** کردی گفت ترا دشمنی دون باکی نیست •  
 من به آنست که او مرتبه زرشکند • طعن خفاش کجارونق خوشید برد •  
 سنک بد اصل کحاقیت کوه رشکند • سن من بعد افساد حساد و قته اهل  
 فساد دن ایمن و مطمئن کرکسن که بر آنلر کلمات غرض امین نه سرف التقات  
 پور غر و فساد فتنه انگیز نه حیز اعتبار کوور مرز فرسید ایتدی بی اما که  
 اولور که اعدا **خذهم الله تعالی** حسد جهندن دکل بدکه نصیحت طرقتند  
 قدح ایدر شیر ایتدی بویابی نه حیلہ ایلہ فتح ایدر جواب و پردی که  
 فلا نک قلبی و وهم و حشمتله طولمشدر اول سبیدن که انک عقوبتنه  
 فرمان صادر اولمشدر و دماغنه تحت یول بولمشدر اول جهندن که انک  
 بر تنند عواطف حسد و انه ارزانی پورمشدر حالیا و حضرتدن هم  
 آزرده درهم بدکان من بعد نه مطیع فرمان و نه معتقد امان **مضارع**  
 غافل مشوار هر که دلش آرزوی چون بو تو ویرله مزاج ملک رنک پذیر  
 بعید دکلدر که ملک جانندن دخی بد کانلق بدیدا و له الحق ملوک الیق  
 و حرم سلاطینه وفق بودر که بندج جفا دیدن ایمن اولیه و منزل سنند  
 دوشمسه یا بلا غزله مبتلا اولسه و اول شخصه که رتبتند اندن ادنی اوله  
 اندن تقدیم اولمش اوله اعتماد قلبیه کاجوی ایتدی بو عارضه بخره داروی  
 فکرله علاج پذیر اولور و بو عقد بخره انا مل تدبیرله کشایش بولور فریبسه  
 ایتدی اول کسه که عاقل در تحقیق پیلور که آنلرک بو باید کلامی بغایت  
 باطلدر و او هام خام و تحیلات نامنابی حلیه صدق و صوابدن عاقل در



زیرا که بمقولہ حوادث کہ ما پندارند حادثا ولور بنیاد اعتقاد جا بیند  
 احکامہ باعث اولور اول سبیدن کہ اگر ضمیر خامدن اہمال و تقصیر فہم  
 اند و کہ اجلدن تغیر پذیر اولور سہ اکا خشم ایدوب حالتہ مناسب تادیب  
 و کوشمال ایدجک لاشک خاطر ہندن آثار افعال زایل اولوب کثیر و قلیل  
 ضمیر ہل اولان عبار خدشہ و ملال مضحک اولور و چون حاسد لک توہمات  
 فاسدی اید و کن پہلہ ارباب غرضک نرہا تنہ اعتبار و التفات اتمیوب اولر  
 کمسک فرط اخلاص و امانتہ اعتقادی و کمال صدق و دیانتہ اعتقاد  
 دخی زیادہ اولور خدشکارک دخی کوکلندہ خوف و ہراس و لہجی کوشاک  
 بولہجی ایمن اولوب انتظار بلا عذابندن خلاص بولور **بیت** در غم افتادہ  
 و از اندوہ و غم آزاد شدم • در بلا ماندم و از بیم بلا وارستم • شیر استفسار  
 اندی کہ حا کو لردن حق نغریا سو وطن اتمک کوک جواب و پردی کہ اوج نوعہ بری  
 اولکم بنای جانی پادشاہک اہمالی سبیلہ و اہلی اولہ ایگنجی اولکم پادشاہ آہ  
 عزیز عنائیکہ منظور قلہ و غی اجلدن بدخواہلر کا ظفر بولہ اوچنجی اول کہ کدیمین  
 و عرف جین ایلہ تحصیل اند و کہ مالہ پادشاہ طمع ایدوب اللہ کا مجوی  
 آئیدی آئیدی بونلری نہ طریقہ تدارک ممکن در آئیدی بونکلہ میسر در  
 کہ مخدومی اند رضا و صفا اوزرہ اولہ و ہر لحظہ اکا عنایت تازہ و عاطفت  
 بنی اندازہ روا پورہ چون ملک بوبندہ نک حالتن تدارک ایدوب رضای کلہ  
 و صفای تمام ارزانی کورہ رخسارہ خاطرہ نہ و جملہ خدشہ و آزار باقہ قلہ  
 واعدای پنجہ فرہبت بولوب افساد با بندہ نہ طریقہ رخصت بولہ بوجہ ایلہ  
 امید و اہم کہ ملک بنم اعتذار می قبول پورب بردخی دام آفتہ کرمادامینہ  
 و بنی قولہ کہ بونپا باندہ ایمن و مرفہ ساکن اولہ و صفای نیت و صدق  
 عقیدت ایلہ و طایف دعا و ثنا ملکی ادا قلم **بیت** بروزد رسن شنای  
 تو میکنم تقریر • بسبب و طیفہ مدح تو میکنم تکرار • کا مجوی آئیدی قوی قلب

اول سن اول بند لر عداد ندن دکل سن که سنک حقکده بمقوله تمتلر  
مسموع اوله و سنک با بکک تماملرک کلام سعایت آمیزی محل قبول و موقع  
رضایوله بزنسک حقیقتکه واقف و مشور درو عین الیقین بلمشور درک و  
مختار صفت صیرله موصوف سن و زمان نعمت ادا و شکرله مستغوف سن  
خلاف دیانتی و خیانتی شانکه عظیم شین بلورسن و رعایت مروت و فوق  
دستکه دینیلکه فرض عین قلورسن پس بزم عنایت بی عایتزه وائق اول که سنک  
و فور عقل و کفایتکه اعتقاد خرد و کمال صدق و امانتکه حسن اعتماد خرد عین  
اولمشدر من بعد هیچ و جمله کلام خصم موقع استماع بولوق میسر دکلدر  
و هر تقریض و کنایه قبح صریح محمول اولوق مقرر در **فرد** زین  
پس سخنان فتنه انگیز حسود در باره دوستان خواهیم شنود **فریسه**  
ایندی چون عنایت ظل یزدانی اوستمه سایبان اوله حساد باکک قصد  
کیدندن نه پاک و دولت رضای سلطانی جارس و نکبان اولیچو خصم بد  
اندیشک معارضه سندن نه غم نه تشوش **بیت** بعد از نیم چه  
غم از تیرکچ انداز حسود چون محبوب خان ابروی خود پیوستم **پس همام**  
تمام ایله اتمام مصالح خاص و عام قیام ایدوب ساعت بساعت مرتبه  
ربتی متراید و مدارج بقویت و تمسیت ده متضاعدا ولدی تا کمال صلاح  
و سداد له محل اعتماد کلی و محرم اسرار مدکی و مالی ولدی **بیت** نهالش  
بدان کونه شد سر بکنده که از آسمان سایه برتر فکند **بود را اول** پادشاهک  
داستانی که ملازمان آستانی میاستد بعض مخالف واقع اولوب اظهار تمام  
خشم و غضبند رضاکه مقام کمال رضا و طلیه کله عاقل کامل و هو شمند  
فاضله مشبه دکلکه که بوباید مذکور اولان امثال و حکایات انواع نواید  
واضاف منافی مشتمل در اول کسه که نایید آستانی ایله مؤید و سعادت  
جاودانی ایله مغلطه اوله عنان هتن کشف رموز حکمایه معطوف قلوب کمال



غریبتن فهم اشارات علمیه مصروف قله تا دار الشفای طریقتن دواى  
 جانفرای حقیقت و اصل اولوب بدکان معالجات اطباء روحانیه ایله  
 علت پرخطر جهالندن افاقه بوله **نظم** داروی تربیت از هر طریقت  
 بستان • کادیمی برتر از علت نادانی نیست • روی اگر چند پری چهره و ریا  
 باشد • نتوان دید در آینه که نورانی نیست • عابد و زاهد و صوفیه هر  
 اطفال دهند • مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست • **باب ۴** **دهم**  
**طریق مکافاته جزای اعمال و سزای افعالی بیان آید** • ایشلم تمام تعظیم  
 و تکریمه پد پای حکیمه ایتدی استماع اندم اول داستانی که مشق در  
 شاه و سپاه بیاتند و افع و اولان خلاف و خیانتی و فرمان عقوبت و <sup>سیاست</sup>  
 و عاقبت الامر تجدید مراسم عاطفته مراجعتی و نظام ممالک و مصالح  
 خلائق همچون برامین کامین کافی یه مرید عقیدت و عنایت و جانب  
 باطله میل دن مجانبته و قول حق و کلام صدقه میل و مدهنتی حاله ملئ  
 که بیان قلند اول ستمکارک داستانی که رعایت نفس و حیانت حالی همچون عباد  
 آورده کاره ایذا و آزدن خالی اولمیه و اندن انو تجارده نصیحت عقلانی سمع  
 قبوله اصغافلیه تا عاقبت اندو که افعالک دام مکافاته گرفتار اوله بوهم  
 ایتدی اضلر و آزاری کذویه شعاریلر مکر بر جاهل که نور حلقه ظلمت میابنده  
 فرقدن غافل اوله بر نادان که غایت عناوت و جهالندن بیابان عوایت  
 و بادیه ضلالت سرگردان اولوب عواقب اعمال و تبعات احوالندن اندیشه  
 قلمیه باضره بصیرته خوائیم موردن مکفوف اولوب اسادت و کفر مکافاته  
 عین یقین ایله مشاهده آید میه اما اول عاقل دانش در که دید عقیل کحل الجواهر  
 توفیق ربانی ایله منور و کلشن جانی و اوج ریا حین عنایت رحمانی ایله معطر  
 اوله و ایندیه بجز رضا و بره کذ و نفس نر لایق کور مد و کن آخر حقت بجز روکوز  
**مصدق** مبسند بکس بجز د مپسندی • خیر اگر شر هر عمل همچون بر خرا

مقدور دالیتہ اول مقدراول فعلہ مترتب اولیٰ مقدر در عدم ظهوری ایلہ  
مسئور تاخیر و تراخی ایلہ مغرور اولیہ کرک کہ **ان الله يمهك ولا يمهك**  
فحواسی مقتضائی و زره شاید استدرج ایچون امهال واقع اولش اوله  
که تربیت جزای اعمال بر مدت مهلت محال وارد اما احتمال افعال بحسب العاده  
محال در دنیا بر مزرعه در که خیرا کوشاندند اگر لرسه آنی بنجر لرو بر مشرع  
که در داکر صاف اندن نه اعتراف ایدر لرسه انی ایچر لران **احسنتم احسنتم لا تفنکم**  
**وان اساءتم فاعلمنا** پس هر کسه که میوه سعادت ابرم دیر تخم سقاوت کاک  
کرک و هر کسه که زخم سهم المدن و هم ایلیه کان ظلم و ستم حکم کرک **پیت**  
اسأئده دلا چوقدر مخافات • که اولور آنک برینه پیک مکافات • به حال یکدر  
اساء بدن احسان • چو کند ویر ایدر ایلر سه انسان • فرضا که بر کسینه کند  
ذوق و تدلیس تر ویر و تبلیس ایلہ اور سه و افعال قیج اعمال حسنه لیا سند  
کوسر سه تا بر مرتبه یه تیه که خلق اکامدح و ثنا الله و ذکر و حامدی مشارق و معا  
سایر و شرم دایحی فواء ناس و السنه عام و خاصه دایرا و لسه بو وسیله ایلر نتیجه  
افعال ذمیه هر کراندن مصروف اولیٰ یوقدر و یونکلف ایلر ثمرات خبث باطن  
و تبعات کدورت نفس اندن تخلف قلب یوقدر و مثله دهقان بریر تخم خطل اندن  
فی شکر بقیه اعتقاد اندر سه بی شبهه بو حیلہ ایلر ربع و زرعی متغیر اولسه کرک  
و اول تخم که اکشد و خطلدن غیر یثرو پرمسه کرک **نظم** چونکه بد کردی  
مترس ایمن مباحث • زانکه تخم است و برو باند خدای • چند کاهی اوپوشاند  
که تا • آیدت زان کورهای بد حیای • داد حق نان از مکافات آگهی • گفت این  
عذتم به عذایه • چون بر کسینه حقیقت مکافات بلوب اسأئه مترتب اولان  
آفات و مخافات اکلیه شاید که سرایت **و من یعمل مثقال ذره خیر یر** آنکه ضمیر  
سرایت ایلیه و جانب اساء بدن جناب احسان و انسانیته میل ایدوب ستمکادق  
و دل آزار لعدن توبه و انابت ایلیه **مصراع** این نیز بتوفیق تواند بودن • بو معا



مناسب امثال و اسما دندرو بمقاله موافق آثار و اخبار دستان  
 شیرصف شکن و مرد بترافکن رای استفسار آندی که روایت اولمشدر اول  
**حکایت** برهن آید ای امثال کلمشدر که ولایت حلبه بر پیشه و ارایدی  
 حیاض و انهار له شحون و ازهار و اشجاری حد حساب و قد لك شماردن  
 پرون **فرد** کل و بید و شمشاد و سر و خدنك • بهم برشد شاخ هر  
 شاخ تنك • اول پیشه ده بر شیر جفا پیشه و ارایدی ماده جنك و پر  
 خاشه ماده بر پیل تن که بهرام فلکی بر حله ایله کورکی شکار ایدردی و شیر  
 کردن هیبت و سطوت و وصولندن کا و زمین کے تحت الترایه فرار ایدردی  
**مثنوی** خشم و قند کوسر سیدی دندان • اولوردی هیبتند آب  
 سندان • کوزی کویا که تور پر آزر • دهانی غار اما که پر اخگر • هواره  
 سفك دم ایله مشعوف و ظلم و ستم ایله موصوف ایددی و پنجه دُهان  
 خون حیوانا تله آلوده قلوب سیاع میاسته هتک و قنك و قهر و جور له  
 مشهور و معروف ایددی **پیت** شیر غضبیه کویا اولمشدی پرورین • ظلم  
 و فساد و شرردن اولمشدی افرین • حشمت و وحشیدن برسیره کوش  
 واله ایددی که لیل و نهار در کاهند خدمتکار و وزیر مصلحت کنار  
 ایددی چون صورت حالی پو منوال اوزره کوردی انك نتیجی ظلم و نقب  
 پیدادندن قور قوری **من اغان ظالما سلط علیه** و عیدندن و هم  
 و خوف ایدوب قصد آندی که اول پیشه دن رخت اقامتی کو تور بانك  
 ماله زمانن ترك اید و پر کوشه ده منزوی و لوب عزلت و فراغت مکرین  
 میان جانه برك اید **پیت** بر سر از صحبت انكس کز خلق پازارد • باتش  
 هر که شد نزدیک بهم سوختن دارد • بو فکر له صحرا بر متوجه اولدی کیدرك  
 بر پیشه کنار نه کلدی کوردی بر موش تیشه دندانله بر درختك عرقه کسر  
 و بتراب ایله بنیاد پختی خراب ایدردی و درخت زیان حاله اکا خطاب و غتاب

246  
اید که ای ستمکار دل آزار پنخون جانمک رشته لپین که عروق شیرین منزه  
تبع پیداده قطع ایدرسن و تیر آزار ایلله بنای پینه می یقوب خلایق را تحت  
ساییدن و منفعت میومدن پنخون منع ایدرسن **فرد** مکن بدی که بدی را  
جزا بدی باشد. بیکش اهل مروت بدی دوی باشد. **موش** انک زار لغنه  
التفات و اعتبار امتیوب همان اول ستمکار لپن اوزره مصر و مستر اولدی بواشاد  
گاه بر مار کماندن بتر چقر کی کیندن چقدی و تیر قصدی موشه راست ایدو.  
هماندم قلاب نفیس سوراخ دهانشه چقدی سیاه کوش بوضوئیدن بخریه حاصل قلوب  
بلدی که آزادند آزاردن غیر منته کور فرامیش و خار دیکن کل مراده ایر فرامیش و خار خار  
غیر من و پر فرامیش **بیت** بد میکنی و نیک طع میدادی. جز ندینود جزای بد کرداری.  
همان اول زمانده که مار اکل موش ایلله تشویش جوئی فراموش ایدی و خوش حال و فارغ **الباب**  
بودرخت سایه سنده خلقة اولوب ایدی اتفاق بر خار دیش بوی طعمه ایلله اولدیشی  
کشت ایدرکن اوله مقامه کلدی ای خوان غفلتده بولوب نعت غنیمت بلدی فی الحال دم  
ماری اغزیله دو توب باشن اچرو چکلی فارغ اولدی مار غایت اضطرابند



گمان کمی هیچ و تاب ایدوب سپهر سینه سن آنک تیر خار نه آوردی تا بجله اعصاب  
 خار له من کجبه سوراخ اولوب هزار ناله و زار له جان مالک ناره اصرار که  
 سیاه کوش صغیر روز کارده رقم اعتباری آخر معاینه قلدی ما چون مار  
 کاردن قالدی خار پشت که پان خفادن باش چقروب بعض احتسای ماردن  
 که اکا غذا اولمده صالح ایدی تناول اندی بعد باش میس کمونه چکوب روی  
 سطح زمیند کوه حقیقی کیم طوب اولدی یاندی ناکاه بر رویه کوسنه اول  
 صحراده گذرکن اول مقام ایردی خار پشتی که لقمه چرب و شیر بایدی اول حالت  
 اوزره کوردی بلدی که با وجود حدث خار کل مقصود ارمک میسر درو کلید مکرله  
 آرزوی اچق مقصود در پس خار پشتی پشتی اوزره دوندردی و آستنه بتول ایدوب  
 شکلی اوزره برچ قطره کوندردی خار پشت باران اولق بصور یله که صدف کبی باران  
 شفقندن باش طشره چقردی رویه هاندیم بو غارن محکم طوبت باش بدیندن  
 توپردی کوستندن استهای تمام ایله اکل اندی بو سن اول مقام قودی کندی  
 هنوز رویه فراغت کلی حاصل اولدین کوردی که بر سگ دوند کورک کبی درند  
 بر کوسنه دن چقه کلدی رویه باهی خواب خرگوشه او لیوب پاره پاره کلدی و لحجم  
 و شمعندن جوع الکلبین دفع اید جک مقداری یدی بعد حضور قلبله بر کوشه  
 یاندی ایودی سیاه کوش بو اعجب بر لری که هر بری تحقیق مکافاته دلیل ظاهر  
 ایدی کوروب نهاتخانه قضادن قضای قدره کلچک حالات اخر منتظر اولوب  
 طور دی ناکاه کوردی که بر پلنک تیز چنک خشنک بر طرفدن کلدی سک بوندن  
 متنبه اولبحر نیش دل شکار له سینه سن دلدی کلبک قلبی طشره چقردی پلنک  
 مکر بر صیاد ک مینکا هندن خلاص اولمشدی صیاد تیر خدنگی شصت گمانه  
 گمانه راست ایدوب اردنه دشمنش ایدی چون پلنکی سکه مشغول کوردی  
 امان ویر میوب همان قبضه کاندن خد نک دلدوزی پلنک جانینه کوندردی  
 تیر راست صاع طرفدن کیردی صول جانینه چقردی زمین تولا که قوت دید

زمان آفرین و احسنت او تودی • فلک گفتا خوشست آن قبضه و شصت  
زمین گفت آفرین بر آن دست • هنوز پلنک رک و ترجیا شدن روم واریکن  
صیاد کلوب بویتنی و ردی و سر عتله بوستن بدندن یوزدی اتفاق اولی  
مقامه براسب سواریتشدی و ل پلنک پوسنه بغایت منقش و دلکش  
طعی و شدی صیاد اول باید عناد ایدوب عاقبت مکالمه لوی محاصره  
و خاصه لوی مجادلیه و مقاله یه ایرشدی ثنای کارزارده مرد سوار شمشیر  
ایدا رایل صیادک باشن لشدن ایردی و پوست پلنکی آلوب یولنه کبردی  
هنوز بر فرسنگ کما مشدی که اسبی خطا قلدی سوار پشت زیندن روی  
زمینه شویله یقلدی که همان اول زمان اول مکانه جان ویردی نرمان برد  
اکا امان ویرمدی دمان بردم اکا امان ویرمدی سیاه کوش بو تخریر لک  
هر برن عین یقین ایله معاینه قلدی سبب ذوال ظن و کان و موجب مرید  
ایقان و اطمینان اولدی شیر چون اندن بو خالقی مشاهده اندی حضور نه  
دعوت ایدوب ایتدی بنم سایه دولتمه راحت ایکن و آستانه فلک دفعه  
معمور احسان و مستغرق نعمت ایکن درگاهدن کتمک و ترک خدمت و ملازمت  
اتمکه سبب نذر سیاه کوش ایتدی ای ملک بکا بر خاطر خطور ایتدی و سویکا  
دلک بر سودا ظهور ایتدی که نه تکلم اقدارم و ارنه سکوتر و قرارم **مصراع**  
سویلریم اولورم سویلریم راز آجلور • حال دل خویش از تو نهفتن مشکل •  
وزیم رقیب باز گفتن مشکل • اگر همت ملوکانه امان ویره و بر وجهله  
عهد و پیمان پیوره که انک بعضی مکان پذیرا ولیه حال خاطر یی علی وجه التمام  
خاکبای ملکه اعلام ایدم شیراکا امان ویردی و عقد و عهدی مقرر قلوب امان ایل  
موکد قلدی سیاه کوش ایتدی شویله معاینه قلدورم که هیئت ملک از اذ خلقه  
مصرف و درو عیان قدرته بیگانه ایلده اضراره معطوف دلریش خفا سیله  
ریشدر سینه لر خار از اریله شوش بن بو صورتدن بغایت ترسانم و بو معیندن



زیاده هراسانم **مثنوی** صقن مظلومدن کیم نالش ایلر • که نالش واری  
 واری جوق <sup>ایش</sup> ایلر • سیر چون کلام سیاه کوش کوش ایدی دریای خشمی  
 اضطراب ایدوب جوش ایدی ماعهد معهود منجبر ضروری کذب و فتنه  
 جبر و اول جواب <sup>ایش</sup> معصیله و بپایندی سنک حاکمه خود بنم جابمندن شمه  
 شتم صادر اولدی بلکه سنک متعلقا نکدن بر فرد بندن رنجیده خاطر اولد  
 پس سایه عنایتدن فرار اتمک علت و سبب نه و حامی حمایتدن کار اختیار  
 اتمک باعث نه سیاه کوش ایدی بلی عواطف ساها نه دن شرمندیم  
 و بند مکارم خسروانه ام نازند ام اما هیچ صاحب مروت ظالمک توری سن  
 کورمکه نخل اتم و مظلومک نالش اتمکه طاقت کور فر **مثنوی** وجودت  
 پریشانی خلق اوست • ندارم پریشانی خلق دوست • من از پنیوای نیم  
 روی زرد • غم پنیوایان مرا خسته کرد • بودند غیری شاید که ملک بواتش  
 بیدادک شامتی دودنه بویانه مقربلر دخی صاحب سیمی ایلله معذب و کور  
 یاش یا بنجر توری داخی بانه **پیت** آتش چوپر افروخت بسوزد تر و خشک  
 شیر ایدی سن شامت ظلم و ستمی ندن بلدک و میامن عدل و کرمی ندن اکلد  
 سیاه کوش ایدی هر کیمک که خیشوی استشام را بنجر کلزار خرد و محروم  
 اولمیه بلور که هر کیم تخم آزار اگر ضرردن بر کورمز و هر کیمسه که نهال منفعت  
 دگر خیردن غیری نمد بر فر اصحاب تنبه و ارباب تنبیه دنیای که دار  
 المکافات اول کوهه تنبیه اتمش لرد که صواب و خطا آند هر نر که ندا  
 استک صد اطر بقیله بعینه ینه سکا ادا اید این جهان کوه است و فعل  
 ماندا سوی مآید نداها صد کچه دیوار افکند سایه دراز باز کورد  
 سوی و آن سایه باز ای ملک بن بوکون عین الیقین ایلله بلکه چشم جهان  
 بین ایلله صورت مکافاتی معاینه اتم پس حکایت موش و ماری و قصه  
 خار پست و روباه حیلله کاری و احوال سک و پلنک و صیاد و سواری حکاک

تعبیه بر بر صغیر ضمیمه شیره و تصویر اندی و زبان بضمحه اندی ای ملک موش  
که پنج درختی تیغ ستم ایلده کسدی طعمه مارا ولدی مار که زهر قهرله موش هلاک  
اندی نوك سوك خار پشته هدف تیر و مارا ولدی خار پشته که خار ظلم  
مارى بپاه اندی روز کارانی ناکاه کرتار دام حیلله روباه اندی روباه  
کمره که خار پشته خار وجودی کلزار جهانندن قلع اندی سک کوسنه قصاب  
وارد ست آزار له بوستن بدنندن خلع اندی سک دخی اول پیداد شکجه  
پنجه پلنکه کرتار اولدی پلنک دخی خدنگ صیاده کشته پکان زهر آبدار  
اولدی صیاد هم پرجم و طمع کارا ولدی جلدن خرمن حیاتی هوای شمشیر آبدار  
سوار ایلده صا و ردی سوار دخی خاق پیره قتل نفس اختیار اند و که سیدن  
طعمه تیغ بوارا ولوب جزای کار و سترای کردارن بولدی و الحاصل هر برینک  
جزای علی طریق مکافاته کند و لره واصل ولوب **فقطعه دابر القوم الذین ظلموا**  
فخواسی آنلرک حقند آشکارا ولدی پس عاقله مناسب بل فرض و واجب که بد  
کار لره مناسبندن احتراز ایدوب نیک کردار لمصاحبته اهتزاز ایلد نفسنه  
تاریانه حکمت ایله تأدیب ایلد اخلاقنه اوصاف ذمیردن تهنید ایلد  
هاتن اصلاح نیت معطوف قله نیتن افعال حسنیه مصرف طوبه **پیت**  
نخستین نشانه خرد آن بود که از بدهر سال ترسان بود شیرخوت قوت  
وزور له شویله مغرور اولمشدی و دماغی سودای قهر و استیلا ایلد بر حق  
امتلا بولمشدی که سیاه کوسک کلامن قولاغنه قومیب رد و نصایح صریح  
باب وطنین ذباب عدایله سیاه کوشهر باد که بوبان کشته قلدی شیرک  
تاب آتش پیدای دخی نیاده اولدی **پیت** ای آنکه پندی دهیم از برای عشق  
چندین مد که آتش مایه نمیکنی چون کوردی که آنک بضمحه ضمیمه شیره اولقدر  
تا تیر ایدر که صغیر پوله ضرب پای موری جوشن چارده سنان خار زبور  
**مصراع** او لور می کارگر هرگز سنان خار خاراده خدمت شیردن فراغت



اندی و باش آلوب بر جانیه کندی شیر سیاه کوشک بو حرکتدن خشم آلود او تو  
 اردنه دوشوب زلدی سیاه کوش کدوسن بر خاراچند کلدی شیر اندن کچی  
 کوردی که ایکی اهو بره قضای صحرا ده کزرو مادر مهربان انلرک اردنجه نکبیا نلق  
 ایدر شیر انلری صیدک قصدا ندی آهو فریاد ایتدی که ای ملک پیداد در که بوا ایکی  
 میوه نارسیدک سکا نه قدر غذا اولور و بوا ایکی قطره مایله آتش جو عک ندکلو  
 انطقا بولور لطف ایله بکا وحم ایدوب دیدن فراق قره العینله کویان اتمه  
 و قلبی آتش هجران جگر کوشه لرله بریان اتمه ای قهرمان قهار اسه باغشلسون  
 سنکله فرزند لرك وارصقن که بنم نوردیدن آتد کک سنک قره العینکه ایلر بو  
 روز کار که عالم عالم مکافاتدر و ظلم پیداده کار پرافاتدر جو بد کردی شو  
 امین زافات • که واجب شد طبیعت را مکافات • مکر شیر که انده ایکی  
 بچه سی واریدی که صورت جهانی آنلرک آینه جانلند معاینه ایلردی و نور باصره  
 آنلرک تماشا سپیچن دلردی اول زمانه که بوند بوا هو بره لره قصدا تمشدی  
 آند بر صیاد آنلرک بچه لرن صید اتمشدی شیر بوند اهو نلک قضرع و زاری سنه  
 القات اقیوب بچه لرن بچه قهرله هلاک اندی آند دخی صیاد شیرک بچه لرن  
 تیغ بیدریغ ایله قتل ایدوب غشته خون و خاک اندی • مکود شمن خاندان خود  
 که بد خاندانها پسندی بدی • اهو مصیبت دیدن نهیب شیر مهییدن رمید  
 اولوب فرزند لری فراقدن هر طرف سرا سیمه کزرن فاکاه سیاه کوشه طوش کلدی  
 سیاه کوش اهو نلک فریاد و اهن کورب سبب جمع و فرغن صور دی چور کیفیت حاله  
 مطلع اولدی آهونک آتش ناله جانلدا زندن یا ندی یا قلدی و اکا موافقت ایدوب  
 بونیتله نوحه و نالشه آغار قلدی **فرد** هر که دلم ارغم دلدار نیالده • از ناله  
 راس در و دیوار نیالده • خروش و فغان و فریاد و فراواند نصکم سیاه کوش کا  
 و یروب ایتدی صبر ایله که درد مصیبت داروی صبرله درمان پذیر اولور و بچهنور اولور  
 که اول بد فعالا ندو که افعالک عنقریب جزا سن بولور **بیت** شمع پروانه را بسخت

ولی • زود بریان شود بروغ خوش • اما اول جانیدن چون شیر پیشه به  
کلدی و چه لون اول حالت او زره بولوب باشلری بدنلرندن اوزلمش •  
بوسلدی تلرندن بوزلمش کوردی صغیر و فقیر افغانه صاح شیر آسمان ابر کوردی  
درون دلدن اندی آتشین آه • قوردی دود بیده خرکه ماه • برو چهل خوش  
ایدوب بر درد له نالشا یلردی که اول پیشه نك اها لیسى نك حال ترازنده کویا  
اولورلردی و بر حالت ایله اغلردی و بر زاری ایله اکلری که مرغان <sup>هم</sup> نك سوز کلدان  
بریان اولورلردی **فرد** چوسیل خون رودار دید های پرم من • چه های دو  
که دشمن بکریدا زغم من • شیرک همنایه سی بر شغال و ارایدی که کورد تعلقات  
دنیا دن دامن سلکشدی و **من قع شبع** نکه سن لوح توکلدی او قویوب  
کوپان فنا عته باش چکشدی **پیت** فارس میدان توکل شد • خیمه نصیای  
قناعت زده • تقریر رسمند خدمت شیر کلدی و فغان و شیون نك  
سپین صوددی شیر صورت حاکما علی القضیل تقریر اندی شغال اندی ای  
ملک صبور اول صبر پیت و پناه منزه مان سپاه قلوب در و حمل اول که  
تخل قلب شکن عساکر سهموم و کروب در تنکای ماتم و مصیبتدن لی دل لره  
دلدار اولد که مینکاه ضحیت و محتند عنان کیر نفس پتقار اولدر **قطعه**  
دفع اتمکه تیرستم کورس چرخ عالمه تخل کجه هر کونسیر اولمز • هر حاله  
حمل اولده یا قوت صفت اول • کیم صوبه و کواشته دوسسه ضرر  
اولمز • کوچه مصیبت اهلنه حظله کلور صبر نك عدیده ذوق خرد دن  
شکر اولمز • ارباب مصایبه جل متین اصطباره تمسکدن غیری نه چاره  
که هیچ بر مشام کلشن عالمه بخار جفای بوی وفا استشمام المشد روضنار  
و بکار دست ساقی روزکار دن تحت خار باده خشکوار اچمشد رازوهر  
جنا پیشه وفای نتوان یافت • در کردش ایام صفای نتوان یافت زخم  
دل مجروح جگر سوختکارنا • سازنده تراز صبر وای نتوان یافت • کوزک



کوزک آج خواب غفلتدن کوزک آج • یوزکه عنبر عبرت صوبین صباح •  
 تا دفتر حکمتدن سکا بوقاج نکته تقریر ایدین دریای باطن شیرجوش و خروش  
 براز سکون پذیرا لوب سمع قبولله مواعظه نصیاح شغالی استماعه مستغور  
 اولدی شغال چون کوردی که تنینه و تدکیری خمیر شیردهی الحله تاثیر اندی  
 مقتضای مقامه مناسب دلیذر کلامه آغا زاید وبابتدی ای ملک هر  
 طلوع برزو الی و هر شرفک برکالی وارد و هر تزلزلک برانقالی و هر  
 اقامتک بر ارتحالی مقدر در هر ابتدا بر انتها یله و هر فاتحه بر خاتمه یله مقدر در  
 و هر سرورک اخرنده بر غم مدغدر هر سودک عقبینه بر ماتم منضم بر شرب  
 عیش و ارمیدر که شوایب زوالدن مصفا اوله هیچ عطینه عمر میسر میدر  
 که عوایل عین الکمالدن مبرا اوله **نظم** واری بر خاطر که عدن خارخاری  
 اولیه • قافی بر رخ که حوادثدن غباری اولیه • بوکلستان جهان سرشیر  
 قلم نظر • کوردم بر کل که خار جانگداری اولیه • نیمه ییلده ایلر  
 بن بوجز باقی طواف • اچدم بر باده هر کر که خاری اولیه • هر فاشک  
 تدارک میسر در و هر غاپک تراجمی متصور الا روح که منزل بدندن کوچ  
 کمتش اوله و جان که مرحله شدن رحلت امتش اوله **عرب** کلدی غیبه یثوب  
 و غایب الموت لایعود • هرگاه که مدت عمر آخر اوله و زمان اجل حاضر اوله  
 ملک الموت بر آن امان ویرمز کوزا آچوب یومعه زمان ویرمز نه قوت و زور  
 و مال و نور و جواهرنا محصور فایده ویرمز و نه مشیر و وزیر و اعوان کثیر و حید  
 و تزویر چاره قلوب **لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مَعْصِيَّ لِحُكْمِهِ يَقْضِي اللَّهُ أَمْرًا كَافِعًا**  
**قَطْعُهُ** نه اوله اوقتی یلر سرشیر • نه زهردهم ایلر اصصه تریاق • کوکسه  
 خرمن چرخ یلیر ویر • کوکسه کلخن دهری اوده یاق **هَلْ لَسْمُومُ الْهَوَمُ مِنْ رَاقٍ**  
**وَهَلْ لِسِهَامُ الْحَمَامِ مِنْ وَاقٍ** چون فریاد و زاری صایع در و جرع سوکواری  
 غیر منافع در بودرده قضایه رضا دن غیر یله نه و امیسر در بور بجه

داروی چسردن غیر یله بخر شفا منصور در **لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَمْتَدُونَ**  
**سبیل** با قضا ازل و حکم قدر چه توان کرد • در چنین واقعه جز صبر و کر  
 چه توان کرد • هر را در دل خاکست و طن چنوان گفت • هر را بر پل  
 مرکست کذب چنوان کرد • شیرایتدی عجب بویلا ربیم فرزند لروم نه سبیل  
 حادث اولدی شغال اندی بویلا لرك سکا ترو لنه ینه کند و افعالک عا  
 اولدی انصاف ایله کم اول پیدا که سنک بچه لکه صیاد دن ابرمشدر سایر  
 سندن انک اضعا فن کورمشدر نه سنک و نه کان بویلا لرسنک علك  
 مکافایتدر **کما تدین تدان** خوش مشایبه دز سنک حالک امثال دن اول هیزم  
 فروش مسئله که ایتدی آبا و آتش بنم هیزم دوشدی عجب بخر نه هیزم نه سبیل  
 طو تشدی شیرایتدی بخر روایت اولمشدر اول **حکایت** شغال  
 ایتدی اخبار ده کلشدر که برستم کار و ارایدی که وقت صیفه فقر انک  
 هیز منی ظلم و حیف ایله هر ارقوقف و تکلف ایله نصف قیمتن و پرردی  
 و فصل شتاده اغنیایه تهویل و تخویف ایله تحمیل ایدوب ضعف بهاسین  
 الوددی هم فقر انک جفا سندن عاجز اولمشدی هم اغنیایه انک پیداد  
 فرومانده قالمشدی **پیت** سیننه دلسوختکان ذو کباب • کلبه محنت  
 زدکان ذو خراب • برکون درمندک هیز من ظلم و پیدادله الوب اول  
 فقیر ناهاراده نیم بهادر زیاده و پرمدی درویش پندواست دعا تے  
**اَمِنْ مَحْيَبٍ دُعَاوُ الْمَضْطَرِّ اِذَا دُعِيَ** جاننده رفع ایدوب جبین نیار  
 زمین خشوع و خضوع اوزره وضع اندی ای ظالم اذ عای بداین مشوکه  
 دعا کشد که خون ازد عا چکد • بو محله برصاحد لیتشدی کیفیت حاله  
 و قوفد نصکره اول ظالمه زیان بلا متی در ایدوب ایتدی **پیت** بترس  
 از تیر باران ضعیفان در کمین شب • که هر چند ضعف نالان تو قوی تر زخم  
 بیکانش • اول پجاره لکه درگاه حضرت حق دن غیری پناه لری یوقدر



بوطریقه کتمه و اول درد مند لرله که هر شب تا صبح فروزان شمع سوزان  
یکی دل براین و دیدن گریاندن سیل سرشک روان ایدر لر بو مقوله معامله  
امتسه خانه سینه فقرای آتش پیداده یا خوب یا ندرمه و نفس خون شامکه

شراب لعل فام خون دل ایامله قاندرمه **فرد** مخور این قدح که فردا بخار  
خواهی آمد • ستمگر مغرور اول عزیزك پندندن زیاده پخصور اولوب  
غایت بکر و نخوت و کمال حمیت جاهلیندن بوزن درهم و بونیک فحوا سیدله  
درهم ایدوب پیدی **پیت** بروای شنج وزین پیش مدد درد سرم • که دو  
خرمن افسانه پیک خوشترم • درویش آندن اعراض آندی و تشویش و انقباضله  
اونه کندی قضای آلهی همان اول کچه خرن هیزه نه آتش دوشدی آندن سیران  
سرایت ایدوب جزئی و کلی نه متاعی وارسیه باندی طو تشدی علی السحر اول درد

ناحی اول مقام کلوی ستمگر بودی کوردی که خاکستر کردن پست  
 نرم اوزده او توب متعلق است ایدر عجا بوضو ربیم هینم ندن یتشد  
 و آبا بوسه ربیم سرایم زده دن دوشدی اول عزیز ایتدی که دودلی درویشلر  
 و سوز سینه درویشلردن **بیت** خذر کن ز سوز درونهای ریش که ریش  
 درون عاقبت سر کند **تالم** باش اشغه اندی و اندو که فعله نادام اولوب  
 لوم طریقیله کند ویر ایتدی مقام انصاف دن تجا و زامیه لم و اول تخم بله  
 که بزاکسوز در بوندن غیری نه بر و اول شجر جفا که بزاکسوز در بوندن غیر  
 نه ثم ویر سه کک **فر** هم تخم ناراستی کاشتیم **بین** لاجرم نایجه برداشتیم  
 بو منلی کتوردم تا یله سن که سنک فرزند لرو که نازل اولان قصا سندن سایر  
 بچه لره و اصل اولن مکافات ندر آنلرده همان بو مصیبتنه مبتلا اولمشلردر اما  
 ینه عنان صبری لدن قوما مشلرد چون غیر یلر سنک جور که صبر ایلدر سن  
 دخی نفس که جیر ایدوب آنلرک قهر نه صبر اتمک کک سن شیر ایتدی مامولدر که  
 بو مدعی عبارت روشن ایله بیان و بود عوای پنه برهان ایله عیان  
 ایدو سن شغال ایتدی کستا خلق اولسون ملک نه سنه و اوله و عمر  
 نه کچدی نه سنه ده و اوله شیر ایتدی قوق یلدر که وادی عدم دن  
 صحای وجوده خرام ایلدم و صومعه جهان فایده اربعین تمام ایلدم  
 شغال ایتدی بومدت مدید ده ملک ماده حیات و مدد قوت نه  
 واقع اولمشلدر ایتدی کوم حیوانی و دم و خوش پیا بانی ایله پرورش  
 بولمشلدر شغال ایتدی پس بو حیوانا نلک که بو قدر اوقات نلک دم و لحمیله  
 قوت و قوت بولدر که پدر و مادر لری کوبیر و زاری و جرع و سو کواری آیا  
 قلدلری و نلرک متعلقاتی حرقت و آتش حسرتدن کچه لر صبا حله  
 دک شمع سوزان کچه یا نوب یا قلدلری اگر اول دم ظلم و ستمدن احتراز  
 و سنک دم حرم دن اجتناب ایلیدک حالا اول واقعیه اولر ذک و اگر اول



زمان بعه خور و پیدای یاد ایدوب ناحق پره قان دو کجکه ارتکاب اتمیده  
 الان پیداد صیاد جلا ددن نام و نشان کور مردک **نظم** تونا کوده بخلق  
 نجسایشی • کجایابی از خویش آشنایشی • جود لها زینت بنالد هسی •  
 که بر جان ریشت نهدس هسی • اگر همان بوسیرت اوزره مداوم اولوب خوخوار  
 و ستمکار لك صفتنی کند و کم لازم قله سن بود کل هزار بونک کبی بلا لره  
 کو فتاد اوله سن و مادام که خلق جهان سنک پیچر جور کدن ترسان و چنگال  
 فقر کدن هراسان اوله لوفایب زمان بر آن امان و یرمیوب و کمان کشاکش  
 دوراندن اندک ظلم و عدوانک جزا سن بوله سن ای ملک عاقل اخلاقکی  
 زیور رفیق و رحمت ایلله آراسته قل و تعذیب حیوان بلا فایده دن احتراز  
 ایدوب عین الیقین بدکه دلارار روزگار ده راحت یوزن کور خر و ستمکار  
 هرگز مقصود نه ابرمز و بوستان آزرده مرادی میوه سن در خر **مضارع**  
 کس نزد ستارین کمان تیر مراد بر هدف • چون شیر کوش هوشلده بو کمانه استماع  
 قلدی حقیقت حال که منکشف اولوب بلدی که هر کردارک که نیاسی ایندا آزار  
 اوزره اوله عاقبتی ناکاملق دروهر عملک که اساسی فساد واضرار اوزره  
 متبنی اوله خاتمه سی بد فرجاملق در بر زمان حال ماضی تذکر و مال استقبالی  
 تفکر اندی و اندوکه افعاله ندامت ایدوب زبان بلا مسئله کذب و  
 ایتدی بهار عمر که اوقات شباب ایدی خزان شبیه مبدل اولدی و قدم  
 بقدم راه عدمه کتمک و سفر و در و درازه غم اتمک لازم کلدی **نظم**  
 جالم باغنگ ایدی خزان • دکشدم زعفرانه ارغوانی • عجب نقش ایلدی  
 چرخ کنن پیر • که اولدی رنگ و رویم قیرایکن شیر • اولوبن تیر قدم دا  
 و شخم • صنب قاشم کانه اولدی درهم • من بعد معقول بودر کم تحصیل  
 زاد معاده و مشغول اولم و ازار خلقدن فراغت و قوت کما تیلله قناعت  
 قلم از جو قغن میم واریوق امن حکیم **قطع** بهست و نیست مر بخان

ضمیر خوشدل باش • که نیستیت سرخجام هر کال که هست • ازین  
 رباط دور چون ضرورتست دجیل • رواق طاق معیشت چه ستر <sup>بلند</sup>  
 و چه پست • پس شرب دم واکل دسمن فراغت اندی واول پیشه  
 بولن خشک و ترمیوه لوله قناعت ایدوب کند و کذویه ایدی **فرد**  
 هر که قانع شد بجشک و ترشه بحر و براست • شغال چون کوردی که شیرک غدا سے  
 میوه دن بجا و زاتر اگر خالی بومثال او ذره کیدرسه شغالك بر بلیق قوت  
 بر آیه یقین زیاد • بقصورا ولدی ردفعه دخی شیر خد مسنه کلوب خانن خاطرن  
 صورتی شیر ایدی سامن هت و برکات نصحت کله خلایق دن علایقی قطع <sup>هت</sup>  
 ایدوب شک پرست کدن خلاصا ولدم و کوردم که نعت دنیا محنته دکر جا  
 و ریاضتله استیناس قلام **پیت** زین بحر آبگون کسی آب خوش نخورد •  
 د لرا آب خورد جهان سیر کرده ایم • شغال ایدی بوف که صوب صواب دن  
 دور هت استقامتن بغایت مجورد که خلایقک بو وضع دن دهان  
 شکایتلری کشاده در بلکم تصور لوی حال سابق دن زیاده شیر ایدی  
 خلق بندن نه سبیدن متضررا و لور لور که اولزمان دن بروالی آلان بر حیوان <sup>نک</sup>  
 کاسه سرندن بر قطره قان اچدم و پنجه و دنداننی بر شخصک جاننه تیر  
 اتمیوب دهان خو نخواری بر نفسک زار نه اچدم **فرد** ورم بخنجر پیداد  
 پاره پاره کنند • بهیچکسی زسانم بهیچ نوع خراش شغال ایدی بلی مقتضی <sup>سن</sup>  
 زهد و دیانت بومید که ازل آزاله سکا یقین اولنان رزم مقسومی رداید  
 و سایر خانور لک رزق دن حقه یو عکن شیر مادر کی حلال عدایده <sup>مسین</sup> سن بلن  
 که بو پیشه نک میوه پی سنکدن روزه قوتکه وفا اتمز و اول پیجاره لک قوت  
 لایموت لری بومیوه لره مخضر در عنقریب هلاک اولوب انک کناهی و وبالی  
 ابد لا یابد کردن کمتر بن حواس ایدرم که بوجها ند دخی آنک مکافات کورب  
 سنک حالک هان اول خوک حالی مالی وله که بوزینه نک میوه سنی غضب اندی



و ذخیره سنی تاج و نهیب اندی شیرایتی بجز روایت اولم شد راول **حکایت**  
 شغال ایتدی مثالده کلمشد رک بر بوزینه به مدد توفیق میسر اولوب <sup>جشن</sup> بنای  
 میاتند کنار قلدی و بر پیشه گوشه سندن توشه قناعت اختیار ایدوب  
 قالدی **بیت** عارفه گوشه می اولور کج فاعندن ایو • عافله توشه می اولور  
 کج قناعندن ایو • اول پیشه ده پنجه انجیر اغاجی وار ایدی که بوزینه آنک  
 انجیر لری ایله کجوردی مور زمانه اول نمشد علامت نقصان مشاهده  
 ایتدی عاقبت فکرین ایدوب کند و کند ویر ایتدی پیدار که حیوان جشی  
 مطلقا غذا ستر اولمز ماکولات نوعندن بوی پیشه ده پنجه ن غیری نشنه ده بو  
 اگر بواجیر لردن ادخار اتمیوب طری و نازه ایکن جمله سن اکلر اید رسم و فت  
 شتاده بی بر که و نوا قالمق مقدر در پس اولی بودر که هر کون بر انجیر اغاجن سلکوب  
 اندن قدر کفایتله کجوب باقی سن قوردم تا هم تابستانده فراغتله هتم  
 زمستانده حضور ایدم **فرد** ز بهر توشه باید کشیدن ریج تابستان • اکر  
 خواهی کسی کا سایشه باشد زمستانش • بوا سلوب اوزر بر قاج آغلجه  
 سلکوب میوه سندن بر زیدی باقیسن ذخیره قلدی بر کون بر انجیر اغاجنه  
 چقوب قاعد سابقه اوزره انجیر در کن ناکان بر خنزیر بر صیادک زخم  
 تیرندن و هم ایدوب قجوب اول پیشه به تحسن اندی هر درخته که ایردی  
 میوه دن خالی کوردی تا اول درخته یتدی که بوزینه آنک اوستند انجیر  
 و پرردی چون بوزینه نک تیر نظری خنجر به راست کلدی غایت اضطرابندن  
 کمان کجی بیج و تاب اندی و آهسته کند ویر ایتدی **بیت** از کجا پیدایش  
 آیا این بله و ناکمان • زین بلای ناکمان مارا خدا یا وارهان • خو که چون  
 بوزینه بی بلای درخته کوردی مرجبا ایدوب شرط خجی پیونز کوردی  
 مسافرم غریب نوازلق ایدوب همافله قبول ایدرسن دیدی پیونز دخی مده  
 سلامد نصکره روی نقا قدن معلقاته کلامه آغا ایدوب ایتدی • باغ

۲۹۳  
امیدم بر سر و خرامان کلدی. خامه عالم غییدنینه مهمان کلدی. ۴۰  
خیر مقدم ای ضیف مبارک دم چون شرف نزول ازانی پور دك و جبر  
که الدن کلدی که خدمت ایدم خوک ایتدی برادر **خیر الطعام ما حاضر رسم**  
ضیا فتنه تکلف لازم دکل علی الخصوص که شدا یدر اهدن پر کلله و غلیه  
جوع دنی بیجام لطف ایلله بنی خا کدن کوتور توقف اتمه و ما حضرتیک واریسه  
کتور تکلف چکه یوزینه دخی زبان اعتذار یلله برا زینا را تدی و هان  
دم درخت انجیری تحریکه آغاز ایدی خنیر اشتهای کاملله دوش انجیر

بیوی اول درختک میوه سن تمام ایدی بعد بوزینه متوجه اولوب  
ایتدی ای میزبان کراچی هنوز تنور اشتهای الهقا یدر درون قس خریص غدا  
اچون دخی اصطرا یدر در لطف ایلله کرام صیفه و سنت رعایت ایلله و درخت  
آخری تحریک ایدوب بی مهین منت ایلله بوزینه طوعا و روعا بردرختی



دخی سلكدی خوك آزمده و آنك ثم نذرت ده اثر قومیوب درخت  
 آخره اشارت ایدی بوزینه زیاده بحضور اولوب ایدی ممان  
 عزیز دایم انصافدن طهر کتمه و شرط مروندن اهل التمر بوسکا تشار  
 اندو کم بنم برایلق قوت مدر من بعد ایشاده قوتم یوقدر **مصراع** زین  
 پیش کرم نمیتوان کرد. **خوك** خشم آلود اولوب ایدی بویشته بر مدت سکه  
 نصر فکده ایدی من بعد بن متعلق اولسون بوزینه جواب و پردی احرک ملکن  
 غضب اتمک دشوار درو عاقبت قهر و عاقبت معلوم مکر که مذموم در ظلم  
 و تعدی دن فراغت ایله قوت کفایتله قناعت ایله که شعفا بخجیده اتمک ای  
 نتیجه و بر مز و فقرای آن ده قلوب ایلک شمس سن در سن **بیت** کویند <sup>بیت</sup>  
 کزی دل خون کنی. درد و دندان بکیرد چون کنی. **خوك** چو بوزینه  
 بوکلانی ایشدی آنک بوجرا شدن تمام منفعل و آتش غضبه زیاده مشعل  
 اولوب ایدی ای کستاخ بی ادب و کمرای ابو طب سبب و تانمندی سده  
 سوزی سوپلرسن و کند کردن اولوره نصیحت می ایلرسن شمدی تمام  
 ایله که سنی بود رختدن بخر اندرم و حقکدن کلوب پیشه عده بخر کوندلم  
 دیدی و فی الحال اقدام انتقامله اول درخت چمعه اقدام ایلدی هنوز  
 شاخ اول او زره قرار اتمشدی که شاخ صنوب خوك سرنگون دوشوب  
 جان خیشن زبانیه زیانه دوزخه اصمردی بوشلی اول ایلدن کوزدم  
 که سن دخی همان اول خوك طریقینه کیدرسن که بوجا خور اچون تعیین اولسان  
 زرنه کندو که سوق آیدرسن چون بوجاعت رنج مجاعندن هلاک  
 اولار انلرک اولاد و ادسا بیلر قلوبینک سکا بغض و عداوت قایم اولوب  
 دایم سنی شیت و مذمتنه مواظب و مداوم اولور لر و هر نفس بر نفس  
 سنی مساویدن حالی و میوی اهل عالم ذکر مظالمکه کند و لره لارنم قاورلو  
 نتم که سابقا اثر ظلم جانلرده ساری ایدی حالیا ضرر زهدک زبانلرده

۲۹۶  
 جاید را یکی حالد دخی جانود لر سنک پنجه قهر و چنکال جور کدن خلاص اولوق  
 محالدر کرکسه مغرض ستم و فساد اول کرکسه لباس صلاح و سداد ه بون  
 زهد و قناعت در که متصل تن پروالکر مایل وله سن و از تکاب شهیت  
 جسمانیه اکتساب لذات روحانی په حایل قله سن **پیت** اسیر لذت  
 تن مانده و کر نه ترا چه عیشهاست که در ملک دل هیا نیست چون  
 شیر شعلدن بوفصل بر اصلی اشتدی اکل میوه دن دخی فراغت اندی و آب  
 و کیا هله قناعت ایدوب اندو که کماهی تویر و انایت اندی **فرد** سینه  
 بر تاب و دیدن بر خواب دیدی بت الیک یا تو اب و جمیع حال اند بوابیت  
 حقایق سماتک مضمون صفحه حسب حالنه اثبات ایدردی و زبان تدا  
 و ملائکه کذویر خطاب ایدوب دیردی **نظم** ای دل ازین جهان  
 دلا زار در کذر در تنگنای کیند و آرد در کذر کار جهان نه لایق اهل بصیرت  
 مردانه و آرزو این کار در کذر چون میتوان بکشتن روحانیان رسید  
 سعی نمای وزین ره پر خار در کذر در بحر غم ز حرص چی غواص شوخ چشم  
 غوطه مخور ز کوه شهوادر کذر بود را اول ظالم خوانخواه و ستمکار قهار  
 داستانی که جهانیانی ظلم و ستمیده گویان و آتش پندایدله بریان ایدوب بتنا  
 جور و جفا و خامت عاقبت ظلم و ایذا دن بی پروا اوله آخر الامر خلقه اندو که  
 بلا و جفانک نظیر نه مبتلا او محق و باطل و صواب خطا یندن اول وقت پیله  
 و طریق مرشاد دن مضیق فساد اول زمان تمیز قله شیر کی که تاجکر کوشه لرین  
 آتش پیداد هیاده بریان کور مدی قلبی خنخواه و ستمکار لغدن بری قلمدی چون  
 بوجریرا حاصل ولدی عالمی بناندن اعراض ایدوب بر کره دخی آنک آرایش  
 بی اصلنه اللغات قلمدی **فرد** نوشته اند بر ایوان جنة الماوی که هر که  
 عشق دنیا خرید وای بوی عقلا یه لاندند که بوجواهر بضایحی وین کوش  
 هوش ایدو و بوجار بی ذخیر روز کار ایدوب سوا عظمی سامعه قبوله شده



و بای امور لرن اساس ظلم و قاعد جورا وزره اورمیه لروهر سنه که کذو  
 نفسلری و فرزندلری و سایر متعلقاتلری حقن روا کورمیه لر غیر پلربانده  
 د خجایر پورمیه لر تا جهنم حال و مالکین زبور نام ننگ و ذکر جمیل مجلی  
 قلا لرو دینا ده و عقبا ده بتعات مظالم دن سالمه و مکافات جور و ستم دن  
 مسلم قله لر **قطعه** دینا نیر زدانکه پریشان کنه و بی • نهارد بد مکن  
 که نکودست عاقلی • دینا مثال بحر عیتواست برهنه ننگ • اسوده عارفان  
 که کوفشد ساحلی **باب یازدهم کشتی کند و مرتبه سندن زیاده طلب**  
**ایدوب اول سبیل کند و کارندن کیمو قالد و عن بیان ایدوب**  
 رای عاکیشان چون بود آستان دلپذیری خاطر نشان اتدی برهنه خطا  
 ایدوب ایتدی ای پیر روشن روان برهان باهرله بیان و دلیل ظاهر له عیان  
 اندک اول بد کردارک داستان که خلا یقه مضرت و آزار و ایذا اوزرد مصر  
 اوله و چون طریق مکافاته خراسن بوله جناب توبه و نایبه پناه قله حالیا  
 ملتقم در که بر عبارت ایلده که لطافت محامل آجیات و حلا و تنه همشیره  
 شربت نبات اوله **نظم** سخنهای بیایکی از کهر • بشیرینی زحلوی شکر  
 کسی را کان سخن در کوش رفتی • کرافلا طون بدی رنهوش رفتی بیان پوره  
 اول شخصک مثلن که بر عله طالب اوله که آنک حالنه موافق و شانه مناسب  
 اولمیه و هر چند که آنک تحصیلنه جد و جهد ایلک سعى و کدی فایده و پرمیه  
**قطعه** حکیم اندی کلام شاه چون کوش • اچندن بحر حکمت ایلدی  
 جوش • حقایق در ننگ در چینی آجیدی • دقایق سوز لرن در بیکه صا جیدی  
 دیدی ای شهر یار هند خاور • سکا فرمان برا ولسون بحر لهر • آکا بر ما اثر  
 خصال پور مشردر که **لکل عمل حال** افراد خلا یقون هر احد جا نه خایه عیندن  
 بالای استعداد نه لایق لباس عمل خاص ایلده اختصاص بولمشدر و خزانده  
 مواهب آهیدن هر شخصک قامت استقامتنه موافق خلعت مهم مخصوص

۶۹۵  
 ارزانی پور میشد هر فرد بر عمله سزاوارد و هر مردك بر امره قابليت و ار در  
 نظم مكس را بهر طاووسى نژادند • ملخ را بر عنقاى ندادند • زسر كه  
 آرزى مى نشايد • نسيم كل زخار خشك ناند • ساقى لطاف ايردى هر چند  
 كه هراحدى جرعه عنايت و ياديه رعايتند بهر مندا ميشد اما هر كسى يه  
**كَلْ خَرْبٍ بِمَا لَدَيْكُمْ فَرِحُونَ** خجانه سندن مزاجنه ساز كا ر شراب خوشگوار  
 ارزانى پور ميشد **ر ببت** كس نيست كه نيست بهر مندا ز تو و ب • انذر خود  
 خود بجز عذرا جامى پس هر فرد لازم در كه اول صنعتند كه صانع لهر يزل ازل ازل  
 اكا نامزد ميشد را سغال كو ستره وجد و جهد ايله كه اول على على سبيل الدير  
 مرتبه كماله بتوره **فرد** بالاي كوى بغايت خود • بهر زكلاه دوزى بد •  
 هر كس كه ارث و يا سبب كسيله تحصيل اندو كه صنعتى ترك ايدوب كندويه  
 ملايم و طبعنه مناسب و ملين مناصبه طالب وله لاشك دام تردد و تحير گرفتار  
 اولوب لاجرم اول طريقه كه اكا سالك اولمشدى مترتبه واصل اوليه و طريق  
 اوله داخى مراجعت ميترا و ليوب انگه بونك ميانند سراسيمه و سرگردان  
 قله هيچ برسى حاصل اوليه پس واچيد كه هر كسى ضريب از ايله قناعت ايدوب  
 غنان آرزوسنى دست هوسه و بر ميه و زياده طلب اندوب نفغن كورد كه  
 كارى و فايد سن مشاهد اندو كه على آسانغله الدن حقر ميه تابو حديث  
**صحيحك من رزق من شئ قليل منه** موجب صريحند تجاوز قلميه  
 و پايان تردد و تحير ده چنان و سرگردان قالميه حضرت مولوى مثنوى سندن  
 كه معدن جواهر معنوى در بونكه يه بوعبارتله اشارت ميشد رسول مقامند  
 كه ايتشد **ر ببت** انچه فروشد راجه بهتر • كا بخر فروشد اى برادر • امثالند  
 زاهد عبرى زيان و مهمان هوسه پيشه حكايى كه داستان عجيبه ربومقا  
 زياده مناسب در راى استفادندى كه نه كيفيت ايله مروى در اول  
**حكايه** برهن ايتدى روايت ايدر كه ديار فتوح ده بر زاهد وارا ايدى



دیندار و متورع و پرهیزکار و طایف عبادت روز و شب مداوم و مراسم  
 طاعاته علی وجه الاخلاص و مواظب و ملازم لباس حالند تا سن علامت یقین آب  
 ریاضتله یویوب پاک اتمشدی و آیینیه بالنی زنگار عوانقندن صیقل عبادتله  
 اریدوب پاک اتمشدی حاشیه سجاده سی مہبط ساخت عین ایدی و آستایه  
 صومعه سی مورد واردات لاری ایدی **قطع** خرق عادتدن ایدوب خرقه  
 ترک دنیا ایلمشدی تاج **• ترک تاجن پور مشرفله** **• دلی عمرش ایدی سجد**  
**معراج** **• تاج درایه احتیاجی یوق** **• صاحب تخت و تاج اکا محتاج تمام همت**  
 احیاء مراسم شرعه مصروف طومشدی و کمال غریمتن امضای لوازم خیر  
 متصور اتمشدی مرغ محبت دنیا عشق دماغده آشیانه قلمامشدی  
 خورشید ضمیر منیری جهان تیره رویه پر توانفات صالمشدی **فرد**  
 خوشا کسان که گذشتند پاک چون خورشید **• که سایه بسوی این جهان نیفکند**  
 اول زاهد شعار و ورع دثار بوجه ایلله هر نواله که امید **• خرابین السموات**  
**والارض** خزانہ سندن اکا حواله اولوردی مہمانلره نثار ایدردی **طعام**  
 چاشت و شامن فقرایه انعام ایدوب مستحقنه ایثار ایدردی **بیت** رسان  
 کواکب ایثار بر سپهر ایثار **• نیرج بذل که ایثار را بسی اثر است** **• بر زمان**  
 اتفاق بر مسافر آنک را ویرسنه مہمان اولدی ترا هدیه که اکرام اضیاف  
 شیمه کریمه اشرف در بشاشت و حساست کو ستر و ب غراز و اهتر از له  
 فرشو کلدی و خیر مقدم دیوب قدومندن سرور و صفا لراظهار ایلدی  
 بعد از تقدیم لوازم اکرام و مراسم اطعام چاهر کلامه رشتہ مصاحبندک اشاق  
 و انتظام و یروب استفسار ایلدی که نه جانیدن کلورسن و مقصدک نه دیار  
 در نه طرفه کیدرسن مہمان ایلدی ہم سر گذشتیم دور و دراز در و حکما  
 سر تا سر دقایق حقیقت و رفایق مجاز را اگر اجازت پور لورسه اوز و از  
 بر سبیل ایجاز بر شمه تقریر اتمک جایز در که تفصیلنی تعجیر و استماع السنه

۲۹۶  
 و اسماع قاصرو عاجز در زاهد ایتدی هر کسده که آینه قلبن ده رنك چرنك  
 رنك اولیه هر قصدن بر حصه المومیسرد و آنك که پای عقلی علت غفلت<sup>ایله</sup>  
 نك اولیه قطن مجازدن منج حقیقه عبور قلوب تصور **فرد** زهر بارنچه  
 رنری میتوان خواند • زهر افسانه فیض میتوان یافت • سن همان سر گذشتک  
 حکایت ایله توقفنامه و بوسقون شکرک و شکایتکی بالتمام اعلام ایله نکل  
 چکه مهمان ایتدی ای زاهد زمانه و عاید یکانه اگر چه بنم لآن مسکیم ترکشا<sup>ند</sup>  
 اما اصله و طعم فرنکستاندراول دیارده بن خبار ایدم و حرفه ماهر  
 واستاد ایدم هر زمان تور سینمه آتش کشتا بایله تاب و پرردم و هار  
 محنت جان یله مانده جهانندن برپاره نان اله کتورردم **پیت** کرده ام  
 خون میشود تا کرده ام • از تنور زرق پیرونی کشم • اول دیارده  
 بنم بردهقان دوستم و ارایدی روز کار ایدی که میانم زده خانه مصیبت  
 معور و بنای و بنای مخالفت استوار ایدی دهقان هر زمان بکا یاریق  
 و مدد کار لقا ایدوب مصلحت برار غلته دکانم کوندردی و طلب  
 منند تحفیف و تسویف ایدوب مهلت و مساحت کوسریدی نومعا<sup>ملایله</sup>  
 بازار صنعت کرم و نان معیشم بزم ایدی بر کون بنی باغنه دعوت  
 اندی و شرایط ضیافتی نه که قاعده ارباب مرو تدریم حقه رعایت  
 اندی تناول اطعمه دن فارغ اولدقدنصکره مفاوضانه مشغول و یحی  
 اثنا کلامه صودی که سنك منفعت کسبک نه مقدار درو بضاعه  
 سودک نه قدر و ار در حالمدن بر شمه اطهار ایدوب ایتدم بنم مایه  
 دکانم یگری خروارد و واندن عاید اولان فاند اجنیه اهل و عیال ملک  
 قوتم قوت ایدنك مقدار درو الحاصل اونی او پایکه اوزره محصوله  
 وارد **پیت** چوزین پونفع ترکاری ندارم • برین دستور روزی میگذا<sup>ند</sup>  
 دهقان ایدی سبحان الله سنك نفع کارک چندان اعتبار اید چکلین<sup>کلی</sup> کش



بن خیال ایدردم که سنک کسبک سودی بی عدو حاصلی فوق الحد اوله  
**مصراع** خود غلط بود آنچه من پیدا شتم • بن آیدم ای خواجہ سنک

سرمایه کک بضای ندر و کسب و کار کک حسابی نه جواب و پردی  
که بزم صنعتک مایه سیب و فایده کثیر در جزئی تخم که اگر محصول  
کلی تحصیل اید و زبیر و حرفه اوند یوز فایده ایلد قاعته تمرزین تعجب و  
ایتدم بونچه میسر در دهقان ایتدی استغراب اتمه که بوندن دخی زیاده منظر  
کورمز میس که بردانه خشکاش که اصغر جوباندر چون براض منبتہ دوش  
بنتہ آذن بچه شاخ لوطه و ده کلور و هر شاخک باشند برقبه خشکاش پیدا  
اولور که دروشتہ دانه لرنیک شماری دایر حسابیدن بیرون در بوندن  
ظاهر اولور که بزم حرفتک سودی سایر صنایعدن اضعاف مضاعف  
افزوند و مراهمان مزایع حکمت پیور مشل در درج اوج حرفه را یکی حرف

اولی زرد و حرف آخری که عین در اول دخی اسم زرد در پس صنعت زرد عین  
 زرد در بلکه زرا در زرد در فلاح کسین و اصل اولان عاقلر عالمه و کبریت  
 احمد در دکلری صنعت زرا عتدر دیو لوکا قیل الله در قایل **بیت** جستن کبریت  
 احمر عن ضایع کردن است • روی برخاک سیاه آور که یکسر کیمیا است •  
 چونا دهقانیدن بوکمانی ایشتدم سودای سود دهقنت سوبل قلمدن <sup>هچا</sup>  
 ایدوب نه الحال خنار آمدن و از کلوب تنیه اسباب صنعت زرا عتده اشتغال  
 اندم بزم جوار مد بر درویش برهیز کار ایدری که کرامت و عبادت  
 و ریاضت و قناعتله مشهور مرد یار ایدی **قطعه** کراماتی کنشد ظاهر  
 ایدی • ولایاتی جهانده باهر ایدی • بگذشته از تکلف و بندشسته گوشه  
 ز اسباب این جهان شده قانع بنوشه • چون بزم حرف قدیمی ترک ایدوب تحصیل  
 صنعت آخره نیت آمد و کمی ایشتدی **بیت** قانده دعوت اندی و زبان ملامتی  
 دراز ایدوب ایتدی ای استاد شول نواله ایلر که خزانه عینیدن سکا حواله او <sup>مشدر</sup>  
 قناعت ایت زیاده طلب اتم که صفت طمع شوم در و طمع کار برک عاقبتی بغا  
 مذموم و ناصیه حالرین **الحریض محروم** مهموی مرقوم در اول مکسه که ملک  
 قناعت مالک اوله پادشاه عالمه در شول مکسه که طریقه خریده سالک اوله آن  
 صنم که آدم در **بیت** قرص جوین می شکن و می شکیب • تا بخوری کندم  
 آدم فریب • بن ایتدم ای عزیز بکا بو صنعتدن چند از منفعت و اصل اولر  
 روز و شب تعب چکرین قدر کفایتدن زیاده دشنه حاصل اولر فوایدن را <sup>عت</sup>  
 بوندن زاید اید و کن بلدم پس اول حرفدن فراغت ایدوب بو صنعتده شروع  
 قلدیم دل و هوشیارم ساقی روزگار اندن پنجه بر فقر و فاقه شراب خوشگوارن  
 آنچه همت ایلر که بو صنعت دن مستفیع اولوب معاشم وسعت و رفاهیت ایلر  
 کچه درویش ایتدی بوزمانه دك ستنك معاشك بو حرفه موقوف ایدی  
 و عنان انتعاشك بو صنعت چندان معطوف ایدی بو حرفت که حالیا سن کا



میا شرت اتمک د لوسک زیاده دشوار در و بر کار در که هزار مسعله سی  
 وارد رشاید که آنک لوازمند کما هو حقه قیام قلیسین و وطایفک کما  
 پینعی عهد سندن کلیسین نهاتخانه آرزودن هر املی که ظهور کله شویله  
 دکلدر که البه و فوق مراد محصل اوله **بیت** دانند رفیقان که ره دور  
 و درازست • از کوچه مقصود بیا زار تمنا • فضولت اتمه کند و طریق کردن  
 طسرم کتمه هر کسه که کند و حرسدن فراغت قلله و کند ویر ملایم اولمین صنعته  
 مشغول و لا اکا اول بلا پیشه که اول کلنکه پیشدی بن استفسار اندم که بجه  
 اولمشدر اول **حکایت** پیرایتدی روایت یدر لکه برا عرابی دجله کارنده  
 کا زلفه مشغول ایدی هر کون کورردی بر کلنک جو پارکارنده کزوب  
 بولد و غی حشراتی شکارا یدردی و صیاحدن اخشامه دل انکله فناعت اندن  
 هنگام سامده ما واسنه کیدردی بر کون اتفاق بر پاشه تیز پراول نواحیده  
 بر فریه کبوتر شکاراتدی و گوشت نرمندن استهای کومله برا زیوب با<sup>ش</sup>  
 سن اندن قودی کندی کلنک پاشه نک بو پیشه سن کورچک کذویل<sup>اند</sup>  
 اندی که بوجانور بوجنه حقیرله تیمو و کبوتر شکارا یدرین بوبال و منقاد<sup>چکان</sup>  
 بو حقرله قلعت ایدرم لاجرم بو صورت دنات همدن باشی درین پنجوت  
 بو معیشت ایلد خرسند اولوب همت بلند دن بهره مند اولیم صلاح بودرم  
 من بعد بو حقرانه تنزل امیوب باز بلند پروازه کوزا جدریم و شاهین کردن  
 فازی اوج هواده او جدریم شمر طایر آسمان نین منقارم دن خلاص اولیم  
 و سیمرخ کوه قاف پنجه چنکالده نجات بولیم **بیت** رود که تشنه است  
 به بحر کبود • سر به نم ابریا رد فرود • زند دلائی که بیلا پزند • ازا تر همت  
 والا پزند • پس شکار حشراتک ترکن اوردی و صید تیمو و کبوتر متر صد<sup>لری</sup>  
 طور دی کا زچو کلنکلک حیرتن واولکی حرکتدن فراغت کوردی متعجب و متحیر  
 اولوب دیدن غیر الله ناظر و عاقبت حاله منظر اولدی طوردی قضای کور که

اول فضا ده بر کبوتر ظاهر اولدی کلنک کبوتری صد قصدا یدوب پرواز  
 کلدی کبوتر لب آیه متوجر اولوب ساحل جا بنه اوچدی کلنک کمره عقبنه  
 کیدر کن ناکاه کارچو پیاره دوشدی اتفاق ساحل چو پیار کل ایدی پچاره  
 یایی کله باتدی هر چند کم طبطا یا دوی اضطراب ندی دخی اهر و گندی  
 کازر فی الحال کلدی اخی خوتدی و سرور و موفور له خانه سنه کیدر کن بر آشتا  
 اخی کورب صورتی که **ایش هدا یا سید** اعرابی جواب و پردی که **کو کے**  
**تکلف یا لصید وقع فی القید** یعنی بر کلنک در که پاشه پیشه سنه

هوس قلدی کندی دخی قید صید کو فتاد اولدی بو مثلی اول اجلدن کتوردم  
 که تا بله سن که هر کئی کند و صنعتنه مشغول ایکن طریق قدیم دن طشره کتمک  
 کر که و شاه راه حرفندن انحراف اتمیوب کد ویر لایق و لمین صنعتنه میل  
 اتمک کرک چون بو عزیز دن بو مثلی استماع اندم بنم دغدغه حرم دخی براده



اول ایدوب اولی صحتی که محض خلاصدن منبعا ایدی کوش هوشله اصفادان  
 امتناع اندم و اول هوس اوزره ثابت قدم اولوب هاندیم خیالغی ترک ایدین  
 دهفت اسبان کوردیم و بضاعت مزجانه که قادر ایدیم آلات زراعت وادوات  
 حراشته ویردم و بر مقدار تخم اکوب دیدن اشتهاری راه حصول محصول طوب  
 طوردم بوجالد بنم و عیالک روز عیشی تا اولدی اولدی و کلاه زندگان  
 بائمه طارکلی خیالغده باری خرج روزمه واصل اولوردی مالا بر سیل  
 مقداری تحصیل حاصل ایچون منتظر اولوق لادم اولدی کند ویریتدم خطا  
 ایدک که بضایح مسایخی ایشتمدک و ادباب تجارتک کلاه مننه بنای مودک  
 پیش نهاد ایدوب انک موجیله این اتمدک خرج یومندن عاجز سن هیچ  
 مردن سکاجه واصل اولمز و محقق بوهوم ایچون ضایع اندک اولورسه  
 بر بیله دک حاصل اولمز حال اصلاح بودر که برکسند دن سرمایه ایچون  
 برج آچه استقراض ایده سن وینه خیالغده مباشرت ایدوب اسکی طرفیکه  
 کیده سن **پیت** انکس که بکار خویش سرکشته شود به زان بنود که  
 یاسر رشتند شود پس شهرک خواجه لوندن بر مقدار مبلغ استقراض ایدوب  
 ینه نانوادی آچدم و اول شغله بر خدمتکاره سپارش ایدوب تخم و تود  
 تخنی زمین دله صاحبم کاه زراعت مصلحتیون صحرا ایدر کیدردم و کاه کسب  
 و کار ایچون بازاره کلوزدم چون حال بوموال اوزره بر زمان کچدی خدمتکار  
 حیانت ایدوب مایه و سود دن موجودی آلدی قاچدی و محصول زراعت  
 دخی انواع آفت پیشوب خرجک ایچو عشر عشری حاصل اولدی پس اول همسایه  
 رجوع ایدوب عالمی علی التفضیل اعلام ایدوب یکی عمله دخی شغال و ایکسند  
 دخی زمان کوردکی اعلام اندم پیر عاید چون سرگذشتی استماع اندی خند  
 ایدوب ایدی عجب مشاهده سنک حالک اول شخص دو مویک حالنه  
 که ریشنی ابکی عورتک الله ویردی بن استنسا اندم که چخه اولمشدر اول **حکایت**

درویش ابتدای روایت پدر که برخیزد یک عورت و ارایدی زیاده قادی  
 ایدی و بری برک کل کچه طری ایدی پوشش کولت مرتبه سحر و ارشدی  
 و سنی مقتضای اوزره محاسنک اکثری آغوشدی عورتلرنیک یلکین  
 دخی رعایت ایدردی و باب قسمه رسم عدالت معنی طوئوب برکجه برنه و بر  
 کچه برنه کیددی هر کچه که برسیله اولوردی عادتق بوایدی که صباح قاحتی که  
 الن یوزن یوردی باش زنک زانوسه اوزره قویوب بر زمان او یوردی برکن  
 زانوی زن پوزانک خوابه وارشی یکن پوزن انک روی و موینه نظر اندی  
 کوردی که بنفشه دار عذارنک یا سمنلر اچلش و صفحه عارض مشکبارنر عباد  
 کافور صاچلش **بدت** حبش ملکینی المش لشکر روم • اوچون زاع قوشش  
 ییرنه بوم • کذویر ایدی ظرافت بودر که ریش حریفدن موی سیاه لوی برز  
 تحفیف ایدم بالحبیه سی تمام حلیه شیا بدن عاطل اوله و اول زنک اعتقادی  
 که آنی جوان خیال تمشدر باطل اوله وانی ریش سفیدله کورچک ضروری اندن  
 نفرت قله شوهر دخی چون آینه خیالند زنک تنفر معاینه اید آتش محبت انظما  
 بوله و قلبن اندن تقریق ایدوب بالکلیه بکا متعلق اوله بوسود ایلده ممکن اولدو  
 قدر ریش شوهر دن موی سیاهی کیدردی **مصراع** برکنده بادان ریش  
 که درد ست زن است • یارنده بی شخص مزبور خانه زن نازینه واروب وعاد  
 معهوده اوزره باش نکارک نکارنه قویوب او یورکن زن جوان دخی ناکاه محاسن  
 شوهر نه ناکاه ایدر موی سفیدار اسنده مقراض پوزندن باش قورتمش برنج  
 دانه موی سیاه و ارایدی کوزنه راست کلوب کذویر ایدر لطافت بودر که  
 بوموی سفید لوی منقاسله برورد قوپرم و کلزار جمال باری بوخاردل آزاردن  
 قورترم تاریخان خطی تمام سبز اوله و چون آینه جمالن زنکار عیب سبیدن  
 محلی کوزه من بعد پیرلک عباردن دامن خاطر دن کیدره و کند و تے جوان بک  
 صحبت پوزن دن نفرت قلوب بکار غبت کوسته پس اول دخی قادر اولدغی



قد رموی سفید لوی کیده ردی چون بوجال اوزره بر زمان کچدی بر کون شخص  
مزبور کوردی که بر قاج کسنه لر سولیشوب کیدر لر پلیدی که بو نك صقالندن  
قیل و قال ایدر لر نذر اصلی دیوب الن یوزنه اوردی **بدت** کوردی

اصلا قالمش دوینده موینده سفید • خرمز ریشتمه تمام اولش برنده بل اثر  
هر چند که فریاد اندی سودمند اولدی سنک دخی حالک هان بومتواک  
اوزره در بعض سرمایه که باز رکا نلقند و بعضی سن دخی دهقانلقند  
تلف اندک حالیه باغ معاشکک ثمرو سعت کورنور و نه خرمن انتعاشکک  
تخم ثروت بولنور **فرد** روزی بچیان کدشت و روزی بچنین • اکون  
که نکه کنه نه آمنت و نه این • چون بومثلی استماع قللم متنبه اولوب کورم  
که اول پیر نا صحت حله دید و که حقد روز و برق ذمتم دریای دینه مستغفر

ما لكم دخی دینمہ وفا تمک احتمال یوقدر بحکم **الفرد** **حما** **لا یتطاق** **من سنن**  
**المسئدین** اول کیچہ ترک دیاد تدبیر اندم و یارندن سی همان شهر دن جقوب  
 نرسان و هرسان و جیران و نه سامان بر طرفه کتدم تا مسافر دور و دراز قطع  
 ایدوب مدت تمام دیدنضکره ایستدم که جمیع متعلقاتم آخرته کمتشد  
 و متروکاتی ضایع صواب غریبه تقسیم داینلره تسلیم امشدر بر طن مانو  
 مرا جعدن مایوس و لوب خیلن همان در که بو طریقی سیاحت کدرم و الم  
 دلمه حبیب دولتارک طار السفایه کو متدن دواطلب ایدرم و جراحت شداید راه  
 زیارت قدم اهل الهدن مرهم اور ورم و نفقات نفاس مبارک نردن همت  
 التماس قلوبم تابو زمانه دک که بجد الله تعالی آئینه عالم بویاب فرخند فالک  
 صیقل مجاورتیله مجلی و مشرب روزگارم بوجناب کرامت نصایک گفتار شکر  
 باریلر معنی اولدی **بیت** المنة لله که اگر پنج کشیدیم • دیدیم ترا و تو بمقصود  
 رسیدیم • **الفصل** ممان مصاحبت میزبان ایله خوشحال اولدی میزبان **صحبت**  
 مهمانی غنیمت بلدی و شیوه مصاحبتین میا سبط کو سردی زاهد مگر اصلندن  
 بنی اسرائیل شلندن ایدی اگرچه که لغت عبرتین غیر لغته و قوت و اریدی  
 اما چون لغت عبری فضیلت موردی ایدی بنی کمال فصاحت ایله سویلردی  
 و هر زمان کذب و خواص ایله و زبان ایله تکلم ایلردی ممان فونکی اصل لغت  
 غیره واقف دکل ایدی اما انک فصاحت تعبیر و حقیقت تقریری مزاجنه غایت  
 خوش کلدی و التماس اندی که اگر اوقات اول لغت ایله تکلم ایلیه زاهد دخی  
 چوزانک و فور رغبتین کوردی دهان ضامحی چوب بحکم **آن من البیان** **لشکر**  
 ادای لغت عبری ده سحر سامری کو سردی ممان زاهدک حلاوت زبان  
 و ملاحت بیانته عن صمیم القلب متعلق اولوب الحاصل اول لسانه جان و د  
 متشوق و متعشق اولدی و غم جزم اندی که لغت عربیوره ایله تکلمی زاهد  
 مذکور دن تعلم اید و وطن مالوفه تحصیل هنر و معرفت ایله کید **نظم**



چو شیرین نکتہ لرد در کار اید ردی • لب لعین شکر بار اید ردی • چو همان  
 کوردی گفتارن شکر بار • اکا طوطی کیے اولدی خریدار • چو روزمانده  
 حجاب تکلف میاندن کیدوب بیگانه لك یگانه لکه مفضی اولوب  
 مقدمات و داد نتیجہ اتحادی مقتضی اولدی مہمان زبان تضرع و نیاز  
 زاهد دعا و ثایہ اغا زایدوبایتدی **بیت** ای لفظ تو کلیک انجانہ کال  
 تقریر بق نتیجہ تائید ذوالجلال • بو پنجر طرز سوق کلام اولور و پنجر رعایت  
 مقتضای حال و مقام اولور هیچ بر صاحب نظرک دیدن عقلی بو کمال فضا حدہ  
 کلام مشاہدہ اتمشدہ و هیچ بر سخن شناسک کوش هوشی بو نوع الفاظ  
 جہا ہر انتظام اتمشدہ بو فصاحت زبانی صفا کورسہ باقل کیے لال اولیدی  
 بو بلاغت بیانی سبحان استسہ دعویٰ فصاحت اتمک محال اولیدی **ورد**  
 کورسیدی ابن و ایل اولیدی کہ قایل • دیدی کراستسہ لله در قایل •  
**حالا** اول جناب کویم دن توقع و تضرع ایدم کہ بکا بو زبانی تعلیم و بولعتک  
 معاینی تفہیم ده کہ بکا منت عظیم و نعمت جسیم در لطف عیم در یخ پیو بلیہ  
 چون بی سابقہ معرفت رسم رفت و ملا طفتی در یخ اتمدک و بی ترد و توقف  
 وظایف ضیافتہ انواع تکلفی رعایت اندک حالا کہ رابطہ محبت واسطہ  
 مصاحبت ایلمہ مہرم و محکم در امید وارم کہ سبقت پیور ب ملتئم اجابتہ مقرون  
 قلہ سن و کرم ایدوب تلذذ فمن صفحہ حاملہ چکہ سن تا بو سبیلہ تخ امتنانی  
 مزعہ جانمہ کہ سن امید در کہ حقیر داخی وظیفہ ذکر مروندہ تقصیر اتمیم و شرایط  
 شکر نعمتی کا پنیجی مرعی طوتم • چون شکر تو گفتن نتوانم حقیقت • من بندہ  
 پرورده احسان تو باشم • زاهدایتدی ای مہمان کرامی بونہ حلی و ونہ معدت  
 مقامی بن استمر جی بن کہ سنی حصیض جہالتدن ذرودہ دانش و معرفتہ نیشدوم  
 واسفلہا فلین نقصا شدن اعلیٰ علین کال و عرفانہ برتقا ندرم اما مخفی اولمہ کہ گفت  
 عبری ایلمہ زبان فرنگی میا شدن بعد مسافات و مام منافات واردر **ستان**

پنهماشتان شتانا مباد اگر آنکله الفت ده خاطر عاظر که کلفت تیشه و کمال  
 کده و جد پحد سببی ایله طبعك ورطه حیرت و شوب آنک حفظ و ضبطند  
 عاجز قله و سنك بونجر رحمتك نافع اولد قدن غیر ی بهم بود کلو اوقاتم  
 ضایع اوله ممان ایتدی هر کسه که بر هنك تکمیلنه طالب و بر صنعتك تحصیلنه  
 راغیا وله ارتکاب شدايد صبر و تحمل اتمك کرک و قاصد کعبه مقصوده  
 تعب بادیه محنت اولیوب مقصد معموده صدقیت و قدم رغبت ایله  
 کتمك کرک **بیت** سورم دین کشته کعبه صفاسن • چکر خاد مغیلانك  
 بلاسن • در بیا بان چون رشوق کعبه خواهی زد قدم • سهر نشها کر کند  
 خاد مغیلان غم محور • بن بوامه سؤیله عارم و بو عزم و وره بر و جله جانم  
 که جسمم هر سر مو بر تیغ بیدریغ اولسه بو عزیمتدن یوز دوند و ندر غم و حشمت  
 هر خرکان بر تیر تیز پیکان اولسه عنان نظری بر طرفه دخی معطوف قلم هیات  
 هیات **مضارع** هر که میل کنج دارد ریخی باید کشید • مقرر در که طلب  
 معرفت هر محنت عاقبت محنته مبدل اولور و یو طریقده هر جراحت آخری  
 راحت نهایت بولور زنته که اول صیاد طلب علمه اندك زحمت و طایفه  
 علمایه جزوی خدمت ایله نعمت کلی بدست رس بولدی تنکای احتیاج قلک  
 خلاص اولوب فضای استغنا و ثروت و اصل اولدی زاهد استفسار اندی  
 که پنجه اولمشد راول **حکایت** ممان ایتدی اخبارده کلشد بر درویش  
 و ارایدی صیاد و صنعت صید مرغ و ماهی ده ماهرو استاد صید ماهی  
 اندو کم دم دام کبی در کلی حبشی چشم اولوردی و قصد مرغ اندو که ایام افلا<sup>مند</sup>  
 هر مو حلقه دام کبی پر بیخ و اخم اولوردی **بیت** اولیدی چرخ اخضر دامگاه  
 او جر قوش اولسه قور تلر دی ماهی • اتفاق بر کون دامنی بر مرغزاره قوردی  
 و کزد و کینکا هر کردی او توردی و هزار رحمت و انتظار ایلله حوالی سنا و ج قوش  
 کوردی پیچاره لرك حلقه حلقه دامر چکولک محلی ده ناکاه بر عریده آمیز



آوازه ایستدی مبادا صید لربوصد اسپیله رمیک اوله لرد یو کینکاهد ز طشر  
چقدی کوردی که اکی طالب علم مباحثه ایدر لربو جمله که غوغا لری حد اعتدال  
کچش وقیل و قال لری کمال تراغ وجداله یتمش صیادیلر و واردی و تضع و زاری  
ایدوب یلواردی که ای ارباب فضل و اصحاب کرم **مصراع** دم در کسید تا  
نخورد مرغ دام رم • **لطف** ایدوب بر زمان ارام ایدک تا بوسید لور مید  
اولمیه و بنم رخم ضایع اولوب انظام حال معاشه اختلال کلیه دانستد لور  
ایدل لرا کر بزی بوسید دن بر مندا ایدوب هر بر من بر مرغ عهد ایلر سک  
موفقت قلور ز و بحث و عیب ده دن فارغ اولور صیاد ایتدی ای عزیز لرب  
فقیر و عیال مندم بر جماعتک جهت معیشتی بوسید منحصر در انک دخی ایکی سن  
اجتی بکانه قالور و بر سه یو بنجر جماعته بنجر کفایت قلور ایتد لرسن دایم بو

مغتنم سن بر مدت العمر شوربای عمارت و شورایر ریاضت یله کچوب هنوز  
شکار چاشنی سن طمشمدر **رو حکم طیر نمایش تهن** لذت ذوق اتمشور در  
بوا حمالی و پرمرکه دود سودای یکایب دماغن زن زایل اوله و شرط معهودی  
تقبل اتمدن هیچ بر فرسنگ بوقولکه قایل اوله البته یا بو فریاده خرمز صیدی بزد  
اتمک کوکن یا شرط خرپوره اوزره هر پر فری بر خانه مرغله یاد ایدوب دل مرغن  
انکله شاد اتمک کرک سن پنجاه هر چند که مرغ بسمل کی طیطای اندی و فراید و <sup>اضطرار</sup>  
ایدوب ایتدی بومسئله علمایه معلومدر که رسن دامجی رسن طلبه مدرسه  
بوکمشدرو مولانا مدرس انده بر حبه اکمشدر دهن داجی زمین وقفه <sup>مشهد</sup> اجماع  
و غله مدرسه دن اکادانه صاچا مشدر شرعله بکالارم میدر که کدیمین و عمر  
جبین ایلده تحصیل نند و کم صید حلافی ثلث و ثلثان طریقیله تقسیم ایدم قطعا  
فایده و پرمدی و آنلرک عناد و کاجاری اصله مندفع اولدی ضروری شرط  
مزبوری مقروض طوق رسن دامجی چکدی اول قوشلرک او جن خجی صیدانندی  
دینه لغاز تضرع و نیاز ایدوب ایتدی ای سرآمدن کان زعفران **ارحوا**  
**من فی الارض یرحمکم من فی السماء** لطف ایدوب بن فقیر رحم ایدک  
سودنا کرده درجهان بسیار بوسودادن کچک وارک سغلا گره کیدک  
شوربای جرب عمارت وارکن یونیندر سر و حلوی زبارت کی شیرین  
نعمت او نورکن بوندر که طمع ایدر سه داشتند لرایند **بیت** نه عجب  
مرغ ایش سن ای صیاد • تا بکی بو عبت پر فراید • بوسودای بی سودی دخی  
دماغلدن کیدر میسن و شرط اندک وعده یه یوخسه و فاقلمز میسن صیاد  
کوردی که مزاج رجا خسته و رسته امید کسسته در ناچار شرط معهودی تقدیر  
ایدوب صید مزبوری کند و یله اول ایکی طالب علم میانند علی السویه تقسیم  
اندی بعد ایتدی معلومدر که سزم جوق خدمتم اولدی کر حق خدمتی <sup>شیر</sup> ترعا  
هت ایدر سکر و بنم صید حلاله سزم حرام اولسون دیر سکوزا اول لفظی که انکله



بحث ایدرد کوز بکا تعلیم ایلک تاکه بن دخی سزک مایده فایده کوزدن بی بهرن  
 قاله میم دانشمند لو تبسم ایدوب ایتدیر بر لفظ محنت و میراث خنثی دن  
 بحث ایدردک صیاد صورددی که محنت نذر ایدر محنت اولدر که نه تذکرا ولا  
 مؤنت صیاد اول لفظی حفظ اندی و ملال خاطرله ماوی سینه کندی صور  
 حاله اهل و عیالنه حکایت ایدوب و کچه اول قوت لایموت ایلر قناعت آند  
 چون صیاح اولدی و مرغ زرینی جناح آفتاب آشیانه افقدن پروانه کلدی  
 و همان سیم اندام انجم دام حظوظ اشقه مردن قیوب سقر بحر خضر سپهره  
 پنهان اولدی **فرد** چرخ صیادوش برشته زرد. مامن مهر ایدام آورد  
 و صیاد دامن کو تورب لب دریایه واردی و توکل تمام ایلده دایمی دریایه  
 صالیدی حکمت الهی سسته بر ماهی تراست کلدی که نه آب زره کوسر تاسر کوش  
 اله اکا بگز بر جوش پوئل شمشیدی و نه مردم آبی آینه آبد آنک مانند ی  
 بر صورت معاینه اتمشیدی جسم لطیفی سیم مذاب کبی طری و تر و پیگه نازک  
 قطره سیاه کبی در در در دوز **پت** سینه سی صاف صنک سیم سفید  
 جسمی کویا که چشمه خورشید. بشتی کویا لباس بوقلمون. زنگی حد قیاسد  
 بیرون. صیاد آنک رنگ و صورت و شکل هیئتند بر زمان تحیر بحر طالع  
 تفکر اندی و تعجب باش صالوب کند و کند ویر ایدی هیچ بر صیادک دین دایمی  
 دخی بوصفتد بر ماهی کور مشدرو خالق بوز پال قدر بر بالو خلق  
 اتمشد رجواب بودر که آنی زندگانی حفظ ایدم و بترک رسمند آستانه سلطه  
 تحفه ایلدم شوبله قدر و قیمت بله بنی قوام میا نند سرافراز قلعه و الا بر خدمت  
 ایدین بالو بالمرسه خالق بله پس اول ماهی بر طرف آبه قویدی و راه درگاه  
 پادشاهه متوجه اولدی مگر که بر موجب فرمان شاهی قصر فلک اشتباهی او کند  
 اولن کلشن خاضعه سنک رخامدن بلکه صفحه سیم خامدن بر حوض بنیاد  
 اتمشردی و آب زلال ایلله مال مال ایدوب باحینه غیر متناهی ماهیلا اتمشردی

و نمودار شکل هلال بر ورق دوزب اول حوض سپهر مثال اوزره روان امشردی و هر کون  
 طبع پادشاهی آب و ماهی بر میل ایدوب لب حوضه حاضر و لوردی و خواص اشان را  
 اول دوزق هلال مثال بنوب ماهی لک حال حرکات و سکناتن تفرج قلوردی  
 اتفاق اول زمانه که **بیت** بنوب اول دوزق کردون مداره • درون حوضه  
 ایلردی نظاره • **شاه** صیاد کلدی اول ماهی بوالجج هیتی نظر پادشاه کوردی  
 شاه آتی غایت خوش کوردی و صیاده هزار دینار تمام عیار جایزه پیوردی و زر  
 بریسی که پادشاه حضورند منصب قربی و مجال جراتی و ارایدی آغاز کلام  
 اندی و نصیحت یوزدن آهسته پادشاه ایتدی ضمیر منیر شهنشاهی بر مخفی  
 و پوشید دکلدر که قهرم ریا ماهی صیاد لر پجد و غیر متاهی دراکو کف زر <sup>افشان</sup>  
 سلطانی بوماهی چون هزار دینار زرانی پوره نه زرخرانه و فاکمک میسر درونه  
 خراج مملکت کفایت ابلک متصور بر ماهی لک اعلا قیمتی نید و که ظاهر در بر صیاده  
 نه مقدار جایزه جایز اید و که معلوم خاطر دریا مقاطر عطا استحقاقه لایق کرک و جزا  
 عمله موافق • هران حوضه که صد من آب کمره • دو صد من زربیش نقصان بریزد •  
 شاه ایتدی حقیقت حال بیان اندک منوالا اوزره در اما بعد الوقوع نه کیفیت ایل  
 خلف وعدا میسر روز بر ایتدی بوبابن بر تدر بر ممکن در که بنم حلف وعدا لازم کلیه  
 و هم زد بسیار دخی ضایع اولمیه صواب بود در که اذن سوال اولنه که بوماهی مذکر  
 میدر یا مؤنث هر قتی شتی که اختیار اید پیور که وادیولدش کور و معدود و معدود  
 کو تو ضروری جوابن میموت و لوب حوت کی میموت و لسه کرک اول وقت از <sup>کشیله</sup>  
 را ضی اولوب جزئی رعایت ایله قناعت و لسه کرک پس شاه صیاده متوجزا و کن  
 ایتدی ای استاد بوماهی مذکور میدر یوغسه مؤنث صیاد حصب تجر بر فهم اندی  
 که شاه نه پیور و بوسوال خمتند نه اندیشه قلور خواص فکره بحر پیور و صالک  
 و بز زمان تفکر دریا سته طالادی قالدی آخر کار همانا اول لفظ که علمادن یاد کار  
 امشردی یاد نه کلدی فی الحال جواب و پردی که ای شاه بوماهی مخت در یعنی نه



مذکور و نه مؤنث در سآه صیادك سوری بغایت خوش کلدی وزیر حبیب  
 تدبیر تغییر و تغذیر سپوردی و دینار معهود اوزره هزار دینار معدود  
 دایخی زیاده قلوب صیادی جمله ندما سندن قلدی بوملك فایده  
 اولدر که صیاد علمایه ایکه مرغله خدمت ایدوب انلردن بر لفظ حفظ اتمکله  
 ایکه بک زینار الله کیردی و در کات ذل و هو اندن درجات عز و قبول سلطانه  
 ایردی پس معلوم اولدی که تحصیل علمک فوایدی جوغ ایش و خدمت علمائک  
 زبانی یوغ ایش نته که بعض اکا بر سپورمشد **پاموز علی** که کردی عزیز **که بی دانش**  
 انسان نیز د بشیر **زدانش** فراید ترا جاه و قدر **ز صف غالت** رساند  
 بصدور **زاهد** ایتدی ای مهمان چون بود کلو الحاح و اقتراح ایدرسن و بیانات  
 جمدی قدم جده پایانه تیور مک دلسن بکا لازم اولان بودر که تعلیم و تلقین  
 باینده مقدر می دربع اتمیم و تفهیم مبادی و مسائل و توضیح قواعد دلا یلن هیچ  
 دقیقه مهمل و نامرعی قومیم مهمان همان عنان عز می اول مقصد بعید جابنده معطر  
 قلوب مده مدید لغت عبر پر اشتغال یلدی ما اکا طبعی مساعد اتمیوب اول لغتله  
 لغت ایدمدی و قدم ذهین اول زبانک مضیق فهم و طریق حفظی جابنده کیدمدی  
 زاهد هر چند که یاب تعلیم ده شرایط جد و جهد تقدیم ایدردی نک قوت دراکه  
 مساعد اتمردی و هرباری که شوره زار خیالند تعلیم و تفهیم نهالن دیکردی شاخ  
 اهل اوزره ثمن حرماندن غیر و فتنه مشاهده قلردی **فرد** اکوا زخیرن توفیق  
 عطای نرسد **سعی** سودی نکند فهم بجای نرسد **برکون** زاهد ایتدی ای مهمان  
 عجیب صعب بر تعقب طریقه کتدک و عظیم غدا با الیمار تکا باتدک نفس ناطقه  
 که یوزیان ایلده مواست ممکن دکلدر و طبعه که بولسان ایلده مناسبت ممتنع بوا **مخطر**  
 و کار دشوار دن فارغ اول و بر میدانه که جولانکه لایق اولیه قدم قومه و سن  
 بوضع ندن بهر مند اولق او **محمد** در هر چه نمیتوان بدست آوردن  
 حیف است بهره عمر ضایع کردن **کیشی** کند و نک اسلافی طریقتی و آبا

واجبادی زیادتین غیر بلیه تکلم و تعلم اتمک منهج استقامتدن بعید و مذهب  
عقلدن فکر غیر سدید در همان ابتدی خلاف صوابه اسلافه اقتدا اتمم و بدر  
تقلید له بر طریق کتم و روش رفیق عقل و طریقی تحقیقندن کچتم که تقلید کند  
اغوی شیطاندر و تحقیق هادی منهاج صدق و ایقان در مآله آیه **اَنَا وَجَدَ نَا اَیَوَا**  
ظنان بازچرکان تعلیم کوشمالدر تا وحشت آباد تقلید دن جانب دار استم تحقیقه  
میل ایدر و رود یقین یله **یَمْدی الله بنوره من نیشا** پر توانورنی مشاهدن  
قله لر **پیت** انکه اواز پرده تقلید جست • هم بنور حق به پند هر چه هست •  
از محقق نامقلد فرقه است • این چودا و دستان دیگر صداست • زاهدانیتدی  
هله بن حق مصاحبتی ادا اتم و شرط مناصحتی بر نه کنوردم تور قوم بودر که بوجها  
عاقبتی ندانسته و خاتمتی ملائمه مؤدی وله حالیا لسان فرنگی یله تکلم قادر  
سن و قبیل و عشیر لغتی یله تعبیر ایدر بلورسن یکن که چون اکثر روز کارک  
تکرار لغت عبری به صرف ایدر سن لغت فرنگی دن دور دوشه سن و زبان  
عبریلد دخی تکلم قادر اولیدر سن و سنک خالک اول زاغ مثابه سندن اوله که رفتا  
بکه هوس ایدی کند و رفتارن دخی اوندی همان استفسار اندی که پنجه مروید  
**اول حکایت** میزبان ایدی روایت ایدر لر که بر کون بزاع کوردی که بزاع  
کنار ایدر بر یک دری خرامان خرامان کیدر و اول رفتار موزونده دل  
نظاری کند ویر مفتون ایدر زاغ بر یک آرام و حرامی بغایت خوش کلدی و **نیشا**  
حرکات و سکاشدن متحیر و متعجب قالدی • ای یک دری جلوه گمان می کند  
لنکان لنکان من او غیب می آیم • یک خوش رفتار بر کون کوردی که بزاع  
بد کور ادرک خرامنه تقلید ایدر و حرکات ناموزون و سکات نامطبوع ایدر  
عقبنه دوشوب کیدر • یاشدن سایه و شوم بزدم کسلر • اونمرا کلر اوضه  
بلز • ایدی ای تره رخسار وای اهر من دیدار هوا ره عقبه کیدر سن و خرام  
و جلوه لرم تماشا ایدر سن بوندن مقصود ندر و بسودادن سکا سودنه



زاغ ایتدی ای زپاخوی و جندان روی رقار تودل برمن اکون زینت  
فریاد کمان در پی دل میگردم • بلس اول که بکا سنک رقارک سوداسی

دو شمشیر بخر مدت در که قدم بکجه کیدرم و المدن کلد بکجه بوهنک مقلم  
ایدم امید در که یوهنر سیسی ایله پای افتخاری هم لرم سر نه قویم بین الامثال  
والاقران مشارالیه بالبنان اولم بکک چون زاغک بو کلماتن ایستدی قیقه  
کمان ایتدی همما تضرع ۲ حدید بارد • آیا تو کجا و ما کجا ایم • بنم خرام  
صفت اصلی در سنک رقارک وصف جیلی ذاتیات علی کل حال قابل زوال  
اولمز والذات لایزول بالعرض بن فراقدن سولیم سن عراقدن بن یاقن  
خبر ویرم سن اراقدن **مصراع** بینین تفاوت ره از کجا است تا کجا •  
ای کج طبع بو باطل خیال دن کج بوسودای محال سکا کج حاصل اولور کج •  
**مصراع** بکذا که این کمان بیازوی تو نیست • زاغ جواب ویردی که

۵۵  
**الشروع** ملزم چون بوازم شروع انتم فسون و فسانه ايله رجوع اتمزم و تا مقصد  
 معبوده و اصل المیم شاه راه مقصود دن طشه کتمزم **پیت** کشتی صبر بای  
 غم انداختاریم • یا میریم دران یا بکف آرم کهری • پچاره هر چند که کپک  
 عقیق کیدوب انک خرام و جلوه سنه تقلید اندی اندن محروم اولد قدر  
 غیری رفتار قدیمین دخی و نندی و هیچ وجهه رفتار اصلی به رجوع میسر  
 اولدی **مضارع** ان دست نداد و ره این دفت ر دست • بوشلی کوزد  
 تا بله سن که سن سعی باطل ایدرسن و پهوده یه رحمت چکرسن و تخم سعی کی  
 زمین شوره ده اگر سن دیمشدر در که احمق خلایق اولدر که بر عله اشتغال  
 که نه حرفه لایق و نه طبیعتنه موافق اوله بوحالت بغینه همان اول  
 حکایت در که ناتوالقدن فراغت ایدوب دهقانغه سغول اولدک و عاقبت  
 الامر بمقتضای **لا الی هو لاء ولا الی هو لاء** و ایکی سنک دخی سر رشته سرن  
 الدن چقر دک و غربت و ید و کرب و جلاده بی کس و بی نوا قالدک **پیت**  
 گفتیم ید هم جان و بوصلت برسیم • من جان دادم و آخر نرسیدم بوحالت  
 همان بضیعت میرانی سمع قبول الله استماعدن امتناع اندی و آرزو مانده  
 دید و که کی لغت عبری بی تحصیل اند و کندن عبری کند و زباین دخی آتش  
**مضارع** اله اول کلدی بو کندی الدن • بودر اول کسنه نک داستانی  
 که کند و خرقندن و از کله و کند و ید مناسب اولین صنعتنه هوس قله سن  
 بویاب حکمت مناطی ملوک خرم و احاطه متعلق در پس و اجیدر که هر دلی  
 که ضیط ممالک و ترفیه خلایق و رعایت رعا و استیصال اعدایه مایل اوله بو  
 معانی دقایقه لایق و ناقل فایق پورب موجبیه عا اوله در واکور میه که هر  
 بداصل و بی هنر مردم اصل و پاک کوه رله مساوی و معادل اوله زیر که بخیر فرو  
 مایه لر کد و لرن شهسواران میدان فضل و هنرله همسایه و همسر تصور ایدر لر  
 و مضار کفاند کد و لرن لاشه اند لیش لرن لرنک فوس فراستری ايله همان



خیال ایلرلر باوجود که آنلرک کرده اده ایرخرلر اثرلرن دخی کورخرلر **دیت**  
 یا جام جم چکونه تواند معارضه • و رخودیدر ولعل مرصع سود سفال • اکو  
 عیاذ بالله تفاوت مراتب انسان میدانن کیدوب واراذل واسط ایلده  
 برکفنده اوتوره و واسط افاضل ایلده لاف مقابله اوره جهاندارلک مهابتین  
 اختلال کلی طاری ولوب بوخللک ثاری بنیاد ملک و ملکه ساری اوله بو  
 سبیدندر که سلاطین سلف مردم نا اهل و نا خلع تعلیم علم کتابت و صنعت  
 استیفاء و سیاق قدن منع ایدرلردی زیر که چون رسم مستمر اوله ارباب  
 حرفت معرض اصحاب دوله کلوب رباب دولت اعمال اصحاب حرفت <sup>بدن</sup> از نکا  
 اجتناب قله لاجرم آنک مضرتی شایع و مستفیض ولوب اسباب معاش  
 خاص و عام علی الاطلاق مختل و ناقص قله بوسیله جمیع صنایع بوعماله اهل  
 و اختلال مطرق اولوب بوشرک شرخرری مرور زمانه بروجهل اشتغال  
 بوله که اسباب تدبیر ضایعه ایلده انطفأ محال اوله پس خردمند مندمدک  
 و هوشمند متدارک اولدر که استماع نصیحت علایه مواظب ولوب اتباع  
 موعظت حکامی ذمتنه واجب بله تا آنلرک فواید پندلرندن بهره مند  
 اولوب ثمرات تجریدلرندن اشفاق بوله و جمیع اموری همت و ضمنتندن دور  
 و منقصت عفلندن مجبور اوله **پنت** اکا دیر عاقل اولنلر خردمند • که کوش  
 هوشلر اصفا ایند • سخن کوه در رکوبیند غواص • اله رحمتله یکور  
 کوه خاص • بودرج اچندک درج نهان • طلودر سرشردر معانی  
**باب دوازدهم صفت حلم و وقار و تمکین خاصه ملوک •**  
**وسلاطینه زیبا خلعت ایدوکن بیان ایدر** دگوبار شهنشاه کامکار  
 حکیم بزرگ واره متوجه اولوب عبارت شکر بار و کفزار کوهر تشار ایلده **پنت**  
 ثنا آندی که ای پریکانه • نظیرک کورمدی چشم زمانه • بیان آنک  
 اول طایفه نیک داستان که حرفت اصلی و صنعت اسلاف قدن انحراف قصد

۵۶  
 ایدوب حالنه مناسب ولبین مطالبه طالب و مطلوبی دید ارادت دن  
 محبوب و لوب کار اصلی و حرفت قدیمند رجوع ممکن اولیه حالا جناب حکمت  
 مآب حکیم کامیاب دن ملتسرح رک حاصل شاهانه دن پنجه خصلت زیاده  
 ستوده و پسندید در بیان قله و ثبات دولت و نظام مملکت و امور  
 استمالت قلوب جمهورینه صفت اولی و البقی و پنجه خلق احری و اخلاق در سلك  
 اعلام ده شرف نظام از زانی پوره بن و ان ایکنی وصیت ده کور مشتم که  
 سلاطینه لازم در که حلمی سر مایه کار و بردباری و وقاری پزیره روز کار اید<sup>لر</sup>  
 حالا خاطر فائز و بو خاطر خلیان اید رک بواج صفت خصلت دن که حلم و سخاوت  
 و شجاعت در قفقی اهم در و انلره نسبت بوصفان قفقی صفت مقدم  
 حکیم واجب التکریم لطف عیمندن رجای غطید رک فکر عقد کشاسیله  
 بوشکلدن کوه استباهی حل ایدوب رای صواب غماسیله بوشکلدن یوزندن  
 حجاب خفای رفع ایلیه **نظم** چو شاهک التماس ایلدی کوش • ینہ  
 دریای حکمت ایلدی جوش • دیدی ای قهرمان هند و خاور • سکاف ما  
 برا ولسون هفت کشور • اجود اخلاق تاجداران زمین و احسن اوصاف  
 سلاطین عدل این حلم و رفق و حسن خلق در که هم نفوس ملوک عیون خلق  
 انکله معظم و مهیب کور نور و هم لشکر و رعیت انک تحد متنه جان و د<sup>ل</sup>  
 ایلد رغبت ایدوب کار و اصاغر اذن راضی و ساکروانی خیرله داکرا و لور  
**ولو کنت قفاً ظیظ القلب لا یفطوا من حولک** کلام میامن انجام سلا<sup>ط</sup>  
 سریر رسالت و قهرمان ممالک جلالت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات  
 دخی بونی اسعد و اعلام سعادات دینی و مرادات اخروی حلم و رفق  
 و حسن خلقه متبنی اوله سن **مرسعه المئ حسن خلقه و کاد الحليم ان یکن**  
**بنیا** اول صفات مزبوره کم پادشاه جهان پناه آنلرک بعضی نک بعض  
 اوزرنه رجحاشدن استیاه پور مشددار باب تحف و تاج اوچنه داخی



محتاج در لیکن شجاعت همیشه لازم دکل در اما حلم و سخاوت احتیاج دایم در  
 پس حلم و سخاوت ملوک شجاعند ممد چون فواید جو و بعضی خواصه و اصلد  
 و منافع حلم مشام عام و خاصه حاصل در و صغیر و کبیر و غنی و فقیر خصلت  
 مزبوره به احتیاج لری ناکویر در فلاجرم صفت حلم اول ایکی خصله نسبت ملوک  
 اهدر **فرد** هر که در وسیرت بنیکی بود • آدمی از آدمیان او بود • طبع شایسته  
 پوشید اولمیه که ثبات و وقار پادشاهله زیبا حلیت در و حلم و تانی ملوک  
 جهان رعن خلعت زیرا که آنلرک فرمانی خلقت مالنه و جاننه ساری در و توان  
 و اوامری ذم که فقه احمد علی لا طلاق جاری در پس اگر نفسلر زبور حلم و رفقله  
 آراسته قلمیه لر ممکنه در که برخشم بی محله بر اقلیم اهلنی کند و لره متغیر قله لر و  
 و خفت لرندن خلق عالمه آزرده اولوب خد متلرندن متفر اوله لر و اول سبت الله  
 جهانن نظام و انظام کیده و خاندان و خا نما لدر معرض هلاکه دو شوب جهان  
 و تطرق اید • تانی دن اتمه صا قن اجتناب • امور سیاستد قله شتاب  
 که بر دم بیک خونه وارد رحال • ولکشته زند قلی محال • فرضا که پادشاه  
 آب سخاوتله کانون روز کار ده آتش فقر و افتقادی سویندره و یا آتش  
 شجاعته کانیات وجوده خرمن حیات بدستکالی کونیندره پیرانه حلدن بی هار  
 اولیحق شمه جفایله سرچشمه سخای تیره قله و برخشم بی کاه ایله هزار دشمن  
 بدخواه ظاهر اوله اما اگر باب سخاوتن قصوری و تاب شجاعته فتوری  
 اولسه حلم و رفق خلقتله رعایا و لشکری و امر کشوری شا کر قلی میسرده و اهل  
 عالمی و افراد بنی آدمی ربقه طاعت و سلسله انقیاد و اتباع حکم متصور **هت**  
 خلعت آدم کر که دکل کبی خوشبوی اوله • تا که کلزار جهان ابحر کشاده روی اوله •  
 حلم دن غیری ملوک لازمدر که ثبات و وقار ایله دخی متصف اوله که حلم بی ثبات  
 فی المثل علم بی ثبات عمل و موم بی غسل در فرضا که بر کسه که حال حلم ایله آراسته  
 و پیرایه صبر و تحمل ایله پیراسته اولسون چون آند ثبات و وقار و دام و قرار

اولیه عاقبتی هست که خامت خفت و طیش و تیش و اول تحمل دن فایده بولیه  
اول صیرک برنی و اول حلك ثمرنی کورمیه **پیت** باش ثابت بر طریق بردبار  
میگویند هر که نمکین پیش دارد پیشتر دارد سکو • پادشاه لارمند که هنگام  
حمله متابعت هوای چایز کورمیه و محل خشم ده مطاوعت نفس بد فرمای ر و ا  
پورمیه که غضب سعله آتش شیطانی در و بر شجر در که مژ سنی ندامت و  
و ملامت دو جهانی در **فرح** خطر لوائسی ایستله غضبناک • غضبناک ایست  
اولور خطرناک • دیشلدر در که صفت حلم خاصه دسل عاکیجا بدرو و وصف غضب  
و سوسه شیطان و صفت کلابدار باب تصدیق و اصحاب تحقیق بونک اوزر  
متفقد در که سول کسه که قوت غضبیه به مستولی و ملیه صد یقلدر درجه سن  
بولیه نوادر کلمات حکما ده کشنده بر حکیم دن القاس اولندی که متفرقات حسن  
خلقی بر کلمه جمع ابلیه نا آنک ضبطی انسانه آسان اوله پوردی که ترک غضب  
مستجمع جمیع نحاسن اخلاق و احسن خصالدر و خشم و غضب مستلزم جمله قیاح  
اعمال و فضایح افعالدر **نظم** خشم و کین وصف سیاحت و ددان • هر کرا  
خشمست و کین هست از بدان • اصل خشم از دوزخست و کین تو • جزبان  
کل است و خشم دین تو • پس توجزد و زخی پس هوش دار • جز سوی کل خود  
کیرد قمار • و دخی بملک کرک که پادشاهک بروز بر ناصح و کامل و مشیر عاقل  
و فاضله احتیاجی اول جتند ندر که اگر آنی غرور جباری و نخوت کامکاری  
منهج حلم و بردباری دن منحرف قلبسه وزیر صاحب تدبیر مناصحت طریقیله  
راه صلاحه ارشاد ایدوب جاده سکون و وقار اوزره ثابت و برقرار قله و نو  
داروی مو عظیمه سونراج علامه اعتدال و یروپ سمت سلامت اوزره  
استقامت و یره تامواهب فضل کرد کار و میامن حلم و وقار و خلوص نصیحت  
وصفای نیت وزیر کامکار له جمیع اموده مظفر و منصور اوله و هر جانبی که  
توجه قله فتح و نصرت رفیق و قرین و اقبال و دولت ناصر و معین اوله اگر احیاناً



متابعت هوا و موافقت نفس بد فرما سببیلہ بی تأمل و تدبیر بر حکمی نفاذہ شد  
 لای عالم آرای وزیر روشن ضمیر شد ضرری تسکین بولہ و تدارک خلل و تلا  
 زلہ ممکن اولہ اول پادشاہ ہندک قومیلہ خصوصیت واقع اولمشدرای  
 استفسار آیتدی کہ بجز اولمشدر اول **حکایت** برہمن آیتدی اخبار دہ  
 کلشدر کہ دیار ہند دہ سید را نام بر پادشاہ نیام و ارایدی کوزود قایم  
 بی کران و اموال و تحریط بی پایان آید **مصرع** بیغ نصرت کسترتدن دین  
 و دنیا منتظم روح دولت پروردن ملک و ملت مستقیم سلاطین رو  
 زمیتدن انواع مفاخرت ایلہ ممتاز اولمشدی و خواقین چین با چین دن  
 اصناف ماثلہ اختصاص بولمشدی یکے فرزند دلبدی و ارایدی کہ چہ  
 خور و جہنم حور یکی دوی دلجوی لوندن جوی نور افزوی و ماہ نوسط بام فلکدن  
 اکلیط طراوت و دولطافت برو لرنہ بقردی برہمی تیر غنم دلکش سیلہ کار  
 و ارچلہ نشینان ضوامع انزوای کند ویرا کردی و زنجیر زلف تابدار ایلہ جایین  
 بیمارستان عشقی ہوی کشان سلسلہ دودہ چکر دی بر نیک نظارہ اعتدال  
 بالای جانفرا سی حسرتدن سرو سہی نک ارام و قراری دلدن و شاخ چنار  
 عنان اختیار لای کش آید و در قنار عجیب حرکات دلفری غیر شدن  
 بک تیز تک خرامن کند ویر حرام اتمشدی بر نیک لالہ و ش روی در جہان  
 بر سینک بی لعل بدخشان ہر ہی با وجود جمال صورت کمال حسن سیرت  
 اراستہ و نہال حالری از ہار ہنر و کمال ایلہ پراستہ **بیت** کسور حسنہ  
 ہر ہی بر یک ایکسید بری برندن یک بر نہ سہیل یمنہ دلدرد  
 بر سینہ ماہ خلق برایکے پسرک مادری برد خرنیک اخترا آید کہ رشک  
 عارض رکیندن روی عروس آفتاب مستور حجاب اضطراب و شرم طمع  
 چین پر چین دن صد سنبل پر پیچ و تاب آید **نظم** جمالی مہر عالمیہ  
 غالب بری پرنہ اعضاسی مناسب طوتمش غیب فرخند فانی

۳۸  
 کس قدیلله سخن جالی • قیریش زخلری هم کل کل اولش • لب انجش عشاقه  
 مل اولش • یوزا و رب کوشنه زرین منکوش • کل ایله نرکس اولمشهرمغوش  
 قهرهمش سیدی غبنیک • سکرهمشیرسی شرین لبیک • یادشاهک اول  
 کوهربا مائلا واولایکی فرزند دینده اول قدر تعلق و پیوندی واریدی  
 که برآن اندر سزا و لیمزدی و بر زمان اندری کورمه زنده کاندن لذت بولیر  
 و بر وزیر واریدی که کفایت رایله مشهور و زرات عقله معروف و مذکور  
 دلا بل فراست و کاردانی و شواهد ریاست و کشورستانی جهن و حال و سیمما  
 افعالده لایح ایدی و ما ثر صدق و اخلاص و میامن کمال اختصاص مساجیحیله  
 واجتهادات جزیله سند و واضح ایدی زمان وصف کالنده بومقالله متکلم  
 ایدی و بلبل ناطقه کلزار شیخ قدر و جلالت بویات حسب حالله مترنم  
**قطعه** ای آصفی که صاحب دیوان چرخا • در مجلس تو منصب الانی رسد •  
 اینجا که کا بیان تو طرح بر میگردد • حکم قضا بصاحب جوازانی رسد • و کاتب  
 السری برد بیرنه نظیری واریدی که یترجخ انک حسن بیانی کائن چکه  
 مردی و متشی فلک قدم تاملله مذاج بدایع ضایعنه چقه مردی کویا که  
 قهر خامه زیبانی محرن اسرار فصاحت ایدی و صریر زبان خامه سی مطلع انوار  
 بلاغت هر معانی درون که الماس فکر تله دلردی همان دم ذهن ثلثیه  
 سلك عبارات زیبا و عقله استعارات غراده نظم ایلردی و هر لطایف  
 کوهر لرن که غواص فطنت ایله دریای خاطر ن استخر اچ ایلردی فی الحال  
 صراف خیالی نظر خریدارن بازار معارفه عرض ایلردی **بیت** معانی ترجانی  
 دی زیبانی • فصاحت انچه سن سبحان ثانی • و مراکب خاصه سند بریل  
 سفیدی واریدی که میدان رزم ده یاد کی سرمد و آتش کی گرم ایدی و دند  
 خار اشکال فتنه سنک و آهن موم کی نرم ایدی کوجه هر زمان آهن کوهده  
 نهان اولوردی اول خلاف عادت برکوه ایدی که آهن انچه پنهان ایدی و علی



الدوام بی ستون بومقامه سکون قلور دی اول خلاق معبود بر بی ستون اید  
 که چهار ستون اوزره روان ایدی • سوده بکردون سر شجر سای •  
 رتک شفق روشد شنکرف رای • پخش خرطوم بسان مکتد • ارژدی  
 افتاده ز کوه بلند • ایکی فیل سزده سی دخی و ار ایدی بغایت شکوهمند <sup>حس</sup>  
 جثه و ضخامت هیکله مانند کوه البرز و الوند خرطوم چو کان مثاله سر کردن  
 کسایی کوی میدان و پای عمود کردار ایلد کردن سر کسایی خاکه یکسان اید لر دی  
 و دندان بلور نیله سینه اعدادن شاخ مرجان بتور لر دی و میتن علاج ایلد  
 معدن بدن د ستمدن لعل بدخشان چقر لر دی • فلک طوبینه ایلر دی  
 بری خرطومی چو کان • اورر دی پیری شیر آسمانه نیز دندان • برینک شاخ  
 دندان صالهی زهن به سایه • قلور دی حلقه خرطوم من بری کرد ثریا یه  
 و ایکی بختی شتری و ار ایدی پیل چشمان هامون نورد و کوه کوهان **بدت**  
 سعادت سهیم چون کوشی پیکان • کرامت طوبی چون بونی چو کان **افلاک**  
**الاول کیف خلقت** آنلرک شانده نازل و لمشدی **غدها شهر و رواجها**  
**شهر** اول یاد پاودشت بهار لرک وصف حالند پیاپ پورمش ایدی بر کچر  
 بر آلیق یول کیدر لر دی بلکه بر کونده ربع مسکونه طی ایدر لر دی صلابت اعضا  
 و ممانت اجزاده آنلره نسبت قرض خاک بر پاره خیم ایدی و جرم افلاک بر وصله  
 حریر • هامون نورد و کوه و ش دل بر تحمل کرده خوش • هر روز تاشب خارکن نادر  
 هوشب یارکش • و بر تند خرام و تیز کام سیمین زین و زرین کام بر سمند  
 مانند و اریدی که اگر عنائن ارخا و لکامن رها الله لر صباء جهان پیمان نرند  
 انوکوره فزدی و شمال کیت نورد و کوه د کورده ایرمزدی **مثنوی** سعادت غریبی  
 السده رخشان • کوزی براق صنن برق درخشان • آنلسه ایغندن بغل پاره  
 اولور دی کوش چرخه کوشواره • غبارینه ایرشمر ریح عاصف • ابقداش و لمز  
 اک برق خاطف • تاسنه رخک فلک حوالی کره خاکد دایره در آنک تطیری اسب

29  
کورم شدی و تا ابلق لیل و نهار عرصه او داده سایه در آنک مانند  
برسمند ای شمه مشد **دیت** تا شاه روح بر فرس جسم شد سوار • اسپ  
چون او ندید درین شیر مرغزار • و بر تیغ آیدار کوهزکاری و اراید که لای  
شاهوار ایل آراسته و جواهر تابدار له پیراسته کویا که صفحه الماسه پای مورچه  
کو ستردی و تحته میناید بر مکس ظاهر قلوردی اول تیغ دکل بدکه بر میغ ایدی اما  
خوان باران و روی پر نای بر جوی آبیدی لیکن آتش افشان ملک بومند کوراسته  
کمال مرتبه دلبسته و متعلق ایدی و همواره سلاطین آفاق اوزره انار له متفاخر  
و متغور ایدی اول اقلیم براهمردن بر طایفه طاعینه و ارایدی که دین قوم و صراط  
مستقیمدن منحرف اولمش ایدی و خلقت عقایدن متغیر بادیه ضلالت و هوا  
جهالته متحیر قالمشردی پادشاه اولقدر که اناری اغوا و اضلال خلق و ابطال اخلاق  
دین حقندن حجره جزا ایدی مترجرا و ملدلو عاده ذمیم و اعتقاد سقیم و راه  
نامستقیم لرندن رجوع قلدر آخر الامر پادشاه حمیت ملت و غیرت دین و دولت  
مقتضای اوزره انلردن جم غفیر و جماعت کثیری هدف تیر و علت شمشیر  
ایدوب خانما انلرنه آتش نهب و غارت ووردی وزن و فرزندلرن قیداسار و دل  
خاره کوفتار قلدری اول جماعتدن دورت یوز عدد مکسنه که فنون علم حکمتدن  
مانند و انواع دانش و معرفتدن برسمند ایدی لر حصن مان و کهنه احسان پادشاه  
مختصن اولوب فرمان عالی بو منوال اوزره جاری اولمشدی که انلردایم پایه سریر  
اعلا ده اقدام خدمت اوزره قایم اوله لوانلردخی بالضروره امر امتثال ایدوب  
خدمت آستانه پادشاهی بر استغال انلرو هنگام انتقامه منتظر و مترصد اولوق  
فرصت کوزتدلر تا بر کچه که ملک سر پر عشرتدن • صوب ساغر الینه ساقی خواب  
ایدوب بر کسلون اول باده سیلاب پسر استنامتد استراحت مستغول ایدی بر آواز  
مهیوب و صدای غریب ایشندی و آنک هول و نهیندن بیدار اولوب بر زمان  
تامل و تملل ایتدی **نظم** اویندی بختی کپی و بخوسندن • بر زغم چکدی



بود و شوق و قوس شدن • بواشاده بینه خواب غفلت غلبه ایدوب • باد پای  
خیاله اولدی سوار • غیب صحرایینی قلدی شکار • عالمه مناده کوردی  
ایکی ماهی ماه کی تابان و شعشعه و لمعاندن دید خیره و عقل حیران  
دمری و زر • دور شاهه سلام و پرد لرم ملک بینه بیدار اولدی و اندیش

دور و رازله بینه خوابه واردی بینه کوردی که ایکی بط سرافراز و برقاز کردن  
دراز اوج هواده پرواز ایدروا و جندن ایکنی دور با یچندن بریسی پادشاهه  
نیاره آغا زاید رملک بینه متنبه اولوب بو واقعه نك صورتند متحیر اولدی  
کیده رك بینه خوابه واردی و عالمه روایده کوردی که بر ما را در در کوردار خطوط  
سبزله مخطط و خال سیاه و سفیدله منقش و منقط خلخال مثال ساق ملکه حلقه  
اولدی و اول فغی خوش طلعت اول شاخ صندلی بر محکم طوتدی صارلد و ملک  
و همدك بینه و یاندی و اول پنجه بردن که وارد ریحیه متخیله دن کوردی زیاده

۱۰  
 محزون و اندوهگین و لدی کوه آخری که سوکل خواب کسان کسان آن عالم مثاله  
 کوردی آینه خیالده بود و در کوردی که فرقدن تا قدم شاخ مرجان  
 و نهال بقسم کی دم اندود و لمش و دهان و دندان یاقوت رمانی و لعل  
 بدخشان کی خون آلود و لمش پادشاه پیداردل بو خوابدن ینه مضطرب  
 و منفعل اولدی و خدام بارگاهدن بعض آگاه اتمک دلدی ناکاه ینه خواب  
 آگاه اولدی و سوبله مشاهد قلدی که برق جهند کی کوه گذار و عمر  
 کرامی کی بیز رفتار بر استر سفید سواره سوار و لوب عنان مرکبی جابین  
 شرفه متصرف قلوب کیدر و هر چند که اطراف و جوانه نکار ایدر خیل و چشم  
 خواص و خدمدن ایکی پیاده فراش کوردی که بجز کیدر ملک ینه بو واقعه و خبر  
 پیدار اولدی السخی دفعه که خوابه واردی کوردی که باشند آتش یا لمش و شعاع  
 و شعله سی اطراف جهانه منتشر و لمش بو واقعه ینه چشم شاهدن حجاب خوانه  
 رفع اندی بر اردن ینه خوابه ینه خوابه واردی دیدی دفعه که خار خونی شراب  
 خوابله دفع اندی کوردی که بر مرغ انک باشد و استند طور و مقدار نقارین  
 انک فرقه اور و بو کوه شاه بر نعم اوردی که حوالی بارگاه اولان خدام فریاد  
 اندلرونه واقعه حادث اولدی دیو کند و لری پایه تخت اندلر ملک انلر تسکین  
 و تسلی و پروب دوندلر کد لری پادشاه بوم هیب واقعه لک نهیبندن مادم  
 برید و مردم کزیدن کی پیمان اولدی و و همدن کونه جمع سی نرک ادغوان  
 ایکن یرقان اولدی شراب خواب باشند کندی و خوار و اضطراب دماغ حضور  
 خراب اندی و کد و کد و یه خطاب اید و یاندی قویچه نقش بو قلوب  
 و صور کونا کون در که کلاک قضا باشد و مرقوم قلشد و بو بجز عسا کوفتن و نوا  
 محن در که بری عقب بجز قدوم و هجوم تمشد **فرد** ناشسته یکی عربده آشن  
 دکر خواست نارفته یکی فتنه بلای دکر آمد آبا بو صورت واقعه  
 کیمکله در میان ایدم و بو قضا یای بو العجبی بجز معبر بیان ایدم بو اسرار و کی



محرم قلمت کړک و بوجرا حته کیمدن مرهم او مرق کړک **مصراع** این درد کوا کویم  
 و درمان ز که جویم **الفصل** بقیه شی هر دغصه ایله صباحه تیورده  
 کاه امری القیس و رشیب تیره دن زبان شکایتی درازایدوب بوشعری  
 تکرار ایدردی **عریب** الایا ابها اللیل الطویل الایحلی **یصبح** و ما الاضیاح  
 منك با مثلی **و کاه** آرزوی طلوع تباشیر صبح ایدوب ویردی **بیت**  
 دلبر را چند پڑمان دارای صبح **دمی** زن آخرا ز جاندارای صبح **تا** اول زمانه  
 زمانه دك که طم زلف شب نار عارض سیمین نهادن تار مارا ولوب  
 ساغر غرای صباح دیدار دلدار کی آشکارا ولدی و عوض غایبه و غیر دماغ  
 کبند اجبر بخور شامه کا فورله طولدی **دماغ** زمین از قف آفتاب **زسر** سام  
 سود در آمد ز خواب **چون** دست تقدیر جال روز جهان افور دن نقاب فلاک  
 کو تودی و خسر و سریر کو دون بالا تخت مینا اوزره اووردی و صلا ی عدل  
 نور پاش و ضیا بخش مسمع جهانیا نه تیوردی **بیت** کنش کیسه اولوب سلطان  
 سحر خیز **چقوب** تختینه دیوان ایلدی ییز **وطایفه** براهه بی که حلال مشکل  
 و علم تعبیر و ناویل ده ماهرو کامل اعتقا اتمشوردی دعوت قلدی و پند تکلف  
 اول هل واقعه لری مشاهده اندو که کوی تقریر و تفصیل ایلدی **فرد** دوشینی  
 ایلدی نذر تقریر دی بود و شی ایلک با که تعبیر **چون** اندر انشای تقریر ده سیم  
 شاهد آثار خوف و هراس احساس اندو آتش اضطراب نه زیاده القهاب و یروق  
 اندر بوخوا بلر زیاده ستمناک درو بو واقعه لر زیاده خطرناک معلوم دکلدر که  
 بواحد بو زمانه دك بو مرتبه ده هولناک واقعه لر کور مش اوله و یا اهل تعبیر  
 جنسندن بر فرد بو نوع دویا اشمش اوله اما سوبله که ملک شرف اجازت پون  
 نابوبند لرافقه قلده بوقند مصفا ولان کبته نظر و مطالعه ایدوب تا مکمل  
 و تفحص شامله جمیع جوانیتا حاطه قلده و زامید در که کمال حدس و یکاست صفا  
 ذهن و فراست معا و نبیله بو مقاماتک تعبیرن عنقریب پایة سر بر اعلامیه میشدو

۱۱  
 و جلب خیر و دفع ضرر ده ممکن اولان تدارک در بیع اتمیه و زیبت سخندان  
 با ندیشه داند کلام که بی فکر باشد سخن نام تمام شاه چون اجازت و بر دین  
 کذیل جمع بر بریده مشاوه اند و خبیث نیت و لوث سیرت و سورت شتر  
 سلسله اشقایی خریکه اقدام ایدوب بر بریده اتیدلر نظم کلک آمدی بر وال  
 پیراید لم بونک دفعه بد برت پیراید لم کور مدین بزی بواورتان بزی  
 قدام بر طرف امرن بونک بیز بوجبار جفا کار عنقریب بزدن بمقدار کسسته  
 هدف تیرد مار و علف شمشیر بوارایدوب مال و متاع لون باد تا راجه ویرد  
 و بزی وطن مالوف و مسکن مأوس مزدن جدا قیلوب خاندان و خانمانلری  
 آتش قنایر ویردی بوکون المزه بر سر رشته کیردی که آنک و سیله سیله  
 کینو فراتق میسند و احوال مرک اختلا لنی تدارک و تلاشی متصور چون اول  
 بزه بود کلو خسارتی جایز کوردی حالیا بزدخی فرضی غنیمت بلوب مکافا  
 صد دند اولسوق جایز درک مقام انتقامه اظهار عجز کار عجز زیبت  
 دشمن بسوز سینه کو قمار محنت است دودی از و بر آره فرصت غنیمت  
 صواب اولد که بویایدی بحایا انفاقله کلامه جرات ایده و زو هتدید  
 تامله انی تخویف ایدوب دیه و زکیم بواقعه لو اکا دلالت ایدر که یدی بخا  
 عطی ظاهرا وله که هر بریند پیم جان بلکه هر بری سبب هلاک سلطان و بو  
 اندراس بنیان خاندان و خانمان اوله و اول قضا آسمانلرک دفعه چاره  
 بو که منحصر درک ارکان دولت و خواص حضرت و مراکب خاصه دن بر طایفه  
 شمشیر ابدارله قتل اولنه و انلرک قانیده بر آب زن ترتیب قلنه و ملک عت  
 اکا کوروب و توره بزاکا فسونلر اویوب و قد و زوا و خون بعضی دار و سیله  
 معجون ایدوب جمیع بد ننه سوره و زو ماء قدا حله اندامنی بویوب روغن  
 بادام ایلر چرب اید و ز بعد ایمن و فارغ کد و مقله من کیده و ز چون مهر  
 بوحیلله ایلر ظفر بوله و ز اول تنها قلد هر روز زمانله آنک هلاک کندی بر فکر قلد



اگر چه که بوزمانه دك بزم کف پای روحمنك خار آزار و اضرائی ایلله  
 مجروح ایدی میدد که عنتریب دست آرزویله کل مقصود غری ویره وز و دشمن  
 قوی حالی مقام ضعفه کتوب مراد غری ویره وز **فرد** دل آکو خا رجفا دید میدست  
 که باز • کل مقصود پنچیند دکلستان مراد • پس عذر و حیل و کفران نعمته  
 اتفاق ایدوب پادشاه خدمته کند و آغاز مدح و ثنا ایدوب ایتد **سپ**  
 شهابختك کونے نابنده اولسون • سعادت در کملک بنده اولسون • صبر  
 منیر شاه جهانگیر مجله معلوم اولسون که بو خوابلرک تعبیری هجوم وروایی وئی  
 وورود حوادث عظمی دن غیری نشنه دکلد راما بواسط بلانك شعله شری ظاهر  
 و شر ضرری ستایر اوما دین آب تد پیرله المی میسر و سوبله که بزم کلام نصیحت  
 انجائمه که عین اخلاص و صدق اختصاص دن منبعث در سمع رضایله اصغابورله  
 بی شمه نوم مقامات هایلله نك غایله بی مندفع اولق مقرر در واکو ملک کامیا  
 بوباید واقع اولان تد پیر صوابد مخالفت ایدوب رایزله عدل دن اجتناب  
 اید بلیات ناکجانی حکم هربری پیم جان و هلاک خاندان و خانمان سلطان  
 جهان مستلزم اولمه منتظر اولق لازم در که کافرا باب علم تعبیر و تاویل بو مقام  
 زوال ملک و هلاک فلک دلیل اید و کنه جارم در ملک چون انلردن بو کلمات  
 خوف انگیزی استماع اتدی ترسان و هراسان و برك بید بکی لوزان اولوب  
 عنان تمالك و تماسکه الدن کدی بر زماند نصکه کند و سن تدارک ایدوب  
 ایتدی بو مجله تفصیل و بو مشکله حل امتد تعجیل واجب در که مقام اضا بده انجا  
 و محل کشف و اطهار ده تعبیه و الفاظ غیر مناسب در اندر دخی متور حیل بی کم ایدو  
 فطیر تدویرله پرا ندلر و تدویر و تعبیر ده انواع سحر و شعیب لو کو شرب ایتد لراول  
 اول لیکه ماهی که ملری و ذره قیامه کلشدی شاهک فرزند لوبیدر و اول مار  
 سبز که پای ملکه طو لشمشدی ایران درختد ر و اول یکی بط رنگین پیل سمکین  
 و اول قاربزرك فیل سفید در اول ستره و در سمند صبار قنار شاه در اول

۲۱۹  
 ایکی فراش پیاده ایکی شتر بختی اول آتش که فرق شاهد مستعل ایدی بلور زور  
 و اول مرغ که منقارن فرق شاهد وردی کمال دبیر در و اول خون که بدن شاه  
 آنکله آلوده اولمشدی شمشیر کوهن کار در که فرو ملک اورمق و تن نازنینی  
 آنکله رنگین قلمق دله بز حقیق لر بوا فعه لک دفع تاثیرند بو وجهه تدارک  
 و تدبیر اتمشوز در که ایران دختی و اول ایکی پسر و زیر و فیلان کوه پیکر و فیل  
 سفید و کمال و پیر و شتر بختی و اسب بی نظیر اول شمشیر آب شکل و آتش نایب لیل  
 قتل اولنوب خونلری بریره جم اولنه اما اول تیغ آبگون اول کشته لری زیر خاک  
 مدفون قلنده اول خونله براب زن ترتیب قیلوب مدکی که قویه و زوجه مر  
 غرایم و خواصه مشغول اولوب افسوس و قیه و زو اول خونله ملک الله وفق  
 طسمات یازه و زو جمیع بدن اول دمله شاخ بقم کچی نیکین ایدوب و ج ست  
 توقف ایدوب بعد آب چشمه لیل سر و تن پاک ایدوب روغن بادام ایلله چرب  
 اید و زنا متوقع اولان بلیات کلیا مندفع اوله محال و منفع در که بو سیاح ظلمت  
 بوا فتاب تدبیرن غیره سننه ایلر مرتفع اوله **پیت** در دفع بلای که خیر  
 تومباد • تدبیر همینست که تقریر افتاد • شاه چون انلردن بو کلمات وحشت  
 انگیزی ایستدی آتش دهشت خانه صبر و سکون ناز و نور و باد خشیت خرمن  
 آدام و حضورن هبأ مشوراندی و ایتدی ای اعدا دوست صورت و آدمیان  
 اهرمن سیرت نکون مرک سونک بو تدبیر کو زدن یکرک دکلیدر و شربت هلاک  
 و پوار سونک علا جکر ظلمتدن حاصل اولان آب حیاتدن صد بار لندید و خشک  
 دکلیدر چوز بو طایفه که بعضی کند و تقسم مثابه سندن در و بعضی مدار  
 ملک و مال و اسباب زینت جاه و جلال در هلاک ایدم انا سر حیاتدن بخر  
 راحت اولم وزند کایندن نه وجهه لذت بولم **فرد** مرا عمر ابرای  
 یار نازنین ماند • کران دولت بنا شد زید کے دیگر چکار اید • سر مگر حضرت  
 سلیمان و بویتمارداستانن استماع قلمش سر در و انلرک کیفیت سوال و جوابه



متفطن و آلمش منزه در راه استفسار اندر که بجز روایت و لغزش در اول  
 پادشاه ایتدی اخبار ده گشتد که حضرت سلیمان صلوات الله علی بنیا و علیه  
 بر پادشاه عظیم الشان ایدی جمیع انس و جن و وحش و طیر آنک کمر افتیاد  
 و اذعان میان جانہ چکشیدی و منشی قضاء منشور سلطان **رَبِّ هَبْ لِي**  
**مَلَكًا لَا يَنْفَعُ أَحَدًا مِنْ بَعْدِي** طغراسیلده موشی قلمشده و سائیس قدر مرکب  
 صبا یکه غد و هاشم و زو و اجماع شهر آنک صفت سیری نمونه سیدر  
 آنک زین تمکین ایله ترین اتمشیدی **قطعه** فلک بند و آفتاب غلام زمانه  
 مطیع و جهانش بکام • شد انس هم جن جان چاکوش • زده وحش چون طیر  
 صف در برش • بر کون اتفاق **مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ بَخِرَ حِدِيٍّ** و جیح مقرران  
 صوامع ملکوت دن بر مقرر آنی زیارت کلدی و آب حیات ایله ملو بر قدح  
 کوردی و ایتدی **مبدع جل شانه و عظم شانه** سنی بجز قلدی و پوردی  
 که در لرسک بوجای بوصفای واسع الفضای لاهوت خرام ایله و غوغای جن  
 و انس دن نور تلویب حضای بر انس و فرادیس قدس ارامله سلیمان علیه السلام  
 بر زمان بونے فکر اندی که نقد عمر بر سر مایه در که انکله بازار قیامت سود فراوان  
 تحصیل اتمک میسر و وعده زین کافی بر فرزند در که آند دولت دو جهان  
 تخن اکمل و سعادت جاودانی حاصلن کو ترک متصور در **الدنيا امر زرع آخره**  
 پس هر حال کوشه کاشانه فوایدن را بحد و بر زمان مرکدن امان سبب تحصیل  
 رضای رحمن اولد و غی جلدن بیک بیل زیر زمین ده نهان یا متمدن اولی ایدو  
 واضح در مصراع عمر اولدر که کچه سودای زلف بارله • ینه بوتد پیری آند  
 که اکا بر انس و جن در کاهن حاضر در و امثال وحش و طیرله دیوانم ایوان ایوان  
 آسمانه مائل در جواب بود که بویا بدن مساوره و محاوره بی سرحد طایفه تیشد و  
 تا هر فکر که رقم اتفاقله مرقوم اوله بو کاره پیش نهاد و هر رای که سمت اجماع  
 و اجتماع ایله موموم اوله بونیا یه اساس بنیاد ایدم پس جمله انسان و پری و سایر

جانودری درگاهند دعوت ایدوب انرکله بوبایدن محاوره و بوضوح  
 مشاوره قلدی جمله سی متفق الکله شریای حیاتی ترجیح اندر و حیات جاودانی  
 که صلاح جهانیان در مستظهر مستبشر اولوب **فرد** بر خور حیات  
 ابد و عمر خالد • کاینست دعا شام و سحر پو حوائز سلیمان علیه السلام  
 ایتدی عجب تحت یا ائمه ساکن و عرصه و لایمه متمکن اولنلردن کسه  
 بانه قلدی که حالا بوجلس ده حاضر اولمیه اندر بلی بوتیمار بواسطه بخیر  
 اولمدغی جلدن بوجعه حاضر کلد حضرت سلیمان اسبه فرمان ایدی که آن  
 جست و جوی اتمک کیده و هر قدر ایسه آبی بولوب آستانه نبوت منزله  
 دعوت اید چون اسب فرمان بنی یریمار ایدوب بوتیماری راپوب بولک  
 بر موجب امر واجب الادخان جانب دیوان حضرت سلیمان دعوت قلدی  
 بوتیمارک دعوتنه اجابت اتمدی و کلماته التفات کو سترمدی نوبت ثانی  
 فرمان سلیمانی کلیه متعلق اولدی سک بر موجب فرمان کدی و بوتیماره  
 حضرت سلیمانک دعوتن اعلام ایدی بوتیمارانک دعوتنه طوع و رغبت  
 اجابت ایدوب بی تراخی و تاخیر امثال امره ساقی شمع ایلدی چون بوتیمار  
 کلام کلی قبول ایدوب دیوان آسمان ایوان سلیمان سوی ایدی سلیمان اکا  
 خطاب ایدوب ایتدی ای یریمار سندن بر مشکل استغفار ائسم کول اید  
 اما مشکل براینک اید اولدی حال موجود که مشکل معبودن سابق بوسطه  
 حل اید سن بوتیمار عجز و افتقار ایدوب ایتدی بندک نه قدرت شکا  
 اولم که مشکل شاه نبوت پناهی حل اید بله یا آنک کی پادشاه سپهر اقدار  
 بچلین خاکسار پیمقداری عزا استبشار له نوازش قله **پیت** بن بخر ذریع  
 که مهر ایدم • دعوی مهر ایدم سپهر ایدم • نه قدر قدره ایدم مور حقیق  
 که سلیمان اوله بیله مشیر • اگر ظل الهی نبوت پناهی بندک دولتی اهدن  
 بولک اشتباهی حل اتمک پور امید در که بو خاطر پیتور بوباید هر نه خطو



ایدرسه پتصور عز جنور موفور الحیور عرض اولنه سلیمان ایتدی خاص  
 وعام تمام بونک اوزرنه متفقد در که انساندن صکر جنس حیوانک  
 شریفی اسب و خسی کلب در پس سبب ند که اسرفنک دعوتن اجا<sup>بیدن</sup>  
 ابا اید سن و اخسنت اذنی اشارتیلر کله سن کیده سن بوتیمار ایتدی  
 یابنی الله اسب اگرچه زیور شرف و جلاله آراسته وزینت هنر و کماله پیر<sup>ست</sup>  
 اما وفامر غارند رعی چرا اتمشد و حق نان و نمک چشمه سارند آب  
 صفا چمه مشدر **پیت** از اسب و فاطح غنی باید کرد • اسب وزن و<sup>شمس</sup>  
 وفادارند • هر چند که کلب خست و دنا ثله موصوفد رولوث سنج<sup>ست</sup>  
 مشهور و معروف ایکن وفادارلق لقمه سیله نشو و نما بولمشد و حق گذارلق  
 استخوانیلر مریا اتمشد **پیت** ایدوب سک حلقه اخلاص در کوش •  
 حقوق نغنی قلز فراموش • اول سبیدن بن بند اجات دعوت حضرتند  
 که منبع مهر و وفا و جمع صدق و صفا در پیو فاقولنی استماعدن امتناع  
 اندم و اشاره قولنی استماعدن امتناع اندم و اشاره قول وفاداره اعما  
 ایدوب امرنه امثال و اتباع اندم سلیمان بوتیمارک جوانه مکوب تمام<sup>استخوان</sup>  
 اندی و قصه تجر حیات و طمانی تقیر و قطیر در میان اندی بوتیمار اندی  
 یابنی الله بواب حیوانی که سبب حیات جاودا یندر سکا اختصاص  
 وارمیدر یوخسه اصحاب و سایر متعلقات دخیانندن حصه وارمیدر  
 سلیمان ایتدی بوکر امت بکا خاصه در سایر خواصانندن حصه در بوتیمار  
 ایتدی بو تقدیر چه لازم کلور که جمیع دوستان خدمت و یاران محرمک  
 آخرته امثال ایدلر وزن و فرزند و خویش و پیوندک واحد بعد واحد  
 دینان کیده لردخی سن فرقت اودنه بانه سن و مصیبت دودنه بوبانه<sup>سن</sup>  
 بن کان ایدمزن که سن بوزند کایندن لذت بوله سن و بوعمر جاودا یندن  
 که سراسر فراقه کچه متمتع اوله سن و ملیه بوندن اوز که شکل دم • که اند یارند

۳۱۶  
 آیره آدم • فرقت دوست آفت دل در • حسرت دوست زهر قاتل در •  
 حضرت نبوت مآب آنک جواین استخوان واستصواب ایدوب شراب  
 زهر آمیز فراق دن اجتناب اندی و شربت حیات و شراب بقا اوزره جرعه  
 جام خنطل مذاق فنا اختیار قلدی بومثلی کتودم که نابله سز بوجاعتشربکا  
 زندگانی میسر کلد و کند و هلاکله آنلرک فزای میاتند فرقی مصور د کل  
 بودخی مقرر در که هر ملک شرف ارنحال و اشقالد در بوعمارتک آخری حراید  
 و شرابک صورتی سرا بدر و بور باطلد دوام محالدر و بوجنت باد مقام  
 احوالدر **بیت** کور می کسه بقالاله سندن رنگ بقا • بولور می کسه کلند  
 کوره و فاقحسن • اوصویندن ایر کوش هوسه صوت رحیل • دماغ  
 جاننه اسنیل و یرد فاقحسن • بومقام فوات فزاده بر قاج کون آرام و خرا  
 ایچون بو قدر خون حوامه از تکاب و اقدام طور عقلدن دودر و کشتی کند <sup>الله</sup>  
 خرمن عیش و خصورن هباء منشور اتمک مقتضای فکر صحیح دن بغایت محور  
 و اگر مکر ایسه بومشکلک حلند بوندن اسهل بر طربولک و بوغایله نک  
 دفعند قدر تکر و اریسه بر حیلده دخی تدارک قبلک که بن تکلیف غریبورک  
 عهد سندن کله فرن و طور عقلدن محذور و مذهب شرع منتهی  
 و محظورا و لانا موردده سزه مساعد قلرن براهره ایتد لرا حکم لله کلام  
 حق تلخ اولور و ناصح صادق قلرک قولی درست کمر الحق ترا مارای عالمه آرای  
 مدکدن بغایت مستغیر بدر که غیر یلری کند و نک نفس شریف و عنصر  
 لطیفه بر ابر پله و آنلرک جهت بقا سپچون جان عزیز و جاه لذیدن فراغت  
 قلده مخلصلر نیک نصیحتی چیز استماع واقعه اولو کرک و نه غرضلرک کلامه  
 عین اعتبارله نظر قلمو کرک پادشاه نفس نفیس ملک و سعینک قدر دن ملک  
 کرک و بوامره که موجب فوج تام و مستوجب سایش خاص و عام در بی توقف  
 و تردد شروع اقدام اتمک کرک که عقلا قاتند و نفس غریز جمله دن مقدم در



وانك وجودى مقابلہ سند ساير لر كا لعدم در ضمير منير ملكه پوشيد  
اوليه كه آدمى زاد گفت تمام ايله مقام استقلال واستبداده واصل  
اولور و سود وجود كه بارار كا نيت اندن رايچ موجود يوقد خرج نقود  
وبذل محموله حاصل اولور حاليها و بيه حاقى راويه حيات و در ره ترجيح و تقديم  
اتمك و فنيحت سراى سرور پر جورى قوتوب تنگناى كور و ماواى مار و موره  
كتمك روشن خوردن دور كور نور ننه كه ذات ملك باقى و پايدار در زن  
و فرزند اقتدار و در و تا ملك استوار و برقرار و له خدام كا نه و اسباب  
سلطنت بسيار در **مصراع** كه هيج نباشد چو تو بايى هم هست • ملك چون  
بوفضول استماع پوردي و دفع مفاسد منادم ده آنلك بوجرات و اقد  
و الحاح و ابرامن كوردى غايت مخير و متالم اولوب بار كا هدن خلوت كا هه  
خرام قلدى و صفه اپواندن كوشه بيت الاخر انه متوجه اولدى **فرد** چو  
توانم كه باكس حال درد خوئين كويم • روم در كليه اخزان و هم با خوئين مي كويم  
پس روى صراعتى خاك فدلته سورب خوابه حسرت فواره ديده سندن روان  
اندى و صرصر حيرت و حرمان خرمن صبر و آرا من صا و رب ياد خزان **اخرا**  
برك و بار سرور و حضورن زير ان ادى و كند و كند ويرايتدى يا بو غم غموم  
و طوفان هموم كه اندن برف خوف و تكرك مرك نزول ايدر پنجه فضا دن هجوم  
اندى و بوسوم كروب كه صخره صفاى و موم سنك خاى راي ريدوب صوم ايد **نجه**  
مغيلا ن زار بلا دن هب و با ندى **بيت** من بودم و كنجى و حريقى و سرودى •  
غم را كه نشان داد بلا را كه خبر كرد • هيج بر فرد كند و نك خوئين و پيوندنك  
قلندر رضا و يررمى يا براحدى بحال فرزند و ديدار مائه دليند مجرب بر عمر  
فاينله قانع و حرسندا و لودى يو پسر لرم كه كوز ملك نورى و كوكل ملك سرورى  
و دل و جگر پر كا له لوى و عمر با غنيك عيجه كل و لاله لريدرو حال حياتمده ماد  
استظهارم و وقت و فائده مابه الافحام در نظر مده او بلنجى و نيند نصكره

قال الحق نهال عمره ن یخبر بخوردار اولم بادولت وسلطنتدن نه لذت و <sup>حکمت</sup>  
 بولم **بیت** قال الحق کیسنتک صوکنده برخیر الخلف • حیف حیفا اول عمره که  
 اولور عیث بیر تلف • وایران دخت که چشمه خورشید تاییان آنک چاه  
 زخمانند بر قطره در ولعه ماه در خشان عکس رخ نور افشانندن بر لمح  
 رخساره غراسی روز وصلت کبی تاباند رطره مطراسی شب فرقت کبی نه پایان  
**بیت** منور هر رخسار دله آفاق • ایکه قاشیله ماه نو کجه طاق • قدی نلک  
 دکه سید رساخ شمشاد • قدیمی بدن سید رسر و آزاد • مجالست در لباسنی  
 مدح ایدن مصاحبت حافظ سنی شرح ایدن **فرد** وزین وزین کهر آبدار  
 می دیرین • کوه کوه رسن مشکبار می دیرین • بکا آنز حیات یخچر متصور  
 فرضا که عمر نوح مقدار اوله مقدار عمر دن آنز متع غبه میسر درواگر بلا و زور  
 که رای منیری روز حادثه ده بر آفتاب نور افروز در و پر تو شمع ضمیری شب  
 واقعه ده بر نور ظلمت زده **بیت** راینک مضاسی در عنوان دیوان عمل •  
 شمه شمشیری در طغرای منشور اجل • شویله که عز حضور مد حاضر اولمیر  
 وعین تدبیر اصابت پذیر ایله احوال ملکه ناظر اولمیر عمارت مالک و رعا  
 خلاق و رونق اعمال و تعمیر خراین و توفیر موال نه وجهه ممکن و میسر  
 اوله و چون صحیفه تدبیر کمال دیر که نقشبند مهر منیر شاگرد بنالی در و تیر  
 بدیع التقریر دین خور سفره معانی بیانی در لفظی لالی منظوم کبی دلکش در  
 و خطی جواهر منشور کبی فرح بخش نظر مدد اولمیر مصالح اطراف و حوادث  
 انکاف نه طریق علم حاصل اوله و مکاید اعدای دولت و غرام مدعیان  
 مملکت نه حیلله ایله اطلاع قایل اوله و هرگاه بویکی ناصح امینک بلکه  
 بویکی در تمینک دفتر وجود نه رقم عدم چکه هر آینه آنرک فواید رای  
 و درایتی و منافع حسن کفایتی اقطاع ملکدن انقطاع بولسه کرک بو  
 تقدیر جبه رونق امور و نظام مهام جمهور قبیل مستعاندن اولسه کرک



واول پيل سفيد كه شخصي جرم ماه كبي تا بان و كودون كردان كبي روا ندر  
**بيت** بند حصن حصار او آهن • رخس دندان حصار افكن •  
 رجا بمدا اول پيچي ميدان معرکه ده مبارزه به پنجه وارم واول ايكي فيل  
 سبز دخي صف هجاده سيل كچه خروشان و ذر لايكي جوشان در هنگام  
 وعاده مصاف عداده بنجر طورم و امام رزمه مخالف پول بر بر نه بنجر  
 اورم واول ايكي جازه لورنم وقت سيرده پيك صباي جهان پها اندردن  
 اثر كوره خز و بر يد شمال پروبال استبحا لله ر هكذا لري عبارته ايرمز **نظم**  
 سعادت قصر نه پاي سوند رتني او سنده كوه نه ستون در • يار سه  
 پيل كچه اولور تند و سر كش • سكر در سه هوايد اور آتش • فراغت  
 پيشه زاهد كبي كم خوار • محل اهل كچه بار بردار • **حال قطار واطر**  
 بنجر مطلع اولم و احكام و بشارت نامه لري جوان مال كه و مسامع خلايقه  
 نه طريقله منتشر قلم واول صهر تك و پولاد رك صاعقه كردار و برق زقار  
 اول سمندي مانند سركه آتش فعل پاي جهان پها ساي دن رخس رستمده  
 داغ غيرت بقرو پرسك سرعت سيرندن ديده شيدن خسر و درن  
 اشك كلگون اقا تير آرزومي كار نشاطه نه و جمله كورم و كوي طر نه  
 ميدان جهان بنجر جوكان حيله ايله كورم و نه تبغ كوه رنگار كه بر آب شكل  
 كه آتش فتنه آنك حركيله سكون بولور و بر آتش فعل در كه آب روي مملكت  
 آنك بر كيله مصفا اولور **بيت** نمود تبغ كبود توجوه از تن خویش •  
 چو بر سفسه سيارب قطر باران • هنگام فرو كروه بنجر منصور و مظفر  
 اولم و هرگاه كه بومذ كوراندن بني بهر قالم و متعلقا تمك قلمه رضا و يوق  
 بوياد كار لریدن بني بندي محض و رضا يع قلم و سلطنتدن بنجر ممتنع اولم  
 و عمر زندگانيدن كه فوضا كه جا و داني اولم نه لذت بولم و نه الحقيقه  
**مصراع** عمري كه انجمن كدزد در حسانست • القصه ملك بر كون بر كچه

316  
 بومنوال اوزره دریای عصبه یه طالیدی مافعنه ابرمدی وغواص عقد  
 عمان فکرنه صالیدی لیکن صدق ضمیر ده برکوه رتد برک سلاک قبولد اشطام  
 قابل اوله الله که مدی **پیت** کلبه خرن ایچده قالدی خرنین • همدی عصبه  
 همنشینین • ویردی کوکلن بیلده کوزن آیه • قومدی جای ماب دل خوا  
 عاقبت ارکان دولت میانند ذکر فکر پادشاه شیوها بولدی و پریشان  
 خاطر لغی و دل مشغول لغی جمیع محرمان سلطنت پیندیند بین مستفیض اولد  
 بلار و زیر چون حالی بومنوال اوزره مشاهد ایتدی محیر اولوب کد و کند و  
 ایتدی که استکشاف احواله جرات ایدم و تحقیق اسرار پادشاهی بر نقاد اش  
 اولدین مبادرت کو سترم مراسم حرمت و آداب سلطنتده تهاون کش  
 اولورم و احوال ایدوب طریق تامل و توقفه سالک اولم جاده صدق و اخلاص  
 و منتهای لوازم اختصاصدن طهر کمش اولورم پس بران دخت خدمتده  
 کندی و بعد زاد خراسم اغراز و اکرام آغاز کلام ایدوب اندی ای سر پرده عصمت  
 زده برعلیین **مصراع** برده دار حرم حرمت توروح امین • رای عالمه آرایه  
 پوشید اولمیه که اول هنگام دن بری که بوبندک مشتهام بوبارگاه سپهر  
 احشامک خدای سلکندن شرف انتظام بولمشدرالی هذا الان کام بودر که  
 ملکک بنده دن پنهان برتری واقع اولمشدر و دقایق احوال ملککدن  
 و جلای بل اعمال سلطنتدن هیچ برنشنه یه بنمله مشورت اتمدن شروع **مشدر**  
 بر قایق کون اولدی که براهه تے پنجه دفعه خلوتنه دعوت ایدوب **اتلرله**  
 محفی بعضی شسته مفاوضه اندی اولنهانندن برکسینک یوزنه بقمن و خلوتخانه  
 طهر حتمی پنجه کوند که احوال ملکک ممل و مختل در و امور سلطنت محط  
 و معطل ایله اولسه چون حضرت علیا ملکه ملکک و کافه سلطنتدرو **نشکر**  
 و رعیت عاطفت ملکک نصکره انک عین عنایتنه کوز طوئر لر و آنک حکمن  
 حل و عقد امور و قبض و بسط مصالح جهوده ثانی اشین فرمان سلطان



عدايد در صواب و لدر که استعلام احواله اقدام ايدوب کیفیت واقعه  
 بريند لرونه اعلام ارزانی بيوره لر علی سبيل الاستیحال انک تدبير و تدار کته  
 اشتغال اولنه که براهه غدر بيشه و مکر اندیشه مبادا که تنور حيله کرم ايدوق  
 فطير بز و يليله پادشاهی بر خطر ناک امره تکريلک ايد و لکه عاقبتی حسرتی ندامته  
 مقتضی و له نفوذ بالله بر جاده واقعه اولور سنه صکره تأسف و تلهف  
 فايده و يرمر و تحسیر و تحير نافع اولمز **بيت** علاج واقعه بيش از وقوع بايد کرد  
 دريغ سود ندارد چورفت کار از دست • ايران دخت ايندی ای وزیر صواب  
 تدبير بمملک ميانده يقين زمانده بر ما جرا جادی ولوب غنای انير کلک  
 واقع اولمشدر حالی خلوتخانه ملکه جرأت ايدوب آغاز کلام واستکشاف  
 اسراره اقدام سایبه تکلفدن خالی دکدر وزیر ايندی ای ملکه **الغتاب هديه**  
**الاحباب** غتاب سبب رسوخ بنای محبت و موجب ثبات اساس مودت  
**بيت** نازی از تو باشد و غنای زما • بی ناز و عتار دوستی نتوان کرد •  
 بواصل وقایع ده حجاب غتاب مرتفع اولمق کونک که چون ملک باده تفکر ده  
 حیران قالمش اوله و اندیشه دور و دراز خاطر مجوعی پريشان قلمش اولمق کونک  
 حرم مخزنه جرأت کلام واجد ر و وزیر استفسار اسرار ملوک غیر مناسبد  
 بود خي مقرر در که اصحاب و احباب ملکدن اول جناب عصمت مآبدن غیره  
 بویا بد فتح الباب میسر دکدر ملک بوضعیف حضور ندع دفعا تله زبان  
 شرفینه کتور مشدر که هرگاه که ایران دخت نظره کله حرم اندوه ساحر خاطر مد  
 ماتد کوه دخی و لسه بر باد اولوب شاد اولورم و دیدار همایونیلر بار غدن  
 قور قلوب بندامدن آزاد اولورم همان پشگلک حقیقت حالی استعلامه اقدام  
 ايله و الحاح و ابرام ايله بنه واقف اولورسک بی توقف بوبند دو لشی هر اعلام  
 ايله ایران دخت خلوت ملکه جرأت و شرط خدمتی یونه کتورب آیتد **فرد**  
 غمت مباد و کز ندت مباد و درد مباد • که راحت دل و آرام جان و دفع غم •

موجب فکر و سبب حیرت ندر اگر براهم دن بعض وحشت آمیز کلام  
 استماع پیورلدیسه لایق بود که بزیند لو کو ذخی کیفیت حاله مطلع اوله  
 ثا آنک تدار کند شرط اهما می تقدیم اتمکله وظایف عبودیتی ادا قله وز  
 ملک پیور دی که ای آرام دل بقرار اول نشنیدن سوال واستفسار جایز  
 دکلدر که جواب موجب ملا خلط و سبب هجوم خواطر اوله **لَا تَسْأَلُوا عَنْ شَيْءٍ**  
**يَنْدَلِكُمْ شَيْءٌ** کم ایران دخت اندی اگر بوقت مخافت متعلقات  
 شاهدن بر طایفه متعلق ایسه غم دکلدر که سلامت ذات مبارک  
 شاهی جمیع آفاتی تدار که و کافدر **مصرع** هزار جان کرامی فدای جان تو باد  
 و اگر عیاذ بالله او حضرتك نفس نفیسنه متعلق وله اند ذخی اضطرار  
 جایز کورمک کرک و خاطر عطره خواطر بول و پرعت کرک بلکه بر موجب  
**این غرمت من غرمت الملوك** غرمت مردانه یر ملازمت و صفات  
 صبر و ثباته مداومت پیورلوق کرک که جزع و فرع حضوری ساحه دلان  
 دورا یدر و اظهار عجز حال و ضعف بال احیای محور و اعدای مسروراید  
 هر گسسته که وقت حدوث حوادث و زمان وقوع وقایع جل مبین  
 اصطباره مشکاید رعاية الامرادی چمن سن عین یقین ایلر مشاهد  
 قله و سرور شاد هی عروسی آنک کنارند جلوه کراوله فضا که فواید دنیوی  
 اکا مترتب اولیه بی شبهه متوبات اخروی دن که اتم مقاصد در بی بهره قائیه  
**بیت** ای دل صبور باش بر آفات روزگار • نیکو شود بصیرت بر انجام آدمی •  
 پادشاه موفق من عند الله اولدر که چون بر هم ساخت اولوب بر حادثه واقع  
 اوله وجه تدار که و طریق تلا فیسی آنک کمال یکاست و فور فرستنه مستور  
 اولیه خصوصاً که احباب دولت و حشمت ستمه قور و مقدمات فرحت و <sup>جانت</sup> مو  
 مسرتند سایه قصور اولیه **نظم** هم کنج داری هم خدم • هم ملک داری هم  
 حشم • بیرون نه از خلوت قدم • بر بام عالمه زد علم • رخ جانب مقصود



کن • اندوه رانا بود کن • احیاب را خشنود کن • بردار از دل یار غم  
 ملک آیدنی اگر کوه قاف بر همه اشارت اندکری حوال پرا هوالدن  
 بر حرف استنسه طور موسی کی حرکت کلوب **و بست الجبال بسا** صفت  
 آندۀ ظاهر و هویدا و لیدی که اول رموز جگر سوزدن گوش روز جهان آووز  
 بر رخسار سسۀ قسا و تندن شب تیره کی تاریک و نار اولوب اندن آثار  
 ظلمات **بعضها فوق بعض** پیدا و آشکارا و لیدی **فرد** کرمه سیه نبش  
 ازین غم سیاه روست • و بر خون بگریزد ازین غصه بی حیاست •  
 کرم ایله بویاید بکلام سویله و آنک تحقیقند ابرام ایله که نه بکا تکلم  
 قدرت میسر نه سکا استماع طاقت متصور در ایران دخت برد فخر دخی  
 زمام اقدامی جانب ابرامه عطف اندی ملک نکاح و ابرامه تحل قادر  
 اولیوب ضروری مکنون ضمیرن اعلام ایدوب ایشدی کچن کمرده محوف  
 واقعه کوردم و آنک هولندن زیاده خوف ایدوب حقیقت تعبیر و کفایت  
 تاویلن بر اهر دن صوردم اول تدبیر حدوث نوازل هایله ایله تعبیر ایدوب  
 دفع غایله سند بویله تدبیر اند لکه سنه و اول ایکی سپهر نازنینی و یلدر و ریز  
 و کمال دپری و پیل سفید شیر افکنی و سایر سیلان کوه پیکر لشکر شکنی و حماده کا  
 خار پیمای و خار خاری و سمنند جهان نور و صبا نور در رفتاری شمشیر کوه  
 نکار له آغشته خور و خاک ایدوب هلاک اید لرتا اول مقاماتک اثر  
 ضرری مندفع و شر شرری مرتفع اوله ایران دخت که بو کلماتی استماع آند  
 دود اندوه آتش کره دلندن روزن دماغنه صعود ایدوب قریب اولد  
 که قطرات عبراتی فواره دید سندن کرب رخسار نه روان اید و طایر  
 آشیانه دماغندن هوای حیرت طیران قله ولیکن کمال فراست و خردی  
 سیبیله بو غصه جانکدازی هضم اندی و تعبیر وضع اثیوب بو بیتک خرا  
 مسلک ادا ده نظم اندی **بیت** من از بعشق تو فانی شوم بقای تو یاد

هزار جان من و صد چمن فدای تو باد پادشاه بومرا چون غم می رسد و بر  
 خصوص چون الم جکه سن که نفوس بندگان سپار فدای مصالح شاهه  
 اولسه دخی نه مصلحتی یار تا ذات برکوار باقی و رتبه اقدار برقرار در وجود  
 اهل سهل و اولاد و اختاره مجال وارد در و اسباب شاهی بسیار و خدام کافی  
 بی حد و پشمار در اما بوطایفه غداره ندن اعتماد اولندی و آنلک خرافات  
 فساد و کلمات ناهنجار نه ندن اعتقاد قلندی ملکه معلوم در که ناحی پره قان  
 دو کیم و اساس حیات نفوس بی سبب همد اتمک گناه عظیمه در و بر معصیت  
 که عاقبت و خیم و خاتمه سی ذمیم و جزای سی لاجیم و عذاب الیم در تعویذ بالله <sup>توبه</sup>  
 که واقع اوله بعد حسرت و ملامت و صحت و ملامت غیر نافع در زیر املات  
 استرجاع محال و مرده بی حیا متع در **مضارع** این کار در دست من و تو بناید  
 ضمیر و در بین ملکه معلوم اولسون که بوملا عین غدار آیین هر چند که بعض علو  
 ماهر و بعض فتوی مستحضر لور اما خاین و نامتدین لور در اجتماع آرای حکمای  
 دین قویم و اجتماع نظار سالکان صراط مستقیم بونک اوزرنه در که طبع سقیم  
 و نفس لیثم و هیچ وجهله پلایه استقامته قابل اولمز و زخارف معارف لای  
 زیور و فاق حقیقت ایله آراسته قلز سک بوی که هر چند که گردنه یا قوت  
 و زبرد دن طوق مرصع بنیدایه لرجاست ذات و خضاست صفای متغیر  
 اولمز و خرك هرباری که جن طللس خاص و لکامن کوهر و الماسدن نسه لرخو  
 پلیدن ترک ایلز **کمال الحار** **جمل اسفند** **را** بومعنی به شاهد و بونکه مؤید  
 و مؤکد در **نظم** دوشسه کلزاره بر تو خورشید • خوش خولر اولور  
 هواده بدید • چونکه چرك اوزره صاله بر تو بو • اشکار اولور آند چرکن  
 صدقه دوشسه در اولور نیسان • ناره دوشسه اولور آفت جان •  
**ارباب عرفان** قاتند دانش تیغ بران منابه سند در که انکله جمیع خلقی  
 هلاک اتمک ممکنه آنلکه پاک طینت و پاکین فطرت اوله لرفنس دغل و شیطان



هوای بد فریادی که آنردن عظیم دشمن یو قدر اول تیغله قیل ایدر لر و اول  
 طایفه که بد سیرت و ناپاک سریرت اوله لر روح پاک و عقل درایک که نوع  
 انسانه آنلر سر مرتبه شرف ادر اگ میسر کدر همان اول شمسیله هلا ایلر لر  
 و اول اسبابی که آلات دفع مکاید اعدا در افوازا ارا حیا یایدر لر حضرت موکو  
 مشوی معنوی سندن بومعنی پر اشارت قلمشدر اول یرده که پور مشدر **مشوی**  
 بد کهر را علم دفن آموختن • هجی تیغ دان بدست راه زن • تیغ دان در کف  
 ز تنگی هست • به که آید علم ناکس را بدست • حیلده اموزان چکرها سوخته  
 فعلها و مکرها آموخته • براهم بد نهادک بواسش فساد ییقا ائمردن مرادی  
 بودر که فرصت انتقام فوت اولمه و سیاست ملکانه دن قیلرند اولان <sup>حاج</sup>  
 که هنوز ایتم بولمشدر بولمق دخی یو قدر بواسا رات حیلده امیز ایلر که قانون عدل  
 اوزره مبتنی در شفا پذیر اوله غرضلری بودر که شهراده لری که عوض نفس  
 شریف شاهی و خلف ذات کریم شاهنشاهیله در هدف پیر تلف قله لرا خلیفه  
 در خلف قاله وارکان دولتی قواعد بنا کارخانه سلطنتدر و تعمیر حمالک و توفیر  
 خراین و ترفیه خلایق آنلرک کف کما یتنه وابسته در بر طرف قیلده لربا رعیت  
 دیو لشکر با مید اوله و جهاندارلق اسبابنی اسب و پیل و اشتر و استرکی استر لر  
 که ابطال ایدر لربا ملک بی خلوت و نه اسباب دولت قاله بن مکینه کتمه خونه اعتبار  
 بنم امثال ملک خدمتده هزار هزار و اراما جوز ملکه تنها بولر لر علی مرور دیار  
 سینر لرنده اولان تیغ کینه نیام انتقام دن چقرب ضمیر لرنده مضمر اولان قصد  
 قتنه قوتدن فعله کتور لر بونه مانده دك آنلرک توقفه عجز واضطرار <sup>ایدی</sup> سبیلده  
 چون الان امکان و اقتدار بولدر لعنان اختیار لرنده یکدوب قصد  
 اتمشدر در که زمین ملکه آشوب و بلا تخن صاچه لر و کلید اندیشه عذر لر فساد  
 و قتنه بانی آچه لر شویله که فرمان قضا مضام شاهی حکم و آهی و قضا فاسد  
 بدخواهی مضای پوره هم لشکرک اندن امید یی باطل اولور هم رعیتده سوظن

حاصل اولور چون رعایا و لشکر یکدل و یکربان اولمیه بی کمان کاربان امن  
 و امان اول منزلدن کوچر کیدر و مخالف هر طرفدن باش قالدر ب دشمن  
 هر جانبندن هجوم ایدر لاجرم ملک و مال پامال اولوب سلطنت لادن کیدر  
 و نفوس ناس معرض تلفده واقع اولوب آتش برج و مرج خاندان و خاناندری  
 یقر ملوک لارمند که مکرم دشمندن ایمن اولمیه لرو علی کل حال چله بد سبکال دت  
 غفلت قلیله **فرد** مکرم دشمندن صفت اولمیه امین • عذر ایدوب ناکه  
 قور رسا که ملین • بعض شعرای حکمت انما ابو معنی بوا یکی نیتله ادا پور مشلر  
**نظم** مساویتمن از خصم پیدا جوی • که عذار پیشه است و ناپاک خوی  
 بظا هر دم آشنایی زند • بیاطن در پیوفای زند • بوجه آیه اگر براه  
 صواب کورد کی تدبیر ایلد بوشد تدن فرج و بوی ورطه دن فرج میسر السیه  
 تاخیر جایز کورمک کرک واکرتو قفله مجال واریسه باب احتیاطن بر طریق  
 ملحوظدر شویله که ملک مخطوط اولوب فرمان آنک دخی مضوی غز  
 اعلا یه وصول یولا ملک مثال و یرو بایتدی سنک خیمک برجام جهان  
 نما در که ژنکار عیب وریبدن معرا و کلامک بر آینه مصفا در که کرد سک  
 و شبهه دن مبرادر **فرد** دلکدر منبعی ای صوابک • سوز کدما  
 جمعی فصل الخطابک • لاجرم سنک هر قولک بنم قمتد مسموع و مقبولدر  
 و هر کلامک بر نصق قاطع و بر سیف مسلولدر ایران دخت ایتدی کاریدو  
 حکیم که موسس مبانی فضایل و مشید قواعد فواضل شمایل در طبع لطیفی مخزن  
 نفایس جواهر حکم در دهن شریفی خراپس عالم حدوث و قدم دل پاک نظر افروز  
 خدایه مظهر رای پیری تق سرقضایه محرم بوا شده کوه حضرا ده بر غار کوشه  
 اختیار اتمشدر و بالکلیه جناب خالق متوجه اولوب علا یقندن فرار و خلا  
 نگار اتمشدر اگر چه که اول دخی فلا سفه حسب و براهه حسب در اما صدق  
 و دیاستد و وفا و اما استد آنک اوزرنه می اولد و غی جهندن اعتماد اول



انبند در فکر عواقب مودده آنک نظیری آتم واکمل و دفع نواب و مورد  
 آنک تدبیری انفع و استعدرا کردای ملک را ای ملک بویا بد و اکا کر امتحان  
 ارزانی کور سه و کیفیت خواب و صورت تعبیر بر اهر اکا کشف اتمک  
 روا بود سه بی شک و لطیف حق او زده آنک حقایقند ن ملکه متنبه  
 ایدوب دقایق تا ویلند ن برد قیقه مخفی و محل قوم سر کرک شویله که آنک  
 تعبیری تا ویل بر اهر موافق جقه شهمه رایل و لوب اول غم غمی امضا لازم  
 اولور اکر اکا مخالف شارت پور سه ظاهر بود که ضمیر منیر سلطان دخی  
 حتی باطل دن فرق و صحیح سقیم دن تمیز آتسه کرک بوکلا وای عالمه آرایه  
 موافق کلدی فی الحال سوار اولوب کاریدون حکیم قائمه واردی و دیدار حکیم  
 الهی که جمع فیوض غیر مشاهدهی شرف استسعاد بولوب لوازم توابعی بر  
 کوردی حکیم دخی شرایط تعظیم و تکریمی تقدیم ایدوب ایتدی **فرد** کلبه  
 ماروضه شد چون مقدم رضوان رسید • دیده روشن شد چوبوی یوسف  
 کغان رسید • سبب تحشم رکاب سعادت انسابه نه واقع اولمشد رفقا  
 قضا امضا نقاد بولسه بند خود درگاه بادگان کوردون پناهه یوز سورد دم  
 شرط ادب و ادب ملوک انساب بوایدی که خادمه ملر خود و خدمت ایدر کرد  
 و ملوک ملوک ملازمت کله لردی **پیت** طریق خدمت و آیین بند که کوردن  
 خدا برانور ها کنی بما و سلطان یاش • سیمای سعادت انما ده اثر بقیه مشا  
 اولنور و غم های بوند هم علامت غم تنفس قلنو صورت حالی و موجب مدای  
 بیان پور مقصود بن بد که ثوابدن خالی د کله در ملک کیفیت مقامات  
 و بر اهر نك تعبیر این بر سبیل تفصیل اعلام اندی کاریدون بر زمان تحیر  
 طالدی و تعجب بر ما غن اصردی قالدی بعد ایتدی ملکه بویا بد سهو عظیم  
 واقع اولمشد که بوسری اول طایفه یه اظهار اتمک ضرری چوقد زیر اول  
 طایفه نك بوسری د تبیت محرمیتی یوقدر **مصراع** هر کوش کجا حرم اسرار بود

۲۵۰  
رای عالم آرایه مستور و مخفی اولیه که اول تدابیر بود و افعالی تعبیه لیاقت  
دور لر را اول سبیدن که عقل و فطانتدن محروم و دین و دیا نتدن محو ر  
اما ملک بو خا بلردن اضطراب تمیوب سرور و شادمان اولمو کرک و سکر  
اچون مستحق قره صدقات بی کرانه احسان اتمک کرک که دلا یل دولت و سقا  
بو منا ماتک صفحات حاله پیدا و شواهد عزت و عظمت بو واقعاتک  
تعبیرات مآلند هویدا در دمبدم مجادی مور وفق مرام او زره ظهور قلعه  
کرک و ساعت بساعت بهجت دولت و ابهت سلطنت از دیاد پذیرا و لسه  
کرک **نور** سپهر تابع و دوران غلام کردن رام. فلک مطیع و ملک داعی  
زمانه بکام. چون پادشاه عالمینا بو واقعاتک تعبیراته اطلاع عازم  
اولدی بر دولتشو اهره خی نلرک تاویلن علی سبیل التفصیل تقریر ایدوب  
اول تدابیرک تیرمکیدن سپر تعبیر و وقایه حکمت ایلد دفع ایلک لازم اولد  
**مصراع** کو بدست تو خذ نکست مرام سپرست. اول اول ایکی ماهیلر  
که دملری او زره طور زلردی رسوللردر که جانب سرانندیدن کلور لر  
وایکے پلدها ن عظیم چشمانله هزار رطل یاقوت زمانی لعل بدخشان که دل  
انارر شک رنگندن پر خون و جرم آتش عزت شعاعندن نهاتخانه سنکده  
مکوندر پیشکش رسمند شاهه کوزر لر اول ایکی بطاول ایکی اسب فایقه  
که ماه نوا کازین و شعاع شمس دکی ن اولمغه لایق در **نظم** در یلری طری  
والایه بگز. اوزون یالیلری یلدا یه بگز. کمر بو نیلری قوس قزح دار  
دکرمی صغر لاری هاله کردار. صمیل اور سالر اولور عد کویا. اما فلز رز دن  
اولور عد پیدا. اول قاز بر ستر سرافراز در باد جنبش آتش روش مسالک  
و مضایقه آب بکی روان و سیل کنی خروشان در وزخم ستم پولاد رنگه  
سنکدن صاعقه ماتد آتش فشاندر **نظم** بر او زره یل کیم چست و سیک  
خیز. صوابحر کرم رو چون آتش تیز. چوستم سنک رنگین اوره سنکده.



اور آتش سپهر آب رنگه بونلری شاه دهلی هدیر رسمند اصطبل عامره  
 ارسال اید سیر اول مار که پای ملکه پچان اولدی بر تیغ کوهرنکار آتش فعل  
 وابدارد روز هیجاده چشمه مینادن یاقوت مذاب روان اید و صفحه  
 الماس رنگه خرده عقیق ورینه مرجان ریزان اید رفح و ظفر بچهر تیغ <sup>میند</sup> توفا  
 فی فی که تیغ توهمه فتح مجسم است **دل خون** که ملک بدن انکه الوده  
 بولدی برخلت ارغوانی در طراز ذرله مطرز و درو کوهرله مکمل که دار  
 الملك عزه دن تحفه طریقه یله بارگاه کوردون استباه شاهه کوره لراول  
 استرسفید که ملک اوکا سوار اولمشدر بر پیل در سفید هیکل مہیب  
 پیگر که صف لشکر ده چون دلیران ایله خرطوم زبرجد زنگن لعل سیر  
 اید و اول ثعبان دهان لوم که آهبدن معلقدر هر دمده بر عالمی حرا  
 و پیاب ایدر **پیت** پیگری پرزکوه اوها مون **بی ستون** روان پچار  
 سلطان شام و قاهره اصطبل عامره ارسال اید و ب شهر یار کا مکار  
 اکا که گاه سوار اولسه کک اول اخگر سوزان که قبر و مبارک ملک  
 بکی فوزان اولدی بر مجوهر افشرد که کنکه قدری غفره قصر مینار نک  
 آسمانه هسرد **پیت** رسید عکس ان تاج مرصع **بیخ** ماه چون  
 ماه مقنع **بو تاجی** ملک سیلان باج و حراج ایله خاکبای ملکه روان است  
 کک ان مرغ که متعارفی تارک مبارک ملکه اوردی اند شایه مکروه  
 متوقعد اما اکا او قدر اثر و خندان ضرر مرتب و ملز غایت مافی البال  
 بر یار جاندن و بر عزیز مهربان دن بر زمان هجران لارم کلور انک دخی  
 صلاح حاله منتهی اولور بو خوا بیلرک تاویل صحیح و تغییر باصوابی بودر که  
 تقریر اندم دیدی ویدی دفعه کورمک دلالت ایدر که رسولری یدی تن  
 هدایای ملوکانه ایله درگاه دولت پناه عودت اید و ملوک اول  
 نعمت لک حصولیله و اول غنیمت لک وصولیله شاد کام و شادمان اوله

۲۹۱  
و ثبات دولت و دوام عمارت پیوند ایله اختصاص بوله پادشاهه و <sup>جیدر</sup>

که من بعد اجابتی کند و اسرار نه مطلع ایلیه و تا برکس نه بجز بهر قلیه صد  
و دیانت کا پیغی بلیه نکل مشورت روا کور میه **فرد** کسی امتحان  
نا کرده صد بار • مکردان پیش خویش صاحب اسرار • اصل خود بود  
که مطلقا صحبت مردم بی باک و ناپاک و بد کو هر و زشت سیرت دن اجتناب  
انگی ذمتنه واجب بیدر و کو هر با قیمت نفس نفیس اشخاص سفله طبع و  
هت ولیم مشرب و در خلقت سدا کند مستظم قله دن احتراز قله **بیت**  
آب رایین که چون همی نالد • مردم از هم نشین ناهموار • ملک بوکماله



استماع ایدچک فی الحال سجدهات شکر و تقدیم اندی و اول پرمبارک  
نفسدن که پیشما صفت دل مرده سنه حیات تازه و روح پرمردہ سنه  
شماط بی اندازه و پردی عذر لر دیلدی و ایتدی بحمد الله که عنایت پروردی  
مدد نصرت ازانی پور دی و بکا بو جناب حکمت مآب و کرامت نصا  
یول کو ستردی تا بو حضرتک میا من انقاس متبرکه سیده شداید محنت فواید  
راحتہ مبدل اولدی **پیت** بود قتلہ جو قلدک موشکا **•** جوابک  
اولدی دل دردینه شاف **•** جزاک الله که جانم کوزن آجک **•** کوزومه  
قرشو جانا یوزن آجک بولم پر نور ایدوب ای مہر روشن **•** خلاص  
انک صلا لت ظلمدن بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی  
دی خدا بفرستاد و برگرفت **و الحمد لله خدا دائما ابدا** پس ملک دل  
فرخان و خاطر شادمانند مستقر عز و اقباله نزول و اجلال ازانی پور دی  
و بر هفتہ متوالی رسول لر تحف و هدایا یلہ اقا لیم سبعمہ دن کلوب نشیندر  
همان اول وجهله کیم حکیم کامل پور مشدی مصمون رسالہ موقف عرض  
یتشہد درید بنجی کوز ملک بلا روزیری و فرزند لرن و ایران دختی و کا  
دپیری خلوتہ دعوت ایدوت ایتدی عجب خطا قلدیم کہ سترمی عدا یہ افشا  
قلدیم اگر سپر رحمت آھی آنلرک یتزکینہ حایل و لمسه و ایران دختن نصیحتی  
شرف حسن قبول بولمسه عاقبت او ملا عینک فکری و بنم تمام و اتباع شریک  
هلاکنہ مؤدی و لوردی هر کسیکہ سعادت ازلی مار و کفایت ابدی مدد کار  
اولہ لاجرم ناصح و مستقلرک نصایح عزیز طوبی سوا یخ و مصالحہ کردن  
عقلن پیرایہ تامل و تابی دن عاطل قلم و و خامت عاقبتدن اندیشہ ایدو  
مقام حرم و محل احتیاطدن غافل و لمز **مصراع** هر کہ بی تدبیر کاری کرد  
سامانی ینافت **•** پس پور دی عزیز لرک خاطر یی بو واقعه سیسی ایله  
ملا لدن خالی دکلدی لازم اولدی کہ بو هدایا بونلره قسمت عادلہ ایله

تورج و تقسیم اولنه خاصه ایران دخته که بوحاد نه نک تلا فی سنده  
سعی تمام کوستردی و بلار وزیره که ایران دختی بوفسارک ندرکنه  
ارشاد اندی بلارایتدی چاکولاول مصلحت اچوند رکه وقت حدوث  
حوادث کدولون سپر تیریلر قلوب جانیه یاشه قلمیه **مصراع** هرکه سرتو  
دارد پروای سرنه دارد • اگر بزیده یه معاوت عنایت و مساعدت سعادت  
بوسیرتیر ملاذمت و بوسته مداومت میسر اوله و طوع رغبتله مال و جانن  
و نعمتک خدمته فداقله اکامرد و عطار جا اتمک کرک و مقابله ده انعام  
و احسانله مکافات توقع قلمت کرک اما پیدا درکه مملکه زمانک بویاید سعه  
بلیغ روز روشن کیسه هویدا در بویر کا بدن تاج مجوهر و جامه ادعوا فی مکمل  
اکار وادر هر قفینه که رغبت ملک عنایت پیور رسه و فور عاطفت شاهان  
دور دکلر ملک فرمان اندی که ایکی سز دخی حجره خاصه ایلندیلر و کند و بلار  
وزیرلر حرام سرایه کتد لرحیمه برکنیزک وارایدی اکابرم افروز دیرلدی  
برماه دویایدی که آفتاب نک نخلتندن **حق توارث با الحجاب**  
نقابن یوزنه چکشیدی و بره لال برویایدی که بار بلای غیره ماه  
نوک طاقن طاق ایدوب بلن بوکشیدی طوغرما مش نظیرن مادر دهر  
یوزی ایدینه واله کوچه و شهر • کمر خادم اولیدر دیشرینه • قول اولش  
سروقدی عرعینه • جبیندن مر نو بر طرفدر • مصنع کردنی برج  
سرفدر • ملکک کا ثقلو تمامی واردی با وجود که ایران دخت حسن  
و ملاحت فتنه زمان و لطف و ظرافت آشوب جهان ایدی شاه بزم افروز  
اکا ابنایا تمشیدی و باب قسمته تمام رعایت ایدوب ایکیسن دخی هدم خاص  
و محرم راسا تمشیدی ملک پیور دتی بزم افروزی دعوت ایدوت تاج و خا  
خاصه قدی لرو مثال ویردیلر که هر قفسن که ایران دخت اختیار قل باقیسی بزم  
افروزک حصه سی اوله ایران دختک تاجر رغبتی زیاده اولدی و اول برج



مصنع كنكره آسمان كچه كواكب جواهر له مرصع ایدی آنك نظرنه خوش گلدی اول  
 جانبه میل ایدوب بلا روزیره نظر اتدی تا پیله كه آنك نرایدن بونلك قفقسی  
 راجح در بلا ركوشه خمیله جامه جانبته اشارت قلدی بواشاده ناكاه پادشاه  
 اول جانبته نكاه اتدی ایران دخت كوردی كه ملك اولمقاوضه یه واقف  
 اولدی جامه ترك ایدوب تاجی اختیار قلدی تا ملك بو مواضعه بلیه و بلا ریحینه  
 اول و زره قودی تا شاه اشارتنه مطلع اولیه بوندنصكه وزیر قرق پیل دخی  
 ملانم درگاه شاه اولدی هرگاه كه شاه فاشه كلیدی چشنی اول وضع اوزره  
 كچ قلوردی تا ملكك ظنی یقینه منبدل اولماییدی و اكور وزیر عقل و تدبیر ده  
 بنظیر اولمسه ایكسی دخی براشارتنه جانلن باد فایه ویره لردی و خانلار  
 آتش هلاكه اوره لردی **پیت** هر كس كه مدار كار بر عقل نهاده **بوشب** میشد  
 از بنده بلاها آزاد **چون** ایران دخت قبول تاجله سرافراز اولدی بزم افروز  
 دخی خلعت ارغوانی ایله سروقدازجهانن ممتاز اولدی ملك وعده موعو  
 وعادت مهود اوزرنه آنك مقامنه خرام اتدی ایران دخت دخی روست  
 دلفروز دلاویزه زمشك تازه يك يك سوی شسته تاج مرصعی باشنه  
 قویب بالوده شیرین ایله مملو بر طبق زرینی الزده طوبی ملك او كنده قدم  
 خدمت اوزره قیام اتدی ملك اول طبقدن نواله تناوال ایدوب صحن  
 خواطر نكل وصالیله كلشن و دیدن دن پرتوانوار جمالیله روشن قلوركن  
 ناكاه بزم افروز جامه ارغوانی ایله دست افشان جلوه كان آنلك او كندن  
 بكجی عذاری كل سحری كی اچلش رخسارنه عرقدن قطرات شبنم ساچلش  
**قطع** لباس ارغوانی كرده دربر **توكویی** پست سرواز لاله زیور  
 دو چشم ترك بردها كین ساز **دو ابرو** بر جگرها ناوك انداز  
 رخس تابان چین زلف پرتاب **چنانكه** اندر شب تار يك مهتاب  
 ملك آنی اول حالت اوزره كورچك زمام اختیاری قبضه اقدارندن كند

و لذت چاشنی طعامی و ندوب آید **مصراع** کوردم یوز که دید  
کریا ندن ال یو دم • آنک مصاحبته صد و رغبت و مواصلته شوق  
و ذوق طبیعتله عنان اختیارن و زمام دل پقرارن نگارنازین جانینه تقی  
ایدوب حراسم تحسین و آفرید مضمره آید **پیت** کای سرو خرامان و کل  
تازه رسید • ترکس کل و سروی چو تو در خواب ندید • خطا قدم که انی  
سکا عطا قدم ایران دختک سیل غیرت عشق باسندن اسوب و شعله  
حمیت و رسک ایله درونی طوبوش بونکه جانسور له یاندی یقلم  
ون اختیار لنده اولان طبق زرینی سر شاه نگونسا را ایدوب اچند اولن  
پالوده تر روی و موی ملکی آلوده و تر قلدی اول واقعده کیم حکیم کامل آنک  
تعبیه و تا ویلنه اشارت پور مشدی درجه و قوعه رتیدی ملک بو فغلدن  
زیاده منفعل و آتوخشی بغایت مستغل و لویت فی الحال بلار وزیر ی دعوت  
اندی و ایران دختدن صادر اولن ناسایسته حرکتی حکایت ایدوب خشم  
تمامله آیدی پیر بونا دان بی ادبی ال بیغ بیدریغ ایله رورق وجودن کردا  
عدمه صال یا خاص و عام بله لوکه آنک امثالی اول مقام ده دکدر که بونوع  
حرکت جرات قلله لر بلار وزیر سمعا و طاعه دیوب ملکه الی کدی کیدر کن  
خاطر نه بو خطور اندی که بوفرمانه امثالده استیعالده شرط احتیاطدن دور  
زیرا که بوزن فصاحت و ملاحت ده بی بدل و یکاست و فراستده بی مثلدر  
ملکه آنک مفارقتله خلل کلی محمل در خصوصاً که آنک برکات نفس پاک  
و میامن رای تابنا کیله بود کلاو اشخاص و رطه هلاکدن نجات و خلاص  
بولد لر میکن که بعدن زمان ملک بو تعجیله انکار پوره وانک بو عیبه نظر پاک  
پاد شاهد عین هنر کورنه بوزدن قطع نظر بو مقوله امورده شتای خلیف  
رای صوابدرا ولی بودر که بوامرک اساسنی قاعدن تالی اوزره بنا قلم تا و  
سوالده محل عتاب و ملیوب حاضر جواب اولم **پیت** چوقاضی بفرکت



نوید سچل نکرد ز رستار بندان چهل بس واجب اولدی که  
 بوا مره امثالک استیعال امیوب توقفه مجال ویرم شوله که ملک جانینده  
 علامت ندامت ظاهر اوله یاری فرصت تدارک فوت اولمش اوله اگر البته  
 انک قتل یابینده حکمی اجرا و قضاسی امضا امک درسه موجب فرمانیه  
 اتباع حیز امتناعه دکلدر مقرر در کم بو تاخیره بکا اوج منفعت کلی بیشتر  
 اولامشویه بقای نفس بیکگاه نایا امر نه نادم اولوسه تحصیل رضای  
 پادشاه ثالثا جمیع اهل ولایتیه منت بی مهایت که بواصل مدکه مملکتک که  
 خیراته عامه اهل عالمه کامل و شامل و مبرانی کافیه بنی آدمه حاصل و متواصل  
 وجود نک علت بقا سے اولورم بس آنی محرمان حرم سلطنتدن بر طایفه  
 کذب و سرانیه التدی و پیوردی که احتیاط تمام ایله آنی محافظه قله لو تعظیم  
 و تکریمی یابینده مبالغه فی لازم پسله و کندوسی تیغ پر خون ایله ملول و محزون  
 و سرنگون بارگاهه کلدی و ایتدی فرمان ملکه یرنه کتوردیم و اول کستاخ  
 بی ادبی که قدم جراتی بساط عرض شاهه دراز اتمشدی سزا و جراسنه پیوردیم  
 مکر مملکتک فی الحال صورت غضبی ذوال بولمشدی و دریای موج خشمند  
 تلاطم امواج و سکون پذیرا ولمشدی چون و یوردن بوخیر مصیبت آوری استماع  
 قلدی ایران دختک یال و بال و حسن و جمال و عقل و کالی خیالنه کلوب زیاده  
 متاثر اولدی و اثر تاثرن اطها امکه عار ایدوب نقص و ابرامی اثرینه و اصل  
 امتدن که اجتماع نقیض حکمند در احراز ایتدی پس کذب و نفسنی ملائمه  
 اغاز ایدوب استدی بوکاه سمندک در که حلم و تانی بر طرف قلدک و کندو  
 محبوبه کے جزئی جریمه ایله که با وجود حق انک طرفند ایدی علف تیغ تلف  
 قلدک کوکدی که بو قدر عصیانله فرمان قضایه ارجاء عنان اتمیدک  
 و آب حمله آتش خشمی تسکین ایدوب طریق سکنتی قویوب مضبوط شتابه کشید  
 پاره آتش بودان بر کرتد کوبدی شعله برآرد بلند آدمی آتش خورد از حد

۳۲۸  
فزون کز دم او دود نیار دیرون چون وزیر سیمای شاهد علامت غم  
و ندانت مشاهده اندی ایتدی ای ملک غمناک اولسون بر تیر که شصند  
چقه سرانگشت تدبیر ایلر دایملک محالدر و کشته دروزور لره زند قلمق  
محض خیال غم پیورده و اندوه بی فایده مقسّی قلب و مضعف بدن در و بر  
شیخرد که نم سی جراحت دوست و راحت دشمن در هرگاه که سلطان بر حکمی  
مضایه و بر فرمانی قناده یتشدر د کد نصیحه علی الفور بشمان اولر پیکان  
هر احد کا بنامن کان دوام شکوه شاهی و نبات و وقار شاهنشاهیدن بدکار  
اولر کرکدی که پادشاه ملک ذی الوقاع کبی فرمان شیطان غضبینه اتباع اتموب  
و بویا بد تعبیل و تشایدن اجتناب و امتناع ایدیدی تا عاقبت کار دام ندامت  
و ورطه ملامت کفر قناده اولمینی که نه کینیتله واقع اولمشد اول **حکایت**  
وزیر ایتدی روایت ایدر لکه تختگاه بمن بر پادشاه و ارایدی عظیم الشان  
بر شاهنشاه ابدی تختی پروایی جوان کردون بیر مدت مسیرند سپهر  
سلطنت و زره ملک نظیری هر منبر مشاهده اتمشدی سامعه روزگار مردم  
از مای چهار سوی جهانده انک عبدالله فرمان فرمای شمر مشهدی **نظم**  
بزم ده آفتاب عالم افروز • رزم از در جان و جهان سوز • جهان  
عدل و داد ایلر ایدوب رام • خلاق سایه سندن اندی آرام • بویا شاهک  
کاری اکثر یا شکار ایددی بر کون میدان شکارگاه مرکب نشاطه عنان و پرو  
کیدردی و دیدن نخستن ایلر چپ و راسته نگاه ایدردی اول زمان و حوش  
و طیور دن نام و نشانی کوره مدی و تیر نظری شکاره لایق بر جانورده ابرمد  
ملک بوصورت دن زیاد تمهیر و مزاج نشاطی تمام متغیر اولدی بواسطه مکر و  
فقر بنوا که فقر و فاقه بلا سندن پوست آهودن بر قبا کیوب اول بیا باند  
خار کن لکه مشغول ایدی اتفاق اول حیند اول شغلک تعیند طلقة طاق  
اولوب بر پیشه کنارندن یا منس و خیل خواب جمیع جوانین احاطه اتمشدی قضای ای



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

جرم و نگاه اولی و الحق دعا و نصیحت است دعا اتدی زاهد پاک طینت دخی  
طریق کشف و کرامت ایله اتدی ای ملک بر خصمت که دولت دنیا یی  
و سعادت عقبی جامع اوله غیظی نظم و خشی هضم در و هنگام غلبه غضب  
میل جانب حلد کسی کو بر فروز آتش خشم • مدارا زوی طریق مردم چشم  
غضب چون نفس توسن را کند کرم • عتاش و اکش با تا شود نرم • ملک  
ایندی بیلوم که چاشنی شربت حظل مذاق حلت کام عقل ده لذت نمانی وارد  
فاما هنگام خشم حلی هوای نفسه تابع قلوب حاکم قله مزین و اوقات الهاب  
نایز غضبه عقلی قید ضبطه کتوره مزین زاهد اتدی بر اوج قطعه رقعہ  
بعض نشنه یز این اتی خواص کردن بر امینه سفارش ایله که چون ناصیه حال کده  
امارت تغیر مزاج شاهد قله و آتش خشم کانون درون که مشعل کوره اندک  
برین نظر که عرض ایله ممکن که انک فایده سی ظاهر و لوب نفس که و قسلی  
حاصل وله و اگر هب غضب و لم وعظه زلا لیلله انظافا بولم زسه ایکنی رقعہ  
کوسه اگر نفس توسن انکه دخی نام اولم زسه اوچنی رقعہ اطها راید امید  
که بو وسیله ایله طبع ملکدن حایله علف و خشوت کیده چون نظم خشم بر ط  
اوله لمعه حلم انک پرینه خیر الخلف اوله **مصراع** دیو جو پرون شود فرشته  
در اید ملک بو کلمات ایله خوش وقت اولدی و زاهد اوج قطعه رقعہ یازو  
خواص شاهدت برینسه ویردی مضمون رقعہ اول بویدی که محل اقدار ده  
عنان اختیار دی دست هوای نفس بد فرمایه ویرمه که سنی ورطه هلا که القای  
اید رفوای مکتوب اتی بوایدی که هنگام خشم زبردست لره رحیم اول  
وقت جزاده زبردست لره رحیم اول وقت جزاده زبردست لره رحیم اول  
اوله لر محصل کتابت ثالده بوایدی که اجراء فرماندن حد شرعدن تجاوز اتمه  
و هیچ بررمانده اتی اضا فده طشم کتمه **بیت** اگر چه حکم تو جاریست  
در جهان داری • جفا ممکن که نه کار نیست مردم آزاری • مازا اگر چه لب



همچو غنچه خدا نشت • که هست دیده مظلوم بر آزاری • میاش غتر  
 به بستان سرای دولت خویش • که عنقریب زو بگذری و بگذاری • ملک  
 زاهدی و داع ایدوب دارالملک کلدی همیشه مجلسند خصوصاً که هنگام  
 غضبند بورقعه لوی کا عرض ایدر لودی و بومنا سبتله اکاملك ذوالرقاع  
 دیر لودی بوملكك بر کینز که وارایدی خوب روی پاکیزه خوی سرو  
 قدلا له خدیاقوت لب سیمین غنغ بك رفتار و طوطی گفتار **فرد**  
 ماه روی و سلك بوی و جانقرا • دلفریب و دلفراود و لوبا • نرکس مجبور  
 اشفته چشم بهماری و عقیق میانی آفته لعل شکر باری ایدوب خوب رویان  
 خطه خطا بند چین زلفند اسیر عشق و فروشان کسور کسمیر هوای سلسله  
 جعد بر نابایله مقید زنجیر شخیریدی **بدک** خلق اولدن نکار خانه  
 خاک • کلدی نقشی که صورت پاک • حال حالی پاک داملك حایله آراسته  
 و چهره جالی زینت کمال عفتله پیراسته ایدی دل شاه انك شما یلنه سوبله مایل  
 ایدی که مصاحبت جرم خاصیتدن استنکاف و ساهر جواریلر استیناسدن  
 استکراه ایدردی که بانوی شاه همواره دیده غیرتدن خوابه حسرت دو کردی  
 وانك دفعی بایند غایت رشك و حسدندن زمین دله مکر و حیله تخن کردی  
 القصه غصه سن هضم اید میوب بالتمام مشاطه حرم سرایه حالنی اعلام اندی  
 و اندن شاه قتل و کینز که رد اتمك بایند مدد طلب اندی بمسم ملك کینز که  
 اندامندن نیرسند متعلق و اعضا سندن قتی عضو نه زیاده مشوق  
 خاتون ایتدی که انکله خلوت اولد قجر هرگاه که زخندان سبب مثالندن  
 که غایت صفادن کویا آبدر که قطرات چشمه حیات دن مترشح اولوب مجتمع  
 اولمشدر یالنه در که دست قدرت بالای ترشح غنغ و ذره قوشدر دستالو  
 آلود و زبان حالله بوپتی اشاقلور • بخلدن دعوت ای زاهد بفرمای  
 که این سبب زنجیران بوستان به • مشاطه ایتدی بویه اولجی قضیه آساندر

586  
 همكاه شاهي تپاه امك يك امك يكساندر **مثنوی** صوابين چله ايله  
 اكه بر جام . كه عمري جامني طولدرسون ايام . ايجوب جرعه كي قانق قراير  
 قراير التي اوله جسمنه ير . قيامتلقو پايو چالنه صور . تبايزم علامه جاني  
 مخور . يانمايه خادري روز محشر . قوپر نركس كيچيردن كوان سر . مصلحت  
 بودر كه بكار بمقدار نهر هلاهل ويره سن تاينل ايله حل ايدوب كينزك حالي  
 ذوق وغبينه اندن خاللا ايليم ملك چو كينيت حالده لين اكا دكد كده  
 همان اول مقامك امري تمام اولوب عمري سراجام بوله ملكه دخی بوشدند  
 فرج و بومضيقدن مخرج ميتسراوله خاتون بوفكرله دلشاد اولوب اول ديدو  
 داروني ميتا قلدي و مشاطه متوال مذکور او زره اخلاط حيله دن برتر كيب  
 توتيبا ندی وحقه تزوين قویوب كينزك و ناقه كندی و سیاہ کار لغندن  
 اول ماهك جاه ذوقني ككارتد برشامه رسم ايدوب كوياهاروت تيره روی  
 ايجون ككارة جاه بابلده جای قرار اماره قلدي ملكك بر غلامی وارايدی كه  
 حرم سرايه محريت تماجي وارايدی حكمت آله وراي حجابدن خاتون ايله  
 مشاطه نك سوال وجوابن ايشتدی و مشاطه نك متزل كينزك كتدوكن  
 داخی كوردی و زرخندان حوالی سندن خال لر رسم اندوكن عين يقين ايله  
 مشاهد ايتدی و دخی خلوص نيت و حقوق نعمت و سوابق خدمت بون  
 افضلا قلدي كه كينزك اول مكر دن خبردار ايد پيله هچ بر طریقه فرصت بولمك  
 ملك دخی حالت سكرده ایدی بوسری كا كشف امك هچ و جمله بيسرا و ملدی  
 آخر بادشاه عادت مهوردی و زره كينزك جامه جوانه كوروب صورت  
 كينيت شراب نابدن خوابه واردی غلامه حوسنا سلق شفقتی دامن كبر  
 اولوب آهسته آهسته باليني قربه كلدی و كوشه آستين ايله حوالی قتل  
 كدرينه كيدردی بو حالده ن شاه بيدار اولوب ناكاه كينزك زرخندان  
 غلامك دست دراز لغن كوردی تند باد حميت آتش خشمين تيز ايدوب



تیغ اشقام ایله قصد غلام اتدی غلام خلوت سرایدن طشره چیدی ملک  
 عقبه خنجر خناب الله قاپویر چیدی اول معتقد خاص آند طوب رقعہ  
 الله طوتردی چوز ملکه متغیر کوردی رقعہ نک بریسی دخی عرض ایلدی  
 آتش غضبی انکه دخی سکون بولمادی و چخی رقعہ عرصه عرضه یئشدر جک  
 ملک سورے خشی منکسر اولوب شدت بغض و غیضی کظم و شربت ناخو  
 غضبی هضم اتدی و تطلق طریقله غلامی خدمته دعوت ایدوب ایتدی  
 ای غلام راست سویله که بوجراته یاعث و اقدام نه ایدی غلام ماجرای  
 علی ماجرای غلام ایلدی که خاتونی طلب ایدوب بوامری تمیشتد و بویکری  
 تحقیقه تدقیقی مبالغه یه ییوردی خاتون انکار ایدوب ایتدی معاذ الله  
 غلام افترا ایدربن کراتله غلامک جاریه ایله بونک امثالی افعالنه مطلع  
 اولپدر رم اما ملک دن شرم ایدوب نک اظهارنه جرات اید مردم علی  
 الخصوص احتمال و اراپدی که رشک سیی ایله افترا یه حل اولنه ایدی الحمد لله  
 که ملک حقیقت حالی کند و کند ریله کوردی حالیا اولمقد لمر که هلاکت  
 حرم شاه فلك احتشامد بوقوله فعل شنید اقدام اندر توقف جایز کور  
 ضرر عامی و سیاست سلطانی یه زبان تمامی وارد رخشم مذموم خشم  
 ناجمل در اما موقعه واقع و الحق مرا تبذله جلدن افضلدر **فرد** خار کو بهر  
 سوختن شاید • در کریان نه نیک آید • شاه غلام جانبند نگاه  
 اتدی غلام ایتدی ای ملک کامران و واسطه امن و امان امکان وار که آن  
 بونیک بقیسی مشاطه نک حقه سند موجود اوله اگر انک احضار نه مثال  
 واجب لامثال ارزانی پورله شاید که بوشبه کلیا زایل اوله ملک پورده  
 نامشاطری حقه سید حاضر قلعه لراول یئلدن برذره اکا چاشنه و پردلر  
 هاندیم که دهانته کیردی نقدجانی خرنیدار اچله و پردی چون حقیقت حال  
 ملکه منکشف اولدی زنگ حقدن کلوب علامه عتق نامر ییوردی

شکوار

۷۰  
وَأَوَّلُ وَلَائِكَ بَعْضُ بِلَادِكَ أَمَّا رَتْنُكَ فَتَقْوِضُ قَلْدِي وَأُولُ بَادِشَاهُ بَانَتِلَا  
چون چمن حالن حلم ایله راسته قلدی مشاطه نك مضرتے اکا پشیموب  
صبر و تانی بر کایتله اول سیه رولرک دام مکرندن نجات بولدی و بخلین  
رازنهان کا عیان اولوب احباً و اعدانک حالی کا هویدا اولدی بومشلی  
کوتوردم تا آینه رای روشن ملکه بوضورت جلو قله که ملوک هر باب ده  
تجیل و شتابدن اجتناب واجیدر و هر مرده تامل فر و اند بضمکه فرمان  
مناسب در **قطع** حکم سلطان سنان آتش و آب دردمی عالی خراب  
کند پس چنین حکم دار و انبود که سه از روی اضطراب کند ملک  
ایتدی فرضا که بوحکم ده بکار خطا واقع اولدی و زمان خشم ده زیانم  
بر کل جریان قلدی سکا لازم اید که بوباید شرط یضحتی رعایت ایدیدک  
و بکار طریق مضیق خطادن شاه راه صوب صوابه هدایت ایدیدک سند  
بدیع و بعید ایدی که طریق تامل و تانی بر قویوب خفت و تمشکی کند و که  
خوی ایدوب بو بخلین وجود نازنینی نه توقف و بی تکلف تیغ بیدریغ  
هلاک اید سن وزیر ایتدی ملکه مناسب بودر که بر عورت جهتندن  
ضمیمه مینار کتی مکدر قلمیه تا حرم سراید اولن سایر جوارینک صحبتله تمتعدن  
کر سر و برقت یاسمن هست و رلاله نماید یاسمن هست **چون ملک فحوا**  
کلام و زبردن جرم اندی که ایران دخت اقامتی کوتوب عالمه عدمه کندی  
درونه دلدن برآه جانگاه اندی و کرداب غم و اند و همد و شوب کند و  
کند و پیر ایتدی دریغ اول رونق کلزار شیباب که برک کل کی از زمانه خراب  
اولدی و حیف و نهال ریاض مال که تند باد خزان آقله پامال اولد **نظم**  
سرو بالای تودر خاک دریغست دریغ زیر خال آن کهر پاک دریغست دریغ  
جان ان بود که جای تو بود در دیک راستی جای تودر خاک دریغست دریغ  
پس وزیر متوجه اولوب ایتدی ای وزیر حقا که تیر فراق ایران دخت قلمه



زیاده تا بپرایتی دلتنگم و هموم کشور خاطر مه بر وجهه قدوم و هجوم  
 آیدنی که عنان صبر و سکون قبضه افتد از دهن کدی و زیر آیدنی و چنانچه  
 هر دم اسیر بند غم و بسته قید المذم و اولمسنه که عنان همتی بد کار لغو جایند  
 معطوف قلب کجی اول که حالت قدرند قاعه لطف و مروت رعایت اتمیه  
 او چنانی اول که هر امن بخیل و شتاب اله ارتکاب یلیه ملک آیدنی ای بلاد  
 ایران دخت قلند بر مقدار توقف ایتوب سنک سعی باطل که علف شمشیر  
 اولدی جواب ویردی که بن آنک هلاک کنه سعی اتمم بلکه فرمان ملک امتثال  
 اتمم بویاید ملامت و ارسه او حضرت عاید در که بمثالده رای ثاقبی ملاحظه  
 عواقب بر طرف قلدی و غضب بی سبب ایلد کدو نك حریف خرفین هدف  
 بتر تلف قلدی که کدی که بخیل ایتوب خاتم اموره تاملی واجب بلیدی و نظر  
 و افعله عواقب احوالی حاظه قلیدی **فرد** مثال شاه با ایست که از روی  
 خرد بودی • و از روی خرد بودی چنینها روی نمودی • **ملک آیدنی**  
 وزیر فرزانه بوضون و ضانه قوبو باید بر فکر ایدوب بوکاره بر جاره  
 ملاحظه ایلد که بنی از روی دیدار دلدار هلاک اندی و دست غم و اندوه  
 کربان صبر و قارمی چاک آیدنی و زیر آیدنی من بعد بوکاره دانه دست  
 تدارک ایرمز و ندامت و ملامت بویاید قطعا فاید ویرمز هر کسه که شتابله  
 بر همه خوض اید و براندیشه که بعد ندامت مفید اولیه بی اندیشه شروع  
 قله اکا اول بلا نیشه که اول کبوتره یتشدی ملک پوردی که نیمبر روایت اولمشد  
**اول حکایت** وزیر آیدنی امثالده کلشد که ایکی کبوتر اول تابستانده بر قاج  
 دانه جمع ایدوب زمستانده ذخیره اولسون دیو بر کوشه ده قومش لردی  
 دانه لومگر نمنا کدی چون فصل تابستان نهایت بولدی تا شرجارت هوادن  
 دانه لر پوست پذیرا ولدی و اولکی حالتدن حالا از کورندی کبوتر نر مگر که  
 بو و قلدرد آشیانه غایب ایدی چونکه حاضر اولدی دانه از کوردی غایب

328  
 شه و ازندن چقی ملامت آغا زاید و بایندی بودانه لری فضل زمستان  
 ایچون ادخارا تمشدک که چون شدت سرما ظاهر اوله و کثرت برفدن  
 روی زمینده چنده بولیمیه انکله کچمه و زبوا و قانده خود صحنی هم پر دانه  
 در سن دخیره په پنچون دست وردک و طریق خرم و احتیاطدن انحراف  
 کو ستردک مکر ایشتمدی که حکما پور مشلدر در • کنون که برک نوابیت  
 هست جمل یکن • ذخیره بنه از بهر بنوایی خویش • ماده آیتدی بن  
 بودانه لردن جبهه بیمدم و هیچ وجهه بوند و تصرف ایلمدم کبوتر نر چون  
 دانه لری اولکی حالندن مکر کوردی آنک انکارنه یا ور قلیوب المقصه یا سر  
 و بال و پرله اول دردمندی ورده اوره اولدردی پس زمستان فصلندن  
 که برف و باران متواتر اولوب آوار طوبیت در و دیواره ظاهر اولدی  
 دانه لرینه مناک اولوب قوار اصلی سنه یتشدی کبوتر چون دانه لر  
 تر کوردب سابقا مکر کورند و کک اصلین و سببن بلدی جرع و فرعه اغانا  
 ایدوب نازار اغلدی و ناز فراق عکسار ایلده جکر ن طاعلدی و آیتدی  
 الحق مهاجرت احباب و مفارقت اصحاب صعب کار اما بعد ندامت مفید  
 اولدوغی انندن دخی دشوار در **بیت** بکا ز خویش تامل نمای کو تعجیل  
 زیان کنی و کسی را ندارد سود • بومثلک فایده سی اولدر که مرد عاقل  
 کر کدر که باب عقوبت شتاب ایلیمه تا اول کبوتر کنی خلاص ندامت طریقا  
 ایلیمه **نظم** چونکه کوز لر ایش آخرین حکیم • اولمزا کاندامت کاندیم  
 جملک چون همان کوزند و که حال • ایدر آن تاسف استقبال • ملک  
 آیتدی بن قولده شتاب اندم ایسه سن فعلده شتاب اتدک بوسببده  
 خانه عیشم خراب اتدک و زیارتدی و ج طایفه کند و زین خراب ایدر  
 اول کسه که دقت مصافحه کند و دن غافل اوله تا بدسته زخم کرات  
 و جراحت بی کران و اصل اوله و اول کسه که بی وارث و جده حرام دن جمع اولان



مالی تاج حوادث اولوب کا و بالی قلم برداخی بر پر کن سال بر زن جوان حصار

مبتدا اوله اول هر آن آنک خیالبله خوشحال اولوب دولت وصالن دلیله زن  
هر زمان جناب ملک منان دن آنک ترکن بلك هلاک و مرکن دلیله ملک  
ایندی سنک بو فعلده مراج فکرک علیل درو بو عمل سنک قلت تا مل و کثرت  
تمت که دلیل در وزیر جواب ویردی که تمتک ایکی کسسه نک حرکات و سکنات  
ظاهرا و لوربری اولدر که کند و مالی بیگانه قاشد و دیعت قویر ایچی اول  
کند و ایله خصمی میا نند برابلی حکم قلم بن بو فعلد تمتک اتمدم غایتی بو که امضا  
فرمان شاهد مسابقت کوشتر دم ملک ایندی یرا دختک فرقتدن انیسم درد  
و بلا جلیسم ریخ و عتاد و وزیر ایندی بلی بسادن اوج طایفه نک موته ایچون

غمناك اولمق روادری اولكه جسنه فال و مبارك نفس اوله و شوهر نه  
 یمن قدیمی ظاهر اوله ایران دخت و صاف مذکوره نك جمله سیله آراسته  
 اگر ملك انجگون اظهار مله لاسه عجبمیدر که یار وفادار ستره عمر ن لذت  
 میسر در نه حیاته راحت متصور فرقت یار آفت دلدر هجرم لدار  
 زهر قاتلدر ملك ایتدی ای بلاد کلامک زبانه جرات اظهار ایدرسن  
 و حضرت سرحدا بدن طشم کیدرسن شویله ظن ایدرم که سندن بعید  
 اولمق صوب صوبه قریبدر وزیر ایتدی عاقل جازم ایکی طایفه دن دور  
 اولمق لازمدریری اول که احسان و اسافی یکسان عدایلیه و ثواب و عقاب  
 عقیانی حسابیه المیه اکینجی اول که ظاهر ن منا هیدن و باطن ملا هیدر ظاهر قلبیه  
 ملك ایتدی غالب اسن بزه عین استحقاق له نظر قلورسن که بو کلمات ادا <sup>سند</sup>  
 بو قدر خصسه جرات بولورسن وزیر ایتدی کا بواج طایفه نك نظر نه  
 اصغر کورینور اول اول بنده کستاخ که گاه و بیگاه خواجه سیله برابر اوتوره  
 طوره خواجه درخی نکل هزل یدوب مایندرنده حجاب ادب کوتر له اکینجی اول  
 بنده خاین که خواجه نك موانده مستولی اوله شویله که آرمده نك تمام ماملك  
 خواجه به مالک اولوب کند و درخی خواجه لوط بقعه سالک اوله اوچنی اول  
 بنده اخلاص که اسرار خواجه به محرمیله اختصاص بولر ملك ایتدی بو فرما نذن  
 غرض سن آرمایش ایدی اما ایلمک و طایمیش وزیر ایتدی سکر گسنده آرمایش  
 اولنر الاسکر مقامه شجاعی محاربه ده بذر کوی فرار عده اکا بری هنگام غضبه  
 باذر کافی زمان حسابد دوستی وقت حاجده مردم اصیلی آیام نکبت ده  
 اهدی حراز ثواب عالمی هنگام سوال و جوابد القصه اول قدر که ملك وزیر  
 مواضات کرامت انکیز پوردی وزیر مقابله ده نیم خونریز دن ستر جوابلر  
 و پردی و تیر و شمیر دن قوی تاثیر ایدر سوزلر سویلدی ملك طریق حلم و تحله  
 سالک اولوب اول نا خوشگوار شهنیلری تجر ایلدی **پت** تحمل کند هر کرا



عقل هست • نه عقلی که چشمش کند زیر دست • عاقبت دهان دعا ہے  
 اچوب و خاک پای شاهه جواهر شای صاحب ایتدی سایه دولت شاه  
 مفارقی عالمیان اوزره پاینده و آفتاب بهت ظل الله اوج شرف و برج عظمت  
 پاینده اولسون **مصراع** تا اید ماه دولت تا اید • بن بند که اقدام جرأت  
 بساط انبساط اوزره قیام ایدم و تصدیع جناب رفیع مزید ابرام اقدام  
 ایلدم اول ذات ستوده صفاتی امتحان اچون ایدی المنه الله که مضمون من  
 زیاده بولدم بر بزرگوار کوردم که ذات جمیل الصفاتی جمال علم و کمال حلم ایلد  
 آراسته و نفس نفیس زینت سکون و وقار و زیور صبر و قرار له پیراسته  
 بر ملک ملک حاصل در که مثلی عالم مثال دن غیری یرده بولمز و بر آفتاب جهان  
 تا ایدر که تطیری آینه و آبدن غیری یرده کورنم **مصراع** جز در آینه و آبش  
 نتوان یافت نظیر • لاجرم علم عزت و عظمت بومقوله شهریارک یدشها منبر  
 مسلم در و بزرگوار لوق نامه علی سبیل الاستحقاق بوجملین نامدار فلک  
 اقتداره سنار وارد و **بیت** بزر که بناموس و کتار نیست • بلندی بدعوی  
 و پیدار نیست • اران نامور نر کسے راجوی • که خوانند خلقتش پسند ید  
 خوی • ملک ایتدی ای بلا رسن عین یقین ایلد بلورسن که بن بنای کار  
 خلافت اساس دافت و مرجع اوزره اور مشمهر و شهریارک بساطند **سبقت**  
 و کم آزار لک قدیمی اوزره طور مشم در اکر احیاناً بعض کسند لک نادینه  
 که نخوت و تمرد اظهار اتمشلا و لا یا تلویح و تصریح ایلد مقام معارضیه  
 کلوب سرحداد بدن طش کتمشلا و لا اشارت صادر اوله محافظت  
 آداب سلطنت و تمهید قاعد حفظ مملکت جهندن در و لا اسعت عما  
 همت آسمان رفعت اول درجه ده دکلدر که بومقوله حوادث و بونوع کلمات  
 و مباحث آنه مواج خشمک ظهور نه باعث و لا **نظم** من نه پیدم که بهر  
 یادیلر ز برکش • یانه کام که بکا هدنش از شعله نار • یانه کوم که

بناله بصدای مردم • یا نه ابرم که بکیم دهبوای صد باب • حقا بود در که  
 بن ایران دختک قتلنه فرمانده خطا اندم ما عجب دکلدر که **الجواد قد**  
**یکبوا یعنی مصراع** اسب خوش رو نیز که گاهی سنگد ریخورد وزیر •  
 آیتدی ملک فرمان مذکورده معذورد که بی اختیار صادر اولدی بونوع  
 حکم نادر الوقوع با وجود که الآن ملک ایله بنده میاتند جاری اولان  
 احوال خبر نقصان ایدر که نقصان ایدر که هیچ بر زمانه نشان ویرمدر که بر  
 پادشاه کامکار و بر شهباز صاحب اقتدار شمشیر بران و فرمان روان ایله  
 سلطنتند او توره و بنده کنه کار مقام عبودیتند خضوع و خشوع ایله اقدام  
 خدمت و زره طوره و اول حضرتند اقدام و جرأت و رخصت بولوب کلمات  
 بی محابا ایلیه و کند و دایره سندن قدم بیرون قلوب دیلنه کلنی بیتکلف  
 و توقف سولیه بومقامده مانع اقامت رسم سیاست حلم عظیم و غفور عظیم  
 و طبع سلیم شاه کریندن غیری نه اولسه **کوک مصراع** هر چند که پیش کم لطف  
 تو پیش است • **ملک آیتدی چون بنده کندی کاهنه مقرو معترف اوله و آواز**  
**جرمن صفحات** حالند معاینه قلوب مقام اعتذار کله لاجرم مرد کریم قبول  
 عذرند مقدورند مبدول قلسه **کوک العذر عند کرام الناس مقبول**  
 وزیر آیتدی بنده اضاف ایدرم و کندی کاهنه اعتراف ایلرم که امضای فرمان  
 شاهان تاخیر روا کوردم و بوجاه هول انگیزک هیبتند و بوجاه عتاب  
 آمیزک رهبتند و هم ایدوب ایران دختک قتل با بنده توقف کو سترم  
 حالیا حکم فرمان پادشاه جهانکدر **فرد** کر لطف مینمای و کر تیغ میزن •  
 کردن نهاده ام چو اسیران بجنک تو • اول دم که ملک بو بشارت خبر استماع  
 پوردی دلایل فرج و ابتهاج و علایم فرح وارتیاج سیمای مبارکند لایح  
 اولوب رایت ادای الهی درجات علیینه یئوردی و نغزه صف و سروری بهر  
 برینه ایر کو ب خدمات سجدهات نامتناهی بر نه کئوردی **قطعه** مرده ای



بخت که مقصود ز دربار آمد • بر تخت نشاند دلان خان دکر باز آمد • آنکه  
 چون غنچه بیویش لب جان میچیدند • رخ دولت ز گل فروخته تر باز آ  
 پس پور دی که ای پلار را کرچه که مساق کلمات و مضمون مفادضا تکدن  
 ایران دختک هلاکندن غیر سننه فهم اولمزدی ما بن سنک کمال خلاص  
 و مناصحت که بناء هنوز قطع امید اتمشدم ورجا ایدردم که اول حکم <sup>امضا شده</sup>  
 توقف روا کرده سن و اول مثال امتثال استیجال امیوب حاله مجال ویرین  
 وزیر جواب ویردی که بنم مفاوضم اکا مبتنی ایدی که غنیمت ملکی تمام اکلاویم و کور  
 و اول حکم نادم میدریا اول عزم اوزره جازم میدر سؤیله که ملکی همان عزم  
 قتل اوزره مصر بولم غایبانه اول می اتماننه بتورم اما چون کوردم که خاطر عا  
 شاهی انک ابغاسی جاینده مایل در کند و تقصیر مه اعتراف ایدوب کند و کلام  
 اقوار ایلدم و تاخیر موجب فرمان واجب التقدیم اچوز حسب المقدور اعذار  
 ایلدم ملک ایتدی سنک خرم و یکاستک و فهم و فراستک بکا کوندن روشن  
 اولدی و بونقد خدمتک که کمال خلوص و خصوصدن منبعث در سکه قبول  
 بولدی انشاء الله تعالی عنقریب انک نتایجنی کور شک کرک و ثمراتنه دست مرادله  
 ایرسک کرک همان بران توقف امیوب استظها رعام ایلده کتمک کرک و ایران  
 دخته بر جابندن معذرت فراوان ایدوب انک قدومن که کلید ابواب حصول  
 امانی و سهایه بازار حیات و زندگانی در احسن وجهه التماس کرک **فرد**  
 بیا که وصل ترا از خدای میخوام • بیا که کوش بر آواز و چشم بر راهم • وزیر  
 سمعاً و طاعة دیوب فی الحال بارگاه شاهدن چقوب ایران دخته اشارت  
 بخات و بشارت وصال ایصال اندی **بدت** دلاچو غنچه شکایت زکار  
 بسته مکن • که باد صبح شنیم کره کشا آورد • ایران دخت مثال احضار  
 امثال ایدوب خدمت مسارعند و ساقی سیم شیم ایدی و وظایف دعوی  
 بقیاس ادا قلوب زبان منت و سپاسی شکر شریار لہ شکر باری قلدی ملک

۳۱  
 آیتدی ای نکار بومنتی بلارده اتمک کرک که شرط صحتی برینه کوردی و بوفرمانی  
 تنفیذ تانی پوردی بلارایتدی بنم کالحلم ورافت سلطانه و وفور شفقت  
 و مرحمت شاه جهمانه و توفیق تمام واردی بوتانی بیر باعث اول اولدی و الا  
 بو چاکرینو اجرای فرما سلطانده بخیر توقف روا کوریدی ملک آیتدی  
 ای بلار قوی جان اول که سنک دست نصر فک بزم مملکتی مد مطایق العنانده  
 و حکمک تذا و جربانده بزم فرمان واجب الادعا نمرله یکساندر فعل و قول  
 و عقد و حاکم و بسط و قبض و ابرام و تنصت چون و چراند معرا و انکار  
 و اعتراضدن مبرادر بلارایتدی سوابق تربیت شاهانه و لواحق عاطفت  
 خسر وانه نک حد مات خدام سده سدره مقام اودره فضل تامی و خیریت  
 مالا کلامی بر وجهله درک فرضا هزار سال عمر میسر و لسه آنک بیکدی برنیک  
 و طیفه شکر نداد اتمک متصور دکدر یا آنکه بد زبان سراید سوسن  
 که شکر بهار ادا تواند کردن اما مخلص بند لک مرادی بود که من بعد  
 بومتوله اموره تعجیل پورلیه تا آییند ضمیر منیر شاهی ملائکه مغیر و سنرا  
 خاطر عاظر شاهنشاهی کدر ندامت ایله مکدر اولیه ملک آیتدی ای وزیر  
 سنک مناصحتک صفحه ضمیر کل قبولله تحریر اولمشدر من بعد انشاء الله  
 المتعال سنکله مشاوره سرب بر غیر جرم ایدوب بر امره مثال ویرمک احتمال  
 مجالدر پس وزیر و ایران دخته خلعت کوانمایه ارنانی پوردی و حجر مفار  
 حمله مواصلته خرام ایدوب مجلس طرب آراسته قلده پوردی کم قورلدی  
 مجلس خاص مغنی اولدی نهره ماره رفاص اولوب چینی طبعده نقل خنر  
 شفق باده مه نوا و لدی ساغر ساقی سیمین و زرین نطاق سعله کاسه  
 فی نابله مجلس بزمه تاب و یردی و باده خوشگوار لهستان سینر مستان  
 هال نشاط و طرب آب و یردی بیت صفندی ایغزال و یردی ساقی  
 که ویره روح راحه عمر لبه مطرب خوش آواز آهنگ نوای سازله مرغ



جانی اهترازه کوردی و نعمات آغانی نوید عیش شادمانی سمع سگان آسمانه  
 یوردی زحمت دلفراز عود نغمه هزار دستان کوستردی ناله دلکش چنک آینه  
 سینه مستان دن زنک اندوهی کیدردی **نظم** فلک او چند زهره <sup>ندی</sup> طو  
 آهنگ • چونی شرح اندی ناراشیانه • اوده یا قدی صفا هان و عرا •  
 اول کوپه و اول کچه تمام نوش جام و عیش و طرب ایله اتمام ایلدر **منوی**  
 صباح اولدی چویوز کوستردی خورشید • فلک الدی لینه جام جشید  
 انجودن کوزلرینی آچدی بھر • محاف غنچه دن چقدی کل تر • ملک رعایا یه  
 صلا اندروب سر پر عدالت وزره او تورب و یلا روز پر شرط عبودیتی  
 برنه کتورب قدم خدمت وزره طوردی و اصالت ایله کدو و کالت  
 کدو و ملک اهل و اولادی براهه دن دادن طلب ایلر و اول خوا بلرک تعیین  
 که غلط مذکور وزره تقریر متسلردی تکرار سولیت یلر و فرمان سلطانی کارید  
 حکیمک احضار نه شرف نفاذ بولدی و نکات و عقوبت براهه تی رای حکیم  
 تقویض پوردی کاریدون دخی بر موجب فرمان شاه هر برینک کناهه  
 مناسب جز پوردی سردار لری بردار ا تدر و باقی نك بعضی هد ف  
 یرو مار و بعضی سن علف شمشیر ابدار له ا تدر اول ملاعین بی دین پادشاه  
 عدل آیین حقند اند کروی خیا نك جزا و سزا سن بولدر و مضمون **فقطع**  
**دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین** انلک بایند اشکار  
 اولدی **فقطع** هرا ن کس تم خجری برکشید • فلک هم بدان خجری سرید  
 چوسند از کس سخت روی نگرد • که خایسک نادیب بر سر بخورد •  
 اعدا مخذول و متهور و او دامنصور و مسرود اولد قدض که رای جهانگیر  
 احکام سلطنت و نظام مملکتی نفیر و قطیع اول وزیر بقاب خیمه رای  
 اصابت پذیر نه تقویض قلوب کند و پی لیل و نهار ایران دخت ایله معاشر  
 مشغول اولوب بوجان فایند کامکار و کامران روز کار کچوردی **بیت**

غنیمت کور حضور دوستانی • وفاسر در وفاسر بل جهافی • بزرگون  
 مهلت اولد قجه اچلدن • صفا سورمک کرک کلد کجه الدن • بودر  
 فضیلت حلم و ثباتک داستانی و سایر اخلاق و عادات ملوکدن آنک  
 رجحانی نک بیانی خردمند فاضل و هو شمند کامله پوشیده دکلدر که بوحکا  
 ایرادندن مراد بودر که استماع اید نلر بوندن عبرت لوب علما نک  
 نصیحتن و حکما نک اشارتن بنای کار لر نه پیش نهاد ایده لر مصالح دین  
 و دنیایی و سواخ امر و زور و فدایی قاعد حکمت و اساس معرفت اوزره بنیاد  
 اید لر و تهو و تهتکن احتراز ایدوب جانب و قار و بردباری یر اهرزاز  
 ایلیه لر هر کیمه که عنایت لزی یار و هدایت بدی مدد کار اوله لاجرم قز  
 همتی تاج تواضعله ذینت بولا و کفب منقبتی رواج حمله آراسته اوله که  
 تواضع حلم اعدایی احبامترله سنه کور رواجی اقربا مزینه سنه یتور  
**نظم** سلطنتد اگر چه عزت و ناز • شاه اولدر که اوله بند نواز •  
 مهری کور ایرمش ایکن افلا که • یوزا ورر یمند دایما خاکه • با حلم و با تواضع  
 اگر همنشین سوی • اغیار تو شود بو فایار غارتو • یا هیچکس ز خلق جهان  
 دشمنی مکن • تا بر مراد دوست رود روز کار تو • **باب سیزدهم**  
**ملوک عالیشانیه قول اهل غدر و خیانتی استماعدن استماع واجتنب**  
**واجب اید و کن بیان ایدم بخت** حکیم جهان فیلسوف زمان  
 بو وجهیله قلدی بویابی بیان که چون رای دابشلیم اول داستان  
 بید پای حکیم دن استماع اندی مدحت و ثنا و طایفه که روایح فواجی  
 شام ملایک ملوکونه ایره و مطلع های بونه طلوع تباشیر صبح سعادت دن  
 خبر و یره تقدیم پورب ایتدی **فرد** ای عقل از رایت روشن شدن  
 مسایل • وی وهم راز دهنش حل کشته جمله مشکل • میان نقاس حکیم  
 بزرگوار له صفت حلم و وقارک منفعتن تمام بلدم و طیش و خفت شایکاد



مضرت معلوم قللم الان مراد مرید صادق الاعتقاد بود که بیان پیوره  
 که ملوک خدام کرین و ملازمان امین ایلہ پنجر سسلکه سلوک اتک کرک و بولکر  
 بخر طایفه تربیت قدون پلور و نعمت شکرن قیلور یونلرک خاین و امین  
 و غث و سمینی تمیز و تعیین ده نه طریقہ کمک کرک پید پای حکیم نئی ایشیم  
 مقایله سند هدایای تحت و دعای تقدیم ایدوب ایدی هر شاهد  
 دولت که نصر من الله و فتح قريب تنقندن چمن کوستره و هر عروس سعادت  
 که وما النصر الا من عند الله منصه سند جلوه کراولا اول جناب سلطنت  
 قیاب و خلافت نضایک نضیبی بحساب و مغله اختصاص بوله  
 تابستر بدست صیادایه چمن • کوراز جبین لاله و رخسار غوان •  
 کلزار دولت توکم دارم نسیم خلد • محفوظ یاد از اثر غارت خزان •  
 ملک معظم پیورد و غن رکن اعظم اتباع و اشیا عدن لایق احسان و مستحق  
 اصطناع یکملر اید و کن ملک در یاد شاه و اجیدر که خواصک نقد  
 اخلاصی کرااله محک امتحانه اوره و هر برنیک عیار رای و رویتن و صفای  
 قلب و خلوص طوبیتن معیار بخر بر ایلہ تمیز ایدوب صدق و صلاح و صفا  
 و حسن و فو امانتی نه مرتبه ده کوره سرمایه لیاقت تربیت ملوک سیر  
 دیانت و امانته سلوک در یاشکد میناسه حضرت عزتدن خوف و خشیت  
 در منشأ خوف و خشیت دخی جناب جبروت علم و معرفت درک ایمان بخشی الله  
 من عباده العلماء هرگاه که خدام بادشاه دیندار و دیانت سعادت اوله  
 هم ملک نهال استظها دی آنکه نیر و مند اولور و هم رعیت ماده امید  
 اندن مدد بولور نظم خدا ترس را بر رعیت کار • که معمار ملک است  
 برهنکار • وزیر اخدا باید اندیشناک • نه از خوف سلطان و بیم هلاک  
 ملوک خاین و کذابدن اجتناب ایدوب معرض محرمته کتورمک کرک  
 و اسرار ملکه آنلره مجال مداخلت ویرمک کرک که اندن خلل کلی ظاهر اولور

و بشهر ضرری علی سرور الزمان امور ملکه و ملکه متظا هر اولور رای آید ی بو  
 مجمل تفصیل محاجد زیر که بخر فی اصل و فرومایه لرا اولور که ظاهر و صاف <sup>الله</sup> حسنه  
 آراسته اولور لرا اما عاقبت بر موجب **کل شیء یرجع الی اصله** حالت اصلی و <sup>صفت</sup>  
 جلی لرنه عودت ایدوب جث سیرت و خاساست سر بر تیزی ظاهر اولور **فرد**  
 ناپاک اصل کوچه در اول وفا کند. آخر از آن بگرد و عزم جفا کند. بر همین  
 آیتدی بوفرعک اصلی و بوبانک فصلی بود در که ملازم پادشاه بواج <sup>الله</sup> صفت  
 موصوف و ملق لارند در اول افغان لند امانت کون که مرد امین مقبول خالق  
 و خلایق در و حرمتت اسلمر ملوک و مباشرت امور ممالک سزاوار و لایق در  
 انجی اقوال لند صادق و مستقیم و ملق کونک صفت کذب عیب عظیم در فرضا  
 که بر شخص انواع فضایل ایل آراسته و حق گذارلق و وفادارلق ایل بر آسته  
 اولسه دروغ کوی و لیتی فروغی و لز و شرف اعتماد و رتبت اعتقاد بولمز  
 هر نه سوزده که اوله بوی دروغ. کور فراهل بصیرت آند فروغ. او جی  
 کریم نسب و شریف حسب در که لیتم بی همت قدر انعام و حق اکرامی بلز  
 و باد هوای هر نه چاینه که میل ایدر اول طرفه کید **مصراع عربیه**  
 اذ الراج مالک مال حیث تمیل بو طایفه به نسبت پور مشلر طریق  
 دوست ثابت قدم چون خاک باش **مصراع** چون صبا تا چند هر دم بر سر کوی  
 دکر. پادشاه لارنم در که خدمتکار لرینک محاسن اخلاقه نظر ایدوب  
 تحمل و استظهار لرنه اعتبار اقمیه که زینت خدام سلاطین عقل و کفایت در و بو  
 طایفه نک ماده استظهاری دانش و درایت در چور بر کسینه حلیه فضایل <sup>الله</sup>  
 حالی سائیه رذایل دن خالی اوله و عفاف شبنی ایل صلاح مکنتی جمع قل و نقد  
 حالی بوته امتحانده نمط مزبور و شوق مذکور او زره خالص و بیغش ظهوره  
 کله پس واجب در که پادشاه آنک تربیتی بآیند سعی بلیغ در ریغ پور <sup>مس</sup>  
 و علی سبیل التدریج مراتب تقرب و مدارج تمکنه بنشدره تا آنک حرمتی عینک



و هیبتی قلوبی متمکن اولاً حکما پور مشاگرد که ملوک ملوک بر نی ترتیب  
طیب حاذق سلکینه سلوک اتمک کرک که اول بیمارک حالت و سبب اتفاقان  
و کمیت مدت و کیفیت علت تمام بلیغ و اسباب و علامات بنصن  
و قادوره ید و قوف کامل و شعور شامل حاصل قلیغ معالجیه شروع  
و مداوانه خوش اثر کذلک پادشاهه لادند در که خدمتکار در ملک جزئی و کلی  
حالی برین تعرف بلیه و هر برینک اندازه کو دار و مقدار کمتار و روش و رفتار  
تخصیص قله و اول چاکره که تقوی و تربیت ازانی پور و اندک حقه نه  
تا نه و تا امل آخر فوج و غیبت و طعن و نمیننه اعتماد و انا عاقبت سپر  
نیغ ندامت و هدف تیر ملامت و ولیه بو خصوصه اصل الباب بود که  
ملازمین سلاطین معتمد و امین و ملوک که تا اسرار ملکی و مالی و قوف و عیار  
مصون قله و لشکر و کشور ضرر و آزار دن محفوظ و مامون اوله و اگر مقر بان  
پادشاه دن بریسی عیاداً بالله صفت خیانت ایلد موسوم اوله و آنک  
کلامی ملک حضور دن رتبه قبول بوله میکن که برینکاهی معرض تلفه القا  
ایدوب پادشاهک دیناده بد ناملغی موجب و آخری ده بد فرجام لغی جست  
اولاً بوقصیه نک مصداق حکایت پادشاه و زرکرو سیاح در رای استفسار اندک  
که بخدا و ملشد راول **حکایت** برهن ایدی جبارده کلشد که دارالملک حلبده  
بر پادشاه نامدار و شاهنشاه کامکار و اردی که سلاطین روزگار حلقه  
انقیاد فی در کوش و خواقین عالمقدار غاسیه امثالنی بردوش امشدی  
**قطعه** سروی کز فر عدلش سسه آینه رنمین • یقصری کز نور رایش داشت  
اینهارمان • هر کجا عزم جهانگیرش کران کردی رکاب • فتح نصرت را بدان چنان  
سبک کشته عنان • بو پادشاهک برد خور خورشید بیکر و نایب منظری دار  
که انوار آفتاب رخساری منور و بوی زلف عنبرانی مشام آید می معطر امشدی  
**منوی** منوردی جامی مستریدن • دهانی تنک ایدی نکستریدن •

۳۳۹  
 رخی رنگدن آوردی هو اعلیٰ • خنی زلفی آوردی آتسه نعل • غذای  
 قیلہ آتش پرستان • پادشاه اول در یکدانه دیک بیکانه در حافظ  
 میالعه قلوردی **نظم** بوزن کوره دیو چشم ستاره کجیلہ ماه  
 انمزدی نظاره • صویہ عرض انمزدی کند و زینی • کہ عکس چشمی کور می  
 یوزینی • بر کون انکون بر پیرایہ ترتیب امک دلدی و پرستاد زر کرہ  
 کہ صناعت صاعدا مہارت و براعتی و لا احتیاج واقع اولدی مکر اول  
 شہرہ بر زر کو و ارایدی کہ کو یا کرہ آفتاب انوار نک کورہ سند مذاب  
 اولان زردی و سبیکہ رخشان ماہ آنک بوتہ سند قال اولان سیمہ  
 بکوردی صیر فی لقعہ بر مشاہدہ ایدی کہ مجرد بر نظرہ صد فک انچند  
 اولان درک قیمتی ندر پیلوردی صنایع عیار لقعہ بر تہ ایدی کہ محک  
 کبی بر کور مکملہ عشی حال صدن تمیز قلوردی **قطعه** روز و شب کوشش  
 هنر کردہ • وز هنر کار خود چو زر کردہ • هر چه بتوان زسیم و زر پرداخت  
 ساختہ انچنان کہ بتوان ساخت • ملک آنک صیت و صدای هنرن  
 اشمشدی و آنک مصنوعات زیبا و مصنوعات بی ہمتاسن مشاہدہ  
 اتمش ایدی بروقت دہ انی حرمہ دعوت ایدی و ترتیب پیرایہ بایند  
 گفت و کوسر حد اطنا بہ یتدی مرد زر کر بر جوان ایدی ظریف روان  
 و شیرین زبان رنگین بیان دل پادشاه اشاء محاوراند آنک مقالہ  
 مایل اولدی و خاطر مبارک علی الدوام آنک ملاقاتہ رعیت تمام کوشش  
 ہر گاہ کلمات غریب و صنایع عجیب و نکات دلفریبہ پادشاهی شیفہ  
 قلوردی پادشاه دخی ساعت بساعت آنک حننہ عنایت و رعایت  
 ارتوردی رتبہ تقریبہ بر مرتبہ اختصاص بولدی کہ روز و شب محرم حرم  
 خاص اولدی و دختر پادشاه کہ زر کر خویشید و ماہ آنک روی سفید  
 و زلف سیاہ چشمن بدینہ نگاہ اتمشدی **پت** قمر پریش دکلدی سبک



اکا پرده آئینه راه و پردی **مصراع** هر که شد محرم دل در محرم یابماند  
 پادشاه فرزند بر وزیری و ایدی ثبات عقله مشهور و اصاب رابله  
 معروف و مذکور ایدی رقم کلک جهاز کشایی خامه نامه نصرت ایدی  
 اندر ای عالمه اراسی طرز جامه شوکت ایدی ارباب دین دولت آنک رای  
 روشنی ایلله اعتقاد ایدر پردی و اصحاب ملک و ملت خامه خضر خاصینه  
 ماده حیات استمداد ایدر پردی **تست** طوئدی کلک بیقرار ایلله جهان ملکی قرار  
 بولدی رای بوئیائیلله قوعالمه ثبات وزیر چون کوردی که پادشاه زر کرک  
 تربیت حد اعتدال دن کچوردی و تقرباً اختصاص اقصای غایت بیوردی محضر

نصیحت و خلوص طوبیت دن بر محل موافی و وقت مناسبدن بر ترقی پله عتلا  
 جواد مقالی در کرب حسب حال و مالی جانبینه معطف قلوب ایتدی  
 شاهاسلاطین ماضیه ارباب حرفتی اصحاب دولت معرضه کمون مشلر  
 و انلری هر چند که عواطف شاهانه ایله مخصوص قلمشدر اما اقرانلری  
 میاستک تجاوزه رخصت ویرمشدر در حال ملک بو شخصه بر مرتبه اختصا  
 ویرمشدر که محرم حرم خاص میشدر بوندن سابق نقد قلبن محک امتحانه  
 اورمشدی و ترتیبینه لیاقتی نه مرتبه ده در کور میشدی بنم ظنم بودر که  
 بو شخص ذنات فرات و خستاست صفات ایله موصوفد زبیر اکوردم که علی  
 الدوام عنان کلامی خلقک ایذا و آزاری جانبینه معطوفد و زمام اهتمایی  
 اجرای او امر و احکامده خلقه دشنام و اظهار حقده و انتقام طرفه مصروف  
 بو مقوله کسدن آیین وفا و صدق و صفا غایت دور و بواصل ناکس ایله  
 مصاحبت مفتضای طبع سلیم دن بغایت مجبور در **بیت** هر که از ناکس  
 طبع دارد وفا • از درخت بیدی جوید ثمر • گرانله امتحان اندم که هرگاه  
 که مقرر بلرندن پرده انعام و احسان پیور راول سفله طبع دنی همت کمال حسد  
 بر تبه ده متغیر اولور که کذب و نیک هلاکنه قایل اولور حکما پیور مشلدر که  
 علامت اردالت و ذنات غیره کرم اولدوغنی کورم که عدم طاقت در **نظم**  
 سفله نخواهد دگر پرا بکام • حسن نگذارد مکسی را بجام • کنده نمک را چو  
 نشانی بچون • بیشتر از نان خورد افسوس نان • سلا طین عز اصالت  
 شرف و فضیلتی جمع ایدن طایفه به اکرام و اغراض ایدوب تربیت لونه  
 اهتر از اتمک کرک و تربیت لیتم بد کس و جاهل نه هنردن اجتناب  
 ایدوب مخالفانلرندن اقرار اتمک کرک و طایفه ایله مصاحبتدن  
 انواع آفت ظهوره کلور و احوال ملک و مالنه خلل کلی متطرق اولور اول سبیدن  
 که هر کیمک که خستاست ذات و جباشت صفاتی اولاسرطامانی ملاحظه اتمز



و دین و دینانی محافظه قلم چون صفت امانتدن مجروح و سمت حیثات ایل  
 موسوم اولالا جرم هر عیب که حیثا مکانه اوله اندن مستبعد و مستغفر  
 اولمز **مثنوی** کسی کز امانت ندارد نصیب • اگر بد کند بنود از وی غریب  
 حیانت زهر فعل بد بدترست • تمام بدیها درو مضمربست • **ملک**  
 ایتدی بوجوان خوب صورت در ملاحت صورت لطافت سیرت دلالت  
 و امارت در که **الظاهر عنوان الباطن** کلام اکابر عالیشان در که حسن  
 عنوان لطف مضمون نامه یه نشان در **مثنوی** بسوزی خوش میشد  
 اول نکوروی • که کلمه خوب رو لردن باور خوی • آنک کیم یوزی اولور خوی  
 و مروتش • اولور خوی یوزندن داخی دلکش • هر که عاقل بود از خوبی عنوان  
 داند • که دران نامه خبرهای کو خواهد بود • اول حدیث که حضرت  
 رسالت منزلتدن صلوات الله و سلامه علیه روایت اولمشد که **الطیول**  
**الحییر عند حسن الوجوه** بر نکتة یه اشارت در بعضی دفعه احتیاجی  
 بر کمسنه یه عرض ایدک که صفحہ عذاری زیور حسن صورت ایله آراسته  
 اوله و خیر و احسان برانساندن توقع ایلک که رخساره حالی حال جمال الله زیب  
 و زینت یوله • انکون دیدی سلطان شریعت • کوزل یوزلودن استک  
 اولسه حاجت • وزیر ایتدی دهرستان حکمند حسن صورت سوره  
 از بر قلم لر و آیت کالی حقیقتده و خصال حمید و صفات پسندیده دن  
 غیر نیست به بلر لر زیر اچوق کمسنه اولور که صورت زینا یله قلوب ناسی  
 زبوده قلوب چون نقد مضیسی محک امتحانه او ریور کم عیار و بی اعتبار بولور  
 امثال حکما ده کمشد که بر حکیم و خوب صورت جوان کوردی جان و دلدن  
 مصاحبته مایل و لوب ایلر و واردی تا سکه ماهیتن محک امتحانده  
 آرمایش ندی مقدار کمال معیار اعتبارده تمام عیار بولمچی ایتدی **بیت**  
 ده بمعنی بر کم در صورت دوی ماند بهم • از یکی خیزد شکر و آن یک زهر

پوریاست • ملک آتیدی میم ملاحظت و جیم حال اعتدال مزاجه الدرد  
 مزاج معتدل صاحبك تربیتہ قابلیتہ دلیل د چون بومدته دك تربیت  
 اولمندی یکنی که آنك بعض اخلاق بیخ اعتدال دن سمت اختلافه مایل  
 اولمش اوله حالاکه نظر تربیت ارزانی پوره لر مقرر در که اکتساب خصائص  
 ستوده ایلده درجه کماله واصل اولسه کرک زیراکه اثر اکسیر تربیت خاک  
 تیره بی سیم وزر و سنک خار بی لعل و گوهر ایلر و خورسپاهی مشکنا ب  
 و قطر بارانی در خوشای ایلر • چون ایلر تربیت خورشید رخشان • اولور  
 سنک سیه لعل بدخشان • از تربیت است کاب گوهر کرد • خون  
 در ته نافه مشک اذ فر کرد • وان آهن تیره روی و نه قیمت را •  
 اکسیر چو تربیت کند زر کرد • و زیر جواب و پردی که ای ملک پیرایه  
 تربیتہ آنک کردنی سزاوار در که اصل خلقشد جوهری وارد در که هر خاک  
 زر و هر سنک جوهر و هر خون مشک اذ فرا و مز فضا که بر شخص لیثم بر کریم  
 هزار سال جوی تربیتدن آب و پره و نقد قلیند روز و شب آتش تادیب  
 و بوتہ تمدنی ایلده تاب و پره اندن حصول مهر و وفا احتیالی باطلد و خلوص  
 صدق و صفا توقع بچاصل **فرد** بیدار کر یسر و زند چون عود • بر نیاید  
 نسیم عود از نپد • خنسیس ند کلو که تربیت اولنه دخی پس و خبیث و کور  
 کبی که یوند فخر ظاهر اولمز بلکه دخی بخش اولور و بعض اکابر که دیوار محلات  
 ضمیمه نقیب اورد مشدد ربوباید خوب پور مشدد **قطعه** هر که در اصل  
 ناکس افتاده است • بتقابلید دهر کس نشود • سک مکس را اگر کبی مغلوب  
 قلب او غیر سک مکس نشود • چون بومعنی محقق اولدی حیاط بود در که پادشاه  
 او باش اخلاط طله اختلاف قلبیه تا ورطه مذله کر قرار اولیه ته که او  
 شاهزاده صحبت کفشک واسطه سید غل ذل عبودیتہ دوشدی و موافقت  
 جوهریدن سرحد وادی هلاک میشدی شاه استفسار پوردی که نیچه اولمشد و



**حکایت** وزیر ایتدی روایت ایدر لک بلا فارسده برپاد شاه وارید  
 نیک سیرت و پاکیزه سرپرست جهاندارلق نیاسنی رعیت پرور لک اساسی  
 اوزره اورمش ایدی و شهریارلق سرپرند معدلت کو ستر لک اقدامی اوزره  
 طور مشدی **پیت** زمین علیله معور اولمش ایدی • جهان جود یله سرور  
 اولمش ایدی • اتفاق بر سریری وجوده کلدی که آنا ریشد و بخت ناصیه سنده  
 پیدا ایدی و انوار حمد و سعادت زینا سنده هویدا **فر** **بخت** نوزری  
 سینا سندن ظاهر • سعادت لمعه سی الشده باهر • آنک کفتند کف  
 دست مقداری خال سیاه و ارایدی بادشاه آگاه ایچک پریشان  
 اولدی و حکای زماندن اول خالینه علامت و نشان ایدوکن صورده  
 جمله سی متفق الکلام ایتدیر کتب فلا سفه سال فده کور مشوزدر که هر کیم  
 کم بمقوله نشان اوله عنفوان عمرند چوقبلیانتر مبتلا اوله اما عاقبت <sup>حقیران</sup> ضلالت  
 و کسورستان اوله **فر** غم دکل عمرک اولنده بلا • مشکل اولدر که آخرند  
 اوله • **ملک** بوخرده ایله خوشحال اولدی و آنک تربسته کمال همتن مصروف  
 قلدی مکر چوار سرای ملکه برکشکر و ارایدی بی شرم و بی باک و بی حیا و ناپاک  
 ملک حق جاد و حسن جوار رعایت ایدوب اکا وظیفه معین مرسوم مرتب  
 عنایت پیوردی همواره سایه التفات ملکه مرفه و اسوده حال کچمدی ملک  
 زاده چون بش یاشنه کیردی و عقل هیولانی مرتبه سندن عقل بالملکه درجه  
 ایردی طبعی ملاعبه یه مایل اولوب متصل کفشکرک حجم سنده کلور کیدندی  
 و آنک کلبه سندن امور هو و لعبه اشتغال ایدردی وزیر کیفیت حالدن آگاه  
 اولیچو صحبت کفشکردن شهراده نک منع و دفعنه بلکه کفشکری ول منزلدن  
 قلع و قعدنه قصد ایدوب ملکه ایتدی طبع شاهری که مظهر انوار الهی و محل  
 فیوض غیبا مناهی درپوشیدک اولمیه که نهال طبع صبیان استقامت و استقامت  
 قابل اولور و غایت لطافتدن هر جانب که خیریک ایدر مایل اولور و مرور

ایا مله اوله حالت او زده زانج اولوب استحکام بولور صلاح بودر که شفراده  
صحبت کفش کردن منع اولنه نا آنک اخلاق دهمه سی ملک زاده نک  
طبع لطیفه سرایت نمیه و دنا ت هتی اول کوکب سپهر سلطنتی اوج عزت دن  
حصیض مذلت اندرمیه که اندن انواع شور و شر و خطرات کلی صادر اولق  
محتمل یلکه مقرر در **مصراع** کرنفس جیت هر چه کوی آید • **ملک آیتدی**  
دیدن کل کی در اما هنور صبی در صحبت کفش کله مائوف وانک خانه  
لهو و لعب ایله مستغوفر **الصبي صبي ولو کان نبيا** مثل خود معلوم در  
جسم کود که نه دکلو کورسه عجیب • کوکلن چهرته که لهو و طرب • **باو**  
که بمقام عزت زیاده عزیز بلکه جان شیریندن لدد در احتمال وار که آنک به  
صحبتدن منع اید پچک خاطرند ملال حادث اولا وانک ملال خاطری بنم  
انضابله باعث اوله اولی بودر که بمقدار توقف ایدوب برمدت آرام اید و ز  
چون قدر و قامت چکوب نشو و نما بولور و خیر و شری و نفع و ضرری تمیز ایدر  
اوله تازیانه تادیب ایله توسن نفس رام اید و روزیر خاموش اولدی شاه  
کفشگری دعوت ایدوب آنک حقدن انواع عواطف ارذانی پور دی و مواعید  
خسروانه ایله امیدوار ایدوب آتدی سن بزم همسایه نرسن بوجگم گوشه نر  
سنکله الفت طومشدر و خانکله مواشت امتشدر در لم که آنک اینس و رفیق  
اوله سن و آب و آتشدن محافظه ده مبالغه قلاسن کفش کرد عالتدی و بین  
خدمتی زمین مذلت سورب آیتدی **فرد** کل باغ شه عالمه افروز اوله •  
جراع شبنی مشعل افروز اوله • **بن بنده** بن ده بومنصب شریفه لیاقت  
مشاهد قلردم و بومقام که مقصد اقضای خاص و عام در کندمه استحقاق  
اکلردم لیکن نظر شاهنشاهی برکمیاد که خاک تیره یی در و سنک خاری در  
و کوهرا ایدر امید و ارم که میامن عنایت خسروانه ایله و ظایف خدمات بند  
بر وجهله مودی قلنه که عز استخوانه مقرون اوله القصه شفراده یه خدمت



جانبہ منت پیلوب پتکلف هرگاه بارگاه شاهن کوتر ب کلبینه  
 کورردی بلکہ بعض لیالیدہ حجر سندہ یا توردی پادشاہ کفشگر ک شہزادہ  
 بوہواد ارغندن یادہ فرح اطہار ایدردی کفشگر دخی مثال و لغوانی سید  
 ملازمت پادشاہ خدمت شہزادہ ایلہ افتخار و اسنظہار ایلردی مکر خدمت  
 شہزادہ سے برو جملہ درمیان اندی کہ کوندن کوئہ پادشاہ حضورند رتبت  
 قرچی اردی تا کلیا معتمد علیہ اولوب چوکان خدمت سلطان ایلہ کوی  
 شہزادہ اوان میا شدن قاپدی سبدر غرتہ خدمت پیلورلر انکچون  
 جانلہ خدمت قیلورلر هر وقت شہزادہ یہ صحرا و دشتی کست اندردے  
 و صبا حدن اخشامہ دے تماشا و عشرت مشغول قلوردی و کاه کاه تفرج  
 کاہلردہ کچہ ملک دخی واقع اولوردی اتفاق بعضی اوقاتہ ملکہ سفر  
 عراق لازم کلوب خواص و خدم دن جسم غفیر و جمع کثیر غریمت سفری مصمم  
 قلدی بس کفشگری طلب ایدوب مجددا شہزادہ بی اکا سپارش ایدوب  
 حفظ و حراستی بایندہ تاکید اندی باغ و دراغ و سیرکلزار و مرغزارہ اجازت  
 و یروب ایتدی بہار ایامی کلدی ای کفشگر زمین زین ایدیدر ماہ آذر  
 نوای قمری و اواری بیلل جهان باغینہ صالیدی سوز غلغل بو طفل  
 نازنینہ اول ہوادار کہ اندر کشت صحرا کازار کفشگر دخی چینی غرتہ  
 زمین مذلتہ سورب حلقہ اطاعتی در کوش و غاشیہ خدمت و عبودیت  
 بردوش اندی و تعہد احوال شہزادہ یہ برو جملہ اشتغال ایلدی کہ کند و مہما  
 بالکلیہ فراموش اندی مکر نواحی شہزادہ ملک بر باغی و ارایدی شہزادہ  
 رضوان و نمونہ ترہنکاہ خان صبا بنفشہ سنک زلف برجیتیدن  
 نافہ مشک تا تارکی معطر و شمال جعد پر شکن شربیندن کلیہ عطار کی  
 منجر باجین ازہار کلزارندن شمع طراوت دلردی و نہال سدرد و طو  
 اشجار کونا کون قامت سرو موز و نندن استقامت استعان ایلردی

لطافتی پری جنت نشانه • اچند پنجر کوثر دروانه • کداری سرو و سرو  
 بی نهایی • اتور طعنه طاشق منتهایه • زمینی دوضه رضوانه بکمر •  
 درختی سدره و طوبی به همسر • شهراده که بوستان سلطنت بر نهال  
 متمایل ایدی که جان و دلدن اول باغک تماشا سنده مایل اولدی بوزمانده  
 که سفردور و درازه کندی شهراده عادت معهودی اوزره تماشای رباعی  
 مبروره میل ایدی خدام دن بر قاج غلام ایله که خدمتند دایم لارم <sup>سند</sup> واستانه  
 ملازم ایدر لر سر و بکی جانب باغه خرام قلدی کنشکر کوردی که شهراده نک افسر  
 زرسند و جامه پر کهر بند و جواهر غیر مکرر کردند طینت حسیس و سرشت  
 خبیثی مقتضایه مکر و خیانت ایدی ظهوره کلوب اندیشه اتدی که بواج  
 زرو جامه مجوهر و مکر پر کوهر پنجر باز رکانه سرمایه دکان بلکه داس المال هزار  
 دریا و کاندر حال ایدری دارالملکدن دور در و مادری جمیع اهل حرم ایله  
 قبضه تصرفنده مغلوب و مقهور در صلاح و ضواب بود که بر حیل  
 فکر ایدیم تا بویسری دیار ما و داء النهر بلکه اندن دخی بعید ولایت و شهر  
 آلوب کیدم پیرایه و لیا سنے کند و نفس نفیسی بهای کوانه صاوب باغ  
 عمری جهان فائیده کمال فراغت و تمام رفاهیتله کچورم • چون جهان باغ  
 دکل اولمز زمانه برقرار • فرصتی فوت ایله ال و پریشا یکی روز کار • عاقبت  
 اول خاکسار هوای نفس غدار دن عبادت مٹار و آبوی ماننی زمین خیانت  
 نثار اتدی و مخدومنه قصد ایدوب کندی غلامنه که محرم اسرار ایدی  
 بوسری اظهار اتدی و خدامک هر برین بر نوع دار و یله لایعقل ایدوب  
 شهراده نک دخی عقلن زایل قلوب اول در صدف سلطنتی زر و زیور له  
 کوهر کیم بر صندوق اچم یا تور دی چو شب قبر کون جامه کحلی در بر و عا  
 قیری بر سر اتدی **فرد** تیرم اولوب کیند آیدنه زک • طوادی فلک آیدنه  
 یننه زک • صندوق بر جازه یه که باد تیز کرد بوسعت ایله کور راهنه ایزد



و سپهر جهان نورد سرتاسر دیدن ایکن اثرین کوره مزدی **قطعه** بجه  
 جازه کم بر استر مست • او کند کوهدر هامون که پست • استوار اند  
 نیز ایر سیل رواندن • یوقار و اولک چقر دود و د خاندن • استوار اند  
 و کند و بر سمنان سوار و لدی که عمر کامران کیس رونده و اجل نام کفانی کی سنده  
 یرک تیر لکک سکر ن کسردی بر قک چالا ککد جکرین مفر دی را خاعنان استه  
 و همدن کوی مسابقی قپردی تا زیاده کو ستر سه لر جمله ایله بر جمله ایله جنبه  
 آسمان دن کچرمی **نظم** ایره مزدی توزینر باد صرصر • یدی مکرلک  
 آکا هفت کسور • غلامن بر باره و باد پای آهنی خای رعد صدا و عالم پنا  
 سوار قلدی **فرد** صیل آتسه سهیله ایره هیبت • هجوم آتسه بخومه  
 ایره سبقت • ایکن آت دخی یدوب دیات و براغ همیا ایدوب یوله  
 کورلر بیا شیر روز کیستی فروز ظهور اید بخه مسافه دور و دراز قطع اندلر  
 علی الصباح بر مقدار آسایش ایدوب ینه سوار اولدی لر و بر قک کی مضای  
 مسالک و مناهل و مهالکدن مرور و عبور ایدوب ایکنی کونده سرحد مالک  
 شاهدن کچوب برولا تیه دخی ایرد لر بو جانیند خدمتکار هریری بر کاره  
 دوشوب تا نصف النهار دک بیدار اولد لر و اول دارونک کیفندن  
 افافت بوملدر آخر الامر باغبان آنلرک خالنه مطلع اولوب هر بر نه روغن  
 بادام ایله سرکه تحیح اندیرب عقللری باشلر نه کلدی چون شهرزاده و کشتگر  
 اثر کوره مدلر و اطراف چندانکه جست و جوی اندلر نام و نشانلر ندن  
 خبر بلد لر ضروری کیفیت واقعه دن ملکه آگاه اندلر ملکه سوکار سوار  
 اولوب باغیر کلدی اول سرو خرامان دن اثر کورمدی و اول کلر عبادن  
 مشامنه شهر ایرمدی **نظم** رفتم بیاغ و سرو خرامان من نبود • وان  
 نوشکفته غنچه خندان من نبود • چون ایرنوبهار بر سو کو شستم • کان سرو  
 پیش دیک کریان من نبود • چون مادر میربان نوردیدن سندن نشات

۳۳۹  
 فغان جان کدازده آغا قلدی و فریاد سوزناکی منزل سماکه بیتشدی **بیت**  
 دکر کیبه دوکوب کوزی بایشینی • کی کوکسن دوکودی که بایشینی • یره  
 یغور کی باشی یغدی • دو توئے آهنگ کوکه اغردی • پوردی با اطراف  
 و اکثاف باغی قدم طلب ایله تک ویوی ایدره و نواحی و صواحی دشت راغی  
 حید و جهاد ایله جست و جوی ایدره لرحون فراوان و نجشس با پاییدن صکره  
 سه منزل حصول مقصوده و وصول میسر اولدی قاصد لڑنا امید و نوب صورت  
 حالی عرصه عرضه اهنایلدی ملکه نک جوهر طوبت عزیزی آتش فرقت  
 ولد عزیزدن دویان تولدی و شمع سوزان که شعله هجران ایله یا نوب مضمون  
 خالندن بو بیک معنای عیان اولدی **بیت** دارم امشب کرمی در سکره  
 نشینم زیبای • تاسه پای وجود خود بسوزانم چو شمع • اول کچه تمام تیغ  
 و بی آرام سوزد لایله اتمام اندی و عمود دود دلی سقف افلاکه دیکو و سینه  
 درد پروزدن برآه سرد چکوب ایتدی **فرد** هجو صبح یک نفس باقیست کود  
 یار • دلبرم کر رخ نماید جان برافشا نم چو شمع • آخر ارجی **لے ربک** پروانه  
 یتشوب شمع **کل من علیها فان** تند باد ایله سویدی و خرمن حیات  
 سعله آتش هادم اللذات ایله کونیدی **بیت** رفت ازین کلزار و خارجش  
 در پیمانند • مجاوران حرم نه الحال صورت واقعه برید هامون نور دایله  
 ملکه ابلاغ و ایصال ایلدی لرم ملک دخی بالا استبحال الله معاودت ایدوب دار  
 الملکینی مستقر قبایل و نجیم عز و اجلال قلدی و فراق فرزند و زن دلبنده چون  
 داینه امکان اولان جزع و فزع قصور قومدی عاقبت کا خط مشا برته  
 باش قوب ناچار جبل متین اصطباره تسبیح اندی **فرد** در چنین حال  
 چو با پیر خرد کردم رجوع • گفت مرجع نیست جز نا ایله راجعون • بوجانند  
 کفشکراول ماه سپهر سلطنتی شهر دن شهره کزدوب ولایت ما و آراء النهر  
 المدی جواهر دست نصرتی دازاند کد نصکم انی بر تاجره بیع اندی ملک



زاده او را بیل مقداری باز در کان خدمتند اولوب نهال قدی آنک تربیتی ایل  
 نشو و نما بولوب ملاح و صباحت ده بر غایتده که یوسف مصری آنک  
 بیع روا جتی فاسد و بازار جشی کاسد ایتدی **فرد** صائلو غند یوسف  
 طرلیدی کوچه مسکه • سن جاننه طر تلورسک الیق سن اول بهایه • هر بار  
 که اول کل بی خار کلزار خانه سندن طشت کلیدی هر کار دن خاکپا نینه هزار  
 جان و دل نثار ایدر لر دی و هر گوشه دن اول نهال سرفراز ک قد عمری دراز  
 اولمچون دست د عالی جانب سمایه دفع ایدوب نیاز ایلر لر پدی باز در کان  
 اهل تمیز و صاحب کفایت ایدی و دهن و ذکاه و فطنت و دهاده آیت اید  
 چون شهراده آنک بو حلق کوردی کذویر ایتدی من بعد بو علامه مصاحبت  
 بکام مصارعت د کلدر زیر که اگر پرده خفاده بهمان ایدم بود و نابودی یکسان  
 اولور و اگر میان ناسد عیان ایدم آتش فتنه همچان ایدوب خلق جهان آنک  
 تماشا سندن حیران اولور **سپت** رسید د لبر منای نظاره که ز بهار •  
 بیدند دید کورت جان بکار می آید • صواب بودر که بوفارس میدان ملاحت  
 تحفه رسمند پادشاه فارسه و یرم که کرم شایله دفتر جود حاتمی طی اشد  
 و بند احسانیلد حرا ید اسخیا آل بر مک خط نشیان چکشدر مرمردر که بو علامه  
 اضعا فتمتی بکام انعام پورسه کرک بو واسطه ایلد پای اسطهارم فرق  
 فرقدن ایرسه کرک پس باز در کان انی دیار فارسه التوب تحفه طریقیله ملکه  
 پیشکش چکدی پسر شاه فارس کار پدرو ما در دن او را بیل مقداری و شوب  
 ماه مام بکی منتر چهارده نیشوب • چارده ساله بتی جابک و شیرین دارم •  
 که بجان خلقه بکوش است م چارده اش • **ینه** خانه شرف و مجد و خاندان  
 آبا و جد رجوع میسر اودی ملک فرزندی خاندن غافل باز در کان غلامه  
 تشریف قبول ارزانی پیورب خدام خاص سبک کند اختصاص و اشظام  
 و پودی و علی الدوام آنک تربیتی بایند اهتمام پیورب آرزمانده اقوانی نیانند

۹۵  
 امیاز بولدی و اول صیغه ایله که دایم خزانه ملکه ملو دم ایدی و تقویم  
 جواهر و تمیزاتی زواهر چون اول آستانه یه لازم ایدی مآلف و مآنوس  
 اولمشدی همواره اکا تقطیم و رعایت ایدردی و هر تحفه دن که ملک اکا احسان  
 ایدیدی جوهری هر حصه سن عنایت ایدردی جوهری چو زغلمک کال حریتم  
 مشاهد ایدی طبع کو هرند طمع خام طور ایدوب کند ویه ایدی بر حیل<sup>الله</sup>  
 ملک خام خاصنی غلامه کوردین و اکا استظهار ایلد خزانه نک مهرین یوز  
 د خیر و افرو جواهر فاخر له کوردیم پس شهزاده یه ایدی ای سروازاد مراد دل  
 ناشاد هرگاه که انواع احسان و اصطناع ایلد بر مکنه یه یاد ایدرسن و هر کون  
 اصناف اعتدافا لطف ایلد خانه دل نامردی آباء ایلرسن دیلم که بند  
 خدمات پسندید ایلد اول احسانلرک بعضنه مکافات قلم **و هل جزاء احسان**  
**الا احسان** بن حننه میذول اولان بعض مکارمک عهد سندن کلم  
 ملک خاتم مینار کنده بر اسم مرتسم در که نقش خاتم سلیمان در هر کیمه که اول  
 نکین ایلد بوانکشتین میسر اوله خنک مرا وزیر رانند و منقاد ملک جهات  
 معارفهانی ایلد آباد اوله **پیت** کویا مهر سلیمانست نقش خاتم<sup>ه</sup> هر که  
 با خود دارد آید در نکین ملک غمش<sup>ه</sup> اگر بوز حننه متحمل اوله سن اول محلل که  
 ملک شکر خواب استراحت مسفر قاوله اول انکشتی آهسته انکشتدن  
 چغروب بکا کتوره سن تا آنک مهری سنکچون یازم برخاتمک فصنه قازم  
 عنقریب سهر سلطنت فرجال باکا کله زینت بوله اما شرتانکه عال ووزارت  
 بکا مقرر قلد سن **مصراع** بخشی مرا خون نوال نواله<sup>ه</sup> جوهری شهزاده یه  
 بو نقش غرب ایلد قریب و پردی تا کچه خوابکا ملکه دراز ایدی و آهسته  
 آهسته خاتمی انکشتدن چقرمغا آزار ایدی بوانشاده ملک بیدار و کون  
 غلامه ایدی سنک خود اسباب و تجلده قصورک یوق مال و مالدن  
 سکا کفایت اید چک وار بوجراته باعث ندر مرست سوبله که بو خام شک



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

صحبت کنش که ذرا ق بی بود که داب فوافه اندی شهراده دخی عذر لرد دیلوب  
ایندی ای شاه عالمیاه محبت محنت جوهری کمره بی بوکست اخلفه تحریص اندی  
شاه جوهری کمره بی بوکست اخلفه تحریص اندی شاه جوهری سیاست بود که

و شمراده به نصیحت لاندی که حال ماضی دن عبرت آلوب زمان مستقبله  
بداصل و ناکسلر صحبت دن اجتناب ایله نابوباره لرك امثاله مبتلا اولمیه بو  
مثلدن فرض بودر که خاطر عاشر شاهی به ظاهر اوله که ناکس و خیس ل نفس لره  
مصاحبت شاهی بند و بند یی سرا فکنده ایلر زر کردخی اول مقوله ندر که  
آنک محالطتدن حذر واجب اوله حال بوکه ملک آنک تربیتن سرحد  
افراطه یئشدر مشدر شرط احتیاط بودر که آنک تقریبه افراط اولمیه  
و تربیتن جانب اعتدال دن تجاوز جایز بو رلمیه که مبدا اکا خلل کلی مرتب  
اوله که تدارک حیرا مکانده داخل اولمیه شاه کلام وزیرد التفات اتمیوب ایدی  
ارباب دولت مهمری اچون ملوک و سلاطین نه تلقین دولت بوا مره شمع  
قلز و نه مدد الهام مهم خطیر خوض پور فرزند نسبت کریم و خاندان قدیمک  
شرف ذات و کمال صفات آدمیده نه مدخلی وارد رسبب احتراز و احترام  
و موجب اجلال و اکرام مآثر فضل و ادب در معارف اصل و نسب دکدر • از هنر  
خویش کشا سینر • مایه مکن نسبت دیرینر • آب کهرهای کهن داجوی •  
ز چو کهن کشت بود ز در روی • شریف و بزرگوار دیمک اول کمینه به سزاوار  
که پادشاه وقتک نظر اکسیر آثار نه مظهر اوله ملوک عالیشان دن برسی بومعنا  
بوکله ایله بیان اتمشدر که **مخبر الزمان من رفعا و من وضعناه**  
**انضع** یعنی هر کس بی که دست تربیت ایله رفعا اید و ز سر رفعتی فرق فرود  
ایر و آنک که پایه قدرین نیست اید و ز کوکب بختی حصیض مذلته اینر نسیم  
لطفن نسیم اته پخ شور زاری رشک کلزار ارم قلور برق قهر من نسیم اته  
اتسه هزار خر مر اعتباری ادا قایه ویر • نسیم لطفن اسیدی روی خاکه اگر •  
حیات تازه بولیدی اچند عظم ریم • سموم قهر فرا اسیدی قهر چه کذر  
صدف اچند اریبه کیدی در نیم • بزب جوانی دست همتله خاکت  
کو بر دك و فرق رفعتن ذروه افلا که یوردك امید وار دك کا نمراند خطا



قلبه و زير چون قدم سمت شاهي آنك تربيتي بآيند ثابت كوردی ساكت و كوتاه  
 بردخی اول نوع كلامه اقدام اتمدی اما چون حال بر زمان بوموال اوزره  
 كچدی زركو دست اختيارين كشاده و رتبت و اعتبارن حددن زیاده كورب  
 پای خدمتی دایع استقامتدن چقمغه آغا زانندی و بپم امید و وعد و عید<sup>الله</sup>  
 اموال خلا بقت دست نصرتی درازانندی ناکاه دختر شاهك ناجی چون  
 بعض جواهرن احتیاج واقع اولدی اول نوع که مقصود ایدی نه خزانة عظمی ده موج  
 ایدی و نه شريك جوهری لرند الله کیردی در بر تجسس و تفحص ایدوب جبر الله  
 که بر بازار کان قیزی بخلین جواهره قادر دبد که آنک در چند اول مقول جواهر  
 وافر در زرك طلب جوهر چون برکنسه کوندردی دختر وجود جوهر مقصود  
 آنکا دایدوب اول قدر که مبالغه لرانندی لر فایده ویرمیدی القصة زركو آبی  
 جبر واکراهله بارگاه کتورب دختر شاه اندی بکا معلوم اولدی که بوباز<sup>کان</sup>  
 بچه نك بچه نك بچه عدد کوهر شاهواری وارد که تاصیرت فلك جواهر وهر  
 آنچه طبق زبرجد نکار آسمانده جلوه ویرمشد ردید مردم و مردم دیدن صفا  
 وضیاده اول لآلی آبدار مثالی مشاهده اتمشد و تادایده در یاد ریتبی هر  
 صد فله پرورش قلمشدر غواص بصیرت اول کوهر بیدانه لر ماتندن کورتر  
 و اشمشدر **بدت** چوزهره بخوبی درخشدن که کورده از سر تابتند  
 و آنک تصرفندی حد و نه عدد باقوت و مانی وارد که مادر خورشید تان  
 رحم کاند هزار خون جگر پرورش قلمشدر و کوه سنکد ل بچه بل مهد سینه  
 آبی جانی کبه صقلشدر **فرد** قطره های باده داماند که در هنگام وی  
 منعقد کرد در درون جامه های لعل فام و بچه قطعه زرد ریانی وارد در  
 دیدن مردم چشم افکند آنک نظاره سنکد خبر قیورم و مردم دیدن  
 اول سینه دلکشانك مشاهده سنکد نور وضیا حاصل قلور و درج جواهر  
 هزار لعل بدخشان وارد که سینه آسمانی لطافت الوانی اذن اکساب ایدر

پیت لعلش غوغا ز سهیل عقیق زک • فیروزه اش نشان از چرخ سبز فام  
ملک فرمان اتمک کرک که بود دختر اول جواهری حاضر قله و قیمت وقت هر نه  
ایسم بزدن اله اگر طوع و رغبت حضار ایدوب بها تعین اید رسه بهها و الا  
تهدید و تادیب اله در تمک کرک بلکه تشدید و تعذیب ایلد کتور تمک کرک  
شهرزاده دختر باز در کانر احضار جواهری فرمان اندی دختر حصار انکار و تحسین  
ایدوب ایمان غلاظ و شداد یاد اندی که اگر چه بند جواهری بود را ماسنر  
توصیف اند کوکز اوزره یوقد جمیع مخزون و مکون عیان اندی و کندود  
اولن جرده و دینه لری در میان اندی نزد کرک سعیا را اعتبارند تمام عیا کلیمو  
تصیح و تعریض ایلد مدکر زور و زار له اقرار اندر مسند و تحریض اندی دختر شاه  
خود بین هن ناقصات العقل و الذی جامع جالت انجا مندن مست و بخود  
ایدی دمدنه شیطان انسان اکایار و نخوت سلطنت تجر نفس و خوار نه  
مدد کار اولوب یازر کانزاده پنجر شیر شکر و عذابه کرفار اندی دختر  
بحاره زخم چنگال عقابین عقابه تحمل ایدوب میوب مرغ روحی نفس تندن  
اوجوب شیانند عدمه کندی مادر و پدر و سایر تعلقات دختر فریاد  
و نفی چرخ اثری و کوش ماه و تیره بتور دیر و زیر صافی ضمن صورت و انعز  
نفیر و قطمیر لوح خاطر شاهه تصویر اندی ملکک بوفضاحت دودی که روز  
حرمندن صعود اندی را ویده سینه سن تیره و دیده غیر تن چیره قلدی کرچه  
که ظاهر اظهار جلالت ایدوب اول حکمی امضا اندی ما تطف طریقله  
ورنه دختری نواخت ایدوب مال بسیار ایلد رضا اندی و دختر ن  
نظر شاهانه دن دور و عاطفت بیکر اندن ساقط مجبور ایدوب اولشیم  
ستمکارک مصاحبت شامیله شهرزاده نامدار درجه اعتباردن ساقط  
اولوب کوک قدری حسیض مذله هابط اولدی و ندر کرستم کریم انتقام  
سلطانندن فرار ایدوب ترک دیار اختیار اندی شهرزاده بونی مناسب کورد



که بر قاج کون شهر دن چقوب ملک باغده ساکنی اوله اول وقت که عوطف  
 قهر شیری سکون بوله و زیانه غضب بها نسوز بادشاهی انطفا و لطف پذیر  
 اول بعض خواصک دامن شفاعت شستایدوب بند حرم سرایه خرام قله  
 پس دختر و مادر بد زک باغده کندی زرک بو حال دن خبر دار اولوب ملازمت  
 ملاکه به شتاب اندی شهرزاده زرکری کورچک اضطراب اندی و ایدی ای بد کردار  
 شوم دیدار حیف و هزار حیف اول نظر که سکا دکل بد که سگ صورتک نقش  
 و نکا لاولی دیواره متعلق اوله **بیت** حیف باشد نظری بدیاری  
 که برو صورت نکا رکنده **کیر و کلک** که برفقه غبار دن دخی قوپره سن  
 و طریق طمع و غرض یله برفساد کلیه داخی باعث اولاسن یوری وار کیت  
 ملازمت استامدن فراغت ایت که من بعد سنک ملاقاتک بکا و بال  
 مسئله صاحب احتمال محال در زرک خایب و خاصر شهرزاده خدمتندن  
 کندی و سر سیمه پریشان حال باش الوب بیایانه توجه اندی کیدر کن  
 احتشام اولدی و ابر تیره پرده نیاره فامی فضای هوا پر فالدری و باد  
 برد نفس سرد له ستاره لک چراغ سویندر دی بچاره بواصل زمانه  
 که کویا عرض زمین اوزره پرویزن آسمان دن غبار نیل الممشدی دونه  
 هواد وده قیر و قطران بولممشدی پریشان حال قدم استعجال کیدر کن  
 قضای الهی اول صحرا ده شکار سیاه اچون بر چاه حفر الممشدی اتفاق  
 بر بر و بوزینه و بر مار اول چاهه دو شمشلردی زرک که خلقک دهکدا  
 اوزره جنا جان قوزدی راه راستی قویب بوجا نور لک عقبنده  
 او یوب بوجا همد و شدی **ای** که توا ظلم چاهی میکنی **از برای خویش**  
**چاهی میکنی** کرد خود چون کرم بدله بر متن **هر خود چه میکنی** انداز کن  
 بوجوانات که قهر چاهه دو شد لر چون جمله سی دام بلایه گرفتار اولد  
 هریری کند و تشویشندن آخر و ایدایه متعصا و لیوب بخه کون بوجا

۳  
 ۳  
 اوزره قهر چاهه قالدر تا بر کون اهل شهر دن بر سیاح غریمت سفر ایدو  
 اتفاق رایی اول چاهه راست کلدی وانلری بوحالده مشاهده قلوب  
 پریشان خاطر اولدی و کندوبله فکر ایدی که سایر لر چاهه جهمه اما بودند  
 آدم او غلنی بو ورطه محنته گرفتار اولوب بادیه حمانه قریب و سر منزل حیانت  
 بعید در مقتضای عروت بود که هر نه وجهه که میسر اوله خلاصه سعی ایدم  
 و بوعملک ثوابی **یوم لا ینفع مال ولا بنون** ایچون دخیلم قلم پس بر سن  
 بولوب بر طرفن بریره بر کندی و بر جانبین قهر چاهه صرقدی فی الحال بوزینه  
 یا پشتوب سر چاهه یتدی برد فعه دخی مار مسابقت ایدی و چینی نوبت  
 بر پنجه سن رسنه الدرب چقدی چون اوجی پله جان غریزی خلاص ایدیر  
 سیاحه دعا لراید و بایتدیلر بلش اول که سندن هر بر مره منت عظیم حاصل  
 و نعت جسیم و اصل اما حالیا بز و آنک مکافاتی میسر و مجازاتی متصور د کلد  
 بوزینه ایدی هم مقام بوکن دانسته در که بوشهر متصل در اکو التفات  
 اولنوب متر لمز مقدم میمون ایله تشریف پوریلور سه امید در که اجراء  
 اداء حقوق خدمتد قصور واقع اولمیه بر ایدی بنم دخی گام حوالی شهرده  
 فلا ن پشته در شویله که اولموضع کذر پیوره سن مقدور وقت اولدوغی  
 قدر رسم خدمتی بر نه کتورم مار ایدی بنم ده مکانم بوشهرک بار و سندن در  
 شویله که سعادت مساعدت ایدوب کلبه اخرا نه قدم رنج پیوره سن امکا  
 مقداری بوا حسنانک مکافاتن کوره سن اما عجالت الوقت بز دن سکا بر <sup>نصحت</sup>  
 مناسب در که آنک استماعی سکا فرض و واجب در زنها که بوکر اهی زندان چاهه  
 حق میه سن که آدمی بدعهدا ولور و احسان مقابله سندن اسافی لازم یلوانک  
 جمال ظاهر نه فریقده اولم تکرر و قبح باطن و مضرت اختلاطدن احتیاط قلق  
**پیت** بگذر از صورت و سیرت بصفا و ارازانک • آدمی شکل بود کو بتر از دو  
 باشد • اکثر اهل عالم ارایش صورته مایلر و اصلاح معیندن غافلدر و علی



المخصوص بآدم که پنجم دم در که بزمه هدم در **مصراع** صور تا یوسف  
 در در معینان کرک • آنک خلق خصلتی تمام نفس ایدوب سیماسند  
 شمر و فامشاهد اتم مشور در و شربند علامت صفا معاینه قله مشور  
 و فاجوی زخویان که هیچکس نشیند • بهیچ دور زکلزار دهر بوی وفا • بزم  
 نصیحتی سامعه قبول یله اشتمسک بو پند مزوجبیل که محض خلاصه  
 منبعث درایش اتمسک بر کون اوله که نادم اوله سن اما سحره ندامت شمر  
 ملامت اوله سیاح انلره و کلماتلره التفات اتمیوب طرف رستی قهر جاهر  
 صالی و پردی و مناصحت بهر غنی کوش قبوله استماع اتمیوب زر کوی دخی  
 طشره چقردی زر کرده سیاحه اعتذار ایدوب شاهک بوندن اعراض  
 و نفرتدن کندونک وحشیت و وحشت و دهشتدن بر شمر اطهار ایلدی  
 و تضرع ایدوب التماس ایلدی که بر کون آنک جانینه قدم رنجر پوره  
 شاید که اندوکه احسانک مکافاتی شرطن بر نه کتوره سیاح ایتدی حالیا  
 پای غریمی کاب سیاحه قوشمدر برنج کون عرصه زمین کشم کرک و قدم  
 عزمله اطراف عالمی سیر اتم کرک اما شرطن بوا ولسون که اگر قضا دن امان میسر  
 اولور سه و قهرمان قدر مساحت کوستر سه بر دفعه دخی شرف صحبت کرک  
 مشرف اوله وز و نعمت وصال کرنی غنیمت بله و **دیت** کر عمر بود باز  
 بخدمت برسم • بو معاهده اوزره بری بیرون و داع اندلر و همان اول  
 مکانه بر بریسی مقصد لرنه کندلر سیاح و نوب بولنه کیردی زر کو شهر  
 ملوب بر کوسه ده متواری اولدی پادشاه زر کرک تربتندن پشیمان  
 و مواعظ وزیر استماع اتمد و کندن منفعل و پریشان دختر نیک شفا عتد  
 تمام منتقبض و بالکلیه آنک جانیندن متنفذ و معرض هر بار که مادری تضرع  
 و ازاری اندی شرف لتفاف بولدی و هر چند که اکابر و سایل شفاعت نشینت  
 اندلر موقع قبوله واقع اولدی تا بحال اوزره بر پیل کجی سیاح مسالک

قطع ایدوب چو محالک سیر اندی و بومدت تمام اوچوز عدد خالص  
 تمام عیار له کتوردی آخر داعیه حب الوطن ظهور ایدوب کندوبله فکر  
 اندی که هر چند که دیار عربده احوالهم تمام مراد اوزره وساعت بساعت دوست  
 دنیا که سرمایه سعادت عقیق درازد یاد اوزره در اما **فرد** کوکله طوکلک  
 آرزوی وطن • جان دماغن پراندی بوی وطن • هوا منشأ مولد مزاج  
 غایت ساز کار و آب سرچشمه وطن کام دلمزده زیاده خوشگوار در پس  
 دیار عربیدن وطن اصلی جانی نه یوز طوتدی و شب هنگام ده اول یوز  
 مقامی اولان کوهک دامننه تیوب آند تزل اندی کچه دن بر مقدار کجک  
 آلهی ایکی درد خونریز فتنه انگیز که مرخ خنجر کدار آنلرک زخم سهم دلشکارند  
 وهم ایدردی و سماک نیزه دار آنلرک هول تیغ خونبارندن ترش ترش یوز  
 چکردی **بیت** چو چشم دلیران پر کین خونریز • بقصد خون مردم تیغها  
 تیز • اول منزله انی خالی بولد لر نقد جنبشندن شنی واریشه الوب  
 ایا غن خم کندایله محکم باغلدر و بز خطرناک وادی به که شارعدن دور ایدک  
 سوبله بسته و شکسته براقدر و پکاره بادل صد پاره کندوبله فکر اندی که  
 هنوز حیانتن رمق و صفحه زندگانیدن سبق میسر در شه دمد و شکر شکر  
 رب العالمین کام دلن مکملک کوك **مثنوی** هر ایشکده خدایه یاد ایلله  
 خاطرك یاد بیلله شاد • قلبکی اتمه بر نفس غافل • غافل اولوق خطا در غافل  
 دی بونی کلسه بر بلا ناکاه • حسبی الله لا اله سواه • مرد سیاح اول کچه  
 تا صیاح مزاج ناسازکارند در وی صبر مرله علاج ایدوب حکم قصا  
 و فرمان قدره رضا و یردی وقت سحرده درد قید و بند له ببطاقت اولو  
 فرهاد وزاری پر آغانندی و ابر دیده سند باران حسرت یا غدر ب و دود  
 سیاه آیی آسمانه آغدر ب ناله جانکدازله ایتدی در یغ که بوم بلکه عناده پکاره  
 قالدم کسه بنم حالمه مطلع او ملدی و بودرد جانسوز له بجه قنایه طالدم کشتی



امیدم کار خلاصه وصول بومدی **قطعه** نبدله ایغم الم بسته ۱۰  
 حسرتیله ضعیف نخست ۱۰ بریکا محنت جلای وطن ۱۰ بریکا شدت  
 بلای رسن ۱۰ بو محله مکر یوزینه طعم طلبینه کنا هندن چتوب اطراف  
 دشتی کشت ایدردی بو آواز دردناکی ایشد جک بوجدان آشنا <sup>سن</sup> لایحه  
 استشمام اندی **مصراع** آواز نفس روح برورست ۱۰ وهاندم صوتک عبیه  
 کیدوب سیاحک سر و قشقه کلدی چون یار قدیم بسته بند بلا کورد  
 چشمه سار چشمندن سیلاب خونین روان ایدوب ایندی ای یار عزیز  
 نه حادثه حادث اولدی که سن بو بلا بندنه دو شمه یاعت اولدی  
 سیاح ایندی ای برادر محنت آباد نیاده بر فردی غصه جراحت جرحه  
 راحت نوشا تمسدر و خوابه روزگار ده برادر بی رخ و آفت بر کج  
 کور ممش و اشتمشدر ۱۰ کس عسل نه نیش ازین دکان نخود ۱۰ کس طب  
 نه خار ازین بستان نچید ۱۰ هرگاه که بر کسینه بونکته دن اکاه اوله  
 و بواسر اردن خبر دار نه غصه خار زماندن ابرخران کس اشک ملا  
 ریزان ایدرونه جلوه ازهار تازه عذار روزگار له موسم بهار کج  
 طرح طرح و طرد اخرا ایدر که نه آنک غمته مدار میسر در نه سرور نه  
 قرار منصور **مشق** آنک کیم عقل کامل اوله یاری ۱۰ جهان حالندن  
 الورا اعتباری ۱۰ کورب بو چرخ گردان اضطرابین ۱۰ زمانک سر عتیله <sup>انقلاب</sup>  
 نه اقبالندن اولورند سرکش ۱۰ نه ادبارندن اورر جانده آتش ۱۰ پس  
 هر سرگذشتنی من اوله الی آخره حکایت ایندی یوزینه ایددی خوشحال  
 اولکه باب حصول امید کشاده و اسباب وصول مراد آماده در میسر و کده  
 قدر بو خللک تدار کند سعی اتمک لازم در اما حال بند بلادن خلاص تمام  
 جمله دن هم در پس سیاحک بند لری جوزدی جوزلمکه قابل اولین <sup>و ندایم</sup> پنجه  
 چکوب وزدی و آئی اکرام و اغراز له خانه سینه ایلندی و خشک و ترمیوه <sup>لر</sup>

۲۱۳  
**منوی** صبحدم چون نسیم غنچه کشای • نمکین لره فرح بخشای •  
شوقله بسته دل لرا جلدی • جمله اطرافه نور صا جلدی بوزینه  
بوزینه سیاحی اول سرچشمه به اندی و نقد معهودی دزد لرد اندی  
سایر اسبابه دست تصرفه داز امتدی و بوزینه بی وداع اید و شهر  
جانبینه متوجه اولدی تفیق یولی اول جیشہ پیشه یر که یرک مسکنی اید  
راست کلدی ایراقدن شیر نیان کبی غویو بر یر غران نمایان اولدی سیاح  
اول شکل مہبی کور چک خوف و نہیب قلبینه یول بولدی پیرا وازہ کر امیز  
اول کہ **مصراع** اندک خدمت هنوز یاد مدہ در • بس قرشو کلدی  
واعتماد در نصکرم التماس ایلدی کہ بر ساعت توقف ایلیم سیاح آنک رضا  
خاطری چون منتظر تقبل اندی و یرشان دما نہ لایق ترک طلبندہ هر طرف  
کشت ایدوب تا شہزادہ اولدوغی باغیتدی شہزادہ بی کوردی کہ کارہ خو  
او تورب طوولعیہ مشغول و کردند بر مرقع قیمتی مقتول یر بر گوشہ دہ  
چقوب بر پنجه ایل آنی هلاک اندی و پیرایہ فی لوب مہمان سیاحہ تحفه  
ایلدی سیاح دخی رسم اعتداری رعایت کلدی و امیر سبائی وداع  
ایدوب شہ متوجہ اولدی بواٹنادہ زر کر اشنانک حوالی فکر ایدوب خاطر  
بوخطور اندی کہ بہایم و سباعدن حسن عہد مشاہدہ قلدیم و آنک ایلہ  
آشنا لعدن بود کلو فایده بولدیم اگر زر کر بنم قدوم مدن خبر یلہ ہر آنہ بنم  
مقدمہ انواع اہتزار کوستر سہ کرک و فتح ابواب تطف دہ انواع تکلفی  
لارم یلسہ کرک و آنک امداد و اعانتیلہ بود نایمہ ہای منتہای و پر یلسہ کرک  
و بو پیرہ دن کہ کچینہ جواہر در قیمت وافرالہ کیر سہ کرک زیرا کہ آنک بو  
باید و بصارتی کاملدر و ہر بر نیک قیمتہ و قوف و معرفتی شامل سباع <sup>بیت</sup> بو  
اندی و علی الصباح شہر یتدی اول وقتہ مکر آوازہ هلاک دختر شاہلہ  
اسواق شہر طولشدی و خلا یوسر اسیمہ و حیران پارکاہ شاہ جانبینہ روا



اولم شدی زر کرد خنّی تحقیق خبر چون گوشه خلوت دن طشره چقوب  
دله دی که یاراندن برین کوره و حقیقت واقعه دن خبر صوره ناکاه  
سیاحی کورب استبشار تمام اظهار اندی واجلال واکرامله کند و مقاسم  
ایتدی رسم پرسش خاطر د نصیحت بر دفعه دخی کندی واقعه سابقه  
ورعوت شاه دن دور اولوب اسکی مرتبه سنه نعل اندوکن و مال و منال  
الذن مبالغه مبلغ کند و کن بر سپیل بقضیل تقریر اندی سیاح اکاشلی و یرو  
اندی ای برادر اگر سنک معاشک بایند و انتعاشک استبانده نقصان  
و قصور ظهور قلده و خرمن ثروتک صرصر حوادث ایلده صاوریلوب  
باد فایه کندیسه غم یمه که بنم عدد و نیازم وارد در تمام و بر پریم وارد  
که جواهر زواهری اخگر نازکی یار یار نیاز بحمد الله که تمیز عیار زرد  
صاحب نظر سن و تقویم بها جواهرده استاد ماهر عقد شریعی بونری نقد  
توقف الله و مرادک اولد قچه آلب خرج ایلده تکلف چکه بونی دیدی همانده  
زر و کوهری نظرنده قودی زر و کنکاه ایتدی پلایه دختر شاه ایدوکن بشا  
تمام اظهار قلوب ایتدی بوجواهرک قیمتی اعداد در اما حسابدن متجاوز در  
واو هام حساب برینک بهاسنک تعداد دن عاجز در کوکلک خوش طوط  
که همان بوساعت خاطرک فارغ قلم سن بوند سلامتله او تور تاین کلم سنی بو  
بوله پس کند و پرایتدی عجب دولت ایردم و عظیم غنیمت له کوردم اگر اهل  
ایدوب فوت فرصته رخصت و یرم فواید جزم دن بدور و منافع بحریر  
بغایت مجور اولورم بوندن سابق مزاج پادشاه بکا متغیر ایدی و اول حشت  
سینی ایلده متصرف چون بو واقعه جانکا هندن آگاه اولدی لاجرم متالمه و اندو  
و دختر نک قاتلی ارایوب بولمقد هلاکد ربوغا ایلده نک دفعه بوند اول  
حیله و بوندن اقرب و سیله میسر د کلد که سیاحی شاهه تحفه ایلدم تا طریقی  
قصاصله سیاست ایلده و شاید که بو خدمت واسطه سیله کاهمی عنایید و ب

میله اسکی مرتبه بی عنایا ند هاند غرم عددی مصمم اندی و اقام  
ایله درگاه شاه و ارب جرات تمام ایله نیدی بوحادثه نك اصله  
تخصه و تمام سعی بلیغ ادم و شاه دولشه و ملکه نك پیرایه سن  
قائلی النده بولوب طوبتم شاه فی الحال بر سر هنك ایله و ب سیاح  
احصا را نذر پجاده چون مسجاری کاری مشاهده اندی زکوره عتای  
آمین خطاب آغا ایدوب اندی کشتی مرابدوستی و کس نکشته بود • زین زارت  
کیمی بود چون تود شمش • اگرچه بوقضای آسمانی در امان بود کال بکا هزار بو  
کبی لوازدانی در ملک کان اندی که بونگاه کار در انکاره بحال بوق لاجرم جرمنه  
اقرار ایله و بونگانی بد کردار لغت مکافات جفتند سولیر پیرایه دخی بومعنی و بو  
منظنه مصدق اولدی پس پوردی تا فی قیحه هیئت وزره بر خره بند ره لوتشیر  
ایدوب اسواق شهری کرد ره لوبعد بند کرا نله قمر زندانه قوی پر ره لچون شریط  
نقرت تمام اوله و لوازم ماماتم و مصیبت انجام بوله اشد سیاست ایله قضا  
ایده لرو اول ساعت که سیاح پجاده بوقضا خنله کرد اگر شهری کرد در لوبار  
بای نام بارودن دیدن عیبت ایله تطاده ایدردی چون یار مهر بان بسته بند بلا  
کوردی عقیقه دوشوب زندانه کرد کد نصکره حضوره کلدی و حالن صورتی  
واقعیه واقف و لچتی خروش اندی وایتدی بزسکا دیمد کی که مردید کوه دیو و  
بدتر در اسارت و احسان آنرا قاشد و یکسان و عیبت و هنر آنرا مذهبند برابر در  
پیمان اول زمان که باران کیغرضنك کلامنه صغادن ابا ائدك و شاینه خلادن  
خالی منا صحتی استماعدن امتاع کوستره ك جرم ایلام که سنك مال حالك مدامت  
یتسه كرك و اول کافور نعمه اند و کلک انسانیت مکافاتند و سکا اسات استر  
من همان روز رفهاد طمع بیریدم • که عنان دلشید بلب شیرین داد • سیاح  
ایتدی ایصدیق صادق و رفیق موافق حالا بونك ملا متدن که بنم جراحتم  
اکوشتن اکو سن ریش دل و شوش خاطر لایقصلدن غیر نه حاصل در بکا



بود در دیر که بند یا دان از جندی کوش هوشمه بند اتمکدن هم بوندن غیر  
 الم بند کوان زغم حبس دار زندان بلکه هلاک جان هم **بیت** بکایتی  
 بوجاندگی ریش • اور رسن سنداخی ریش او سسته نیش • حالا بر حیلۀ تلک  
 ایله که بو خائله احسن و جملۀ دفع ایلوب بوبلیۀ یی رفع ایلیه مارا یتدی  
 دون کون مادر شامه بن دندان دلعاب دهامدن بر چاشنی و پردم که  
 بقراط زمان و جالینوس دوران آنک داروی در مانند حیران در بو  
 کیا هی ال نگاه ایله علی الصبح که سنی بارگاه شامه التلر صورت واقع دن  
 آنی آگاه ایلیه و بو کیا هی کا ویر تا ملسوغ بخیر ایدوب شفا بوله شاید که بو  
 چاره ایله خلاص و طریق نجاته ظفر میسر اوله سیاح اکا منتلر ایدوب عال  
 اتدی دمار آنی وداع ایدوب سومراخته کندی و سحرگاه پادشاهک بام قصه  
 چقوب روزندن آوا تدی که پادشاه آگاه اولسون که علاج مزاج ملسوع  
 و دواء کزیدن برکیاه در که حالا اکا مالک سیاح بیکناهدرا اول  
 وقتن مکر پادشاه مادر نک بالینی بایند او تور بعم فوت و دختر  
 الم در دمار له جمع ادوب مرهم زخم ماری اطبا یله استبشار ایدوب  
 اول قدر که بزه قات و موانع زهرات و دوا فع سموم ایله معالجه ده معال  
 قله لومفید اولدی چون بو آواز کوش ملکه یلشدی بیوردیکه بام قصه  
 اوزره کم واریله لرو بو کلام نه جھتدن کلور تجسیس قله لرو اول قدر که  
 پاسپانلرجست و جوی اچون تک و پوی اتدی لرو بام اوزره نوع انسانن  
 بلکه جنس حیواندن نام و نشان کور مدلر پس بو که حمل اولندی که بو صدانک  
 صاحبی هانت غیبی اوله علی الصبح سیای زنداندن چقرو ب درگاه شامه  
 ایلتلر و علاج زخم ماری اندن استکشاف اتلر سیاح ده ایدوب یتدی  
**بیت** همیشه در که عدل و جناب احسانک • چو کعبه مقصد حاجات  
 اهل عالم وار • ای شاه عالم پناه الم چکه که بوزهرک تریاقی بنم الم دن درانشاه

تعالی همان بودم ملکه بجهانه شفا کمال حاصل اولسه کوك و باذن الله  
تعالی بودار و یله ضرر زهر همار بدنندن کلیا زایل اولسه کوك اما توقع  
بنده بودار و لا احوال پریشان شدن مسامع جلاله برنکته انها ایلیده که عدل  
ملك دارای ملکه ده سزا بود هر که بر نفس کوش هوشله حال مظلومان بی گمنی اصفیا  
پوره بیت چنان حسب کاید فغانت بکوش اگر داد خواهی برادرت  
خروش مشام دل شاه کلام سیاحدن بوی صدق سستشام ایدوب تلطف  
طریق یله پیوردی که بی وقف سرخجامکی میدادن منتهایه دک اعلام ایلده و تکلف  
آغاز و انجام حالکی بیاندن سعی و اهتمام ایلده سیاح جرات تمام ایلده اقدام اقلام  
اوزده کلوب جری الحنان و فصیح اللسان اولاسرگزشته برو جمله بیان قلدی  
که ضمیر شاهه اول بیگناهک برات ساحت ذمتی روز روشن کبی عیان اولد  
بعن اول کیا هی شیر ایلده حل ایدوب ملسوعه اچوردی همان ساعت اثر برات  
و علامت صحت بدنندن ظاهر اولدی سیاح خصاصدن بدل همت خسروانیه  
لایق خلعت کوانمایه ایلده اختصاص بولدی زر کبد کردار پای دارده اله  
و انتظار ده ایدی که تا سیاح بردار اولوب اول مقلد ز سرخ تمام عیار  
کند و ده قالمیدی پادشاه قاتل اول تقرب و جایی که سابقا بولمش ایدی  
ینه بولیدی ناکاه مثال واجب الامتثال صادر اولدی که سیاح پیکناه  
نم البدل زر کوزار برداریدن لوانلرک آیین و مذهب لرنده بویله ایدی که  
چن بر پیکناه حقتن بر مغترنیک افتراشی بابت اولوب اول بهتان صمنده آنک  
عرض فاسدی ظاهر اولسه اول عقوبت که اول متهم مظلوم حقتن اقامت  
اولسه کوك ایدی اول کذاب غماز باندن تقدیم اولنوردی همان دستور  
اوزده اول عذار بد کردار که نه روی فتوتی واریدی نه پوی مروتی بردار  
اولندی و عرضه حاک لوث جیفه ناپاکدن که مجمع غدر و فساد اید  
پاک اولوب طریق مکافات له کند و فعلنک جزا و سزا سن بولدی بیت



صنفه کم غدار بر خور دارا ولور • یا کیلور باشی یا بر دارا ولور • بودر  
 اول مثل ملوک سلوک طریق اختیار خواصده و داستان سلاطین تخصّص احوال  
 ارباب تقرب و اختصاص ده اکو ملک حلب زرگر بد اصل و بی ادبی تربیت ایلتیک  
 دخترخون پیکناهه متعرض اولمزدی و شجره سرینجه بیرله مکافاتن بولمزدی  
 عموماً سلاطینه واجبدر که بی تجربه بر احدی تربیت ایلته لر و علی العیار بر  
 قضا و پر فرمایان امضایور میسه لر که انسان قاتلده تلافی و احسان ضایع  
 اولم و جزا اساءت و عصیان در دایره شیدانه قلزم **قطعه**  
 نقش اولور نفس بشرده خیر و شر و نیک و بد • گورسه احسانی و نتمز تا ابد  
 انسان اولان • بر پنجه میل خدمت ایلر قوللر و آزاد اولور • اوله مزازا د  
 هرگز بندک احسان اولان • چون فرمایش قضا سر پرده غیبدن سرد و تلون  
 اوج آسمانده ایر کوردی و کار فرمای قدر کرامت و افسر خلافتی آنلرک فرق  
 فرقد ساینده رزانی کوردی واجبدر که بدل بجهواد اید و بانلردن بر عمل  
 وجوده کله سبب سعادت دنیا و موجب حصول نجات و وصول درجات  
 عقبی و لا **قطعه** هر مدتی نظر کسی میکند سپهر • هر نوینی زمین کسی  
 میدهد زمان • چون گام جاودان متصور نمیشود • حرم کسی که ماند  
 از و نام جاودان **باب چهاردهم انقلابات زمان عدم التفات و جمیع**  
**امورده قضای مرتب العباده رضا و انقیاد لازم اید و کن بیان اید**  
 چون رای کشوکشای بود داستان دلارائی کجینه در طلو جواهر حکمت در  
 و بر خزینه در که مملو نقد پند و نصیحتدن گوش جان و شمع اذعان ایلده استماع  
 اندی طبع دهانله مدح و ثنا جواهر بن حکیم بزرگوارک فرقه نثار اید و بل اعتدال  
 کنان ایدی • ای تشنگان بادیه شوق یافته • از بحر طبع روشن آفتاب زلال  
 علم • بر داشته ضمیر منیرت بدست فک • روزی هزار بار نقاب از جمال علم  
 تصدیع ملازمان جناب حکمت مآب حدن تجاوز ایتدی و باب ابرامه

اقدام دایم ابدن طشه کتدی قریبیر که اطباء اطباء انقسام بوله  
 ووضایای حکمت انجام اتمام اوله چون جیکم الهی اون اوچنی وصیتک  
 نحواسی کاهی اعلام بیور و ب ترتیب خواص وند ما باند داستان سلاطین قدما  
 بیان اتدی و مصاحبت اراذل و مناسبت اونی دن حاصل اولان خل و نقصان  
 دلیل و برهان ایله روز روشن کی عیان اتدی حالنا ملتسمد که اون  
 در دخی وصیتک مضمون که آخر وصایا در طریق تمثیل ایله برسیل تفصیل شرف  
 انتهایه میشد و ره و سبب ندر که کریم عاقل و دانای کامل دایما بسته بند بلا  
 و خسته تیر عنا اولوب لیم جاهل و نادان غافل همواره مستغرق ذوق و صفا  
 اولورنه اکا عقل و فطانت نافع اولورنه بو کاجمل و حماقت مانع اولور و جلب  
 منفعت و سیله نلر و سلب مضرتل حیل ندر لطف ایدوب بیان پوره برمن  
 حکمت نضاب جواب و پردی که ای شاه کامیاب اکتساب دولتک مقدمات  
 واسبانے وارد که هر کس کادست رس بولور سزاوار جان دولت و شایسته  
 عز و رفعت اولور اما آنک نتایج و ثمراتی مشیت مسببلا سببیه منوط در  
 و جمله سنک سر رشته سی قضای ربانی و تقدیر یزدانی یه مربوط در چون  
 قاضی قضا بر حکمی امضا و برامری اقتضا قله جمله و ساینط ساقط و جمیع وسائل  
 باطل و زایل اولور زیرا که پنجه دانالوار که باوجود استحقاق دولت یکرور  
 دن عاجز در و پنجه نادانلوار که بی استعداد عزت سرور لک سریر نه جلوس  
 ایدوب رفعت درجه ده اوج فلک متجاوز در **قطب** کنج شاهی دهند  
 و نازا **•** هر پیشه نیم نان بدهند **•** سفله بر صدر و اهل دانش **•** بغلط  
 ره بر آستان ندهند بیکرینه بوقضیه قضا یزدانی و فرمان سبحانیدن غیر یه  
 وابسته و کلدر هر چند که بر احدل خرد تمامی اوله آنکله امور معاشی انتظام بولق  
 میسر اوله و با هنر و کمالی اوله که آنکله اسباب انتعاشی مینا اولق متصور اوله  
 و یا صفت حسن و جمالی اوله آنکله صید قیلوب ناس ایدوب جذب منافع



بیقیاس ایلک ممکن اوله چون قضاء کرد کارا کارا یار و مدد کارا اولمیه هر آینه  
 انلودن هیچ ثمره شجره ظهوره کلیه و مقدمات هنر و کمال خرد و جالیدن  
 چندان فایده بولمیه برپادشا هزاره بوسیله یی دروازه شهرنسطور دطاب  
 زوله یازمش و کتابه باینک کالنتش فی الحجر قازمشدر یومقاله مناسب بوداستا  
 شیرین و حکایت رنگین اندن یادکار قالمشد درای استفسار قلدی که پنجه  
 مروی در اول **حکایت** برهن اییدی روایت اولنور که بعضی ممالک روم ده  
 بر تاجدار کامکار و بر جهاندار نامدار و ایددی که سایر شهر یارلرک اکا  
 نسبت بر نای و ایددی **بیت** بدانش بزرگ و بهمت بلند • بیاز و دلیر و  
 بدل هوشمند • ایکی فرزند ی و ایددی هنر کماله آراسته و عدل و افضاله  
 بیراسته **فرد** یکی دلها بر حمت شاد کرده • یکی جانها بعدل آباد کرده •  
 چون شاه دعوت یازدی یه لبتیک زمان اجابت اتدی پسر مهری خزاین و  
 دفاینی دست قهر تغلب ایله قبض ایدوب پدری مقامنه جلوس اتدی برادر  
 کهر چون کوردی که همان سلطنت سایه سن اولوپرادر نک فرقی فرقد سیاه  
 صالیدی و قائمه دولت زمام توسن یای آنک قبضه مراد و کفایتیادنه  
 تفویض قلدی آنک جانبندن مبادا بر غلله و مکتبش دیواندیشه ایدوب  
 رخت قراری راحله فراره تخمیل ایدوب کهرت غربت و جلاء دیار اختیار اتک  
 و غم و ناله دن نژاد و نواله کو تر ب سفره متوجه اولدی **فرد** ز شهر خویش  
 ملوم سر سفر دارم • بجز غم تو ندانم چه توشه بردارم • شهزاده تک و تنها  
 مسافه بعید و قطع ایدوب غروب و قریب وقت ده بر منترله یتدی بر زمان  
 تنهالک و حشتندن و غریبک دهشتندن کریان و غریبان اولوب ناله کان  
 اتدی **بیت** هر دو کای کرد چشم چشمه خونین روان • حال رفتن چون  
 بود این خود نخستین منترست • القصه اول کچه تمام حیرت و خجرت ایله کجور  
 چون تباشیر صبح ظاهر اولوب چهره زیبای عروس خورشید تنو افقدن عیان

۵۹  
اولدی و نکار خاوری زیر حجاب نیلو فری دن عذر رخشان نور افشان  
عالمیانه نمایان قلدی ملک نژاده بیند ساز سفره آغاز و آهنگ اندی ناگاه بر جوان  
تازه روی سلسله موی ملاحظت ده بی نظیر لطافت دلی پذیرا کا همراه اولاد  
شهرزاده قطاره قلوب برمه پان کوردی که خلعت لطف و کمال قامت  
حسن و جمال چون دکلش ایدی و ماه نوخم ابر و سن کورب کسکلن تمام  
بلشدی خط سبزی بنفشه تان ایدی که کلبرک طری حوالی سنک آچلشد  
یارین مسک و عنبر ایدی که صحیفه کا فوراً وزره صاچلشدی. خش  
چون مورچه پیرهن کل. که عنبر زین بیچیند ز سنبل. خطی زنجیر کرد ماه  
کشته. خرد سر بر خطش کمره کشته شهرزاده چون اول خط دلکش  
ورخسار آتش و شی مشاهن اندی کند و یه ایتدی بار محنت هجرانه مکر بو  
جوانک قوت مرا فقیله تحمل اولنه و بوبادی آتش افشان و دوزخ نشانک  
تابندن بوسه و حرامانک سایه سنک امان بولنه. **مضارع** خوشست  
آواره کی آنرا که همراهی چنین باشد. پس اولایکی یا سمن سمن جوانی و اولایکی



نهال بوستان امانی بری برینک صبحتی ایله خوشحال اولوب بیابان پرالمی  
 گلستان ارم تصور اتدلو خارستان مشقت و محنتی کلشن نزهت فزای  
 جنت خیال ایدوب کتدلو. سفرده بولنه موافق رفیق. بهشت اولور اوله  
 جهم طریق. بومترن دخی بر باد زکان زاده هوشیار کاردان و کار گزار  
 صاحب تدبیر و روشن ضمیر که قادرایدی که وقت کفایت ده عقل کامله عقد  
 شبه کون روز عقد ایدیدی و هنگام کسب و کار ده لطف حیل ایله  
 دینار تمام عیار خور زرنکادی چارسوی بازار فلک اله کتورید  
**فرد** حریف چابکی شیرین زبانی. بدانش کار سازی کار دانی  
 انلره ملحق اولوب صورت تثلیث دن نظر سعادت بیدار اولدی اوچنچ  
 کون بر دهقان براده توانا که احوال زراعت ده بصارت شامله و اطوار  
 دهفت ده مهارت کامله واردی باغبانلق ید طوبی سی بر مرتبه ده ایگ  
 که هر نهال خشکی که زمینه دکر دی نخل مریم کی سر سبز اولوب تروتازه و  
 خوش مزه میوه لو و پروردی و دهفت ده یمن قدی بر غایتل ایدی که  
 سرخاکه که نظر پذیرن اکر دی اول. زرع دن عین زر حاصل کو ترردی  
 باغ از و کشته تازده و شاد آب. زرع و منتظم بد و اسباب. انلره مصاحب  
 اولدی و خانه مراقبتک. ارکان اربعه سی مکمل اولوب خیر الرفقاء اربعه سر  
 ظهور قدی یاران مهربان سر و صحبت و دوستان هم داستانله غم اجنا  
 و اوطانی فراموش ایدوب کتدلو و برینک دیداری ایله آسوده حال اولوب  
 منازل و مراحل طی اتدلو. هر که باشد هشتین دوستان. هست در  
 کلخن میان بوستان. هر چه میجوی بصحبت قایم است. نه زیایت کاری  
 آید ز دست دل زهر باری عذاب میخورد جان زهر علی صفای می برد.  
 از لقای هر کسی فیضی بری. و ذفرق هر قرین چیزی خوری. چون ستاره  
 با ستاره شد قرین. لایق هر دو اثر زاید بین. مسافه دور و دراز

قطع اتدکد نصکره و شهر سنطوره یتدلر و کخانه شهرده آسایش و آراش  
 اچون بر مناسب مقام اختیار اتدلو جمله نک زاد و توشه سی آخر اولمشدی  
 و دنیار و درملری دخی نهایت بولمشدی یا لاندن بریسی یتدی حالا اول  
 زماندر بریز قادر اولدو غنم و کفایت کوستن و زون نقد قوتن  
 خرج قوت لایوت اله کتور و زتا فراغتله بر قاج کون بوشهرده اقامت  
 این و ز شهراده یتدی امور دنیویه تقادیر الهیه متعلق در جد و جهش  
 ادمک اندن هرگز مدخلی یوقدر پس عاقل اولان آنک طلبنه چندان مایل  
 اولمز و بر حیفه نک که طالبی کلاب و آخری خواب و آخرتن موجبی حساب غلب  
 اولاکتساب نه ارتکاب قلمز **فرد** این مرانرا همی زند غلب و ان مرین را  
 زند منقار آخر الامر بر پرند هم و از همه بازماند این مردار هر هر ق که  
 کارخانه از لعل مقسوم اوله امداد حرص ده و شرم ایله از دیار بولمز و  
 حرصیک نهال حال و شجره اعمالندن ثمن و بال و نکال دن غیری ثمر حاصل  
 اولمز کشتی پی چونکه مقدر رخصیب نزل نه اکسور و نه ارتداد رسد سعی سزاد  
 طلب نه فایده ایلر چور زقا وله مقسوم حذر نه اصبی قیلور چون اجل ایر ناچار  
 جوان جانان لب خدا ناله تدح کنان اتدی تحسین مال و منال دن حسن جمال  
 سبب تام و وصول آماده علیت لطف بال و بال سلم خاص و عام در هر قدر  
 که جیم جمال جلوه قله مال کا تابع مطلق در و هر کمن که ظاء ظرافت ظاهر اوله  
 رافت کا ملحوظ اولق مقرر و محقق در **فرد** ناچار هر که صاحب روی نکو  
 بود هر جا که بکزد هم چشمی بر و بود باز در کان زاده دخی آنک  
 مقدّماتی قدح و کند نک عقل و کفایتی مدح ایدوب اتدی سرمایه حسن  
 و بها با زار دنیاده بر نقدی بقادر و بر متاع کم بهادار از زمانه مایه  
 سودی لدن کیدر و باد فنا بنیاد وجودن بنا ادرنا واضح در که منافع  
 رای ماست و فواید تدبیر دوست و وفور بصارت و شمول بصیرت جمع



اسباب دولت و زره سابق و را جدر هر کس که دست و سعتی تنک و  
پای معیشتی سنک فاقه ایله لنک اوله مرهم عقل و فهمدن غیر یله اکا دوامیست  
دکله و هر کیمیک که مزاج حالی سموم افای هموم فقر و احتیاجله محتاج علاج  
اوله تریاک تمیز وادرا کدن غیر یله اکاشف متصور دکل **بیت**  
هر کیمه کم عقل کامل هادی و رهبر ولا • براوج طیر اغه همت ایلسه کوهرا ولا  
دهقان زاده ایتدی سرهایه عقل و خرد هر پرده سود مند اولمز و بضاعت  
تمیز و بضاعت هبازارده رواج اعتبار بولمز اگر دانش حصول دولتی مقتض  
اولیدی کر کدی که هر کسه که فضل و معرفتد جمله دن اکمل و رای و روتین  
مقودن افضل اوله لوی دولتی اوج آسماندن جهان بانی به ایر شدی و  
نهال سعادت باغ جهان ثمن کامرانی و پریدی ماچندان چندان اربا فضل  
و خرد زندان احتیاجد بند فقر له مقید کورلشدن و آنلک که مشام حیثی  
لوی شمه کلزار کفایت و درایتدن محروم در بوستان ترقه و ثروتد و کستنا  
ترفع و دولتم تماشا کدان مشاهدا و نمشدن بواجلدند که دیمش لرد  
**بیت** فلک بدم نادان دهد نهام مراد • تو اهل دانش و فضلی هیز کاهست  
اما هر کات کسب و طلب و میامن جهد و تعب کشی فی حنیض ذلندن ذر  
عزت یورد و فواید حرفت و عواید صناعت آدمی مقام دنا و تدن معرض  
سعادت کتور **مثنوی** کسب کن تازدی بدست آید که ذ عقل تو هیچ نکشاید  
شاه با آنکه تخت دارد و تاج • بزرگاسبان بود محتاج چون بونلر نوبتین  
تمام اتلر شهزاده دن التماس اتدلر که لطف ایدک سزدخی بو بابل بر دفعه  
دخی بر نکته بیان قیلک و بومیان جاری اولان کلماته کمانک اسرار نهان  
بر شمه عیان ایلک شهزاده بیوردی • ما آب روی فقر و قناعت نمی بریم  
با پادشه بکوی که روزی مقرر است • بن همان اول مذهب او ذره مقرریم  
که بوندن سابق آنک حقیقتد بر نکته فقر و انمشدی و یا رانک کلامد

دخی که بیور دیلر پرای حسن و جمال و سرمایه عقل و کمال و بضاعت مشقت  
اعمال و سایل حصول مال و آمال دن چندان منکر و کم اما مد عام بود که اگر  
شاهد حکم قضا و اتق رضادن جلوع قلمیه کوکب نور افشان حسن و جمال  
افق دولت و اقباله طالع اولمز و تا کار کن ار قدر چهار سوی جفان مشیت  
دکانن اچمیه بازار عالمک متاع بصیرت بنی آدم چندان رواج بولمز فایله <sup>نایله</sup> ما  
کب بر نواله در که تقدیر ازلی حواله سیله ارباب جدد و طلبه میسر در و خوشه  
کشت و زرع بر توشه در که خرمن ارادت لم یزی دن مزارعات حرفه مقدرد  
هر هر تم تدبیر که قلم اندیشه ضمیمه لوج رنگ آمیز خیاله تحریر اولنه موافق تقدیر  
اولما حق خرابلق ایله محو و ملق محقق در و هراسون که آنی نفائات عقل و خرد  
عقد ایلیه غرام خوان قضا رد اید جک افسانه رنگین بولمق مقدر **فرد**  
چه نقشها که بر اینک ختم و سود نداشت . فسون ما بر او کشته است افسانه  
پس محقق اولدی که هرگاه که مشیت حق بر کس نه نک مطلبه متعلق اولانه  
کسب و تعب بلکه بی سبقت طلب البتله حاصل و واقع اولور و چون ارادت  
جواد مطلق آنک حصولنه مانع اوله مقدمات جد و جهد و سعی و کینه باطل  
و ضایع اولور لا جرم قضاء رب العباد اطاعت و انقیاد ایدوب سر تسلیم  
خط تقدیر قومدن غیر یچاره یوقد **مضارع** در ماندن مرادضا بقضا  
دادنست و بس . نته که اول پیر دهقان قضایه رضا و پروب کنذار نه  
عنایت آلمی یه تفویض قلدی یاران استفسار تدبیر نیچر روی دواول  
**حکایت** شهزاده ایتدی روایت ایدر لو شهر اندلیسد بر دهقان و آرد  
که صنعت و هفت کاسه استخوان و لوب حرفت نهراعت کمال و پر مشدی  
اوقات دن بروقت ده دخلی خرچندن افزون و لوب اوج یوز عدد  
دینار عدد تمام عیار الله کیم مشدی استاد اول مقدار دینار له دلشاد <sup>4</sup>  
و خاطر زندان احتیاج و افتقار دن آزاد اولدی ما غایت تعلقدن و چه



نقاشته آندن صرفا تیموب جانی کبی رندان سینه سندن لهان در ده  
 کاه کاه نهاده بر در بر صایب و جمله سن برین یا بنا اول زعفران سرور  
 فزایله لب و دهان عیشی خندان ایلردی **فرد** زان میوه زعفران  
 ریز شد. چنین زعفران شادی نگیرد شد. بر کون عادت معبودی اوزره  
 نقود موجودی شمارا یدوب در کیسه قلدی بعلن بر موضع مخفی ده بهمان  
 اتمک دیلدی بواشاده اتفاق احبابندن بعضی آنی زیاده کلوب دق  
 باب اتدی دهقان بو خوف ایله که ناکاه اول اجنبی کله و بو مخدره  
 رخشندن رودن که **استر دهبک** فرمانی موجبی ایله حجاب خفایله  
 مستورا و ملق واجید مرا کاه اول آنک اخفاسی باینده شتاب اتدی و غایت  
 شتابندن اوب بر سبوی به اتدی بعلن کلن مهتا تله بر مهم ضروری چون  
 بر جابنه کتمک لازم کلدی کدرجک محلل خاتوننه سفارش اتدی که اتمام مراسم  
 ضیافت ده اتمام ایدوب آنلر کلبجه مناسب طعام احضار ایلد خاتون  
 فرمان شوهر امتثال ایدوب طبخ طعاما اشتغال ایدجک لوازم آتش اچود  
 صو حاجتا ولدی خاتون سبوی مزبوره شتاب ایدوب قطره آبدن  
 تی بولدی ضروری کو تر باوی قپو سنه کتورد و بر آشنایکجه دیوانن  
 منتظر اولوب طور دی تا بر قصاب دوستیائی که برکا و اولمغچون شهر کلشد  
 اول رایه کلوب زن دهقان در خانه ده حاضر کوردی چون میانلر ده آشنا  
 علاقه سی واردی التماس اتدی که لطفا ایدوب بو زحمته تحمل ایلید و اولمغچون  
 اول حوالید اولان چشمه دن صو کتور ب حسن قبوله بو ملتسمنی تقبل ایلید  
 دوستیائی ایتدی علی الواس والعین شرع مروتند دوستلر موافقت فرض  
 عین درو مخالفت عیب و شین پس قصاب اول سبوی آبی که زرباب  
 آنک اچند ایدی پشتنه الدی و شتاب تمام ایله آب جانینه روات  
 اولدی شناهلن ناکاه سبواچند بر حرکت احساس اتدی رسم تفتخو برینه

کتورب کوردی که صره زرد در نشاط تمام ایله آستین تلمکه چلوب اتدی • دولت  
آفت که بی خون دل آید بکنار • ورنه با سعی و عمل باغ و جنان این همه مست  
صد هزاران سپاس و منت حضرت عزت جلّت عظمت و عزت الاوه که بی شایبه  
محنت و غایله رنج و مشقت بکافحت بسیار و ثروت و بسیار داری بیوردی  
حالا بود دولت غیر مترقبه نك شك في لازم بلك كوك و کند و حرف تمکدن اخلاف  
ایتموب بوصره یی رو و احتیاج اچون ذخیره قلمق کمرک پس روستای غایت  
نشاط و سرورندن آب و سبوی او اتدی و کند و ده سرهایه ایله بر کاو  
فریه صا تو نالدی و خانه سنه رجوع اتدی شهزاده چتچق حاطرنه بو خطور  
اتدی که اگر صره زری در بغل قلم خوف دشمنان دغل دن پنجه این اولم  
واکو بر موضع دفن ایلیم و سوسه قلب و دغدغه خاطر دن پنجه خلاص بوله  
زمانه ده کسینه اعتماد یو قدر که بر آشناده امانت قویم **مصراع**  
مجوی دسم امانت درین زمانه که نیست • پس بحسب الوقت مصلحت بود که  
بوصره زری کاوک حلقته قویب بر حیل ایله اخی تمام یو تدرم و اول دم که ذبح  
ایلیم زری سلامت ایله بی قصو و اله کتورم روستای اول عزم او زره جزم  
ایدوب پنجاه کاوی اول مشقته مبتلا اتدی و کوساله سامری بکی هوای  
زوله پراولوب ماوایی جانینه کندی اتفاق یولک پسر نه مراست کلدی بیما  
دخی پدر مهمات دهنن تدارکی واجب بعض قضیه عرض اتدی روستای  
جهت کفایت مهمات اچون شهر معاودت قیلوب کاوی پسر نه سفارش  
اتدی بوزماند مکردهقان یا دایله وارد قلری پردن دوش کلو رکن  
پسر قصابه راست کلدی لومدت میدی ایدی که دهقان نذر امتش اتدی که  
بر کاو فریه قربان ایلیه چون اول کاوی اول لم و شم ایله کورد کا خریدار  
اولدی و قصاب نژاده دن توقع اتدی که فایده دن زیاده یدبع ایدوب  
کاوی خانه سنه ایلمدی بو محله قصه در خاطر نه کلوب قصدا اتدی که اول



موضع دهن اله بر محل حصین ده مدفون قله چندان که تجسس آید کوردی بولیا  
 یوب سبونجه اولدی دیو خاوندن صورتی زن صورت حالی حکایت ایلچک  
 دهقان آتش اضطرار بندن برپاره اودا اولدی و دودلی سقفا سمانه عمود اولد  
 دیک هر صله حسرت زردن اغلوردی و خرد عاقبت بن آنک فصاحت حاله کورد  
**فرد** جماعتی که بکنید بهر مال و منال • یقین بدان تو که بر خوشین همی خند  
 دهقان بر زمان کمر داب تخته ده انقلاب ایدوب غرقاب تخته ده اضطراب  
 اتدی عاقبت قضایه رضا و تقدیر رب العباده انقیاد دن غیری چاره  
 بولیم یوب اتدی بو که چون چاره ایلمز تدبیر • کوره لم که نکو ستر تقدیر  
 بیوردی تا کما وی قربان اچون ذبح اتد لچون کار دشواری معایه و کار  
 تنقیه اختفایه یتدی دهقان کوزی صرّه زره مراست کلوب فرخندن  
 بز زمان مدهوش اولوب کند و دن کندی چوهوشی باشنه کلدی صرّه  
 کتور ب لوث روشن شدن پاک ایدوب باچند اولان زری بر برالوب  
 یوزنه کوزنه سورب ینه کیسیه قویوب اتدی ای مراد دل نا شاد **بیت**  
 هرگز خللی بر روزگار متساد • پس کند یله فکر اتدی که من بعد بو صرّه زره  
 بنم کردن غیری مقررا و لمز کمر و بانقد جان کیسه تنل در بوقوت روح  
 وقوت بدنلر بندن ایرلمق کمرک • جدایی اذ تو تصور نمیتوانم کرد • کسه  
 رجان کرای چرا جدا باشد بوند نصیحه مردم دهقان بر لحظه و بر آن  
 اول صرّه کند و دن ایرمزدی خاتونی آنک بو فعلنه انکار ایدوب کار رضا  
 و رمزدی وانی ملامت ایدوب ایدر دی که امساک و ادخا طر تو قو کلدن  
 دور دی و صنعت احتکار بحسب النقل و العقل نهی و محذور در زیر که سبب  
 ادخار حق رزا قلغه انکار در چون بحکم **الترق علی الله** ارزاق خلق  
 حق خزانه کرمندن و اصل اولور عاقل کامل و لدر که جمع ماله مایل اولمیه  
 و وصول نواله بی فیض حقه حواله قلوب دیدن تو کلاه پرده طعی حایل قلمیه که هیچ بر

ذره آنک خوان احسان و سفره انعامند بی بهر اولق میسر و کلدی و اول  
مقدار روزی که علم ازلی و امر لم یزلی ده مقرر و مقدر <sup>اولش</sup> در هر روز یاده و نقصان  
پذیر اولق متصور و کلد **مصرع** که در پمانه تقدیر پیش و کم نمیگردد. دهقان  
ایتدی ای زن عالم اسبابن ملاحظه و سایط لازم و محافظه سبب ظاهری  
ضروری در صورت **الکاسب حیث الله** نداسن کوش تمک کرک معنی ده  
ساغر توکلدن **اقوتن امری لای الله** یاده سن نوش التمک کرک **بیت**  
غافل منشین که عالم اسباب است. اسباب نکه دار و توکل میکن. زن سکوت  
اتدی دهقان صره زری کمر نه بنداید و ب کد و کار نه بر کون اتفاق بر چشمه  
ده غسل ادردی صره بلندن چون و ب کناغ چشمه ده قودی چون لوانم غسل  
فارغ اولدی جامه سن کیوب صره زری آنک اوندوب کندی کویا که کد و سن  
اول عین نجاستدن یا کتدی اتفاق آنک عقبه بر شیان کوسفند لرن صورت  
چشمه یه کلدی چشمی اول صره یه که عین نعمت ایدی راست کلوب علی الفور الوب  
سرور و فور و نشاط نا محصور ایلد و نوب منزه کلوب شماط تدکن او چیون  
عدد دینا د تمام عیار بولوب کولکدن ایتدی بو عقد تمام انحق خرج اتم عدد <sup>مهمه</sup>  
نقصان کلور شایکه من بعد بو عقل یتشمک میسر و ملیه اولی بودر که صبر اید و ب  
بو صره ضرورت ایایی و بینوا لقرمانی چون ذخیره قیلم پس اول ساده دل دخی  
قلبن اکا بنداید و ب زری در بغل ایتدی و اغزنه مهر سکوت او رب صموت  
کالحوت ینده مهمنه مشغول اولدی ما چون دهقانک زریا دنه کلدی دیدن  
حیرتندن باران حسرتندن یا غد و رب فریاد جانکد اراتدی و اندوه بسیار له  
یمین و یسار نک و تا زاید و باظهار اضطرابه آغاز اتدی آخر الامر میوس  
و مغبون و ملول و محزون منزه کلدی صورت حالی عیالنه تقریر قلدی  
پیر زال خود غصه قصه زرو شوهر له مالا مال ایدی چون کيفت حال واقعه  
ایشته ایتدی ای بی خرد بزرك محافظه سنله بنمله بوقدر جنک ایدر دلک



وادارار نفقه ده امساك ايدوب باب معيشتي عيال كه تنكادردك شمدی مستحق  
 سن كه نارحسرت دینا دایله بریان اوله سن دهقان ایندی راست سویلرسن  
 بدرد وروی اكر مبتلا شدیم هنراست • چوروز وصل شكر نعمت خویش  
 عجب خطا و ضبط اتم كه فكر او خارقصد ضبط اتم و مالی اهل و عیالمدن  
 دریغ ایدوب محافظه سنك جذبیجده و جهد بلیغ اتم شاید خردن بهرمند  
 میدراول مردكه صم زری در کمر ایدوب شب و روز محنت و درد چكه  
 و اسایش نسند اچون رنج نقدی قبول قله و ناكاه كارخانه نقدی ردت  
 بر نقش كه لوح ضمیر ده مرتسم و لمشا و لاصفحه ظهورم كلوب بنجلین كراب  
 حیرت و غم قاب حسرت و دوشوب ساحل نجاتدن بعید و نوید حیاتدن ناامید  
 قله • آنكه كهر دارد و كان میكند • جان ز برای دكران میكند • چند با فرو  
 غم افزون خوری • شیردیت هشت چرخ خون خوری • چند كشتی از پی نیشی كزند  
 كوش بخرسندی و باشار چمند • پس دهقان توبه و انابت مشغول اولوب نذر  
 و عهد اتدی كه مزید دخا آخاره قصدا تمیه و قلیل و كثیر مقدورنی ارباب  
 استحقاقا اتفاقا یلیه لاجرم جبل متین توكله توسل ایدوب جمیع مقاصدن خنا  
 حضرت حق و كرم جواد مطلقه تفویض قلدی و سلیمان خط تسلیم و انقیاده  
 قویوب قضاء رب العباد ده رضا و پردی **مصلح** بنشین و تیکه بر كمر كاد ساز  
 كن • اول جانبدن شبان صم زری دكر ایدوب ره كوسفند له كوه صحرا  
 تفرج گمان كمره دی بركون اتفاق بر چاهدن صوچكر كن ابرا قدن نچه نفر سوار  
 بدید اولوب شبان مبادا ز لری هیانندن له لردیو خوفدن صم زری كو تر و  
 اول چاهه اتدی چون وقت غروب قریب ایدی كوسفند لرن ماوی لونه طرفه  
 سورب كمدی بر زمانه كمر دهقان مكر بر طرفه كیددی اتفاق راهی اول  
 چاهه راست كلوب شرب آب اچون اول چاهه شتاب ایدجك ناكاه بر باد سخت  
 پیدا اولوب كلانم باشندن كو تر و با اول چاهه اتدی دهقان ترسان و

۳۵۹  
هرسان قهرچاه اینوب کلامن اردکن ناکاه صر زالد کیردی • رنج  
اومرکن یکسی کججه ایرر • بتورب کجی کیمی رنجه ایرر وظایف شکر الهی به قیام  
ایدوب سرور موفور و نشاط تمامله دونوب مقامه کلدی و قصه ذروهیمه  
اهل و عیالنه در میان ایدوب ایتدی **بیت** مرده کم طوغدی ظالم آبی  
چقدی کلدن سعادت پای • الک بونی صایک دیوب چون شمارا تدر لوهان اوج  
یوز عدد دینار تمام عیار بولد دهقان ایدی جناب رب العباد بنم حسن  
اعتقاد و فرط اعتماد بر کایتله اول مقدار که بندن استرداد اتمشدی نه  
عیب نقص و نقص غیبتنینه میسر و مقدر قلدی پس دهقان ایدو که  
نذر و عهد و وفا قبول بذل مالهمیل ایدی نقود معهودک بعضی اهل و  
عیالی نفقاته خرج ایدی و بعضی داخلی رضای خدا چون فقرایه بذل ایدی  
ثوابی حسنتی دیوانه درج ایدی تا اول مقدار دن ثلثانی کیدوب ثلثی  
قالدی ما شبان شبانگاه مهم اغنامدن فارغ اولچق سرچاه مزبوره کلا  
هرچند که باب تفحصه مبالغه ایدی قهرچاهه یوسف زیبارو بیندن  
اثر کوره مدی یعقوب وار و اسفاد یوب ایتدی بوز ماند نصکم بکا  
سرمایه حیاتدن نه سود میسر اوله و اول محبوب جانی نک حسرتندن بو مجله  
جانی ثمن عمر و زندگانیدن نه لذت یوله • نعمت دیدن نخواهم که بماند پس  
ازین • مانده چون دیدن ازان نعمت دیدار جلا • پس شبان روزان  
و شبان متاسف و حیران و اطراف و بیابان راز و سرگردان اولوب  
بعدن زمان بعضی مهم ضروری سببی ایله شرح کلوب اتفاق بود دهقانک زاویه  
مهمان ولدی دهقان عادت کرام اوزره ضیفنک اکرام و ضیافتل هتمام  
ایدوب اطعام تمام الدقد نصکم هر نوع کلام میان کلدی شبان هر دستا  
که روایت ادردی که کویا کند و نک حسب حال و آثار ملال خاطر حکایت  
ایدردی و احیاناً مکالمه اثنا سندن ابرودین سندن باران حسرت متقاطر



قطرات اشك متواتر اولور دی دهقان آنک بو حالنک و ملال و انفعالنک  
 سببن صور دی شبان ایتدی نیجه شکسته خاطر و پریشان باطن و ظاهر و لیم  
 که **بیت** آنچه از من کم شد است و از سلیمان کم شدی • بر سلیمان هر پر  
 هم اهرمند بکسیقی • اوچ یوز عدد تمام عیار دینارم و ارایدی که وقت  
 ضرورتک ماده استظهارم و بازار جهانن سرمایه روزگارم ایدی احت  
 روحی آنک دیدارنک اکلردم و شاهد فتوحی ایندچهره روزگارنک مشاهد  
 ایلردم اول کون بر قاچ ظالمک خوفندن فلان چاهه آتش ایدم و آنک حفظ  
 باینک بوحیله فکر آتش ایدم بعن تجسس ایدچک اندن اثر بولیم هر چند که  
 جست و جوی اچون تل و پوی اندن اتم اندن خبر بلیمدم دهقان چون دهقان  
 شبانندن بو کلامی استماع ایتدی اشفته حال و لوب طور ب خاتونی قانتنه  
 کلدی و ایتدی بومالی که نرزق حلال تصور ایتدک و دست تصرفی اکا دار  
 ایدوب انفاقی باینک تهوراتک بوم همانک حق صریحی ایش بر غفلت سبی ایلله  
 ورطه بلا و کرداب و باله دو شمس حالا بقیته محقری هدیه رسمن اکا تسلیم  
 ایدوب بو سترک اخفا سنه فرط احتیاط و شرط اهتمام تقدیم اتمک کمرک  
 و الا احتمالدر که تمام مافی مطالبه ایدوب بر آنک ادا سندن عاجز ال و وزن  
 چون شوهرندن بو کلامی اشتدی بورا اید اکا موافقت کوسترو ب ایتدی  
 چون حقیقت بوموال و زره در واجب در که قادرا ولد عمر قدر حق مستحقه  
 ویره وز و دامن قناعت توکله تشبث ایدوب و رای پرده غیبدن بردخی  
 چهره نصیب می کورم و **بیت** هر که یقینش بتو کل کشید • چهره مقصود  
 بزودی بدید • پس دهقان بقیته دیناری تحفه رسمن شبانک نظرنه و  
 شبان ممیم جانندن منت بی کران ایدوب صره صایوب تمام یوز دینار بولک  
 کند و کذویه ایتدی **مصراع** این همه اول آثار جهان فروست • بومقدم  
 نتیج حصول دولت در چون میسر ولدی میدر که باقیسی دخی محصل و لا حالا

لازم در که بونعمتی غنیمت عظیم یلوب محافظه سی با بنک مبالغه قلم تا بردفعه  
دخی بومقوله دام بلایه گرفتار اولیم **لایلیغ المؤمن من محرم مرتین**  
پس الذی اولان عصای اثر در سیمای که انگله کوسفند لذت تخوفاید در  
تخوفاید و بزرلری اند تعبیه اندی تا دایم الذی طوره تعهد حالندن  
حالی اولیه و براحدکا مطلع اولیوب در دوازه زن اکایول بولیه اتفاق  
برکون برنر جاری کنارند طور رکن غفلت طاری اولوب الذی اولان عصا  
عصای موسی حرکت کلوب آه دوشدی شبان چندان که عقب بنجه آب کبی روان  
دوان اولدی حصول وصول میسر المدی مکر اول نهر جانب شهر کنز اید مردی  
اتفاق اول کون زن دهقان شست و شوی ایچون لب جو به کلش ایدی • کورد  
که روی آب ده بر عصا بنجه عصا • سعادت چرخ ایچرم خط مخور • ستون  
خیمه اقباله بکزر • راست کند و جاننه کلوب چون قریب کلدی الوب خانه سینه  
الندی مکر مطبخ ده هیزم قلمش ایدی دهقان اتمام حوائج هیچ ایچون عطای  
پان لیوب کوردی که آستین دامن سپهر برین کبی ذرا تشین ایلده پرا ولدی  
فی الحال زرلری صایوب تمام یوز دینار بولدی بچک شکر ایدوب بندست  
بذل و انفاقی اچدی و اوچ کون کیجه و کوندنر تمام میوب ایچوب دو کوب صاحب  
بزرماند نصکرم شبان ینه خانه دهقان ممان ولدی سر اسیمه و حیران و حالی  
اولکی حالندن پریشان ینه قصه عصای بیان و غصه دیناری در میان اندی  
دهقان تا ملا فراواند نصکرم اندی راست سوبله اول دینار لری که اوله قهر حله  
قویوب کمتشک نه طریق کسب ایدوب نه وجهه جمع امتشک شبان کیفیت  
حالی بیان ایدوب ایتدی فلان مانده سر چشمه کنارند بر صر ایچندک اوچون  
عد د دینار تمام عیار بولمشم و دیل اغیار دن حفظ ایدوب و اچا هله  
و دیعت قلمش ایدم بویوز دینار خود معلوم کدر سن شد قهر پور مشدی  
دهقان نلسم اندی و ایتدی حمد و سپاس و شکر بقیاس اوز کیرم ذی الجلال



و قادر بی زوال که حق کند و مرکزند قرار و یرو ب مستحقند ایصال اتدی  
 بلمش اول که صرغ سرچشمه ده بن فراموش قلمشدم و اول چاهل که سن اکا  
 اتمشك بن بولب المشدم بویوز دینا دآنك تتمه سیدی که سکا ویر مشدم  
 حالیا اعضا بم المه کیردی بو خرجه که کور رسن اول یوز دینار له در که حق  
 جل و علاینه و یردی شبان بوزمان مدهوش و حیران اولدی وایتدی  
 بو حکایت ضمنند اولان عجیب احوال دن ظاهرا ولدی که کسمه کسمه نك نصیب  
 یز مش و تقدیر ازلی تغییر پذیرا و لمز مش بو مثل ایرادن مراد بودر که یا لان  
 فضیلت قناعتك قدر بی بیلوب داین توکلدن قدم بیرون قلمیلر و کرونك  
 احوال کونا کون و لباس بو قلمون دن غافل اولیب هنر و کماله و زیو حاله  
 مفتون اولیب لکه چهره حقایق امور حجاب قضا و قدر له مستور در و مال حال  
 و سر انجام استقباله اطلاع و شعور دایره ادراك انسان دن بغایت دور **ع**  
 کسرا و قوف نیست که انجام کار چیست الفقه و لکون بو محاوره ایله آخر اتدیر  
 یارندن سی که دهقان قدرت کلمه افتاب تابانی سخن کلزار آسمان غمایان قلله  
 و سنبل غالیله یار شبنم بنفشه زار سپرده و را برن خفادن قالدی **بیت**  
 کورندی زلف شب دن چون رخ روزه جمالی قالدی فاقك دل افروز  
 دهقان بچه یرندن طور بیا رانه ایتدی سرفارغ اولك تابن بو کون شمع ایتدی  
 نصیبی بضایه تیورم و یار دآنك بو کونك نفقه سن تحصیل ایدوب نظره کتورم  
 و یارن که نفقه کما آخر له هر پر یوز نوبت ایله وجه معیشت تدبیرن قله و قیلر  
 بورای وزره متفق اولدور دهقان زاده دروان شهر کلوب صوری که بوشه  
 حواچ ناسدن لذت متاع رایج درایتدیر بویام ده هیزم زیاده عزیز در و بوهکام  
 ده فاکه شتا فواکه تابستان دن لذتید در جوان همان کون جاننده روان اولد  
 و هیزم خشکدن بر خور و هیزم جمع اتدی و حماله الخطیبار کو تر ب و فی شهر کتور ب  
 اون در همه بیع اتدی و طعام و شراب دن مناسب وقت نه ایسه اوب جانب یارانه

شتاب آیدی چون شهر در چقدی در دروازه ده یازدی که کار گذارنده غم  
 که نتیجه کسب یک روزه ده درم در محصل الکلام یاران اول کون تمام مایه  
 طعام دهقان ایله عیش مدام اندلریا دند سی که حسن جهان آرای خورشید  
 رخشان لمعه جمال با کماله چهره عالم یتیمی در خشان آیدی **بیت**

صبح دم چونکه روشن اولدی جهان • خود نما اولدی شاهد تابان • جوان  
 صاحب جمال آیدلر که سندن بو کون هیچ ودلال و حسن نیا کله که جز مال و  
 تحصیل آمال و وسیله کماله عدا ایلر دک بر حیله فکر ایله که سبب فرغ بال یاران  
 و موجب فراغ حال خلان اوله جوان ملتسلر نه اجابت آیدی و اندیشه مند  
 جانب شهر متوجع اولوب کند و کند و یه آیدی بنم المدن برایش کلیمز برایش چیده  
 د و نکل اولمزه تهی دست کیمکه جمال وار نه بر حبه کب انکه اقتدار **بیت**  
 کارم از دست تو در هم شد و مشکل آنت • که کشادن نتوان پیش کسی شکل آید  
 بوحیرتله شهر کلدی و بواندیشه ایله محزون و ملول بر کوچه گوشه سندن نزول  
 قلدی ناکهان بر زن نازنین سوی میان سرو قامت نکار و غنچه دهان که  
 مطلع ملاحظت مهر تابان و ذرو ظرافت کوب در خشان آیدی و مال  
 منای حسن و جمالی کی بچکد و بی پایان آیدی اول کوچه دن نمایان اولوب  
 اول سرو نازک روی دلنوازن کوردی قد موزون و لعل میگون و حسن عجیب  
 و خط دلفریبه مفتون اولوب متاع صبر و سکونی باد هوا یه و پردی **شعر**

آغیب باشنه زلفی کیبی اودی •	اچنه دوشدی انک عشق او دے
هوی سرو قدی غالب اولدی •	اوسره ارمه کی مراغب اولدے

آخر کینز کلرندن کند و یه همران اولوب هر ترانه ده کند و یه دمساز اولنله آید

بیله دیسر نه برجک ماهی در بو •	بیچ چشمک تماشا کاهی در بو
نه کوندن آلدی بر تو برمه نو •	که صلا دی برج حسنه بویله بر تو

بو رخسار زیبایه نظر ایلک که چهره رنگین در وانک طر و قی مجلسدن نسر می



زرد در و بوقامت بالای طوی همنای تماشا قیلک که آنک لفاقی غیر تند  
 سرو سینه کی اوستی پر کرد ای پردرد **بین** سرو منار چمن  
 جان و دل آمد بیرون • نسبتش نیست بدین سرو که از آب گل است • خطی  
 کور میسر که بر بالای فتنه آنکه در بلبلین صور میسر که بر شراب شکر آید  
 تبارک الله تا این چه روی و آن چه خط است • چون سینه ایست در اطراف گلستان  
 رسنه کلی و سپهر از رحمت خدا کرده • بوجمال و کمال بن آدمه اولمق محال در  
 و بوخط خال روی عالم ده بی مثال در **ما هذا بشرًا از هذا الملك کیم**  
 براندیشه ایلک که بومرغ های یون دامه دوشه و بر حیل فکر ایلک که بونگار

نازینه الو میز ریشه **مثنوی** • کلک اغز بر ایلک ال او شورک  
 بومرغ و حشوی دامه دوشورک • دودک مکر یله بوکادام و دانه  
 اولکم ایلیه سز مرغ خانه • کنیز کلر سمعاً و طاعه دیوب کتدر و جوان  
 حظوره و واروب ایتدر **مثنوی** • یوزک قنقی گلستانک کلی در • زیانک

پنجه کلشن بلبلیدر • نه نامه لوحیدر اول صورت چین • نه نامه بر نیلدر اول  
 صورت چین • نا حامه حریفدر اول زلف مشکین • ای جان جحطان بونگار  
 نازنین که نقش بندان چین آنک شکل مرپیا سنده صورت بچان کی حیر اندر  
 خاکیا که عرض دعا و ثنا اید و باید که سیماکوزده علامت عزت و اربو شهره  
 غریبه بکمر سن غربا شکسته خاطر اولور لرحال مناسب منزل مهیا در و اسباب  
 عیش کامل و مستوفی اگر همانلق زحمتن قبول اید و ب بر ساعت خوان جمالکو  
 میز بانلق پیوره ستریم عمر جاوداتی حاصل اولور هنره ده زیان اولمز مایند  
 رایکانی واصل اولور هم بیم اغیار دن خاطر غبار کلیمه که بوسری بز دن غیره  
 کس پیلز و بوا مر عسرد کل مکس دخی مطلع اولمز • زخوف شخذه نیم عسرد  
 نه بز دن سزدن ارتق اندک کس وار • جوان جواب و یردی که فرمان بر طرم  
 و بوبا زاره جانله خریدارم پس همان جوان منزل زن زبوره و مهمان اولوب

والمحصل اولكون آخرالمنجى جميع مرادات نفسانية واصل اولد لر **بيت**

هوای دل هوس را شد عنان کیم • شکیباز دست بیرون جست چون تیر  
عروس دید زینیا دل فرو بست • تنور کرم خالی نان فرو بست • **اول**

زمان که جوان همراهی جانبده روان اولدی زن صاحب کرم حق قدم  
واجرت قدم یوز درم کتور ب ممانک او کذه قودی جوان دخی الو ب حواج  
معاش یارانہ صرفا یتدی در دروازه شهرده یازدی که ارباب حسن و  
جماله قلت مال و منال دن نه غم که برکونلک تماشا ی جمالک قیمتی یوز درم در  
برکون دخی که باز رکان کارخانه حکمت کلید قدرت جناب عزت ایله  
صندوق فلک اطلسی لچدی و دیبایی زربفت شعاع آفتاب دکان سپهر  
الادن بزازان بازارد دنیا یه دکوب صاچدی • فرو ریخت در چرخ کوهر  
فروش • زبازار کردن برآمد خروش • باز رکان زاده می یاران  
اندلر بکون سنک عقل و کفایتک مهمان اولسق کرم باز رکان زاده علی الار  
دیو ملتسلونی قبول اندی و علی السحر در شهر کلوب کوردیکه قیمتی متاعلرله  
مشحون برکشی دروازه شهر کلدی تجار شهر متاعلری کساد بولسون دیو  
انلرکله معامله باینک مساهله ایتدلر باز رکان زاده انی دکر بهاسنه عقد  
ایدوب همان اول کون مراجعہ طریقیله اونن اون برن تقدایدوب تمام است  
بی کم و کاست بک درم فایده اندی اسباب معاش یاران می ایدوب  
دروازه شهرک کتابه سند کتابت اندی که اصحاب فهم و درایتیه معلوم اولسون  
که برکونلک عقل و کفایتک حاصلی بیک درم در برکون دخی که شاه سپاه  
انج طارم فلک چارمه نزول ایدوب منجوق دایت سلطنتی کنکره قلعه سپهر  
یتوردی • شاه خاور فلک دگدی لوا • جیش نور بهله جوشه کلدی هوا •  
**شهر** آدی ایتدلر سن هوا ره توکل لافن او در سن و دایم تفویض و تسلیم مقامند  
طو در سن اگر واقعا بوصفتلر فایده حاصل اولق و ارسه سند دریغ



ایتوب بزم کادزک تیمارنک سعی بلیغ اتمک کمر کسن شهزاده کلام یا دانے  
 تلقی تمام ایله قبول پوردی وعزیمت کامل ایله طور باول دخی شهرن وارد  
 قضای الهی پادشاه شهر وفات ایدوب خلق عالم آنک تعزیه و ماتمنه مشغول  
 ایدی شهزاده تماشا اچون شاهک قصره چقوب برکوشه ده خوش اولوب  
 طور دی دربانلرک بریسی کوری که جمیع خلق محزون و ملول جمع و فزعه  
 مشغول اولوب طور رکوشه قصره بر شخص ایک کی اغنه مهر سکوت وروب  
 اپیم او تور **فرد** یوموبن غنچه و شاغری نی اسیم • او تور ر طفل  
 سوسن کی ایکم • دیا اول طایفه ذبیته مطابق دکل و خلاقی ایله بومصیتدن  
 موافق دکل جاسوسن خیال ایدوب فی الحال یاننه واردی و احوالن تفتیش  
 ایدوب خاطره تشویش و پردی تکام شهزاده آنک تلخ کلامنی هظم اتدی  
 و آتش خشمی آب حمله تسکین ایدوب کند و کند و یه اتدی **بین**

سفیہ ارد رشتی کند ار غرور •	زن غیر تری نیاید ظهور
وراز ناخوشی برکشد صد خوش •	مرا ناخوش از وی خوش آید بکوش

چون جنازه شاه چقوب قصر عالی غوغای خلا یقین خالی قالدی شهزاده ها  
 انک قالب قصرک حواله سن تماشا و سیران ایدردی دربانک زنجیر جنوبی  
 برکمه دخی زیاده حرکت ایدوب خشم تمام ایله کلدی شهزاده طو قوب زندانه  
 ایلندی • ایلندی لوانی زندان اچینه • قودیلر کبله اخزان اچینه • قوب  
 زندانه بوماه اولدی مهمان • اونندی پر دینه کچدی زندان • صناسن  
 چاهه کیردی ماه نه شب • اولوب زندان اسکله چاه نخب • چون کچه اولدی  
 یاران شهزاده دن اثر کوره مدیلر و هر باری که تجسس اتد لر خبر بلد لر بوی  
 برینه ایتدیلر بو مجاده جوان کند و نک توکلنه اعتماد اتمشدی و بنای کاری  
 قواعد تسلیم او مزه بنیاد اتمشدی چو بوضو ر تدن فایک بولمادی غیر شدن  
 تی دست کلکه ده مراضی بولمادی بوسیدن بزوم صحت مزدن اعراض اتدی

بلکه عارندن باشنی لوب کدی کاشکی اکا تکلیف مالایطاق اتیدی وسینه  
 مزی هدف تیر فراق و علف شمشیر اشتیاق اتییدک بونلر بوند بر برینه زبان  
 ملامتی دوا زادردی شهزاده آنک قید و بند زندانه گرفتار اولور لسان حاله  
 د فیلر جاننه پیغام ارسال ایدوب بویته ناله جان کدرا ایدردی **بیت**  
 خبرن برسایند برغان چمن • که هم آواز شما در قفسی افتادست • یار نداسی  
 شهرک اشراف و اعیان و اصول و ارکانی جمع اولوب دیدلر که شغل ایالتی و  
 حکومت ولایتی برکمنده که فرق هقی سزا و ارتاج سلطانی و خضر و لوق  
 شایسته خاتم جهان بانی مقر قله لور که پادشاهلرنیک فرزند ی اولمشدی ونیر  
 شاهدن بر فرد قالمشدی بونلر بو مفاوضه ده معارضه و بو مشا ورده  
 محاوره ایدرکن دربان مزبور ایلر و کلوب اتیدی بوسری اظهار و بوکاری  
 آشکارا تیک که دون که کون بر جاسوس طوبی طور رم مبادا که آنک بر رفیق  
 اولوب تحقیق حال ایچون بو کون بوند حاضر وله و سرنک منازعه و مجادله کوزه  
 واقف اولوب دیدک تجسس ایله احوالکرن ناظر وله پس حکایت ملک مزاده یی تمامها  
 اول جماعته انہا اتدی اندرخی استکشاف احوالہ اھمال اختلال کلی یہ باعث اولمق  
 احتمال و یروب بر سیل استعجال بر سرھنک ارسال ایدوب فی الحال شهزاده یی  
 محبسدن مجلسه کتوردی چون انلرک نظری آینه جمال ملک آینه مصادف اولد  
 دیدک فرستله کوردلر که آنک سیناسند علامت مرشد و سعادت هویدا در  
 و امارت حجت و شقاوت ناپید **بیت** سعادت غم سی الش طالع •  
 شہامت بر توی شکندن لامع • شرایط تعظیم و تکریم تقدیم ایدوب صورتی که  
 بومرز و بویہ قد و مکہ علت ندر و مولد و منشأ کی ترک ایدوب دیار غربت  
 اختیارا تمک حکمت نہ شهزاده انلرک جوابن وجه صواب و زره اذ اید و بلبل  
 و نین و فضل و حسین و پدرنک کیفیت و فائق و بر درنک کند و یہ سوء  
 التفات و ترک دیار اختیارا تمک سبب و یار انک نندن بر کونلک جهت معاش



طلبن بر سبیل تمصیل تعبیر دلیدیر ایله تقریر اتدی اتفاق بعضا کابرکه آنک پذیرک  
 دیوانه حاضر اولوب اول کوهر صدف شاهی کوشه تخت شاهنشاهید مشاهده  
 انشوروی فی کور یک بلدر و سایر ارکان و دولته آنک اسلافنک شوکت  
 سلطنت و بسط مملکت بلدر دلو اول ولایتک جمیع اصاغر و کما بری آنک دیلار  
 فروخ فالیلله خوشحال اولوب و طلعت میمون و ملاقات همایون عین سعادت  
 بیلوب تنفق الکلمه ایتدیر بو خطنک حکومتنه سزاوار بوشناده عالممقدار  
 درکه نسب پاک و حسب پاکیزه سی وارد ربی شبهه افتاح ابواب معدلت  
 سلطنت بزرگوارنه اقتدا و کتساب اسباب مجربک آثار ستود آباء و کرامنه اتباع  
 و اقتفای کرم و هیچ درخت ظلمی نیروی بازوی سهامت ایله قمع و فضایل  
 نبی مغاخر مکتبی ایله جمع ایدوب رعیت سایه رعایتینک آسوده حال اولسه  
 کرم لعل فریزدانی که آنک جبین مبینک ساطع درجه بانلق استعدادنه و  
 کشورستانلق استحقاقنه دلیل ظاهر و برهان قاطع در شهریارلق علامتی  
 سیمای سعادت انتماسنک لایح در تاجدارلق امانتی آینه جمال جهان نما  
 واضح در بیت **بر خشت سلیمان آنکس که شک نماید • بر عقل و دانش او**  
**خندند مرغ و ماهی • پس همان ساعت کا بیعت ایدوب کوکب طالع حنیض**  
**دنات دن دروه بناهند ایردی و بوسه و تله خلعت خلافت و ایالت ولایت**  
**النه کیردی و شجره توکل و اعتمادی بو شمع مرادی دردی هر کس که قدم**  
**نیستی مقام توکلنک راسخ و بنای عقیدتی مکان تسلیم و رضاده شرح اول**  
**مقاصد دین و دنیا کا سهولت ایلمال و ره و نقاب آرزو دل شاهد مرکه**  
**احسن وجه اوزره یوز کوستره • کلید توکل کراید بدست • در کج اقبال**  
**پتوان کشود • چو کان صدق اندرین عرصه گاه زمینان توان کود دولت**  
**ر بود اول ولایتک عامت ایدی که پادشاهلری اول جلوسنک بر پل سفید**  
**بند در لدی و کافه انام جمع اولوب زینت تمام ایله کردا کرد شهریدی**

ایدوب دروازه کلدی اول سطورى که یاران مزبور دروازه شهر مزبور  
ده خامه زبان ایله تطیر و زبان خامه ایله تصویر و تحریرا تشلردی کورب  
پوردی که تا سطور مزبورك فوقه آب زر لریا ز دل و کتابه باب قلم  
آهین ایله قاز دیکه نهال کسب و جمال اول زمان ثرویر و رود رخت  
عقل و کفایت اول وقت بار و دالور که صاحب قضاء سبحانی اکاپرورش  
و مر و رخت تقدیر صمدی دن اکامد دایم بود عوایی تحقیق و بوقضیه  
تصدیق ایدم اول رفیقک حالی که اولکه کوندن نرندان محنت ده مجوس اوله  
اکنی کوندن دیوان سلطنت تخت شاهی و زدنن جلوس قلبس یزد مقر عزو  
جلاله اقبال ایدوب مسند خلافت اکنله بها و بهجت بولدی و لشکر اکا  
سخ و کشور اکا مقر تراولدی **بیت** بخت چون بر تخت دیدش نهیها کرد  
و گفت ای که بر تخت جهان داری تو میدانی شکست پس هر اهل رفی دعوت  
ایدوب صاحب عقل و کفایتی وزیر ولایت قلدی دهقان مزاده اسباب  
و املاک خاصه و زده ناظر نصب ایلدی و صاحب جمال بی حد و بی کوان ملا  
و منال احسان ایدوب بیوردیکه هر چند که مفارقت اجاب دشوار و مهاجر  
اصحاب صعب کار در اما صلاح حال و مال بود رسن بو خطه دن امر حال  
ایدوب بر مقام دخی انتقال این سن با شانه ناقضات العقل سودای  
عشق کله معنون و جمال حسن کله مفتون اولیه و فسق و فجور که بحسب العقل  
و النقل نهی و محظور در شیوع و ظهور بولیمه بعد ارکان دیوان و اشراف  
اعیان متوجه اولوب ایتدی و اخرج در که سنک میانک زده چوقکس لر عقل  
و کفایت و فهم و درایت و زیور و شجاعت بندن مزاج در اما دولت عنایت  
ازلی ایله و سعادت مساعد ارادت لم یزلی ایله واقع در نته کم کلام قدیم  
و تزیل و اجاب التکیرم و التقدیم دن **توفی الملك مرثیاء** آیتن بو معنی نک  
یا نند نص صریح و برهان قاطع در **قطعه** ای مقصده مت بلندان



مقصود دل نیازمندان • از قسمت بندی و شاهی • دولت تو دهی بهر که  
 خواهی • توفیق تو کز نذر نماید • این راه بعقل کی کشاید • بومعنی مؤید  
 بود عوی مؤکد در که همراهی هر پری نفسلری بر عمل نصباید و ب  
 قوت لایموت و سدر موكب ابد لرین نه کند و زور و قوت ماعتماد ایلدم  
 و نه جمال صورت و نه تمیز بضارمه استظهار ااتم بلکه بنای اموری اساس  
 توکل اوزره اورب قضای ربانی و مقدرات اسمانی پر رضا و یردم  
 ایتدم • سرفقول سایه نهاد و گردن طوع • که هر چه عادل حاکم کند و همان روا  
 چون شهادت کلامی تمام اتدی حضار مجلس دن بر مرد دانا اقدام اقدام اوز  
 قیام ایدوب وظایف دعا و ثنای دانتد کد نصیحه ایتدی هر کلمه که رشت  
 کلام جواهر انتظام ملکن منسلک اولمشدر بر لولوی آبدار در که صدف خورد  
 پرورش و بر زر تمام عیار در که محک حکمت ده آذمایش بولمشدر جهان  
 دار لوقاسیانک فضایی عقل و حکمت در و تاج دار لوقاستعداد نک سطر  
 فضل و معرفت پسر جناب سلطنت اکسایک یاد شاهلغه لیاقتنه باشد  
 مجتهد و شهریار لغه استحقاقی بود لیل ایلده بین و مثبت آفریدن کار عوام  
 عالم ازلی به عالم در که هر فردك انواع تربیت دن نه نوع قابلیت و اردر  
 و هر شخص صنای تربیت دن نه چپ سزاوار در **بیت** رخوا نعمت  
 بی منتهای اهرکس • بقدر حوصله خود نواله می باید • بو ولایت اهلنک  
 سعادت سنی • بو منزله کتوردی و بو بوم سکا تنک قوت طالعی سن های  
 آسمان آشیانک سایه های یون مرغان شکسته بال رعیت اوزده سپایان  
 اتدی **فرد** مبارک منزه کا بخافرو دآید چنین ماهی • هایون عرصه  
 کار دبوش رخ چنین شاهی • کبا داعیان دن بر نامدار دخی پر بندن طود  
 ایوان دیوان کیوان رفعتی زیور شای شاه جهان جواخت فلک تخت ایلده  
 راسته قیوب بونظم جواهر انتظامی طبق دهانله فرق شهریار کامکاره

60  
 نثار اندی بوا سلوب و زره اعیان وار کاندن هر بری مقتضای مقامه  
 مناسب کلام پیور و ب صحایف مناقب خسر و انه دن بر نکته اظهار اندلر و عاقبت  
 العاقبت بر پیر پاک ضمیر یا کفر تقدیر مباح کلام اقدام اقلای دراز اندی و تقدیم  
 لوازم دعا و مراسم ثناء و نصیحت بوطر ز و زره کلام آغاز اندی شویله که فرمان  
 جها نطاع شرف صدور بولا تقدیر دلپذیر ایلله مرفوع حضور بر حبور  
 اوله ملک اسدی سویله کورم لجه واقع اولمشدر اول **حکایت**  
 پیر ایتدی اول زمان که جوان ایدم ملازم ارکان و دیوان ایدم چون  
 دنیا ی غدار ک پو فالغز فخرم ایدم و بوزال دستان نمناک مکر و قیوم  
 جرم ایدم و عین الیقین بلدم که عروس شوهر کش دنیا نچه یاران دسک  
 ساز بود و عود و جودین یره چالمشدر و بومعشوق حیلله باز نچه عشاق  
 سرنیازک بر لعلبله ایا غن المشد و نفسم ایدم ای درمند رشتنه  
 دلکی پر غدار حیلله کاردک مجتنبه بتلا تمش من که صد هزار شهر یار  
 کامکار ک سنیه وجود نه دست رد اوردمشدر و بیجد ویشمار تاجدار  
 ناملادک خرمن خیانتک صا و رب باد فنا یه و یرمشدر **مشق**

فتی اول یر بوزند شاه اولنلر	•	سپهر سلطنتد ماه اولنلر
یتور لوشمدی یرالتنه ایت	•	قراطیلر غدا و لشلر برا بر

سنک بوسوداده سودک یوقدر تعب سوده چکه و بوره کزارد  
 که ممر کار بان • رنج و محنت در میل اقامت اتمه • هر کس که ده و رسم  
 جهان نیک شتافت • از بهر اقامت ای پسر خانه نه ساخت  
 این کهنه رباط را عمارت چه کنی • آخر چو بدیکری بیاید پرداخت  
 خواب غفلتدن بیدار اول که وقت تنک در سمندر هوار  
 روحه سوار اول که مرکب بدن لنک در عمر کون اهدن توشه اخضا  
 ایلله که مسافه راه دور و دراز در و قویه قلبکی آب قناعتد یر قل



که تاب آتش بادیّه جانکداز در **مثنوی** این طلب امروز  
 بهر کوشه • کوپه فر دات بود نوشه • راه تو دور آمد  
 و منزل دراز • برک ره و نوشه منزل بسیار • چون بوغفلت  
 متنبه اولدم نفس سرکش لجام نصیحت ایله زیر راغه رام ایدوب  
 نشاط تمام و رغبت صادق له تحصیل خزا د آخرته متوجه اولدم  
 و دامن طاعت خالقہ تشبث ایدوب رغبت دنیا و صحبت  
 خلایفه پشت و پا اوردم **بلیت** کوکلز محو ایدوب  
 دنیا هوا سن • قومادم اند حقک ماسوا سن • برکون  
 اتفاق بر مهم ایچون بازاره واروب کوردم که بر صیاد  
 بر چفت هد هدی قفسه قومیش کیدر پیچاره لر محبس قفسن  
 بر برینک حالته کریان و کمر فتارک بلا سندن تنور غم ده  
 بریان خدادن مرده خلاص دیلیوب افغان ادر بونلرک  
 حالته ترحم ایدوب قصد ایدم که صیاد دن آنلری صاوت  
 الوب بند بلادن ره اقلیم بو وسیله ایله جسر عذاب ایزد  
 دولت آزادی ابدی یه مترصد و مترقب اولم صیاد آنلرم ایکی  
 درم بها تعیین ایدوب اکو که رضا ویرمدی بن ده همان  
 ایکی درمه مالک ایدم متردد اولوب نفس حریص اول  
 ایکی درمک عدمن جایز کورمدی خاطر دخی قادر ایکن  
 اول بیکنه لر بند قفس ده قومغه مذهب مروتک  
 رخصت بولمدی آخر توکل کله ایدوب قیمت معهودی ویرب  
 ایکیسن دخی الوب شهر دن طشره بیر خالی یر کتدم و باشم  
 اوزره چورب رضای الله ایچون مالم دن آزاد ایدم آنلر  
 دخی برویرانه دیوارا وستنه چقوب بکا آواز اتلر و ننه که

حوشناسك دسهي در مزيان نيازله اعتذاره آغاز اتدلر  
وايتدلر بوا حسنانك حق مكافاته و بوا انعامك تمام مجازاته  
قادر دكلوزا ما بود يوار التلن برصند وچه وارد در كه  
پر كوه شاهوار در اگر چه بونعت مقابله سندن بي قدر  
و بيمت در اما عجاله الوقت شرف قبول ارزاني سپور لرس  
كمال منت در بن انلك بو گفتار ندن تعجب ائدم واستغراب ايله  
آنلك خطاب ايدوب ايتدم عجب حكمت در كه زير خاكك صند و  
پر جوهر ي كور رس زير خاشاكك رشته دام دن غفلت قيلو  
سز جواب و پردلر كه چون حكم قضا نازل اوله و فرمان قدر  
جريان بوله ديلك عقل جريان بوله ديلك عقل رمد جهالت ايله خيره  
در و بصيرت ظلمت غفلت ايله تير اولو اول محلن نه عاقلك  
بصيرت اثر قيلور و نه عارفك بصيرت نور و فرق الور بو  
جمله يه باعث اول حكم الهي در كه بو حالاتك ضمنين حادث  
اولور **بيت** هر چن نازل اوله امر قضا • هوش مدهو  
اولور بصيرت • بو حكاييت شاه جهان پناه قضا و قدر پايك  
و پور دغنه كواه در حكما حكمت شعار بو معني بور باغي  
ايله اشعارا تشلر در **ر باغي** كركار تو نيكس بتد بيو  
تو نيست • و زير بدست هم رتقصير تو نيست • تسليم  
و رضا پيشه كن و شاد بري • كين نيك و بد جهان بتقدير تو  
نيست • **تير اتدي** اي شاه بن اول ديوار التني قازوب  
ديد كلري كبي اول صند وچه بولدم و ايندن اولان جواهر  
سلك ضبط چكوب محافظه سويانك مبالغه قلدم حاليا  
استانه اسمان دفعته مرفوع بنك نه منت اولدركه ملك مثال



مبارك ارزانی بیوره تا اول درج جواهری خزانه عامر بخود  
 قید ضبط ربط اولنه شهراده ایتدیه بوختی سن اكدك  
 برنك غیره شريك اولمق و بونهالے سن دكدك ثمرنك اخره  
 مشارك قلمق خلاف شرط انصافدر بو جواهر حکمت که الان  
 سلك بیانه چكدك بزم یثرو بودرج نصیحت که نفاق دانش و مقرر  
 در بزه کفایت ایدر که صراف عقل قند کوهر کلام صاحب هنر در و  
 سن قلبی اکیو حکمت ایله در تمام عیار اولمق مسیتر در **مثنوی**

• ذر کوهر در رحمت کلامی	• خصوصاً محکم اولا انتظای
• قنچ حکمت سورن فهم ایلیه کوش	• سمائی روحی ایلیست و مدھوش
• دل و جان ایلیراستقباله آهنگ	• اولور بغیرینه باصر غنچه و شتنگ
• اولور خندان انکله چشم ننگ	• بولور شادی انکله جان غناک
• ادرسه مرده جسمه نزل ایلیر	• دل و جان سمعی تابند ایلیر
• تعالی الله زهی شان الهی	• ایدر آب حیات اصلن سیاهی
• چو بوشان الهی وارد آند	• عجبی بر ادرسه دلک جانده

چون پد پای حکیم بو فصل پراسلی خراتدی و مضمون صایای هوش  
 بو داستان ایله پایانه بتدی رای دایشلیم مراسم خدمت و لوازم مدح  
 ادا ایدوب ایتدی بحمد الله که یمز حکمت حکیم عالی مرتبت ایله نفا ب  
 خفا چهره مقصود دن مرتفع اولوب غایت مأمول و نهایت مسئول  
 هنر دانای سامی منزلتک برکت صحبت ایله حصوله موصول اولده  
**مثنوی** جزاك الله که جانم کوزن آچدك • کوز و مقرر شو  
 جانان یوزن آچدك • امیدم یوزنك آچدك نقابن • کیدرک  
 دیله دیلدن حجابن • یولم پر نور ایدوب ای مهر روشن • خلاص  
 اتدك ضلالت ظلمتدن • خضر و ش ماکه رهبر اولدك ای جان

۳۹۲  
اچوردك مرده جسم آب حیوان • حالیا متضرع در كه حكیم روشن  
ضمیر بو حقیقك ناصیه ملتئم دست در داوریه و محقر دن كه فطرا خلا  
صمدن سلحمت اختصاصه هدیه كتور دم استنكان بیوریه  
نیست بر طبع نازك پنهان • نكتة تحفة الفقیر حقیق • برهن ایتدی  
ای ملك بن كوشه دنیا ده فقر له خزانة نفسیه پیشه و زاد قناعی  
كند و مه توشه اید و ب دامن دلی لوٹ علاوه دن پاك و آینه خیمه  
رنك عوايقدن تابناك اتمشكن هیچ وجهه ممكن میدم كه بر دفعه  
دخیرنك قازد رات دنیا یله آلوده و ژرنك كد و رات یا فهایله اندوز  
اولم **سود** بدنیا ناكوان آسوده بودن • دریغ آمد مرا آلوده  
بودن اما اگر یاد شاه سعادتمند دلمر سه كه برخدمت ایلد بن رجمند  
اید و ب طوق منتن تاقیامت كردنم بند ایلیه توقع ایلرم كه بوجواهر  
حكمت و لای معرفتی رشته تالیف ده ترصیع و ترصیفا اید و ب  
جميع امور نه پشرنها اید و ب قواعد احكام سلطتی آنك او زرنه  
بنیا دایلیه و هواره بو وسیله ایلد بنی مزایا د خاطر عاظر دن یا د اتمیوب  
اوقات مستطابه ده دعوات مستجاب ایلد یا دایلیه لركه بر موجب مضمون  
**لایرد دعاء الاقام العادل** دعاء سلاطین عدل آیین عزاجالبه  
مقرون در رای كلام حكیم روشن رایه شرف قبول رزانی بیوردی  
وهان دم برهنی و داع اید و بینه دارا المكنه رجوع قلدی و او احوهر  
حكمی كه درج دهان حكیم دن الله كیردی رشته تالیفك انتظام ویر  
و دایما سواخ امورده بو مواظطه التجا اید و ب هواره و قایع دهورد  
بو نضای دن استمداد ایدردی **قطعه** آنكه او پی روی پند  
خرد مندان كرد • آخر الامر بر منترل مقصود رسید • و آنكه شد  
منخراف از جاده راست روان • راه كم كمر در مقصود نشانی نشیند •



چون نخسته رای بود استان بی نظیری بدایتندن تهایتته دك تعبیر  
 دلپذیرایله تقدیر قلدی همایون فال کل سیراب کبی بساط نشاط اوزده  
 آجلدی و نهال حالی چمن اقبالن سرفرازغه آغاز ایتدی و وزیر  
 عواطف خسر و اندایله امید و ارایدوب دین دلن کل الجواهر النقات شاهانه  
 ایله منور قیلوب ایتدی **فرد** زهی تقریر دلجویت تماشاگاه روانی  
 بیان شایسته نزهت فزای روح انسانی • بوقصه شیرینک بیانیه کام  
 جائزی بر شهد حکمت ایتدک و بو حکایت زینک اداسیله زمین حاملزده  
 تخم سعادت اکدک من بعد دستور العمل احکام جهانباغ بونضایج کافیدن غیره  
 اولسه کرک و کارنامه اعمال حکم رانی بومواعظ شافیدن غیریه قلعه کرک  
 بو حکایت بی نظیر درون دلق بویله جایگیر اولوب بومرنه ده تاثیر ایتد و کسب  
 دکلره الا صدق پیت و صفای طوبیت و زیر روشن ضمیر هریر که کلام کاف  
 اگرچه که فی حد ذاته شوب کذب دن صافی اوله قائلک آلوده لکی جهنم دن  
 نتیجه صفا و یرمز و موعظ و نضایج که با وجود که عین حکمت دن لایح اوله کونینک  
 قساق قلبی سببی ایله اول سامع تاثیر **قطعه** دامن آلوده کر  
 خود همه حکمت کوید • بسخر گفتن نه بیاش بدان به نشود • آنکه پاکیزه است  
 ارب نشیند خاموش • همدان سیرت زیباش نصیحت شنود • نخسته رای  
 د عارشته دایه بدایتدی و کلام ملکی که ملک کلام ایدی پسند اید  
 ایتدی اول که زبان حکمت بیان شاهنشاهیدن شرف صدور بولده  
 محض صواب و کتاب حکمتن بر بادیر واقعا کلام اهل دروغ بی فروغ اولو  
 و آتش درمنه کبی بر آندن انطفا بولور اما کلام اصحاب صدق و صفات شایر  
 صبح صادق کبی دایما نور و ضیا و پرورد و شعله خورشید کبی ساعت  
 ساعت نورانی کورینور **شعر** ندکلو صبح کاذب قلعه تزویر •  
 فیله من قلب شبیدن نوری تاثیر • طویلور عاقبت کذب و خطایی • همین

36  
 3  
 پاینده قالو ریز قزاسی • هایون قال نخسته رای برد فعه دخی نوازش پور و رب  
 رایت رفعتن درون بحر برینیتوردی نخسته رای آ ناصفت پسندیدن شاهی و  
 انوار اخلاق حیک شاهنشاهی شاهد ایدوب بنای ثنای مدحتی و اداء دعا و دولتی  
 بوابیانله تمهید پیورگ • توای شه بخوبی اخلاق خویش • سبق بردی از پادشاهان پیش •  
 زهی دین دانش زهی عدل و داد • زهی ملک و ملت که پاینده باد • مجلس و مقام تمام  
 اولک و کلام بود عاید اختتام بولک هایون قال دخی را دابشلم کی بولطایف اخبار و  
 و امثالی صیاف اخلاق و اعماله ثبت ایدوب تشیید مباعدل و احسان و تحمید قله  
 نظام احوال انساند سعی و وفور و بذل محمود و تک و صفات زورکار دهنه نام مملوح  
 و ذکر محمود یادکار غودی کندی بیت • دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو • وزین  
 چودر کزهری کل من علیها فان • مباحش در پی آزار کام خلق پرآر • کرنین دو کار بیای  
 ستاد دو جهان • بود را و لخواهر حکمت نشان که بر هفتضا گزبان زبان و خامه  
 زبان آبی سلك بیانه چکدی و دهقان قرعیه جامه آنک مرین نظم و انتظامند سعی  
 و اهتمام تخن اکردی مکارم اوصاف افاضل نام دن متوقع و محاسن اخلاق اما ثلعالی  
 مقامدن متضرعده که بولکلمات ناسنجید و بوعبادات ناپسندیدک یه ذیل اغماض  
 و انصافی شامل قبولوب بوکینه نک سقطنه عین سخط ایله ناظر اولیوب عین رضا  
 ارزانی پیوره • در که درین سینه نهان داشتم • یک بیگ از دل بزبان  
 داشتم • کرد و کرنیک فکندم به پیش • پوش بدامن به نکوی خویش •  
 چونکه بدین پایه رسا ندیم کلام • به که کم ختم سخن و السلام • و الحمد لله علی

الانعام و علی الرسول افضل

الصَّلوة وَالسَّلَام

من  
۴



Digne de l'île de Chio

Mouveau

L

بناح خالوت و قوتان و در حجاب و سلا

Trouton

Touletty 1782.

Trouton

Trouton

Desal

1772

Touletty

Desal 1772

Trouton

De Simeud. 1780

E. Rouss

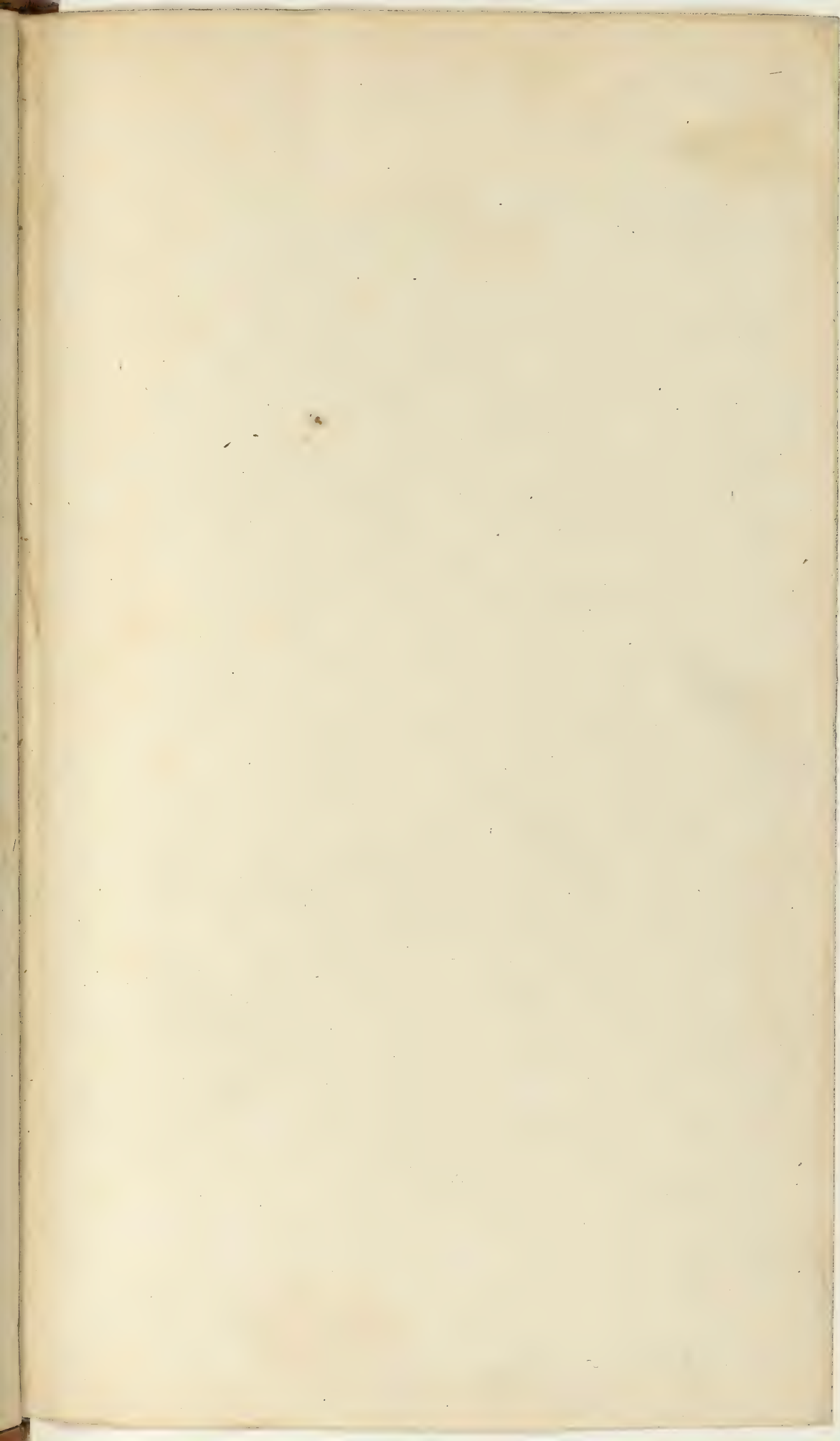
1864.3

Trouton

1780









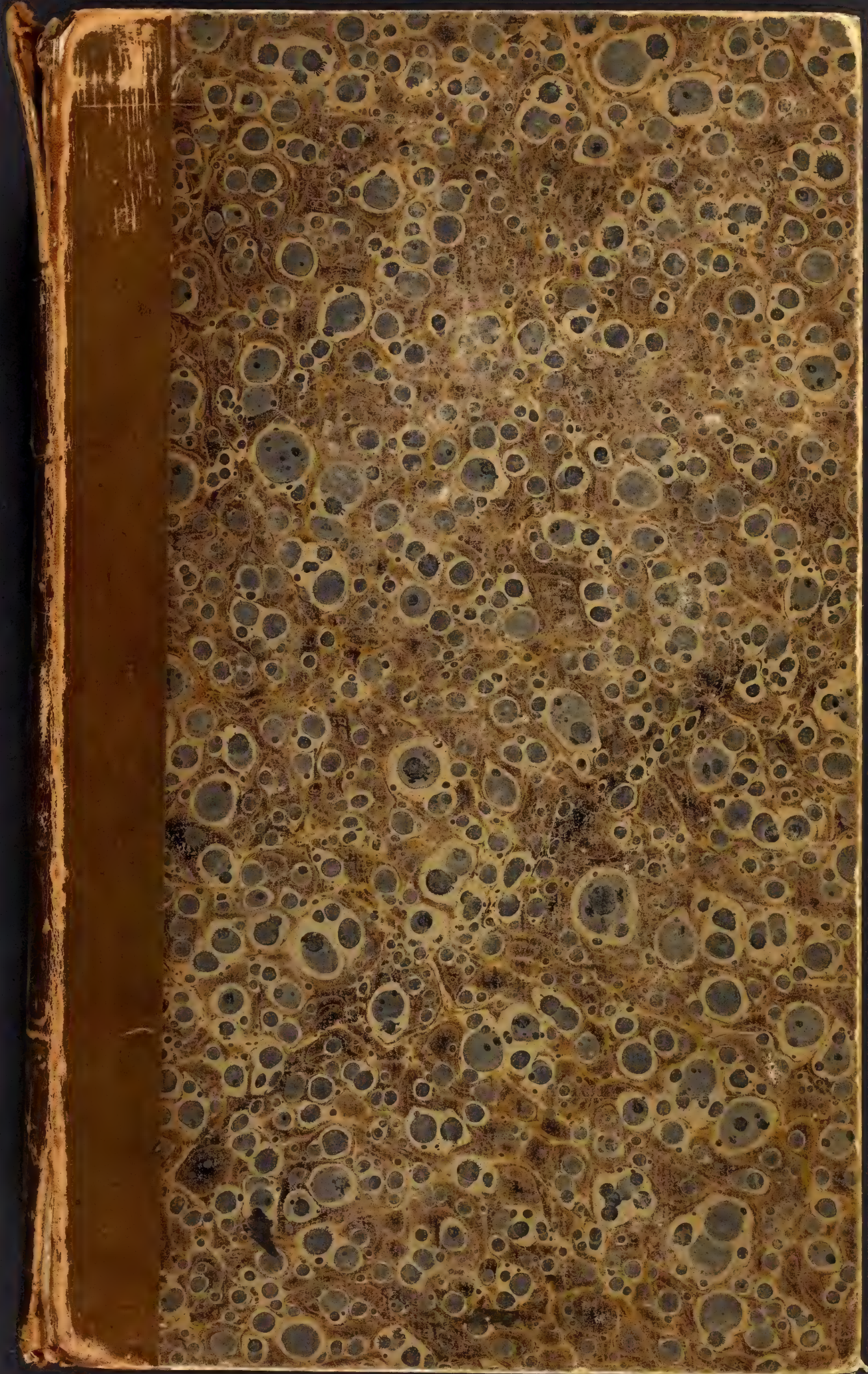










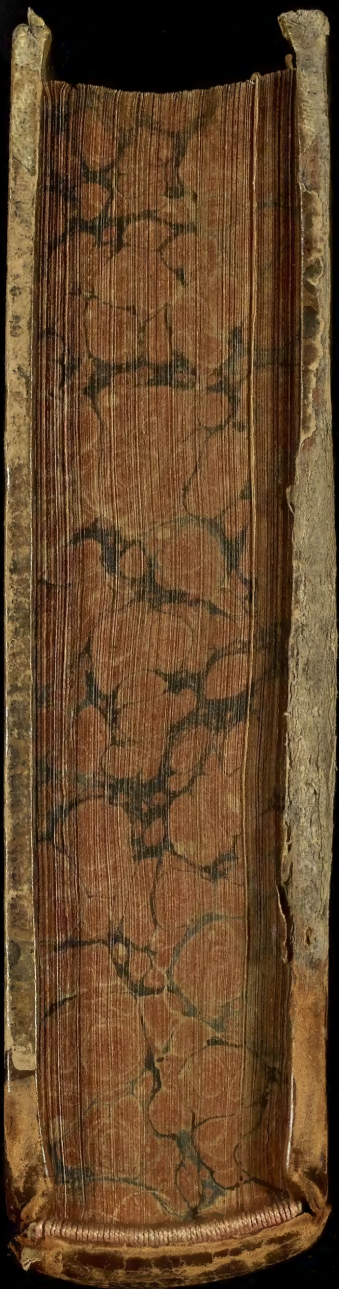














La comtesse Farny de Beauharnais a été immortalisée  
dans cette épigramme de Lebrun souvent citée:

Eglé, belle et poète, a deux petits travers:  
Elle fait son visage; et ne fait point ses vers.

to make things as comfortable as possible  
and with experience of the same  
light, with a view to the future  
the first step is to get the most